

تاریخ آل مظفر

آثار و انکشاف تهران

شماره ۱/۱۱۴۵

گنجینه تحقیقات ایرانی

شماره ۱-۵۲



تهران - ۱۳۴۶

تاریخ آل مظفر

جلد اول

تألیف

دانشیار تاریخ دانشگاه تهران

شمارهٔ مسلسل ۱۲۲۸

از این کتاب یک هزار و دویست نسخه در چاپخانه دانشگاه تهران

در آذر ماه ۱۳۴۶ چاپ شد

بها ۱۱۰ ریال

فهرست مطالب کتاب

مقدمه

منابع تاریخ آل مظفر

۵۷-۱

تاریخ آل مظفر

- فصل اول : نسب آل مظفر ۶۲-۵۸
- فصل دوم : تأسیس دولت آل مظفر و سلطنت امیر مبارزالدین محمد ۸۳-۶۳
- فصل سوم : آغاز استقلال شیخ ابو اسحق و جنگ او با امیر مبارزالدین محمد ۱۰۶-۸۴
- فصل چهارم : صفات و اخلاق شیخ ابو اسحق ۱۱۵-۱۰۷
- فصل پنجم : بقیه احوال امیر مبارزالدین محمد ۱۲۱-۱۱۶
- فصل ششم : اخلاق و صفات امیر مبارزالدین محمد ۱۳۳-۱۲۲
- سلطنت شاه شجاع :
- فصل هفتم : دوره اول سلطنت شاه شجاع ۱۵۲-۱۳۶
- فصل هشتم : دوره دوم سلطنت شاه شجاع ۱۸۰-۱۵۳
- فصل نهم : دوره سوم سلطنت شاه شجاع ۲۰۹-۱۸۱
- فصل دهم : اخلاق و صفات شاه شجاع ۲۱۷-۲۱۰
- فصل یازدهم : دوره انحطاط دولت آل مظفر ۲۳۱-۲۱۸
- فصل دوازدهم : سلطنت شاه منصور ۲۴۹-۲۳۲
- فصل سیزدهم : لشکرکشی امیر تیمور بقراس و انقراض دولت آل مظفر و شجره نسب آل مظفر ۲۷۴-۲۵۰
- شرح مختصری از اعلام جغرافیائی ۲۸۸-۲۷۵
- فهرست اساسی اسکنه ۲۹۴-۲۸۹
- فهرست اعلام تاریخی ۳۱۵-۲۹۵
- فهرست اساسی کتب ۳۲۲-۳۱۶
- فهرست اقوام و طوایف و سلسله ها ۳۲۵-۳۲۳
- غلط نامه ۳۲۷-۳۲۶

مقدمه

ایران در تاریخ پر حوادث خود راه پر فراز و نشیبی را پیموده. گاه درسنتهای عظمت و قدرت و زمانی در حال ضعف و نا توانی بوده. زمانی از کنار سست تا کرانه های دریای آدریاتیک فرمان یک پادشاه را گردن نهاده و گاهی در هر قسمتی از آن سلطانی بتخت حکومت نشسته. بارها هجوم اقوام بیگانه استقلال مردم ایران را در خطر انداخته و پیوستگی او را به گسستگی مبدل ساخته است. حوادثی که بر ایران گذشته اگر بر ملل دیگری گذشت یقیناً اسمی از آنان در تاریخ بجای نمی ماند چنانکه جمعی از این دولت ها که پیش از ایران گرفتار تند باد حوادث شده اند نامشان از صفحه تاریخ محو گردیده است.

یکی از وقایع نا گوار که در تاریخ ایران و مردم آن اثر بسزائی داشته حمله چنگیز و انقراض دولت خوارزمشاهی و تسلط مغولان بر ایران است. بیان تأثیر هجوم مغولان در این مقال ننگیند همین قدر باید گفت که با این حادثه در اوضاع اجتماعی ایران دگرگونی عجیبی حاصل شد که مدتها اثر آن باقی بود.

چنگیز از کرانه های دریای زرد تا سواحل دریای سیاه را در تحت اختیار آورده بود. او در زمان حیات ممالک وسیعه خود را بین برادر و چهار فرزندش قسمت کرد جز ایران که در این تقسیم داخل نبود و یوسيله حاکمی که از مرکز حکومت فرستاده میشد اداره می گردید. این وضع تا لشکرکشی هولاکو خان به ایران باقی بود و چون او در سال ۶۵۶ بغداد را متصرف شد و خلافت عباسی را بر انداخت به تأسیس دولتی جدا گانه در ایران نایل آمد که بایلخانان معروفند.

گر چه ایران در آغاز هجوم مغولان دستخوش خرابی و ویرانی گردید ولی

در مدت هشتاد سالی که ایلیخانان حکومت داشتند مخصوصاً در زمان سلطنت غازان خان و سلطان محمد اولجایتو و سلطان ابو سعید بهادرخان تا اندازه ای مردم ایران در آرامش بسر می بردند اما بمحض فوت سلطان ابو سعید در سال ۷۳۶ هـ چون او را فرزندی نبود تا جانشین گردد آشوب و انقلاب در ایران ظاهر شد و هر کرا که عدتی در دست و عده ای زیر فرمان بود هوس سلطنت در سر افتاد و پای از دایره مطاوعت و متابعت بیرون نهاد.

همانطور که شناختن ادوار با عظمت ایران برای فرزندان این آب و خاک لازم است بیان کیفیت زمان های ضعف و ناتوانی نیز ضروری بنظر میرسد تا بدانند بر ملت ایران چه مصائبی گذشته و ایرانیان برای حفظ استقلال خود چه سختی هائی را متحمل گشته اند.

یکی از ادوار ضعف و اختلال ایران دوره فترت بعد از مغول است گر چه خواجه غیاث الدین محمد وزیر بنا بوصیت سلطان ابو سعید بهادر خان اریا گاون از نسل اریق بوقا بن تولی خان بن چنگیز را بسلطنت برداشت ولی امیر علی پادشاه حاکم روم و خال سلطان ابو سعید که این انتصابت بی صواب دید او صورت گرفته بود بنای مخالفت را گذاشت و موسی خان پسر باید و خان را نام پادشاهی داد و در جنگی اریا گاون را مغلوب و دستگیر ساخت و در سوم شوال سال ۷۳۶ بقتل رسانید و غیاث الدین محمد وزیر نیز در این بین کشته شد.

هنوز سلطنت موسی خان دست نشانده امیر علی پادشاه استقرار نیافته بود که شیخ حسن ایلیکانی که او را شیخ حسن بزرگ نیز گویند محمد خان نامی از نبیره های منگو تیمور بن هولاکو را به پادشاهی برداشت و موسی خان را در جنگی که در ۱۴ ذی الحجه سال ۷۳۶ اتفاق افتاد شکست داده فراری ساخت و امیر علی پادشاه را نیز بقتل رسانید.

۱- از ۶۵۶ سال فتح بغداد بدست هولاکو خان تا ۷۳۶ سال وفات سلطان ابو

سعید بهادرخان.

سلطنت محمد خان تا ذی الحجه سال ۷۳۸ طول کشید. در این بین عده ای از امراطغا تیمور خان یکی از شاهزادگان مغول و از نبیرگان یکی از برادران چنگیز را که در خراسان بود بایلخانی برداشتند و باموسی خان که در عراق بدانان پیوسته بود روی به آذربایجان محل حکومت محمد خان و شیخ حسن بزرگ گذاشتند. طغا تیمور خان پیش از آنکه جنگی درگیرد به خراسان گریخت ولی موسی خان گرفتار و کشته شد و شیخ حسن بزرگ که دشمن بزرگی را از میان برداشته بود بر تمام آذربایجان و عراق عرب تسلط یافت. ولی شیخ حسن کوچک پسر امیر تیمور تاش بن امیر چوپان که بعلت قتل جدش به دست ابو سعید پی فرصت می گشت و در این موقع لشکریانی فراهم آورده و قدرتی یافته بود در سال ۷۳۸ به آذربایجان حمله برد و محمد خان را دستگیر ساخت و بقتل رسانید و ساتی بیک دختر سلطان اولجایتورا بخانی برداشت.

شیخ حسن بزرگ بعد از قتل محمد خان مجدداً طغا تیمور خان را به سلطنت انتخاب نمود. این بار نیز طغاتیمور خان خود را از زیر بار مسئولیت سلطنت رها ساخته به خراسان رفت به این جهت شیخ حسن بزرگ شاهزاده جهان تیمور ابن آلا فرنگک بن اباقاخان را به پادشاهی برداشت. امیر شیخ حسن کوچک نیز چون ساتی بیک را برای انجام مقاصد خود مناسب ندانست از سلطنت خلع و سلیمان خان نامی را از احفاد یشموت فرزند هولاکو به سلطنت برداشت. بار دیگر جنگی بین دو شیخ حسن و سلاطین دست نشانده آنان در سال ۷۴۰ در گرفت. جهان تیمور خان و شیخ حسن بزرگ شکست خورده به بغداد گریختند و سلیمان خان و شیخ حسن کوچک آذربایجان را در تصرف آوردند.

امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمور خان را که کاری از او ساخته نبود در ذی الحجه سال ۷۴۰ از سلطنت خلع کرد و خود در کار حکومت استقلال یافت و سلسله ایلکانی یا آل جلایر را تأسیس نمود.

اما شیخ حسن کوچک و سلیمان خان در آذربایجان و اران تا سال

۷۴۴ حکومت داشتند در این سال شیخ حسن بقتل رسید و برادرش ملک اشرف جانشین او شد. ملک اشرف بجای سلیمان خان انوشیروان نامی را به سلطنت برداشت و خود نیز در سال ۷۵۸ بدست جانی بیگ پادشاه دشت قبچاق کشته شد و سلسله چوپانی منقرض گردید.

علاوه بر چوپانیان و آل جلاپر که آذربایجان و اران و عراق عرب و قسمتی از عراق عجم را در تصرف داشتند در قسمت های دیگر ایران نیز امرا و حکام دوره ایلخانی از موقعیت استفاده کرده با استقلال رسیدند چنانکه در قسمت شرقی خراسان آل کرت که از آغاز دوره ایلخانی حکومتی تحت اطاعت آنان داشتند استقلال یافتند و شهر هرات مرکز آنان بود. در قسمت غربی خراسان سریدارن حکومتی مستقل تشکیل دادند و شهر سبزوار را مقر حکومت خود ساختند. در قسمت شمالی خراسان و گرگان طغاتی‌مور خان و فرزندانش حکومتی مستقل درست نمودند. در سیستان حکام محلی فرمانروایی مینمودند. در مازندران سادات مرعشی به حکومت رسیدند و سلسله های محلی دیگر نیز که از قدیم وجود داشتند قدرت یافتند. در گیلان حکام محلی که از دولت های مرکزی اطاعت چندانی نداشتند به حکومت خود ادامه دادند. لرستان و کوه گیلویه همچنان در دست اتابکان لر باقی بود. قسمت شرقی فارس در تصرف شهبانکارگان و جنوب شرقی آن در دست حکام لار و جزایر و سواحل خلیج فارس نیز در اختیار ملوک هرموز بود و بقیه فارس را نیز آل اینجو در تصرف داشتند. از جمله سلسله هائی که پس از مرگ سلطان ابوسعید در ایران تأسیس یافت آل مظفر است که ابتدا یزد سپس کرمان و فارس و خوزستان و اصفهان را متصرف شدند و سلسله بالنسبه معتبری در جنوب و قسمتی از عراق عجم تشکیل دادند که تاریخ آن موضوع این کتابست.

این کتاب در دو جلد است باین ترتیب.

جلد اول شامل تاریخ آل مظفر از آغاز ظهورش در یزد تا انقراض آن بدست

امیر تیمور گورکان است.

جلد دوم از دو قسمت مرکب است.

قسمت اول تاریخ سلسله های محلی است که پیش از آل مظفر در یزد و اطراف فارس حکومت داشته اند بعضی بدست آل مظفر از میان رفته و بعضی مطیع فرمان این خاندان شده اند.

در قسمت دوم وضع دولت و سازمان های دولتی و طرز اداره مملکت و اوضاع اجتماعی و طبقات مردم و آثار ذوقی و هنری هنرمندان شرح داده شده و علما و عرفا و شعراء این دوره معرفی گردیده اند.

در تهیه این کتاب از منابعی استفاده شده که در آغاز کتاب معرفی شده و در فهرست اعلام جغرافیائی تنها بقید صفحه کتاب قناعت نشده بلکه برای آشنائی بیشتر در باره محل وقوع حوادث شرح مختصر امکنه و اعلام جغرافیائی نیز داده شده است. امید است این خدمت مورد قبول و پسند دانشمندان و صاحب نظران افتد.

دکتر حسینقلی ستوده

شهریور ماه ۱۳۴۶

منابع تاریخ آل مظفر

همچنانکه ایلیخانان برای اداره مملکت باصحاب دیوان که عموماً ایرانی بودند احتیاج داشتند حکام و سلاطین دوره فترت نیز از یاری ارباب قلم در کشورداری و اداره مملکت بی نیاز نبودند و برای جاویدان ساختن فتوحات و وقایع زمان خود و اظهار امتیاز و برتری نسبت به ملوک اطراف مورخین را بتدوین تاریخ خاندان خود تشویق مینمودند باین جهت در قرن هشتم نیز مانند دوره مغول فن تاریخ نویسی رونق یافت و برای هر یک از خانواده ها و سلسله های این دوره تواریخ خصوصی برشته تحریر در آمد و در اینجا فقط بذکر و شرح منابع تاریخ آل مظفر میپردازیم.

الف - اولین کتابی که در تاریخ این خاندان نوشته شده مواهب الهی نام دارد که بوسیله مولانا معین الدین بن جلال الدین محمد معلم یزدی نوشته شده است.

مولانا جلال الدین پدر مولانا معین الدین از دانشمندان زمان خود و از مقربان امیر مبارزالدین محمد بوده و در ملاقاتی که در سال ۷۳۷ بین مبارزالدین محمد و امیر شیخ ابواسحق در یزد اتفاق افتاده حضور داشته است^۱

مولانا معین الدین یزدی نیز از دانشمندان بوده و مدتی در خدمت مولانا عضدالدین ایچی بتلمذ پرداخته و چنانکه خود گوید در خدمت او بتحصیل مفتاح العلوم و شرح مفصل ابن حاجب اشتغال داشته و کشف و شرح اصول و موافق و جواهر را بقرائت جمعی از مشاهیر علما استماع نموده^۲. بنا بنوشته محمد بن مفید بن نجم الدین محمود مستوفی باقعی یزدی مؤلف کتاب جامع مفیدی او اعلم علما و افقه فقهای زمان خود بوده و از اوایل زمان سلطنت آل مظفر در یزد بتدریس اشتغال داشته است.

اولین ملاقات او با امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۴۳ در یزد اتفاق افتاد او بوسیله امیر اختیارالدین حسن قورچی که با او سابقه معرفتی داشت بمامیر

۲ - همان کتاب ص ۲۴۳

۱ - مواهب الهی ص ۹۴

مبارزالدین محمد معرفی گردید و مورد عنایت او قرار گرفت و با او بکرمان رفت چنانکه خود در این باره گوید «پایم که جز باستان مکتب نرسیده بود آستان دولت آشیان را مقصد ساخت و دستم که جز در دبیرستان نزده حلقه در اقبال بجنابید و بحمدالله تعالی هم در آن مجلس بواسطه آنکه چند سؤال که بر لفظ گهر بار رفت بحاضر جوابی تلقی نمودم و از مختصر استحضاری که داشتم چند نکته مناسب بیان کردم عنان عنایت حضرت بجانب خویش معطوف دیدم و چون آیات همایون بصوب، کرمان نهضت نمود داعیه انحراف در سلکک بندگان حضرت آتش افروختن گرفت، بدالات های دولت او همت بجانب کرمان آورد و وظیفه ذره پروری آغاز نهاد». گرچه در کرمان یکی از حاسدان بایدای او پرداخته و در نزد امیر مبارزالدین محمد از او سعایت کرده و باین علت مدتی امیر را از او تکدر خاطر بوده ولی عاقبت بر ائنت ساختنش معلوم گشته و دوباره مورد عنایت قرار گرفته است.^۱

مولانا سعین الدین اغلب ملازم خدمت امیر مبارزالدین محمد بود و در سال ۷۵۵ که از سفر مکه برمیگشته در خارج اصفهان بخدمت او رسیده و بتدریس دارالسیاده که بتازگی امیر مبارزالدین محمد در محله سر میدان کرمان ساخته بود مأمور^۲ و ضمناً بمعلمی شاه شجاع برگزیده شد و بنوشته مؤلف جامع مفیدی بنا بتقاضای امیر مبارزالدین محمد تاریخ این خاندان را نوشته و در سال ۷۵۷ که در خدمت او باصفهان میرفته فصلی از کتاب را بنظر پادشاه رسانیده و چون مورد پسند واقع شده آن را با تمام رسانیده و بصلاح دید عزالدین ابراهیم زرقانی یکی از مشایخ صوفیه شیراز (موهب الهی) نام گذاشته^۳

مولانا سعین الدین یزدی بعد از امیر مبارزالدین محمد ملازمت شاه شجاع را اختیار نمود و از طرف او دوبار پیش برادرش شاه محمود حاکم اصفهان رفت و اختلاف آن دو را بصلح و آشتی مبدل ساخت

۱- مواهب الهی ص ۱۴۸.

۲- مواهب الهی ص ۲۱۱.

۳- همان کتاب ص ۱۹.

کتاب مواهب الهی شامل وقایع تاریخ آل مظفر تا سال ۷۶۷ هـ - ق است و در باره تاریخ این سلسله از منابع معتبر است ولی دارای انشاء مصنوع و پر تکلف و عبارات مغلق میباشد و مؤلف آن را مسانند مؤلف تاریخ و صاف بخاطر هنرنمایی و عبارت پردازی ساخته باین جهت یکی از کتب مشکل زبان فارسی است.^۱

مولانا معین الدین یزدی کتاب دیگری در تاریخ این سلسله نوشته بوده که اساس السلطنه نام داشته که در دست نیست. یکی دیگر از تألیفات او که موجود است ترجمه کتاب (رشف النصایح الایمانیه و کشف الفصایح الیونانیه) تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی عارف معروف است که آن را در سال ۷۴۴ بنام نصرت الدین شاه یحیی ترجمه کرده است.^۲

دیگر از تألیفات او نزهت السرور است که آن را در تهنیت زفاف امیر مبارز الدین محمد با دختر امیر سلطان شاه که روز چهارشنبه ۱۲ شعبان سال ۷۵۷ صورت گرفت نوشته است.

مولانا معین الدین یزدی در سال ۷۸۹ وفات یافت و او را در زیر گنبد مسجدی که خود در یزد در موضعی بنام دشتوک ساخته بود دفن کردند.^۳

ب - چون مطالب کتاب مواهب الهی بطوریکه گفته شد پیچیده و غامض و استخراج موضوعات تاریخی از آن بسیار دشوار بود از این جهت در سال ۸۲۳ هـ - ق شخصی بنام محمود کتبی کتاب مزبور را ساده و خلاصه کرده سپس مشاهدات و تحقیقات خود را از سال ۷۶۷ تا سال ۷۹۵ که سال انقراض این سلسله بدست امیر

۱- قسمت اول این کتاب که شامل تاریخ آل مظفر تا سال ۷۵۴ و فتح شیراز بدست امیر مبارز الدین محمد است بوسیله اسناد فقید سعید نفیسی تصحیح شده و بچاپ رسیده است ولی قسمت دوم آن هنوز بچاپ نرسیده.

۲- نسخه ای از این کتاب در کتابخانه مسجد سپهسالار بشماره ۱۳۶۴ موجود است

۳- تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب ص ۱۳۰

تیمورگورکان است بدان افزوده است^۱ از محمود کتبی در کتابها نام و نشانی نیست فقط مؤلف جامع التواریخ حسنی از او نام برده است و در مقدمه کتاب تاریخ آل مظفر او در باره خود و خاندانش گوید: که از خدام آل مظفر بود بعضی حکایات و اخبار ایشان بچشم دیده و بعضی را از بزرگان صحیح القول شنیده است^۲

پ - کتاب دیگری که در زمان سلطنت شاه شجاع مظفری نوشته شده مناهج الطالبین فی معاریف الصادقین است تألیف علی بن الحسین بن علی معروف بعلاء القزوینی الهلالی که در ذی الحججه سال ۷۷۸ بنوشتن کتاب خود شروع کرده و در شعبان سال ۷۷۹ آن را بی پایان رسانیده. این کتاب در تاریخ عمومی است از ابتداء خلقت تا سال ۷۷۷، زمان سلطنت ابوالفوارس شاه شجاع مظفری و کتاب برای این پادشاه نوشته شده^۳

ت - غیر از کتب فوق از کتب دیگری نیز که در تاریخ عمومی ایران نوشته شده میتوان در باره تاریخ این خاندان اطلاعاتی بدست آورد و این کتب عبارتند از:
۱- مجمع التواریخ حافظ ابرو. شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید معروف بحافظ ابرو یکی از مورخین فعال و پرکار این دوره است و او در باره شهرتش بحافظ ابرو چنین گوید.

بنده کمترین دولت خواه کاتب العبد عبد لطف الله

آنکه شهرت بحافظ ابرو یافته پیش میرو شاه و سپاه

در محل تولد او اختلاف است عبدالرزاق سمرقندی مؤلف کتاب مطلع السدین محل تولد او را هرات و محل نشو و نماى او را همدان نوشته و فصیحی خوافی مؤلف مجمل التواریخ که با او معاصر بوده او را اهل خواف خراسان میشمارد. در

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱

۲- این کتاب بتصحیح و تحشیه آقای دکتر عبدالحسین نوائی در سال ۱۳۳۵ شمسی

در تهران بچاپ رسیده است.

۳- استوری Story و تاریخ ادبیات اتة Ethé ص ۲۳

ایران در دوره ساسانیان





۳۰ ۳۲ ۳۴ ۳۶ ۳۸ ۴۰ ۴۲ ۴۴ ۴۶ ۴۸ ۵۰ ۵۲ ۵۴ ۵۶

دریای خزر

ایران

ایران

ایران

ایران

ایران

ایران

ایران

ایران

ایران

کرمان

اصفهان

تهران

مشهد

شیراز

بندر

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

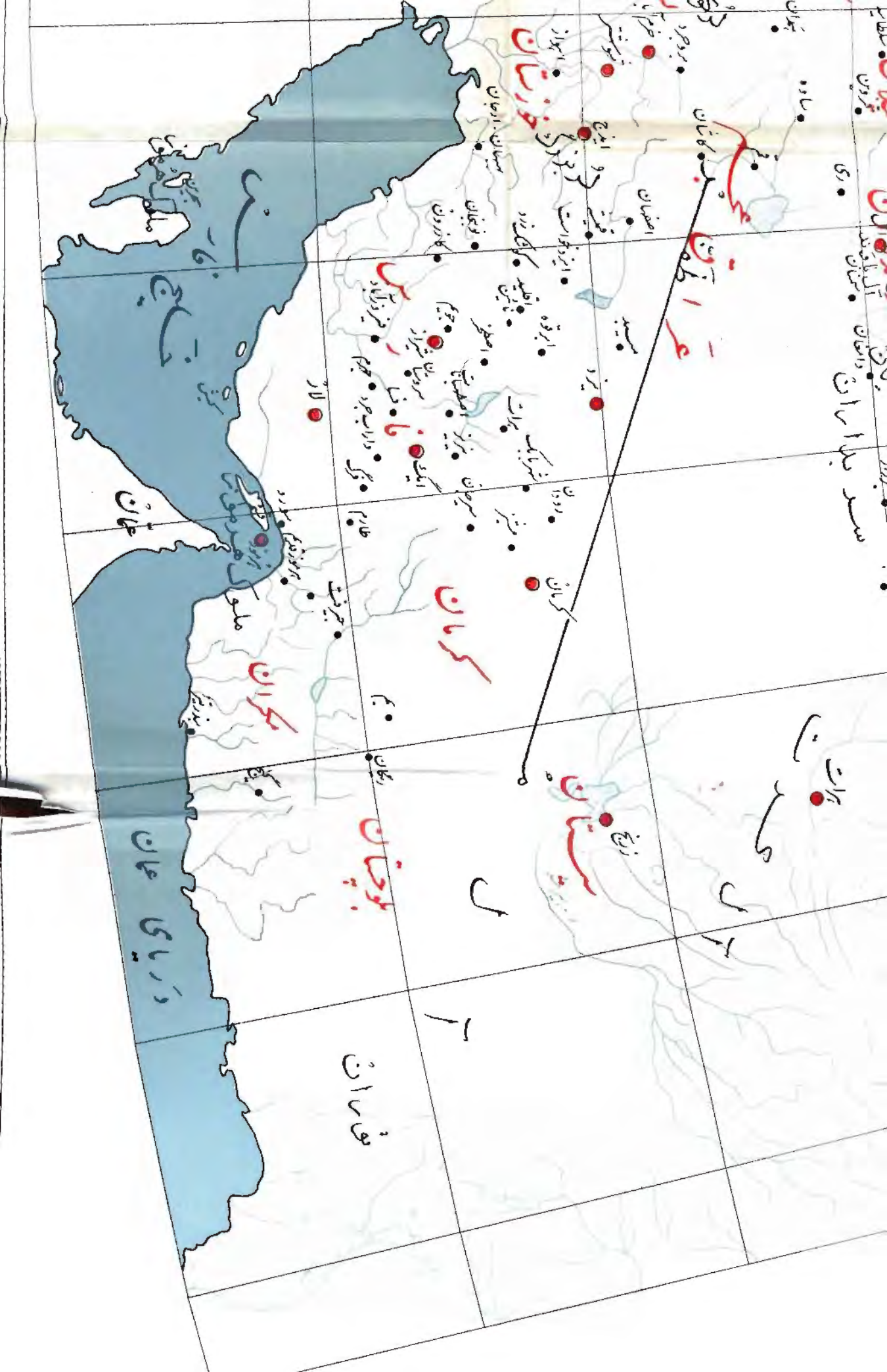
اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان



سمنان
قزوین
مازندران
گیلان
آذربایجان شرقی
آذربایجان غربی
اردبیل
زنجان
اصفهان
چهارمحال و بختیاری
کوهgiluyeh و بوئیراحمد
لرستان
کرج
البرز
تهران
قزوین
مازندران
گیلان
آذربایجان شرقی
آذربایجان غربی
اردبیل
زنجان
اصفهان
چهارمحال و بختیاری
کوهgiluyeh و بوئیراحمد
لرستان
کرج
البرز
تهران

عراق

خرزستان

کرمان

زنگنه

بوخاران

مکران

دریای عمان

مطهرات

لازم

یزد

اروقه

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

اصفهان

تاریخ تولد او نیز اختلاف است.

حافظ ابرو که از افاضل دوران خود بوده در ملازمت امیر تیمور گورکان بسر میبرد و پس از مرگ او وارد خدمت شاهرخ میرزا شد و ۲۸ سال از سلطنت او را نیز دریافت و با دانشمندانی چون مولانا شرف الدین علی یزدی مؤلف کتاب ظفرنامه تیموری و شاه نعمت الله ولی و شاه قاسم انوار عارفان معروف و امیرشاهی شاعر سبزواری هم زمان بوده.

وفات حافظ ابرو در سال ۸۳۴ در سرچم نزدیکی زنجان موقع مراجعت شاهرخ میرزا از آذربایجان اتفاق افتاده و او را در زنجان در جوار مدفن اخی ابوالفرج زنجانى مدفون ساختند. عبدالرزاق سمرقندی در تاریخ وفات او گوید:

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود حافظ ابرو در نوشته های خود بر خلاف آنچه بعضی تصور نموده اند هیچگاه از حقیقت دور نشده و برعکس رویه بیشتر مورخین قدیم در آغاز هر فصل از کتاب خود فهرستی از منابع را که مورد استفاده اش بوده نام میبرد و مورخین معروفی چون عبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع السعدین و میرخواند صاحب کتاب روضة الصفا و خواندمیر مؤلف کتاب حبیب السیر از کتاب او استفاده ها کرده اند اولین اثر حافظ ابرو ذیلی است بر ظفرنامه نظام الدین شامی و آن شامل تاریخ تیمور از حرکت از اران تا سمرقند است یعنی از سال ۸۰۶ تا ۱۲ زجب سال ۸۰۷ که تاریخ مرگ تیمور می باشد^۱ بعدها حافظ ابرو آن را بذیلی که بجامع التواریخ رشیدی نوشته افزوده و بعقیده بار تولد^۲ دانشمند روسی حافظ ابرو این کتاب را در سال ۸۱۴ با تمام رسانیده سپس در سال ۸۱۶ قسمتی از تاریخ را که شامل وقایع از بعد از مرگ هولاکو (۶۶۳) تا سال مزبور است برشته تحریر در آورده او در سال ۸۱۷ از طرف شاهرخ میرزا مأمور نوشتن کتاب جغرافیای کاملی

۱- از این کتاب که بهمت آقای دکتر بهمن کریمی بچاپ رسیده در تألیف کتاب حاضر

شده و آن را در همان سال بپایان رسانیده^۱

در سال ۸۲۰ حافظ ابرو بتألیف تاریخ کاملی پرداخته و آن را در سال ۸۲۳ بپایان رسانیده و آن تاریخ عالم است از ابتدا تا سال مزبور. این کتاب دارای فصول ذیل است :

- ۱- از سلطنت اولجایتو سلطان تا آخر حکومت اعجکی در عراق عجم و ابتدای پادشاهی امیر تیمور گورکان (۷۰۳-۷۸۱)^۲
- ۲- تاریخ آل مظفر
- ۳- تاریخ سلوک کرت
- ۴- پادشاهی طغای تیمورخان و حکومت امیر ولی بن شیخ هندو
- ۵- تاریخ سربداریه
- ۶- تاریخ شاهرخ میرزا که بسال ۸۱۹ ختم میشود.

حافظ ابرو بار دیگر در سال ۸۲۶ بدستور بایسنقر میرزا مأمور تدوین تاریخی که شامل وقایع از آغاز خلقت تا زمان او میباشد گردید و او این کتاب را که بمجموع التواریخ السلطانیه معروف است در چهار ربع تدوین کرد بدین قرار :

ربع اول شامل تاریخ سلاطین ایران پیش از اسلام.

ربع دوم مشتمل بر چهار باب در تاریخ حضرت رسول اکرم و خلفاء راشدین و بنی امیه و بنی عباس تا خلافت المستعصم بالله و انقراض خلافت عباسی.

ربع سوم نیز بدو قسمت تقسیم شده.

قسمت اول - تاریخ سلسله های مختلفی که بعد از ظهور اسلام در ایران سلطنت کرده اند.

قسمت دوم - تاریخ مغول تا مرگ سلطان ابوسعید (۷۳۶)

ربع چهارم که مستقلاً عنوان (زبدة التواریخ بایسنقری) نام دارد بدو قسمت تقسیم شده :

۱- از جغرافیای حافظ ابرو در کتابخانه سلطنتی و کتابخانه ملک و سوزه بریتانیا و نئین گراد نسخه هائی موجود است.

۲- این قسمت بتصحیح استاد محترم آقای دکتر خانابایانی بچاپ رسیده.

قسمت اول تاريخ امير تيمور گورکان از ولادت (۲۵ شعبان سال ۷۳۶) تا وفات (۱۲ رجب سال ۸۰۷)

قسمت دوم تاريخ شاهرخ ميرزا از آغاز جلوس (۸۰۷) تا سال ۸۳۰^۱ بيشتر کتب حافظا برو و بچاپ نرسيده ولي از آنها نسخه های خطی در کتابخانه های بزرگ عالم و در تهران در کتابخانه ملکک و کتابخانه ملی و نزد اشخاص موجود است .

بطوریکه گفته شد در تهیه و تدوين کتاب حاضر از ذیل ظفر نامه شامی و ذیل جامع التواريخ رشیدی که هر دو بچاپ رسیده و تاريخ آل مظفر که هنوز بچاپ نرسيده است استفاده شده .

۲- مطلع السعدين و مجمع البحرين تأليف کمال الدين عبدالرزاق بن جلال الدين

اسحق سمرقندی که در ۱۲ شعبان سال ۸۱۶ در شهر هرات متولد شده و چون پدرش در سمرقند بدنيا آمده باین جهت بسمرقندی معروف گشته . او در سال ۸۴۲ در بیست و پنج سالگی رساله ای در صرف و نحو بنام شاهرخ ميرزا تأليف کرد از این جهت مورد نظر او واقع شد و بخدمتش وارد گردید . در سال ۸۴۵ بسفارت بسدربار سلطان بیجانگر به هندوستان رفت . این سفارت سه سال طول کشید . کمال الدين عبدالرزاق از این سفر شرحی مفصل در تاريخ خود آورده است . او در سال ۸۵۰ بسفارت گیلان رفت و چون در همین سال شاهرخ ميرزا وفات یافت بخدمت ميرزا عبداللطيف و ميرزا عبدالله و ميرزا ابوالقاسم بابر و بالاخره بخدمت سلطان ابوسعید تیموری وارد شد و سپس در سال ۸۶۷ بریاست خانقاه شاهرخ در هرات رسید و عزلت اختیار کرد و هم در آنجا بسال ۸۸۷ وفات یافت .

او نام کتاب خود را از اسم دو ابوسعید (ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری)

۱- مجله یادگار سال چهارم شماره های ۹ و ۱۰ و یادداشتهای علامه فقید قزوینی جلد سوم بکوشش آقای ایرج افشار و مقدمه کتاب ذیل جامع التواريخ رشیدی بقلم استاد محترم آقای دکتر خانبابایی .

استخراج کرد و مطلع السعدین و مجمع البحرین نامید. این کتاب در دو جلد و حاوی وقایع ۱۷۰ سال از تاریخ ایران از سال ۷۰۴ (تولد سلطان ابوسعید ایلخان) تا سال ۸۷۳ (مرگ سلطان ابوسعید گورکان) است. جلد اول که شامل وقایع از سال ۷۰۴ تا ۸۰۶ است تاکنون بچاپ نرسیده. جزء اول از جلد دوم که شامل وقایع از سال ۸۰۷ تا سال ۸۳۳ و جزء دوم و سوم آن که شامل بقیه وقایع تا سال ۸۷۳ است توسط محمد شفیع استاد زبان فارسی دانشگاه پنجاب بچاپ رسیده است.

گرچه بیشتر مطالب کتاب مطلع السعدین از کتاب حافظابرو اقتباس شده ولی قسمتی که مؤلف خود اغلب شاهد وقایع آن بوده دارای اهمیت فراوان است و این کتاب برای تاریخ آل مظفر نیز یکی از منابع معتبر بشمار میرود.

۳ - جامع التواریخ حسنی - مؤلف آن حسن بن شهاب السدین حسین بن تاج الدین یزدی معروف بابن شهاب در یزد متولد شده و از جوانی وارد خدمات دولتی گردیده و در مدت پنج سالی که امیرزاده اسکندر از سال ۸۱۳ تا ۸۱۷ بحکومت یزد اشتغال داشت ابن شهاب در خدمت او بسر میبرد و نیز در جنگهای بین پسران و پسرزادگان امیر تیمور حاضر و ناظر بوده. او پس از مرگ خواجه محمد حافظ رازی وزیر امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ که در سال ۸۲۸ اتفاق افتاد بکرمان رفت و مدت ۱۴ سال در تحت حمایت امیر شمس الدین حاجی حاکم کرمان بامور دیوانی اشتغال داشت و پس از کشته شدن او از کار برکنار شد تا اینکه سلطان غیاث الدین محمد بن میرزا بایسنقر بن شاهرخ در سال ۸۵۵ بکرمان آمد و ابن شهاب در مدح او قصیده ای گفت و مورد عنایت قرار گرفت و درصدد برآمد که تاریخی بنام او بنویسد. او کتاب خود را از ۲ محرم همان سال شروع بنوشتن نمود و آن را جامع التواریخ حسنی نام گذاشت. چون سلطان غیاث الدین محمد در سال ۸۵۵ بدست برادرش ابو لقاسم بابر کشته شد ابن شهاب کتاب خود را که هنوز باتمام نرسیده بود بنام او کرد.

این کتاب در تاریخ عالم است از هبوط آدم تا سال ۸۵۷ در شش قسمت که

بعضی اقسام آن در چندین فصل است. قسمت ششم آن دارای هفت فصل و یک خاتمه است. و فصل پنجم آن در تاریخ آل مظفر میباشد تا طلوع امیر تیمور گورکان^۱.

۴ - روضة الصفا - تألیف محمد بن خاوندشاه بن محمود معروف بمیرخواند . پدر مؤلف سید برهان الدین اهل بخارا بوده که به بلخ مهاجرت کرده و در آنجا وفات یافته است. میرخواند که در سال ۸۳۷ متولد شده بیشتر عمر خود را در هرات و در تحت حمایت امیر علی شیر نوائی گذرانیده و در همان شهر در دوم ذی القعدة سال ۹۰۳ در ۶۶ سالگی وفات یافته است.

کتاب روضة الصفا در هفت جلد است :

جلد اول از ابتدای خلقت تا سلطنت یزدگرد سوم پادشاه ساسانی .

جلد دوم در تاریخ پیغمبر اسلام و خلفای راشدین .

جلد سوم در تاریخ ائمه اثنی عشر و خلفای اموی و عباسی .

جلد چهارم در تاریخ سلاطین ایران بعد از اسلام تا هجوم امیر تیمور به ایران .

جلد پنجم در تاریخ سلاطین مغول .

جلد ششم در تاریخ امیر تیمور و جانشینان او تا مرگ ابوسعید (۸۷۳) .

جلد هفتم در سلطنت سلطان حسین بایقرا و پسرش تا سال ۹۲۹ . این جلد که وقایع چند سال بعد از مرگ میرخواند را نیز شامل است قسمتی بقلم نواده دختری او خواندمیر است. خاتمه که گاهی جلد هشتم نیز نامیده میشود و قسمت جغرافیائی آن نیز بقلم خواندمیر است.

از مجلدات روضة الصفا جلد ششم و هفتم که مربوط بزمان مؤلف است دارای اهمیت فراوان میباشد و نیز جلد چهارم آن در باره دوره فترت مخصوصاً راجع بتاریخ آل مظفر اطلاعات مفصل و مفیدی میدهد .

۱ - این کتاب تا کنون بیچاپ نرسیده - یک نسخه خطی آن در کتابخانه فاتح اسلامبول

بشماره ۴۳۰۷ مورخ ۸۵۹ و نسخه دیگر در کتابخانه ملی ایران بشماره ۳۳۰ مورخ ۸۸۰ موجود است .

۵ - حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف غیاث الدین بن هماد الدین محمد

مشهور به خواندمیر است. پدر مؤلف هماد الدین محمود بن خواجه جلال الدین بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی چندی وزارت سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری را داشت و مادرش دختر میرخواند مؤلف روضة الصفا بود. خواندمیر در سال ۸۸۰ یا ۸۸۱ در هرات متولد شد و در سال ۹۰۴ مورد نظر و توجه امیرعلیشیر نوائی قرار گرفت. او از شاگردان میرخواند است و در کتاب خود همیشه از او به ابوی مخدومی یاد میکند. چون امیرعلیشیر از استعداد او اطلاع یافت کتابخانه خود را در اختیار او گذاشت و خواندمیر در آن زمان بیش از ۲ سال نداشت. او در مدت شش ماه کتاب خلاصه الاخبار را که خلاصه ای از کتاب روضة الصفا است در سال ۹۰۵ و بنام امیرعلیشیر تألیف کرد. خواندمیر سپس بوزارت بدیع الزمان میرزا پسر بزرگ سلطان حسین بایقرا انتخاب شد و در سال ۹۱۲ از طرف او و برادرش مظفر حسین میرزا مأمور شد که پیش شاه بک ارغون خداوند قندهار برود و از او در جنگ با محمدخان شیبانی کمک بگیرد ولی بعلت پیشرفت های محمدخان شیبانی نتوانست مأموریت خود را انجام دهد و چون محمدخان در همان سال هرات را متصرف شد مردم هرات خواندمیر را پیش او برای اطلاع از شرایط تسلیم فرستادند.

در سال ۹۱۶ که شاه اسماعیل صفوی محمدخان شیبانی را بقتل رسانید و هرات را متصرف شد خواندمیر در این شهر بود. او پس از مدتی انزوا اختیار کرد و سپس به بلخ رفت و از آنجا در سال ۹۳۴ به هندوستان عزیمت نمود و در محرم سال ۹۳۵ در شهر آگره بدربار بابر راه یافت. پس از مرگ او در سال ۹۳۷ در دربار پسرش همایون مقیم شد و کتاب قانون همایون یا همایون نامه را در مناقب او نوشت و در لشکر کشی های همایون به کجرات همراه او بود. خواندمیر در سال ۹۴۱ در هندوستان وفات یافت و بنا بوضعیتی که کرده بود او را در دهلی در کنار قبر امیر خسرو دهلوی بخاک سپردند.

خواندمیر از سال ۹۲۷ شروع بتألیف کتاب حبیب السیر نمود و آنرا در سال ۹۳۰

بنام کریم الدین حبیب الله ساوجی وزیر درمیش خان که از طرف سام میرزا به حکومت خراسان رسیده بود بپایان رسانید باین جهت حبیب السیر نام یافت .

این کتاب در تاریخ عمومی عالم است و بوقایع ربیع الاول سال ۹۳۰ یعنی چندماه قبل از وفات شاه اسمعیل خاتمه مییابد . خواندسیر درتألیف این کتاب خصوصاً در تهیه جلدهای اول و دوم آن از کتب دیگران مخصوصاً از روضة الصفا استفاده کرده ولی جلد سوم آن علی الخصوص زبان مؤلف و مطالبی که راجع به سلطنت شاه اسمعیل صفوی نوشته دارای ارزش فراوان است . برای تاریخ آل مظفر از جزء دوم جلد سوم آن استفاده شده است .

خواندسیر تألیفات دیگری نیز دارد مانند دستورالوزراء که بعداً از آن صحبت خواهد شد و دیگر خلاصه الاخبار که قبلاً گفته شد و کتاب آثار الملوك والانبیاء که خلاصه ایست از کتاب حبیب السیر که در سال ۹۳۱ پس از اتمام حبیب السیر بتألیف آن پرداخته و قانون همایون یا همایون نامه که راجع بآن نیز پیش از این صحبتی شده است .

۶ - تاریخ جهان آرا - تألیف قاضی احمد بن محمد غفاری از فرزندان نجم الدین عبدالغفار بن عبدالکریم قزوینی است .

قاضی محمد پدر قاضی احمد معاصر شاه اسماعیل صفوی و قاضی شهر ری بوده و در سال ۹۳۳ وفات یافته است .

قاضی احمد که خود مردی دانشمند و شاعر و خوش نویس بوده در نزد امرا و شاهزادگان صفوی محترم میزیسته و از نزدیکان سام میرزای صفوی پسر شاه اسمعیل بود و سام میرزا در تحفه سامی شرح حال او و پدرش را آورده است .

قاضی احمد در آخر کار بعزم زیارت مکه معظمه بمسافرت پرداخت و در مراجعت دربندر دیبل در سال ۹۷۰ وفات یافت . او دو کتاب تألیف کرده یکی تاریخ نگارستان و دیگری بنام نسخ جهان آراء .

تاریخ نگارستان مشتمل بر ۳۳ حکایت تاریخی است که در سال ۹۵۹ تألیف شده و مؤلف آنرا به شاه طهماسب صفوی تقدیم داشته است.

اما نسخ جهان آرا که معمولاً جهان آرا نامیده میشود تاریخ عمومی است تا سال ۹۷۲ که آن نیز به شاه طهماسب صفوی اهدا شده. این کتاب در شناسائی سلسله های محلی اهدیت فراوان دارد و در سه نسخه تدوین شده :

نسخه اول در احوال انبیاء و اوصیاء .

نسخه ثانی در احوال سلاطین عالم و آن نیز در دو صحیفه است .

صحیفه اول در فرق قبل از اسلام از ملوک عجم و غیر عجم .

صحیفه ثانی در ملوک بعد از اسلام : بنی امیه - بنی عباس - سلاطین اندلس و یمن و شرفاء مکه - سلاطین گیلان و مازندران از آل زیار و آل بویه و آل کاکویه و حکام قوامیه و روزافزونی - صفاریان - سامانیان - سلجوقیان - اتابکان مانند اتابکان آذربایجان و فارس و شبانکاره و اتابکان شام و موصل - آل ایوب - غوریان و ملوک کرت - ملوک مغرب - امرای عرب - قیاصه روم - حکام ترکستان و ساوراء النهر چون قراختائیان - حکام کرد و لر - حکام طبرستان - سلاطین اطراف چون لار و هرموز و سلاطین شیروان و قرامان - سلاطین مغول و حکام دوره فترت چون ایلکانیه و چوپانیه و طغان تیموریه و سربداریه و سلاطین اینجو و سلاطین آل مظفر - تیموریان - سلاطین آل عثمان - سلاطین قراقویونلو و آق قویونلو .

نسخه ثالث در سلاطین صفوی است .

در تاریخ آل مظفر از اطلاعات مفید و جامع این کتاب استفاده شایان بعمل

آمده است .

۷ - **مجمل فصیحی** - تألیف فصیح احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی

که نسب خود را ضمن وقایع سال ۷۷۷ بیان داشته است .

۱ - تاریخ جهان آراء در سال ۱۳۴۲ در تهران از روی نسخه عکسی اسلامبول بچاپ

رسیده است .

او روز پنجشنبه اول جمادی‌الاول سال ۷۷۷ درخواف خراسان متولد شده و درهرات بتحصیل علم پرداخته ودرزمان حکومت امیرتیمور شغل دیوانی داشته و پس ازمرگ او بخدمت شاهرخ میرزا وارد شده ودرسال ۸۱۸ که شاهرخ برای سرکوبی برادرزاده اش بایقرا به شیراز میرفته وی دررکاب او بوده ودرسال ۸۲۰ بشرکت دونفر دیگر مأموردیوان شاهرخ میرزا شده ولی سال بعد ازاین سمت معزول گشته و بازدرسال ۸۲۴ برای انجام بعضی امور دیوانی مأمور گشته ودرسال ۸۲۷ ازاین مأموریت مراجعت کرده است ودرسال ۸۲۸ مأمور دیوانی امیرزاده بایستقر مأمور شده وچندسالی دراین مقام باقی مانده ودرسال ۸۳۶ مورد غضب واقع شده وگویا پس ازآن شغلی نداشته ودرهمین زمان بیکاری بتوشن کتاب خود شروع کرده وضمناً درسالهای ۸۴۳ و ۸۴۵ و ۸۴۶ دوبار بزندان افتاده است تا اینکه درسال ۸۴۹ وفات یافته^۱.

کتاب او بمجل التواریخ نام دارد و بطور سالنامه نوشته شده و وقایع سنواتی در آن بترتیب آمده است. دارای یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه است. مقدمه از هبوط آدم تا زمان ولادت حضرت محمد ص را شامل است. مقاله اول از ولادت حضرت رسول تا زمان هجرت. مقاله دوم از هجرت حضرت رسول است تا وقایع سال ۸۴۵. خاتمه در ذکر بعضی احوالات هرات که مولد و منشاء او بوده. در نسخه های خطی اثری از خاتمه نیست و شاید هم نوشته نشده^۲. بمجل فصیحی حاوی مطالب گرانبھائی است که در جای دیگر نمیتوان یافت و مخصوصاً درباره رجال خراسان اطلاعات ذیقیمتی دارد.

این کتاب خطی است فقط قسمتی از مقاله دوم آن که شامل وقایع از سال ۷۰۱

۱ - برای شرح حال فصیحی خوانی از مقدمه آقای پروفیسور محمد زبیرالصدیقی استاد السنه شرقیه دانشگاه کلکته بر کتاب تاریخ نامه هرات تألیف سیفی هروی صفحه ۲۲ استفاده شده.

۲ - تاریخ ادبی ایران تألیف براون جلد سوم ص ۶۱۶.

تا سال ۸۴۵ ه است بچاپ رسیده^۱ و همین قسمت در تعیین سنوآت تاریخی تاریخ آل مظفر و حکومت های محلی جنوب ایران در این دوره مورد استفاده بوده.

ث - آل مظفر که از یزد برخاستند بطوریکه در تاریخ سیاسی آن دولت گفته شده دولت های محلی جنوب ایران مانند اتابکان یزد و حکام شبانکاره و ملوک هرموز و حکام لار و اتابکان لر بزرگ و کوچک را که قبل از این دولت روی کار بودند و در جلد دوم این کتاب تاریخ آنان بتفصیل آمده یا از میان برداشتند و یا مطیع اراده خود ساختند. کتبی که در حوزه حکومتی هر یک از این دولت ها نوشته شده منبع قابل اعتماد و استفاده ای برای تاریخ آل مظفر و حکومت های محلی سزبور میباشد و این کتب عبارتند از:

I - کتبی که در تاریخ یزد نوشته شده مانند:

۱ - تاریخ یزد - تألیف جعفر بن محمد بن حسن جعفری اولین کتابی است که در تاریخ این شهر برشته تحریر درآمده و مأخذی برای کتب دیگری است که بعداً در تاریخ یزد نوشته شده.

جعفری در دستگاه دیوانی حکام یزد دارای مقام و منصبی بوده و حکام و اعیان این شهر را در اشعار خود مدح می گفته است. او کتاب خود را در سال ۸۴۵ ه تألیف کرده و آن در ده قسمت تنظیم شده. سه قسمت اول آن در تاریخ اسکندر تا خلفای بنی عباس است. در قسمت های چهارم و پنجم و ششم از تاریخ اتابکان یزد و آل مظفر و ابنیه و آثاری که از آنان در این شهر بجای مانده بحث شده و در قسمت هفتم آثار زمان تیموریان و در قسمت هشتم علما و مشایخ یزد و شرح حال هر یک از آنان و مساجد و مدارس و وزارت سادات و علما و در قسمت های نهم و دهم از باغ ها و کاربزه های جاری شده در شهر و اطراف و بالاخره در خاتمه از فتوحات امیر تیمور و اولاد او که مؤلف خود معاصر آنان بوده تا سال ۸۴۵ ه گفتگو شده است.^۲

۱ - بتصحیح آقای محمود فرخ در شهر مشهد در سال ۱۳۳۹ .

۲ - این کتاب در سال ۱۳۳۸ شمسی بکوشش آقای ایرج افشار و از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب بچاپ رسیده.

جعفری کتاب دیگری نیز دارد بنام تاريخ كبير و آنرا بعد از تاريخ يزد تأليف کرده. اين کتاب تاريخ عمومي است از ابتدای خلقت عالم تا جلوس امير تيمور و شرح فتوحات او و فرزندانش. وقايع اين کتاب نیز بسال ۸۴۰ خاتمه مييابد و قسمتی از آن که خطی است در کتابخانه نئين گراد موجود است

۲ - تاريخ جديد يزد - تأليف احمد بن حسين بن علي کاتبی. اين کتاب حوادث مربوط به يزد را تا سال ۸۶۲ دربر دارد و آن نیز تاريخ اين شهر است از زمان اسکندر و دارای ۱۲ مقاله است :

مقاله های اول و دوم راجع بتاريخ يزد از زمان اسکندر تا ظهور اسلام است. در مقاله های سوم و چهارم تاريخ يزد در دوره اسلامی تا سلطنت سلطان جلال الدين خوارزمشاهی بيان شده.

در مقاله پنجم تاريخ اتابکان يزد.

در مقاله ششم تاريخ سلاطين آل مظفر و آثارشان در اين شهر.

در مقاله هفتم از اينيه و آثاری که سلاطين تيموری در يزد ايجاد نموده اند بحث شده.

مقاله هشتم راجع است بشرح مساجد و مدارس و مزارات يزد.

مقاله نهم از باغستانها و باغهای معروف.

مقاله دهم از کاريزها و کسانیکه آنها را ايجاد کرده اند اطلاعاتی بدست ميدهد.

مقاله يازدهم از وفات شاهرخ تيموری و حوادثی که در زمان نييره او سلطان محمد در يزد حادث شده.

در مقاله دوازدهم از سلطنت جهان شاه قراقويونلو تا سال ۸۶۲ صحبت شده.

مؤلف تاريخ جديد يزد بيشتري مطالب کتاب خود را مخصوصاً تا وقايع زمان

۱ - اين کتاب در سال ۱۳۱۶ شمسی از روی نسخه خطی کتابخانه ساک در يزد بطبع

رسیده و اخيراً نیز در تهران بکوشش آقای ايرج افشار چاپ شده است.

سلطنت شاهرخ از تاریخ یزد جعفری اقتباس کرده ولی مطالب مقاله‌های ۱۲ و ۱۱ از جهت تحقیق در تاریخ یزد و تاریخ دوره تیموری و سلطنت جهان‌شاه قراوقونلو مفید و معتبر است.

۳- سومین کتاب در تاریخ یزد جامع مفیدی تألیف محمد مفید مستوفی بافقی یزدی فرزند نجم‌الدین محمود بافقی از مستوفیان عهد شاه سلیمان صفوی است. از آغاز زندگی او اطلاع درستی در دست نیست ولی در سال ۱۰۷۷. سمت مستوفی اوقاف یزد را داشته و در سال ۱۰۷۹. بنظارت اوقاف یزد برگزیده شده و در سال ۱۰۸۱. به اصفهان رفته سپس از راه فارس به بصره آمده و در سال ۱۰۸۲. به هندوستان رفته و ابتدا در بندر سورت ساکن شده بعداً به دهلی عزیمت کرده سپس خود را به حیدرآباد رسانیده و در سال ۱۰۸۴. به برهانپور سفر کرده و مجدداً در سال ۱۰۸۶. به دهلی برگشته و در سال ۱۰۸۸. به خدمت شاهزاده محمد اکبر و سال بعد بحضور شاهزاده شهر مولتان رسیده و در این شهر در جمادی الاول سال ۱۰۹۰. کتاب خود را که در بصره آغاز بتألیف کرده بود به پایان رسانیده است. تاریخ وفات او بدرستی معلوم نیست همین قدر مسلم است که او تا سال ۱۰۹۱. زنده بوده.

جامع مفیدی در سه جلد است :

جلد اول در تاریخ یزد از عهد اسکندر تا زمان حکومت امیر تیمور گورکان (اسکندر- ساسانیان- بنی امیه- بنی عباس- سلاجقه- اتابکان یزد- آل مظفر- تیموریان)
جلد دوم در تاریخ صفویه تا زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی.
جلد سوم در جغرافیای یزد و نواحی اطراف آن و توصیف آثار و بقاع و مساجد و مدارس و چاهها و کاریزها و شرح احوال دانشمندان و قضات و شاعران و دیگر ارباب علم و هنر یزد.

۱- استوری ص ۲۳۷ و ۳۵۲ و ۱۲۹ و فرهنگ ایران زمین شماره ۶ ص ۱۶۴ و ۱۷۷

سال ۱۳۳۷.

جلد اول وسوم این کتاب بچاپ رسیده^۱ ولی جلد دوم آن هنوز چاپ نشده است. محمد مفید با فقی دو کتاب دیگری در تاریخ و دیگری در جغرافیا تألیف کرده. کتاب تاریخ او مجالس الملوك نام دارد و آن متضمن جداول سلاطین ایران تا سال ۱۰۴۹ است که در سال ۱۰۵۲ یعنی در عهد سلطنت شاه عباس دوم تألیف شده و نسخه ای از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است.

کتاب جغرافیائی او بنام مختصر مفید است که در سال ۱۰۸۷ در دکن هندوستان آنرا شروع بتألیف کرده و در سال ۱۰۹۱ در لاهور آنرا بپایان رسانیده است. مؤلف در تألیف این کتاب از کتب نزهت القلوب و عجایب البلدان و صور الاقالیم و عین الحیات و حبیب السیر و هفت اقلیم استفاده کرده^۲.

۴ - تاریخ یزد عبدالحسین آیتی که در سال ۱۳۱۷ شمسی در یزد بچاپ رسیده نیز میتواند در این باره مورد استفاده قرار گیرد.

از کتب فوق در تدوین تاریخ آل کاکویه و اتابکان یزد و آغاز حکومت امیر مبارزالدین محمد و حکام آل مظفر که در این شهر حکومت کرده اند و نیز در شناسائی ابنیه و آثاری که سلاطین دولت های مزبور در یزد ایجاد کرده و همچنین در شرح حال علما و دانشمندان و فقها و بزرگان این دوره استفاده فراوان بعمل آمده است.

II - در سال ۷۴ پس از آنکه امیر پیر حسین چوپانی بکمک امیر مبارزالدین محمد شیراز را از تصرف آل اینجو بدر آورد حکومت کرمان را به امیر مبارزالدین محمد داد و او این ولایت را پس از زرد و خوردهائی که شرح آن در تاریخ سیاسی این سلسله گفته

۱ - بکوشش آقای ایرج افشار.

۲ - قسمتی از این کتاب که مربوط بشهرها و بنا در جنوبی ایران است توسط ژان اوبن

Jean Aubin فرانسوی تحت عنوان *Quelques notices du Mukhtasar - i - Mufid*

در جلد ششم فرهنگ ایران زمین ص ۱۶۴ و ۱۷۷ با مقدمه ای بچاپ رسیده است. از این کتاب

یک نسخه در موزه بریتانیا بشماره Add 10,583 موجود است.

شده متصرف گردید و در واقع جانشین قراخانیان کرمان که خود با آنان رابطه سببی داشت شد از این جهت کتابهایی که در تاریخ کرمان نوشته شده برای روشن شدن تاریخ این سلسله مفید است مخصوصاً از نظر شناسائی حکام شبانکاره و ملوک هرموز و اتابکان یزد منبع قابل استفاده ای میباشد و این کتابها عبارتند از:

۱ - عقد العلی للموقف الاعلی تألیف تاج الزمان افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی. او ابتدا بندیمی طغرل شاه از سلاجقه کرمان برگزیده شده و پس از مرگ او که در سال ۵۶۲ هـ اتفاق افتاده بندیمی ملک ارسلان پسر بزرگ طغرل شاه انتخاب شد (۵۷۰ هـ) و در اغلب جنگها با او بود و چندی نیز در ملک منشیان اتابک محمد بن اتابک بزقش متوفی در سال ۵۸۲ هـ در آمده و پس از انقراض سلاجقه کرمان و هنگام حکومت غزان پس از مدتی سرگردانی وارد خدمت ملک دینار غز شد و در سال ۵۸۴ هـ و زمان حکومت اتابک سام به یزد مسافرت کرد. او ظاهراً تا سال ۶۱۰ زنده بوده است. افضل کرمانی کتاب عقد العلی را که قسمت عمده آن مربوط بزمان حکومت ملک دینار غز (۵۸۱-۵۹۱ هـ) است پس از بازگشت از سفر یزد در همان سال ۵۸۴ تألیف نموده و آنرا وسیله تقرب در خدمت ملک دینار قرار داده است. این کتاب که از نظر سبک انشاء و نگارش اهمیت دارد از فصل مرکب است:

در فصل اول از وقایع اواخر سلاجقه کرمان و ایام فترت گفتگو میکند.

فصل دوم در تسلط ملک دینار بر کرمان و شرح فضایل اوست.

فصل سوم در اخلاق ملوک و توصیف کرمان و شرح بلاد آن است.

فصل چهارم در مدح و ثناء صاحب قوام الدین مسعود وزیر ملک دینار است.

فصل پنجم در شرح حال خود مؤلف است.^۲

افضل کرمانی کتاب دیگری بنام بدایع الزمان فی وقایع کرمان تألیف کرده

۱ - بدایع الزمان ص ۳۶ و تاریخ سلاجقه کرمان تألیف محمد بن ابراهیم ص ۴۷.

۲ - کتاب عقد العلی در سال ۱۳۱۱ ش بوسیله آقای علی محمد عامری و از روی نسخه

خطی که ظاهراً در سال ۱۰۷۵ نوشته شده بچاپ رسیده است.

که فعلاً از آن نسخه‌ای در دست نیست ولی در کتاب سمط‌العلی للمحضرة العلیا تألیف ناصرالدین منشی کرمانی از آن نام برده شده و ابوالقاسم کاشانی نیز در زبدة التواریخ خود که در تاریخ سلطان محمد اول جایتو است از آن اسم میبرد و میگوید که قسمت مربوط به تاریخ کرمان را از این کتاب نقل کرده... افضل ظاهراً این کتاب را در سال ۶۰۲ موقعی که کرمان بین اتابک فارس سعد بن زنگی و قطب‌الدین مبارز امیر شبانکاره و عمال سلطان محمد خوارزمشاه مورد کشمکش بود شروع به تألیف کرده. این کتاب که تا عصر صفوی موجود بوده آنچه از مطالعه خلاصه آن در ضمن زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی استنباط میشود تاریخ کرمان را در قرون قبل از اسلام و فتح آن بدست مسلمین و زمان حکومت صفاریان و آل الیاس و غزنویان و دیلمیان بطور اختصار و تاریخ سلجوقیان و تسلط ملک دینار غزنوی و کشمکش‌های ملوک شبانکاره و اتابکان فارس و عمال خوارزمشاهیان که بعهد او نزدیک‌تر بوده بتفصیل شامل بوده است.^۱

از تألیفات دیگر افضل کتاب المضاف الی بدایع الازمان است و آنرا در تکمیل تاریخ خود در سال ۶۱۳ یعنی زمانی که کرمان تحت استیلای مؤیدالملک قوام‌الدین زوزنی نماینده سلطان محمد خوارزمشاه بوده و در حدود ده دوازده سال بعد از آنکه بدایع الازمان را به اتمام رسانیده نوشته و آنرا ذیلی باین کتاب قرار داده است.^۲

۲ - سمط‌العلی للمحضرة العلیا - تألیف ناصرالدین منشی کرمانی است. پدرش خواجه منتجب‌الدین عمده‌الملک یزدی است که در دستگاه اتابکان یزد سمت دبیری داشته بعد بخدمت پادشاهان قراختائی کرمان وارد شده. مؤلف بعد از سرگ پدرا که در حدود سال ۶۷۵ اتفاق افتاده و او در این موقع هفت ساله بوده تحت تربیت عم خود شهاب‌الدین ابوالحسن یزدی قرار گرفته. ناصرالدین منشی پس از آنکه بسن رشاد رسید

۱ - در سال ۱۳۲۶ ش استاد محترم آقای دکتر مهدی بیانی قسمتی از مطالب کتاب را از کتب دیگر جمع‌آوری کرده و کتابی بنام فوق ساخته است.

۲ - این رساله در سال ۱۳۳۱ ش در تهران بتصحیح استاد فقید عباس اقبال آشتیانی

وعلوم معمول آن زمان را فرا گرفت بتوسط عم دیگر خود نصیرالملک ظهیرالدین محمود که از اصحاب دیوان و در زمان سلطان حجاج و بعد از مرگ برادر در خدمت دیوان بوده بعنوان دبیری در دستگاه دولتی وارد شد و در سال ۳۴۹ هـ از طرف صفوة الدین پادشاه خاتون و بمعرفی فخرالملک نظام الدین محمود وزیر بریاست دیوان رسائل و انشاء کرمان منصوب شد و چون در سال ۳۴۹ هـ محمدشاه بسطنت کرمان رسید او از کار برکنار گردید و سپس در خدمت ملک ناصرالدین برهان و پسر او قطب الدین نیکروز که از طرف ایلخان بر کرمان حکومت داشتند وارد گردید.

مؤلف در سال ۷۱۵ هـ بخدمت امیرایسن قتلغ نویان از امرای بزرگ سلطان محمد اولجایتو رفته و کتاب سمط العلی را در اواخر همین سال بنام او شروع کرده و در اوایل سال بعد به اتمام رسانیده و تتمه کتاب را که شامل وقایع چهار پنج سال از تاریخ کرمان است در سال ۷۲۰ هـ بنام قطب الدین نیکروز حاکم کرمان و وزیرش خواجه ابوسعید تألیف کرده.

از سال ۷۲۰ هـ بعد از احوال مؤلف اطلاعی در دست نیست ولی از مقدمه کتاب درة الاخبار او چنین معلوم میگردد که در حدود سالهای ۷۲۹ هـ - ۷۳۰ هـ در عراق یا آذربایجان میزیسته و در آن حوالی کتاب مزبور را بنام خواجه غیاث الدین محمد رشیدی نوشته است.

سمط العلی بطوریکه مؤلف بدان اشاره کرده ذیل کتاب شاهی تألیف خواجه شهاب الدین ابوسعید است و کتاب شاهی که امروز در دست نیست تاریخ قراختائیان کرمان بوده تا اواخر سلطنت صفوة الدین پادشاه خاتون یعنی تا حدود سال ۳۴۹ هـ. ناصرالدین منشی کتاب مزبور را اساس کار خود قرار داده و ذیل وقایع را تا سال ۷۱۵ هـ کشانیده است.

ناصرالدین منشی پس از برگشتن به کرمان در سال ۷۲۰ هـ و در عهد ملک ناصرالدین

محمد بن برهان و پسرش قطب‌الدین نیک‌روز ذیلی بر این کتاب نوشته است^۱.
 مؤلف کتاب دیگری بنام درة الاخبار و لمعة الانوار دارد که ترجمه‌ایست
 از کتاب تتمه صوان الحکمه تألیف ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی
 از عربی به فارسی بنام خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشیدالدین فضل‌الله.
 ناصرالدین منشی شرح حال چهارتن دیگر یعنی شیخ شهاب‌الدین سهروردی و امام فخرالدین
 رازی و خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر را در حدود سال ۷۲۹
 و ۷۳۰ بدان افزوده و آنرا درة الاخبار و لمعة الانوار نامید.

۳- تاریخ کرمان تألیف محمد بن ابراهیم - مؤلف که نسب خود را به سلجوقیان
 کرمان میرساند برای زنده کردن تاریخ این سلسله در سال ۱۰۲۵ در زمان حکومت
 گنج‌علیخان در کرمان بنوشتن این کتاب شروع کرده است. این کتاب که شامل
 تاریخ کرمان از سال ۶۷۷ تا سال ۶۹۱ است ابتدا بوسیله هوتسما^۲ تحت عنوان (تواریخ
 آل سلجوق) و از روی نسخه منحصر بفرد کتابخانه موزه برلین درلیدن چاپ شده ولی
 اوقسمت اول کتاب را که شامل کلیات تاریخ سلجوقیان است بچاپ نرسانیده و قسمت
 آخر آن نیز در دسترس نبوده است^۳.

۴- تاریخ کرمان احمد علیخان وزیری کرمانی که در سال ۱۲۹۳ هـ ق تألیف
 شده و آن تاریخ کرمان است از قدیم‌ترین ایام تا تاریخ تألیف و درباره تاریخ آل مظفر
 بیش از دوره‌های دیگر بحث کرده^۴.

۵- تذکرة الاولیاء یا مزارات کرمان تألیف سعید محرابی کرمانی از اعقاب

۱- این کتاب و ذیل آن بتصحیح استاد فقید عباس اقبال در سال ۱۳۳۸ ش در تهران
 چاپ شده.

۲- M. Th. Houtsma

۳- این کتاب در سال ۱۳۴۰ بتصحیح و تحشیه آقای دکتر باستانی پاریزی در تهران
 مجدداً بچاپ رسیده.

۴- این کتاب در سال ۱۳۴۰ بتصحیح و تحشیه آقای دکتر باستانی پاریزی در تهران
 بچاپ رسیده.

برهان‌الدین احمد معاصر ترکان خاتون حکمران قراختائی کرمان، او کتاب سزارات کرمان را بطوریکه از نامش پیداست در شرح حال عرفا و علما و بزرگانی که در کرمان مدفون شده اند نگاشته است.^۱

III- اصفهان که مدتی مرکز حکومت علاءالدوله ابو جعفر دشمن زیار کا کوبه موسس آل کا کوبه بوده و پس از استقلال آل اینجو در حوزه حکمرانی این خانواده قرار گرفت و سپس بتصرف امیر مبارزالدین محمد درآمد و بعد از او بدست شاه محمود افتاد و همیشه مورد نزاع بین شاه محمود و شاه شجاع بود و نیز سلطان زین‌العابدین و شاه منصور برای تصرف آن با یکدیگر بجنگ و نزاع می‌پرداختند از این جهت در تاریخ سلسله آل مظفر دارای اهمیت فراوان است و کتبی که در تاریخ این شهر نوشته شده برای روشن ساختن تاریخ این سلسله مفید خواهد بود.

از جمله این کتب ترجمه محاسن اصفهان است از عربی بفارسی بوسیله حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی، اصل کتاب بوسیله مفضل بن سعد بن حسین المافروخی اصفهانی در نیمه دوم قرن پنجم هجری بعربی تألیف شده و آن رساله‌ای بوده در ذکر محاسن این شهر بنام فخرالملک بن خواجه نظام‌الملک والی اصفهان.

مترجم کتاب نیز برای همین منظور آن را بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر بفارسی ترجمه کرده و در سال ۷۲۹ بدو تقدیم داشته است ولی در ترجمه ترتیب متن عربی محاسن را تغییر داده و آن را در ۸ باب مرتب ساخته و مطالبی مربوط بدوره آخری حکومت ایلیخانان بر آن افزوده است.

این کتاب شامل مطالب تاریخی و جغرافیائی است که در کتب دیگر نظیر آن را نمیتوان یافت و چون این کتاب شامل وقایع نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری ایران بخصوص اصفهان است از این نظر کمال اهمیت را دارد.^۲

این کتاب در سال ۱۳۳۰ به تصحیح و تحشیه آقای سید محمد هاشمی کرمانی در تهران

چاپ شده.

۲- این کتاب در ضمیمه مجله یادگار در سال ۱۳۲۸ ش در تهران چاپ شده.

IV - فارس پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان بتصرف آل اینجو درآمد و امیر مبارزالدین محمد این ایالت را در سال ۷۰۴ هـ متصرف شد و قلمرو حکومت خود را از طرف مغرب تا خوزستان و حدود متصرفات اتابکان لر و از طرف جنوب تا سواحل و جزایر خلیج فارس توسعه داد و با از بین بردن حکام شبانکاره و مطیع ساختن حکام لار و ملوک هرموز تمامی فارس را برآ و بجزاً در حوزه اقتدار خود درآورد. از این جهت کتابهایی که در باره فارس و ملوک هرموز و حکام لار نوشته شده از منابع مهم تاریخ آل مظفر و سلسله های محلی سزوراست و این کتب عبارتند از:

۱ - **فارستانه ابن بلخی**: مؤلف در زمان سلطنت سلطان محمد بن ملک شاه (۴۹۸ - ۵۱۱ هـ) مستوفی فارس شده و کتاب فارستانه را بین سالهای ۵۰۰ و ۵۱۰ هـ تألیف نموده است.

این کتاب شامل دو قسمت است قسمت اول در تاریخ فارس از آغاز پیشدادیان تا ساسانیان و بفتوحات مسلمین در فارس خاتمه مییابد. قسمت دوم در جغرافیای فارس است و او در این قسمت از کوره های پنجگانه فارس و مسافتات شهرها و راههایی که شیراز را باصفهان و یزد و خوزستان و بنادر خلیج فارس و کرمان متصل میسازد صحبت میدارد. سپس طوایف مختلف شبانکاره و ابتدای حکومت آنان را تعریف میکند و از این نظر برای تاریخ شبانکاره یکی از منابع مهم است. و نیز در این قسمت از رودخانه ها و دریاچه ها و قنلوع و همچنین از مالیات فارس بتفصیل گفتگو میکند که از نظر اطلاع بر اوضاع مالی فارس در قرن ششم هجری مهم است.

۲- **معجم الانساب تألیف محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای**: مؤلف که از

۱- این کتاب در سال ۱۳۳۹ هـ ق مطابق سال ۱۹۲۱ م بوسیله لسترنج Cg . Iestrange و رینولد آن نیکلسون R. A. Nicholson در کمبریج چاپ شده و در سال ۱۳۱۳ ش نیز آقای سید جلال الدین تهرانی آن را بضمیمه سالنامه خود چاپ کرده و در سال ۱۳۴۳ ش نیز در شیراز بچاپ رسیده است.

مداحان خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی بوده در حدود سال ۹۷۶ در شبانکاره متولد شده و در سال ۷۳۳ بنوشتن کتاب خود شروع کرده و آن را در سال ۷۳۶ پایان رسانیده و در نظر داشته که آن را بوسیله خواجه غیاث‌الدین محمد بنظر سلطان ابوسعید برساند ولی بعلمت فوت سلطان این نیت عملی نشده و کتاب نیز در غارت محله ربع رشیدی تبریز پس از قتل خواجه غیاث‌الدین محمد مفقود گردیده.

او کتاب خود را بار دیگر در سال ۷۴۳ از نو نوشته و وقایع زمان سلطان ابوسعید را نیز به آن افزوده است.

۳- شیراز نامه تألیف فخرالدین ابوالعباس احمد بن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی که در آغاز جوانی در خدمت علمای معروف شیراز مانند محمد صفی (متوفی در سال ۷۲۰) و عبدالرحمن علی بزقش (متوفی در سال ۷۲۴) و ابوسعید محمدالسیرافی (متوفی در سال ۷۲۱) کسب علم نموده سپس بمسافرت پرداخته و بیغداد رفته و در سال ۷۳۲ در این شهر بود که بفکر تألیف کتاب شیراز نامه افتاده آن را بذکر فضایل حاج قوام‌الدین حسن وزیر و مشاور شیخ ابواسحق اینجو که مردی کریم و بخشنده بوده خاتمه داده است.

مؤلف ابتدا بشرح مزایای فارس و نیکی آب و هوای شیراز و چگونگی بنای این شهر پرداخته و تاریخ حکومت حکام و سلاطین فارس را از دیلمیان تا آخر حکومت شرف‌الدین مسعود شاه اینجوریان کرده و کتاب را بسال ۷۴۴ که زمان سلطنت شاه شیخ ابواسحق است ختم نموده و در قسمت دیگر بشرح حال بزرگان و اعیان شیراز و دانشمندان این شهر پرداخته. این کتاب نیز برای تاریخ آل اینجو مخصوصاً اوایل حکومت شاه شیخ ابواسحق مهم و معتبر است.

زرکوب شیرازی بطوریکه خود گوید کتاب دیگری در تاریخ شیخ ابواسحق اینجو در دو جلد داشته بنام عمدة التواریخ و آن را بنظر شاه شیخ ابواسحق نیز رسانیده بوده ولی اکنون از آن اثری نیست.

۴- تاریخ و صاف تألیف شهاب الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی معروف

به **وصاف الحضرة**: مؤلف در حدود سال ۶۶۳ در شیراز متولد شده. مردی ادیب و دانشمند بوده و در این شهر در خدمت عمال و مأمورین دولتی داخل شده سپس از خواص خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی نایب امیر طغا جار حاکم فارس گردیده و بعداً از نزدیکان خواجه رشیدالدین فضل الله شده و بوسیله او طرف توجه غازان خان و سلطان محمد اولجایتو گردیده و کتاب خود را بتوسط این وزیر در سال ۷۱۲ بنظر سلطان محمد اولجایتو رسانیده است.

تاریخ و صاف که نام حقیقی آن تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار است در واقع ذیلی برای تاریخ جهان گشای جوینی است که در سال ۶۹۹ بتألیف آن شروع کرده و آن را در پنج جلد تنظیم کرده است باین شرح:

جلد اول از ۶۵۶ یعنی سلطنت منگوقاآن و شرح لشکرکشی او بچین تا حکومت تیمور قاآن است. و نیز شرحی راجع بچین و همچنین خلافت المستعصم بالله و وصف بغداد و سلطنت هولاکو و تصرف بغداد و انقراض خلافت عباسی در سال ۶۵۶ و بقیه حکومت هولاکو خان و سلطنت اباقاخان و سلطان احمد تکودار و ارغون خان در این قسمت آمده.

جلد دوم در تعریف شیراز و حکومت نواب سلجوقیان در این شهر و ابتدای حکومت سلغوریان و اتابکان فارس و احوال جزیره کیش و ملوک آن و شرح حکومت عمال مغول در فارس و سلطنت ارغون خان و اتابکان فارس است.

جلد سوم در سلطنت گیخاتو خان و بایدو خان و سلاطین کرمان و جزیره هرموز و حکام آن و هند و حکومت دهلی و سلطنت غازان خان و ملوک مصر و لشکر کشی های غازان خان باین سر زمین و قوانین غازانی است.

جلد چهارم در بقیه سلطنت غازان خان و شرح ملوک شیانکاره و سلطنت اولجایتو سلطان است.

جلد پنجم در بقیه سلطنت اولجایتو و سلطنت سلطان ابو سعید میباشد.

وصاف الحضرة در سال ۷۳۸ از تألیف کتاب فراغت یافته و این کتاب منبع معتبری در تاریخ ایلخانان و سلطنت سلطان غازان خان و سلطان اولجایتو و سلطان ابو سعید است. گرچه این کتاب دارای عباراتی مصنوع و مکلف است و فهم مطالب تاریخی از آن بدشواری حاصل می‌گردد معذالک برای تاریخ فارس و ملوک آن در این دوره منبع بسیار مفید و قابل استفاده ای است.

بنا بنوشته مؤلف فارسنامه ناصری و صاف الحضرة در سال هفتصدوسی و اند (شاید ۷۳۹) در شیراز وفات یافته و قبرش در میان تکیه چهل تنان و تکیه خواجه حافظ بوده است.

۵- منتخب التواریخ تألیف معین‌الدین نظنزی : و آن دارای اطلاعات مفید درباره ایران جنوبی است. این کتاب در تاریخ عمومی عالم است از هبوط آدم تا مرگ امیر تیمور (سال ۸۰۷) و ادامه حوادث تا سال ۸۱۶ مؤلف ابتدا کتاب را در سال ۸۱۶ بنام میرزا اسکندر بن عمر شیخ برشته تحریر درآورده و چون میرزا اسکندر بدست شاهرخ برکنار شد او در کتاب خود در سال بعد تجدید نظر کرده و قسمت هائی را که در آن از اسکندر تعریف نموده بود حذف نموده و در ۲۲ رجب همان سال آن را در هرات بشاهرخ تقدیم کرده. مؤلف که کتاب خود را در شیراز نوشته درباره فارس و ایران جنوبی مخصوصاً در باره ملوک شبانکاره و هرموز و تاپکان لر و حکام کرمان و یزد و آل مظفر مطالب مفیدی دارد.

بخش نزدیک بزمان مؤلف یعنی وقایع بین قرن هفتم و قرن نهم هجری این کتاب در سال ۱۳۳۶ خورشیدی به تصحیح ژان اوین فرانسوی در تهران بچاپ رسیده است.

۶- فارسنامه ناصری که بوسیله حاج میرزا حسن شیرازی مشهور بفسائی و بنا بفرمان ناصرالدین شاه فاجار تألیف شده و از دو قسمت مرکب است.

در قسمت اول تاریخ فارس سال بسال از صدر اسلام تا سال ۱۳۰۰ هـ ق آمده و در قسمت دوم جغرافیای فارس و تاریخچه شهرها و بلوکات بترتیب حروف

تهجی و شرح حال علما و شعراء هر شهر و بلوک بتفصیل ذکر شده .
از این کتاب نیز در تهیه و تدوین تاریخ آل مظفر استفاده کامل بعمل آمده
است .

۷- آثار عجم تألیف سید محمد نصیر فرصت حسینی شیرازی ملقب به میرزا
آقا در سال ۱۳۱ هجری قمری . این کتاب در جغرافیای فارس و آثار قدیمه آن
است و فواید تاریخی نیز از آن حاصل است .

۸- کتاب شدالازار فی حطالاوزار عن زوار المزار که غالباً به المزارات یا مزارات
شیراز نیز معروف است بوسیله معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی از وعاظ و شعرای
شیراز در حدود سال ۷۹۱ در شرح حال و مدفن جمعی بسیار از علما و فقها و امرا
و سلاطین که در شیراز مدفون شده اند تألیف شده و چون این کتاب بعنوان راهنما
برای کسانی که میخواهند مزارات شیراز را زیارت کنند نوشته شده باین جهت بعدد
ایام هفته به هفت قسمت تقسیم شده و هر قسمتی در شرح حال مدفونین یکی از
قبرستان های شیراز میباشد تا زیارت کنندگان هر کدام را بنوبت در یکی از ایام هفته
و اگر نتوانند هر کدام را در یک شب جمعه یا صبح شنبه زیارت کنند تا کلیه مزارات
را باین ترتیب در هفت روز یا هفت هفته زیارت کرده باشند .

در این کتاب جمعاً ترجمه حال ۳۱۰ نفر آمده است و چون مؤلف در این
کتاب بسیاری از حوادث تاریخی مربوط بفارس و نواحی اطراف را آورده و شرح
حال بسیاری از بزرگان و دانشمندان قرن هشتم را بدست داده از این جهت برای
تاریخ این دوره یکی از منابع مهم است .

این کتاب که بزبان عربی است در سال ۱۳۲۶ ش توسط علامه فقید مرحوم
قزوینی تصحیح شده و با حواشی بسیار مفید بچاپ رسیده است .
سال وفات مؤلف شدالازار بدستی معلوم نیست و گویا بعد از سال ۷۹۱ که
سال تألیف کتاب است چندان زنده نبوده .

۹- هزار مزار - کتاب شدالازار را پسر معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی که

عیسی نام داشته بخواهش یکی از دوستان که از شاگردان پدرش بوده بفارسی ترجمه کرده و نام آن را ملتسم الاحبّا خالصّامن الرویا گذاشته و آن بعداً بهزار مزار یا هزاروبیک مزار مشهور شده است. این کتاب نیز اخیراً در شیراز بچاپ رسیده است.

V - **خلیج فارس** از قدیم بمطرح نظر دول بزرگ مانند عیلاسیان و کلدانیان و آشوریها و سپس دولت های ایرانی پیش از اسلام بوده و نه آرخوس^۱ امیرالبحر اسکندر و استرابون^۲ جغرافی دان یونانی که در نیمه دوم قرن قبل از میلاد و نیمه اول قرن اول میلادی میزیسته و بطلمیوس^۳ که در قرن دوم میلادی زندگی میکرده در کتب خود این دریا را بمردم دنیای قدیم معرفی کرده اند

در دوره اسلامی نیز جغرافیون بزرگی مانند ابن الفقیه همدانی و ابن خردادبه و اصطخری و مسعودی و مقدسی و ابو ریحان بیرونی و ابن حوقل و محمد بن نجیب بکران و ابن بلخی و یاقوت حموی و زکریای قزوینی و ابوالفدا و دمشقی و حمدالله مستوفی از خلیج فارس و جزایر و بنادر آن بوجهی کامل توصیف نموده اند.

توجه اعراب در آغاز دولت اسلامی بدین دریا و کوشش سلاطین ایرانی بعد از اسلام برای تسلط بدان اهمیت این خلیج را بخوبی مدلل میدارد.

چون عثمانیان در اوایل قرن هشتم هجری در سرزمین آسیای صغیر بتشکیل دولتی موفق آمدند و بتدریج قسمتهایی از اروپا و آسیا را در اقتدار خود درآوردند برای تجار و کاروانیان اروپائی که امتعه هند را از راه ایران بااروپا حمل میکردند سدّ و مانعی ایجاد شد ولی اروپائیان برای استفاده از امتعه هند خود را از راه اقیانوس اطلس و جنوب آفریقا بدین سرزمین پر نعمت رسانیدند و از راه تشکیل کمپانی های تجارتی بهند تسلط یافتند و اولین آنها دولت پرتقال بود که پس از استقرار در هند نفوذ خود را تا خلیج فارس توسعه داد و جزیره هرموز و بنادر و جزایر دیگر این خلیج

Nearchus - ۱

Strabon - ۲

Claudius Ptolimaeus - ۳

را تحت تسلط خود آورد و سپس دولت‌های انگلیس و هلند بدین دریا راه یافتند. دولت‌های مزبور قبلاً برای اطلاع از وضع بنادر و سواحل این خلیج مأمورینی بنام سیاح و جهانگرد فرستاده‌اند و این سیاحان سفرنامه‌هایی از خود بجا گذاشته‌اند که برای تاریخ ملوک هرموز و امرای کیش از منابع قابل استفاده می‌باشد معروف‌ترین آنان عبارتند از:

۱- آلفونسو و پاپوا Alfonso de Paiva که در سال ۸۹۲ هـ مطابق ۱۴۸۷ م از اسپانیا از راه قاهره به کالیکوت رفته و در مراجعت بخلیج فارس آمده و جزیره هرموز را سیاحت کرده و گزارش سفر خود را به پادشاه پرتغال داده است.

۲- فریاری اودوریک Fryar Odoric در نیمه اول قرن هشتم هجری بجزیره هرموز مسافرت کرده.

۳- لودویک وارثمان Ludowing Wartheman در حدود سال ۹۰۹ هجری جزیره هرموز را دیده است.

۴- رالف فیچ Rolph Fitch که در حدود سال ۹۸۶ هـ بجزیره هرموز آمده.

۵- یادداشت‌های آلفونسو دالبوکرک Alfonso d'Albuquerque از نظر تاریخ روابط دولت پرتغال با دولت ایران و احوال ملوک هرموز مفید است.

در باره خلیج فارس و جزایر آن مخصوصاً بحرین در این اواخر کتب و رسالات چندی نوشته شده که فهرست وار از آنها یادآوری میشود. در این کتابها مخصوصاً در کتاب خلیج فارس ویلسون امیرالبحر انگلیسی میتوان اطلاعاتی در باره سوابق تاریخی جزیره هرموز و حکام آن یافت و این کتب عبارتند از:

۱- خلیج فارس Persian Gulf تألیف سرآرنولد ویلسون Sir Arnold Wilson ترجمه آقای محمد سعیدی.

۲- مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس بقلم استاد فقید عباس اقبال آشتیانی که در سال ۱۳۳۸ ش تألیف شده.

- ۳- ایران کنونی و خلیج فارس تألیف اسمعیل نورزاده بوشهری چاپ ۱۳۲۵
ش در تهران
- ۴- المناص فی احوال الغوص و الغواص تألیف محمدعلی سدید السلطنه کبابی
چاپ ۱۳۰۸ ش تهران
- ۵- اعلام الناس فی احوال بندرعباس تألیف محمدعلی سدید السلطنه کبابی چاپ
۱۳۴۲ ش تهران.
- ۶- جغرافیای طبیعی و تاریخی و سیاسی خلیج فارس تألیف علی ملک زاده
چاپ ۱۳۳۳ ش تهران
- ۷- خلیج فارس تألیف دریا دارغلامعلی بایندر در دو جلد چاپ ۱۳۱۷
ش تهران.
- ۸- فلات قاره و جزایر خلیج فارس تألیف اسمعیل نورزاده بوشهری چاپ ۱۳۳۸
ش تهران.
- ۹- کلید خلیج فارس تألیف سر لشگر غلامحسین مقتدر چاپ ۱۳۳۸ ش تهران.
۱- مفاتیح الادب فی تواریخ العرب - مفتاح دوم تألیف محمد علی سدید
السلطنه کبابی بدون تاریخ.
- ۱۱- نظری بایران و خلیج فارس تألیف اسمعیل نورزاده بوشهری چاپ ۱۳۳۸
ش تهران.
- ۱۲- بحرین (حقوق هفتصد ساله ایران) تألیف استاد فتید سعید نفیسی چاپ
۱۳۳۳ ش تهران.
- ۱۳- بحرین در دو قرن اخیر تألیف مصطفی خجسته چاپ شیراز در سال ۱۳۳۸ ش
- ۱۴- سر زمین بحرین از دوران باستانی تا کنون تألیف علی زرین قلم چاپ
۱۳۳۷ ش تهران.
- ۱۵- سیاست انگلیس در خلیج فارس و جزایر بحرین تألیف م - غ منشور گران
چاپ ۱۳۲۵ ش تهران.

- ۱۶- نفت بحرین تألیف عباس اسکندری چاپ سال ۱۳۳۸ ش تهران.
- ۱۷- بحرین و مسائل خلیج فارس تألیف سرهنک مهندس جهانگیر قائم مقامی چاپ سال ۱۳۴۱ ش تهران.
- ۱۸- تاریخ سیاسی خلیج فارس تألیف صادق نشات (میرداماد) چاپ سال ۱۳۴۴ تهران.

در تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۴۱ بدعوت اداره کل انتشارات و رادیو سمیناری با شرکت عده‌ای از دانشمندان تشکیل گردید که در آن در باره سوابق تاریخی و جغرافیائی خلیج فارس و اهمیت اقتصادی آن سخنرانی هائی بعمل آمد که در دو جلد بوسیله اداره مزبور انتشار یافت. از بیانات شرکت کننده در سمینار نیز میتوان در باره اهمیت اقتصادی بعضی از بنادر و جزایر خلیج و تاریخ ملوک هرموز و امراى کیش استفاده نمود.

VI- اتابکان لر بزرگ و کوچک که دودولت جدا گانه ای در سرحدات غربی دولت آل مظفر از زمان اتابکان فارس بوجود آورده بودند در این زمان نیز در تحت نفوذ و اطاعت آل مظفر همچنان بحکومت خود ادامه میدادند. شرح حال اتابکان مزبور و وضع حکومت آنان علاوه بر تواریخ عمومی که سابقاً معرفی گردید در کتب دیگری که در باره این اتابکان و حکام این نواحی نوشته شده آمده که عبارتند از:

- ۱- **شرف نامه تألیف شرف خان بن شمس الدین بدلیسی امیر ایالت بدلیس.** این کتاب که در سال ۱۰۰۵ ه و در زمان سلطنت سلطان محمد خان سوم (۱۰۰۳-۱۰۱۲) پادشاه عثمانی نوشته شده از انساب طوایف مختلفا کرادو شرح حال حکام دیار بکر و جزیره و دینور و شهر زور (حکام حسنویه) و حکام فضلویه (حکام لر بزرگ) و حکام لر کوچک و حکام آل ایوب در بصر و شام و حکام دیگری که در نواحی مختلف کردستان حکومت میکردند اند گفته گو میکند و برای تاریخ کردستان و اتابکان لر بزرگ و کوچک مورد استفاده شایان میباشد. این کتاب در دو جلد است و بچاپ

۲- خلاصه الاعصار فی تاریخ بختیار: یا بطور خلاصه تاریخ بختیاری که بدستور سردار اسعد وزیر جنگ وقت و بوسیله عبدالحسین لسان السلطنه ملک المورخین (متوفی در سال ۱۳۱۲ هـ - ق) تألیف شده. این کتاب در شرح نسب ایل بختیاری که یکی از طوایف لر بزرگ است و حکومت اتابکان لر بزرگ و کوچک و وضع جغرافیائی ناحیه بختیاری است.

۳- کتاب کهگیلویه و ایلات آن تألیف محمود باور نیز میتواند اطلاعاتی در باره ایل بختیاری و ساکنین این نواحی بدهد.

ج- در دوره ایلخانان بعلت امنیت راهها و رواج بازرگانی سیاحانی باین سرزمین مسافرت کرده و شرح مسافرت خود را در کتابی آورده اند که برای تاریخ این دوره و دوره فترت بعد از مغول و اطلاع از وضع آن زمان مفید است از آن جمله است.

۱- مار کوپولو: در حدود سال ۶۵۸ هـ (۱۲۶۰ م) دو برادر از مردم ونیز بنام نیکوپولو^۱ و ماتیوپولو^۲ از راه دریای سیاه و شهر سرای پای تخت خان دشت قبچاق و خوارزم بیکن رفتند و بخدمت قوییلای قآن رسیدند. این دو برادر بعد از مدتی اقامت در دربار خان مغول از طرف او مامور شدند که نامه خان را بیپا برسانند. دو برادر ونیزی در سال ۱۲۶۶ م از چین حرکت کرده و پس از سه سال بایتالیا رسیدند و بعد از تسلیم نامه خان بیپا و دریافت جواب دوباره بچین برگشتند. در این مسافرت مار کوپولو فرزند نیکوپولو همراه آنان بود. مار کوپولو از این مسافرت سفرنامه ای از خود بجا گذاشته که در آن از وضع جنوب ایران مخصوصاً از هرمز در دوره ایلخانان اطلاعات ذیقیمتی میتوان یافت.

۲- سفرنامه ابن بطوطه: تألیف محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم طنجهی که مسافرت خود را از روز پنجشنبه دوم ماه رجب سال ۷۲۵ هـ یعنی زمان سلطنت سلطان ابوسعید بهادرخان شروع کرده است. ابن بطوطه در سال ۷۰۳ در

Nicopolo - ۱

Mattiopolo - ۲

Dedro Teixeira : King of Gormuy; Trans, by W. F. Siclair - ۲

شهر طنجه متولد شده و در موقع مسافرت ۲۲ سال بیشتر نداشته و مسافرت او تا سال ۷۵۳ یعنی ۲۸ سال طول کشیده. در این مدت تمامی شمال افریقا و شام و فلسطین و عراق عرب و ایران و آسیای صغیر تا شبه جزیره کریمه و خوارزم و ماوراءالنهر و افغانستان و هند و هندوچین و چین تا شهر کانتون را سیاحت کرده است. این بطوطه در آخر کار به اندلس و سودان رفته و بالاخره به مراکش برگشته و سیاحتنامه خود را که مشهور به (رحله ابن بطوطه) و موسوم به (تحفة النظار فی غرایب الامصار) است در مراکش بشخصی بنام محمد بن جزی داده و او آن کتاب را در سال ۷۵۷ تلخیص و تنقیح کرده است.

این بطوطه در این مسافرت طولانی اوضاع اجتماعی مردم را مورد مطالعه قرار داده و از احوال و آداب مردم زمان تحقیقاتی نموده و آنرا در کتاب خود آورده است. کتاب این بطوطه یکی از منابع مهم برای اوضاع اجتماعی و تمدن دوره فترت است و همچنین درباره اوضاع فارس در زمان سلطنت شیخ ابواسحق اینجو و حکام هرموز اطلاعات جالب توجهی میدهد. ابن بطوطه در سال ۷۷۹ در ۷۶ سالگی در گذشته است.

۳- سیاح پرتغالی بنام تیشیرا^۱ که در سالهای ۱۵۹۳ - ۱۵۹۷ م مطابق (۱۰۰۱ - ۱۰۰۶ ه) و ۱۶۰۴ م مطابق (۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ ه) دوبار به جزیره هرموز مسافرت کرده و زبان فارسی آموخته و شاهنامه توران شاه بن قطب الدین تهمتن^۲ حاکم جزیره هرموز را که در تاریخ سلوک هرموز بنظم و نثر تألیف کرده بود ترجمه خلاصه مانندی کرده که موجود است. این کتاب نیز در تهیه و تدوین تاریخ سلوک هرموز منبع مهم و قابل استفاده‌ای میباشد.

غیر از سیاحان مزبور اشخاص دیگری به ایران مخصوصاً به فارس و جزیره هرموز در این زمان مسافرت کرده‌اند که عده‌ای از آنان قبلاً معرفی شدند^۳.

۱ - Dedro Teixeira : King of Hormuz Trans, by W.F.Sinclair

۲ - توران شاه بن قطب الدین تهمتن (۷۴۷-۷۷۹) معاصر شاه شجاع بوده و مکرر به شیراز مسافرت کرده و مدت سی و دو سال در جزیره هرموز پادشاهی نموده.

۳- ص ۲۹ کتاب،

ج - دولت آل مظفر بدست امیر تیمور گورکان منقرض شد که تفصیل آن در تاریخ سیاسی این سلسله آمده از این رو در کتبی که در تاریخ تیمور و لشکر کشی های او و فتوحاتش برشته تحریر درآمده مطالب زیادی راجع بتاریخ آل مظفر و سلوک هرموز و اتابکان لر میتوان یافت و مهمترین این کتب عبارتند از :

۱ - **ظفرنامه تألیف نظام الدین شامی** از مردم قریه شنب غازان تبریز که در سال ۷۹۵ در موقع فتح بغداد بخدمت امیر تیمور رفته و مورد عنایت واقع شده و از آن پس ملازم خدمت او گردیده و در سال ۸۰۴ مأمور نوشتن تاریخ تیمور شده است .
نظام شامی در سال ۸۰۶ موقعی که امیر تیمور عازم سمرقند بود اجازه مراجعت به تبریز گرفته است . کتاب ظفرنامه شامی وقایع زمان امیر تیمور را تا اوایل رمضان سال ۸۰۶ شامل است . وقایع از آن سال ببعد را حافظ ابرو در سال ۸۱۴ در زمان سلطنت شاهرخ میرزا و بحکم او نوشته و آنرا ذیلی برای ظفرنامه شامی قرار داده است و این ذیل حاوی وقایع از ۱۴ رمضان سال ۸۰۶ تا مرگ امیر تیمور است که در ۱۲ رجب سال ۸۰۷ اتفاق افتاده .

ظفرنامه شامی تنها تاریخی است که در زمان حیات امیر تیمور نوشته شده . این کتاب در سال ۱۹۳۷ م باهتمام فلیکس تاور^۱ مستشرق چک از طرف مؤسسه شرقیه چکسلواکی در مطبعه امریکائی بیروت ب سرمایه مؤسسات اشکودا بچاپ رسیده است . ذیل ظفرنامه شامی نیز بطور جداگانه از روی نسخه خطی کتابخانه اسلامبول و باهتمام مستشرق مزبور در سال ۱۹۳۲ چاپ شده .

۲ - **ظفرنامه تألیف شرف الدین علی یزدی** - مؤلف بنا بنوشته صاحب تذکره هفت اقلیم در عصر خود اشرف فضلالی ایران بوده و در فن شعر نیز دستی داشته و در شاعری شرف تخلص سیکرده و در درگاه شاهرخ و پسرش میرزا ابراهیم سلطان سیزسته است . چون در سال ۸۰۴ میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بحکومت عراق عجم منصوب شد و شهر قم را مرکز حکومت قرار داد مولانا شرف الدین علی یزدی را که در یزد

بتدریس اشتغال داشت پیش خود خواند و بندیمی و مشاوری خود برگزید و چون در سال ۸۵۰ میرزا سلطان محمد بنای مخالفت با شاهرخ را گذاشت شاهرخ بطرف عراق لشکر کشید و عده‌ای از مشاوریین سلطان محمد را دستگیر ساخته بقتل رسانید و شرف‌الدین علی نیز که به اغوا و تحریک امیرزاده متهم شده بود مورد بازخواست قرار گرفت لیکن میرزا عبد اللطیف پسر الغ بیگ نوّه دیگر شاهرخ بدین بهانه که پدرش وجود مولانا شرف‌الدین علی را برای کمک در امور رصدخانه سمرقند لازم دارد از او شفاعت کرد شاهرخ از سر تقصیر او درگذشت و او را به سمرقند پیش میرزا الغ بیگ فرستاد. چون بعد از مرگ شاهرخ میرزا سلطان محمد بحکومت خراسان رسید باو اجازه مراجعت به یزد داد و او در سال ۸۵۳ به یزد برگشت و در قریه تفت ساکن شد و هم در آنجا بسال ۸۵۸ وفات یافت و در مدرسه شرفیه که خود در مجاورت مسجد امیرچخماق در یزد بنا کرده بود مدفون شد^۱.

کتاب ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی در واقع همان کتاب ظفرنامه شامی است که شرف‌الدین با عبارت پردازیهای بیشتری برحجم آن افزوده است. گرچه شرف‌الدین ادعا میکند که کتاب خود را از اسناد و مدارکی که در اختیار داشته و از مطالبی که از پیران شاهد وقایع شنیده تهیه دیده است ولی بطوریکه گفته شد بیشتر مطالب کتاب او از ظفرنامه شامی اقتباس شده است. باین حال کتاب ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی معروف‌تر از ظفرنامه شامی است و بیشتر مورد استفاده میباشد.

ظفرنامه در سال ۸۲۸ تألیف شده و ماده تاریخ آن (صنف فی شیراز) است. ظفرنامه مقدمه‌ای دارد بنام تاریخ جهانگیر^۲ مشتمل بر نسب خانان ترک و اعقاب چنگیز تا زمان تیمور و این مقدمه در سال ۸۲۲ یعنی شش سال قبل از ظفرنامه نوشته شده.

شرف‌الدین علی یزدی آثار دیگری نیز دارد از آن جمله است کتاب حلال مطرز

۱ - جامع مقیدی جلد سوم ص ۲۹۹ - تاریخ یزد تألیف جعفری.

۲ - استوری ص ۴۴۷.

در فن معما و لغز و نیز شرح قصیده برده^۱ و دیگر کتاب کنه المراد فی وفق الاعداد . مؤلف جامع مفیدی برای او دو کتاب دیگر بنام های حقایق التهلیل و منتخب ذکر میکند^۲.

۳ - عجایب المقدور فی نواب تیمور - مؤلف آن ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالله بن عربشاه است که در سال ۷۹۱ در دمشق متولد شده و در سال ۸۰۳ در موقعی که دوازده ساله بود بدست لشکریان تیمور اسیر و با مادر و برادرانش به سمرقند کوچ داده شده . این عربشاه نزد میرسیدشریف جرجانی که از فارس بدین شهر بفرمان امیر تیمور منتقل شده بود یکسب دانش پرداخت و زبان های ترکی و مغولی و فارسی را نیز آموخت و بممالک ختا و خوارزم و دشت و شهرهای حاجی طرخان و ادرنه از شهرهای عثمانی مسافرت کرد و در این شهر مدتی مشی مخصوص سلطان محمد اول پادشاه عثمانی شد و در سال ۸۲۰ به دمشق بازگشت سپس به مکه رفت و در سال ۸۴۰ به قاهره عزیمت نمود و در این شهر بود تا در سال ۸۵۴ درگذشت .

این عربشاه در کتاب خود لشکرکشی های اخیر امیر تیمور را بتفصیل بیان کرده ضمناً اخلاق و صفات ناپسند او را در آن نمایان ساخته و از شاه منصور مظفری در جنگ با امیر تیمور و شجاعت های او توصیف بسیار نموده و او را بصفت مردی و مردانگی ستوده است .

ح - اسناد دولتی و فرامین و نامه های سلاطین نیز از منابع تاریخ این دوره است . گرچه در این دوره آرشیه های دولتی بمفهوم امروز وجود نداشت ولی اشخاص روی ذوق و علاقه شخصی این قبیل مکاتیب و نامه ها را جمع آوری نموده و از آن مجموعه ها ساخته اند که در تدوین تاریخ آل مظفر از آنها نیز استفاده شده است و مهم ترین این مجموعه ها عبارتند از :

۱ - قصیده برده در مدح حضرت رسول ص و اثر شاعر مصری بنام الامام شرف الدین ابو عبدالله

محمد بن البوصیری الصنهاجی متوفی در سال ۵۶۹۶ ه است (فوات الوفیات ج ۲ ص ۲۰۵)

۲ - جامع مفیدی جلد سوم ص ۲۹۹ .

- ۱ - **منشآت السلاطین فریدون بیگک** منشی ملقب به توقیعی و آن مجموعه نوشته‌جات دولتی و رسمی دربار عثمانی است از آغاز اسلام تا سال ۹۸۲ هـ. صفحات از ۱۱۸ تا ۱۴۲ جلد اول این کتاب محتوی نامه هائی است که بین امیر تیمور و سلطان احمد جلایری و شاه منصور مظفری و قرا یوسف ترکمان از یک طرف و ایلدرم بایزید از طرف دیگر مبادله شده است. این کتاب در سال ۱۳۷۴ هـ در قسطنطنیه در دو جلد بطبع رسیده.
 - ۲ - **اسناد و مکاتبات سیاسی** گردآوری آقای دکتر عبدالحسین نوائی که از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب بچاپ رسیده.
 - ۳ - **فوائد غیاثی** از جلال الدین یوسف بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین عبد الله جامی حاوی نزدیک به ۸۰۰ نامه دیوانی و درباری و دوستانه از دانشمندان و فرمانروایان و شاعران از قرن دوم تا قرن هشتم هجری است. این مجموعه در سال ۸۳۵ بنام غیاث الدین پیر احمد وزیر شاه رخ تیموری گردآوری شده و نامه هائی از سلاطین آل مظفر نیز در آن موجود است^۱.
 - ۴ - **مجموعه‌ای بشمار ۲۵۹۱۵** در کتابخانه مرکزی دانشگاه که نامه شاه شجاع به امیر تیمور در آن ضبط است.
 - ۵ - **جنگت بشمار ۴۷۳۶۵** کتابخانه مرکزی دانشگاه که در ردیف ۳۶ آن نامه سلطان حسین ایلکانی به شاه شجاع و پاسخ او بخط خود و در ردیف ۴۴ نامه شاه شجاع به سلطان احمد برادر خود که در موقع عصیان پهلوان اسد نوشته آمده است.
 - ۶ - **مجمع الانشاء** گردآورده حیدر بن ابوالقاسم ایواوغلی مشتمل بر مکاتیب و فرامین و مناشیر از زمان سلجوقیان تا صفویه^۲. این مجموعه ظاهراً در سال ۱۰۴۲ م و در دوران سلطنت شاه صفی ترتیب داده شده است.
-
- ۱ - صورت نامه‌ها در جلد ۱ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۳۷۱ و ذیل آن در ص ۴۰۵۷ مندرج است.
 - ۲ - کتابخانه شخصی آقای دکتر مهدی بیانی.

۷ - منشآت که جامع آن نصرالدین عبدالؤمن سمرقندی است. در این مجموعه نیز نامه‌هائی از سلاطین آل مظفر موجود است.

۸ - تحفه شاهى و آن مجموعه اسناد سیاسى است که بوسیله عبدالحسین النصیر الطوسى در سال ۱۰۴۳ و در زمان حکومت شاه صفی جمع‌آوری شده و آن یک مقدمه و دو فصل و یک نتیجه دارد. مقدمه دارای نامه‌هائی است که سلاطین بیکدیگر نوشته‌اند. این مجموعه دارای ۶۷-۳ صفحه است.^۱

خ - گرچه شرح حال وزرای آل اینجو و آل مظفر در کتبی که در تاریخ این دو خاندان نوشته آمده معدلک برای ترجمه حال وزرا دو کتاب خاص دیگر برشته تحریر درآمده است که عبارتند از:

۱ - آثار الوزراء تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی که در دستگاه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی وزیر سلطان حسین بایقرا میزیسته و کتاب خود را بنام این وزیر نوشته. کتاب او حاوی شرح حال وزاء از قدیم‌ترین ایام تا دوره تیموری است.

۲ - دستور الوزراء تألیف غیاث‌الدین بن همادالدین ملقب به خواندمیر مؤلف کتاب حبیب‌السیراست. این کتاب شامل شرح حال وزراء اسلام تا زمان مؤلف است و خواندمیر آنرا ابتدا در سال ۶۰۶. ۹ بیابان رسانیده و بار دیگر پس از سال ۶۱۴ در آن تجدیدنظر نموده و مطالب تازه‌ای بر آن افزوده است.

د - در کتب تاریخی که از دوره ایلخانان تا زمان صفویه نوشته شده میتوان راجع بتاریخ حکام محلی چون اتابکان یزد و ملوک شبانکاره و ملوک هرموز و اتابکان لر و بالاخره آل اینجو و آل مظفر و نیز درباره وضع زندگانی مردم و طبقات اجتماعی و چگونگی تمدن این دوره مطالبی یافت و این کتب عبارتند از:

۱ - جهانگشای جوینی تألیف علاءالدین عظاملک بن بهاء‌الدین محمد الجوینی که در سال ۶۶۳ متولد شده و از جوانی در خراسان با سوردیوانی مشغول بوده و در سال

۱ - نسخه‌ای از آن بشماره فیش Supp. pers No. 1838 در کتابخانه ملی پاریس

۶۵۷ از طرف هولاکو خان بحکومت بغداد برگزیده شده و در زمان اباخان نیز حاکم بغداد بوده و در سال ۶۸۱ وفات یافته است.

تاریخ جهانگشا که در سال ۶۵۸ تألیف شده شامل تاریخ مغولان از ظهور چنگیز خان تا سال ۶۵۵ ه است و در سه جلد است.

۲- جامع التواریخ تألیف رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر غازان خان و سلطان محمد اولجایتو و سلطان ابوسعید . او کتاب جامع التواریخ را در سال ۷۰۰ ه بنا بر فرمان غازان خان شروع بتألیف کرده و در سال ۷۱۱ به اتمام رسانیده . مندرجات آن بدین شرح است :

جلد اول در تاریخ خاص مغولان و ترکان و دارای دو فصل است :

فصل اول - تاریخ طوایف مختلفه ترك و مغول و سلسله انساب طبقات مشتمل بر یک مقدمه و چهار قسمت .

فصل دوم - تاریخ چنگیز خان و اسلاف و اخلاف او تا غازان خان .

جلد دوم تاریخ عمومی است که از یک مقدمه و دو قسمت تشکیل یافته .

مقدمه - در تاریخ آدم و انبیاء عظام و پیغمبران بنی اسرائیل .

قسمت اول - تاریخ سلاطین قدیم ایران قبل از اسلام در چهار فصل .

قسمت دوم - تاریخ پیغمبر اسلام و خلفا تا سال ۶۰۶ ه و سلسله های

ایرانی بعد از اسلام و ترکان و چینیان - عبرانیان - فرنگیان - امپراطورها و پاپ ها و هندیان و سرگشتگی از بودا و مذهب او . بعضی از قسمتهای این کتاب بچاپ رسیده است .

نامه هائی را که خواجه رشیدالدین به پسران یا عمال زیر دست خود در مسائل

سیاسی و امور مالیاتی نوشته شخصی بنام سلطان محمد ابرقوهی جمع آوری نموده است .

این مجموعه که مرکب از ۳۰۰ نامه است در روشن ساختن وضع اجتماعی این دوره بسیار مفید است^۱.

۳- تاریخ گزیده تألیف خواجه حمدالله بن تاج الدین ابی بکر مستوفی قزوینی از خاندان قدیم مستوفیان قزوین که در زمان سلاطین مختلفه غالباً بشغل استیفا مشغول بودند. حمدالله مستوفی از دبیران زیر دست خواجه رشیدالدین فضل الله بوده و در سال ۷۱۱ از طرف او بحکومت قزوین و زنجان و ابهر و طارمین برگزیده شده چون خواجه رشیدالدین فضل الله در سال ۷۱۸ بقتل رسید او در خدمت پسرش خواجه غیاث الدین محمد وارد شد.

تاریخ گزیده تاریخ عمومی است از بدو خلقت تا زمان وزارت خواجه غیاث الدین محمد رشیدی و در سال ۷۳۰ بنام این وزیر تألیف شده. قسمتی از این کتاب خلاصه ایست از جامع التواریخ رشیدی و روضه اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب فخر بناکتی که در سال ۷۱۷ تألیف شده ولی درباره سلطنت سلطان ابوسعید حاوی اطلاعات مفیدی است که در کتب دیگر یافت نمیشود. این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و شش باب است و هر یک از ابواب بفضولی چند تقسیم شده و یک خاتمه نیز دارد.

حمدالله مستوفی دارای دو کتاب دیگر است یکی بنام ظفرنامه و آن منظومه ایست شامل ۷۰ هزار بیت با سلوب شاهنامه و آن تاریخ ایران است از آغاز حمله اعراب تا زمان مؤلف. این کتاب در سال ۷۳۰ به پایان رسیده و از آن یک نسخه در سوزه بریتانیا موجود است که در شیراز در سال ۷۸۰ ه استنساخ شده است.

دیگر کتاب نزهت القلوب در جغرافیا که از آن بموقع خود بحث خواهد شد.

۴- زبدة التواریخ تألیف جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی که در زمان سلطنت سلطان محمد اول بجایتو تألیف شده است.

۵- روضه اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب تألیف مولی فخرالدین

۱- مکاتبات رشیدی را محمد شفیع لاهوری در سال ۱۹۴۷ م (۱۳۶۷ ق) در لاهور

ابوسلیمان داود بن ابی الفضل تاج الدین محمد بن داود بناکتی متوفی در سال ۷۳ هـ. او این کتاب را در سال ۷۱۷ بنام سلطان ابوسعید تألیف نموده و آن خلاصه ایست از جامع التواریخ رشیدی و در تاریخ عموسی عالم است از خلقت تا جلوس سلطان ابوسعید.

۶ - فردوس التواریخ تألیف خسرو بن عابد معروف به ابن معین ابرقوهی که در سال ۸۰۸ تألیف شده و آن تاریخ عموسی است از خلقت آدم تا سلطنت سلطان ابوسعید و تاریخ سلسله های دوره فترت بعد از مرگ این سلطان.

۷ - تاریخ خیرات یا اصح التواریخ از محمد بن امیر کبیر امیر فضل الله موسوی خراسانی که تاریخ عالم را از خلقت تا سال ۸۵ شامل است.

۸ - لب التواریخ تألیف میریحیی بن عبداللطیف الحسینی السیفی القزوی که در ذی قعدة سال ۸۸۵ متولد شده و در سال ۹۶۲ در اصفهان فوت شده است. این کتاب اختصاری است در تاریخ عموسی از بدو خلقت تا سال ۹۸ که برای ابو الفتح بهرام میرزا پسر چهارم شاه اسمعیل نوشته شده.

۹ - تاریخ الفی تألیف احمد بن نصر الله تنوی و دیگران - این کتاب بدستور اکبر پادشاه هند در سال ۹۳۳ و شروع بتألیف شده. وقایع سی و پنج سال اول را نقیب خان میرغیاث الدین علی (متوفی در سال ۱۰۲۳) و میرفتح الله شیرازی (متوفی در سال ۹۷۷ هـ) و حکیم هماد گیلانی (متوفی در سال ۱۰۰۴) و حکیم علی گیلانی (متوفی در سال ۱۰۱۸) و حاجی ابراهیم سرهنندی (متوفی در سال ۹۹۴) و میرزا نظام احمد (متوفی در سال ۱۰۰۴) و عبدالقادر بدآونی (متوفی در سال ۱۰۰۶) بانجام رسانیده اند از سال سی و ششم بعد تألیف کتاب بعهد نصرالله دیلمی تنوی گذاشته شده. تنوی نیز در سال ۹۹۶ به جرم تشیع بقتل رسیده و جعفر بیگ آصف خان (متوفی در سال ۱۰۳۱) دنباله کار او را گرفته و ضبط وقایع را تا سال ۹۷۷ و رسانیده و در سال ۱۰۰۰ هـ عبدالقادر بدآونی در نوشته های دیگران تجدید نظر کرده است. این کتاب تاریخ عالم را از رحلت حضرت رسول تا سال ۱۰۰۰ شامل است و باین جهت بتاریخ الفی معروف گشته.

۱۰ - تاریخ راقم تألیف میرسیدشریف راقم که وقایع عمده تاریخ و سال وفات عمده بسیاری از سلاطین و امرا و بزرگان را از سال ۷۳۶ تا سال ۱۰۵۴ شامل است و در سال ۱۱۱۳ تألیف شده. در این کتاب وقایع تاریخی بترتیب سنواتی آمده است.^۱

۱۱ - شاهد صادق تألیف میرزا محمد صادق اصفهانی که در سال ۱۰۵۶ در هندوستان تألیف شده. مؤلف وقایع عمده عالم و سال وفات عمده بی شماری از بزرگان علما و ادبا و شعرا را از اول هجرت تا سال ۱۰۴۲ سال بسال ضبط کرده. این کتاب خطی است و تا کنون بچاپ نرسیده است.

۱۲ - تقویم التواریخ تألیف حاجی خلیفه بزبان ترکی. مؤلف وقایع را از هبوط آدم تا سال ۱۰۵۸ ه نوشته است. این کتاب به فارسی ترجمه شده و در این ترجمه حوادث تا سال ۱۲۰۰ ه آمده و پیدا است که دیگران حوادث بعد از سال ۱۰۵۸ را بدان افزوده اند. ذ - در تألیف تاریخ آل مظفر از مقالاتی که دانشمندان و محققین خارجی در دایرة المعارف های اسلامی بزبان های فرانسه^۲ و انگلیسی^۳ و ترکی^۴ نوشته اند استفاده شده و نیز کتاب طبقات سلاطین اسلامی تألیف لین پول^۵ ترجمه استاد فقید عباس اقبال آشتیانی در تعیین سنوات تاریخی مورد استفاده بوده است.

معجم الانساب تألیف زامباور^۶ دانشمند اطریشی گرچه دارای نواقصی است و در آن اشتباهاتی دیده میشود با این حال مورد مراجعه بوده است.

ر - برای اینکه حوادث تاریخی روشن تر شود و محل وقوع وقایع بهتر معلوم

۱ - از این کتاب نسخه های خطی در کتابخانه های پاریس و پترزبورگ و همچنین بخارا موجود است - یک نسخه خطی بشماره ب ۱۳۲ که سابقاً بمرحوم قزوینی تعلق داشت اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران مضبوط است.

۲ - Encyclopédie de l'Islam - ۳ The Encyclopedia of Islam

۴ - Islam ansiklopedisi - ۵ Lane poole

۶ - Edward von zambaur

گردد در فهرست اعلام جغرافیائی کتاب توضیح بیشتری در شناساندن امکنه جغرافیائی داده شده و برای این منظور از کتب جغرافیائی زیر استفاده شده است :

۱- **المسالک و الممالک** تألیف ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن خرداد به که در فاصله بین سالهای ۲۳ و ۲۴ هـ تألیف شده. این کتاب از نظر تعیین فواصل بلاد و مقدار مالیات ولایات در زمان مؤلف معتبر است.

۲- **البلدان** تألیف ابوبکر شهاب الدین احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم مشهور به ابن الفقیه که در سال ۲۹ هـ تألیف شده.

۳- **کتاب الخراج** تألیف قدامت بن جعفر (متوفای سال ۳۱ هـ) که از جغرافیای مسالک اسلامی و دوایر مالیاتی و خراج بلاد و راهها گفتگو میکند.

۴- **مسالک الممالک** تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری (متوفی در سال ۳۴ هـ)

۵- **مروج الذهب** تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (متوفی در سال ۳۴ هـ)
۶- **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم** که بسال ۳۷۵ هـ بوسیله ابوعبدالله محمد بن البشاری معروف به مقدسی تألیف شده.

۷- **صورة الارض** تألیف ابوالقاسم محمد بن علی بن حوقل بغدادی.

۸- **کتاب حدود العالم** که در سال ۳۷۲ هـ تألیف یافته.

۹- **آثار الباقیه** تألیف ابوریحان محمد بن احمد البیرونی که در حدود سال ۳۹ هـ بنام شمس المعالی قابوس بن وشمگیر تألیف شده.

۱۰- **سیاحت نامه ناصر خسرو** علوی که در سال ۴۳۷ هـ سیاحت پرداخته.

۱۱- **جهان نامه** تألیف محمد بن نجیب بکران که در اوایل قرن هفتم تألیف شده.

۱۲- **فارسنامه** تألیف ابن بلخی بین سنوات ۵۰۰ و ۵۰۵ هـ ق تألیف شده.

۱۳- **معجم البلدان** تألیف شهاب الدین عبیدالله بن عبدالله معروف به یاقوت حموی

(متوفی در سال ۶۲۸ هـ)

۱۴ - آثار البلاد تألیف زکریا بن محمد بن محمود المکونی القزوینی که در سال ۵۶۸ هـ تألیف شده.

۱۵ - تقویم البلدان تألیف اسمعیل بن علی بن محمود بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب ملقب به الملک المؤید (متوفی در سال ۷۳۳ هـ)

۱۶ - نزهت القلوب تألیف حمدالله مستوفی قزوینی (متوفی در سال ۷۵۰ هـ)

۱۷ - جغرافیای تاریخی تألیف شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید الخوافی المدعو بحافظ ابرو (متوفی در سال ۸۳۴ هـ)

۱۸ - هفت اقلیم که در سال ۱۰۰۲ هـ بوسیله احمد امین رازی تألیف شده.

۱۹ - فارسنامه ناصری (قسمت دوم در جغرافیای فارس) تألیف حاج میرزا حسن فسائی شیرازی.

۲۰ - سالاریه تألیف حاج احمد علی خان وزیر در جغرافیای کرمان.

۲۱ - اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج مستشرق انگلیسی^۱.

۲۲ - تذکره جغرافیای تاریخی تألیف بارتولد^۲ دانشمند روسی.

ز - در قسمت تمدنی این دوره کتاب خاصی نوشته نشده و مورخین قدیم نیز بتاریخ اجتماعی زمان خود توجهی نکرده‌اند بنابراین آنچه درباره اوضاع اجتماعی این زمان و وضع دولت و سازمان اداری و طبقات مردم و سرنوشت دهقانان و روابطشان با مالکین و زمین‌داران و همچنین چگونگی زندگی ساکنان شهرها و صاحبان حرف و مشاغل در این کتاب آمده پس از تفحص و تدقیق بسیار در کتب تاریخ سیاسی قرون هفتم و هشتم و کتب اخلاق و سیاست که در این باره تألیف یافته نوشته شده است. از جمله کتبی که برای بررسی در سازمان‌های اجتماعی ایران بخصوص وضع روستائیان و چگونگی مالیات در این دوره مورد استفاده قرار گرفته عبارتند از:

۱ - کتاب دستورالکاتب فی تعیین مراتب تألیف محمد بن هندوشاه نخبجویی

حاوی اسناد اعم از عین مدارک و یانمونه‌هایی از احکام و فرامین مستمری و سواجب از طرف سلطان و گزارش و عریضه پیروان سلطان و اسرا و شکایت‌نامه‌های رعایا و غیره میباشد. مؤلف در ضمن نامه‌ها وضع کشور و مردم را شرح داده و از نصاحب غیرقانونی اراضی و اخذ مالیات بیش از میزان مقرر مطالبی بیان کرده. در این نامه‌ها از مسائل زمین‌داری و انواع مالکیت ارضی و اقطاع و سیورغال و اراضی دولتی و یامستعلق به خاندان سلطنت و اراضی موقوفه و ملک شخصی و غیره بحث کرده و نیز طرز زندگی شهری و وضع بازرگانی و راه‌های تجارتنی و مالیاتی را که از مردم شهر گرفته میشد بیان نموده. در این نامه‌ها اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی و نظامی و سیاسی و اداری و همچنین اصطلاحات و لغات ترکی و مغولی فراوان دیده میشود که از این نظر نیز مورد استفاده است.

محمد بن هندوشاه این اثر نفیس خود را در سال ۷۶۶ هـ تألیف کرده و به سلطان اویس ایلکانی تقدیم داشته است.

۲- برای سازمان حکومتی دوره صفویه نیز کتابی بنام تذکره الملوک تألیف شده

که استاد فقید مینورسکی آنرا بنام سازمان اداری حکومت صفویه با حواشی و تحقیقات خود بزبان انگلیسی منتشر ساخته است^۱. این کتاب نیز میتواند برای فهم سازمان حکومتی قرن هشتم هجری نمونه و راهنمای خوبی باشد چه قسمتی از تشکیلات حکومتی زمان صفویه مبتنی بر سازمان حکومتی دوره پیشین یعنی زمان مغول است.

۳- ابن خلدون مورخ بزرگ قرن هشتم هجری در کتاب مقدمه فی فضل علم التاريخ

که دیباچه‌ای برای کتاب مفصل و معروف او بنام «العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر» که باختصار (کتاب العبر) نامیده میشود محسوب میگردد از نظام اجتماع و دولت بتفصیل صحبت کرده و عقاید اجتماعی و فلسفی خود را بیان داشته است.

ابن خلدون در غره رمضان سال ۷۳۲ در تونس متولد شده در آغاز جوانی

۱- این کتاب بوسیله آقای مسعود رحمت‌نیا به فارسی ترجمه شده است.

در خدمت پادشاه مغرب اقصی بوده و ۲ سال از عمر خود را در بصره گذرانیده و در همین موقع بتألیف کتاب مقدمه پرداخته است. در موقعی که امیر تیمور در سال ۸۰۳ هـ بتسخیر دمشق مشغول بود او بخدمت امیر تیمور رفت و مورد عنایت قرار گرفت. وفات ابن خلدون در سال ۸۰۸ هـ اتفاق افتاده است.

ژ - علمای علم اخلاق پادشاهان را همیشه برعایت رعیت و دفع ظلم ظالمان توصیه کرده‌اند و کتب اخلاقی که به فارسی یا عربی تألیف شده دو قسم است: یکی در اخلاق عملی است که مؤلف کتاب صفات خوب و بد را طبقه بندی کرده و با آوردن حکایات و روایات تاریخی و کلمات بزرگان شیخ را به اتصاف صفات نیک تشویق و بدوری از رذایل اخلاقی سفارش مینماید.

در قسم دوم اخلاق از نظر فلسفه و حکمت مورد بحث قرار گرفته و مؤلف در عادات و آداب و اخلاق بشری از نظر فلسفی گفتگو کرده است و نیز قسمتی از کتب اخلاق بسپاست مدن و تدبیر منزل اختصاص یافته و درباره آئین پادشاهی و راه ورسم مملکت داری مطالبی دارد. مهمترین این کتب عبارتند از:

۱ - قابوسنامه که در سال ۷۰۵ هـ آنرا عنصر المعالی کیکاوس برای پسر خویش گیلان شاه تألیف کرده. این کتاب دارای ۴ باب است و باب چهارم آن در شرایط وزارت و باب چهارم و یکم در آئین سپهسالاری و باب چهارم و دوم در آئین پادشاهی است.

۲ - سیاست نامه تألیف وزیر بزرگ خواجه نظام الملک است که در سال ۷۸۴ هـ و یکسال قبل از کشته شدن او نوشته شده. در سبب تألیف این کتاب آمده که ملک شاه از جمعی از بزرگان دربار خود خواسته بود تا هر یک رساله‌ای درباره سیاست و کشورداری بنویسد. از میان رساله‌هایی که بزرگان کشور نوشته بودند ملک شاه نوشته نظام الملک را انتخاب نمود زیرا آنرا بهتر و کامل‌تر دید. این کتاب شامل ۵ فصل است و در آن از وظایف و حقوق و اصول ملکداری سخن رفته است.

۳ - نصیحت الملوك که آنرا امام محمد غزالی برای غیاث الدین ابوشجاع سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی (۹۸۸-۱۰۱۱ هـ) تألیف کرده. موضوع کتاب حکمت عملی

است در سه قسمت : تهذیب اخلاق - تدبیر منزل - سیاست مدن . در این کتاب به بخش کشورداری بیش از دو بخش دیگر اهمیت داده شده و کتاب دارای یک مقدمه و هفت باب فصلی در خاتمه است .

از غزالی بیش از صد کتاب و رساله بزرگ و کوچک در فقه و حدیث و کلام و اخلاق و فلسفه باقی مانده و مهمترین آنها غیر از کتاب نصیحت الملوک کتاب احیاء العلوم الدین است به عربی که آنرا خلاصه کرده و به فارسی بنام کیمیای سعادت ترجمه نموده است . وفات غزالی در سال ۵۰۵ هـ اتفاق افتاده .

۴ - تحفة الملوك ازمتون مهم زبان فارسی که مؤلف آن بدرستی معلوم نیست و تاریخ تألیف آن نیز بطور دقیق مشخص نشده و گویا در اوایل قرن هفتم تألیف یافته است . این کتاب دارای ۱۰ باب است و باب نهم و دهم آن در یادشاهی و چگونگی خدمت پادشاهان است .

۵ - اخلاق ناصری که بخواهدش ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان بوسیله خواجه نصیرالدین طوسی در حدود سال ۶۳۳ هـ تألیف شده و آن ترجمه کتاب الطهاره ابوعلی بن محمد بن مسکویه از عربی به فارسی است که مبحث سیاست مدن و تدبیر منزل را نیز خواجه بدان افزوده است .

۶ - کتاب ذخایر الملوك تألیف سیدعلی بن شهاب الدین همدانی که در سال ۷۸۶ در کشمیر وفات یافته . در فصول پنجم و ششم این کتاب قوانین حکومت و اغراض و اصول یک دولت کامل مطرح شده .

۷ - کتاب ذخایر الملوك تألیف فضل بن روزبهان اصفهانی در باب وظایف حکمرانان و بنام عبیدالله خان اوزبک تألیف شده .

۸ - دستورنامه کسری که بوسیله جلال الدین طباطبائی در سال ۱۰۶۲ در باب کشورداری تألیف شده .

۹ - تحفه قطب شاهی در راهنمایی امرا و بزرگان و بوسیله علی بن طیفور البسطامی و بنام سلطان عبدالله قطب شاه حیدرآباد (۱۰۸۳ - ۱۰۳۵) نوشته شده .

کتاب دیگری از این قبیل عبارتند از:

- ۱- **اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة** از بهاء الدین محمد بن علی ظهیری سمرقندی که پس از مرگ سلطان سنجر (۵۵۲) ساخته شده و نسخه خطی آن بشماره ۱۰۷۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است.
- ۲- **دستورالوزراء** - وصایا و نصایح منسوب به خواجه نظام الملک.
- ۳- **اخلاق سلطنت** که در سال ۵۷۱ بنام سلطان محمد اول عیاشی تألیف شده (نسخه خطی شماره ۵۶۸ کتابخانه مجلس).
- ۴- **آداب سلطنت** که در سال ۸۸۲ ساخته شده.
- ۵- **آداب سلطنت و وزارت** در دو باب (نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه بشماره ۳۸۳۷۳).

س - درباره مناسبات ارضی و روابط مالک و زارع و وضع کشاورزان و محصولات کشاورزی در کتب مورخین این دوره بزحمت میتوان مطلبی بدست آورد و بعضی از دانشمندان خارجی وضع مالکداری در ایران را تا اندازه ای روشن ساخته اند از آن جمله دو کتاب به فارسی ترجمه شده که عبارتند از:

- ۱- **کتاب مالک و زارع** تألیف خانم لمپتون^۲ محقق انگلیسی است که بیشتر درباره زمین داری و بهره زمین در ایران کنونی بحث کرده و شش فصل اول آن مربوط به تاریخ روابط ارضی در ایران از زمان فتوحات اسلامی تا نیمه دوم قرن ۱۹ م است.^۳
- ۲- **کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی** در ایران عهد مغول (قرن ۱۳ و ۱۴ م) تألیف ای-پ پتروفسکی دانشمند روس^۴.

۱ - Landlord and peasant in persia -

Ann K. S. Lambton - ۲

۳ - این کتاب بوسیله آقای منوچهر امیری به فارسی ترجمه شده و از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب بچاپ رسیده است.

۴ - این کتاب بوسیله آقای کریم کشاورز به فارسی ترجمه شده و در دو جلد از طرف مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشکده ادبیات منتشر شده است.

۳ - **تاریخ مالکیت** تألیف فلسفین شاله^۱ که سیرمالکیت را در اروپا معین مینماید و از نظر تطبیق طرز مالکیت اروپا و ایران در قرون وسطی مورد مطالعه قرار گرفته است.^۲
ش - اما کتب و منابع ایرانی که از آنها راجع باوضاع مالی و اجتماعی و وضع کشاورزان مطالبی میتوان یافت عبارتند از :

۱ - **راحة الصدور** تألیف محمد راوندی که مطالبی درباره سیاست مالیاتی و وضع روستائیان در دوره خوارزمشاهیان دارد.

۲ - **طبقات ناصری** تألیف منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی که بتاریخ منهاج سراج نیز معروف است . او در این کتاب، هجوم مغولان به خراسان و نواحی مجاور آن و خرابی را که در این ولایت روی داده شرح میدهد .

۳ - **جهانگشای جوینی** نیز مطالبی راجع به خرابیهای زمان مغول که در وضع اقتصادی مردم تأثیر داشته دارد .

۴ - **تاریخ غازانی** تألیف خواجه رشیدالدین فضل الله از نظر تاریخ اجتماعی ایران اهمیت فراوان دارد .

۵ - **تاریخ و صاف** اطلاعات زیادی درباره مالیات و زمین داری و وضع روستائیان مخصوصاً در فارس بدست میدهد .

۶ - **نزهت القلوب** تألیف حمدالله مستوفی اطلاعاتی در باره آبیاری و میزان حاصلخیزی زمین و صدور محصولات و نوع صنایع و حرف و ارقام مالیات و خراج هر ناحیه و ولایت در دسترس محققین میگذارد .

۷ - **جغرافیای تاریخی** حافظ ابرو نیز اطلاعات زیادی از وضع کشاورزی هر ولایت میدهد .

۱ - Felicien challye

۲ - این کتاب جزء سری کتب چه میدانم ؟ بوسیله خانم فخری ناظمی به فارسی ترجمه شده است .

ص - صنایع ظریفه که نماینده ذوق و هنر ایرانی است بیشتر بوسیله ایران شناسان و دانشمندان خارجی مورد تحقیق قرار گرفته شاید علت آن است که این دانشمندان بمجموعه های هنری ایران که اغلب در موزه های ممالک خارج ویا نزد خارجیان نگهداری میشود بیشتر دسترسی داشته اند از این رو کتبی که درباره صنایع ظریفه ایرانی نوشته شده از طرف همین ایران شناسان و هنردوستان بوده است که بعضی از آنها بزبان فارسی نیز ترجمه شده از آن جمله است :

۱ - کتاب راهنمای صنایع اسلامی^۱ تألیف م. س. دیماندا^۲ مدیر قسمت صنایع خاور میانه در موزه متروپولیتن^۳ نیویورک.

در این کتاب درباره انواع صنایع ظریفه تحقیق و بررسی بعمل آمده و صنایع ظریفه ایرانی آنچنان که باید معرفی گردیده است. مؤلف در تهیه این کتاب علاوه بر مشاهده مجموعه های هنری کتب بسیاری را که صورت اسامی آنها را در آخر کتاب آورده مورد مطالعه قرار داده است.^۴

۲ - تمدن ایرانی^۵ و آن مجموعه مقالات چندتن از ایران شناسان مانند دکتر گیرشمن^۶ و آندره گدار^۷ و رنه گروسه^۸ و هانری شارل پوش^۹ و کریستن سن^{۱۰} و هانری ماسه^{۱۱} و بونیفاسیو^{۱۲} و دوسزیل^{۱۳} و غیره میباشد. در این مجموعه تمدن ایرانی

۱ - A handbook of Mohammedan Decoration Art - ۱

The Metropolitan Museum of Art - ۲ M. S. Dimand - ۲

۳ - این کتاب بوسیله آقای دکتر فریار در سال ۱۳۳۶ ش بزبان فارسی ترجمه شده و از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب بچاپ رسیده.

Ghirshman - ۶ La Civilisation Iranienne - ۵

René Grossé - ۸ A. Godard - ۷

Art, Christensen - ۱۰ Charles puech - ۹

A. Bonifacio - ۱۲ Henri Massé - ۱۱

C. Dumesil - ۱۳

از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است^۱.

۳- کتاب میراث ایران که در مسائل مختلفه تمدن ایرانی است بوسیله ۳ تن از خاورشناسان زیر نظر ا. ج. آربری^۲ استاد دانشگاه کمبریج تألیف و بتوسط عده ای بزبان فارسی ترجمه شده است.

۴- میراث اسلام نیز بقلم ۳ تن از اساتید دانشگاه های انگلستان و در موضوعات مختلف تمدنی است. در این کتاب هنرهای ایرانی از جهت نفوذ در صنایع ظریفه اروپایی مورد بحث قرار گرفته است^۳.

۵- کتاب ایران از نظر خاورشناسان که مطالب آن از تألیفات ۶ تن از خاورشناسان که اغلب امریکائی میباشد خلاصه شده است^۴.

۶- شاهکارهای هنر ایران تألیف پروفیسور پوپ^۵.

۷- تاریخ صنایع ایران تألیف کریستی ویلسون^۶.

ض- کتبی که درباره هنر خوشنویسی تألیف شده و مورد استفاده بوده عبارتند از:

۱- مناقب هنروران تألیف مصطفی بن احمد بن عبدالله ملقب به عالی که تا اوایل قرن ۱۱ هجری زنده بوده و آن ترجمه کتاب قطبیه مولانا قطب الدین یزدی است که در شرح حال ۲ تن از خوشنویسان بوده و فرمان سلطان مراد خان پادشاه عثمانی بزبان ترکی ترجمه شده. مترجم شرح حال چند تن از خوشنویسان زمان بعد را نیز بدان افزوده است.

۱- این کتاب بوسیله آقای دکتر عیسی بهنام در سال ۱۳۳۷ ش به فارسی ترجمه شده و از طرف نگاه ترجمه و نشر کتاب بچاپ رسیده.

A. J. Arberry - ۲

۳- این کتاب بوسیله آقای مصطفی علم در سال ۱۳۲۵ ش به فارسی ترجمه شده.

۴- این کتاب را استاد محترم آقای دکتر شفق در سال ۱۳۳۵ ش به فارسی ترجمه

کرده است.

Christy wilson - ۶ Arthur upham pope - ۵

۲ - کتاب پیدایش خط و خطاطان تألیف حاجی میرزا عبدالحمیدخان ایرانی مدیر مجلهٔ چهره‌نما که در سال ۱۳۴۵ ق در مصر بچاپ رسیده . مؤلف در تألیف کتاب خود از کتاب مناقب هنروران استفادهٔ شایان برده .

۳ - کتاب خط و خطاطان تصنیف حبیب‌آفندی بزبان ترکی که در قسطنطنیه در سال ۱۳۰۶ ق بچاپ رسیده و شرح حال خوشنویسان ترک را نیز شامل است .

۴ - کتاب امتحان الفضلا تصنیف سیرزاسنگلاخ که در سال ۱۲۹۱ ق در تهران بچاپ رسیده . مصنف شرح حال ۳۴ نفر از مشاهیر خوشنویسان عراق عرب و عراق عجم را در کتاب خود آورده .

۵ - کتاب مفتاح الخطوط که در سال ۱۲۴۹ ق بوسیله رضاعلیشاه قادری در هندوستان تصنیف شده . مصنف اغلب مطالب خود را از روی کتاب خط و خطاطان حبیب‌آفندی اقتباس کرده است .

۶ - تذکرهٔ خوشنویسان از مصنفات مولانا غلام محمد هفت‌قلمی دهلوی متخلص به راقم ستوفی در سال ۱۳۳۹ ق که در سال ۱۳۲۵ ق در کلکته بچاپ رسیده . این تذکره بیشتر در شرح حال خوشنویسان هند است .

ط - کتبی که از آنها دربارهٔ شرح حال مشایخ صوفیه و علمای دین و حکما و دانشمندان میتوان استفاده نمود عبارتند از :

نفحات الانس جامی - طرائق الحقایق معصوم علیشاه - مناقب العارفین شمس الدین احمد افلاکی - ریاض العارفین رضاقلی خان هدایت - بستان السیاحه و ریاض السیاحه تألیف حاج زین العابدین شیروانی - تاریخ تصوف در اسلام تألیف دکتر غنی - مفتاح السعاده طاش کپری زاده - کشف الظنون حاج خلیفه - الدرر الکامنه فی اعیان الماتة الثامنه ابن حجر عسقلانی - فوات الموفیات الکتبی - روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات تألیف میرزا محمد باقر موسوی خوانساری - مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری - ریعانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب تألیف محمد علی تبریزی

خیابانی - وفيات الاعیان تألیف قاضی شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر معروف به ابن خلکان - مشکوة الادب ناصری ترجمه کتاب وفيات الاعیان بوسیله عباسقلی خان سپهر ثانی (مشیر افخم) پسر دوم میرزاتقی خان لسان الملک - منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال از مولی سید میرزا فخرالدین محمد بن علی بن ابراهیم حسینی الاسترابادی (در گذشته ۱۰۲۸ هـ) که در سال ۹۸۶ هـ تألیف شده - جامع المقال فیما يتعلق باحوال الرجال از فخرالدین طریحی نجفی (۹۷۶-۱۰۸۵) که در ۱۰۵۳ تألیف شده - الاعلام خیرالدین زرکلی - بغیة الوعاء سیوطی - نامه دانشوران که در زمان ناصرالدین شاه بوسیله چند تن از دانشمندان تألیف شده - مجالس العشاق تألیف میرکمال الدین حسین بن مولانا شهاب الدین طوسی گازرگاهی در ۷۷ مجلس و در ۹۰۸ آغاز بتألیف شده و هر یک از مجالس در شرح حال یکی از بزرگان فلاسفه و حکماء و دانشمندان است .

بعلاوه از کتابهایی که در تاریخ فارس و یزد نوشته شده مانند شیرازنامه زرکوب شیرازی و شدالازار و ترجمه آن بنام هزار مزار و فارس نامه ناصری درباره علماء و دانشمندان فارس و از تاریخ یزد جعفری و تاریخ جدید یزد کاتبی و جامع مقیدی درباره علماء و دانشمندان یزد میتوان استفاده نمود .

ظ - با اینکه در تذکره ها شرح حال شعرای ایران آمده و از چندی پیش نیز عده ای از دانشمندان بتحقیق و تتبع در احوال و آثار هر یک از شعرا پرداخته اند و دواوین آنان را با مقدمه ای در شرح حالشان بچاپ رسانیده اند معذک تاریخ ادبیات ایران آنچنان که باید مدون نگشته است . در این کار نیز اول دفعه دانشمندان خارجی و خاورشناسان قدم همت پیش گذاشته و بتدوین تاریخ ادبیات ایران روی ذوق و سلیقه شخصی همت گماشته اند چنانکه دانشمند آلمانی هرمان اته ' تاریخ ادبیات ایران را در دو قسمت تدوین کرده .

قسمت اول در بیان انواع شعر از دری و رومانیک و عرفانی و غزلسرائی .

قسمت دوم در انواع نثر از زمان و قصص و حکایات و منشآت و اخلاق و سیاست و تاریخ و مذهب با شرح حال مختصر شعرا و نویسندگان و ذکر تألیفات هر یک از آنان در ایران و هند^۱.

ادوارد براون^۲ دانشمند انگلیسی نیز تاریخ ادبی ایران را از قدیم ترین ازمه تا عصر حاضر در چهار جلد تألیف نموده باین ترتیب :

جلد اول از قدیم ترین ایام تا زمان فردوسی^۳.

جلد دوم از فردوسی تا سعدی^۴.

جلد سوم عصر استیلای تاتار و مغول^۵.

جلد چهارم بنام تاریخ ادبیات ایران در ازمه جدید^۶.

تاریخ ادبیات ایران که از طرف استادان و دانشمندان ایرانی تألیف شده عبارتند از:

۱ - سخن و سخنوران تألیف استاد محترم آقای فروزانفر در سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۱۲ ش در دو جلد.

۲ - تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد محترم آقای جلال همائی در سال ۱۳۴۸ ق در دو جلد.

۳ - تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد محترم آقای دکتر شفق در سال ۱۳۲۱ ش.

۱ - این کتاب را استاد محترم آقای دکتر شفق به فارسی ترجمه کرده است.

Edward Browne - ۲

۳ - این جلد بوسیله آقای علی پاشا صالح در سال ۱۳۲۳ به فارسی ترجمه شده.

۴ - از این جلد قسمت اول آن که شامل شرح حال علماء و ادبا و ذکر آثار آنان در عصر

غزنوی و سلجوقی است بوسیله آقای فتح الله مجتبائی در سال ۱۳۴۱ به فارسی ترجمه شده.

۵ - این جلد بنام از سعدی تاجایی بوسیله جناب آقای حکمت به فارسی ترجمه شده.

۶ - این جلد نیز بوسیله استاد فقید رشید یاسمی به فارسی ترجمه شده.

- ع - تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد محترم آقای دکتر ذبیح الله صفا^۱ .
- ع - اما تذکره‌ها را می‌توان بدو قسمت تقسیم کرد :
- اول تذکره‌های عمومی که حاوی ملاحظاتنی درباره کلیه آثار شعرای ایران از ابتدا تا زمان مؤلف است .
- دوم تذکره‌هایی که بعهد معینی محدود میشود .
- در بعضی تذکره‌ها نیز فصولی در باره پادشاهان ایران و وزیران و علما و دانشمندان که گاهی اشعاری ساخته‌اند آمده . مهمترین این تذکره‌ها عبارتند از :
- ۱ - تذکره الشعرا تألیف امیر دولت شاه بن علاء الدوله بختیشاه غازی سمرقندی و آن تذکره عمومی است در ترجمه احوال و شعر شعرا و خلاصه‌ای از تاریخ پادشاهان که بترتیب تاریخی در سال ۸۹۲ هـ تألیف و به امیر علی شیر نوائی اهدا شده است . این تذکره دارای یک مقدمه و هفت قطعه و یک خاتمه است .
- ۲ - آتشکده^۲ آذر تألیف لطفعلی بیگ آذربیکدلی در تذکره شعرای فارسی زبان تا آخر قرن ۱۲ هجری - مؤلف در سال ۱۱۹۵ هـ فوت شده است .
- ۳ - هفت اقلیم در احوال شعرا و بعضی نامداران تألیف احمد امین رازی ، مؤلف کتاب خود را بترتیب اقلیم جغرافیائی به هفت باب تنظیم کرده و از این سبب آنرا هفت اقلیم نامیده است و در سال ۱۰۰۲ ق تألیف آن پایان رسیده .
- ۴ - تذکره میخانه تألیف ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی و آن شامل تراجم احوال ساقی نامه سرایان و شرح سابقینامه‌های ایشان است که در سال ۱۰۲۸ ق تألیف شده است .
- ۵ - شعر المعجم تألیف شبلی نعمانی که بزبان اردو تألیف شده^۳ . شبلی در کتاب خود شعرا و سخنوران ایران را از حنظله بادغیسی تا ابوطالب کلیم مورد تحقیق قرار داد .
- ۱ - از این کتاب تا کنون دو جلد و از جلد سوم بخش اول آن بچاپ رسیده .
- ۲ - این کتاب بوسیله آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی بزبان فارسی در ه جلد ترجمه شده .

داده است و درباره شعر و شاعری در ایران بحث انتقادی نموده . وفات شبلی در سال ۱۹۱۴ م اتفاق افتاده .

۶ - **مجمع الفصحاح** تألیف رضاقلی خان هدایت که آخرین تذکره مفصل در احوال شاعران فارسی زبان است . این کتاب در دو جلد و هر جلد در دو قسمت تألیف شده و در آن شرح حال شعرای ایران تا سال ۱۲۸۴ هـ ق آمده .

غ - همانطور که گفته شد دواوین عده‌ای از شعرا از طرف دانشمندان و محققین مورد بررسی قرار گرفته . اینک کتبی از این قبیل که مورد استفاده بوده بشرح زیر معرفی مینماید .

۱ - **دیوان اشعار خواجهی کرمانی** بتصحیح آقای احمد سهیلی خوانساری . مصحح شرح حال خواجه و ممدوحین او را در مقدمه کتاب بتفصیل آورده و آثار او را توضیف نموده .

۲ - **احوال و آثار سلمان ساوجی** تألیف استاد فقید رشید یاسمی .

۳ - **کلیات عبید زاکانی** با مقدمه‌ای از استاد فقید عباس اقبال در شرح حال عبید و ممدوحین او و آثار و تألیفات عبید .

۴ - **دیوان عماد فقیه کرمانی** که بوسیله دانشمند محترم آقای دکتر ناظرزاده کرمانی مورد تحقیق قرار گرفته .

۵ - **دیوان حافظ و شرح حال او** که از طرف دانشمندان و محققین خارجی و داخلی مورد تحقیق قرار گرفته و اساسی کسانی که در این باره کتاب نوشته‌اند در شرح حال حافظ در جلد دوم قسمت دوم بتفصیل آمده است .

تاریخ آل مظفر

فصل اول

نسب آل مظفر - آل مظفر از فرزندان شخصی اند بنام غیاث الدین حاجی از مردم قریه سجاوند خواف خراسان^۲

غیاث الدین حاجی که مردی قوی هیکل و بلند قامت بود^۳ هنگام حمله لشکریان مغول بخراسان (سال ۶۱۸ ه. ق) با سه پسر خود: ابوبکر - محمد - منصور به یزد مهاجرت کرد و پس از مدتی به میبد رفت و در آنجا اقامت اختیار نمود و در همانجا درگذشت.

ابوبکر و محمد در خدمت علاء الدوله (رکن الدین سلغر شاه ۶۳۹ - ۶۶۲ ه. ق) اتابک یزد وارد شدند و او ابوبکر را که مردی شجاع بود با سیصد سوار بخدمت هلاکوخان که عازم تسخیر بغداد بود روانه نمود.

چون بغداد در سال ۶۵۶ ه. ق بتصرف هلاکوخان درآمد ابوبکر با سپاهیان مغول بطرف شام عزیمت کرد و در جنگی با اعراب بنی خفاجه کشته شد.

۱- معین الدین معلم یزدی در تاریخ سواهب الهی گوید: اجداد غیاث الدین حاجی در زمانی که لشکریان اسلام به تسخیر ولایت خراسان آمده بودند از دیار عرب بخراسان هجرت کرده اند (سواهب الهی چاپ تهران ص ۲۷).

۲- محل سکونت غیاث الدین حاجی را حافظ ابرو و کمال الدین عبدالرزاق مؤلف مطلع السعدین قریه نشتغان خواف نوشته اند ولی مورخین دیگر قریه سجاوند ضبط کرده اند.

۳- شمشیر او سه من و نیم بسنگ یزد وزن داشت و این شمشیر در مدرسه ای که در میبد بنا کرده بود تا انقراض آل مظفر بدست امیر تیمور (سال ۷۹۵ ه. ق) باقی بود (تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۲)

محمد در خدمت اتابک باقی بود تا باجل طبیعی درگذشت و از این دو برادر فرزندی بوجود نیامد.

اما منصور برادر سوم که همیشه در میبد نزد پدر بسر میبرد سه پسر داشت: مبارز الدین محمد و زین الدین علی و شرف الدین مظفر.

شرف الدین مظفر که مردی دلاور بود چون جمعی از راهزنان فارس را که به اطراف یزد آمده و دست بتاراج گشوده بودند سرکوب نمود از این جهت منظور نظر یوسف شاه (۶۷۳ - ۶۹۰) اتابک یزد قرار گرفت و از طرف او بحکومت میبد و ندوشن برقرار و به حفظ و نگهداری راههای اطراف مأمور گردید.^۱

اتابک یوسف شاه که از ادای سال مقرر بدربار ایلخانان سرپیچیده و ایلچی ایلخان را کشته بود نتوانست در یزد بماند و بطرف سیستان گریخت^۲

شرف الدین مظفر که همراه اتابک یوسف شاه بود چون از سوء قصد نزدیکان اتابک نسبت بخود آگاه شد زن و فرزند یسودر ایلچی ایلخان را که اتابک پس از قتل او آنها را باسارت گرفته و با خود بطرف سیستان می برد برداشته به کرمان رفت^۳ و مورد عنایت سلطان جلال الدین سیورغتمش (۶۸۱ - ۶۹۱) پادشاه قراختائی کرمان قرار گرفت و پس از چندی به یزد برگشت و چون حاکم یزد را با خود موافق

۱- مواهب الهی چاپ تهران سال ۱۳۲۶ ص ۳۳

۲- عده ای از مورخین از آن جمله جعفر بن محمد بن حسن جعفری مؤلف تاریخ یزد موضوع نافرمانی اتابک یوسف شاه را از وقایع زمان غازان خان دانسته اند در صورتیکه غازان خان از سال ۶۹۴ بسطنت رسیده و اتابک یوسف شاه حکومتش در سال ۶۹۰ ختم گردید بنا بر این موضوع آمدن ایلچی ایلخان و کشته شدنش بدسب اتابک یوسف شاه نمیتواند از وقایع زمان سلطنت غازان خان باشد بلکه باید از وقایع زمان ارغون خان (۶۸۳-۶۹۰) بوده باشد همچنان که گفته محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر در ص ۴ و معین الدین معلم یزدی مؤلف مواهب الهی در ص ۳۴ بدان تصریح دارد.

۳- محمود کتبی این واقعه را از وقایع سال ۶۸۵ هـ ق ضبط کرده است (ص ۵)

نیافت عازم اردو شد و بوسیله محمد جوشی یکی از امراء بزرگ به ارغون خان معرفی شد - ارغون خان او را مورد محبت قرار داد و نگه داری راههای اطراف یزد را بدو وا گذاشت^۱

شرف الدین مظفر نزد گیخاتو (۶۹۰ - ۶۹۴) جانشین ارغون خان نیز معزز و محترم بود. در زمان گیخاتو خان افراسیاب اتابک لر بزرگ (۶۸۴ - ۶۹۵) سر بعضیان گذاشت شرف الدین مظفر بواسطه سابقه دوستی که با اتابک افراسیاب داشت دفع عصیان اتابک را از ایلخان درخواست نمود. گیخاتو خان نیز انجام این کار سهم را باو وا گذاشت شرف الدین مظفر به لر بزرگ رفت و اتابک را باطاعت ایلخان دعوت نمودینا به اعتمادی که اتابک بدو داشت همراهش پیش ایلخان آمد گیخاتو خان از سر تقصیرش درگذشت و شرف الدین مظفر نیز که چنین مهمی را بدون جنگ و خونریزی و از روی کمال تدبیر انجام داده بود مورد مرحمت خان قرار گرفت.

شرف الدین مظفر نزد غازان خان (۶۹۴ - ۷۰۳) و سلطان محمد اولجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶) نیز به عزت و احترام میزیست - غازان خان امارت یک هزاره و طبل و علم و گورکه و پائیزه و تشریف و شمشیر و چماق چنانچه رسم سلاطین مغول و از علائم امارت و بزرگی بود بدو ارزانی داشت. سلطان محمد اولجایتو نیز حکومت میبید و نگهداری راههای اطراف یزد از حدود اردستان تا کرمانشاهان و از هرات و مروست تا ابرقوه را بدو وا گذاشت.^۲

در سال ۶۷۰ ه. ق که سلطان محمد اولجایتو عازم تسخیر گیلان بود شرف الدین مظفر در ملازمت سلطان بسر میبرد و سلطان را در این لشکر کشی یاری بینمود. تقرب بسیار شرف الدین مظفر به سلطان اولجایتو و حسن حسادت خواجه رشید الدین فضل الله وزیر را که در این زمان در کمال اقتدار بود برانگیخت و در نتیجه خواجه در صدد آزار او

۱- سواهب الهی چاپ تهران سال ۱۳۲۶ ص ۳۶ و تاریخ آل مظفر محمود

کتبی ص ۵۰

۲- سواهب الهی ص ۳۹ و تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۶۰

برآمد^۱ ولی سید جلال کاشی نایب وزیر که با شرف الدین مظفر دوستی داشت به اصلاح ذات‌البین پرداخت.

در سال ۷۰۷ ه. ق پس از خاتمه جنگ گیلان شرف الدین مظفر اجازه یافته به یزد برگشت و بحکم اولجایتو سلطان به حفاظت و نگهداری راه های اطراف یزد مشغول شد^۲ ولی بعزت مخالفت ارباب حسد نتوانست در آنجا اقامت نماید و به شیراز رفت. در این سفر پسر خود امیر محمد را که هفت ساله بود همراه خود داشت.

در سال ۷۱۱ ه. ق که سلطان محمد اولجایتو عازم بغداد بود شرف الدین مظفر از شیراز از راه کوه گیلویه همراه پسر خود عازم اردو گردید و در منزل خاتقین بخدست خان مغول رسید و مورد احترام قرار گرفت. بعد از سه ماه اقامت در آنجا هنگامی که سلطان مغول عازم بغداد بود اجازه یافته به سید مراجعت کرد و بار دیگر که به شیراز میرفت در اثنای راه از طرف سلطان اولجایتو مأمور دفع شورش حکام شبانکاره شد نظام الدین حسن حاکم شبانکاره بمقابله پیش آمد شرف الدین مظفر او را در جنگی منهزم گردانید ولی در این بین بیمار شد و بیماری او سه ماه

۱- معین طنزی مؤلف منتخب التواریخ مینویسد: خطه یزد از ابتداء عهد غازان خان و سلطان محمد اولجایتو و سلطان ابوسعید در کف حمایت خواجه رشید الدین و خواجه غیاث الدین محمد وزیر مصون بود (ص ۳۵) از این گفته پیداست که خواجه رشید الدین در یزد منافع داشته و از تقرب شرف الدین مظفر نزد ایلخانان از این جهت نگران بود که بیاداً خطه یزد در تحت اقتدار او درآید و بمنافع خواجه در یزد نظمه ای وارد شود. مؤلف کتاب جامع مفیدی نیز می نویسد. خواجه رشیدالدین فضل الله طیب با شرف الدین مظفر باطناً عداوت داشت مقرر فرمود تما املاک او را پس از سرک بجهت دیوان ضبط نمودند.

۲- مجمل فصیحی در وقایع سال ۷۰۷ ه. ق.

طول کشید تا اینکه در ۳ ذی القعدة سال ۷۱۳ هـ. ق وفات یافت^۱ جنازه او را به میبد برده در مدرسه ای که خود ساخته و به مظفریه معروف بود دفن کردند.^۲

۱- سجل التواریخ فصیحی خوانی ص ۲۲ چاپ مشهد - سواهب الهی معین الدین

معلم یزدی ص ۴۴

۲- شرف الدین مظفر یک دختر از خاتون تاجیک و یک دختر و یک پسر از خاتون ترک داشت پسر همان امیر محمد است که مؤسس سلسله آل مظفر گردید - دختر کوچک او با برادرزاده اش امیر بدر الدین ابوبکر ازدواج کرد و از ایشان شاه سلطان متولد شد و شاه سلطان که بعداً راجع باو صحبت خواهد شد همان است که با دستیاری پسران امیر محمد او را نایبنا ساخت.

فصل دوم

تأسیس دولت آل مظفر و سلطنت

امیر مبارز الدین محمد

پس از فوت شرف الدین مظفر عده ای از مردم که اسلاکشان بتصرف او درآمده بود برای استرداد املاک خود بخواجه رشیدالدین فضل الله وزیر که سابقه عداوت با شرف الدین مظفر داشت متوسل شدند بفرمان خواجه مجدداً املاک شرف الدین مظفر را که به فرزندش امیر مبارز الدین محمد رسیده بود دیوانی کردند^۱ امیر مبارز الدین محمد که در این موقع ۳ ساله بود^۲ بهمراهی خواهر بزرگش

۱- یک بار دیگر بفرمان خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر املاک شرف الدین مظفر در زمان حیاتش دیوانی شده بود بحاشیه ص ۱۶ نگاه کنید.

۲- محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر در تاریخ تولد امیر مبارزالدین محمد چنین گوید: شرف الدین مظفر از هزاره ای که غازان خان امارت آن را بدو داده بود امیرزاده ای در نکاح آورد و در اواخر جمادی الاخر سال ۷۰۰ هـ ق امیر مبارز الدین محمد از او متولد شد ص ۵

جعفر بن محمد بن حسن جعفری مؤلف تاریخ یزد گوید: سوداجی نامی از طرف سلطان اولجایتو به محصلی بشیرازآمده بود و بسیار فساد میکرد بزور بحمام زنان میرفت و فساد میکرد چون شرف الدین مظفر بشیرازآمد مردمان شهر از سوداجی به او شکایت کردند و چون سوداجی بحمام رفت بدرحمام آمد و او را بیرون آورد و گردن زد و سرش نزد سلطان فرستاد. سلطان فرمود که زن سوداجی را به شرف الدین دادند در سال ۷۰۰ هـ خدای عز و جل او را پسری داد مبارزالدین محمد نام کرد ص ۳

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بخدمت سلطان اولجایتو رفت تا املاک خود را مسترد دارد. در بین راه بعده ای از راهزنان نکودری که از سیستان برای غارت اطراف یزد آمده بودند برخوردند با اینکه امیر مبارزالدین محمد بیش از ۱۳ سال نداشت بکمک زنان همراه عده ای از نکودریان را بقتل رسانید و سرهای مقتولین را با خود بخدمت خان مغول برد. سلطان محمد اولجایتو در مقابل این رشادت او را مورد نوازش قرار داد و به جانشینی پدر انتخاب نمود و حکومت میبد و نگهداری راههای اطراف یزد را بدو واگذاشت^۲ و املاک موروثی او را نیز مسترد داشت.

چون در سال ۷۱۶ ه. ق سلطان محمد اولجایتو وفات یافت و پسرش سلطان ابوسعید بهادر خان بجایش نشست مانند پدر مناصب و مشاغل سابق را به امیر مبارزالدین محمد واگذاشت. و امیر مبارزالدین محمد پس از چهار سال اقامت در اردو در سال ۷۱۷ ه. ق به میبد بازگشت و به محافظت راهها مشغول شد.

انقراض اتابکان یزد

هنگامی که امیر مبارزالدین محمد بحکومت میبد اشتغال داشت در یزد اتابک حاجی شاه تحت اطاعت مغولان حکومت میکرد امیر غیاث الدین کیخسرو پسر امیر محمود شاه اینجو از شیراز به یزد آمد تا با اتابک حاجی شاه عقد دوستی بندد ولی

بقیه زیر نویس صفحه قبل

گفته مؤلف تاریخ جدید یزد البته صحیح نمیشد زیرا در سال ۷۰۰ هنوز سلطان اولجایتو بسلطنت نرسیده بود ولی آنچه از گفته هردو مورخ واضح میگردد تاریخ تولد امیر مبارزالدین محمد است که در سال ۷۰۰ ه. ق اتفاق افتاده است.

۱- راهزنان نکودری طایفه ای از مغولان بودند که در نواحی افغانستان و جنوب شرقی خراسان ساکن بودند و چون سرکرده ایشان در موقع لشکرکشی هلاکوخان به ایران نکودر نام داشته باین جهت بدین نام معروف شده اند تذکره جغرافیای تاریخی بار تولد Barthold ص ۱۳۴

این طایفه که بارها در زمان امیر مبارزالدین محمد اطراف یزد را مورد تهاجم قرار بقیه حاشیه در صفحه بعد

بعلمتی بین آن دو اختلاف افتاد و کار بجنگ کشید امیر غیاث الدین کیخسرو از امیر مبارز الدین محمد در دفع حاجی شاه کمک خواست بنا بصلاح دید امیر مبارز الدین محمد کیفیت واقعه باطلاح سلطان ابو سعید رسید و با اجازه سلطان آن دو بدفع اتابک حاجی شاه رفتند اتابک حاجی شاه در سال ۵۷۱۸ هـ ق فرار اختیار کرد و باین ترتیب حکومت اتابکان یزد بی پایان رسید. در همین سال حکومت یزد از طرف سلطان ابو سعید به امیر مبارز الدین محمد واگذار شد بنابراین باید سال ۷۱۸ را آغاز حکومت مستقل امیر مبارز الدین محمد در یزد شمرد.^۱

جنگ امیر مبارز الدین محمد با نکودریان : امیر مبارز الدین محمد در آغاز حکومت گرفتار جنگ با طایفه نکودری شد بدین معنی که طایفه نکودری بسررداری نوروز ناسی به اطراف یزد آمده براهزنی پرداختند او بدفع نکودریان رفت در راه سهریجرد در محلی که آن جا را حوض عبدالملک می گفتند بدانان حمله برد و باینکه در این زمان بیش از ۱۸ سال نداشت و نیز زخمهای مهلکی در این جنگ برداشته

بقیه زیر نویسنده صفحه قبل

داده اند به نواحی جنوب ایران یعنی فارس و کرمان نیز بدفعات حمله کرده و باعث خرابی بیشمار شده اند که بموقع از آن گفتگو خواهد شد.

۴ - معین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ گوید : در آغاز کار اتابکان یزد نیز

سمت راهداری داشت ص ۱۸۴

۱ - قاض احمد غفاری قزوینی مؤلف تاریخ جهان آراء می نویسد: «سلطان ابو سعید در شوال ۷۱۸ بتربیت خواجه غیاث الدین رشید حکومت یزد بدو (امیر مبارز الدین محمد) داد ص ۲۲۲» از این گفته معلوم میشود خواجه غیاث الدین محمد وزیر فرزند خواجه رشید الدین فضل الله بر خلاف پدر با خانواده مظفری سردوستی داشته و آنان را تحت حمایت و عنایت خود قرار داده بوده است. محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر نیز مینویسد: در سال ۷۱۸ امیر محمد بخدمت سلطان ابو سعید رفت - او را تربیت کرد و حکومت خطه یزد داد و بجهت محافظت راهها سفارش فرمود و روانه یزد گردانید ص ۹

بود برنکودریان غلبه یافت نوروز را بقتل رسانید و یکی دیگر از بزرگان آنان را که گربه نام داشت اسیر نمود و ده فرسخ تا گلوگاه بافق پیش رفت روز دیگر به یزد برگشت و سرنوروز را از گردن گربه آویخت و او را در قفسی کرده با سرهای مقتولین و اسیران دیگر روانه اردو گردانید و باردیگر از طرف سلطان ابوسعید بدریافت تشریف و احکام نایل آمد.

پس از چندی نکودریان بقصد انتقام به اطراف یزد حمله آوردند امیر مبارزالدین محمد باز آنان را متهمم ساخت و تومان رئیس ایشان را بقتل رسانید و جمعی از بزرگان آنان را گرفتار ساخت - این بار نیز سرهای مقتولین را به تبریز روانه کرد - پس از آن نزاع و خصومت بین امیر مبارزالدین محمد و نکودریان ادامه یافت و مدت ۱۷ سال دوام داشت تا بکلی نکودریان منکوب شدند.

در سال ۷۲۹ هـ. ق. امیر مبارزالدین محمد دختر سلطان قطب الدین شاه جهان بن - سلطان جلال الدین سیورغتمش پادشاه قرختائی کرمان را که مخدوم شاه خان قتلغ نام داشت بعقد ازدواج خود در آورد^۱

در سال ۷۳۴ هـ. ق. امیر مبارزالدین محمد با فرزند خود شرف الدین مظفر^۲ پیش سلطان

۱- از این ازدواج شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد بوجود آمدند حافظ ابودرجفرائی تاریخ خود گوید:

این سه برادر که خود را سلطان و شاه میخواندند از این جاست که عرق سلطنت ایشان بقوم قراختای سپرسد.

علامه فقیده مرحوم قزوینی گوید:

بدین جهت است که حافظ مخدوم خود شاه شجاع را بعنوان (شاه ترکان میخواند) - این ازدواج بعد از مرگ زن اول امیر مبارزالدین محمد که بین ۷۲۵ و ۷۲۹ اتفاق افتاده صورت گرفته است زیرا محمود کتبی در تاریخ آل مظفر تصریح میکند که شرف الدین مظفر در سال ۷۲۵ متولد شد و بعد از مدتی والده اش متوفی گشت ص ۱۱۰.

۲- توضیح اینکه امیر مبارزالدین محمد مظفر فرزند اول خود را که از زن اول داشت بنام پدر شرف الدین مظفر نام گذاری کرده است.

ابوسعید به سلطانیه رفت و مورد اعزاز و احترام قرار گرفت و از طرف سلطان باعطای جامه خاص و کمر مرصع و طبل و علم و صد هزار دینار با سهم مرسوم و لقب امیرزادگی سرافراز گشت بطوری که محسود ارکان دولت مخصوصاً امیر محمود شاه اینجو که حکومت فارس را داشت و از رونق کار او ناراضی بود گردید - امیر مبارزالدین محمد پس از گذراندن زمستان از سلطان ابوسعید اجازه یافته به یزد مراجعت کرد.

از وقایع این زمان قصد تصرف یزد از طرف سید عضد یزدی است بدین معنی سید عضد که از شیخگی فارس بر میگشت چون در اواخر سلطنت سلطان ابوسعید در امور سلطنت فترتی میدید و هرج و مرجی در کار دولت مشاهده میکرد خواست یزد را متصرف شود و چون از طرف سلطان منشوری نداشت از ورودش به یزد ممانعت بعمل آوردند ولی او به استظهار لشکری که همراه داشت در خارج یزد نزول کرد امیر مبارزالدین محمد به مقاومت برخاست سید عضد چون دانست که از جنگ بهره‌ای نخواهد برد فرار را برقرار ترجیح داد این واقعه را اولین آثار دولت این خاندان میدانند.

مرگ سلطان ابوسعید بهادر خان و آغاز استقلال امیر مبارزالدین محمد:

ابوسعید بهادر خان در سال ۵۷۳۶ ق وفات یافت و چون فرزند ذکوری نداشت هنگام مرگ اریا گاون یکی از نوادگان اریق بوگا برادر هلاکورا بجانشینی انتخاب نمود. خواجه غیاث الدین محمد وزیر نیز در سلطنت رسیدن او تلاش نمود ولی بغداد خاتون زن سلطان با این انتخاب مخالف بود از این جهت اریا گاون او را بمسموم ساختن سلطان ابوسعید متهم ساخت و بقتلش رسانید.

دلشاد خاتون زن دیگر سلطان ابوسعید از ترس به عراق عرب گریخت و به امیر علی پادشاه خال سلطان که حاکم روم بود پناه برد و او را بمخالفت با اریا گاون واداشت. امیر علی پادشاه که خود راضی بسلطنت او نبود موسی خان نامی از نوادگان بایدو خان را بایلخانی برداشت و در جنگی که در ۱۷ رمضان سال ۵۷۳۶ ق بین دو خان اتفاق افتاد اریا گاون و غیاث الدین محمد وزیر بقتل رسیدند.

چون موسی خان نیز که بمطیع ساختن امرای یاغی قادر نیامد بزودی اختلال در ولایات بروز کرد.

دو نفر از امرا یکی بنام شیخ حسن کوچک نوه امیر چوپان که جدش بدست سلطان ابوسعید بقتل رسیده و دیگری شیخ حسن بزرگ که زنش بغداد خاتون راسلطان تصاحب نموده بود سر بشورش برداشتند و هر یک خانی را بسلطنت گماشتند. شیخ حسن کوچک در آن و آذربایجان کم کم بقدرت رسید و سلسله چوپانیان را تشکیل داد و شیخ حسن بزرگ بتدریج عراق عرب و سپس آذربایجان و قسمتی از عراق عجم را متصرف شد و سلسله ایلکانیان را تأسیس نمود. در خراسان نیز طغایان تیمور خان که مدتی بدست جمعی از امرای مخالف به سلطنت رسیده بود در شمال این ایالت و گرگان سلسله دیگری تشکیل داد. آل کرت که از آغاز دولت ایلخانی در هرات و مشرق خراسان حکومتی تحت اطاعت ایلخانان داشتند با استقلال رسیدند. در قسمت های غربی خراسان نیز سرداران سلسله مستقلی تشکیل دادند. باین ترتیب ایران دچار اختلال شد و بحالت تجزیه درآمد.

و چون خبر فوت سلطان ابوسعید به امیر مبارزالدین محمد که در این موقع در میبد اقامت داشت رسید بادویست نفر از ملازمان نیمه شب خود را به یزد رسانید و خزینه شاهی را در تصرف گرفت و لشگریان را مرسوم داد و قریب هزار مرد بروی جمع شدند. لوای سلطنت برافراشت و خطبه و سکه بنام خویش کرد و فرزند خود شرف الدین مظفر را به میبد فرستاد تا درنگه داری آن بکوشد.

اعلام استقلال امیر مبارزالدین محمد با وضعی که در سایر نقاط ایران بعد از فوت سلطان ابوسعید بوجود آمده بود طبیعی بنظر میرسید زیرا پدرش شرف الدین مظفر نزد سلاطین آخری مغول چون سلطان اولجایتو مقام و منزلتی رفیع یافته و از طرف او به حفظ و نگه داری راههای اطراف یزد و سرکوبی یاغیان این حدود مأمور شده بود. امیر مبارزالدین محمد نیز در اثر شجاعت و دلآوری که در غلبه بر یاغیان از خود بروز داده بود از طرف سلطان اولجایتو و سپس سلطان ابوسعید منصب پدر یافته و پس از خاتمه

کار اتابکان یزد حکومت این شهر را نیز بدست آورده بود. گرچه او و پدرش همیشه محسود اقران و مورد کینه خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر که خود منافعی در یزد داشت فرار گرفته بودند^۱ ولی بعلمت حمایت و پشتی بانی ایلیخانان حسادت امر او کینه ورزی وزیر مؤثر نیفتاد و روز بروز مقام امیر مبارزالدین محمد بالا گرفت.

بنابراین سال ۵۷۳۶ ه. ق را باید آغاز استقلال امیر مبارزالدین محمد در یزد و شروع دوره دوم حکومت او دانست.

۱- ابوالقاسم کاشانی مؤلف تاریخ اولجایتو در باره درآمد خواجه رشیدالدین فضل الله چنین گوید:

پادشاه (سلطان انجایتو) را معلوم و مقرر شد که از مال مستدرکات عالم ربعی رشید سپرد بچندوجه: از حق تقریر که وجوه نقد رایج آنست و از مال اوقاف غازی و از مال شهر یزد چندین واز مال خواتین چندین و از انعام پادشاه جایزه جامع التواریخ هشت تومان هر سال و از بغداد و تبریز... ثلثی از مستدرکات و محصولات آنجا بر رشید عاید میشود بغیر رشوت و خدمتی که روز بروز از اعمال و رعایا میگیرد بی حصر و حد. حاشیه ص ۶۹ ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو به تصحیح استاد محترم آقای دکتر بیانی.

از این گفته معلوم میگردد که قسمتی از درآمد خواجه رشیدالدین از مال شهر یزد بوده از این رو خواجه بدین شهر علاقه خاصی داشت و در این شهر از خود آثاری نیز باقی گذاشت چنانچه محمد مستوفی باقی مؤلف جامع مفیدی (جلد سوم ص ۱۴۹ چاپ تهران) گوید:

وکلای خواجه رشید در یزد متصل به میدان وقت و ساعت طرح مدرسه و خانقاه انداختند مابین این دو عمارت دو منار رفیع برافراختند و القاب آن جناب در کتابه کاشی ثبت نمودند و تمامی به طلا و لاجورد تزئین دادند. بازاری مشتمل بر حوانیت ساختند و برد مدرسه عبدالقادر نیز بازاری مشهور به (بازار کاغذیان) با تمام رسانیدند. خواجه رشیدالدین این دو بازار با حوانیت بیشمار و قنوات و مزارع بسیار به خانقاه و مدرسه وقف کرد اکنون (یعنی سال ۱۰۸۰ ه. ق تاریخ تألیف کتاب) اوقاف آن سرکار معدوم و عمارات خیر خراب گردیده هم چنین مقرر فرمودند که در قریه (سریزد) بقعه ای ساختند و بسیاری از حقا به و اراضی محل مزبور و سایر مجال بر آن وقف کرد. و نیز سابقه عداوت خواجه رشیدالدین وزیر با شرف الدین مظفر پدر امیر مبارزالدین محمد از قول صاحب جامع مفیدی در حاشیه ص ۶۱ آمده است.

اولین برخورد امیر مبارزالدین محمد با شیخ ابواسحق اینچو. هنگام سلطنت سلطان ابوسعید امیر محمود شاه اینچو در فارس حکومت داشت چون سلطان ابوسعید وفات یافت و امیر محمود شاه نیز بدست اربا گاون بقتل رسید امیر جلال الدین مسعود شاه پسر بزرگ امیر محمود شاه که از تبریز گریخته و به شیخ حسن بزرگ پناه برده و سپس بوزارت محمدخان پادشاه دست نشانده شیخ حسن بزرگ رسیده بود پس از مرگ محمدخان که در سال ۷۳۸ هـ. ق اتفاق افتاد به شیراز آمده فارس را از دست برادرش ملک غیاث الدین کیخسرو خارج ساخت و برادر دیگر خود ملک شمس الدین را در قلعه سفید فارس زندانی کرد و خود در فارس حکومتی مستقل تشکیل داد و خواست یزد را نیز بتصرف آورد باین منظور برادر کوچک خود شیخ ابواسحق را بالشگری بسیار بدان طرف فرستاد اما امیر مبارزالدین محمد گو که شیخ ابواسحق بچنگک او نیامده با استقبالش شتافت و او را اعزاز و اکرام بسیار نمود و شرائط مهماننداری بجای آورد شیخ ابواسحق که این همه محبت از او دید از کرده پشیمان شده متوجه کرمان گردید و در مراجعت چنین وانمود کرد که عازم شیراز امت. ولی بحیله لشکریان خود را یک یک و دودو به اندرون شهر فرستاد تا در آنجا جمعیتی سازند و او نیز از بیرون حمله کرده بکمک آنان شهر را مسخر گرداند. امیر مبارزالدین محمد از این معنی آگاه شد و فرستادگان شیخ ابواسحق را دستگیر ساخت و سپس با سپاهیان شیخ ابواسحق بچنگک پرداخت ولی در اثر وساطت جمعی از علماء اکار بصلح انجامید و شیخ ابواسحق به شیراز برگشت این اولین برخورد امیر مبارزالدین محمد با شیخ ابواسحق اینچو است و بطوریکه بعد خواهیم دید جنگهای دیگری بین آن دو اتفاق افتاده و بالاخره به قتل شیخ ابواسحق پایان یافته است.^۱

۱- معین الدین معلم یزدی و محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر می نویسند:

کسی که واسطه صلح شده شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین علی با عمران از علماء یزد بوده که امیر مبارزالدین محمد بهیچ وجه از اشارت او تجاوز جایز نمی شمرد. مواهب الهی ص ۹۷- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۵.

۲- اوضاع فارس و حکومت اینچویان در این ایالت و روابط آنان با آل مظفر در قسمت اول جلد دوم کتاب گفته خواهد شد.

تصرف کرمان از طرف امیر مبارزالدین محمد در سال ۵۷۴۱ ق. - بطوریکه در

تاریخ چوپانیان آمده در سال ۵۷۴ ق. امیر شیخ حسن کوچک که سلیمان خان نامی را به سلطنت برداشته و خود زمام امور را در دست داشت و بر آران و آذربایجان تسلط داشت برادر خود ملک اشرف را به حکومت عراق عجم فرستاد و به سرعم خود امیر پیر حسین ابن امیر شیخ محمود بن امیر چوپان را حکومت فارس داد چون او برای تسخیر شیراز بدین شهر نزدیک شد امیر مسعود شاه اینچوچا کم فارس بمداغه پرداخت.

در این هنگام ملک شمس الدین محمد بن محمود شاه اینچوچا که بدست برادر در قلعه سفید فارس زندانی شده بود از زندان گریخته به امیر پیر حسین پیوست - جنگ بین طرفین در نزدیکی سروستان اتفاق افتاد و به شکست جلال الدین مسعود شاه خاتمه یافت - امیر پیر حسین بعد از این پیروزی وارد شیراز شد و چون ملک شمس الدین محمد را بی گناه بقتل رسانید مردم شیراز بر او شوریدند و از شهر بیرونش ساختند و امیر جلال الدین مسعود شاه بدون جنگ وارد شهر شد و مجدداً به تخت حکومت فارس جلوس کرد.

سال بعد امیر پیر حسین با سپاه بیانی عازم فتح شیراز شد این بار از امیر مبارزالدین محمد که در این موقع حکومت یزد را داشت کمک خواست گرچه امیر مبارزالدین محمد ابتدا از کمک ویاری او امتناع ورزید ولی پس از ارسال مکاتیب و یادآوری عهد قدیم بکمک او شتافت - آن دو در اصطخر فارس یکدیگر را ملاقات کردند و متفقاً بطرف شیراز در حرکت آمدند - امیر جلال الدین مسعود شاه چون در خود تاب پایداری ندید بطرف کازرون گریخت - امیر مبارزالدین محمد در عقب او روان شد امیر جلال الدین مسعود شاه از کازرون به پناه امیر شیخ حسن ایلکانی به بغداد رفت - امیر مبارزالدین محمد به شیراز برگشت و شهر را در محاصره گرفت مدت محاصره ۶ روز بطول انجامید تا اینکه

۱ - حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی گوید:

دادن حکومت فارس به امیر پیر حسین بموجب یرلیغ سلیمان خان بوده است.

۲ - فارس نامه ناصری وقایع سال ۷۴۱ - جامع التواریخ معینی نطنزی ص ۱۷۴.

دستور خرابی برج و باروی شهر را داد - مردم شیراز چون چنین دیدند به قاضی مجدالدین اسمعیل بن یحیی که در این موقع در شهر بود متوسل شدند و او این بیت را نوشت و پیش امیر مبارزالدین محمد فرستاد و در واقع از او خواست از خرابی برج و باروی شهر خودداری کند و بیت این است .

مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند

ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی

امیر مبارزالدین محمد شفاعت او را پذیرفت - شیرازیان دروازه‌ها را گشودند و امیر پیر حسین وارد شهر شد و پس از استقرار بر تخت حکومت فارس حکومت کرمان را به امیر مبارزالدین محمد وا گذاشت .

اما در کرمان از آغاز حکومت مغولان یعنی از سال ۶۱۹ هـ. ق براق حاجب از امرای گورخان قراختائی که پس از انقراض دولت ایشان در ملازمت سلطان محمد خوارزمشاه میزیست و تا بکی غیاث‌الدین بیرامشاه پسر سلطان محمد را داشت بحکومت رسید و سلسله قراختائیان کرمان را تأسیس نمود - سلاطین این سلسله همواره از خانان مغول اطاعت داشتند و بحکم یرلیغ ایلخانان بحکومت کرمان منصوب میشدند .

بطوریکه قبلاً نیز گفته شد امیر مبارزالدین محمد بمخدوم شاه‌خان قتلغ دختر قطب‌الدین شاه جهان بن جلال‌الدین سیورغتمش را در سال ۷۲۹ هـ. ق باز دواج در آورد شاه جهان آخرین پادشاه قراختائی کرمان است و چون سلطان محمد اولجایتو در سال ۷۰۳ هـ. ق بتخت ایلخانی نشست او از اطاعت ایلخان سرباز زد و از پرداخت مال مقرر سرپیچی نمود با اینکه شاه جهان بخدمت ایلخان رفت و عذر تقصیر بخواست و مورد بخشایش قرار گرفت ولی دیگر روی سلطنت کرمان ندید فقط از طرف سلطان اولجایتو اقطاعی از اینجوی فارس بدو وا گذاشتند و او با خانواده خود بفارس یعنی محل حکومت کردوچین زن پدر خود رفت و تا آخر عمر در آنجا بزیست .

سلطان محمد اولجایتو در سال ۷۰۷ ه. ق حکومت کرمان را به امیر ناصرالدین برهان غوری نایب سابق سلطان محمد قراختائی داد و پس از او پسرش نیکروز ملقب به قطب الدین به حکومت کرمان رسید و سلطان ابوسعید نیز او را در حکومت کرمان باقی گذاشت.

در زمان حکومت قطب الدین نیکروز اغلب مأمورینی جهت اخذ مالیات و یا تنبیه یا غنایم از طرف سلطان ابوسعید به کرمان آمده و مدتی در این ایالت توقف میکردند.

چنانکه در سال ۷۱۶ ه. ق خواجه علاء الدین ملقب به هندو برای اخذ مالیات مقرر مأمور کرمان شد و در سال ۷۱۸ ه. ق امیر ساروق برای انجام این خدمت به کرمان آمد و پس از او امیر تالش پسر امیر جوپان مأمور نظم کرمان شد و او طایفه جرما و اوغان^۱ را که بنای عصیان و نافرمانی گذاشته و بغارت اموال مردم سپرداختند بجای خود نشانید.

پس از چندی به سلطان ابوسعید اطلاع دادند که قطب الدین نیکروز خیال خود سری دارد. از طرف سلطان امیر مصر بجهت تنبیه او مأمور گشت قطب الدین نیکروز چون از آمدن او خبر یافت تا نزدیکی رفسنجان با استقبالش شتافت - امیر مصر کیفیت واقعه را با اطلاع سلطان ابوسعید رسانید و ششصد هزار دینار مالیات کرمان را که ملک نیکروز پرداخته بود به خدمت سلطان فرستاد باین جهت حکم امارت کرمان مجدداً باسم ملک قطب الدین نیکروز صادر شد.

در سال ۷۳۴ ه. ق امیر سعید شاه بن محمود شاه اینچوکه تمامی عراق و فارس و کرمان از طرف سلطان ابوسعید در اداره او بود به کرمان آمد و پس از نظم و نسق اینجوری کرمان و وصول مالیات مراجعت کرد.

چون در سال ۷۳۶ ه. ق سلطان ابوسعید وفات یافت نیکروز نیز چون سایر حکام

۱- راجع به طایفه جرما و اوغان بعداً صحبت خواهد شد.

درصدد استقلال برآمد و بر کرمان تسلط یافت و مدت حکومت بالاستقلال او ه سال طول کشید تا اینکه امیر مبارزالدین محمد بطوریکه گفته شد در سال ۷۴۱ ه. ق از طرف امیر پیر حسین چوپانی مأمور حکومت کرمان شد^۱

قطب الدین نیکروز چند روزی در قلعه شهر متحصن شد ولی بالاخره گریخته به پناه ملک معزالدین حسین کورت (۷۳۲-۷۷۱) به هرات رفت و امیر مبارزالدین محمد شهر کرمان را متصرف شد.

پس از چندی قطب الدین نیکروز با سپاهیان ملک معزالدین کورت به کرمان برگشت و امیر مبارزالدین محمد که در این موقع لشگریان خود را برای اینکه بعلت وجود آنان در کرمان قیمت اجناس ترقی نکند و مردم سودجو باحتکار آذوقه مردم نبردازند در اطراف متفرق ساخته بود^۲ ناچار از شهر خارج شده بطرف بلوکانار که بخاک یزد متصل بود رفت و از یزد و شیراز برای تسخیر مجدد کرمان کمک خواست چون سپاهیان یزد زودتر رسیدند با انتظار کمک امیر پیر حسین نشست و بطرف کرمان حرکت کرد و شهر را در محاصره گرفت در حین محاصره مولانا شمس الدین صائین قاضی که از ارکان دولت امیر پیر حسین بود با سپاهیان به کمک امیر مبارزالدین محمد آمد. چون محاصره بطول انجامید و کار به مردم شهر تنگ شد بواسطت خواجه تاج الدین عراقی از اعیان شهر امیر مبارزالدین محمد اجازه داد سپاهیان ملک معزالدین حسین کورت بیرون آمده بخراسان بروند و باین ترتیب بار دیگر شهر کرمان در جمادی الآخر سال ۷۴۱ ه. ق به تصرف او درآمد.

تصرف قلعه بم - امیر مبارزالدین محمد بعد از تسخیر کرمان درصدد تصرف

۱- احمد علی خان وزیر کرمانی مؤلف تاریخ کرمان انتخاب امیر مبارزالدین محمد را برای تسخیر کرمان باین مناسبت میداند که او مغدوم شاه دختر شاه جهان بن سیورغتمش آخرین پادشاه قراختائی کرمان را در حباله نکاح داشت.

۲- مواهب الهی ص ۱۱۶.



قسمتی از حصار قلعه بزم

قلعه بهم برآمد در این زمان قلعه بهم در دست شخصی بنام اخی شجاع الدین خراسانی بود و او بعلت قرابت با پهلوان ابومسلم خراسانی از مقربان سلطان ابوسعید حکومت این قلعه را یافته بود. چون سلطان ابوسعید وفات یافت اخی شجاع الدین با استحکام قلعه مستظهر گشته علم استقلال برافراشت و از تحت اطاعت حکام کرمان بیرون آمد و بفرمان امیر مبارزالدین محمد نیز گردن نهاد - امیر مبارزالدین محمد ابتدا قلعه بهم را در محاصره گرفت ولی به تسخیر آن موفق نگردد و فرزند خود شرف الدین مظفر را از کرمان خواسته مأمور تسخیر قلعه بهم نمود و خود به کرمان برگشت.

شرف الدین مظفر زمستان آن سال را بد محاصره قلعه مشغول بود ولی نتوانست کاری از پیش ببرد - امیر مبارزالدین محمد از امیر پیر حسین در تصرف قلعه کمک خواست و نیز هزار مرد بکمک امیر مبارزالدین محمد فرستاد در بهار سال ۷۴۳ ه. ق بار دیگر امیر مبارزالدین محمد عازم تسخیر قلعه بهم شد و شهر را در محاصره گرفت اخی شجاع الدین که بتنگی آذوقه گرفتار شده بود بوساطت شیخ الاسلام شهر از امیر مبارزالدین محمد درخواست نمود از محاصره شهر دست بردارد و لشگریان را از شهر دور سازد تا او بیرون آمده خود را تسلیم امیر نماید.

امیر مبارزالدین محمد با عتماد قول او از محاصره دست برداشت - اخی شجاع الدین فرصت یافته آنچه از آذوقه مورد احتیاج بود فراهم ساخت و به تحصن خود در قلعه شهر ادامه داد امیر مبارزالدین محمد این بار نیز سپاهسانی گرد شهر بگماشت و خود به کرمان بازگشت و پس از چندی برای بار سوم بطرف بهم روان شد این دفعه بشدت محاصره افزود و آب دریای دیوار حصار انداخت و دیوار را خراب کرده شهر را متصرف شد اخی شجاع الدین مدتی در ارگ شهر متحصن گردید و چون قوت و قوت او ببیان رسید از امیر مبارزالدین محمد تقاضای عفو و بخشش نمود امیر از سرتقصیر او در گذشت و او را در سلک مقربان خود جای داد و مأمور فتح جزیره هرموز نمود - او نیز از این مأموریت با اموال بسیار باز آمد ولی چون پس از چندی آثار خیانت از

او مشاهده نمود به قتلش فرمان داد^۱.

دفع غائله اعراب فولادی در سال ۷۴۴ ه. ق. - هنگامی که امیر مبارزالدین محمد به تسخیر قلعه بم اشتغال داشت جمعی از اعراب فولادی^۲ در نواحی هرات و مروست و صحرای رودان و رفسنجان و شهر بابک بغارت اموال مردم پرداختند امیر مبارزالدین محمد پس از فراغت از فتح قلعه بم رکن الدین محمود بن رشید را که وزارت داشت^۳ به همراهی پسرش شرف الدین مظفر بدفع غائله ایشان فرستاد - در ضمن جنگ حسن فولاد سردسته ایشان بقتل رسید و ابن غائله نیز خاتمه یافت.

تصرف شیراز از طرف شیخ ابواسحق اینجو در سال ۷۴۳ ه. ق. - امیر پیر حسین حکومت اصفهان را به امیر شیخ ابواسحق اینجو وا گذاشت تا بدین وسیله دل او را بدست آورد و اینجویان را نسبت بخود رام سازد اما شیخ ابواسحق که کینه امیر پیر حسین را بعلمت قتل برادر در دل داشت و بعلاوه حکومت فارس را حق مسلم خود میدانست پس از رسیدن بحکومت اصفهان ملک اشرف برادر شیخ حسن چوپانی و حاکم عراق عجم را به تسخیر فارس تشویق نمود - ملک اشرف باتفاق شیخ ابواسحق بطرف شیراز لشکر کشید لشکریان امیر پیر حسین در دو منزلی اصفهان به آنان رسیدند مولانا شمس الدین صائغ قاضی و امیر جلال الدین طیب شاه با اتباع خود به ملک اشرف پیوستند باین جهت در کار امیر پیر حسین اختلال حاصل گشت جمعی از بزرگان از امیر پیر حسین خواستند که از امیر مبارزالدین محمد کمک بگیرد ولی او بعلمت وحشتی که از او یافته بود^۴

۱- مواهب الهی ص ۱۳۲.

۲- که قشلاقشان داراب و فرگ و بیلاقشان نیریز و هرات و مروست فارس بود پس از فوت سلطان ابوسعید بشهر بابک آمده و بعضی قراء و قلاع را متصرف شدند. . . و مرور در آنجا تسلط و استیلا بهم رسانیدند (تاریخ کرمان احمد علی خان وزیر ص ۱۸۳).

۳- معین الدین معلم یزدی مینویسد: رکن الدین محمود با امیر مبارزالدین محمد قرابت سببی داشت ص ۱۳۵ مواهب الهی.

۴- علت وحشت امیر پیر حسین از امیر مبارزالدین محمد این بود که امیر پیر حسین او را چند بار از کرمان بخدمت خود خواسته بود ولی امیر مبارزالدین محمد از رفتن بشیراز خودداری نموده بود.

بدین کار راضی نشده و در جنگ باملک اشرف شکست خورده به نزد عم خود شیخ حسن چوپانی به تبریز رفت ولی چون شیخ حسن از تکبر و خودرایی او در زمان حکومت رنجیده بود او را سموم گردانید^۱.

پس از این واقعه اکثر ارکان دولت او به خدمت امیر مبارزالدین محمد رفتند از آن جمله بود امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب که بعداً بوزارت امیر مبارزالدین محمد رسید و دیگر مولانا کنالدین هروی که او را در مدایح امیر مبارزالدین محمد قصائدی است. اما چون سپاهیان ملک اشرف و شیخ ابواسحق اینجو به شیراز نزدیک شدند شیخ ابواسحق به بهانه تهیه مقدمات ورود ملک اشرف به شیراز اجازه یافته به شهر رفت و مردم شیراز را با خود متفق ساخته دروازه‌های شهر را بروی ملک اشرف بست و او را به شهر راه نداد^۲ ملک اشرف چون از تصرف شیراز مأیوس گردید پس از غارت اطراف به تبریز برگشت - در این موقع امیر مبارزالدین محمد برای اینکه اطراف یزد را از نهب و غارت سپاهیان ملک اشرف مصون دارد از کرمان به یزد آمده بود^۳.

بطوریکه قبلاً نیز گفته شد جلال‌الدین مسعود شاه اینجو چون از امیر پیر حسین شکست خورد به بغداد به پناه شیخ حسن بزرگ رفت - شیخ حسن او را مورد نوازش قرارداد و سلطان بخت دختر دمشق خواجه و خواهر دلشاد خاتون را^۴ در ازدواج او درآورد و امیر باغی باستی فرزند امیر چوپان را که نیز در پناه او بود به امارت شیراز برگزید و امیر مسعود شاه را به نیابت او برگماشت و هر دو را از راه لرستان روانه شیراز کرد

۱- فصیحی خوانی کشته شدن امیر پیر حسین را از وقایع سال ۷۴۲ نوشته و چنین گوید : رفتن امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود چوپانی پیش شیخ حسن کوچک که پسر عم او بود و شیخ حسن او را گرفت و او را مخیر کرد که بزهر یا تیغ هر کدام که او اختیار کند او را هلاک کنند و او زهر را اختیار کرد و بدان هلاک شد در ربیع رشیدی (ص ۶۲ چاپ مشهد).

۲- نظایر این حیده و تزویر از شیخ ابواسحق بعدها زیاد دیده شده که بدان اشاره خواهد شد.

۳- مواهب‌الهی ص ۱۴۸.

۴- یعنی خواهر زن خود.

و چون مردم شیراز حکومت فارس را حق برادر بزرگ یعنی امیرجلال‌الدین مسعود شاه میدانستند از او حمایت کردند و شیخ ابواسحق نیز از برادر اطاعت کرد و از شهر خارج شده بطرف شبانکاره رفت.

اما امیریاغی باستی که خود را حاکم شیراز میدانست چون دید مردم شیراز به امیر مسعود شاه اینجو بیشتر توجه دارند در ماه رمضان ۳۴۷ هـ او را قتل رسانید.^۱ شیخ ابواسحق چون از قتل برادر اطلاع یافت به شیراز آمد و باجماعتی از شیرازیان به امیریاغی باستی تاخت و او را از شهر فراری ساخت. امیریاغی باستی به اصفهان پیش برادرزاده خود ملک اشرف رفت.

وزارت شمس‌الدین صائن قاضی و قتل او - ملک اشرف در ماه رجب سال ۴۷۴ هـ ق. باردیگر به همراهی یاغی باستی برای تصرف شیراز حرکت کرد و برای انجام این مهم از امیر مبارزالدین محمد کمک خواست اما امیر بعلت ظلمی که ملک اشرف نسبت بمردم روا میداشت از کمک بدو خودداری کرد و چون ملک اشرف در این باره اصرار نمود امیر مبارزالدین محمد از او خواست که خواجه شمس‌الدین صائن قاضی را که سابقاً وزارت امیرپیرحسین را در شیراز داشت و هنگام لشکرکشی ملک اشرف و شیخ ابواسحق به شیراز از نزد امیرپیرحسین گریخته و به ملک اشرف پیوسته و از امیر مبارزالدین محمد بدگویی میکرد بدو سپارد تا او را به مجازات برساند. ملک اشرف برای جلب رضایت امیر مبارزالدین محمد خواجه شمس‌الدین صائن قاضی را پیش او به یزد فرستاد ولی در اثر وساطت جمعی امیر از سرتقصیر او گذشت و او را با خود به کرمان برد. در آن زمان

۱- معین‌الدین نطنزی مؤلف کتاب منتخب التواریخ گوید: جلال‌الدین مسعود شاه مردی صاحب دولت بود و عمارت بسیار و بقاع خیراز او با زمانده از آن جمله است مدرسه مسعودیه در شیراز و رباط یزد خواست و در هر منزلی از حوالی آذربایجان تا شیراز رباطی بنا کرده. مسعود شاه را پسر نبود از او یک دختر ماند بنام جهان‌سلک بغایت مستعد بود و اشعار او معروف است (ص ۱۷۱ چاپ تهران).

قلعه سیرجان که به خواجه شمس‌الدین صائن قاضی تعلق داشت در دست پسرش عمیدالملک بود امیر مبارزالدین محمد باخواجه قرار گذاشت که قلعه سیرجان را به امیر بسپارد و در مقابل وزارت او را داشته باشد و هر سال صد هزار دینار بعنوان مقرری دریافت دارد. بدین قرار عمل شد و یک‌چندی مولانا بوزارت امیر اشتغال داشت و چون خواجه تاج‌الدین عراقی وزیر دیگر امیر مبارزالدین محمد وجود او را مانع پیشرفت کار خود میدانست او را برآن داشت که از امیر مبارزالدین محمد درخواست نماید تا او را برسالت پیش‌شایخ ابواسحق بشیراز بفرستد تا نقار و کدورت بین آن‌دورا به صلح و صفاسبدل سازد و ولایات ابرقوه و شبانکاره را از فارس جدا ساخته ضمیمه متصرفات امیر مبارزالدین محمد نماید و اساس سودت را بوسیله وصلت مستحکم سازد. مولانا نیز چنین کرد و با اجازه امیر در سال ۷۴۶ عازم شیراز شد و چون بدانجا رسید بواسطه وحشت و بیمی که از امیر مبارزالدین محمد داشت در خدمت امیر شیخ ابواسحق ماند و امیر شیخ نیز وزارت خود را باو داد تا بمشارکت امیر غیاث‌الدین علی یزدی به حل و عقد امور مملکت پردازد.

پس از چندی بعلت اختلافی که بین آن‌دو وزیر حاصل شد مولانا شمس‌الدین صائن قاضی به بهانه انتظام بخشیدن نواحی گرمسیر فارس و دریافت مالیات هرموز و رسیدگی به امور بدانجا رفت با کمک پسرش عمیدالملک سپاهی فراهم ساخته بقصد تسخیر کرمان عازم آن‌دیار شد و قبایل اوغانی و جرمانی را نیز باخود همراه ساخت و با امیر مبارزالدین محمد بجنگ پرداخت ولی گرفتار شد و روز چهارشنبه چهارم ماه صفر سال ۷۴۶ بقتل رسید.

خواجوی کرمانی قطعه ذیل را در برگ اوسروده است:

سال هجرت هفتصد و چهل بود و شش کز دور چرخ

نیم روز چهارشنبه چهارم ماه صفر

شمس‌دین محمود صائن قاضی آن کز کبریا

بود در اوج معالی آفتاب سایه ور

زد علم بروادی رودان و تیغ کین کشید
 بسته همچون کوه بر قصد شه کرمان کمر
 چون به پرواز آمد از هر سو عقاب جان شکار
 شد برون از آشیان چون شاهباز تیز پر
 راند نقش باد پای از مرکز خاکی برون
 و آمدش دور حیات از گردش گیتی بسر
 خواجورا در مدح او قصائد بسیار است و در مثنویات خود نیز از او بنیکی
 یاد کرده و مثنوی همای و همایون را بنام او و پسرش عمیدالملک ساخته بعلاوه
 مثنوی روضه الانوار را که در سال ۷۴۳ هـ سروده بدو تقدیم کرده.^۱
 امیر مبارزالدین محمد پس از چندی دانست که رفتن مولانا شمس الدین صائین
 قاضی پیش شیخ ابواسحق بتهریک و اغوای خواجه تاج الدین عراقی بوده باین جهت
 فرمان داد تا او را بقتل برسانند خواجه در آن زمان این بیت را بگفت و از امیر تقاضای
 عفو و بخشش کرد:

بسر تاج عراقی ز سر لطف به بخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا
 امیر مبارزالدین محمد نیز از سر خون او در گذشت ولی پس از چندی او را
 بقتل آورد.

۱- خواجه در مقدمه این مثنوی بعد از حمد و ثنای پیغمبر بمدح شمس الدین محمود صائین
 قاضی پرداخته و چنین گفته:

مصحف خاطر بگشودم نخست	سوره والشمس برآمد درست
نقطه پرگار زمان و زمین	مطلع خورشید کرم شمس دین
تطب فلک قدر کواکب حشم	آصف جم جاه فریدون علم
مهدی دجال کش فتنه سوز	هرمز کسری فرکشور فروز

در آخر کتاب نیز او را دعا گفته و تاج الدین عراقی را که وسیله شناسائی او با خواجه شمس الدین
 صائین قاضی شده مدح گفته است.

خواجه تاج الدین محمد بن علی عراقی از بزرگان کرمان بود. ابتدا به خدمت
ملک قطب الدین نیکروز حاکم کرمان میزیست موقعی که امیر مبارزالدین
کرمان را در محاصره گرفت خواهه از شهر بیرون آمده بدو پیوست امیر نیز او را پس
از تصرف کرمان بوزارت خویش انتخاب نمود.

خواجه مردی شعر دوست و شاعر نواز بود و اکثر شعرای عراق به خدمت او رفته
و از خوان نعمتش بهره مند شده اند.

خواجو نیز او را در قصائدی مدح گفته - مثنوی گل و نوروز را خواجو بنام او
کرده و در این مثنوی او را چنین مدح مینماید:

سپهر سروری و کوه تمکین پناه ملک تاج دولت و دین

عراقی نسبتی نو روزروزی همایون طلعتی کشور فروزی

خواجو دیوان خود صنایع الکمال را نیز بدو تقدیم داشته.

اشعار خواجو بدستور این وزیر چند سال قبل از وفات شاعر جمع آوری و
تدوین شده.

وزارت خواهه برهان الدین ابونصر فتح اله بن خواهه کمال الدین ابوالمعالی -
دیگر از وزرای امیر مبارزالدین محمد خواهه برهان الدین ابونصر فتح اله است که مدت
ده سال (از سال ۷۴۲ تا ۷۵۲) وزارت او را داشته و در سال ۷۵۲ ه. ق از شغل خود
استعفا کرده و مجدداً در سال ۷۵۳ بوزارت امیر مبارزالدین محمد رسیده و چون در این
سال قاضی مجدالدین اسمعیل وفات یافت منصب قاضی القضاتی شیراز نیز بدو واگذار
گردید و تا آخر سلطنت امیر بوزارت او اشتغال داشت و در سال ۷۶۳ ه. ق بدست
شاه سلطان خواهرزاده امیر مبارزالدین محمد بقتل رسید - خواهه حافظ در تاریخ وفات
او گوید:

بروز شنبه سادس ز ماه ذی الحجّه
بسال هفتصد و شصت از جهان بشدنا گاه
ز شاه راه سعادت بباغ رضوان رفت
وزیر کامل ابونصر خواجه فتح اله
در سبب تقرب خواجه برهان الدین به امیر مبارز الدین گویند:

هنگامی که امیر مبارز الدین محمد پس از شکست از اوغانیان و جرمانیان به کرمان برگشت خواجه برهان الدین که هنوز بوزارت نرسیده بود چند قطار شتر و استراوانی و ظروف نقره و زر از ملک خویش ترتیب داده بعنوان پیش کش تقدیم نمود این معنی موافق مزاج امیر افتاد و دراز دیاد مرتبه او بیفزود تا بالاخره بوزارت رسید^۱ خواجه برهان الدین مردی دانشمند بود و خواجه حافظ او را در غزلیاتی مدح گفته^۲.

پدراو خواجه کمال الدین ابوالمعالی نیز از بزرگان علماء بود محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر گوید «چون در سال ۷۱۸ خواجه رشید الدین فضل اله را شهید کردند جمعی را که شایستگی وزارت داشتند در قلم آوردند و مقدم بر همه خواجه کمال الدین بود لیکن او قبول نکرد و پس از چندی بزیارت حج رفت و پس از بازگشت در یزد امکانه خیریه از مدارس و خوانق و دارالشفاء بنا کرد^۳ تا اینکه در سال ۷۳۷ ه. ق. وفات یافت.

۱- دستورالوزراء تألیف خواند میرص ۲۴۷.

۲- در غزلی که مطلع آن این است:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم
اورا چنین مدح میگویند:

برهان ملک و دین که زدمت وزارتش
! یام کان یمین شد و دریا یسار هم

در غزل دیگری که مطلع آن این است.

یا مبسمایحاکمی در جامن اللئالی
یارب چه درخور آمد گردش خط هلالی

چنین اورا تعریف میکنند:

مسند فرورد دولت کان شکوه و شوکت
برهان ملک و ملت بونصر بوالمعالی

۳- سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی مؤلف آثار الوزاء گوید: نسب ایشان به عثمان میرسید

و در یزد بقاع خیر مثل مساجد و مدارس و خوانق و دارالشفاء بنیاد کرد و توفیق اتمام یافت (ص ۳۲۴ چاپ دانشگاه).

کممک امیر مبارز الدین محمد به ملک اشرف بطوریکه قبلاً گفته شد امیر مبارز الدین محمد در مقابل تقاضای کممک ملک اشرف تسلیم خواجه شمس الدین محمود صائن قاضی را پیشتهاد نمود و چون ملک اشرف خواجه شمس الدین را تسلیم امیر نمود امیر مبارز الدین محمد سلطان شاه جان دار را با سه هزار نفر بمدد او فرستاد^۱.

ملک اشرف ویاغی باستی پس از رسیدن این کممک بطرف شیراز حرکت کردند. امیر شیخ ابواسحق نیز خود را برای مدافعه آماده کرد ولی چون آن دو به یک منزلت شیراز رسیدند خبر قتل شیخ حسن چوپانی که در شب شنبه ۲۷ رجب سال ۷۴۷ اتفاق افتاده بود^۲ به ملک اشرف دادند آن دو بدون اینکه از لشکر کشی خود نتیجه‌ای بگیرند به تبریز برگشتند^۳.

۱- ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو ص ۱۷۳ به تصحیح استاد محترم آقای دکتر بیانی.

۲- مجمل التواریخ فصیحی خوانی ص ۶۸ چاپ مشهد.

۳- فصیحی خوانی گوید: مراجعت ملک اشرف از فارس به آذربایجان در رمضان سال ۷۴۷ ه. ق. بوده است. مجمل التواریخ ص ۶۸ چاپ مشهد.

فصل سوم

آغاز استقلال شیخ ابواسحق (سال ۷۴۴) و جنگ‌های او با امیر مبارزالدین محمد

چون ملک اشرف به آذربایجان برگشت شیخ ابواسحق که از دست دشمن سرسختی خلاص شده بود بتخت سلطنت فارس نشست و خطبه و سکه بنام خود کرد و ایلچیان به اطراف فرستاد و حکام آن نواحی راباطاعت خود خواند - اکابر اصفهان از او اطاعت کردند - قطب الدین تهمتن (۷۲۱ - ۷۴۷) حاکم جزیره هرموز با فرستادن مال کافی اظهار فرمانبرداری نمود .

شیخ ابواسحق از امیر مبارزالدین محمد نیز همین انتظار را داشت زیرا کرمان را ملک موروث خود میدانست ولی چون امیر از او اطاعت نکرد شیخ ابواسحق درصدد تسخیر کرمان برآمد .

لشگرکشی شیخ ابواسحق اینجو بکرمان - در سال ۷۴۵ هـ . ق شیخ ابواسحق بکرمان لشگر کشید^۱ ابتدا قلعه سیرجان را در محاصره گرفت و چون به فتح آن نایل نگردید عازم تسخیر شهر کرمان شد امیر مبارزالدین محمد بکمک طوایف جرما و اوغان بمقابله شتافت ولی پیش از آنکه جنگی روی دهد امیر شیخ ابواسحق بنا به صوابدید امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب با امیر صلح کرده بشیراز برگشت .

وزارت امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب . - امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب که وزیر امیر پیر حسین چوپانی بود^۲ پس از قتل او پیش امیر ولی از امراء معتبر طغا تیمورخان که در این زمان حکومت مازندران داشت رفته بود و هنگامی که

۱- مجمل التواریخ فصیحی خوانی ص ۷۰ چاپ مشهد .

۲- « » « » « ص ۶۲ » »

ملك اشرف و یاغی باستی برای تصرف شیراز به اصفهان آمدند او که در این موقع در این شهر زندگی میکرد بدیشان ملحق شد و چون در نزدیکی شیراز خبر مرگ شیخ حسن چوپانی به ملك اشرف رسید و او درصدد مراجعت به آذربایجان برآمد امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب که از بزرگان شیراز بود و میل تمام داشت که بدین شهر برود یاغی باستی را برآن میداشت که برخلاف میل ملك اشرف بشیراز لشکر بکشد اما ملك اشرف رفتن به آذربایجان را به تصرف شیراز ترجیح داده عازم این ایالت شد و یاغی باستی نیز ناچار در دنبال او ب حرکت در آمد از این جهت امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب در معیت سلطان شاه جاندار که به کمک آن دو آمده بود به یزد مراجعت کرد و ملازم خدمت امیر مبارزالدین محمد شد^۱ و بطوریکه گفته شد بصواب دید او در کرمان بین امیر مبارزالدین محمد و امیر شیخ ابواسحق صلح برقرار گردید اما پس از مراجعت امیر شیخ ابواسحق بنا به موضعه ای که او با امیر شیخ داشت ظاهراً با اجازه امیر مبارزالدین محمد بشیراز رفت. امیر شیخ مولانا شمس الدین صائن قاضی و امیر غیاث الدین علی یزدی را از وزارت خود عزل کرد و او را بدین سمت برگزید ولی چون او ابواب مداخل و ستافع ارکان دولت را مسدود ساخت بتحریک آن جماعت بدست یکی از رنود بقتل رسید درحالی که بیش از چند ماه وزارت نکرده بود.^۲

پس از قتل او امیر شیخ ابواسحق مجدداً مولانا شمس الدین صائن قاضی و سید غیاث الدین علی یزدی را بوزارت برداشت و بطوریکه قبلاً گفته شد چون پس از چندی بین آن دو اختلاف افتاد مولانا شمس الدین صائن قاضی به بهانه استخراج اموال هر روز بدانجا رفت و سپس بخیال تسخیر کرمان با امیر مبارزالدین محمد ب جنگ پرداخت ولی گرفتار شد و بقتل رسید (۷۴۶).

امیر شیخ ابواسحق بشنیدن این خبر بکرمان لشکر کشید ولی باز شکست خورد

۱- ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو ص ۱۷۲ و ص ۱۷۴.

۲- دستورالوزراء خواند میر چاپ تهران ص ۲۴۲

و بطرف یزد مراجعت کرد و خواست این شهر را بتصرف آورد اما بعزت مدافعات شرف الدین مظفر فرزند امیر مبارزالدین محمد که در این موقع در یزد اقامت داشت نتوانست بر این شهر دست یابد پس از خراب کردن یکی از قصبات اطراف یزد به شیراز برگشت. در این موقع شیخ ابواسحق بین دودشمن قوی یعنی امیر مبارزالدین محمد که بر کرمان و یزد حکومت داشت و سلک اشرف که بر عراق و آذربایجان فرمان روائی میکرد قرار داشت از این روی خیال افتاد با یکی از این دو پیمان دوستی ببندد تا از یک طرف خاطری جمع داشته باشد بنا به صواب دید جمعی صلاح در این دید که با امیر مبارزالدین محمد عقد دوستی ببندد باین جهت دو نفر از نزدیکان خود بنام سید صدرالدین مجبئی قاضی ابرقوه و سلک نصیر حاکم آن شهر را به کرمان فرستاد و بوساطت آنان با امیر پیمان دوستی بست.

قتل سید غیاث الدین علی یزدی. - بعد از قتل مولانا شمس صائین قاضی سید غیاث الدین علی یزدی در وزارت استقلال یافت ولی او نیز در سال ۶۴۷ بدست شیخ ابواسحق کشته شد.

ماجرای قتل او را احمد بن حسین بن علی کاتب مؤلف تاریخ جدید یزد چنین آورده است « امیر غیاث و تاشی خاتون (مادر شیخ ابواسحق) در یک جا بنشستند امیر شیخ را خبر کردند و امیر شیخ روی بدان خانه نهاد و ایشان را خبر دادند و راه گریز نبود - موسم گل بود و گل بسیار در آن خانه ریخته بود سید در میان گل پنهان درآمد امیر شیخ سید را ندید دریافت که زیر گل است امیر شیخ فرمود که جای تو در زیر گل بهتر است که در زیر گل و او را شمع آجین کردند و بعد از شهادت او را در مدرسه خودش به یزد نقل کردند و در گنبد مدفون ساختند^۱.

۱- ص ۱۵۲ - چاپ یزد - مؤلف تاریخ جدید یزد در همان صفحه گوید سید غیاث الدین علی مدرسه ای ساخته معروف به بقاع ثلاثه یعنی مدرسه و خاقانه و مسجد و او وزیر امیر شیخ ابواسحق بود - هنگامی شیخ ابواسحق لشکر به یزد کشید ولی نتوانست یزد را تسخیر سازد اما در داخل یزد قحطی افتاد بمرتبته ای که مردم از گوشت سگ و گربه تغذیه میکردند امیر شیخ چند زنجیر فیل همراه داشت خواست بوسیله فیلان دروازه های شهر را از بیخ بکند بقیه حاشیه در صفحه بعد

وزارت خواجه عمیدالملک و خواجه کمال الدین حسین رشیدی - امیر شیخ ابوسحق بعد از قتل خواجه شمس الدین صائن قاضی پسر او و خواجه رکن الدین عمیدالملک را بوزارت خود انتخاب نموده پس از قتل سید غیاث الدین یزدی در سال ۷۴۷ خواجه کمال الدین رشیدی که نواده خواجه رشیدالدین فضل الله بود بوزارت برگزید تا با شرکت خواجه رکن الدین عمیدالملک امور وزارت را اداره نماید.^۱

خواجه رکن الدین عمیدالملک در زمان وزارت پدرش بیکار دیوان اشتغال داشت و بعد از قتل شیخ ابواسحق بخدمت امیر سبازالدین محمد رفت و با اتفاق ناصرالدین خنجی و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه صدرالدین اناری برای استحکام مبانی دوستی بین امیر و اتابک نورالورد به لرستان عزیمت نمود و از احوال او پس از آن خبری نیست - اومردی شاعر و فاضل بود و ممدوح شعرای معروف آن زمان مانند خواجهوی کرمانی و عبید زاکانی است .

جنگ امیر مبارزالدین محمد مظفر با طوایف جرما و اوغان . - قبایل جرما و اوغان که سکر نام آنان پیش از این آمده و بعد از این نیز خواهد آمد طوایفی از اقوام مغول بودند که در زمان سلطنت ارغون خان (۶۸۳ - ۶۹۰) بنا برخواست سلطان جلال الدین سیورغتمش پادشاه قراختائی کرمان برای محافظت این ایالت آمده و در آنجا ساکن شده و بتدریج قدرت یافته بودند شاه جهان قراختائی آخرین پادشاه این سلسله با ایشان وصلت کرد و والده السلاطین خان قتلغ مخدوم شاه که بازواج امیر مبارزالدین محمد در آمد از این وصلت بوجود آمده و بهمین جهت چون

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و دیوار شهر را خراب سازد چون بدان نیز موفق نیامد یزد را رها کرد و بشیراز رفت در این لشکرکشی امیر غیاث الدین همراه امیر شیخ ابواسحق بود پس از مراجعت شیخ ابو اسحق امیر مبارزالدین محمد مظفر حکم کرد که مدرسه غیاثیه را بتلافی عمل شیخ ابواسحق و خواجه غیاث الدین خراب سازند اکابر و اهالی گفتند که اگر بانی آن خطائی کرده مدرسه را چه گناه امیر محمد مظفر از سرکندن آن درگذشت امیر غیاث الدین این مدرسه را در سال ۷۴۰ ساخته بود .

۱- مجمل فصیحی خوافی ص ۷۳ چاپ مشهد.

در سال ۷۴۱ کرمان مسخر امیر مبارزالدین محمد گشت مقام این طوایف بالا گرفت و بعداً نیز شاه شجاع دختری از آنان بازدواج در آورد با این حال گاه گاهی طریق عصیان پیش می‌گرفتند چنانکه پس از شکست اخیر امیر شیخ ابواسحق بر علیه امیر مبارزالدین محمد طغیان کردند و امیر با عده کمی برای سرکوبی آنان به جیرفت رفت ولی زخمی برداشت و از اسب بیفتاد و نزدیک بود گرفتار شود. در این حال پهلوان تاج الدین بمی یکی از بزرگان لشگرش رسید و اسب خود را بدو داد و امیر بدین وسیله توانست خود را از مرکه نجات دهد و به کرمان برود ولی اوغانیان و جرمائیان پهلوان تاج الدین را با سیصد تن بقتل رسانیدند.

اوغانیان و جرمائیان پس از این واقعه چون از انتقام امیر مبارزالدین محمد بیمناک بودند بزرگان خود را بشیراز فرستاده از امیر شیخ ابواسحق در تصرف کرمان یاری خواستند. امیر مبارزالدین محمد نیز که با امیر شیخ ابواسحق پیمان دوستی بسته بود از نزدیکیان خود خواجه حاجی دیلم کرمای را نزد او فرستاد و از امیر شیخ خواست که اولاً بزرگان اوغانی و جرمائی را نزد خود راه ندهد ثانیاً او را در جنگ با اوغانیان و جرمائیان یاری دهد.

امیر شیخ که همیشه بنای کار خود را بر حیله و تزویر نهاده بود خواست از موقع استفاده کرده کرمان را بوسیله ای متصرف شود از این رو ظاهراً جمعی از بزرگان جرما و اوغان را زندانی ساخت و ه هزار سپاه به کمک امیر مبارزالدین محمد فرستاد ولی به سردار سپاه خود سپرد که در جنگ جانب اوغانیان و جرمائیان را بگیرد و موجبات شکست امیر مبارزالدین محمد را فراهم سازد خواجه حاجی بفرست این حیله را دریافت و کیفیت واقعه را به اطلاع امیر مبارزالدین محمد رسانید امیر نیز از کمک امیر شیخ اظهار امتنان کرد و فرستادن پانصد سوار را کافی دانست.

چون تیر تدبیر امیر شیخ ابواسحق به هدف نیامد در سال ۷۴۸ بزرگان جرما و اوغان را از زندان خلاص کرد و امیر سلطان شاه جاندار^۱ یکی از سرداران سپاه خود را به کرمان فرستاد و خود بطرف یزد حرکت کرد.

امیر مبارزالدین محمد فرزند خود شرف الدین مظفر را برای مدافعه قلعه سبید فرستاد. چون امیر شیخ بعد از جنگ‌های متوالی بتصرف این قلعه توفیق نیافت خود پهای قلعه آمد و شرف‌الدین مظفر را بصلح راضی کرد و بشیراز برگشت. سلطان شاه جاندار پس از رسیدن بکرمان چند جنگ با امیر مبارزالدین محمد کرد ولی بفتحی نایل نیامد امیر شیخ ابواسحق که از حال لشگریان خود در کرمان اطلاع یافت باز در صدد مصالحه برآمد و برای این منظور خواجه عماد الدین محمود و سید صدرالدین مجتبی را بکرمان فرستاد امیر مقدم آنان را گرامی داشت ولی گفت بر عهد و پیمان امیر شیخ اعتمادی نیست زیرا بارها عهد بسته و بعد پیمان شکسته است.

چون این بار اجرای پیمان امیر شیخ ابواسحق را اطمینان دادند مجدداً پیمان دوستی بین آن دو منعقد گردید و سلطان شاه جاندار با فرستادگان امیر شیخ به شیراز برگشت.^۱

پس از این واقعه جرمانیان و اوغانیان ناچار به پناه امیر مبارزالدین محمد آمدند و برای مدتی سر اطاعت فرود آوردند.

تهاجم ملک اشرف بمتصرفات امیر شیخ ابواسحق و طلب کمک از امیر مبارزالدین محمد. - در سال ۷۵۱ ملک اشرف چوپانی که بعد از برادر بحکومت آذربایجان رسیده بود در صدد برآمد بعضی از ولایات عراق عجم را که در تصرف عمال امیر شیخ ابواسحق اینجو بود از دست آنان خارج سازد برای این منظور از امیر مبارزالدین محمد مظفری نیز کمک خواست امیر که در این موقع در یزد اقامت داشت جمعی از طوایف جرما و اوغان را بکمک او فرستاد ولی چون آنان به نزدیکی اصفهان رسیدند برای اینکه روی دل با امیر شیخ ابواسحق داشتند نا فرمانی آغاز نهادند امیر مبارزالدین محمد بعضی از بزرگان ایشان را در یزد بقتل رسانید و شاه شجاع نیز جمعی از امرای آنان را در کرمان کشت سران اوغان و جرمانی که به

اصفهان رفته بودند از این امر خبر یافتند و دانستند که امیر مبارزالدین محمد درصدد تنبیه آنان است به شیراز پیش امیر شیخ ابواسحق رفتند - امیر شیخ ابواسحق باز برای هفتمین بار نقض عهد کرده اوغانیان و جرمائیان را با سلطان شاه جاندار به کرمان فرستاد امیر مبارزالدین محمد بهمراهی شاه شجاع برای سرکوبی آنان به جیرفت که قشلاق آن طایفه بود رفت. این بار سلطان شاه جاندار از امیر اظهار اطاعت نمود و بخدمت او درآمد - جرمائیان و اوغانیان نیز طلب بخشش نمودند و مورد عفو قرار گرفتند و در نتیجه شیخ ابواسحق از این لشکرکشی نیز سودی نبرد.

اما ملک اشرف مدت ۶۰ روز اصفهان را در محاصره گرفت در این موقع در اصفهان امیر نجیب الدین برادر امیر زکریای وزیر و خواجه عمادالدین محمود کرمانی^۱ از طرف شیخ ابواسحق حکومت داشتند چون محاصره اصفهان بطول انجامید مردم اصفهان یکی از بزرگان شهر را پیش ملک اشرف فرستادند و با او باین شرط صلح نمودند که خطبه و سکه بنام انوشیروان (خان دست نشاندۀ ملک اشرف) باشد

۱- خواجه عمادالدین محمود کرمانی که پیش از این هم از او نامی برده شده از حدود سال ۷۴۴ تا ۷۵۶ مصاحب شیخ ابواسحق بوده و پس از قتل امیر شیخ در سال ۷۵۸ به آذربایجان رفته است بنا به نوشته حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی (ص ۱۸۹) و خواجه کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین چون در سال ۷۵۸ اخی جوق بعد از رفتن جانی بیگ و پسرش در تبریز متمکن گردید خواجه عمادالدین محمود کرمانی را با اتفاق امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلانی وزارت داد. خواند میر آخر وزارت او را در دستورالوزراء در سال ۷۵۹ یعنی پس از لشکرکشی سلطان اویس ایلکانی به آذربایجان و انهزام اخی جوق بی نویسد (ص ۳۳۷) از این تاریخ بعد از او خبری نیست مؤلف تذکره هفت اقلیم بی نویسد سردی دانشمند بوده و در علم طب دستی داشته و در علم تشریح و خواص افیون رسالاتی نوشته (حافظ شیرین سخن ص ۲۸۷) فصیحی خوانی نیز گوید در سال ۷۵۸ اخی جوق در آذربایجان وزارت را به خواجه عمادالدین محمود کرمانی داد (ص ۸۹).

و سیصد هزار دینار از نقد و جنس به ملک اشرف بدهند. ^۱ ملک اشرف پس از این مصالحه بتبریز برگشت.

از وقایع مهم دیگر این سال لشگرکشی شیخ ابواسحق به یزد است - شیخ ابواسحق در این لشگرکشی یزد را مدت چهار ماه در محاصره گرفت با اینکه قحط و غلا در این شهر روی نمود ولی او بفتحی نایل نیامد و چون زمستان در رسید ناچار به شیراز برگشت.

در سال ۷۵۳ امیر بیکک چکاز از اسرای بزرگ روم که پیش ملک اشرف چوپانی آمده و سپس از او روی گردان شده و به خدمت امیر شیخ ابواسحق رفته بود با سپاهی بهمراهی برادرزاده امیر شیخ یعنی امیر کیتباد بن امیر کیخسرو برای تسخیر کرمان رفت امیر مبارز الدین محمد با پسران خود شرف الدین مظفر و شاه شجاع و جمعی از طوایف جرما و اوغان در رفسنجان سر راه بر سپاهیان امیر شیخ گرفتند ولی امیر بیکک چکاز راه خود را کوچ کرده به مشیز آمد و در صحرای پنج انگشت جنگ بین دو طرف روی داد و شکست بر سپاهیان فارس افتاد ^۲

حرکت امیر مبارز الدین محمد بطرف شیراز . - تا این تاریخ همیشه حمله و تجاوز از طرف امیر شیخ ابواسحق اینجو صورت می گرفت و او دائماً سعی می کرد بهر وسیله ای که شده یزد و کرمان را مسخر سازد و دست امیر مبارز الدین محمد را از آن نواحی کوتاه گرداند با اینکه اغلب به حيله و تزویر متوسل میشد معذالک هر دفعه شکست می خورد و به شیراز برمیگشت. اما امیر مبارز الدین محمد مظفری که تا این زمان در ضمن دفاع از حملات امیر شیخ به تحکیم اساس دولت خود می پرداخت چون دید دولتش در کمال استحکام است و فرزندانش نیز بحد رشد رسیده اند در صدد برآمد فارس را ضمیمه متصرفات خود نماید و از شر حریفی

۱- سجل التواریخ فصیحی خوانی ص ۷۷ و ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف

حافظ ابرو ص ۱۸۱ .

۲- حافظ ابرو این واقعه را در ۱۴ جمادی الاول سال ۷۵۳ ضبط کرده است.

مزور و حبله گر آسوده شود.

برای این منظور در غره محرم سال ۷۵۴ هـ به بهرقت و در موضع ریفان (ریکان) شاه شجاع را به ولیعهدی خود انتخاب نمود و ایلات کربان مانند جرما و اوغان و اعراب را طلب کرد و فرزند خود شرف الدین مظفر را نیز با سپاهیان یزد پیش خود خواست سپس عازم جیرفت شد چون به بلوک ارزویه رسید مدتی توقف نمود تا تمام لشگریان بدو پیوستند.

امیر شیخ ابواسحق چون از نیت امیر مبارز الدین محمد آگاه شد پس از مشاوره با بزرگان و نزدیکان خود مولانا عضدالدین ایچی یکی از علماء بزرگ را بوساطت و طلب صلح پیش امیر فرستاد. چون مولانا عضدالدین ایچی به سیرجان رسید شرف الدین مظفر نیز با سپاهیان یزد بدانجا آمد و در معیت یکدیگر پیش امیر مبارز الدین محمد رفتند و در صحرای ارزویه و دشت بر بخدست او رسیدند امیر مبارز الدین محمد مقدم مولانا را گرامی داشت و او را احترام بسیار نمود. مولانا پس از مدتی توقف مقصود از این مسافرت را که طلب صلح برای شیخ ابواسحق است بیان داشت اما امیر مبارز الدین محمد گفت به قول و فعل شیخ ابواسحق اعتمادی نیست زیرا تا کنول هشت بار پیمان بسته و سپس نقض عهد کرده است. هرچه مولانا در این باره اصرار کرد مفید نیفتاد ناچار مراجعت کرد و امیر مبارز الدین محمد نیز از راه فرگ و طارم عازم شبانکاره شد. مولانا عضدالدین ایچی که اهل شبانکاره بود از وسط راه برگشته در ایگ (ایج) مرکز این ایالت بخدست امیر رسید و چند روزی مهماندار او بود ولی در باره صلح نتوانست نظر موافق او را جلب نماید.

محاصره شیراز و تصرف آن در سوم شوال سال ۷۵۴ هـ ق. - امیر مبارز الدین محمد پس از سه روز توقف در شبانکاره بطرف شیراز حرکت کرد و در اوایل صفر

۱- شرح حال مولانا عضدالدین ایچی بعداً گفته خواهد شد.

۲- در این موقع بود که شاه شجاع حضور مولانا را غنیمت دانسته در محضرش شرح

مفصل این جاجب را شروع نمود.

سال ۷۵۴ به نزدیکی شیراز رسید - شیخ ابواسحق تا ۵ فرسنگی شیراز به مقابله او بیرون آمد ولی جنگ ناکرده برگشت و در شهر متحصن شد - امیر مبارزالدین محمدشهر را در محاصره گرفت با اینکه در حین محاصره پسرش شرفالدین مظفروقات یافت و خود او نیز بیمار گردید معدنکک از محاصره دست برداشت و بقدری در این کار اهتمام داشت که می گفت « اگر من بمیرم تابوت من پیش ببرید و چندان سعی نمائید که شهر مسخر و مفتوح گردد».

در زمان محاصره شیراز وقایعی اتفاق افتاد که بحسن تدبیر امیر مبارزالدین محمد پایان رسید یکی آنکه مجدالدین سربندی از بزرگان فارس از شیراز بیرون آمده بخدست امیر مبارزالدین محمد رسید و از طرف او بحکومت ولایت خفرک و کوتوالی قلعه سربند که پیش از آن نیز داشت برقرار شد.

ولی چون بقلعه رسید راه عصیان پیش گرفت امیر مبارزالدین محمد خود با فرزندش شاه شجاع به قلعه سربند رفت مجدالدین با پسر بزرگ تر پیش از وقت گریخته و بشیراز رفته بود ساکنین قلعه از ترس جان تسلیم شدند - بفرمان امیر مبارزالدین محمد پسر کوچک مجدالدین با سایر متعلقان بقتل رسید.

تسخیر قلعه سرخ - امیر مبارزالدین محمد پس از تسخیر قلعه سربند بشیراز برگشت و شاه شجاع را به تسخیر قلعه سرخ که در چهار فرسنگی شیراز است سأمور کرد - این قلعه در تصرف سپاهیان امیر ابواسحق بود - چون شاه شجاع بپای قلعه رسید ساکنین بمقاومت پرداختند ولی مغلوب شده قلعه را تسلیم نمودند شاه شجاع تمام خزائن قلعه را در تصرف گرفت و بین لشگریان تقسیم کرد.

در موقع محاصره شیراز مولانا عضدالدین ایجی در شهر بود چون مدت محاصره بطول انجامید و کار بر مردم شهر تنگ شد مولانا از کلو فخرالدین که محافظ دروازه

۱ - سرگ شرفالدین مظفر در جمادی الاخر سال ۷۵۴ اتفاق افتاد - جنازه او را به

سپید برده در مدرسه مظفریه مدفون ساختند - از او چهار پسر بنام شاه یحیی شاه منصور و شاه حسین و شاه علی و دو دختر باقی ماندند.

کازرون بود التماس نمود تا به او راه خروج از شهر بدهد او نیز اطاعت کرد مولانا از شهر خارج شد بخدمت امیر مبارزالدین محمد رفت.

محاصره شیراز ۶ ماه طول کشید در این مدت شیخ ابواسحق بجای مدافعه از شهر دست به عملیاتی زد که باعث رنجش مردم و سبب شکست او شد از آن جمله کشتن حاجی ضراب از بزرگان سادات محله در مسجد نو و حاجی شمس الدین قائم پیشوای محله باغ نو بود - علت دیگر نگون بختی او سرگک حاجی قوام الدین حسن از بزرگان و نیکوکاران شیراز و از نزدیکان امیر شیخ ابواسحق اینجو بود. زیرا در اثر بذل و بخشش او مردم شیراز بجهت رضای خاطرش حلقه بندگی شیخ ابواسحق را بگوش جان آویخته بودند.

۱- حاجی قوام الدین حسن تمناچی بنا به نوشته مؤلف فارس نامه ناصری از اجداد ملا صدرای شیرازی فیلسوف شهیر عهد صفوی است او در زمان امارت خاندان اینجو در فارس سمت محصلی مالیات دیوانی داشت و در آسد فارس را روزی ده هزار درهم در ضمان خود گرفته بود - در عهد شاه شیخ ابواسحق حاجی قوام الدین حسن تقرب یافته ندیم و مشاور او گردید و خواجه حافظ نسبت به او علاقه خاصی داشت و از اکرام و انعامش بهره مند میشد و او را در سه غزل ذیل مدح گفته.

۱- ساقی بنور باده بر افروز جام ما

سطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

تا آنجا که گوید

دریای اخضر فلک و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

۲- عشق بازی و جوانی و شراب لعل قام

مخفل انس و حریف همدم و شراب مدام

تا آنجا که گوید :

اما امیر شیخ ابواسحق در این موقع باریک شب و روز بعمیش و عشرت پرداخت و در این راه باندازه‌ای افراط کرد که دائماً در عالم بی‌خبری بسر می‌برد چنانکه گویند چون امیر مبارزالدین محمد مظفری وارد شهر شد و آوازه طبل او باوج آسمان رسید امیر شیخ در حال مستی پرسید که این چه آشوب است گفتند صدای کوس محمد مظفری است گفت « این مردک گران جان ستیزه روی نرفته هنوز اینجا است ؟ »

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن

بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام

۳- سرا شرطیست با جانان که تا جان در بدن دارم

هواداران کویش را چو جان خویشان دارم

تا آنجا که گوید :

برندی شهره شد حافظ میان همدمان لیکن

چه غم دارم که در عالم قوام الدین حسن دارم

و نیز در این قطعه حافظ در باره حاجی قوام الدین حسن چنین گوید :

حسود خواجه ما را بگو که بد سپسند

وگرنه دور زمان جز بدت جزا ندهد

بحق نعمت حاجی قوام ما که قدر

ز بهر مصلحت خود بدین رضا ندهد

حافظ در قطعه معروف خود ضمن تعریف از ه تن از بزرگان نارس حاجی قوام الدین

حسن را چنین مدح گفته .

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل

که نام نیک برد از جهان به بخشش و داد

حافظ در این قطعه تاریخ وفات او را تعیین ننماید .

بالاخره امیر مبارزالدین محمد از راه دروازه بیضا وارد شهر شد زیرا این دروازه در اختیار ناصر الدین عمر از کلویان شیراز قرار داشت که امیر شیخ در صدد قتل او برآمده و چون او از قصد امیر شیخ نسبت بخود آگاه شد دروازه را بروی لشگریان امیر مبارزالدین محمد باز گذاشت و باین ترتیب شیراز در شوال سال ۷۵۴ بتصرف

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن

صاحب صاحبقران خواجه قوام الدین حسن

سادس ماه ربیع الاخر اندر نیم روز

روز آدینه بحکم کردگار ذوالعنن

هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیرالنشر

مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن

سرخ روحش کان همای آشیان قدس بود

شد سوی باغ بهشت از دام این دارمحسن

ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی کتاب شیراز نامه را بخواجه قوام الدین

حسن تقدیم نموده و در مقدمه کتاب در مدح او چنین گوید.

بین در آستان صفدر ملکک

بین بر آستان صفدر جود

عزیز مصر دولت حاتم عصر

کریم ملکک پرور بفخر جود

جهان حشمت و خورشید رفعت

گل باغ مکارم عبهر جود

سدار دولت و کان سروت

سپهر مهر سایه گستر جود

همای دولت آثارش چوسیم مرغ

بگسترده به گیتی شهپر جود

قوام دولت و دین شمع اقبال

محیط بحر کف و گوهر جود

بقیه حاشیه در صفحه بعد

امیر مبارزالدین محمد درآمد^۱ و امیر شیخ ابواسحق از شهر گریخت و به شولستان رفت و در قلعه سفید فارس متحصن شد و در این گریز چنان با عجله شیراز را ترک گفت که حتی نتوانست پسر ۱۳ ساله خود علی سهل را با خود ببرد او را که در خانه سید تاج الدین واعظ پنهان شده بود پیدا کردند و پیش امیر مبارزالدین محمد آوردند^۲ امیر فرمان داد او را با سه نفر از بزرگان لشکر شیخ ابواسحق بنام های رئیس تاج الدین و کلو فخرالدین و بیک چکاز زندانی ساختند - امیر بیک چکاز را در آب کربال غرقه ساختند. شاه شجاع که پس از تسخیر فارس از طرف پدر بحکومت کرمان برگزیده شده بود دو نفر دیگر را با خود بدانجا برد و بقتل رسانید و هنگامی که به اصفهان بکمک پدر برای دفع شیخ ابواسحق میرفت علی سهل را با خود برد و در رودان رفسنجان بکشت و چنین شهرت داد که بمرگ طبیعی در گذشته است بعدها مقبره او محل زیارت گردید.^۳

بقیه حاشیه از صفحه قبل

همایون پایه قدرش همائی است

که افکنده است سایه بر سر جود

۱- روضه الصفا جلد چهارم ص ۴۹۰

۲- چون علی سهل را نزد امیر مبارزالدین محمد آوردند گفت شنیده ام خط خوب سینه‌نویسی یک سطر بنویس بینم طفل این دو بیت را نوشت.
سعادت به بخشایش داور است

نه در چنگ و بازوی زور آور است

چو دولت نبخشد سپهر بلند

نیاید به مردانگی در کمند

امیر مبارزالدین محمد گفت ما بیجه است و فرمود او را مقید ساختند.

۳- جامع التواریخ حسنی - محمود آکثبی در تاریخ آل مظفر مینویسد : این زمان (زمان تألیف کتاب) مقبره آن طفل مقام حاجت است.

امیر مبارزالدین محمد پس از تسخیر شیراز به تربیت علماء و فضلاء پرداخت و با مردم به عدل داد رفتار کرد و آنان را به شنیدن حدیث و تفسیر و فقه ترغیب نمود و در امر بمعروف و نهی از منکر و دفع فسق و فجور بقدری جد و جهد کرد که ظرفاء شیراز او را محتسب لقب دادند.^۱

امیر شیخ ابو اسحق اینجو پس از تحصن در قلعه سفید فارس با آنکه در ایام حکومت با امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی عداوت و دشمنی میورزید از او در دفع امیر مبارزالدین محمد و تسخیر شیراز کمک خواست او نیز پسر خود امیر آق بوقا را با دوهزار نفر بکمک امیر شیخ فرستاد - امیر مبارزالدین محمد نیز پسر خود شاه شجاع را مأمور دفع او ساخت اما پیش از آنکه جنگی درگیرد لشکریان امیر شیخ ابو اسحق متفرق شدند و خود او بطرف اصفهان گریخت و امیر آق بوقا نیز به بغداد برگشت.

امیر مبارزالدین محمد بطوریکه قبلاً نیز گفته شد پس از فتح شیراز حکومت کرمان را از حدود کرمانشاهان^۲ تا ساحل سند بشاه شجاع داد و او را روانه حوزه

۱ - شاه شجاع نیز پدر را محتسب خوانده و در این باره چنین گفته.

در مجلس دهر ساز مستی پست است

نه چنگ بقانون و نه دف در دست است

رندان همه ترك می پرستی کردند

جز محتسب شهر که بی می مست است

خواجه حافظ نیز که از امیر مبارزالدین محمد بعات همین سخت گیریهایش خوش دل نبود در غزلی که مطلع آن چنین است او را محتسب می خواند.

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیزاست

بیانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

۲ - قریه ای در نزدیکی یزد بر سر راه یزد و کرمان

حکومتی خود کرد^۱

کوشش برای فتح اصفهان. - امیر مبارزالدین محمد که فارس را ضمیمه متصرفات خود ساخته بود در صدد برآمد اصفهان آخرین پناه گاه شیخ ابواسحق را نیز متصرف شود برای این منظور در سال ۷۵۵ ه. ق خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز گذاشت و خود بطرف اصفهان رفت و به شاه شجاع نیز پیغام داد با سپاهیان کرمان بدو پیوندند - شاه شجاع بالشگریانی از جرما و اوغان و اعراب در ربیع الاول^۲ همان سال از کرمان حرکت کرد و چون بشهر بابک رسید امرآء جرما و اوغان بنای نافرمانی را گذاشتند شاه شجاع دفع عصیان آنان را ببعده سوگول کرده در کوشک زرد بخدمت پدر رسید - در اینجا خبر رسید که امیر غیاث الدین منصور داماد شیخ ابواسحق که حاکم شولستان بود در صدد تصرف شیراز است باین جهت شاه شجاع عازم شولستان شد چون بدانجا رسید اطلاع یافت که امیر غیاث الدین منصور بطرف شیراز حرکت کرده است. اما چون سپاهیان امیر غیاث الدین منصور به نزدیکی شیراز رسیدند هوا خواهان امیر شیخ ابواسحق دروازه های شهر را گشودند و شاه سلطان هر چه سعی کرد از عهده دفع ایشان بر نیامد ناچار پیش شاه شجاع رفت و شاه شجاع نیز بعجله خود را به شیراز رسانید و شهر را در تصرف خود گرفت.

از طرف دیگر خواجه عمادالدین محمود کرمانی با اتفاق امیر سلغر شاه ترکمان خواهرزاده امیر شیخ ابواسحق در حدود دارا بگرد از مغولان جرمانی و اوغانی سپاهیان فراهم ساخت و بطرف شیراز در حرکت آمد شاه شجاع بدفع آنها پرداخت مخالفان منهزم شدند و شاه شجاع به شیراز برگشت.^۳

در همین موقع شاه سلطان بمحاصره قلعه پهندر که محل تحصن مجد الدین

۱- سواهب الهی ص ۲۶۲ و روضة الصفا جلد چهارم ص ۴۹۲ و در این مسافرت بود که کاو فخر الدین و رئیس تاج الدین و امیر علی سهل را شاه شجاع همراه خود به کرسان برد.

۲- تاریخ آل سلغر محمود کتبی ص ۴۲

۳- سواهب الهی ص ۲۶۲

سربندی بود اشتغال داشت مجد الدین چون دید مقاومت فایده ای ندارد تقاضای بخشش نمود و در خارج شیراز بخدمت شاه شجاع رسید و تمامی ذخایر و خزائن شیخ ابواسحق را که در قلعه بود تسلیم او کرد ولی شاه شجاع همه را به مجدالدین بخشید.^۱

بیعت امیر مبارزالدین محمد با خلیفه عباسی مصر -^۲ امیر مبارزالدین محمد که پس از تسخیر فارس میخواست عراق عجم و آذربایجان را نیز مسخر سازد ابتدا خواست از اعتقادات مذهبی مردم استفاده کرده پشتی بانی آنان را نسبت بخود جلب نماید تا بدین ترتیب قواعد حکومت خود را مستحکم سازد از این رو بالمعتضد بالله ابی بکر خلیفه عباسی مصر که مورد احترام مردم مذهبی ایران آن زمان بود بیعت کرد و این بیعت هنگامی صورت گرفت که امیر برای تصرف اصفهان در قریه ماروانان اقامت داشت در این قریه و کیل خلیفه نزد او آمد و امیر با او کیل خلیفه مراسم بیعت بجای آورد و در این بیعت

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی. ص ۴۵

۲- چون در سال ۶۵۶ بغداد بتصرف هلاکوخان مغول درآمد المستعصم آخرین خلیفه عباسی بقتل رسید عم او که احمد ابن الظاهر باسرالله نام داشت بمصر گریخت و در تحت حمایت الملک الظاهر بپرس (۶۵۸-۶۷۶) پادشاه مصر قرار گرفت

الملک الظاهر و جمعی از مردم مصر با او بیعت کردند و او را به مسند خلافت اسلامی نشانند و به المنتصر ملقب ساختند المنتصر با سپاهی که الملک الظاهر در اختیارش گذاشته بود با مغولان بجنگ پرداخت ولی بقتل رسید بعد از او الملک الظاهر با یکی دیگر از بازماندگان بنی عباس بنام احمد بن حسن بیعت کرد و او را الحاکم لقب داد او نیز در سال ۷۰۱ هـ وفات یافت و پسرش ابوالربیع سلیمان با لقب المستکفی بخلافت رسید و در سال ۷۴۰ وفات یافت و پسرش احمد با لقب الحاکم تا سال ۷۵۳ هـ خلافت کرد و پس از او برادرش ابوبکر با لقب المعتضد بخلافت رسید و در سال ۷۶۳ وفات یافت و پسرش محمد با لقب المتوکل تا سال ۷۹۹ خلیفه بود و در این سال بدست ای بیگ از امرای ترک مصر از خلافت خلع شد.

علماء فارس و کرمان نیز موافقت نمودند و نام خلیفه درخطبه و سکه وارد گردید.^۱

محاصره اصفهان. - امیر مبارزالدین محمد پس از آنکه شاه شجاع را برای تصرف مجدد شیراز بدان سمت فرستاد خود اصفهان را در محاصره گرفت. در این موقع امیر شیخ ابواسحق خواست حمایت سلطان شاه جاندار را که در قلعه طبرک اصفهان محبوس بود بطرف خود جلب نماید باین جهت دستور داد سید جلال‌الدین میران حاکم اصفهان او را از زندان آزاد سازد و با سپاهی بدفع امیر مبارزالدین محمد بفرستد اما سلطان شاه جاندار که بعیله میرمیران بزندادان افتاده بود^۲ ظاهراً خود را طرفدار امیر شیخ نشان داده بچنگ امیر مبارزالدین محمد رقت و حتی در چنگ نیز رشادت‌ها از خود بروز داد و پس از جلب اعتماد کامل امیر شیخ ابواسحق از طرف او مأمور شد که برای گرفتن کمک از طوایف جرما و اوغان به کرمان برود ولی چون از اصفهان بیرون آمد بطرف لرستان رفت و بدعوت شاه شجاع عازم شیراز شد و مورد احترام قرار گرفت.

امیر مبارزالدین محمد برسیدن زمستان از محاصره اصفهان دست برداشت و

۱- روضةالصفا جلد چهارم ص ۴۹۵ - تاریخ آل مظفر حافظ ابرو (خطی) ورق ۲۶۳ حافظ ابرو در این باره چنین گوید: داعیه تسخیر عراق و آذربایجان در خاطرش بودخواست که قواعد حکومت خود را استحکامی دهد اندیشه بیعت خلفای عباسی پیشنهاد ضمیر ساخت و از اولاد مستعصم در بلاد مصر و دیار سعید ابی بکر نامی دعوی خلافت میکرد امیر مبارزالدین محمد ایلچی پیش او فرستاد و مضمون داعیه خود معروض گردانید و از آنجا شخصی را بوکالت خود پیش امیر مبارزالدین محمد فرستاد که با او بیعت کند.

۲- بطوریکه در ص ۹۰ گفته شد چون امیر سلطان شاه جاندار از طرف امیر شیخ ابواسحق در سال ۷۵۱ برای چنگ با امیر مبارزالدین محمد به کرمان رفت ولی بخدمت او پیوست بعدها سید جلال‌الدین میرمیران حاکم اصفهان بتحریک امیر شیخ ابواسحق بوعده اینکه حکومت اصفهان را بدو خواهد داد او را از کرمان به اصفهان خواست و بزندادان افکند.

بشیراز برگشت شیخ ابواسحق موقع را غنیمت دانسته به لر بزرگ رفت تا از اتابک نورالورد کمک بگیرد - چون بهار شد شاه شجاع اصفهان را دوباره در محاصره گرفت شیخ ابواسحق با سپاهیان اتابک نورالورد بطرف اصفهان آمد تا این شهر را از محاصره شاه شجاع مستخلص سازد شاه شجاع از شنیدن این خبر اصفهان را رها ساخته بمقابله آنان رفت امیر مبارزالدین محمد نیز از شیراز بکمک پسر رفت و در منزل فیروزان بدو رسید مخالفان چون بر این قضیه اطلاع یافتند شیخ ابواسحق بطرف شوشتر رفت و اتابک نورالورد نیز به لر بزرگ برگشت و شاه شجاع مجدداً اصفهان را در محاصره گرفت سید جلال‌الدین میرمیران که بتنهائی قدرت مقاومت نداشت اظهار اطاعت کرد و مبلغی خطیر بعهده گرفت شاه شجاع از سر تقصیر او گذشت و با پدر بطرف شیراز برگشت .

انقراض دولت شبانکاره در سال ۷۵۶ - در شبانکاره^۱ یعنی در قسمتی از فارس که شامل نیریز و اصطهبانات و دارابگرد و فرک و طارم می باشد از قدیم حکامی مستقل حکومت داشتند و مرکز حکومت آنان شهر ایگک یا (ایچ) بود و در این زمان شخصی بنام ملک اردشیر در شبانکاره فرمان سیراند و او به اعتماد استحکام قلعه ایگک بمخالفت با امیر پرداخت از این جهت امیر مبارزالدین محمد فرزند خود شاه محمود را برای تسخیر آن قلعه فرستاد و او قلعه ایگک را در سال ۷۵۶ هـ ق متصرف شد و ملک اردشیر گریخت و باین ترتیب حکومت ملوک شبانکاره در این سال بپایان رسید .

از وقایع مهم سالهای ۷۵۶ و ۷۵۷ عصیان هزاره شادی و طوایف اوغانی و جرمانی است - هزاره شادی ساکن کرمان که همیشه مورد عنایت امیر مبارزالدین محمد بودند در آخر سال ۷۵۶ دست بعصیان زدند شاه شجاع از طرف پدر مأمور دفع آنان شد و باندک مدتی غائله ایشان را خوابانید - سپس شاه شجاع جرمانیان و

۱- راجع به ملوک شبانکاره در فصل دوم قسمت اول جلد دوم کتاب به تفصیل

بحث شده است .

اوغانیان را که مثل همیشه در مواقع فرصت دست بطغیان میزدند در سال ۷۵۷ سرکوب کرد.

لشکرکشی به اصفهان . - امیر مبارزالدین محمد مجدداً اصفهان را در محاصره گرفت و شاه شجاع نیز پس از دفع غائله هزاره شادی و اوغانیان و جرمائیان کرمان عازم اصفهان شد و در ماربین به پدر پیوست و چون زمستان در رسید امیر مبارزالدین محمد محاصره اصفهان را بعهدده شاه سلطان خواهرزاده خود گذاشت و به شیراز برگشت.

تسخیر لرستان . - از وقتی که امیر مبارزالدین محمد فارس را در تصرف آورد اتابک نورالورد بطرفداری از امیر شیخ ابواسحق با او بنای مخالفت را گذاشت ولی امیر بعلت قرابتی که بین اجداد اتابک نورالورد با فرزندان شاه شجاع و شاه محمود از نظر موصلت با قراخانیان وجود داشت نمیخواست با او بجنگد بپردازد باین جهت ابتدا ناصرالدین خنجی و سپس امیر کمالالدین حسین رشیدی و خواجه رکنالدین عمیدالملک و خواجه صدرالدین اناری را برسالت پیش اتابک نورالورد فرستاد تا او را براه خیر و صلاح رهنمون شوند ولی نصایح آنان مؤثر نیفتاد باین جهت در سال ۷۵۶ به قاضی قطبالدین فرستاده اتابک نورالورد اجازه مراجعت از شیراز نداد و سال ۷۵۷ مضمم شد لرستان را که مایه امید و محل استظهار امیر شیخ ابواسحق بود مسخر سازد از این جهت به همراهی پسرانش شاه شجاع و شاه محمود از راه بهبهان عازم این ناحیه گردید و در جنگی سپاهیان اتابک را منهزم ساخت و اتابک نورالورد در قلعه‌ای متحصن شد.

روز دیگر اتابک شمسالدین پشنگ بن ملک یوسف شاه با جمعی از امراء و اکابر بخدمت امیر مبارزالدین محمد آمد و اظهار اطاعت نمود و به حکومت لر بزرگ منصوب گردید.

شاه شجاع برای دستگیری اتابک نورالورد بطرف قلعه محل تحصن او رفت اتابک گریخته در قلعه دیگر متحصن شد شاه شجاع جمعی را بمحاصره آن قلعه گماشت

و خود پیش پدر آمد - بعد از مراجعت شاه شجاع اتابکک پشنگ قلعه را متصرف شد و اتابکک نورالورد را دستگیر کرده نا بینا ساخت.^۱

امیر مبارزالدین محمد پس از این فتح بشیراز برگشت.^۱

تسخیر اصفهان و قتل شیخ ابواسحق در سال ۷۵۸ - در موقعی که امیر مبارزالدین محمد به تسخیر لرستان اشتغال داشت شاه سلطان همچنان اصفهان را در محاصره گرفته بود چون مدت محاصر بطول انجامید و کار بر مردم شهر تنگ شد دسته دسته بیرون آمده از شاه سلطان اطاعت مینمودند - در این حین کوتوال قلعه طبرک در مقابل دریافت وجهی قلعه را به گماشتگان شاه سلطان تسلیم نمود.^۲

از شنیدن این خبر مردم شهر بوحشت افتادند سید جلال الدین میرمیران به کاشان گریخت و شیخ ابواسحق چون نتوانست خود را نجات دهد در تنورخانه مولانا نظام الدین اصیل شیخ الاسلام شهر پنهان شد و امیدوار بود که شاه سلطان در مقابل احسانی که شیخ ابواسحق در موقع سلطنتش در شیراز نسبت بدو کرده او را اجازه خروج از شهر بدهد تا جان بسلامت برسد^۳ اما شاه سلطان انعام و احسان

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۵۲

۲- شاه سلطان صد هزار دینار تقبل نمود و خزائن قلعه را بر ایشان مسلم داشت

اهل قلعه بزیر آمدند و طبرک را تسلیم کردند (تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۵۳)

۳- احسانی که امیر شیخ در باره شاه سلطان کرده بود چنین است : در سال ۷۴۵

شاه سلطان در میند شخصی را بقتل رسانید ورثه مقتول به امیر مبارزالدین محمد شکایت بردند امیر حکم به قصاص داد هرچند مادر شاه سلطان که خواهر امیر بود و پدرش و اشراف یزد شفاعت کردند مفید نیفتاد امیر گفت اگر وارثان مقتول بدید راضی شوند فبها و الا از قصاص چاره نیست جمعی ورث مقتول را به بیست هزار دینار بصلح راضی کردند شاه سلطان پس از خلاصی در کمال رنجش فرار اختیار کرده بشیراز پیش امیر شیخ ابواسحق رفت و او شاه سلطان را با نهایت اکرام و احترام پذیرفت چون بعد از مدتی امیر مبارزالدین محمد و پدر و مادرش از او خواستند که به یزد مراجعت نماید لذا او بدون اطلاع از بقیه حاشیه در صفحه بعد

او را نادیده گرفته به دستگیری اش فرمان داد و در قلعه طبرک زندانی ساخت و سپس بنا بدستور امیر مبارزالدین محمد روانه شیراز نمود. شیخ ابواسحق روزی پنجشنبه اواخر جماد الاولی سال ۷۵۸ بشیراز رسید امیر مبارزالدین محمد در خارج دروازه سعادت با جمعی از سادات و قضات و علماء و اعیان فارس منتظر ورود او بود چون او را پیش امیر آوردند او امیر شیخ را به فرزندان حاجی ضراب که بفرمان او بقتل رسیده بود سپرد تا بقصاصش برسانند پسر بزرگ حاجی ضراب گفت امیر شیخ پادشاهی عادل و باذل بود سن هرگز دست بیخون او نیالایم ولی پسر کوچک برای خوش آمد امیر محمد سر او را از تن جدا کرد و باین ترتیب بدون اینکه امیر مبارزالدین محمد در قتل او دست داشته باشد چنین مانعی را از میان برداشت.^۱

بقیه حاشیه از صفحه قبل

شیراز گریخت شیخ ابواسحق جمعی را در عقب او فرستاد او را گرفته به پیش امیر شیخ آوردند بفرمان امیر شیخ او را آزاد ساختند و مورد احترامش قرار دادند و پس از چندی امیر شیخ شاه سلطان را خود روانه یزد نمود.

۱- فصیحی خوافی محل قتل او را در تخت قراچه ذکر کرده (مجمعل التواریخ ص ۸۸ چاپ مشهد) ولی قاضی احمد غفاری قزوینی محل قتل او را در میدان سعادت شیراز در روز جمعه ۲۱ جمادی الاولی سال ۷۵۸ نوشته است (تاریخ جهان آراء ص ۲۲۲ چاپ تهران).

خواجه حافظ در قتل ابواسحق قطعه زیر را گفته :

بلبل و سرو سمن یاسمن و لاله و گل	هست تاریخ وفات شه مشگین کا کل
خسرو روی زمین غوث زمان ابواسحق	که به مه طلعت او نازد و خندد بر گل
جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول	در یسین بود که پیوسته شد از جزه بکل

قطعه زیر را در تاریخ وفات شیخ ابواسحق به حافظ نسبت داده اند.

بروز کاف و الف از جمادی الاولی	یسال ذال و دگر نون و حا علی الاطلاق
خدا ایگان سلاطین مشرق و مغرب	خدیو کشور عفو و کرم با مستحقان
سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال	جمال دینی و دین شاه شیخ ابواسحق

بقیه حاشیه در صفحه بعد

امیر شیخ ابو اسحق در موقع سرگک این دو رباعی را گفته است.

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند
 امید به هیچ خویش و بیگانه نماند
 دردا و دریغا که در این مدت عمر
 از هر چه شنیدیم جز افسانه نماند
 با چرخ ستیزه کار مستیز و برو
 با گردش دهر در میاویز و برو
 یک کاسه زهر است که سرگش خوانند
 خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو
 امیر شیخ ابو اسحق که در سال ۷۲۱ متولد شده در موقع قتل ۳۷ سال
 داشته است.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

میان عرصه میدان خود به تیغ عدو نهاد بردل احباب خویش داغ فراق
 معین الدین نطنزی - مؤلف منتخب التواریخ گوید : او را در گنبدی که بر بالین سزار
 شیخ کبیر حلیله او بنا کرده بود دفن کردند ص ۱۸۰

فصل چهارم

صفات و اخلاق شیخ ابواسحق - شیخ ابواسحق پادشاهی کریم و بخشنده بود و از بخشش او حکایت ها کرده اند - این بطوطه طنجی که در زمان سلطنت او به شیراز آمده گوید یکی از بهترین سلاطین و سردی خوش هیکل و خویروی و کریم و خوش اخلاق و فروتن است - او میکوشد در بذل و بخشش خود را نظیر پادشاهان هند سازد^۱ . محمود ننبی در تاریخ آل مظفر گوید : امیر جمال الدین شیخ ابواسحق که به سن از همه (از همه برادران) کمتر بود اما به اخلاق از همه بهتر بلکه از اکثر ملوک بکریم ممتاز و صیت سکارش از آفتاب مشهورتر - همواره ابواب فواید و عوائد به شریف و دنی و فقیر و غنی گشاده است و در آن روزگار از وی کریم تر کسی نشان نداده اند^۲ این شهاب یزدی مؤلف کتاب جامع التواریخ حسنی نیز گوید : امیر شیخ ابواسحق پادشاهی با سخا و وجود بود چنانکه در چندین قرن کسی بکریم او نبوده است - روزی پیش او صفت کرم حاتم طائی کردند پرسید که کرم او تا چه غایت بود گفتند که از جمله قصری ساخته بود که چهار دریچه داشت وسائلی جهت امتحان هرچهل دریچه را شیالته زد و او از هر دریچه قدری فرو ریخت امیر شیخ گفت زیادت کرمی نداشته است اگر او صاحب کرم بودی از یک دریچه چندان زر بریختی که او را دیگر احتیاج گدائی نبودی .

آورده اند که روزی برف گران آمده بود و از جهت شکار سوار شده بلبل لنگر در شیراز بود این رباعی بخواند .

شاهها فلکت بخسروی تعیین کرد وز بهر تو اسب پادشاهی زین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت برگل نهد پای زمین سیمین کرد
خنجر مرصع از میان بیرون آورده پیش او انداخت و گفت هر که سر من دوست

۱- سفرنامه ابن بطوطه چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۰۳

دارد به بلبل چیزی بخشد در زمان ۵ هزار دینار کپکی امرا بدو بخشش کردند .
دیگر بر در مسجد عتیق دکان شاه عاشق شاعر بود و شعر بزبان شیرازی گفتی -
روز جمعه امیر شیخ ابواسحق از نماز جمعه بیرون آمده شاه عاشق بر او ثنا گفت آمد
و برگوشه دکان او نشست و گفت من امروز دکاندار شاه عاشقم بیائید و از من نقل
بخرید هر امیری و سرداری از رخت و کمر و شمشیر و خنجر و نقد هر چه میدادند امیر
شیخ قدری از نبات قرصه و نقل قنادی میداد تا درصد هزار دینار کپکی از این اجناس
جمع شد و بقدر ده من از این اجناس نبود که بمردم داده بعد از آن سوار شد شاه عاشق
بر بالای دکان رفت و گفت ای خلایق شیراز پادشاه با من انعامی کرد من بخلاق
شیراز بصدقه سر پادشاه بخشیدم بیائید و تالان کنید و دکان سرا نیز بغار تید در یک
زمان مردم تالان کردند پادشاه را گفتند گفت او از ما صاحب کرم تر است .

مولانا معین الدین معلم یزدی مؤلف تاریخ مواهب الهی با اینکه مداح امیر
سبازالدین محمد مظفر بود شیخ ابواسحق را در مکرمت و احسان و مکارم اخلاق
بر همگان مقدم میدارد .

بعلت همین جود و بخشش و نیز بسبب فضل و کمالش شعرا و دانشمندان در
دربارش مجتمع بودند و از خوان نعمتش متنعم میشدند و او نیز آنان را محترم میداشت
و در رعایت حالشان میکوشید .

این بطوطه در باره احترام او نسبت به علماء و دانشمندان گوید : از هر روز به
شیراز آمدم و بخدمت قاضی مجدالدین شیرازی رفتم که از غایت ضعف حرکت نمی توانست
کرد - روزی که زیارت شیخ رفتم سلطان ابواسحق پادشاه شیراز در برابر او گوش
بدهست نشسته بود و این علامت نهایت ادب و احترام در میان آنان است و مردم فقط
در برابر شاه این عمل را می کنند .

از علماء و عرفای معروف که در مصاحبت شیخ ابواسحق بسر میبردند یکی
قاضی عضدالدین ایچی صاحب کتاب مواقف است و دیگری شیخ امین الدین بلیانی

و شمس فخری اصفهانی (مؤلف کتاب معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی) که شرح حال هر یک بموقع گفته خواهد شد.

از شعرای معروف که در مدح شیخ ابواسحق اشعار و غزلیاتی دارند عبارتند از خواجهی کرمانی که مثنوی کمال نامه را در سال ۷۴۴ ه. ق بدو تقدیم داشته و دیگر سید جلال الدین بن عضد یزدی که مدایح بسیار در باره شیخ ابواسحق دارد و عبید زاکانی که شیخ ابواسحق را در اشعار بسیاری مدح گفته^۱ بعلاوه منظومه (عشاق نامه) را بنام او کرده است.

۱ - عبید زاکانی قطعه زیر را در تأسف از فوت امیر شیخ ابواسحق گفته است.

سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ
 کاوازه سخاوت وجودش جهان گرفت
 شاهی چو کیقباد و چه افراسیاب گرد
 کشور چه شاه سنجرو شاه اردوان گرفت
 پستی دین بقوت تدبیر پیر کرد
 روی زمین ببازی بیخت جوان گرفت
 در عیش ساز و عادت خسرو بنا نهاد
 در عدل رسم و شیوه نوشیروان گرفت
 ایوان و قصر و جنت و فردوس بر فراشت
 بر روی نشسته شاد و قدح شادمان گرفت
 هر بنده‌ای که بر در او جایگاه یافت
 خود را امیر و خسرو صاحبقران گرفت
 بنگر که روزگار چه بازی پدید کرد
 نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت
 جوشی بسزد محیط بلائسی بنا گهان
 سلک و خزانه و پسرش در میان گرفت
 یا سوز و گریه‌ای که بهم برزد آن بنا
 یاد و دونالدی که در آن دودمان گرفت
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

از فضلالی دیگر زمان شیخ ابواسحق ابوالعباس احمد بن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی صاحب کتاب شیرازنامه است و کتابی بنام عمدة التواریخ در سلطنت او نوشته که در دست نیست.

دیگر محمد بن محمود آملی است که کتاب نفایس الفنون و عرایس العیون را که در شعب مختلفه علوم تألیف کرده به شیخ ابواسحق تقدیم داشته.

از نویسندگان و دبیران معروف آن دوره جلال‌الدین عکاشه است که منشی خاندان اینجو و شیخ ابواسحق بوده از بزرگ‌ترین شعرای زمان شیخ ابواسحق خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی است بطوریکه که قبلاً نیز گفته شد خواجه در قطعات چندی از مرگ امیر شیخ ابواسحق اظهار تأسف نموده در غزل ذیل نیز احساسات تأسف آمیز خود را بیان داشته است.

یاد باد آنکه سر نوبی توام منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت خاک

بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود

بقیه حاشیه از صفحه قبل

کان بوستان سرای که آئین رنگ و بوی

خلد برین ز رونق آن بوستان گرفت

اکنون بدان رسید که بر جای عنقلیم

زاغ سیه دل آمد و دروی مکان گرفت

قصری که برد فرخی از فر او همای

سگ بچه کرد دروی و جغد آشیان گرفت

در کار روزگار و ثبات جهان عبید

عبت هزار بار از این میتوان گرفت

بیچاره آدمی چو ندارد بیهج حال

نه برستاره دست و نه بر آسمان گرفت

خوشوقت مقبلی که دل اندر جهان نبست

و آسوده خاطری که ز دنیا کران گرفت

دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد
 عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود
 آه از این جور و تطاول که در این دامگه است
 آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود
 در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
 چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
 دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم
 خم می دیدم خون در دل و پادر گل بود
 بس بگشتم که بیرسم سبب درد فراق
 مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود
 راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی
 خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
 دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ
 که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود
 شیخ ابواسحق با وجود صفات خوبی که داشت مردی بد عهد و پیمان شکن بود
 چنانچه با امیر مبارزالدین محمد هشت بار پیمان بست ولی بدانها وفا نکرد و آنها را
 شکست - او این عمل خود را از اعتقاد بعلم نجوم و اسکان پیش بینی حوادث از وضع
 کواکب در آسمان میدانست چنانچه خود گوید: « اهمال در حرب محمد بن مظفر و
 عقد مصالحت با او چند نوبت بواسطه اوضاع فلکی بوده » .

۱ - امیر شیخ ابواسحق اشعار زیر را در این باره سروده است.

نیک و بد از ستاره چون زاید	که خود از نیک و بد زبون آید
گر ستاره سعادت می دادی	کیقباد از منجمی زادی
کیست کز مردم ستاره شناس	ره بگنجینه ای برد بقیاس
تو دهی بی میانچی آن را گنج	که نداند ستاره هفت از پنج
گرچه هست از دقیقه های نجوم	با یکایک نهفته های علوم
همه را روی در خدا دیدم	وز خدای بر همه ترا دیدم

شیخ ابواسحق اغلب اوقات به عیش و عشرت میپرداخت و در آخر کار دائماً در مستی و بی‌خبری میگذرانید از این جهت اساس دولتش متزلزل شد و سلطنتش بدست امیر مبارزالدین محمد بیاد فنا رفت^۱.

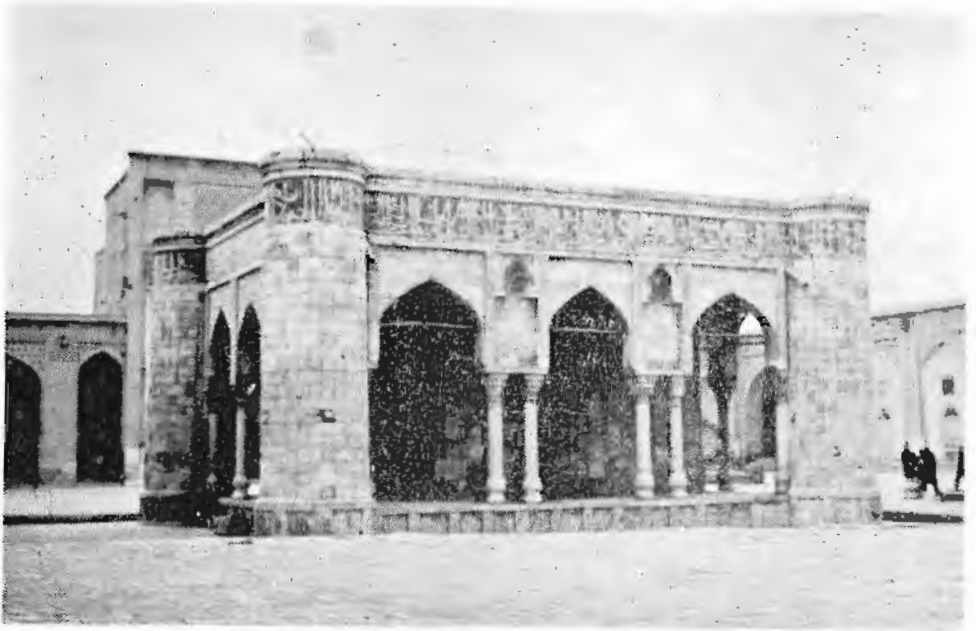
این بطوطه در باره سپاهیان شیخ ابواسحق گوید: او سپاهی نیرومند و کشوری پهناور داشت و عدد لشگریان او در حدود ۵۰ هزار نفر مرکب از ترک و ایرانی بودند اما خواص نزدیکان همه اصفهانی بودند زیراوی اطمینانی بر مردم شیراز نداشت و شیرازیان را بخدمت خود نمی‌گماشت و اجازه نمیداد که بدستگاه او نزدیک شوند - حتی مردم اجازه حمل اسلحه نداشتند سبب آن بود که شیرازیان مردمانی دلیر و شجاع بودند همواره نسبت بحکومت طریق گردن کشی و نافرمانی میسپردند - هر کس از مردم شهر که با خود اسلحه داشت مورد تعقیب و تنبیه مأمورین واقع میشد - او مردم شیراز را بنظر بغض و کینه می‌نگریست و بجان خود از این مردم بیمناک بود^۲.

شیخ ابواسحق در شیراز بساختن ابویه چندی پرداخت از آن جمله بنای عظیمی شبیه بطاق کسری فرمان او ساخته شد - این بطوطه که در موقع ساختن این بنا در شیراز بود گوید: شاه شیخ ابواسحق تصمیم گرفته بود ایوانی نظیر ایوان کسری بنا کند لذا فرمان داد که مردم شیراز پایه بنا را بکنند - مردم شهر در اجرای فرمان به جنب و جوش بزرگ برخاستند - هر یک از طبقات میکوشید که در این کار سهم بیشتری داشته باشد کار رقابت و هم‌چشمی بجائی رسید که زنبیل‌های بزرگ چرسین

۱ - دولت شاه سمرقندی در تذکره آورده: شیخ امین‌الدین جهری که ندیم مقرب شاه بود روزی شاه را گفت بیا تا بر بام تماشای بهار و تفریح شکوفه‌زا رها کنیم که عالم رشک بهشت برین و زمین غیرت‌دار گاه چین شده و شاه را بدین بهانه بر بام کوشک برد شاه دید که دریای لشکر در بیرون شهر سواج است پرسید که چه میشود وزیر گفت که لشکر محمد مظفر است شاه تبسمی کرد که عجب ابله مرد کیست محمد مظفر که در چنین نوبهاری خود را و ما را از عیش و خوشدلی دور میگرداند و این بیت را از شاهنامه بخواند و از بام فرود آید.

بیا تا یک اشب تماشا کنیم چو فردا رسد فکر فردا کنیم

۲ - سفرنامه ابن بطوطه چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۹۸



دارالمصحف یا خدای خانه از بنا های شیخ ابواسحاق اینجو در صحن مسجد
جامع عتیق شیراز در سال ۷۵۲ هـ. ق
مقابل صفحه ۱۱۳

بخط عثمان که بر آن اثر خون بوده وجود داشته که بعدها از میان رفته است^۱. دور خدای خانه کتیبه‌ای بخط یحیی الجمالی الصوفی بوده که در این اواخر آن را تعمیر و بصورت اولی درآورده‌اند.

در اصفهان نیز بنای معروف به اسحقیه نزدیک خانه میرمیران از آثار اوست - دیگر خانقاه شیخ ابو عبدالله حقیف را که اتابک زنگی و اتابک ابوبکر بنا کرده بودند خراب کرد و سه گنبد رفیع متصل بیکدیگر در آنجا بنا نمود . ناشی خاتون^۲ مادر شیخ ابواسحاق در سال ۵۷۰ هـ . ق عمارت مقبره سید امیر احمد برادر حضرت رضاعلیه السلام معروف به شاه چراغ را تعمیر کرده و چند قریه و مزرعه از ناحیه سیمند فارس بر آن بقعه و آستانه وقف نمود و نیز مدرسه و زاویه‌ای در مجاورت این بقعه بنا کرد^۳ بناگفته ابن بطوطه ناشی خاتون مسافری را در این مدرسه اطعام میکرد و میگویی عادت خاتون این است که هر شب دوشنبه خود آنجا می‌آید و تمام قضات و فقها و سادات جمع میشوند و قارآن با آهنگ خوش بقرائت مشغول میشوند و خوراک و میوه و حلوا داده میشود و سپس واعظ به وعظ میپردازد و همه این کارها بعد از ظهر شروع و پیش از نماز عشاء ختم میگردد - جای خاتون در غرفه مخصوص است و در پایان بر در امامزاده طبل و نفیر و بوق زده میشود مثل دربار پادشاهان^۴.

سلسله نسب اینجویان

۱ - شرف‌الدین محمود شاه اینجو - در سال ۷۰۳ هـ بحکومت فارس رسید^۵ و در سال ۷۲۰ در کنار حکومت فارس استقلال یافت و در ۱۰ رجب سال ۷۳۶ هـ با برارپا گاون کشته شد .

۱ - شدالازار و آثار عجم فرصت‌الدوله شیرازی .

۲ - مؤلف کتاب هزار سزار سال فوت ناشی خاتون را ۷۰۵ هـ - ق یعنی سال تعمیر مقبره شاه چراغ نوشته است (ص ۱ چاپ شیراز)

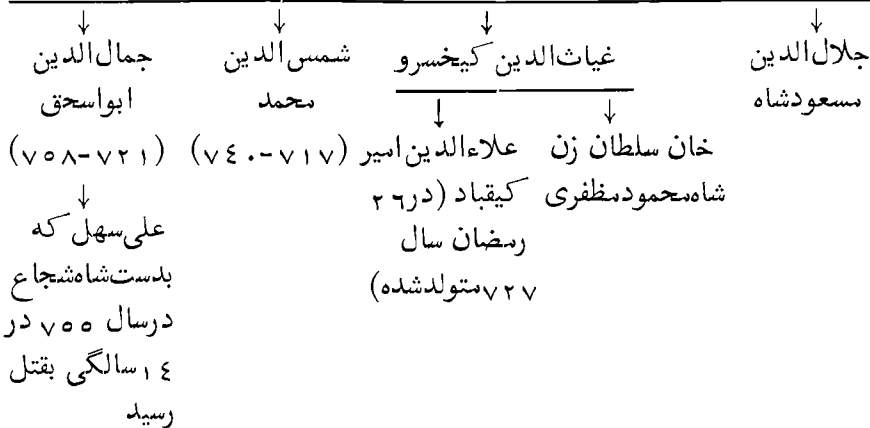
۳ - بنا به نوشته مؤلف شیراز نامه که با خاتون معاصر بوده تاریخ بنای مدرسه سال ۷۴۴ هـ . ق است .

۴ - سفرنامه ابن بطوطه چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۰۵

۵ - شیراز نامه ص ۱۶

- ۲- جلال‌الدین مسعود شاه بن محمود شاه^۱ - از رجب ۷۳۶ به حکومت پرداخته و در سال ۷۴۳ بدست یاغی باستی بقتل رسید.
- ۳- غیاث‌الدین کیخسرو بن محمود شاه - در سال ۷۳۹ بقتل رسید.
- ۴- شمس‌الدین محمد بن محمود شاه - در سال ۷۴۰ با امیر پیرحسین کشته شد.
- ۵- جمال‌الدین ابواسحق بن محمود شاه - از ۷۴۳ تا ۷۵۸ حکومت داشت و در این سال بدست امیر مبارزالدین محمد مقتول گردید.
- شرف‌الدین محمود شاه اینجو

↓



۶- سلطان بخت دختر دمشق خواجه بن امیر چوپان را در ازدواج داشت.

فصل پنجم

بقیه احوال امیر مبارزالدین محمد

لشگرکشی امیر مبارزالدین محمد به آذربایجان در سال ۷۵۹ هـ . ق - امیر مبارزالدین محمد چون شیخ ابواسحق اینجو را از میان برداشت و علاوه بر کرمان و یزد به فارس و اصفهان نیز تسلط یافت خواست آذربایجان را نیز ضمیمه متصرفات خود سازد برای این منظور در ماه محرم سال ۷۵۸ از شیراز عازم اصفهان شد شاه سلطان داماد و خواهرزاده امیر که حاکم اصفهان بود از او استقبال شایان بعمل آورد او که در راه اجرای مقاصد امیر مبارزالدین محمد کوشش بسیار کرده و امیر شیخ ابواسحق دشمن بزرگ او را دستگیر ساخته بود توقع آن داشت که مورد عنایت قرار گیرد اما امیر مبارزالدین محمد که در این موقع بد خوی و سخت گیر شده بود چنانکه باید او را طرف توجه قرار نداد و بعلاوه با او بخشونت رفتار کرد^۱ این امر باعث رنجش شاه سلطان شد و بطوریکه بعد خواهیم دید سبب گردید که بافرزندان او در گرفتاری و نایبنا ساختنش متحد گردد . هنگامی که امیر مبارزالدین محمد در اصفهان توقف داشت ایلچی جانی بیگ خان حاکم دشت قبچاق که تبریز را از دست ملک اشرف چوپانی بدر آورده و آذربایجان را متصرف شده بود آمد و به او پیشنهاد کرد که منصب یساوای جانی بیگ خان را که از طرف ایلخانان به پدر امیر تعلق داشت بپذیرد

۱- محمد مستوفی بافتی مؤلف جامع مفیدی مینویسد : علت رفتار خشونت آمیز امیر مبارزالدین محمد با شاه سلطان این بود که خواجه برهان الدین وزیر باطلاع امیر رسانیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق تصرف کرده باین جهت امیر با او بتظر

امیر مبارز الدین محمد که در این موقع در کمال اقتدار بود از این پیغام بر آشفت و ایلیچی جانی بیگ خان را با سخنان درشت بر گردانید و مخارج ایلیچی را که با سیصد سوار آمده بود به شاه سلطان حواله داد - این معنی باعث رنجش بیشتر شاه سلطان شد .

در آذربایجان پس از قتل امیر شیخ حسن چوپانی که در سال ۷۴۴ هـ . ق اتفاق افتاد برادرش ملک اشرف حکومت میکرد و او که انوشیروان نامی را بایلیخانی برداشته بود ابتدا یاغی باستی و سیورغان پسران امیر چوپان را که رقبای او بودند از میان برداشت و مدت چهارده سال (۷۴۴ - ۷۵۸) با استقلال بحکومت پرداخت در مدت حکومت بظلم و ستم و جمع مال مشغول بود تا اینکه در سال ۷۵۸ جانی بیگ خان پادشاه دشت قبچاق بدعوت مردم تبریز بدان شهر آمد و ملک اشرف را دستگیر کرده بقتل رسانید و بحکومت خانواده چوپانی خاتمه داد .

جانی بیگ پس از اندکی توقف در آذربایجان بدشت قبچاق برگشت و پسر خود بردی بیگ را در حکومت آذربایجان گذاشت و چون او بیماری و سپس مرگ پدر را شنید بدشت قبچاق رفت و اخی جوق نامی حکومت آذربایجان را در دست گرفت .

در بهار همان سال سلطان اویس ایلیکانی عازم تبریز شد تا آذربایجان را ضمیمه متصرفات خود سازد اخی جوق بجلوگیری او پرداخت ولی منهزم شد و بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در ماه رمضان سال مزبور وارد تبریز گردید و زمستان را به بغداد رفت اخی جوق از موقع استفاده کرده مجدداً بر آذربایجان مسلط گردید .

چون وضع نا بسامان آذربایجان باطلاع امیر مبارز الدین محمد رسید در حرکت بطرف این ولایت و تسخیر آن مصمم تر شد - اخی جوق به مقابله او شتافت و در

نزدیکی شهر سیانزه^۱ به لشگریان او رسید در جنگی سپاهیان اخی جوق شکست خوردند و منهزم شدند. - شاه شجاع و شاه محمود پسران امیر مبارزالدین محمد تا شهر نخجوان گریختگان را تعقیب نمودند و سپس به تبریز بخدمت پدر برگشتند. - امیر مبارزالدین محمد بجای آنکه آن دو را مورد عنایت قرار دهد بعلمت شرب شراب و گستردن بساط عیش و طرب که مرتکب آن شده بودند آنان را بسختن درشت بیارزد و مورد سلامت قرار داد و در فتح نامه‌ای که صادر کرد از پسران اسمی نبرد و شجاعت و دلآوری شاه یحیی نوه خود و پسر شرف الدین مظفر راستود. - این امر باعث رنجش بیشتر پسران گردید و موجب آن شد که بر علیه پدر با یکدیگر متحد شوند. - امیر مبارزالدین محمد پس از ورود به تبریز در جمعه اول شخصاً بالای منبر رفت و خطبه خواند و خلفای عباسی مصر را که چندی پیش بیعت آنان را پذیرفته بود دعا کرد و سپس بنماز جماعت پرداخت. - او دو ماه در تبریز اقامت کرد و چون از لشگر کشی سلطان اویس ایلکانی به تبریز اطلاع یافت نظر به اینکه سنجمان به او گفته بودند که او را از جوان ترك بلند بالا ملالتی خواهد رسید و او این صفات را در سلطان اویس میدید باین جهت از او بیمناک شده از تبریز خارج گردید و تا اصفهان در هیچ جا توقف نکرد و در راه نیز فرزندان را به کشتن و کور کردن تهدید می کرد^۲

۱ - قاضی احمد غفاری قزوینی در جهان آراء موضع جنگ را و روزگان گر مرود نوشته است ص ۲۲۲ چاپ تهران.

۲ - احمد بن حسین بن علی الکتائب مؤلف تاریخ جدید یزد گوید: امیر مبارزالدین محمد که با روی بیید بساخت و حفر خندق میکرد و به تعجیل مردم در کار داشته بود حاجی محمود شاه (پسر بزرگ تقی الدین دادا محمد) بر سید و زسانی در محمد مظفر نگاه کرد و گفت ای محمد چه کاری میکنی؟ در جواب گفت که خانه خود محکم میکنم تا از دشمن ایمن باشم شیخ چون این بشنید بخندید و نظر به شاه شجاع انداخت و گفت چون ترا وقت برسد این ترکک ترا بگیرد و سخن همان بود چون وقت درآمد شاه شجاع پدر را بگرفت و میل کشید تاریخ جدید یزد ص ۱۱۲ بقیه حاشیه در صفحه بعد

نابینا شدن امیر مبارزالدین محمد بدست پسران - امیر مبارزالدین محمد روز سه شنبه ۱۰ ماه رمضان سال ۷۳۰ باصفهان رسید و بافرزندان بیشتر از سابق بد رفتاری نمود و چون پسران احساس نمودند که از پدر آسیبی خواهند دید و بعلاوه بشاه شجاع گفته بودند که پدر در نظر دارد او را که ولیعهد است بگیرد و سلطان ابویزید فرزند کوچک خود را که از خانزاده بدیع الجمال داشت بتخت سلطنت بمنشاند باین جهت شاه شجاع با شاه محمود و شاه سلطان هم پیمان شدند و صبح زود به منزل امیر رفتند شاه محمود در بیرون خانه ماند و شاه شجاع بدرون رفت و هفت نفر از همراهان را فرمان داد تا پدر را دستگیر سازند آنان پیش امیر مبارزالدین محمد رفتند و در صدد دستگیری او برآمدند امیر که سردی قوی هیکل و پرقوت بود با آنان بجنگ پرداخت ولی مغلوب گردید - دست و پای او را بستند و از ترس غوغای مردم در تاریکی شب بقلعه طبرک بردند و شب جمعه ۱۹ ماه رمضان سلطان شاه چشم او را سیل کشید .

یکی از شعرای فارس در باره این واقعه چنین گفته است .

یک چند شکوه همتش پیل کشید	یک چند سپه ز هند تا نیل کشید
پیمانه دولتش چو شد مالا مال	هم روشنی چشم خودش سیل کشید

سلمان ساوجی نیز در این باره گوید :

آنکه از کبر یک وجب میدید	از سر خویش تا بافسر هور
آنکه می گفت شیر شرز منم	روز هیجا و دیگران همه کور
قوة الظهر پشت او بشکست	قرة العین کرد چشمش کور
تا بدانی که با سعادت و بخت	بر نیاید کسی بمردی و زور

خواجه حافظ که او را قاتل امیر شیخ ابواسحق ولینعمت خود میدانست و از او خوشدل نبود در غزلی که در این باره سروده قبایح اعمال او را نیز شرح داده است و غزل این است .

دل مننه بردنیی و اسباب او	زانکه از وی کس وفاداری ندید
کس غسل بی نیش از دکان نخورد	کس رطب بی خار از این بستان نجید
هر به ایامی چراغی بر فروخت	چون تمام افروخت بادش در دمید
بی تکلف هر که دل بروی نهاد	چون بدیدی خصم خود می پرورید

شاه غازی خسرو گیتی ستان
 گه بیک حمله سپاهی می شکست
 از نهیش پنجه می افکند شیر
 سروان را بی سبب می کرد حبس
 عاقبت شیراز و تبریز و عراق
 آنکه روشن بد جهان بینش بدو
 آنکه از شمشیر او خون می چکید
 گه بهوئی قلبگاهی میدرید
 در بیابان نام او چون می شنید
 گردنان را بی خطر سر می برید
 چون مسخر کرد وقتش در رسید
 میل در چشم جهان بینش کشید

مرگ امیر مبارزالدین محمد - پسران پس از نابینا ساختن پدر او را از اصفهان به قلعه سفید فارس فرستادند و بزندانش افکندند بعد از یک ماه^۱ او بکمک جمعی کوتوال قلعه را دستگیر ساخته و قلعه را در تصرف آورد از آنجائیکه فرزندان از کرده خود پشیمان شده بودند خواستند رضایت خاطر پدر را جلب نمایند باین جهت با او صلح کردند باین شرط که بشیراز آمده مانند سابق خطبه و سکه بنام او باشد و شاه شجاع تحت فرمان پدر مملکت را اداره نماید - بعد از دو سه ماه^۲ مفسدان امیر را بر آن داشتند هنگامی که شاه شجاع به خدمت میرسد دستگیر ساخته بهلاکت برسانند و سلطان ابویزید را بتخت سلطنت بنشانند و شاه یحیی را سپهسالار لشکر سازند - شاه شجاع از این توطئه خبر یافت و اطرافیان پدر را که در این ماجرا دست داشتند بقتل رسانید و پدر را در قلعه تبر در هشت فرسخی جهرم زندانی ساخت^۳.

امیر مبارزالدین محمد در آن قلعه بعلت گرما و ناسازگاری هوا بیمار شد و یفرمان شاه شجاع او را به قلعه بم بردند ولی در بین راه بیماری اش شدت یافت و در اواخر ربیع الاول سال ۷۶۵ وفات یافت - جنازه او را به میبد برده در مدرسه مظفریه بخاک سپردند.

۱ و ۲ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۶۲

۳ - در فارستامه ناصری زندان امیر مبارزالدین محمد مظفر در دفعه دوم قلعه شهریار

افز قید شده ص ۵۸ و گوید: این قلعه در یک فرسخی غربی قریه سکوی بلوک خنج واقع

مدت عمرش ۶۵ سال بود اگر آغاز حکمرانی او را از سال ۷۱۸ حساب کنیم ۴۲ سال حکومت کرده از این مدت ۲۳ سال در یزد و ۱۳ سال در کرمان حکومت داشت و پس از تصرف شیراز شش سال بر کلیه ممالک مظفری حکومت میکرد و پسر ۲ دختر داشت شرفالدین مظفر و خانزاده سلطان از زن اول - شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد و یک دختر بنام مخدوم زاده خاتون^۱ از خان قتلغ مخدوم شاه دخترشاه جهان قراختائی و سلطان ابویزید از زن سومش بنام بدیع الجمال بوجود آمدند.

امیر مبارزالدین محمد

↓	↓	↓	↓	↓	↓
سلطان ابویزید	سلطان احمد	شاه محمود	شاه شجاع	خانزاده سلطان	شرفالدین مظفر
	مخدوم زاده خاتون ^۱				

۱- محمد مستوفی باقمی مؤلف کتاب جامع معیندی در شرح آبادی هائی که امیر مبارزالدین محمد در اطراف یزد و مینید احداث کرده گوید: قنات ترکاناد باسر دختران امیر محمد خوانزاده خاتون و مخدوم زاده خاتون جاری کردند و آن را بر بقیه خود که مدفن ایشان است و در جنب سزار شیخ تقی الدین دادا محمد واقع است وقف نمودند.

از اینجا نام دختران امیر مبارزالدین محمد معلوم میگردد که یکی خانزاده خاتون یا خانزاده سلطان خواهر صابی شرفالدین مظفر و دیگری مخدوم زاده (یا مخدوم زاده) خاتون از خان قتلغ مخدوم شاه و خواهر صلیبی شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد بوده است -

فصل ششم

اخلاق و صفات امیر مبارزالدین محمد

امیر مبارزالدین محمد مؤسس دولت آل مظفر مانند مؤسسين اغلب سلسله‌ها دارای صفات جسمی و اخلاقی برجسته که لازمه تصدی مهمات امور و اداره کشور است می‌باشد. او که از اوان کودکی درسفر و حضر همراه پدر بود و اغلب با او در دربارخانان مغول سیزست کم‌کم برسوم بزرگی و آئین فرماندهی آشنا گشت و راه و رسم مملکت داری آموخت. با اینکه هنگام فوت پدر ۱۳ سال بیش نداشت در اثر شجاعت و دلاوری که درسرکوبی راه زنان از خود بروز داد مورد توجه سلطان محمد اولجایتو و سلطان ابوسعید قرار گرفت و جانشین پدر شد و حفظ و نگه‌داری راههای اطراف یزد بدو واگذار گردید^۱.

امیر مبارزالدین محمد علاوه بر شجاعت ذاتی بازوئی توانا و قدرت جسمانی فوق‌العاده داشت. در ۱۸ سالگی که ملازم خدمت سلطان ابوسعید بهادر خان بود چون مورد محبت سلطان قرار گرفت محسود اقران گشت. گویند روزی ابومسلم خراسانی پهلوان پایتخت برای اینکه او را منفعل سازد کمان خود را بدو داد و گفت « این را

۱ - در تاریخ مغول تألیف استاد فقید مرحوم اقبال آشتیانی نوشته شده که حفظ و نگهداری راهها از کرمانشاه و لرستان (یعنی ایالات غربی ایران) تا هرات و مرو (یعنی دو شهر از شهرهای خراسان قدیم) به پدر امیر مبارزالدین محمد واگذار شده (ص ۴۱۳) این مطلب سببی بر اشتباه است و راههایی که حفظ و نگهداری آن به پدر امیر مبارزالدین محمد و سپس بخود او طبق نوشته مؤلف مواهب الهی در ص ۳۸ واگذار شده بود راههای اطراف یزد است یعنی از اردستان تا قریه کرمانشاهان که بر سر راه یزد و کرمان قرار دارد و راههای اطراف ابرقوه و هرات و مروست که در جنوب شرقی یزد میباشد و مؤلفین محترمی هم که از این منبع استفاده کرده‌اند همین اشتباه را در کتب خود تکرار نموده‌اند.

چاشنی کن « امیر کمان او را با کمان خود بهم بر نهاد و هردو را بکشید و سپس کمان خود را بدوداد و گفت «تو نیز این را چاشنی کن» ابو مسلم هر چه کرد نتوانست کمان او را بکشد از این رو خود منفعل گشت ولی حيله‌ای دیگر بکار برد و امیر مبارزالدین محمد را در میدان شهر به برداشتن غراره گاه دعوت کرد روز دیگر امیر در حضور سلطان سوار شده نیزه خود را بر غراره گاه زد که بردارد سرنیزه اش شکست ولی بن نیزه را بر غراره زد و آن را در ریودوتا آخر میدان برد بنا بتقاضای امیر غراره را در میدان خالی کردند سندانی بوزن شصت من در آن یافتند. سلطان چون این بدید بر او آفرین گفت و خلعت داد و بر پایه قدرش افزود. از این تاریخ حکم شد او را امیر زاده محمد مظفر خوانند^۲.

او مردی بود با اراده قوی و عزمی توانا و در پیش بردن مقاصد از هیچ مانعی نمی‌هراسید چندان میکوشید تا شاهد مقصود را در آغوش میگرفت. تصمیم او در تصرف شیراز در سال ۷۰۴ ه. ق با اینکه فرزندش شرف‌الدین مظفر در حین محاصره شهر وفات یافت و خود نیز بیمار گردید دلیل استقامت رای و ثبات تصمیم او می‌باشد امیر مبارزالدین محمد در آغاز جوانی در ملازمت علماء و دانشمندان مانند شهاب‌الدین علی با عمران و شیخ الاسلام شرف‌الدین خضر و مولانا تقی‌الدین دادا محمد در یزد بسر میبرد و آنان را مقتدای خود در کسب آداب دین و رسیدن بحکامال ساخته بود^۳ هم‌چنین خود در تربیت اهل علم و دانش و صاحبان استعداد میکوشید چنانکه روزی در گرد محلات شهر یزد میگشت ناگاه به مکتب خانه‌ای رسید و از اسب پیاده شده باندرون رفت و بنشست شاگردی نظر او را جلب کرد از معلم پرسید از شاگردان تو کدام یک نیکوتر می‌نویسد و این جوان کیست؟ معلم جواب داد خط را آن بهتر می‌نویسد که قلمتراش خوب دارد و قلم را نیکو می‌تراشد و آن شخص میتواند بود که پدرش وزیر سلطان باشد و این پرسید عضد وزیر پادشاه است و سید جلال نام دارد. سلطان او را طلب داشت و گفت سطری بنویس تا خط ترا خوب تماشا کنم. سید جلال در بدیهه این قطعه را گفته و نوشت و بدست سلطان داد.

۱ - غراره یعنی جوال - منتهی الارب

۲ - جامع التواریخ حسنی

۳ - مواهب الهی ص ۵۱

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود
 لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارائی
 پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
 تربیت کردن مهر از فلک سینائی
 بامن این هر سه صفت هست چه درمی یابد
 تربیت از تو که خورشید جهان آرائی

امیر محمد از حسن خط و زیبایی شعر و قابلیت سید جلال حیران بماند و معلم را انعام کرد و گفت این پسر صاحب ادراک عالی است و مرا داعیه آن بهم رسیده که او را ملازم خود نموده و بمرتبه عالی برسانم اما چون ساده روی است از زبان مردم اندیشناکم. مبلغ دوهزار دینار به سید انعام داد و فرمود که در کسب کمالات صرف کن چون سید جلال بعد کمال رسید ملازمت سلطان اختیار نمود و قصائدی در مدح آل مظفر دارد^۱ امیر مبارزالدین محمد هم چنین مولانا معین الدین معلم یزدی را که در سال ۷۴۲ بوسیله امیر اختیارالدین حسن قورچی بدو معرفی شده بود تربیت نمود و مصاحب خود ساخت و او را مأمور تهیه کتابی در تاریخ آل مظفر کرد.

امیر مبارزالدین محمد در اجراء شعائر مذهبی و احکام دین بین اسلام کوشش فراوان داشت. خود در چهل سالگی توبه نمود و در عبادت راه افراط پیمود چنانچه برای نماز جمعه پیاده بمسجد میرفت.^۲ رفتار امیر مبارزالدین محمد پس از تسخیر

۱ - جامع مفیدی تألیف سید محمد مفید باقی جلد سوم ص ۱۵۲ - چاپ تهران

۲ - مولانا معین الدین معلم یزدی مؤلف مواهب الهی در این باره چنین گوید: چون تدارک بادریغی که در عنفوان شباب دست داده است جز بانابت میسر نمیشود در ماه اردیبهشت که جهان نمودار بهشت و زمین نمودار خلد برین بود دوای رحمت الهی بلیبک اجابت بقرون گشت در آن موسم نشاط جامه وجود را به آب طهارت برآورد - های و هوی بستان به تکبیر خدایرستان بیدل شد و گلپانگ میخواران بدعای دینداران عوض یافت. هر که دست در محرّمات میزد یا پای در حد سنکرات می نهاد بی حد ادب می یافت. چهره مبارک که افروخته جام مدام بود سیمای متعبدان گرفت و ایام جمعاعات برسم زاهدان دیندار از مستقر سریر خسروی تا مقصوره جامع رنج ترحل می کشید ص ۱۰۴

شیراز با کسانی که برخلاف آداب مذهبی رفتار مینمودند و هم چنین رفتنش بر بالای منبر در تبریز و ایراد خطبه و شرکت در نماز جماعت دلیل دیگری بردینداری اوست. او را غالب مورخین بعلت مبالغه در امر بمعروف ونهی از منکر محتسب لقب داده‌اند^۱. امیر مبارزالدین محمد موقعی خواست صندوق قبر سعدی را بواسطه بعضی اشعارش که برخلاف مذهب تشخیص میداد بسوزاند شاه شجاع بوساطت برخاست و گفت شیخ سعدی در این شعرتوبه و انابه کرده است.

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم

و امیر مبارزالدین محمد بنا بدرخواست فرزندش شاه شجاع از سوختن صندوق قبر شیخ سعدی در گذشت^۲.

امیر مبارزالدین محمد در انجام امور مهم به اعتقادات مذهبی مردم متوسل میشد و عمل خود را با احکام دین تطبیق میداد چنانکه چون خواست در سرکوبی طوایف جرما و اوغان ساکن کرمان که اغلب بر ضد او عصیان میکردند اقدام نماید آنان را به بت پرستی متهم ساخته از علماء و فقهاء کرمان حکم تکفیر آنان را گرفت و جنگ با ایشان را جهاد و غزا جلوه داد از این رو او را (شاه غازی) و (مبارزالدین و دنیا) لقب دادند و چنانکه دیدیم در قتل دشمن خود امیر شیخ ابواسحق نیز همین رویه را پیش گرفت و خود شخصاً به قتلش مبادرت نکرد بلکه او را بفرزندان امیر حاج ضراب که به امر شیخ ابواسحق بقتل رسیده بود سپرد تا حکم قصاص درباره اش اجرا نمایند امیر مبارزالدین محمد در تسخیر آذربایجان نیز از اعتقادات مذهبی مردم استفاده کرد چنانکه حافظ ابرو گوید^۳ « او میخواست عراق و آذربایجان را مسخر سازد اندیشه بیعت خلفای عباسی پیشنهاد ضمیر است » و با وکیل المعتضد بالله ابو بکر خلیفه عباسی

۱ - محتسب یعنی بشمار آورنده و در اصطلاح نهی کننده از چیزهایی که در شرع ممنوع است جاری کننده حدود و توبه دهنده از گناهان را نیز محتسب مینامیدند.

۲ - منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۸۵ چاپ تهران

۳ - حافظ ابرو خطی ورق ۲۶۳ کتابخانه دانشکده ادبیات

صبر در سال ۷۵۵ بیعت کرد^۱.

امیر مبارزالدین محمد درسکه و خطبه نام خود را بعد از نام خلیفه قرار داده است و درسکه هائی که از او باقی است نام خلفای اربعه منقوش است - از آنچه گذشت بدرستی معلوم می‌گردد که او به مذهب سنت که مذهب رایج مردم جنوب ایران در آن زمان بود اعتقاد داشته است.

در باره دینداری امیر مبارزالدین محمد حکایتی نیز نقل کرده‌اند و آن چنین است در سال ۷۵۴ ه. ق قبل از آنکه برای تسخیر فارس عازم این دیار شود به بیم رفت زیرا شنیده بود یک تار موی حضرت رسول اکرم در تصرف سید شمس‌الدین علی‌یمی است - این تار موی را خواست از سید به مبالغی بخرد ولی او حاضر بفروش آن نشد.

۱ - میر خواند مؤلف روضه‌الصفای نویسد رژس منابر و وجوه دانایر که از زمان قنبر بغداد و کشته شدن المستعصم بالله تا غایت که صد سال گذشته بود و از القاب و اساسی عباسیه عاطل و عاری مانده بود بزینت اسم و لقب المعتضد بالله ابی بکر مستعصمی آرایش یافت و معنی حدیث « ان الله تعالی بیعت‌لهذا لاسمه علی راس کل مائة سنة من تجددها دینها » برعالمیان روشن گشت (ص ۹۰ . چاپ سنگی) مؤلف تاریخ آل مظفر می‌نویسد: چون اختیار تاریخ رفت از سنه ۶۵۶ که خروج لشکر هلاکوخان است و واقعه بغداد تا این زمان صد سال بود بی‌زیادت و نقصان و علماء فارس و کرمان و یزد بیعت کردند (ص ۵۰) جعفری مؤلف تاریخ یزد گوید: از خلیفه عباسی معتضد بالله رخصت سلطنت یافت - در شان او منشور بفرستاد و به سلطان مبارزالدین محمد بن مظفر شهرت یافت - بعضی او را « موعود بالمائة السابعة » خوانده‌اند (ص ۳۵)

معین‌الدین معلم یزدی القاب و عناوین امیر مبارزالدین محمد را چنین آورده « صاحب قران الملک والدین - مبین مناهج الحق المستبین - ناصیه رایة النصفه بعد اندراسها - مظهر آیات العداله عقیب انظماها - مجدد مراسم الشریعة الغراء - موطد معالم الملة الزهراء - آیه‌الله بین بریته المجتهد فی اعلاء کلمته - مبارزالدین والدین - مشید مآثر الشرع المبین - ناصر امیر المؤمنین - محی الدولة العباسیه - موطد الخلفاه الممتضدیه - موعود المائة السابعة مفیض النعم الشایعه - صاحب الدولة الثانی - منجج الامال والامانی - الواثق بالملک الغفور.

الملک الصابر الشکور مواهب الهی ص ۱۱

فردای آن روز سید شمس‌الدین علی بی‌ تارموی را آورد و بدو داد و گفت در خواب دیدم که حضرت رسول ص بمن فرمود که « موی محمد به محمد بن مظفر ده » امیر مبارزالدین محمد در عوض املاک بسیار بر اولاد او وقف کرد و همین امر را وسیله قرار داد تا همراهان خود را به فتح شیراز قوی دل گرداند^۱.

مؤلف جامع‌مفیدی می‌نویسد « او در رعایت جانب سادات عظام و علماء اعلام حسب‌الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع مواد ظلم و اعتساف از خود به تقصیر راضی نمی‌گردید »

بنا به نوشته معین‌الدین معلم یزدی امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۳۴ که در سلطانیه بخدمت سلطان ابوسعید بهادرخان رسید با او عازم بغداد شد و از خلوص اعتقاد بزیارت سلطان اولیاء امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه رفت چه سالها در ضمیر خاطر این داعیه را داشته و چون بمشاهده روضه مقدس شهسوار دین منور شد مطالب دینی و دنیاوی عرضه کرد و حاجات خود را بخشوع و خشوع طلب نمود و بانجاح و اسعاف مقرون شد^۲ از آنچه گذشت پیداست که امیر مبارزالدین محمد در عین حال که مذهب سنت داشت به بزرگان مذهب شیعه احترام می‌گذاشت و سادات را نیز رعایت مینمود.

امیر مبارزالدین محمد احکام شرع را درباره نزدیک ترین کسان خود نیز که مرتکب گناهی میشدند جاری میساخت چنانکه در ۷۴۰ شاه سلطان خواهرزاده اش در سبید شخصی را بناحق کشت - ورثه مقتول شکایت بدو بردند امیر حکم قصاص داد - هرچند مادرشاه سلطان و پدرش و اشراف و اعیان یزد شفاعت کردند مفید نیفتاد تا اینکه امیر گفت اگر وارثان بدیت راضی شوند از قتل او صرف نظر خواهد شد والا از قصاص چاره نیست آخر الامر بوساطت جمعی با پرداخت ۲ هزار دینار وارثان را بصلح راضی کردند.

۱- فصیحی خوانی گوید: بعد از آن از بیم بجانب شیراز رفت و آثار مبارک را بدارالسیاده که در کرمان ساخته بود فرستاد و حالا (موقع تألیف مجمل‌التواریخ) آنجاست - مجمل‌التواریخ ص ۸۱ چاپ مشهد

امیر مبارزالدین محمد قسی‌القلب و سخت‌کش بود و بسیار اتفاق می‌افتاد در حین تلاوت قرآن مقصری را که نزد او آورده بودند بدست خود بقتل میرسانید و دوباره بتلاوت قرآن مشغول میشد روزی شاه شجاع از او پرسید چند نفر را بدست خود کشته است او گفت در حدود هفتصد یا هشتصد کس. محمود کتبی در تاریخ آل مظفر می‌نویسد « بواسطه سیاست زیاده از حد مردم از او متنفر بودند ».

امیر مبارزالدین محمد مردی تند خو و بد زبان بود و با فرزندان و اطرافیان بتندی و خشونت رفتار میکرد و آنان را با گفتن کلمات ناشایست می‌آزرد و چنانکه گفته شد در اثر همین رفتار او شاه سلطان خواهرزاده و شاه شجاع و شاه محمود فرزندانش تصمیم گرفتند که او را از میان بردارند و شاه شجاع را که جانشین رسمی پدر بود به سلطنت بگمارند و همین کار را هم کردند.

امیر مبارزالدین محمد بعزت خشونت ذاتی و اسماک زیاد مورد مدح و ستایش زیاد شعرا قرار نگرفته و شعرائی که او را مدح گفته‌اند عبارتند از:

۱- خواجهی کرمانی که مشنوی (گهرنامه) را به او تقدیم نموده و او را چنین

تعریف میکند.

فروغ دیده کشور ستانی	خدایو خطه صاحب قرانی
فریدون جهان شاه جهانگیر	چو تیر چرخ کلکش آسمان گیر
مبارز آن سکندر ملک صفدر	که پیروزست و منصور و مظفر
شه غازی پناه دین احمد	علی تیغ حسن سیرت محمد

هم چنین خواجه در دیوان خود موسوم به صنایع الکمال قصائدی در مدح

او دارد.

۲- میر کرمانی که دیوانش شامل چهار قسمت است و قسمت سوم آن عبارت از قصائدی است که بیشتر آن در مدح امیر مبارزالدین محمد است.

۳- عماد فقیه که او را بدین گونه مدح میگوید:

بود کرمان بهشت و خلق او هور درو شاه جهان نور علی نور

۴- اما حافظ با اینکه معاصر اوست ولی چون او را رواج دهنده بازار ریا و

خرافات می‌شمرد و مزاحم ارباب ذوق و حال میدید باین جهت زیاد از او خوشدل نبود و در مواقع مناسب بتصریح یا باشاره از او بدگوئی مینمود و قبیح اعمال او را می‌شمرد چنانچه در غزلی که بمناسبت کور کردن او سروده است از او به بدی یاد نموده و در مدحی که از شاه شجاع و وزیرانش خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار کرده از سپری شدن دور سختی و تزویر و ظاهر پرستی و زهدریائی اظهار شادمانی کرده.

ه - دیگر از مداحان او مولانا رکن‌الدین هروی است - او ابتدا از بزرگان دولت امیر پیر حسین چوپانی بود و بعد از مرگ او بخدمت امیر مبارزالدین محمد رفت و او را در قصائدی مدح گفت.^۱

مولانا رکن‌الدین هروی که برکن صائن معروف بود در موقع دستگیری امیر مبارزالدین محمد پیش او بود چون بفرمان شاه شجاع امیر مبارزالدین محمد را دستگیر ساختند او خود را از بالاخانه بزیر انداخته بنای دشنام را گذاشت - شاه شجاع شمشیری براو زد بطوریکه احشای او ظاهر گشت مولانا افتاد و چون شاه شجاع را شناخت گفت ای شاهزاده از برای خدا ترحمی نمای شاه شجاع در خنده افتاد و گفت ای مولانا ندانسته این حرکت ظاهر گشت معذور دار و بموجب فرمان زخم او را دوختند و در اندک مدت صحت یافت و ملازمت شاه شجاع اختیار کرد - در زمانی که شاه شجاع به یزد میرفت در منزلی از راه به مطایبه با مولانا گفت که چند سال دیگر میخواهی زنده بمانی مولانا گفت ده سال دیگر در همان لحظه حال او متغیر شد و از خرگاه پادشاه بیرون رفت و بخیمه خود آمده وفات یافت.

وسعت متصرفات امیر مبارزالدین محمد - امیر مبارزالدین محمد در اثر لوشش و بجاهدت فراوان در ایام حکومت خود تمامی جنوب و قسمتی از مرکز ایران را متصرف شد و دولت بالنسبه معتبری در بین دولی که بعد از ایلخانان در ایران تشکیل یافت تأسیس کرد - حدود شرقی متصرفات او بموجب آنچه که در موقع انتخاب شاه شجاع به ولیعهدی در سال ۷۵۴ و حکومت کرمان بدو واگذار کرده تا رود سند

۱ - ص ۱۱۹ کتاب

۲ - مواهب الهی ص ۱۴۷

میرسید^۱ در طرف مغرب اتابکان لر بزرگ و کوچک را که در ناحیه بختیاری و لرستان دولتی تشکیل داده بودند در اطاعت داشت. در جنوب سلوک هورموز از او اطاعت میکردند بنابراین حوزه اقتدار او از این سمت تا سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان امتداد داشت در شمال حدود متصرفات او پس از تصرف اصفهان تا سلطانیه میرسید^۲.

گرچه آذربایجان را نیز در سال ۷۵۹ م تصرف شد ولی چون این ایالت از مرکز حکومت او دور بود و نمیخواست با سلاطین آل جلایر که بعلت قرب جوارچشم طمع به آذربایجان دوخته بودند دست و پنجه نرم کند از این رو از نگه‌داری آن صرف نظر کرده بشیراز برگشت^۳.

بنابراین دولت آل مظفر در زمان سلطنت امیر مبارزالدین محمد درمستهای وسعت بوده و چنانکه بعد خواهیم دید از زمان سلطنت شاه شجاع کم‌کم بعلت اختلافاتی که بین برادران و برادرزادگان مظفری افتاد دولت آل مظفر رو به ضعف و انحطاط رفت و بالاخره بدست امیر تیمور گورکان منقرض گردید.

ابنیه و آثار امیر مبارزالدین محمد - امیر مبارزالدین محمد در شهرهایی که حکومت و سلطنت کرده آبادیهائی از خود بجا گذاشته که بیشتر جنبه مذهبی دارد مثل مسجد و مدرسه و دارالسیاده.

۱ - سواهب الهی ص ۲۶۲

۲ - تاریخ گزیده ص ۷۲۳ و ص ۷۲۵ - جعفری مؤلف تاریخ یزد متصرفات امیر مبارزالدین محمد را چنین میشمارد: شیراز - یزد - کرمان - اصفهان - شوشتر - خرم آباد - قم - کاشان - ساوه - قزوین - سلطانیه - تبریز

۳ - محمد مستوفی بافقی مؤلف جامع مفیدی گوید: امیر مبارزالدین محمد بعد از فتح آذربایجان متوجه بغداد گشت و در بغداد خطبه بنام نامی خود خوانده به اصفهان مراجعت کرد.

در این باره در منابع دیگر ذکر نشده و قاعده نباید درست باشد زیرا در این زمان بغداد مرکز حکومت آل جلایر بود و امیر نیز برای تصرف بغداد با آنان جنگی نکرده است.

در سال ۵۷۴۷ هـ. ق بر وسعت شهر یزد افزود و بعضی محلات بیرون را داخل شهر کرد^۱.

از دروازه قطریان تا دروازه مادر امیرباروی نو کشید و هفت دروازه بر آن قرار داد که دارای درهای آهنی بود^۲.

در پای حصار خندقی حفر کرد و برگرد حصار برجهایی ساخت و در نزدیکی دروازه سعادت خانقاهی بنا نمود که دارای مناره کاشی سبز بود - همچنین بازار و حماسی در یزد بنا نمود - مولانا خواجوی کرمانی که در آن وقت در یزد بسر میبرد قصیده‌ای در وصف این حمام گفته که مطلعش این است.

ای پیکر منور محرور خوی چکان

ثعبان آتشین دم رویینه استخوان

امیر مبارزالدین محمد و فرزندانش در میبد و اطراف یزد دهاتی آباد کرده‌اند^۳.
خانزاده دختر امیر مبارزالدین محمد بیرون دروازه بموضع سر آب نو مدرسه‌ای نزدیک مزار شیخ تقی‌الدین دادا محمد ساخت و جهت مدفن خود و فرزندان قبه‌ای عالی بنا نمود^۴.

۱- محلاتی را که امیر مبارزالدین محمد داخل شهر کرده عبارت بوده از کوچه سنبلان - کوچه محمد جلال - کوچه صندوقیان - باغ بهشتی - مدرسه اتابک سام - کوچه جنب مدرسه اتابک - دارالشفاء صاحبی - محله ایلچی خان - مزار شرف‌الدین خضر - کوچه پای بوز - سنجستان - باب کیا.

۲ - این هفت دروازه عبارت بودند از: ۱ - دروازه بهریچرد ۲ - دروازه قطریان (در زمان مؤلف جامع سفیدی یعنی بین سالهای ۱۰۸۷ و ۱۰۹۱ دروازه شاهی نام داشته) ۳ - دروازه ایلچی خان (در زمان مؤلف جامع سفیدی بدروازه ملا اشتهار داشته) ۴ - دروازه کوشک نو ۵ - دروازه مادر امیر ۶ - دروازه سعادت ۷ - دروازه نو (در زمان مؤلف جامع سفیدی دروازه سعادت و دروازه نو مسدود بوده است).

۳ - اسامی این دهات بقرار زیر است: مبارز آباد - ترکانا باد - شاه آباد رستاق - بدر آباد - مظفر آباد میبد - خاتون آباد - مظفر آباد زارج - دیلم آباد - احمد آباد میبد - سلطان آباد تفت - علی آباد قهستان - محمد آباد (جامع سفیدی ص ۱۳۳ جلد سوم).

۴ - تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی الکتائب ص ۹۳

امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۴۰ سرای ترکان را عمارت کرد و خانه‌ای مشهور به دولت خانه بنامود و برای پسران و پسرزادگان خود سرای عالی بساخت. در شهر کرمان در سال ۷۵۲ ه. ق در نزدیکی دروازه زرنده مسجد جامع ساخت^۱ و مولانا عقیف‌الدین محمدبن یعقوب را از یزد خواست تا خطبه جمعه اول را او بخواند.

امیر مبارزالدین محمد در محله سرمیدان نزدیک قصر خود دارالسیاده‌ای بنا نمود که محل آثار نبوی^۲ و منزل اشراف و سادات بود^۳ و سید صدرالدین آوجی و فرزندان او را که به زهد و تقوی معروف بودند از یزد به کرمان دعوت کرد و در نزدیکی دارالسیاده منزل داد و از املاک خود درمید برای این دو محل وقف کرد و برای علماء و فضلاء و سادات و وظیفه و مقرری معین نمود و در سال ۷۵۵ ه. ق معین‌الدین معلم یزدی مؤلف تاریخ مواهب الهی را بتدریس دارالسیاده انتخاب کرد^۴.

امیر آخور باشی امیر مبارزالدین محمد که محمدبن محمودبن قاسم نام داشت در سال ۷۵۹ در مقابل مدرسه عبدالقادریه یزد مدرسه‌ای ساخت که بمدرسه امیرآخوریه معروف بود - او بر در مدرسه مسجد و مسافرخانه و فراش‌خانه ترتیب داد و آب تفت و نصیری را در صحن مدرسه جاری ساخت.

خواجه برهان‌الدین فتح‌الله وزیر امیر مبارزالدین محمد قناتی در یزد جاری ساخت پدر خواجه برهان‌الدین که به صاحب اعظم خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی معروف بود مدرسه کمالیه را در یزد ساخت و در اطراف آن خانقاه و بیت‌الادویه ترتیب داد

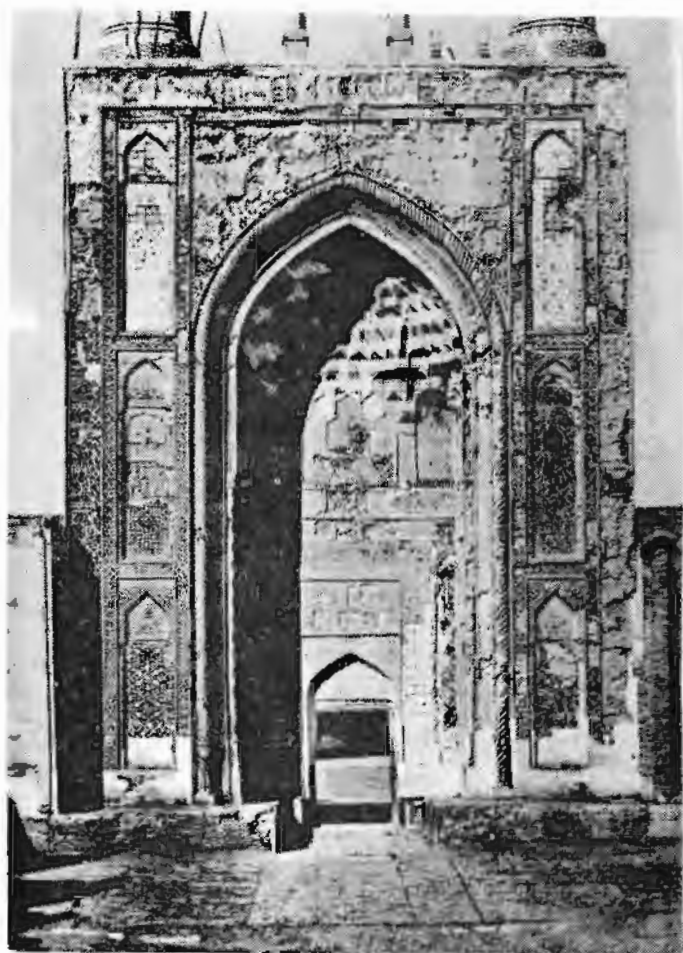
۱ - فصیحی‌خوافی ص ۷۹ چاپ مشهد - فصیحی‌خوافی اتمام این مسجد را در سال ۷۵۳ نوشته است ص ۲۰۸
 ۲ - نوشته و گوید: مسجد جامع که شهریار غازی امیر مبارزالدین محمد مظفر در کرمان قریب بدر زرنده ساخته.

مؤلف مواهب الهی بنای این مسجد را در سال ۷۵۲ نوشته است ص ۲۰۸

۲ - یعنی تارموی مبارک حضرت رسول اکرم - ص ۲۷، کتاب راه بینید

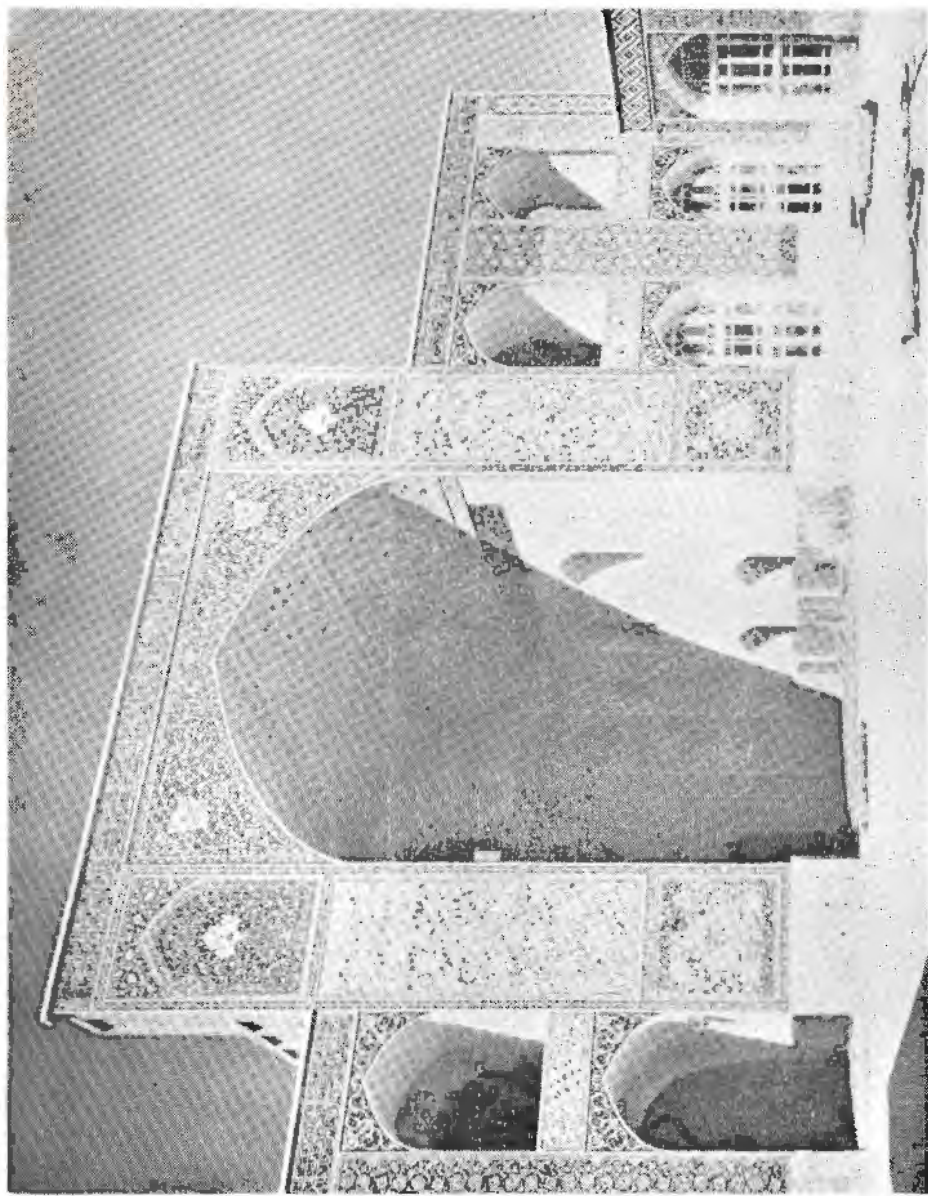
۳ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۳۳ و مواهب الهی معین‌الدین معلم یزدی ص ۲۰۸

۴ - فصیحی‌خوافی اتمام دارالسیاده را در سال ۷۵۴ ذکر کرده (مجموع التواریخ ص ۸۰

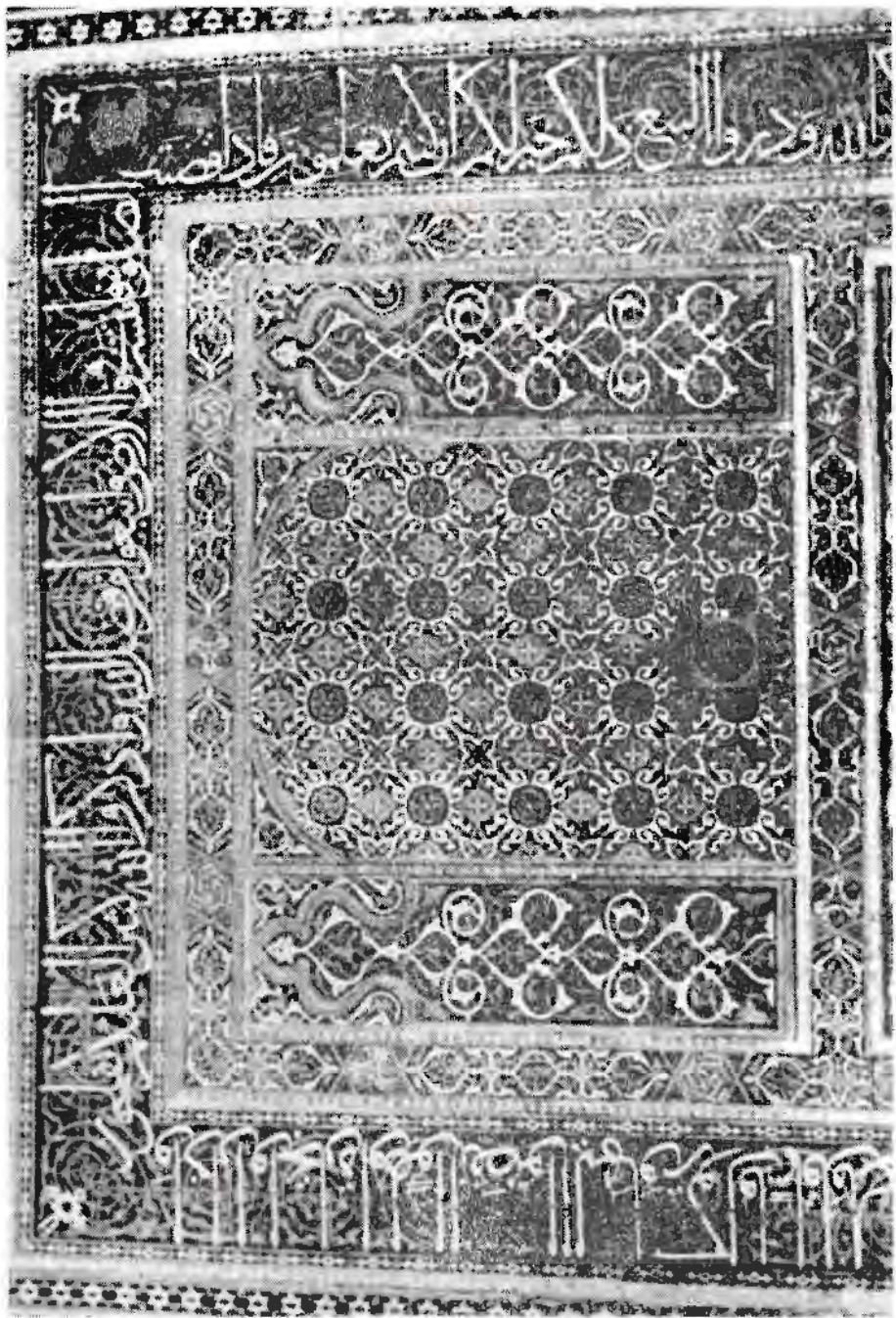


سر در مسجد جامع کرمان قبل از تعمیر

مقابل صفحه ۳۲



مسجد جامع کرمان از بناهای امیر مبارز الدین محمد مظفری در سال ۵۷۲ ه. ق. - پس از تعمیر



نمونه ای از کاشی کاری های مسجد جامع کرمان

و حماسی بنا کرد - مؤلف تاریخ جدید یزد گوید بنای حمام در سال ۷۲ هجری قمری بوده^۱.

دختران امیر مبارزالدین محمد یعنی خانزاده خاتون و مخدوم زاده خاتون نیز قنات ترکانا بادرا جاری ساختند^۲.

۱ - ص ۱۴۷ - تاریخ جدید یزد.

۲ - جامع نقیذی جلد سوم ص ۲۰۸

سلطنت شاه شجاع - ۷۶۰ - ۷۸۶

گرچه شاه شجاع پس از صلح با پدر سکه و خطبه بنام او کرد و مدتی از طرف پدر به حکومت پرداخت ولی در واقع شروع سلطنت او را باید همان سال ۷۶۰ هـ. ق دانست که امیر مبارزالدین محمد در ۱۹ رمضان آن سال بدست پسران گرفتار و نایبنا و زندانی شده.

شاه شجاع پس از رسیدن بسطنت شیراز را مرکز حکومت خود ساخت و حکومت کرمان را به برادرش سلطان احمد و حکومت اصفهان و ابرقوه را به برادر دیگرش شاه محمود وا گذاشت.

سلطنت شاه شجاع را میتوان بسه دوره تقسیم کرد.

دوره اول از سال ۷۶۰ تا سال ۷۶۷ - در این دوره او گرفتار مخالفت برادرش شاه محمود شد شاه محمود بکمک سلطان اویس ایلکانی شیراز را متصرف گردید و شاه شجاع را به کرمان روانه ساخت تا اینکه در سال ۷۶۷ شاه شجاع مجدداً شیراز را متصرف شد.

در دوره دوم که از سال ۷۶۷ تا ۷۷۶ طول کشیده مخالفت شاه محمود باشاه شجاع ادامه دارد - و هردو برای جلب کمک سلطان اویس ایلکانی دختر او را خواستگاری مینمایند ولی دختر نصیب شاه محمود میشود و او برای مدتی به استظهار ایلکانیان از مزاحمت شاه شجاع آسوده میگردد تا اینکه در سال ۷۷۶ هـ. ق فوت مینماید. در این دوره از گرفتاریهای شاه شجاع طغیان پهلوان اسد حاکم کرمان است که او نیز در سال ۷۷۶ دستگیر شده بقتل میرسد - در سال ۷۷۶ سلطان اویس ایلکانی نیز فوت مینماید و باین ترتیب سه نفر از دشمنان شاه شجاع یکی پس از دیگری بفاصله کوتاه و در یک سال ازین میروند.

دوره سوم حکومت شاه شجاع از سال ۷۷۶ تا سال ۷۸۶ است در این دوره تنها مزاحم شاه شجاع در داخله مملکت شاه یحیی برادرزاده و داماد اوست که گاه گاهی

سر از فرمان او میپیچد - در این دوره چون شاه شجاع تا اندازه‌ای از وضع کشور خود مطمئن است به آذربایجان لشکر می‌کشد ولی پس از تصرف آن ایالت ناچار بشیراز برمیگردد و از ضعف دولت آل جلایر استفاده کرده متصرفات خود را از طرف شمال تا نواحی سلطانیه بسط و توسعه می‌دهد - اواخر این دوره مصادف است بالشگر کشی‌های امیر تیمور به ایران - شاه شجاع برای پیش بینی حوادث و جلوگیری از حملات امیر تیمور با او باب مکاتبه را باز میکند و اظهار دوستی و یک‌جهتی مینماید .

فصل هفتم

دوره اول سلطنت شاه شجاع - ۷۶۰ - ۷۶۷

چون شاه شجاع بر تخت حکومت مستقر شد و برادران را بحکومت اطراف فرستاد شاه یحیی را که مورد توجه امیر مبارزالدین محمد بسود دستگیر و در قلعه پهن در شیراز محبوس ساخت و وزارت خود را بخواجه قوام الدین محمد صاحب عیار وا گذاشت. عمل شاه شجاع را در تقسیم ممالک بین برادران باید یکی از اشتباهات او دانست زیرا همین عمل باعث شد که بعدها جنگ و اختلاف بین آنان روی دهد و اساس سلطنت آل مظفر را متزلزل سازد.

در آغاز سلطنت او قبایل جرما و اوغان در کرمان عصیان کردند - شاه شجاع برای سرکوبی آنان در محرم سال ۷۶۰ به بم رفت و پس از جمع آوری سپاهیان عازم جیرفت شد - اوغانیان و جرمائیان در قلعه منوجان (واقع در بلوک رودبار) مستحصن گردیدند - با اینکه مدت سه ماه جنگ بین طرفین استداد یافت قلعه گشوده نشد ولی بسیاری از اوغانیان و جرمائیان بقتل رسیدند و بقیه نیز مورد غارت واقع شدند و چون خود را از پایداری ناتوان دیدند بوساطت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین عبدالعزیز از فرزندان شیخ شهاب الدین توران پستی شاه شجاع از سر تقصیر آنان درگذشت و امراء اوغانی و جرمانی بخدمت شاه شجاع رسیده مورد بخشش قرار گرفتند.

شاه شجاع کماکان حکومت کرمان را به سلطان احمد وا گذاشته و خود به شیراز برگشت.

ایجاد اختلاف بین شاه شجاع و شاه محمود - این دو برادر مدتی طریق موافقت

۱ - قلعه پهن در راه فهندر و پهندز نیز نوشته اند و در بعضی از کتب جغرافیون اسلامی این کلمه به فهندز که معرب کهن دژ است تبدیل شده - مردم شیراز آن جا را قلعه بندر نامند و آن در نیم فرسنگی شرقی شیراز است.

پیمودند و بالاخره بین آن دو اختلاف افتاد باین ترتیب که در سال ۶۳۷ عمال شاه شجاع درصدد برآمدند در درآمد ابرقوه که بشاه محمود تعلق داشت تصرفاتی نمایند از این رو شاه محمود درصدد مخالفت باشاه شجاع برآمد وخواست در اصفهان و ابرقوه دولتی مستقل تشکیل دهد. شاه شجاع بر آن شد که برادر را از راه نصیحت از مخالفت بازدارد و برای این منظور مولانا معین الدین معلم یزدی مؤلف تاریخ مواهب الهی را به اصفهان فرستاد و در نتیجه پیمانی بین دو برادر منعقد گردید ولی این مصالحه بطول نینجامید و پس از چندی شاه محمود به یزد لشکر برد و آن شهر را بجای ابرقوه در تصرف آورد و خواجه بهاء الدین قورچی را بحکومت یزد منصوب کرده خود به اصفهان برگشت و نام شاه شجاع را از خطبه انداخت^۱. شاه شجاع چون بر عمل برادر اطلاع یافت به اصفهان رفت پس از زد و خوردی شاه محمود در اصفهان متحصن شد. روزی در جنگی که در کوچه باغ های اصفهان اتفاق افتاد شاه سلطان که جزء لشکریان شاه شجاع بود بدست سپاهیان شاه محمود دستگیر شد. شاه محمود او را نایبنا ساخت یعنی همان عملی را که او نسبت به خال خود امیر مبارزالدین محمد انجام داده بود درباره او عمل کردند^۲ اما بعد از چند روز بسعی جمعی میان برادران صلح واقع شد بشرط آنکه خطبه و سکه باسم شاه شجاع باشد. شاه شجاع نیز بساین مقدار راضی شده بمقر حکومت خود برگشت. شاه یحیی که در قلعه پهن در شیراز زندانی شده بود در این موقع جمعی را با خود متفق گردانید و کوتوال قلعه را دستگیر ساخته خود قلعه را در تصرف گرفت. شاه شجاع سپاهی برای تصرف قلعه فرستاد و آن را محاصره کرد. شاه یحیی از عم خود طلب بخشش نمود و مورد بخشایش قرار گرفت و

۱ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۶۶

۲ - مولانا صدرالدین عراقی که این رباعی را در مدح امیر مبارزالدین محمد گفته

بجزای عمل شاه سلطان نیز اشاره کرده است.

گر دست فلک چشم ترا میل کشید

در ذات شریف تو جهان نقص ندید

آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند

او نیز بعینه مکافاتش دید

شاه شجاع او را بحکومت یزد فرستاد تا بدینوسیله هم شاه یحیی را راضی کند و هم یزد را از چنگ شاه محمود خارج سازد شاه یحیی نیز خواجه بهاءالدین قورچی را بطرف اصفهان منہزم ساخت و خود در حکومت یزد مستقر شد ولی نمک ناشناسی کرده بر علیه عم خود قیام نمود و از آن پس او نیز یکی از مخالفان شاه شجاع شد و پیوسته در پی فساد برآمد.

شاه شجاع پس از شنیدن قیام شاه یحیی با سپاهی از شیراز عازم یزد شد و چون به ابرقوه رسید خواجه قوامالدین محمد صاحب عیار را مأمور محاصره یزد کرد - شاه یحیی چون تاب مقاومت در خود ندید این بار نیز ایلچسانی پیش شاه شجاع به ابرقوه فرستاد و از عم خود طی نامه ای طلب بخشش نمود شاه شجاع از سر تقصیر او گذشت و بخواجه قوامالدین صاحب عیار فرمان داد دست از محاصره بردارد و نامه زیر را در جواب نامه شاه یحیی نوشته بدو فرستاد « حقیقت آنکه در حضرت آفریدگار عز سلطانه و پیش خلاق مقرر است که آنچه در جملت و طبیعت این پدر بود با آن فرزند بجای آورد بواسطه سوگندی که اتفاق افتاده بعون الله تعصیر در مقسم به واقع نشد چرا که (ولا یجعل الله عرضة لایمانکم) صورتی آسان نیست و هر آفریده ای که با خلق اندرون و بیرون راست ندارد قبح آن بدو متعلق گردد و در این کلمه همانا خزارتی^۲ تصور نتوان کرد که الحق ابلج^۱ چندین هزار پیغمبر علیهم السلام در این معنی مستفق اللفظاند

۱ - شاه شجاع چون به عهد شکنی برادرزاده اطلاع یافت این ابیات را سروده و نزد او فرستاد.

مرا که چرخ مطیع است و دهر سازنده

چه غم ز بازی نابخردان با زنده

بهیچ ورطه مرا پای در گلی نرود

نگاه دار ده از حادثات دارنده

هزار جمع که برهم زنند باکی نیست

از آنکه لطف خداوند هست پاینده

۲ - خزارت یعنی تنگی چشم - زیرکی و فتانی

۳ - ابلج یعنی روشن و آشکار - مرد گشاده ابرو و المنجد - منتهی الارب

و نیز امید بحضرت عزت دارم که آنچه در ضمیر آن فرزند باشد از قوه بفعل رسد و روح مخدوم برادرم و آقا ام نگذارد که خلاف طریقه مردی و مسلمانی یک سر سوی ظاهر گردد چه در آن وقت که آن فرزند در قلعه (فهندر) محبوس بود چند نوبت در خواب مشاهده افتاد که اشارت‌ها میفرمود که خلاص آن فرزند بدین وضع که در تصور هیچ آفریده‌ای نمی‌آید از معاونت و تعلق خاطر آن دیندار پاک اعتقاد بود زنه آنچه صلاح دین و دنیای خود بدان تعلق شناسد فرو نگذارد و بهر کیفیت که مشروع و معقول تواند بود حقا که این اطناب از روی شفقت پدر فرزندی مینماید والا التفات بجهان و مافیها هرگز نبوده و نیست.

ترا نگفتمت ای روزگار بی حاصل

که من ز مهر تو و کین تو ندارم باک

من آن نیم که ز اقبال تو شوم خرم

من آن نیم که ز ادبار تو شوم غمناک

به برو بحر و تر و خشک از چه مینازی

توئی و قطره‌ای از آب شور و مشتی خاک

مرا سری است که ترک کلاه همت او

نخواهد آسترا لا ز اطلس افلاک

خواجه قوام‌الدین صاحب عیار که از محاصره یزد دست برداشته بود بطرف

شیراز برگشت و شاه شجاع نیز از ابر قوه عازم شیراز شد.

قتل خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار - اجداد او در موقع لشگرکشی مسلمانان

از مکه بایران آمده و در زمان ایلخانان شغل صاحب عیاری ممالک را که مهمترین

کارهای دیوانی بود در عهده داشتند^۲ در سال ۷۰۵ و زمانی که شاه شجاع در کرمان

۱- سیرخواند مؤلف روضه الصفا گوید: «شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در خواب

دیده بود که میگفت عهد و پیمان کن که در استیصال خاندان من سعی نمائی و شاه شجاع

در خواب عهد کرده بود بنابراین هر چند از اولاد شاه مظفر بی ادبی‌ها صدور مییافت شاه شجاع

ذیل عفو و اغماض بر آن میپوشید و در رعایت و تربیت ایشان میکوشید» جلد ۵ ص ۵۱۰

۲ - مواهب الهی ص ۲۱۲

بود ملازمت او را اختیار نمود و در سال ۷۵۵ بنیابت سلطنت شاه شجاع رسید و در سال ۷۵۶ در کرمان قائم مقام شاه شجاع گردید و حکومت دارالملک کرمان علاوه مناصب او گشت^۱ و شصت هزار دینار سرسوم مقرر شد و معین شد و در سال ۷۵۹ رتبه اسارت و لشگرکشی نیز بدو ارزانی داشت و چون در سال ۷۶۰ شاه شجاع بسطنت ممالک مظفری رسید بطوریکه گفته شد وزارت خود را بدو داد.

خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار بقدری ترقی کرد که هیچ یک از ارکان دولت را در کارها دخالت نمیداد و بلکه بخلاف رای شاه شجاع نیز در امور مملکت اقدام مینمود باین جهت جمعی از دشمنانش او را متهم بخیانته نمودند - شاه شجاع نیز که از نفوذ فراوان او بیمناک بود و در پی بهانه میگشت او را دستگیر ساخت و بقتلش فرمان داد^۲ و اموالش را در ضبط آورد.

او ممدوح خواجه حافظ بود و خواجه او را در یک قصیده و دو قطعه مدح گفته . مطلع قصیده این است .

ز دلبری نتوان لاف زد به آسانی هزار نکته در این کار هست تا دانی
تا آنجا که گوید :

قوام دولت و دنیا محمد بن علی که سیدرخشدش از چهره نور یزدانی
مطلع غزل اول این است :

آنکه رخسار ترا رنگ گل نسرين داد صبر و آرام تواند بمن مسکین داد
و مطلع غزل دوم این است :

بحسن خلق و وفا کس بیار ما نرسد ترا در این سخن انکار کار ما نرسد

۱ - بحیره ص ۴۰۰

۲ - مولانا معین الدین معلم یزدی گوید : او همواره مورد حسد دشمنان واقع میشد و بانواع وسائل خاطر امیر محمد را از او بکدر میساختند ولی چون او خود را از هر گناهی سبها میدانست رضایت خاطر امیر را جابج نموده مجدداً مورد عنایت قرار میگرفت تا اینکه در سال ۷۶۰ بوزارت رسید و شاه شجاع فرماندهی لشکر نیز بدو محول کرد و (کلک کفایت انگیزش را با شمشیر خون ریز اتصال داد) اما عاقبت بر وفق سنت وزارت زمین را از خون او رنگین ساختند - و اهاب الهی ص ۲۱۷

در این قطعه خواجه حافظ تاریخ قتل خواجه قوام‌الدین را معین کرده.

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش

از بهر خاکبوس نمودی فلک سجود

با آن جلال و آن عظمت زیر خاک شد

در نصف ماه ذوالقعدة از عرصه وجود

تا کس امید جود ندارد دگر ز کس

آمدحروف سال وفاتش (امیدجود) ۷۶۴

خواجه حافظ در قطعه ذیل نیز از مرگ او اظهار تأسف می‌کند.

گدا اگر گهر پاك داشتی در اصل

به آب نقطه شرمش مدار بایستی

وز آفتاب نکردی فسوس جام زرش

چرا تهی ز می خوشگوار بایستی

وگر سرای جهان را سرخرابی نیست

اساس او به از این استوار بایستی

زمانه گر نه سر قلب داشتی کارش

بدست آصف صاحب عیار بایستی

چوروزگار جز این یک عزیز بیش نداشت

بعمر مهلتش از روزگار بایستی

از شعرای آن زمان روح عطار^۱ نیز قصیده‌ای در مدح او دارد که از ۲۷ بیت

مرکب و مطلع آن این است.

کنون که موسم نوروز بفراشت علم

جهان چو باغ جنان گشت تازه و خرم

خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار همواره به تربیت علماء و ترضیه حال صلحا

۱ - دیوان روح عطار (خطی) تحت شماره ۳۹۰ در کتابخانه مجلس موجود است.

این دیوان ۶۰ صفحه دارد و با دیوان جلال عضد و خواجوی کرمانی در یک مجلد است (تاریخ عصر حافظ).

همت می‌گماشت چنانکه مدت ۱۰ سال خواجه معین‌الدین معلم یزدی صاحب کتاب مواهب الهی در تحت حمایت و مورد عنایت او بوده است.

وزارت خواجه کمال‌الدین حسین رشیدی - شاه شجاع بعد از قتل خواجه قوام‌الدین صاحب عیار وزارت خود را به خواجه کمال‌الدین حسین رشیدی داد و بطوریکه قبلاً گفته شد او ابتدا وزارت شاه شیخ ابواسحق را بشرکت با رکن‌الدین عمیدالملک بن شمس‌الدین صائن قاضی داشت. شاه شجاع پس از چندی او را نیز از وزارت معزول داشت و او از شیراز گریخته به اصفهان پیش شاه محمود رفت و بوزارت او رسید ولی پس از فوت شاه محمود مجدداً بشیراز آمد و شاه شجاع دوباره وزارت خود را بدو داد.

کمک خواستن شاه محمود از سلطان اویس ایلکانی - با اینکه بین برادران پیمان اتحاد منعقد شده بود ولی چون شاه محمود از شاه شجاع آسوده خاطر نبود در سال ۷۶۵ از سلطان اویس ایلکانی برای تصرف شیراز کمک خواست شاه شجاع چون از این موضوع خبر یافت یکی از نزدیکان خود را به اصفهان فرستاد تا او را از این نیت باز دارد ولی بعزت رسیدن سپاهیان سلطان اویس به نزدیکی اصفهان شاه محمود باستظهار این لشکریان این بار از اطاعت برادر سرپیچید و درصدد حمله بشیراز برآمد. اما سلطان اویس ایلکانی بطوریکه قبلاً نیز گفته شد پس از مراجعت اسیر مبارزالدین محمد از آذربایجان به این سرزمین آمده و اخی جوق را دستگیر و مقتول ساخت و در سال ۷۶۵ درصدد برآمد بچنگ ملک آکاووس پادشاه شیروان برود ولی خبر عصیان خواجه سرجان حاکم بغداد او را از این نیت منصرف داشت. سلطان اویس بی‌بغداد رفت و پس از دفع عصیان خواجه سرجان مدت ۱۱ ماه در این شهر توقف کرد و سپس شهرهای تکریت و موصل و ماردین را نیز متصرف شد و باین ترتیب

۱ - ص ۸۷ کتاب

۲ - دستورالوزراء ص ۲۴۸

۳ - فصیحی خوانی در وقایع سال ۷۶۵ می‌نویسد: شاه شجاع سولانا معین‌الدین

یزدی را برای بار دوم پیش برادر فرستاد.

تمامی عراق عرب و آذربایجان و اران در تحت اقتدار او درآمد و او که در نظر داشت عراق عجم و فارس را نیز ضمیمه متصرفات خود سازد تقاضای شاه محمود را برای تصرف شیراز پذیرفت و سپاهیان بسیاری را اعزام کرد و امیر ساقی بهادر و مبارکشاه به اصفهان فرستاد در این لشکرکشی امراء شیخ ابواسحق اینجو که بعد از قتل او به پناه سلطان اویس رفته بودند مانند امیر غیاث الدین منصور حاکم شول و داماد شیخ ابواسحق و امیر سلغرشاه ترکمان خواهرزاده امیر شیخ نیز شرکت داشتند شاه محمود از سپاهیان سلطان اویس استقبال شایان بعمل آورد و به بزرگان لشکر خلع گران و شمشیرهای مرصع و اسبان تازی نژاد بخشید و هزینه آن جماعت را از خزانه خود پرداخت و پس از یک ماه متوجه شیراز شد. حکام لر کوچک و قم و کاشان و آوه و ساوه نیز در این لشکرکشی شاه محمود یاری دادند. شاه محمود شاه یحیی حاکم یزد را نیز بوعده حکومت ابرقوه با خود متحد ساخت و او در قصر زرد به سپاه شاه محمود پیوست.

چون شاه شجاع از خبر لشکرکشی شاه محمود بشیراز اطلاع یافت نامه ای منظوم به برادر نوشت و او را از عاقبت و خیم التجا بسلطان اویس برحذر داشت.

خواند میر مؤلف کتاب حیب السیر گوید: چون آوازه کثرت عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان مشورت مسلولک داشته منشی آستان سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و گفت:

به محمود بنویس نای ارجمند	رسانیده بر دوده خود گزند
نه محمود بینم بجنگ آمدن	سرا و ترا تیغ برهم زدن
تصور کن ای نامور شهریار	که گرز آنکه ما هردو باشیم یار
که یارد کشیدن سپه پیش ما	چو آگه شود از نما پیش ما
اویس ار بما ترک تازی کند	مگر با سر خویش بازی کند
ز فردوسی پاک دین یاد کن	نگر تا چه گوید در اینجا سخن
که گردو برادر بهم داد پشت	تن کوه را باد ماند بمشت

شاه محمود در جواب این نامه نوشت که « بندگی پادشاه بيموچي لشگر به اصفهان کشید و آن مملکت را خراب کردند و بنا بر توهمی که مبادا بار دیگر معاودت

فرمایند از سلطان اویسی استعانت نمودم تا از باس و سخط آن حضرت روزی چند ایمن توانم زیست».

شاه شجاع از جواب شاه محمود دانست که آتش اختلاف با ارسال رسل و رسائل خاموش نخواهد شد باین سبب در صدد مقابله و مقاتله برآمد و با حضار لشکر فرمان داد - چون سپاهیان از کرمان و بم و سیرجان و ابر قوه و لر بزرگ در شیراز جمع شدند و اوغانیان و اعراب ربیعہ و فولادی نیز بدانان پیوستند شاه شجاع از راه مائین به بیضا رفت و از آنجا قطعاً ذیل را برای برادر فرستاد .

ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان

که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد

منم که نوبت آوازه صلابت من

چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد

چو مهر تیغ گذار و چه صبح عالم گیر

چه عقل راه نما و چه شرع نیک نهاد

نبرده عجز بدر گاه هیچ مخلوقی

که بر بنای تو کل نهاده ام بنیاد

بهیچ کسار جهان روی دل نیاوردم

که آسمان در دولت بروی من نگشاد

تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من

که شوهریت نیاید ز دختر دلشاد

مکن مکن که پشیمان شوی به آخر کار

ز مکر رو به بی زور و لشگر بغداد

شاه محمود نیز با سپاهیان آراسته بطرف شیراز حرکت کرد - در این موقع عده‌ای از اطرافیان شاه شجاع بدو خیانت کرده با شاه محمود روابط محرمانه برقرار ساخته بودند از آن جمله وزیر شاه شجاع امیر کمال الدین حسین رشیدی بود که در خفیه بشاه محمود

نامه مینوشت و از کیفیت احوال و اوضاع او را خبر میداد^۱ و نیز سلطان احمد که از کرمان به کمک برادر آمده بود از او رنجشی حاصل کرده به شاه محمود پیوست^۲ و نیز عده‌ای از سپاهیان شاه شجاع از او روی گردان شده پیش شاه محمود رفتند با این حال شاه شجاع در محل خونسار و سرچاهان^۳ با برادر بجنگ پرداخت ولی شکست خورده بشیراز برگشت و در شهر متحصن شد در این موقع شاه محمود که خیال مراجعت به اصفهان را داشت چون از انهزام سپاه شاه شجاع خبر یافت با سپاهیان سلطان اویس عازم شیراز شد و شهر را در محاصره گرفت - شاه یحیی نیز که در اثنای جنگ بطرف یزد گریخته بود به شاه محمود پیوست.

اوضاع کرمان - بطوریکه گفته شد چون شاه محمود بر علیه شاه شجاع برخاست سلطان احمد حاکم کرمان که ابتدا به کمک شاه شجاع آمده بود بعلت رنجشی که از او حاصل کرد پیش شاه محمود رفت و شاه شجاع پسر خود سلطان شبلی را بحکومت کرمان فرستاد و چون او هنوز بسن رشد نرسیده بود و از اداره امور کرمان عاجز بود شاه شجاع چنین صلاح دید که دولت شاه بکاول و مملکت محمد نام از نزدیکان خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار وزیر مقتول را بکمک سلطان شبلی به کرمان بفرستد تا

۱ - حافظ ابرو این شخص را امیر رکن الدین شاه حسین نوشته و گوید وزارت شاه شجاع را داشته ولی بطوریکه میدانیم در این موقع وزارت شاه شجاع با امیر کمال الدین حسین رشیدی بود که بعد از قتل خواجه قوام الدین صاحب عیار در سال ۷۶۴ بوزارت رسیده است.

۲ - علت رنجش سلطان احمد را مؤلف تاریخ کرمان احمد علی خان وزیری کرمانی چنین مینویسد: وقتی شاه شجاع از شیراز بعزم مقاتله بیرون آمده بود شبی با نداء و مخصوصان کنکاش جنگ با شاه محمود را داشت سلطان احمد بدر سراپرده آمد که بسلام برادر مشرف شود حاجب و دربانها گفتند می‌رویم و اذن میگیریم بعد از اجازه تشریف بیاورید سلطان احمد گفت امر لازمی نیست مقصود سلام بود و معاودت نمود همان شب با خواص خویش به اردوی برادر دیگرش شاه محمود رفت ص ۲۰۸

۳ - بلوک سرچاهان یکی از بلوکات سردسیر فارس است در شمال شرقی شیراز و نام قصبه این بلوک گلخنگان است و خوانسار دهی است دره فرسخی جنوبی گلخنگان - فارس نامه

بدین وسیله آنان را از شیراز که ممکن بود در این موقع باعث فساد شوند دور سازد. ولی پس از رفتن آن دو اندیشید که شاید دولت شاه سلطان شبلی را از کرمان بیرون راند و خود زمام امور را در دست گیرد از این رو خواجه مجدالدین قاقم را که مردی امین و کافی بود و در فارس ضیاع و عقار بسیار داشت بهمراهی امیر باکور و دوهزار سوار بکرمان فرستاد که آن ولایت را حفظ و حراست نماید.

پیش از رسیدن دولت شاه سلطان شبلی بکمک امیر سیورغتمش خال خود بموجب فرمان شاه شجاع بجمع آوری سپاه مشغول بود و دولت شاه که بعلت قتل صاحب عیار کینه شاه شجاع را در دل داشت چون به کرمان رسید سلطان شبلی را از اوضاع فارس نگران ساخت و او را از رفتن بدانجا و کمک پدر منصرف کرد و قبل از رسیدن خواجه مجدالدین قاقم و امیر باکور بدرالدین هلال اتابک سلطان شبلی و امیر غیاثالدین حاجی امیرآخور او را از میان برداشت و سلطان شبلی را نیز در قلعه کوه زندانی ساخت و در اندک زمانی سپاهیان بسیاری جمع آوری کرد و از شاه محمود اطاعت نموده سکه و خطبه بنام او کرد.^۱

دولت شاه برای اینکه اساس کار خود را محکم سازد دختر یکی از بزرگان کرمان را در ازدواج آورد و نیز نامه و قاصدی نزد ملک معزالدین حسین کرت حاکم هرات باهدایای بسیار فرستاد و از او کمک خواست ولی ملک معزالدین حسین چون کار دولت شاه را بی اساس می دید بخواهش او توجهی نکرد و ایلیچی او را مأیوس بر گردانید.^۲

چون این اخبار باطلاع شاه شجاع رسید پسر دیگر خود سلطان اویس را با امیر سیورغتمش اوغانی روانه کرمان نمود تا بکمک لشگریان هزاره کرمان را از دست دولت شاه بیرون آورد ولی امیر سیورغتمش چون قدرت مقابله با دولت شاه نداشت

۱ - حافظ ابرو گوید: دولت شاه خواست اساس سلطنت خود را در کرمان استوار سازد ولی چون او را نسبت سلطنت نبود خود را به خدمتگزاری شاه محمود منسوب کرد و خطبه و سکه بنام او نمود و چون شاه شجاع در محاصره شاه محمود بود کسی بدفع او اقدام نکرد (خطی)

با اینکه تا حوالی کرمان رفته بود باندک پیشکشی راضی شده باز گشت.^۱ از اینجا قدرت دولت شاه زیاد شد و درصدد تسخیر سیرجان برآمد ولی موفق نگردید.^۲

شاه محمود نیز هنگام معاصره شیراز خواست کرمان را از تصرف دولت شاه بیرون آورد برای این منظور برادر خود سلطان احمد را در نظر گرفت ولی چون سلطان احمد پیش از عزیمت بکرمان به نزدیکان خود گفته بود چون کرمان را از چنگ دولت شاه بدر آورد کسی نخواهد توانست آن ولایت را از او بگیرد و این گفته بگوش شاه محمود رسیده بود از این رو سلطان احمد را به کرمان نفرستاد و نزد خود نگه داشت ولی دیگر اعتمادی بدو نداشت.^۳

تصرف شیراز از طرف شاه محمود در سال ۷۶۵ - محاصره شیراز ۱۱ ماه طول کشید از این جهت آثار ضعف بر احوال سپاهیان شاه شجاع ظاهر گشت و هر روز لشگریانش دسته دسته از شهر بیرون آمده به شاه محمود می پیوستند بطوریکه از امرا و قربان جز معزالدین اصفهان شاه و امیر اختیارالدین حسن قورچی و شیخ دردی و علاءالدین ایناق و پهلوان طالب نسی پیش او نمانده بود باین جهت ایلچی نزد برادر فرستاد تا در باب مصالحه صحبت بهارند. شاه محمود باین بهانه که اختیار امور در دست امراء سلطان اویس است به برادر پیشنهاد نمود که از شیراز خارج شده به ابرقوه برود و یک ماه در آنجا توقف نماید تا اسرای سلطان اویس ایلکانی را به بغداد مراجعت دهد و سپس به خدمت برادر قیام نماید.

شاه شجاع پیشنهاد برادر را پذیرفت و قرار شد که ابتدا آن دو دریای قلعه بهین در یکدیگر را ملاقات نمایند و شاه شجاع پیش از خروج از شیراز این نامه را نوشته پیش برادر فرستاد.

«برادر اعزاکرم فیروز جنگ محمود که انشاء الله قوه الظهر و عضد الیمین باشد ملتسمات که نموده بود علم الله که مادام که در این مقام باشد باضعاف آن از قوه بفعل رسد تا بحقیقت داند که ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود - نمی دانم که معاهد سلسله

۱ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۷۳ و تاریخ حافظ ابرو (خطی)

۲ - تاریخ حافظ ابرو (خطی)

۳ - مطلع السعدین (خطی)

اخوت را چه افتاده که از هم گسسته شد و جاذبه خون و رنگ را چه بود که بدین نوع دست از کار باز داشت.

اگرچه دل بکسی داد یار ماست هنوز

بجان او که دلم برسر وفاست هنوز

آری خدای مصلحت کار بنده به داند - شک نیست که تألیف قلوب و ضمائر از جایی دیگر است تا ارادت وقت چگونه و کی باشد انشاء الله تعالی چنان کند که فردا در پای قلعه فهدر ملاقات شود و ملتسمات آنچه موجه تواند بود و صلاح کلی در ضمن آن مندرج تواند مضایقه نرود والسلام^۱.

شاه محمود نیز در جواب شاه شجاع سطری چند مرقوم داشت که بیتی از آن این است.

جنایت از طرف آن شکسته پیمان است

و گرنه از طرف ما همان صفاست هنوز

روز دیگر آن دو در پای قلعه پهن در یکدیگر را ملاقات کردند چون شاه شجاع به قول برادر اطمینان یافت از شیراز خارج شد.

حافظ ابرو گوید: در زمان حرکت از شیراز زیارت مقبره شیخ کبیر ابو عبد الله حقیف رفت و هنگام حرکت از آنجا سلطان زین العابدین را در مزار فراموش کردند و شاه شجاع بادوزن خود که همراه داشت یعنی امیرزاده در ملک و خواند زاده کاشی سوار شده براه افتاد و در راه پادشاه از حال سلطان زین العابدین استفسار کرد کسی از ملازمان کیفیت حال او ندانست پادشاه را در خاطر آمد که او را در مزار شیخ کبیر گذاشته اند امیر اختیارالدین حسن مراجعت کرد و سلطان زین العابدین را به پادشاه رسانید.

چون از حومه شهر گذشت برای اینکه دشمنان نتوانند غدیری بیندیشند از راه بند امیر که قرار بود حرکت کند نرفت و از راه غیر معهود یعنی از راه قصر زرد عازم ابرقوه گشت - در این هنگام سلطان احمد و شاه یحیی به تعجیل تمام در عقب او

روان شدند تا دستگیرش سازند و بار دیگر با این عمل خود نفاق و دورنگی که بین شاهزادگان مظفری رواج تمام داشت بظهور رسانیدند ولی چون دانستند او از راه غیر معهود رفته بی نیل به مقصود بازگشتند شاه محمود بعد از رفتن برادر وارد شهر شد و اخبار این فتح را با انواع تحف و هدایا برای سلطان اویس به بغداد فرستاد.

خواجه سلمان ساوجی دربارهٔ فتح شیراز قصیده‌ای گفته که چند بیت آن این است.

دولت سلطان اویس عرصه ایران گرفت

ماه سر سنجقش سرحد کیوان گرفت

ماهجه رایشش سر بفلک برافراشت

شاه بماهی زروم تا در کرمان گرفت

از طرفی دولتش گردن دیوان بست

واز جهتی لشگری ملک سلیمان گرفت

معجز اقبال شاه بود که پیش از دو سال

نسخه این سر غیب خاطر سلمان گرفت

و نیز در این باره چنین گفته :

همای چتر همایون پادشاه اویس

بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت

حدود مملکت فارس تا در هرموز

بسال خمسه و ستین سبعمائه گرفت

رفتن شاه شجاع به کرمان و تصرف آن ولایت - شاه شجاع چون به ابرقوه

۱ - مطابق این مصرع و تصریح سورخین دیگر فتح شیراز در سال ۷۶۵ اتفاق افتاده

ولی فصیحی خوafi در سجل التواریخ لشگرکشی شاه محمود را بشیراز از وقایع سال ۷۶۶ ذکر کرده و هم چنین قرار بیان شاه شجاع و شاه محمود و رفتن شاه شجاع را به ابرقوه و تصرف شیراز از طرف شاه محمود و نیز وقایع کرمان مانند رفتن شاه شجاع برای تصرف کرمان و جنگ او با طوایف جرمانی و اوغانی و نیز جنگ شاه شجاع با شاه محمود و تصرف شیراز از طرف شاه شجاع کلیه را از وقایع سال ۷۶۷ ضبط کرده است.

رسید خواجه جلال‌الدین توران شاه که از طرف او والی آن ولایت بود باستقبال شتافت شاه شجاع پس از توقف مختصری در ابرقوه به عزم تسخیر کرمان و قلع ریشه فساد دولت شاه در اسفند ماه سال ۷۶۵^۱ با سیصد سوار به کرمان رفت و چون به شهر بابک که اول خاك کرمان بود رسید عده‌ای از اعراب ساکن آن ناحیه و جمعی دیگر در حدود ۵۰ تن در زیر رایت او گرد آمدند و شاه شجاع از آنجا عازم سیرجان شد دولت شاه با چهار هزار نفر به مقابله شتافت چون عده‌ای از بزرگان لشکر دولت شاه به شاه شجاع پیوستند از این روتاب مقاومت نیاورده در شهر کرمان متحصن شده بوساطت خواجه توران شاه وزیر با بزرگان دولت خویش بخدمت شاه شجاع آمد و مورد عنو و بخشایش قرار گرفت ولی چون بعداً در صدد سوء قصدی نسبت شاه شجاع بود دستگیر شد و با جمعی که با او در این امر متفق بودند بقتل رسید - شاه شجاع در این باره چنین گوید :

امان چون خواست فرمودم امانش

چو عجز آورد بخشیدم بجانش

دگر چون غدر در دل داشت غدار

سراندازان شد این شمشیر خونخوار

یکی مکار دون بی وفا بود

مکافات جفا داران جفا بود

شاه شجاع پس از آنکه دولت شاه را از میان برداشت به مشیز آمده چند روزی را توقف نمود تا کلیه سپاه که از اطراف خواسته بود بدو ملحق شدند - او پسرش سلطان اویس را بحکومت کرمان برداشت و خود برای تسخیر شیراز حرکت کرد امیر سیورغتمش اوغانی نیز بدو پیوست و در نیریز حاکم شبانکاره هم از او اطاعت نمود -

۱ - روضة الصفا جلد ۴ ص ۵۲۳

۲ - مؤلف مطلع السعدین مینویسد - ابتدا شاه شجاع برای استمداد از ملک حسین کرت عازم خراسان بود چون در اثناء راه امرای اعراب با وی پیوستند فسخ آن عزیمت کرده بطرف کرمان رهسپار شد.

شاه شجاع با این سپاه مجهز امیدوار بود که شیراز را بزودی مسخر سازد ولی بعلت اختلافی که بین سپاهیان او افتاد امیر سیورغتمش با طوایف جرما و اوغان از اردو بیرون آمده به جیرفت و رودبار بازگشت. شاه شجاع ناچار بطرف کرمان برگشت تا بار دیگر بتهییه سپاه پردازد ولی ابتدا سر نوبی طوایف جرما و اوغان را لازم شمرد از این جهت به جیرفت رفت امیر سیورغتمش از شاه محمود کمک خواست شاه محمود نیز که در پی فرصت بود تا کرمان را نیز بچنگ آورد موقع را غنیمت شمرد شاه یحیی را با سپاهی بمدد اوغانیان و جرمائیان فرستاد و او را مأمور ساخت تا بکمک طوایف مزبور کرمان را متصرف شود. شاه یحیی از راه فرک و طام و ارزویه به بلوک رودبار رفت ولی بجای جنگ با شاه شجاع از اطاعت نمود و نیز دختر شاه شجاع را خواستگاری کرد شاه شجاع بخط خود نامه ای به شاه یحیی نوشت^۱ و او را مورد عنایت خود قرار داد و از او خواست به یزد رفته و منتظر فرمان او باشد شاه یحیی نیز بدستور شاه شجاع به یزد برگشت.

۱ - عین نامه شاه شجاع این است - طول الله عمره معلوم کند که مادام که آن فرزند در اخلاص و یک جهتی راسخ و راست باشد و آثار و علامت آن کما هو حقّه مشاهده رود و محقق گردد که برخلاف گذشته است چگونه از عقل و سروت و شفقت و عصیت معذور و سرخص تواند بود که عنایت و سرحمت دریغ دارد اما در این اقسام آن فرزند ما را تا غایت متردد داشته و متلون زیسته و اکنون چون میخواهد که عذر مافات بخواهد و تجربه مزاج اهل روزگار کرده و قصد و غرض هر کس برسنجیده.

پیوش روی سروت ز چشم بی بصران منم نقاب سلامت بدست پرده دران
که در طبیعت خنثی تفاوتی نکند میان خنجر پولاد و دوکک بیوه زنان
ترا که مرکب سردی است زیران مراد بکوش تا که نمائی ز اباق حدثان
بتجدید غبار نقار از صحیفه ضمیر محو کردیم بجز عنایت و شفقت هیچ نقشی نمائده
بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت

بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

در این باب اندیشه نیکو باید کرد والتوفیق من الله والسلام - تاریخ آل مظفر محمود

طوایف جرما و اوغان چون از کمک شاه محمود مایوس شدند از شاه شجاع درخواست نمودند که به شهر کرمان برگردد تا آنان نیز بخدمت رسیده اظهار اطاعت نمایند. شاه شجاع چنین کرد و بزرگان طوایف مزبور نیز به کرمان رفته مورد نوازش قرار گرفتند. سپس شاه شجاع دختر خود شاه سلطان را به عقد شاه یحیی درآورده به یزد فرستاد تا شاید بدین وسیله از کبید و مکر اورهائی یابد سپس درصدد تسخیر شیراز برآمد.

فصل هشتم

دوره دوم سلطنت شاه شجاع از ۷۶۷ تا ۷۷۶

تصرف شیراز از طرف شاه شجاع در سال ۷۶۷ ه. ق. - پس از آنکه شاه محمود بر شیراز تسلط یافت مردم این شهر بعات رفتار ناهنجار سپاهیان سلطان اویس ایلکانی از شاه محمود آزرده خاطر شده برگشت مجدد شاه شجاع را آرزو می کردند.^۱

و چون آوازه قدرت شاه شجاع پس از تسخیر کرمان در فارس پیچید هر روز عده ای از بزرگان این شهر به کرمان رفته شاه شجاع را بحرکت بطرف شیراز تشویق و ترغیب مینمودند.^۲

۱ - خرابی وضع شیراز و رنجش مردم از شاه محمود از آنجا پیداست که حافظ در این زمان در غزلیات خود از اوضاع شیراز یاد کرده و شاه محمود را به اشاره و کنایه (اهریمن) و (دیوسیرت) میخواند.

۲- حافظ ابرو در این باره چنین مینویسد «رؤس سملکت فارس از لشکریان شاه محمود بعات تبریزیان (لشکریان سلطان اویس) نفرت گرفته بودند بخفیه کلو تاج الدین حسن را روانه کرمان گردانیدند - شاه شجاع از این صورت بغایت مستبشرگشت و حکم فرمود که اصول کرمان رسم استقبال بجای آورند و او را به تعظیم و اکرام و احترام تمام بیارگاه برسانند چون بر مضمون قضیه وقوف یافتند اسرا خود مستهز این فرصت بودند که مجموع را اتباع و مخلفات در آن دیار بود - کلویان و پیشوایان شیراز بخفیه قصاص بدان جماعت روانه میداشتند و حرکت رکاب همایون بصوب فارس التماس مینمودند تا باز شاه شجاع را هوای شیراز در سر افتاد - خطی».

از طرف دیگر نزدیکیان شاه محمود در کارهای دولتی کارشکنی مینمودند چنانکه خواجه صدرالدین اناری که وزارت شاه محمود را داشت و نسبت به شاه شجاع اخلاص میورزید عمداً مرسومات و مواجب لشگریان رانمی پرداخت تا سپاهیان از او مأیوس شده به شاه شجاع به پیوندند و شاه محمود چون از عمل خواجه صدرالدین اطلاع یافت او را از وزارت خود خلع کرد.^۱

با این مقدمه چون شاه شجاع موقع را برای تصرف شیراز مناسب یافت از شهر کرمان به مشیز رفت و از آنجا به بافت و چهارگنبد و سیرجان عزیمت نمود و در این مقام سه ماه تابستان را توقف کرد تا تمامی سپاه از ایالات اطراف بدو پیوستند و شاه منصور برادر شاه یحیی نیز با سپاهی از یزد بکمک او آمد.

شاه شجاع پسر خود سلطان جهانگیر را در شهر کرمان به نیابت برقرار کرد و پسر دیگرش سلطان زین العابدین را بحکومت سیرجان گذاشت و دو پسر دیگر خود سلطان اویس و سلطان شبلی را همراه خود ساخت و با سپاهی مجهز بطرف شیراز حرکت کرد.

شاه محمود برای جاوگیری او تا نزدیکی سیرجان آمد شاه شجاع خواست از راه دیگر خود را به شیراز برساند ولی شاه محمود پیش دستی کرده پیش از وقت خود را بشیراز رسانید و در شهر متحصن گردید^۲ و شاه شجاع به شهر نزدیک شد

۱- مؤلف جامع التواریخ حسنی چنین گوید. پس از رفتن شاه محمود از شیراز خان سلطان زن شاه محمود خواجه صدرالدین اناری وزیر شاه محمود را که بدوستی شاه شجاع متهم بود بقتل آورد و برفت.

۲- مؤلف جامع التواریخ حسنی چنین گوید. موقعی که شاه محمود برای جلوگیری شاه شجاع از شیراز بیرون رفته بود زن او خان سلطان دختر امیر کیخسرو بن محمود شاه اینجو به ضبط و نگه داری شهر همت گماشت گویند روزی که گرد شهر می گشت از اسب بزمین افتاد و سه دنده پهلوی او فرو رفت ولی همان زمان بستند باز سوار شده و گرد شهر همی گشت (خطی).

پس از چند روزی عده ای از بزرگان فارس ایلچی پیش او فرستادند و پیغام دادند که اگر نزدیک تر آید دروازه های شهر را بروی لشکریان او خواهند گشود - شاه محمود چون از این مواضع آگاه شد شب دوشنبه ۱۴ ذی القعدة سال ۷۶۷ هـ - ق با جمعی از خواص از شهر خارج شده به اصفهان گریخت - سلطان احمد در بین راه از او جدا شده پیش شاه شجاع آمد و شاه شجاع بدین ترتیب بدون زد و خوردی پس از دو سال شیراز را مجدداً مفتوح ساخت .

شاه شجاع پس از تصرف شیراز مانند پدر در ترویج احکام دین و اشاعه مراسم مذهب سعی بلیغ بجای آورد - در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق کوشش نمود و شخصاً در مجالس علماء و فضلاء حاضر میشد چنانکه در محضر مولانا قوام الدین عبدالله فقیه شرح مختصر ابن حاجب را مباحثه میکرد - او منصب قضاء شیراز را به مولانا بهاء الدین عثمان کوه گیلوئی که از علماء شافعی بود وا گذاشت و از اینجا توجه شاه شجاع به مذهب سنت نیز معلوم میگردد .

شاه شجاع در این موقع خواجه قطب الدین سایمان شاه بن خواجه محمود کمال را مانند سابق بوزارت برداشت و در سال ۷۷۰ مثل پدر با القاهر بالله محمد بن ابی بکر خلیفه عباسی مصر بیعت کرد و در این مبایعت علماء رسالات نوشتند^۱

مولانا غیاث الدین گیتی را به مکه معظه فرستاد تا در آنجا خانقاهی جهت مجاوران حرم احداث کند و قطعه زمینی جهت مرقد او بخرد و از وجه حلال دویست هزار دینار زر خرج کرد و آن حظیره به مرقد شاه شجاع معروف گشت و خانقاهی نیز در جنب خانه کعبه بنا کردند و شاه شجاع در صفت آن گفته .

ببَاب الصفا بیت الم به الصفا

لمن هواصفی فی الوداد من القطر

تباعده الا عذار بالملك والعدی

ولیس یصب من تمسك بالعدرا

لشگر کشی شاه شجاع به اصفهان . - شاه شجاع پس از استقرار در فارس درصدد تصرف اصفهان برآمد^۲ و در اواخر سال ۷۶۸ تا قصر زرد پیش رفت^۳ شاه محمود از شنیدن این خبر ایلچیان را بخدمت برادر فرستاد و از او تقاضا نمود که از تعرض به اصفهان صرف نظر کند و این شهر را بدو گذارد شاه شجاع تقاضای برادر را پذیرفت باین شرط که خطبه و سکه بنام شاه شجاع باشد شاه شجاع ضمن صدور فتح نامه ای^۴ حکومت اصفهان و خوزستان را به شاه محمود داده خود بشیراز برگشت.

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۸۱

۲- علت لشگر کشی شاه شجاع را به اصفهان معین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ چنین مینویسد. بعد از قمع آل اینجو دختر کیخسرو خواند سلطان را شاه شجاع میخواست که در حباله خود آورد شاه محمود پیش دستی کرد و بستد بواسطه این حرکت میان برادران نزاع واقع شد و شاه شجاع لشگر به اصفهان کشید ص ۱۸۸ - این علت نمیتواند علت اصلی لشگر کشی شاه شجاع به اصفهان باشد زیرا شاه شجاع در این موقع میخواست انتقام لشگر کشی شاه محمود را بشیراز از او بگیرد گرچه ممکن است خان سلطان و میل شاه شجاع نسبت به او نیز یکی از علل باشد و بطوریکه بعداً خواهیم دید همین زن شاه شجاع را چند مرتبه بتصرف اصفهان تشویق کرد و به لشگر کشی باین شهر واداشت.

۳- قصر زرد یا کوشک زرد قریه ایست از بلوک چهار دانگه از بلوکات سرد سیر فارس و قصبه آن اسپاس است در ۲۴ فرسخ شمال شیراز و قصر زرد در شمال غربی اسپاس بمسافت ۵ فرسخی قرار دارد.

۴- به فتح نامه اصفهان معروف است - این فتح نامه که بتاریخ ۷۸۲ ه. ق است در کتابخانه شهرداری اصفهان موجود است.

خواجه حافظ در مدح شاه شجاع قصیده ای دارد که در این موقع سروده شده و مطلع آن این است.

شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان

از پرتو سعادت شاه جهان ستان

تا آنجا که گوید.

دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملک

خاقان کامکار و شهنشاه نو جوان

دردشت روم خیمه زدی و غریو کوس

وز دشت روم رفت بصرهای سیستان

تا قصر زرد تاختی و لرزه افتاد

در قصرهای قیصر و در خانه های خان

عصیان سلطان قطب الدین اوئیس . - موقعی که شاه شجاع در شیراز بود

پسر بزرگ خود سلطان قطب الدین اوئیس را برای وصول مالیات جرون (بندرعباس حالیه) به کرمان فرستاد امیر سیورغتمش خال سلطان اوئیس با استقبال او آمد و ملازم خدمت شد و پادشاه هرموز توران شاه بن قطب الدین تهمتن (۷۴۷ - ۷۷۹) که از سمدوحین حافظ است اسوال و نقایس بسیار نزد او فرستاد.

سلطان اوئیس پس از دریافت این اسوال بقکر نافرمانی افتاد و امیر سیورغتمش نیز او را در انجام این مقصود یاری داد - شاه شجاع سلطان شهبلی پسر دیگر خود را برای دستگیری سلطان اوئیس فرستاد ولی او به اصفهان گریخت و بیه عم خود شاه محمود پناه برد - امیر سیورغتمش نیز در قلعه ای متحصن گردید و از شاه شجاع طلب

۴- دشت روم که آن را دشت رون نیز می گفتند قریه ایست در بلوک ممسنی حالیه (شولستان قدیم) قصبه آن فهلیان است و دشت روم در شمال فهلیان قرار دارد.

بخشش نمود - شاه شجاع نامه ای بخط خود بدو نوشت^۱ و از سر تقصیرش گذشت.

رفتن شاه شجاع به یزد. - شاه شجاع پس از برگشتن از لشکرکشی اصفهان مدتی در شیراز توقف نمود و سپس به یزد رفت شاه یحیی حاکم یزد مراسم استقبال بجای آورد و او پس از چند روزی توقف در این شهر و دیدار دختر خود که زن شاه یحیی بود به همراهی شاه رکن الدین حسن پسر سید معین الدین اشرف به شیراز برگشت.

فتنه گری خان سلطان. - خان سلطان زن شاه محمود که سه خواست انتقام عم خود شیخ ابواسحق را از آل مظفر بکشد در صد برآمد بین برادران فتنه انداز و برای این منظور پس از مراجعت شاه شجاع از یزد قاصدی بشیراز فرستاده پیغام داد که اگر شاه شجاع به اصفهان بیاید او شهر را بدو خواهد سپرد و شاه محمود را گردن بسته تسلیم او خواهد کرد و ضمناً نسبت به شاه شجاع اظهار تعلق و تعشق کرده بود - شاه شجاع فریب سخنان دلفریب او را خورده در سال ۶۸۷ عازم اصفهان

۱- نامه شاه شجاع به امیر سیورغتمش « امیر سیورغتمش را وقت آنست که آنچه کشته بدرود و آن درخت که نشانده و به برآمده از ثمره آن ذخیره سازد این حکایات چندان اثری نداشته باشد ما قول و فعل و عهد و سوگند و مردی و سروت و وفا و دوست داری او بسیار آزموده ایم و بکلی اعتماد از او برداشته - من آزه و دم و دیدم تو نیز خواهی دید - اگر راست بیگوید صورتی ظاهر گرداند که ما را باور شود و الا مجرد تقبل دروغ چندان توان کرد (یوم یاتی بعض آیات ربکه لا ینفع نفساً ایمانها الان وقد عصیت من قبل و کنت من المفسدین) آخر همه روز میخواند بقدر معنی از جمع طلبیه که ملازم اند پرسیمه باشد نصیحتش کنند اگر قبول کرد و از قوه بفعل رساند چنانکه خاطر قرار گیرد این نوبت دیگر عفو کنیم و الا آنچنانکه حضرت خدای خواسته باشد بهتر است (عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم و الله یعلم و اتم لا تعلمون) سخن بسیار است زیادت نمی نویسد). ص ۲۵۵ تاریخ عصر حافظ تالیف دکتر غنی

شد. شاه محمود این بار نیز ایلچییانی پیش برادر فرستاد و پیغام داد (که اگر نظر این است که در سلک ملازمان درگاه باشم اطلاع دهند تا بانجام برسانم و اگر این خرابه را بمن ارزانی داشته اند طوری فرمایند که خاطری جمع داشته باشم) شاه شجاع را بر عجز برادر رحمت آمده طالب ملاقات او شد آن دو یکدیگر را ملاقات کرده عهد و پیمانی مجدد بستند و شاه محمود متعهد شد که من بعد از فرمان اوسر نییچد و شاه شجاع نیز بشیراز برگشت.

شاه شجاع در این موقع خواجه قطب الدین سلیمان شاه را که در سال پیش بوزارت برداشته بود بعلت تقصیری که از پسرش خواجه غیاث الدین محمود صادر شده بود زندانی کرد و پسرش را نیز نایبنا ساخت^۱ قطب الدین سلیمان شاه پس از چندی از حبس گریخته به اصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر وزارت خود را بدو داد.

وزارت شاه رکن الدین حسن و قتل او . - پس از آنکه شاه شجاع خواجه قطب الدین سلیمان شاه را محبوس ساخت وزارت خود را به شاه رکن الدین حسن ابن معین الدین اشرف که از یزد به همراه خود به شیراز آورده بود وا گذاشت ولی او مردی مغرور و متکبر بود و بهیچ یک از اشراف و اعیان اعتنائی نمی نمود و چون چند روزی به تمشیت امور پرداخت بعلت توهمی که از خواجه جلال الدین توران شاه و خواجه هماد الدین محمود نزدیکان شاه شجاع داشت از آنان پیش شاه شجاع

۱ - دستور الوزراء خوانند میرص ۲۴۹ - جعفری مؤلف تاریخ یزد سینویسد. خواجه غیاث الدین محمود پسر قطب الدین سلیمان شاه خویش شاه شجاع بود و وزارت داشت و پادشاه او را میل کشید و او به نایبنائی مدرسه ای در یزد ساخت موسوم بمدرسه غیاثیه و در دهلیز مدرسه گنبدی باسم شیخ کبیر بنا کرد و آب در میان مدرسه جاری گردانید و باغچه در خلف مدرسه ساز کرد و آب تفت دائم بر در مدرسه جاری است و صفه عالی و شاه نشین نیکو دارد و موقوفات بسیار و در جنب آن مدرسه خانه و بادگیری رفیع و باغچه مشجر در خلف خانه ترتیب داد اتمام این مدرسه در سال ۷۸۱ ه. ق بود (ص ۱۰۰).

سعایت کرده گفت بشاه محمود نوشته اند چون او به نزدیکی شیراز برسد دروازه ها را گشوده و شاه محمود را بشهر وارد خواهند نمود شاه شجاع آن دو را خواست و نامه را بدیشان نمود آن دو جواب دادند که مشابه خط ماست اما ما از این نامه بی خبریم و چون شاه را در منتهای خشم و غضب دیدند از او درخواست نمودند که در باره آن تحقیق بیشتری فرماید شاه شجاع امیر اختیار الدین حسن قورچی را مأمور تحقیق نمود و او چون شاه رکن الدین حسن وزیر را در مقام شکنجه قرار داد او ناچار حقیقت را گفت و اظهار داشت که حاجی عمر منشی را بر آن داشته که بر سهیل تقلید این نامه را بنویسد زیرا از این دو نفر پیوسته بیمناک بوده است - چون شاه شجاع از کیفیت واقعه خبر یافت حکم کرد تا شاه رکن الدین حسن را بزه کمان از میان برداشتند و اسوالش را نیز دیوانی ساختند.

وزارت خواجه جلال الدین توران شاه . - بعد از قتل شاه رکن الدین حسن شاه شجاع وزارت خود را به خواجه جلال الدین توران شاه داد - بطوریکه قبلاً نیز گفته شد او ابتدا حکومت ابرقوه را داشت و چون شیراز در سال ۷۶۵ بتصرف شاه محمود درآمد و شاه شجاع به ابرقوه رفت مورد احترام توران شاه قرار گرفت و در لشگرکشی کرمان ملازم خدمت او بود تا اینکه در سال ۷۷۰ هـ ق وزارت رسید و تا آخر سلطنت شاه شجاع وزارت داشت و پس از فوت او چند روزی وزیر سلطان زین العابدین بود ولی معزول شده بالاخره در روز سه شنبه ۲۱ صفر سال ۷۸۷ وفات یافت.

خواجه جلال الدین توران شاه سی جزء قرآن را که بخط یحیی بن جمال صوفی است و در سال ۷۴۵ - ۷۴۶ بخط خوب نوشته شده و بدست استادان فن تذهیب گردیده بمسجد جامع عتیق شیراز وقف کرد و چون مسجد جامع روبخوابی گذاشت این قرآن را به بقعه امامزاده میرسیدمحمد منتقل ساختند و اکنون در موزه شیراز ۱۲ جلد از آن که هر جلدی عبارت از دو جزو قرآن است موجود است.

خواجه جلال الدین توران شاه یکی از ممدوحین حافظ است و این وزیر را

نسبت به خواجه محبت زیاد بوده و در مدت وزارت طولانی اش همیشه نسبت به خواجه حافظ نیکی میکرد است - خواجه حافظ نیز او را در قصاید و غزلیاتی مدح گفته است.

مطلع قصیده اول این است.

سراد لیست پریشان بدست غم پامال

چنانکه هیچ کس نیست واقف احوال

تا آنجا که گوید

جناب آصف دوران جلال دولت و دین

که درجهان نبودو نیستش نظیر و مثال

مطلع قصیده دیگر چنین است.

خیرمقدم مرحبا ای طاہر فرخنده دم

شادمان کردی مرا نازم ترا سر تا قدم

تا آنجا که گوید.

خواجه توران شاه عادل دل جلال سلک و دین

بدر آفاق علاعون الوری غوث الاسم

مطلع غزل اول این است.

گراز این منزل دوران بسوی خانه روم

دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

تا آنجا که گوید.

خرم آن دم که چو حافظ بتولای وزیر

سر خوش از میکده بادوست بکاشانه روم

مطلع غزل دیگر

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

تا آنجا که گوید.

وز چو حافظ نبرم ره زیبابان وجود
همره کسوکبه آصف دوران بروم
مطلع غزل دیگر.

سحرم هاتف میخانه بدولت خواهی
گفت باز آی که دیرینه این درگاهی
تا آنجا که گوید.

تو در فقر ندانی زدن از دست سده
سند خواجگی و منصب توران شاهی
مطلع غزل دیگر.

بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
خون خوری گر طاب روزی نهاده کنی
تا آنجا که گوید.

ای صبا بندگی خواجه جلال الدین کن
که جهان بر سمن و سوسن آزاده کنی
مطلع غزل دیگر.

تو مگر بر لب جوئی بهوس بششینی
ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی
تا آنجا که گوید.

تو بدین ناز کی و سر کشی ای شمع چگل
لایق بندگی خواجه جلال الدینی
مطلع غزل دیگر.

چل سال پیش رفت که من لاف میزنم
کز چاکران پیر مغان کمترین منم

تا آنجا که گوید.

تورا نشه خجسته که درمن یزید فضل

شد منت مواهب او طوق گردنم

مطلع غزل دیگر.

آنکه پا مال جفا کرد چو خاک را هم

خاک میبوسم و عذر قدمش میخواهم

تا آنجا که گوید.

خوشم آید که سحر خسرو خاور میگفت

با همه پادشهی بنده تورانشاهم

مطلع غزل دیگر.

گرم از دست برخیزد که بادندار بنشینم

ز جام وصل سینوشم زباغ عیش گل چینم

تا آنجا که گوید.

وفاداری و حقگوئی نه رسم هر جهاندار است

غلام آصف ثانی جلال الحق والدینم

خواجه جلال الدین وزیر نیک نفس و رعیت پرور بود و ارکان دولت و

رعایای مملکت از وی راضی و شاکر بودند^۱

فته مجدد خان سلطان و لشگر کشی شاه شجاع به اصفهان . - بار دیگر خان

سلطان ایلچیان بی خدمت شاه شجاع فرستاد و او را به تسخیر اصفهان تشویق و ترغیب

نمود و ضمناً نسبت به او اظهار علاقه و محبت کرد و چون در این باره اصرار ورزید

شاه شجاع برای اینکه بهانه ای بدست بیاورد به شاه محمود پیغام داد در نظر دارد

دختر کوچک خود را در عقد ازدواج شاه منصور درآورد و برای هزینه عروسی از او

خواست از مال اصفهان کمکی نماید - شاه محمود جواب داد تمامی ممالک فارس

و شهر های مهم عراق عجم در تحت فرمان شاه شجاع است و بعلت لشگر کشی های مکرر خرابی تمام باصفهان راه یافته از این رو از خرج روزمره خود فرو مانده و وجهی که لایق خزانة پادشاهی باشد بدست نمی آید - شاه شجاع از این جواب متغیر شده گفت پیمان ما با برادر آن بود که از سخن ما خارج نشود و اکنون برخلاف عهد و پیمان رفتار مینماید و باین بهانه سه اصفهان لشگر کشید و چون به حدود عراق عجم رسید به شاه محمود خبر دادند که سبب این فتنه و آشوب خان سلطان است پس از تحقیق چون تقصیر خان سلطان مسلم شد بقتل او فرمان داد^۱ و رسولی پیش برادر فرستاد و از قتل خان سلطان او را مطلع ساخت و از او خواست با او بر سر عنایت و عاطفت باشد - شاه شجاع این بار نیز اصفهان را به برادر گذاشت و به شیراز برگشت .

خواستگاری شاه شجاع و شاه محمود از دختر سلطان اویس ایلکانی . -

بطوریکه دیدیم اختلاف بین شاه شجاع و شاه محمود هم چنان باقی بود و با وجود پیمان دوستی و مودت بین آن دو شاه شجاع به تحریک و تفتین خان سلطان دوباره به اصفهان لشگر کشید - شاه محمود چون میدانست شاه شجاع از تصرف اصفهان صرف نظر نخواهد کرد بار دیگر خواست از سلطان اویس ایلکانی که در این موقع قدرتی یافته و قسمت های غربی و شمال غربی ایران را در تصرف داشت کمک بگیرد و با عقد ازدواج با دختری از خاندان ایلکانی و ایجاد رابطه مواسلت خود

۱ - معین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ گوید . خان سلطان خواست انتقام دودمان

خود از آل مظفر بستاند در خفیه با شاه شجاع کتابت کرد . . . و میان او و خواند سلطان سکاتبات و مراسلات متواتر می بود ناگاه روزی یکی از این مکتوبات را گرفته بدست شاه محمود دادند و چون شاه محمود بدین حال واقف شد بی توقف خان سلطان را گروت و بزه کمان بکشت و بسوزانید (ص ۱۹۰) .

را بکمک های او مستظهر سازد.^۱

شاه شجاع چون از نیت برادر اطلاع یافت برای اینکه شاه محمود نتواند مثل سابق بکمک سپاهیان سلطان اویس ایلیکانی متصرفات شاه شجاع را مورد تعرض قرار دهد و یا بنا به نوشته حافظ ابرو «خواست بند دوستی بگشاید تدبیری انگیخت که با سلطان اویس طریق دوستی مفتوح گرداند و دختری از آن خاندان را در عقد نکاح آورد تا من بعد سواد فتنه و آشوب منقطع گردد و در نتیجه برادر نیز در مقام اطاعت ثابت قدم گردد و مملکت پارس و عراق و آذربایجان از حرکت لشگر آسیب نیند».

برای این منظور در سال ۷۷۵ هـ. ق امیر اختیار الدین حسن قورچی را با نامه ای پیش سلطان اویس ایلیکانی به تبریز فرستاد و پیغام داد که اگر عهد سودتی بین آن دو برقرار شود اولشگری در اطراف سلطانیه برای حفظ و حراست آذربایجان مقیم خواهد ساخت.^۲

شاه محمود نیز خواجه تاج الدین مشیزی را که فرزانه روزگار بود و وزارت او را داشت با تحف و هدایای زیاد جهت خواستگاری دختر سلطان اویس به تبریز

۱- حافظ ابرو گوید «خواجه تاج الدین شاه محمود را وادار کرد چون با شاه شجاع مخالفت کرده به سلطان اویس ملتجی شود و اساس سلطنت خود را با این پیوند استعکام دهد».

۲- بنا بنوشته کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع السعدین «مضمون نامه شاه شجاع به سلطان اویس ایلیکانی چنین است «چون سلطان را ایام و اوقات صرف عیش است این برادر در حوالی سلطانیه اقامت نماید تا آن برادر را از آسیب مخالفان دغدغه نباشد و اگر سمالک را دشمن پدید آید این برادر بدفع آن اشتغال نماید تا مدام مشرب عیش جناب اخوی صافی باشد و سلطان در عیش و کسرا نی و عشرت و شادمانی گذراند».

روانه کرد. ^۱ و باو اختیار داد بهر وسیله ای که شده رضایت خاطر سلطان اویس را در این باره جلب نماید و هر نامه ای که صلاح میداند از طرف او بنویسد تا او مهر کند - خواجه تاج الدین محمد مشیزی نیز مکتوبی تذلّل آمیز از قول شاه محمود نوشت و در آن اظهار عبودیت و چاکری نمود ^۲

خواجه تاج الدین مشیزی چون به تبریز رسید ابتدا در صدد جلب قلوب امرا و بزرگان برآمد و آنان را با تقدیم تحف و هدایا با خود یار و موافق ساخت سپس در خدمت سلطان اویس از شاه شجاع بوجهی اقبیح یاد کرد و چنان نمود که نظر شاه شجاع از این وصلت تسلط بر آذربایجان است و او میخواهد با لشگریانی که در سلطانیه مقیم خواهد ساخت باین منظور برسد - امانیت شاه محمود حق گذاری و خدمت به سلطان است و او عرصه عراق را بدختر سلطان تملیک کرده تا بدین وسیله لوازم نیکوبندی بجای آورد و نیز در نظر دارد تمامی جنوب ایران را مسخر سازد و در واقع ضمیمه دولت آل جلایر کند.

سلطان اویس در این باره با امرا و بزرگان بمشورت پرداخت همه متفق الکلمه

۱- فصیحی خوافی در مجمل التواریخ گوید شاه محمود دوبار برای خواستگاری و عقد ازدواج دختر سلطان اویس به تبریز ایچی فرستاد یکک بار در سال ۷۷۰ خواجه شمس الدین کوهی را و بار دیگر در سال ۷۷۱ تاج الدین مشیزی را بطلب دختر فرستاد و سلطان اویس دختر را همراه او (تاج الدین مشیزی) روانه کرد (وقایع سال ۷۷۰ و ۷۷۱).

حافظ ابرو نیز رفتن خواجه تاج الدین مشیزی را به پیش سلطان اویس از وقایع سال ۷۷۱ نوشته و گوید. خواجه تاج الدین مشیزی از پیش شاه محمود آمد و سلطان دختر را یراقی و جهاز بیشمار از انواع راست کرد و مصاحب خواجه تاج الدین روانه کرد ص ۱۹۰ ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو.

۲- نامه شاه محمود به سلطان اویس ایلکانی این است « (العبد فما فی یده کان

بقیه حاشیه در صفحه بعد

گفتند شاه شجاع گر چه به سن و قدرت پادشاهی و وسعت مملکت و شوکت دولت بر شاه محمود برتری دارد اما شاه محمود در مقام اطاعت و فرمان برداری است و بعلاوه اصفهان به قلمرو حکومت سلطان متصل است با این وصلت ممکن است که تمامی عراق عجم در تحت تصرف سلطان درآید این سخنان مورد پسند سلطان اویس قرار گرفت و دختر را نامزد شاه محمود کرد.^۱

بقیه حاشیه از صفحه قبل

لعولاه (سازان توئیم هرچه داریم بنده محمود مدتها است تا بخدستگاری آن درگاه منسوب گشته و طوق محبت و ولا و حلقه عبودیت و چاکری زیب و زیور گوش و گردن خود ساخته و بشکر الطاف و اعطاف که متصل از آن حضرت مشاهده کرده رطب اللسان و عذب البیان است عرصه عراق را آنچه در تصرف است تملیک حضرت کرده تملیک ناسه مشروع بحکم مسجل بسجل حاکم امور شرعی باسم حضرت سرآورده عصمت مهد اعلی بعرض خدام و وزراء کاسکار فرستاد و امیدوار که شاگرد نعمت بحکم «لئن شکرتم لازیدنکم» بیخاعت مزید شرف اختصاص یابد بعدالیهوم مدی عمره و جری دهره باقاست لوازم نیکو بندگی قیام نماید و منتهی همت و نهمت آنکه اگر از عمر مهلت یابد عرصه آفاق را بدولت حضرت مسخر گرداند (مطلع السعدین حوادث سال ۷۷۰)

۱- خواجه سلمان ساوجی قصیده ای در مدح شاه محمود و تهنیت این وصلت گفته که

چند بیت آن این است

آسمان ساخت در آفاق یکی سورچه سور

که از آن سور شد اطراف ممالک سرور

جدا سور و سروری که اگر درنگری

خانه زهره بود برخی آن عالی سور

اجتماعی است منور قمری را با شمس

اتصالی است مقرر ملکی را با حور

بقیه حاشیه در صفحه بعد

خواجه تاج‌الدین^۱ چون در مقصود خود نایل آمد سلطان را بر آن داشت تا امیر اختیارالدین حسن فرستاده شاه شجاع را مورد عتاب قرار دهد. سلطان به او گفت «اگر شاه شجاع داعیه پیوندی داشت ترا بسا طبل و علم روانه کردن چه محتاج بود. طبل و علم در آذربایجان نبود و ما ندیده‌ایم؟ دگر آنکه در کتابت هیچ از مقام سلطنت و نخوت تنزل نکرده^۲ و این ضعیف را برادر خطاب کرده اگر نواضعی بزبان قلم فرمودی در سلطنت او چه منقصت بازدید آمدی. من دختر به

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مهد بلقیس زمان داشته است ارزانی

بسرایده جم دولت تشریف حضور

قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست

بهمه سیرت محمود و سعادت مذکور

خواجه تاج‌الحق و الدین محمدالحق

سهی ها کرد در این باب بغایت مشکور

دری از بحر بزرگی بکنارت آورد

که چنان درنتوان یافت در اصداف دهور

۱- خواند میر در دستور الوزراء می نویسد. خواجه تاج‌الدین مشیزی مدت مدیدی

وزارت و نیابت شاه محمود را داشت و وزیری پر ترویر بود چون او توانست دختر سلطان اویس را باز دواج شاه محمود در آورد بیش از پیش منظور نظر گردید و چون شاه محمود در

سال ۷۷۶ وفات یافت زمام وزارت خواجه تاج‌الدین نیز بهتایت رسید ص ۲۵۶

۲- معین‌الدین نظنزی مؤلف منتخب التواریخ گوید. فرستادگان شاه شجاع بواسطه

حشمت سخدم خود التقات بمقریان حضرت تبریز نمی کردند اما تاج‌الدین مشیشی (مشیزی) از اول صبح بترتیب ملازمت یک‌یک از ایشان می کرد چه بتحف و هدایا و چه بوعده‌های

رنگین فریبنده (ص ۱۶۰)

برادر مشتاق نمی‌دهم به بنده چاکر میدهم^۱

باین ترتیب شاه محمود توانست به مقصود خود نایل آید و با دختر سلطان اویس ازدواج نماید تا پشت گرسی و استظهاری در مقابل شاه شجاع داشته باشد. اما چون دختر سلطان اویس به اصفهان آمد و بیقراری شاه محمود را در مفارقت خان سلطان که مورد علاقه شدید او بود و از کشتنش پشیمان شده بود مشاهده کرد و بی‌اعتنائی او را نسبت بخود دید از شدت غضب و حسد روزی که شاه محمود در اصفهان نبود جسد خان سلطان را از خاک بیرون آورد و بسوخت.

جنگ شاه محمود با شاه شجاع . - هنگامی که سلطان اویس ایلکانی دختر خود را به اصفهان میفرستاد سپاهبانی نیز همراه او ساخت و شاه محمود را از مشاهده آن بار دیگر هوس تسخیر شیراز در سر افتاد و روی بطرف شیراز نهاد^۲ چون شاه شجاع از این امر خبر یافت بقصد مدافعه از شهر خارج شد و در صحرای چاشت خوار دو سپاه بیکدیگر رسیدند شاه شجاع میمنه را بسطان احمد و سلطان شبلی سپرد و میسر را به شاه منصور و سلطان زین العابدین داد و خود با برادر کوچکترش سلطان ابو یزید در قلب سپاه ایستاد - شاه منصور که جوانی شجاع بود میمنه شاه محمود را شکست داد ولی میسر شاه محمود بر میمنه شاه شجاع غالب آمد و دو سپاه بیکدیگر در آویختند عده ای از سپاهیان شاه محمود بطرف اصفهان منتهزم شدند و گروهی از لشکریان شاه شجاع نیز بطرف شیراز گریختند و شاه شجاع ناچار خود نیز روی بشیراز نهاد ولی شاه منصور که از عقب سپاهیان شاه محمود رفته بود با غنیمت بسیار برگشت شاه شجاع که از مراجعت خود پشیمان شده بود خواست باردیگر بجنگ برادر رود

۱- حافظ ابرو (خطی).

۲- حافظ ابرو گوید. حکام آذربایجان و بغداد در مملکت عراق و پارس طمع کردند.

از این گفته معلوم میگردد محرك اصلی شاه محمود در لشکرکشی به شیراز تحریک و تشویق سران سپاه سلطان اویس ایلکانی بوده است.

ولی شاه منصور از عم خود خواست تا او را مأمور این مهم فرماید باین جهت شاه منصور بفرمان شاه شجاع با سه هزار مرد عازم جنگ شاه محمود شد اما چون اوبه اصفهان رفته بود شاه منصور بشیراز برگشت^۱

شاه شجاع بعد از این واقعه از سلطان اویس ایلکانی آزرده خاطر شد ولی اثر رنجش خاطر او از مکاتبات و مشاجرات قلمی بیرون نرفت اما شاه محمود گرچه این بار از کمک سلطان اویس ایلکانی در تسخیر شیراز بهره ای نبرد ولی توانست در حکومت اصفهان برای مدتی مستقل و بلا منازع باشد.

طغیان پهلوان اسد خراسانی در کرمان . هنگامی که شاه شجاع در سال ۷۶۷ برای تسخیر شیراز و دفع شاه محمود عازم فارس بود پهلوان اسد خراسانی از نبایر سوید الدین ای آبه را که در خدمت او بسر میبرد بحکومت کرمان برداشت^۲ اما او پس از چندی از گرفتاری های شاه شجاع در جنگ با برادرش شاه محمود استفاده کرده بخيال خودسری افتاد.

یکی دیگر از علل عصیان و تمرد او این بود که چون غیاث الدین محمود پسر خواجه قطب الدین سلیمان شاه که بفرمان شاه شجاع نایبنا گردید و بکرمان

۱- میرخواند مؤلف روضة الصفا واقعه غدر شاه رکن الدین حسن و قتل او را بفرمان شاه شجاع از وقایع این زمان نوشته و گوید. بعد از استماع این واقعه غریب شاه محمود به اصفهان مراجعت کرد و شاه منصور بشیراز آمد جلد ۴ ص ۳۸ ه

۲- مؤلف جامع التواریخ حسنی مینویسد پهلوان اسد بن طغانشاه از امرای دیندار بود روزی بگاه شاه شجاع متوجه شد که در زمستان پهلوان یخ را می شکند که وضو سازد او را نسبت به سد اعتقادی حاصل شد مولانا صدرالدین دهقی در این باره گفته است.

از کریمی که هست شاه شجاع

بهر این مرد در دلش رسته است

زانکه در ساه دی ز بهر وضو

یخ شکسته است و دست و روشسته است

تبعید شد بعلت سابقه دوستی که با پهلوان اسد داشت او را بر علیه شاه شجاع تحریک نمود - علت دیگر افساد و تفتین شاه یحیی بود - او که مردی مزور و حيله گر بود و دائماً میخواست در امور سلطنت اخلاص نماید بکمک امیر سیورغتمش جرمائی برادر زن شاه شجاع پهلوان اسد را به قیام تشویق نمود و او را با فرستادن نامه های مزور از شاه شجاع بیمناک ساخت .

پهلوان اسد در اثر این تحریکات در صدد برآمد سر از فرمان شاه شجاع بیه پیچد ولی بعلت وجود مخدوم شاه مادر شاه شجاع در کرمان نمی توانست علناً اظهار مخالفت نماید - مخدوم شاه نیز پسر را از سوء نیت پهلوان اسد آگاه مینمود اما او سخن مادر را وقتی نمی گذاشت تا اینکه اختلافی بین مخدوم شاه و پهلوان اسد بر سر دو کشتی گیر کرمانی و خراسانی روی داد باین ترتیب که مخدوم شاه فرمان داد کشتی گیر کرمانی را که بر کشتی گیر خراسانی فائق آمده بود خلعت پوشانیده بر اسبی سوار کرده در محلات شهر بگردانند - پهلوان اسد نیز که خراسانی بود کشتی گیر خراسانی را حمایت مینمود و با اینکه مغلوب شده بود بر اسبی سوار کرده با جمعی از خراسانیان گرد بازار گردانیدند همین امر سبب خشم و غضب مخدوم شاه شد و فرمان داد تا خراسانیان را زده از بازار برانند از این جهت نزاعی بین کرمانیان و خراسانیان در گرفت و چند نفر مقتول شدند - مخدوم شاه خواست خود شخصاً جهت تنبیه پهلوان اسد برود اما خواجه قطب الدین محمد از اکابر کرمان او را از رفتن مانع آمد و بالاخره این فتنه بنحوی خاتمه یافت ولی چون مخدوم شاه آثار تمرد پهلوان اسد را مشاهده نمود و از طرف پسر نیز مأیوس گردید ، از شهر کرمان خارج شده بسیرجان رفت .

پهلوان اسد پس از رفتن مخدوم شاه باستحکام قلعه پرداخت و خود را برای عصیان آماده تر ساخت و از خراسان و اطراف کرمان سپاهیان بسیاری جمع آورد و از متمولین کرمان و اطرافیان مخدوم شاه مال بسیاری گرفت و خواجه قطب الدین محمد را که بطرفداری مخدوم شاه با پهلوان اسد بنای مخالفت گذاشته بود بقتل رسانید و

آتش ظلم و بیداد در کرمان بر افروخت^۱.

در همین زمان سلطان اویس پسر بزرگ شاه شجاع از پدر بیمناک شده به جیرفت رفت و با فرمان جعلی که ساخته بود از پهلوان اسد خواست تا حکومت کرمان را بدو واگذارد اما پهلوان اسد به بهانه اینکه میانه او و شاه شجاع نشانی است و آن نشانی در فرمان نیامده از واگذاری حکومت به سلطان اویس خودداری کرد چون تیر تدبیر سلطان اویس به سنگ خورد راه اصفهان پیش گرفت و به عم خود شاه محمود پناه برد و در نتیجه پهلوان اسد در عصیان و تمرد پایدارتر شد.

حرکت شاه شجاع بطرف کرمان برای دفع طغیان پهلوان اسد . - چون طغیان پهلوان اسد بر شاه شجاع معلوم شد بهمراهی برادرش سلطان ابو یزید و برادر زاده اش شاه منصور از راه فرک و طارم و ارزویه و جیرفت به بم رفت امیر سیف الدین حسین طغان که از طرف او داروغه بم بود جریان طغیان پهلوان اسد را با اطلاع او رسانید پهلوان اسد چون از آمدن شاه شجاع اطلاع یافت ایلچی فرستاد و قبول خراج نمود بشرط آنکه شاه شجاع بشیراز برگردد اما تقاضایش مورد قبول واقع نشد . شاه شجاع بطرف شهر کرمان راند پهلوان اسد ناچار بمقابله شتافت ولی شکست خورده در شهر مستحصن گردید چون مدت محاصره بطول انجامید و مردم شهر در تنگی آذوقه افتادند پهلوان اسد کیفیت حال خود را بشاه یحیی که محرک این فتنه بود اطلاع داد و از او کمک خواست . شاه یحیی که در ظاهر از کمک بدو عاجز بود قاصدی بشیراز نزد پهلوان خرم که در غیبت شاه شجاع و از طرف او به ضبط و ربط امور بشیراز اشتغال داشت فرستاد و پیغام داد چون تو نیز از مردم خراسانی لازم می آید پهلوان اسد را که خراسانی است مدد نمائی و چندان بر او افسون خواند تا پهلوان خرم از راه بدر رفت و در صددبر آمد پهلوان اسد را یاری دهد و برای این منظور خدعه ای بکار برد باین ترتیب که به شاه شجاع نامه ای نوشت و اطلاع داد از

وقتی که شاه شجاع از شیراز رفته بیم آن دارد که شاه یحیی و شیرازیان با شاه محمود متفق شوند و شهر را بتصرف آورند و اگر چنین اتفاقی افتد تقصیری متوجه او نخواهد بود.

شاه شجاع بفراست دریافت که حمله ای در کار است باین جهت محاصره کرمان را به سلطان احمد و سلطان زین العابدین وا گذاشت و خود به شیراز برگشت. ^۱ بعد از شاه شجاع سلطان احمد در محاصره کرمان جدی بلیغ سبذول داشت - در این بین پهلوان اسد از کرده اظهار ندامت نموده سلطان احمد را پیش شاه شجاع شفیع قرار داد و تعهد نمود سال مقرر را بخزانہ برساند و سکه و خطبه بنام شاه شجاع نماید مشروط بر اینکه حکومت کرمان به او واگذار شود - سلطان احمد ایلچی به شیراز فرستاد و ملتسمات پهلوان اسد را معروض داشت - شاه شجاع ضمن نامه ای که به خط خود نوشته بود ابتدا پهلوان اسد را به خیانت در امانت متهم ساخت و تقاضای او را باین شرط پذیرفت که اولاً پسر و برادر خود را بعنوان گروگان به خدمت او بفرستد و ثانیاً قلاع اندرون شهر را به کوتوال گماشته سلطان احمد تسلیم نماید. ^۲

۱- شاه شجاع در موقع مراجعت این رباعی را گفته است.

من جرعه صبر میکشم فرزانه

وین غصه دهر می خورم مردانه

نومید نیم که عاقبت دور فلک

روزی برادر پر کند پیمانہ

۲- این است عین نامه شاه شجاع به سلطان احمد «برادر بانی گواشیر اردشیر بابکان بودست و پدران ما به تیغ آبدار در قبضه اقتدار آورده اند و ما خود کرة بعد آخری تسخیر آن کرده ایم و به امانت باو سپرده و او در امانت خیانت نموده از نص قاطع «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» نیندیشیده رجاء صادق و امید واثق است که به یاسرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» نیندیشیده رجاء صادق و امید واثق است که به

بقیه حاشیه در صفحه بعد

چون ناسه شاه شجاع به سلطان احمد رسید او آنرا نزد پهلوان اسد فرستاد - پهلوان اسد چو دید تقاضایش مورد قبول واقع نشده به استظهار ذخایر خود و سپاهیان شاه محمود بمقابله پرداخت - در این اثناء امیر محمد جرمانی با سیصد سوار از شهر خارج شده به سلطان احمد پیوست و اسرای نوروژی نیز با سیصد سوار از شهر بیرون آمده پیش سلطان احمد رفتند و اظهار اطاعت نمودند .

سلطان احمد شهر را سخت در محاصره گرفت و طرق رفت و آمد را مسدود ساخت تا در شهر قحطی عظیم روی داد بفرمان پهلوان اسد عجزه و فقرا و ضعفا و مسکینان شهر که بدرد جنگ و لشگرکشی نمیخوردند از شهر خارج شدند گویند در آن وقت ۱۳۰۰۰ نفر از شهر بیرون آمدند و سلطان احمد سردان کارآمد آنها را نگاه داشت و باقی را به بلوآلات متفرق ساخت^۱

پهلوان اسد برای پایداری از حکام و ملوک اطراف کمک خواست ولی با جواب نا مساعد آنان روبرو گردید چنانچه ملک غیاث الدین پیر علی حاکم هرات فرستاده پهلوان اسد را که با تحف و هدایا نزد او رفته و از او درخواست کمک نموده بود

بقیه حاشیه از صفحه قبل

ایسر وجوه از وی استرداد رود و جزاء کفران « لایحیق المکرالسیی الا باهله » را به ازین از زمانه دریابد .

اگر بد کنش مرد زنهار خوار

بگردون گردان رود زهره وار

زمانه ز گردون بزیر آردش

بخوی بد خویش بسپاردش

وقتی پهلوان اسد بقول خود صادق و رجاء او واثق است که پسر و برادر خود را به خدمت ما فرستد و قلاع اندرون شهر به کوتوال گماشته آن برادر تسلیم نماید ما را از باز گذاشت حکومت کرمان مضایقه نیست والسلام .

۱- تاریخ کرمان احمد علی خان وزیر ص ۲۱۸ به تصحیح آقای دکتر

باستانی .

بعالت خصوصیتی که با شاه شجاع داشت بدون نتیجه باز گردانید - سلطان اویس ایلکانی در تبریز بفرستاده پهلوان اسد جواب موافق نداد و شاه محمود هم از کمک بدو خودداری نمود فقط خواجه علی مؤید سربرداری بنا به تقاضای شاه یحیی صد سوار بکمک او فرستاد^۱

سلطان احمد چون دید فتح شهر نزدیک است نامه ای به برادر نوشت و از او خواست تا حکومت کرمان را بدو دهد شاه شجاع ضمن جواب نامه^۲ جدیت او را در تسخیر کرمان ستود ولی در باره حکومت آن ولایت وعده ای نداد باین جهت سلطان احمد دلسرد شده در محاصره کرمان جدیتی لازم بخرج نداد و از شاه شجاع خواست تسخیر کرمان را بپذیری و گذارد و او را به شیراز احضار کند.

شاه شجاع تقاضای برادر را پذیرفت و پهلوان خرم و پهلوان علی شاه سزینانی را برای تسخیر کرمان روانه ساخت و سلطان احمد و سلطان زین العابدین را پس از آنکه از محاصره کرمان هشت ماه گذشته بود نزد خود خواند در این موقع آذوقه مردم شهر پایان یافته بود و پهلوان اسد جز تسلیم چاره ای نداشت از پهلوان خرم و پهلوان علی شاه سزینانی در خواست صلح نمود قرار بر این شد که پهلوان اسد برادر خود محمد بن طغانشاه را با پسر بزرگ تر خود همراه پهلوان خرم بشیراز بفرستد و قلعه شهر را بتصرف پهلوان علی شاه بدهد و خود تا رسیدن فرمان شاه شجاع در قلعه

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۸۹

۲- نامه شاه شجاع به سلطان عمادالدین احمد «جان شیرینم قضیه جلادت و سردانگی که از آن برادر عزیز یوماً فیوماً ظاهر میشود هرآینه موجب ازدیاد اعتقاد میگردد - همین سبب که جاویدان مدد بادا و توفیقت - صورتی که بواسطه تر و مادگی اسد « فی جیدها جبل من مسد » روی نموده من کل الجهات حق بجابت اخوی است چون این امر خطیر باتمام رسد او را با کرام و انعام مماثل و مقابل دارد و اگر تقدیراً منصب حکومت کرمان نباشد ضیاعی گرامند بر بلوک و اقطاع او جایز روا داریم. سزد آن گرفت جان برادر که کار کرد - والسلام.

کوه اقامت نماید - باین ترتیب شهر کرمان پس از ۹ ماه و بیست روز محاصره (از بیستم رمضان سال ۷۷۵ تا عشر اول رجب سال ۷۷۶) بتصرف سپاهیان شاه شجاع درآمد .

قتل پهلوان اسد . - پهلوان علیشاه در صدد برآمد که پهلوان اسد را از میان بردارد برای این منظور زن او را بوعده ازدواج با شاه شجاع بفریفت و نامه ای از طرف شاه شجاع بدو نوشت و وعده داد که اگر او در دفع پهلوان اسد به مأمورین شاه شجاع یاری دهد شاه شجاع او را بجهاله نکاح خو در خواهد آورد و نامه را بوسیله میرزا جلال طیب پهلوان اسد که با خود همدست ساخته بود به خاتون او رسانید .^۲ پهلوان اسد در آن موقع میگفت اگر کارد باستخوان رسد اول شما را وبعد خود را خواهم کشت و از این جهت زنش از او بیمناک بود چون میرزا جلال طیب مضمون مکتوب شاه شجاع را بدو رسانید او در قتل شوهر با پهلوان علیشاه متفق گردید ابتدا خواست او را مسموم سازد ولی از بیم آنکه پیش از اینکه زهر کارگر شود او همه را هلاک گرداند از این نیت منصرف شد تا اینکه براهنمائی او عده ای از کسان پهلوان علیشاه از راه نقب حمام قلعه بدرون آمدند و پهلوان اسد را با سه نفر از محرمان در موقعی که خیال حمام رفتن داشت دستگیر ساخته بقتاش

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۹۰

۲- نامه شاه شجاع به زن پهلوان اسد . «کاتب سطورشاه شجاع بن محمد قول و شرط می کند و بر خود لازم و واجب میداند که چون خاتون معظمه زینت رفعتها تقبلی که نموده اند بجای آورد و چنین خدمتی بر خاندان ما ثابت گرداند او را بانواع کرامت و نوازش مخصوص گردانیم و در عقد رعایت و حرم حمایت خود جا دهیم و از جمله خاتونان خاص معتبر باشد و هر التماس که داشته باشد مهذول افتد و خدای تعالی و روح انبیاء و اولیاء بر خود گواه میگیریم هذا خطی و عهدی» .



قلعه کوه کرمان

رسانیدند و این واقعه در روز جمعه ۱۰ ماه رمضان سال ۷۷۶ اتفاق افتاد^۱. جسد او را از قلعه در میدان کشتی گاه انداختند و ریسمان در هرپای وی بستند و بخالک کشان تا پای دار آوردند و بردار زدند و سپس جلاد مثل قصاب گوشت اعضاء او میبرد و مردم کرمان زرمیدادند و میخریدند^۲ پهلوان علیشاه خبر قتل پهلوان اسد را بشیراز فرستاد شاه شجاع از شنیدن این خبر بسیار خشنود گردید و حکومت کرمان را به امیر اختیارالدین حسن قورچی داد و او تا مرگ شاه شجاع یعنی تا سال ۷۸۶ حاکم کرمان بود.

در این موقع خیر مرگ سلطان اویس ایلکانی نیز باطلاع شاه شجاع رسید. سلطان اویس موقعی که بعزم جنگ با امیر ولی حاکم مازندران که بساوه دست اندازی کرده بود میرفت در تبریز مریض شد در شب دوشنبه دوم جمادی الاولی سال ۷۷۶ در ۳۸ سالگی وفات یافت^۳.

مسرت شاه شجاع از مرگ سلطان اویس از اینجا معلوم میگردد که به آورنده خبر مرگ او ده هزار دینار و اسبی و خلعتی بخشیده است.

مرگ شاه محمود (نهم شوال سال ۷۷۶). - شاه محمود چون از خبر مرگ سلطان اویس اطلاع یافت در صدد تصرف آذربایجان برآمد ولی در راه گرفتار بیماری شد و به اصفهان برگشت^۴ و چون مرگ خود را نزدیک دید بعلت نداشتن

۱- جغرافیای تاریخی حافظ ابرو (خطی) جامع التواریخ حسنی (خطی) تاریخ آل

مظفر محمود کتبی ص ۹۱

۲- جامع التواریخ حسنی (خطی)

۳- ذیل جامع التواریخ تألیف حافظ ابرو ص ۱۹۷

۴- حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی گوید شاه محمود که داماد سلطان اویس بود چون خبر مرگ او را شنید طمع درملک سلطان اویس کرد به بهانه عزاداری لشگری ترتیب داده ستوجه تبریز شد و جمعی از اسرا با او متفق بودند و فخرالدین کاوسی را پیش او بقیه حاشیه در صفحه بعد

فرزندی سلطان اویس پسر شاه شجاع را که از پدر گریخته و نزد او بسر میبرد بجاننشینی خود انتخاب کرد و نامه ای بشاه شجاع نوشت و از او طلب بخشش نمود و در تاریخ نهم شوال سال ۷۷۶ چشم از جهان بست و باین ترتیب سه نفر از مخالفان شاه شجاع در یک سال از میان رفتند.

شاه شجاع از شنیدن خبر مرگ برادر در شیراز باجرا مراسم عزاداری پرداخت و این رباعی را نیز در آن موقع سرود.

محمود برادرم شه شیر کمین

میگرد خصومت از پی تاج و نگین

کردیم دو بخش تا بیاساید خلق

اوزیر زمین گرفت و من روی زمین^۱

یکی از شعرای آن عصر در جواب شاه شجاع چنین گفته.

ای شاه شجاع ملت و دولت و دین

خود را بجهان وارث محمود مبین

در روی زمین اگر چه هستی دو سه روز

بالله که بهم رسید در زیر زمین

شاه محمود در اول جمادی الاول سال ۷۳۷ متولد شده بود^۲ بنا بر این مدت

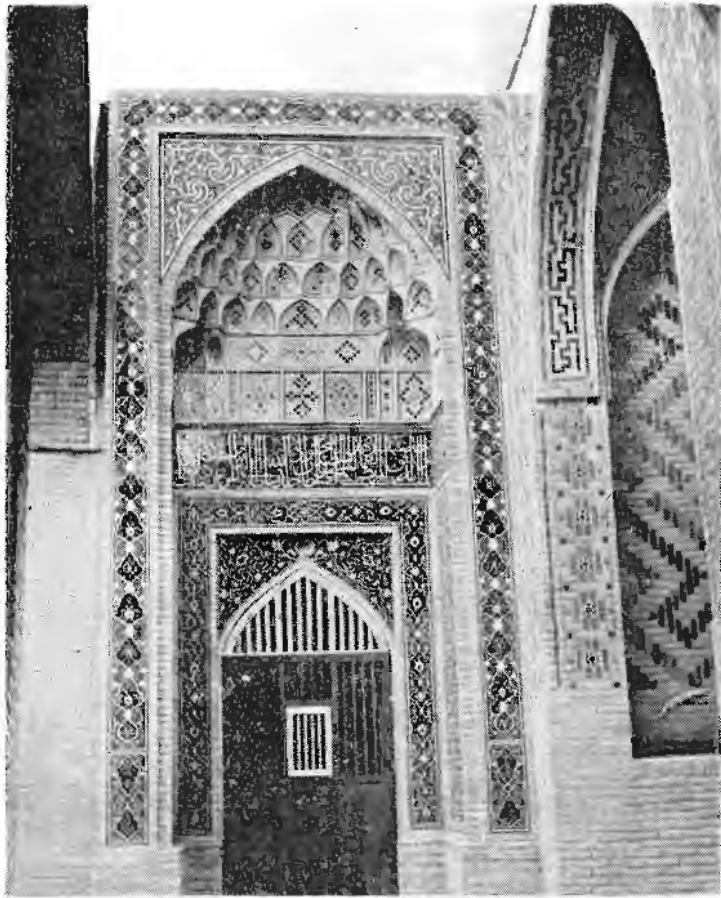
بقیه حاشیه از صفحه قبل

فرستادند و عهد و بیعت کردند شاه محمود هوس سلطنت کرده متوجه تیز شد چون بنواحی جرفادگان (گلپایگان) رسید او را مرضی طاری شد بالضروره باصفهان برگشت و هم در آن چند روز وفات کرد ص ۱۹۸.

۱- فصیحی خوانی در سجل التواریخ گوید: بعضی گویند سلطان مسعود بن سلک شاه سلجوقی این رباعی را در وفات برادر خود سلطان محمود گفته است ص ۱۰۷ چاپ مشهد.

۲- سواهب الهی ص ۸۹ و تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱؛ مؤلف جامع التواریخ

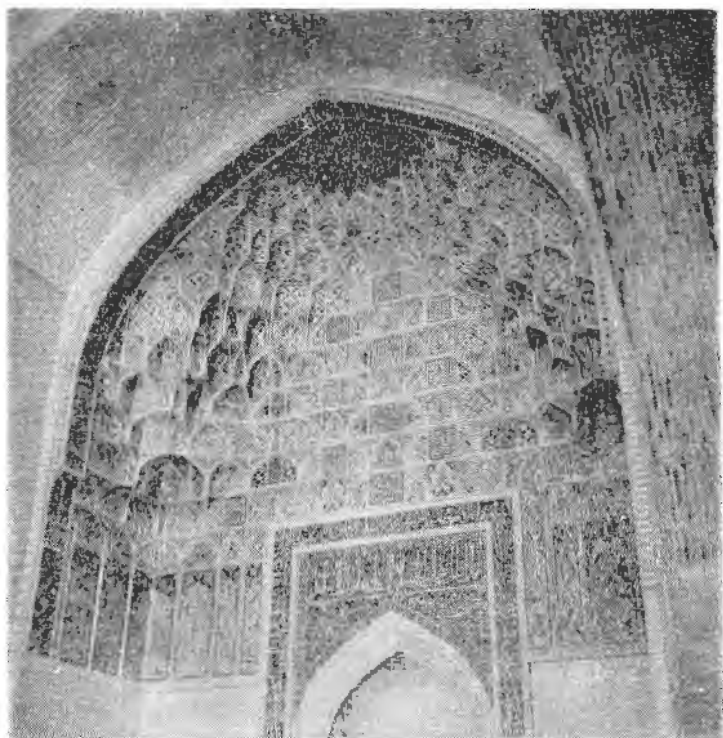
بقیه حاشیه در صفحه بعد



سردر اصلی صفتہ عمر مسجد جامع اصفهان از آثار

شاه محمود مظفری

مقابل صفحه ۱۷۹



کاشی کاری های صفتۀ عمر مسجد جامع اصفهان از آثار شاه محمود

مظفری در سال ۷۶۸ ه. ق

مقابل صفحۀ ۱۷۹



در سنبت کاری اسامزاده اسمعیل اصفهان بین بقعه اسامزاده ومسجد
شعیا از آثار شاه محمود مظفری
مقابل صفحه ۱۷۹



چهل ستون مسجد جامع اصفهان از آثار شاه محمود مظفری

مقابل صفحه ۱۷۹

عمر او ۳۸ سال و ۵ ماه و ۹ روز بوده ۱۷ سال در اصفهان بحکومت پرداخت از آن جمله دو سال نیز بر فارس تسلط یافت.

شاه محمود در زمان وفات این بیت را بر زبان راند.

بس پریشانم و فکرم ز پریشانی نیست

فکرم آنست که این جمع پریشان گردد

از آثار زمان حکومت او در اصفهان اتمام کاشی کاری صقه معروف به صقه عمر مسجد جامع اصفهان است که در سال ۷۶۸ انجام شده و هم چنین نصب در مثبت کاری امامزاده اسمعیل اصفهان بین بقعه امامزاده و مسجد شعبا که متصل بدان است^۱ و دیگر چهل ستون مسجد جامع^۲ اصفهان.

حکومت سلطان اویس بن شاه شجاع در اصفهان . - بعد از مرگ شاه محمود اصفهان دچار آشوب و انقلاب گردید و مردم در تعیین جانشین او بدو دسته تقسیم شدند دسته ای طالب سلطنت شاه شجاع بودند و عده ای سلطنت سلطان اویس را خواستار شدند اما چون اکثر بزرگان اصفهان به سلطنت سلطان اویس

بقیه حاشیه از صفحه قبل

حسبی و هم چنین حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی شعر زیر را در ماده تاریخ تولد او آورده اند .

اول ماه جمادی سال ذال و لام و زاء

آفتابی در وجود آمد به تخت خسروی

۱- کتیه روی در شرح زیر است « امر باحداث هذا الباب احرازاً للمغفرة و الثواب فی ایام دولة السلطان الاعظم سولی سلاطین الاسم ناشر العدل و الاحسان باسط الابن و الامان ظل الله فی الارضین قطب الحق و الدین شاه محمود بن السلطان الاعظم محمد بن المظفر خلد الله ملكه البهلوان الاعظم صاحب الاكرم تاج الدوله علی تر شاه الخراسانی من خالص ماله . »

۲- از سلاجقه تا صفویه تألیف آقای نصرت الله مشکوتی ص ۲۲۳

راضی شدند او به تخت حکومت اصفهان نشست ولی خواجه بهاء الدین قورچی و خواجه صلاح الدین خازن اموال و نقایس شاه محمود را به قلعه طبرک برده قاصدی پیش شاه شجاع فرستادند و از اوضاع اصفهان او را مطلع گردانیدند و از او خواستند که در حرکت به اصفهان عجله کند - شاه شجاع که میخواست به کرمان برود چون از اوضاع اصفهان مطلع گردید بدانجا رفت - سلطان اویس از پدر بیمناک شده ضمن نامه ای از کرده خود اظهار ندامت نمود. شاه شجاع از سر تقصیر او گذشت و وارد شهر شد - چند روزی از توقف او در اصفهان نگذشته بود که سلطان اویس وفات یافت گویند او بشربت زهر آلودی کشته شد. ۱ سال (۷۷۷) .

شاه شجاع پس از مرگ سلطان اویس حکومت این شهر را به پسرش سلطان زین العابدین داد.

۱- سلطان اویس در سال ۷۵۱ هـ. ق از خواهر امیر سیورغتمش اوغانی وزن اول شاه شجاع متولد گردیده بود مولانا عماد الدین ققیه کرمانی در تاریخ ولادت او گوید.

طابع سعد ساه انور ملک

درخور پادشاهی آمده است

چه عجب گر حروف تاریخش

گهر بحر شاهی آمده است

محمود کتبی درباره مرگ او گوید: بعد از چند روزی سلطان اویس از اصمب خطا

شد و پای او کسر یافت تاریخ آل مظفر ص ۹۲

فصل نهم

دوره سوم سلطنت شاه شجاع ۷۷۶ - ۷۸۶

شاه شجاع پس از مرگ شاه محمود و خاموش شدن آتش عیان پهلوان اسد دشمن بزرگی در داخل کشور نداشت گرچه گاهگاهی شاه یحیی در صدد مزاحمت برسی آمد ولی چندان مورد اعتنا نبود.

هنگامی که شاه شجاع در اصفهان اقامت داشت امراء طوایف اوغانی و جرمائی و حکام قم و آذشان و ری و ساوه و گلپایگان نیز با تحف و هدایا بخدشش رسیدند و اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و همچنین ملک فخرالدین والی لر کوچک که چراگاه و مراتع احشام او از طرفی تا حوالی بغداد و نوه الوند و ولایت بروجرود و نهاوند و خرم آباد و از طرف دیگر تا حوالی شوشتر رسیدند از او اطاعت داشت بنابراین متصرفاتش از شمال تا حدود قزوین و سلطانیه امتداد یافت و از طرف مغرب از همدان تا شوشتر را تحت نفوذ قرار داد. در این موقع که شاه شجاع در منتهای قدرت بود خواست آذربایجان را نیز در تحت تصرف آورد.

لشگرکشی بآذربایجان در سال ۷۷۷ هـ. ق - پس از مرگ سلطان اویس ایلکانی (در سال ۷۷۶) پسرش سلطان حسین را بتخت سلطنت نشانند. او نه جوانی عیاش و خوش گذران بود بدرستی از عهده اداره مملکت برنیامد از این رو اختلال در امور آذربایجان راه یافت. عده‌ای از بزرگان این ایالت که از حرکات ناپسند سلطان حسین ناراضی بودند اوضاع آشفته آذربایجان را با اطلاع شاه شجاع رسانیدند و او را بلشگرکشی باین ایالت تحریک و تشویق نمودند از این رو شاه شجاع بت تهیه وسایل لشگرکشی پرداخت.

سلطان حسین ایلکانی چون از خبر لشکرکشی او اطلاع یافت نامه زیر را برای او فرستاد .

« جناب قصر جلالت بلند باد چنان

که اوج ذروه افلاکش آستان باشد

رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمرو مکتت سلکت برسنن استقامت بروز گاران
یگانه روزگار و برگزیده (و ربک یخلق ما یشاء و یختار خلدالله ظل معدلته) متواصل
و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب سلک و مغبوط اهالی سلکوت است
ذات سلک صفات را حاصل و دست تمنی بگردن سرادات و مراسم حایل - چنین خود
هست تا با دای چنین باد - و درود و ثنا که سبب نسیم آن ریاض نفعات الهی باشد
مصفی از کدورات جسمانی و معرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ
میگرداند و در شرح لواعیج اشتیاق و بیان نوایرافتراق که شیوه ارباب تکلف و عادت
اصحاب تصلف است شروع نمینماید - کان جوالطاف تویبایان است - چه محقق است
که محققان اخوان صفا و خرده بینان خلان وفا بنظر بصیرت و عین بصارت هر رقمی
که منشی تقدیر بر ناصیه احوال کاینات کشیده بدانند و نانوشته بخوانند .

برون از عالم حسن است جانی خرده بنیان را

بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی

مقصود آنکه تا کی دیورا در لباس سلک آئین دادن و ماه چاه مقنعر را در معرض
بدر فلک آراستن و چشمه خورشید را بگل تمویه و تلبیس انباشتن و در محاضر و نوادی
بحواضر و بسوادی لاف انا خیر منه زدن . چرا نباید که در خزانه حکمت و انصاف
بگشاید و نقد خزانه را بر محک صراف عقل زند آنچه از غل و غش و از رذایل ششوش
آمیخته بود در بوته مصابرت گذاخته شود تا عیار اهلیت آن پیدا گردد و اگر برخلاف
این رود و فرمان هوس را نافذ الحکم دارد بر زبان قلم دو زبان نتوان راند آنچه نتیجه
آن باشد و العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز از حکم و زبان ما سخاطب و معاقب
و فردا بعد از عذاب و عقاب ابدی مواخذ گردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام .

شاه شجاع جواب نامه سلطان حسین را بدین گونه داده است .
 بخون عاشقان داری دلگیری مکن چنانکه عاشق هم شجاع است
 بنده مخلص ترین بندگان و معتقد صادق ترین چا دران
 آنکه تا بود بود بنده تو وانکه تا باشد این چنین باشد
 عبودیتی که منبی از خلوص طوبیت و منبی بر صفای عقیدت باشد بمعرض عرض
 و موقف انها سیرساند . اشتیاق بمطالعه طلعت دل آرا که همه عمر سودای آنرا داشته
 و تخم تمنای آن کاشته و رای آن است که برید تیز گام و هم و فهم بسرحد بادیه آن
 رسد و یا شاهباز بلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلعه قاف آن تواند نشست سعادت
 ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبده آمال و امانی است میسر و مقدر باد بالنبی
 الاسی الهاشمی خیر البشر . غرض آنکه از این عتابات فتنه انگیز هیچ باد غباری بر خاطر
 فاتر یار می نشست چرا که بنا بر مدعای آن حضرت وجوعا عن الغیر دیورا در لباس
 سلک آئین دادن و ماه چاه بفتح را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که بقتعه دخترانه
 بر فرق شاهانه انداختن و پیراهن و ازار والا پوشیدن .

نه این است آئین شاهنشاهی شهنش نه این است و آئین نه این
 حمدالله تعالی که بقوت قاف توفیق ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت
 بر تارک مبارک و دراعه فضیلت بردوش هوش و تیغ بیدریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست
 بر میان جان بسته و همواره

بجای سی سرخ نین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم
 عرصه مملکت را بمعاونت رجال که
 قلم زن نگه دار و شمشیر زن نه مطرب که سردی نیاید ززن
 و پاشیدن مال که لاسلک الابر رجال و لارجال الابر مال در قبضه اقتدار در آورده

میگوید :

مرا ز حمله دشمن نرفت پای از جای
 که شرط کوه نباشد ز جای جنبیدن

آنچه در باب تخویف و تهویل این جهانی فرموده‌اید از آن روز باز که نقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی و بدی باسرایزدی ثبت فرموده‌اند - کس چه داند که پس پرده که خوب است و که زشت لایعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن مائیم کز ازل ز سموات منزل است

ایات عز و علم و شجاعت نشان ما

بر ذروه معارج گردون کند مقام

هر طایری که بر پرد از آشیان ما

و آنچه در باب یا ساق شاق ویرلیغ همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامه دو زبان سلطان با مستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود .

چه حاجت است بلشکر ز بهر آکشتن عاشق

بیآ که از صف خوبان بسته‌ده است سواری والسلام^۱

جنگ شاه شجاع با سلطان حسین ایلکانی

بالاخره شاه شجاع با ۱۲ هزار سپاهی از اصفهان بطرف آذربایجان در حرکت آمد چون بقزوین رسید مردم این شهر بنای تمرد را گذاشتند شاه شجاع فرمان داد لشکریان بیکباره حمله کرده شهر را متصرف شدند و دست بغارت گشودند ولی باسراو دست از تعرض برداشتند و از شهر بیرون رفته بطرف آذربایجان در حرکت آمدند . سلطان حسین ایلکانی با سی هزار سوار بمقابله شتافت و درحوالی جرمه خواران^۲ دو سپاه بهم رسیدند شاه شجاع میمنه لشکر را بسطان احمد و سلطان شبلی داد و میسره را بشاه منصور و سلطان زین العابدین و خود با سلطان ابو یزید در قلب سپاه ایستاد چون جنگ آغاز شد سپاهیان سلطان حسین شکست یافته منهزم شدند و امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده از اسرای سپاه سلطان حسین بدست شاه منصور دستگیر شدند و روانه شیراز گردیدند .

۱ - تاریخ عصر حافظ صفحه ۲۹۳

۲ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی صفحه ۹۲

چون شاه شجاع بحدود تبریز رسید خواجه شیخ کججانی و کلیه علما و سادات و اکابر و اعیان شهر با استقبال آمدند - پادشاه وارد شهر شد . خواجه سلمان ساوجی که در آن موقع در تبریز میزیست در مدح شاه شجاع قصیده‌ای گفت که مطلع آن این است :

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی

همایون فال شد بومی که بودش روبرویرانی

شاه شجاع که خود نیز شاعری ماهر بود این قصیده و مخصوصاً مطلع آن را نپسندید . سلمان قصیده دیگری گفت که مطلع آن این است .

سخن ز وصف رخس چون زخاطرم سرزد

ز مطلع سختم آفتاب سر بر زد^۱

شاه شجاع زمستان آن سال را در تبریز اقامت نمود و حکومت اطراف را بین شاهزادگان و اسرای مظفری باین ترتیب تقسیم کرد .

۱ - حکومت سلطانیه و ری و قزوین و همدان را به سلطان شبلی داد .

۲ - حکومت در بند و شیروان و شماخی را بشاه منصور وا گذاشت .

۳ - حکومت ارومی و اشنو و جغتو و نغتو^۲ را بامیر معزالدین اصفهان شاه بن سلطان شاه جاندار سپرد و نیز حکومت نخجوان را بفرخ آقا نامی داد و امیر سلجوق را فرمود تا در او جان باشد .

مراجعت شاه شجاع

شاه شجاع پس از چهار ماه توقف در تبریز ناچار شد این شهر را بسوی شیراز

ترک گوید زیرا شنید شاه یحیی حاکم یزد که همیشه مترصد فرصت بود تا بر شیراز

۱ - خواجه حافظ غزلی را که مطلع آن این است :

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن برخالت آن وادی و مشکین کن نفس

در موقعی سروده که شاه شجاع در تبریز بوده است .

۲ - نقده کنونی

دست یابد از غیبت شاه شجاع استفاده کرده در صدد است مرکز حکومت را متصرف شود؛ بعلاوه دو نفر از امرای سلطان حسین ایلکانی که در کنار رودخانه جغتو مقام داشتند ناگهان باوجان لشکر کشیده چنین شهرت دادند سلطان حسین با ده هزار سوار آمده و امیر اصفهان شاه را دستگیر ساخته است امیر سلجوق حاکم اوجان از شنیدن این خبر سراسیمه خواست بگیریزد و از بام بزیر افتاد و دو ساق پایش شکست و بر اثر همین صدمه فوت شد و سپاهیانش یا کشته شدند و یا متفرق گردیدند.

چون در این موقع لشکریان شاه شجاع در اطراف متفرق شده بودند و خود شاه شجاع نیز بدرد پای سختی گرفتار بود از شنیدن این اخبار چاره جز آن ندید که در وسط زمستان بشیراز برگردد. پس از حرکت او شاه منصور و امرای دیگر نیز بدو پیوستند. شاه شجاع چون بحوالی قزوین رسید این بار نیز مردم این شهر بنای عصیان را گذاشتند و از دادن علوفه و آذوقه بلشکریان شاه شجاع خود داری کردند و فرستاده او را نیز بقتل آوردند شاه شجاع فرمان حمله بشهر را صادر کرد لشکریان قسمتی از دیوار شهر را خراب کرده آتش نهب و غارت برافروختند و سپس بطرف شیراز حرکت نمودند.

دو ماه پس از حرکت شاه شجاع سلطان حسین ایلکانی از بغداد بتیریز آمد و از شاه شجاع تقاضای صلح نمود و ضمناً از او خواست دو نفر از امرای او یعنی امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده را که در زندان شاه شجاع بودند آزاد سازد تا او نیز اصفهان شاه را مستخلص نماید. شاه شجاع پیشنهاد سلطان حسین را پذیرفت و نیز دختر سلطان اویس ایلکانی را که دلشاد خاتون نام داشت برای پسر خود سلطان زین العابدین گرفت و از این ازدواج سلطان معتصم بوجود آمد.

۱ - جامع التواریخ حافظ ابرو (خطی)

۲ - فصیحی خوانی مؤلف مجمل التواریخ ازدواج سلطان زین العابدین را با دلشاد خاتون

دختر سلطان اویس از وقایع سال ۷۷۰ نوشته و گوید این دختر را شاه محمود خواسته بود و بدو نرسمید.

لشگرکشی شاه شجاع بیزد - شاه شجاع که از تحریکات و فتنه انگیزیهای سابق برادرزاده و داماد خود شاه یحیی رنجیده خاطر بود این بار که تبریز را در اثر همین فتنه انگیزی باجبار ترک گفته بود در صدد تنبیه او برآمد و ولی شاه یحیی لشگریان شاه شجاع را بحیله شکست داد. شاه شجاع خود عازم تسخیر بیزد شد ولی شاه منصور برادر شاه یحیی از عم خود تقاضا نمود که او مأمور تسخیر بیزد شود. شاه منصور در سال ۷۷۹ بیزد را در محاصره گرفت اما شاه یحیی بوساطت مادر او را بصلح راضی کرد. لشگریان شاه منصور چون چنین دیدند او را رها کرده روی بشیراز گذاشتند و شاه منصور چون پس از آن روی برگشت بشیراز نداشت از برادر خواست که در بیزد پیش او بماند ولی او راضی نشد و تکلیف درد که پیش امیر ولی حاکم گرگان و مازندران رفته از او کمک بگیرد تا بکمک یکدیگر عراق و فارس را در تصرف آورند اما شاه منصور بعادل آقا که از طرف سلطان حسین ایلکانی حاکم سلطانیه بود پناه برد و از طرف او بحکومت همدان رسید.

شاه شجاع چون برای این وقایع خبر یافت در اواخر سال ۷۷۹ هـ - ق بیزد حرکت

۱ - در این موقع شاه شجاع این ابیات را خطاب بشاه یحیی سروده است.

ای دشمنی که هست خداوند خصم تو

با گوهر یلید بزرگیت آرزوست

هرگز نکرده‌ای بجهان هیچ صورتی

کائرا بهیچ وجه توان گفت کان نکوست

پیوسته ظلم و فتنه و تزویر میکنی

بدبخت این چه سیرت ناپاک و این چه خوست

صد ره شکسته عهد و بیگسونهاده شرم

هیئات چشمهای تو از سنگ یا زروست

آخر ببین که قدرت یزدان چه میکند

با دوستان دشمن و با دشمنان دوست

۲ - جامع مفیدی تألیف مستوفی باقی ص ۱۳۱

کرد. شاه یحیی بیمناک شده سلطان شاه دختر شاه شجاع و سلطان جهانگیر پسر خود را با جمعی از اقربا و نزدیکان پیش او فرستاد و آنان با تضرع و زاری بسیار شاه شجاع را راضی ساختند تا بشیراز برگردد. شاه شجاع سوگند یاد کرد که اگر بار دیگر حرکت ناپسند از شاه یحیی صادر گردد تا جزای او ندهد باز نگردد پس از آن بشیراز برگشت در این سفر بود که سید شریف جرجانی بحضور شاه شجاع رسید و او چون بفضایل سید شریف خبر یافت او را با خود بشیراز آورد و منصب تدریس دارالشفای شیراز را که از بناهای او بود بسید شریف داد.

کمک شاه شجاع در ویش رکن الدین - خواجه علی سدید سربداری چون در سال ۷۷۷ در ویش عزیز از پیروان شیخ حسن جویری را بقتل رسانید و دست در ویش را از کار حکومت سربداران کوتاه ساخت و بازار و اذیت آنان پرداخت در ویش رکن الدین یکی دیگر از پیروان شیخ حسن جویری در سال ۷۸۰ ه. ق بفارس آمد و از شاه شجاع برای دفع ظلم خواجه علی سدید سربداری کمک خواست شاه شجاع نیز سپاهیانسی بکمک او فرستاد و او با این سپاه سبزواری را متصرف شد و خواجه علی سدید را بمازندران ستواری ساخت تا اینکه او بکمک امیرولی حاکم گرگان و مازندران سبزواری را دوباره از دست در ویش رکن الدین خارج ساخت.

رنجش شاه منصور از عادل آقا - در سال ۷۷۷ عادل آقا حاکم سلطانیه در او جان بخدست سلطان حسین ایلکانی رسید اما جمعی از اسرا که بر علیه او متفق شده بودند با خود قرار گذاشتند که اگر پادشاه از او طرفداری نماید با یزید برادر سلطان حسین را بسلطنت بردارند. عادل آقا چون از این قضیه اطلاع یافت از او جان خارج شده بسلطانیه رفت و شاه منصور را نیز از همدان خواست و سپاهی کثیر برای دفع مخالفان فراهم کرد. اسرای مخالف از بیم عادل آقا از راه مراغه و سلدوز عازم بغداد شدند. عادل آقا به همراهی شاه منصور مظفری از عقب اسرای عاصی روان شد از اکراد و اسرای طایفه اویرات نیز خواست تا از عبور کسانی که نسبت بسلطان نافرمانی کرده اند

جلوگیری نمایند آن جماعت سر راه بر ایشان گرفتند. عاصیان چون راه عبور نیافتند در صدد برآمدند که برگردند در این هنگام بشاه منصور که در جلو سپاهیان عادل آقا در حرکت بود برخوردند و چون تاب مقاومت نداشتند اکثر روی بگریز نهادند و جمعی نیز بشاه منصور پناه بردند. شاه منصور از آنان دلجوئی کرده تعهد نمود که نگذارد آسیبی بدانان برسد. چون عادل آقا برگشته بمراغه رسید بفرمان سلطان حسین کلیه امرای یاغی را بقتل رسانید. شاه منصور هرچه در استخلاص ایشان سعی کرد مفید نیفتاد و باین جهت آزرده خاطر بهمدان رفت و عادل آقا نیز که مورد انعامات سلطان حسین قرار گرفته بود بسلطانیه برگشت.

جنگ شاه شجاع با عادل آقا - در سال ۷۸۱ شاه شجاع اطلاع یافت که عادل آقا در صدد تعرض بممالک آل مظفر است باین جهت بالشکری انبوه عازم سلطانیه شد چون بنزدیکی شهر رسید هنگامی که سپاهیان ش مشغول صرف غذا بودند هجوم سپاهیان عادل آقا قرار گرفتند شاه شجاع فوراً ترتیب سپاه داده میمنه را بسطان احمد و سلطان شبلی سپرد و سلطان زین العابدین و شاه حسین برادر شاه یحیی را که بتازگی بجای شاه منصور انتخاب شده بود در میسره گذاشت و خود در قلب سپاه قرار گرفت. در این جنگ شاه شجاع از اسب بیفتاد. دشمنان او را احاطه کردند ولی او بضرب شمشیر دشمنان را از خود دور ساخت تا اینکه یکی از بهادران لشکر بنام ملک باورچی رسیده اسب خود را بدو داد در این موقع عده‌ای از سپاهیان شاه شجاع دور او جمع شدند و او توانست با این عده بلشگریان عادل آقا حمله نموده آنان را ستهزم سازد. عادل آقا که در شهر متحصن شده بود تقاضای صلح نمود. شاه شجاع بصلح راضی شد و بشیراز برگشت.

عادل آقا پس از صلح با شاه شجاع بری لشگر کشید زیرا شاه منصور در خفیه با امیر ولی حاکم گرگان و سازندگان بر علیه عادل آقا متحد شده بود و او را تحریک مینمود که آذربایجان را از تصرف سلطان حسین خارج سازد. برای انجام این منظور

قرار گذاشتند نه در زمستان آن سال یکدیگر را در ری ملاقات نمایند. عادل آقا که در این موقع در قزوین بود از پیوستن لشگریان شاه منصور و امیر ولی یکدیگر متوحش شده بآبهر عقب نشینی کرد و چون جمعی از امرای تبریز باو پیوستند قوی دل گشته بطرف ری در حرکت آمد امیر ولی که مقاومت را بیفایده دید از او تقاضای صلح نمود و قرار بر این شد که ری بامیر ولی واگذار گردد تا او بمازندران مراجعت کند. امیر ولی نیز حکومت ری را بشاه منصور وا گذاشت و خواهر او را نیز در نکاح خود آورده بمازندران برگشت. چون تابستان شد شاه منصور را هوای تسخیر همدان در سر افتاد و بدانجا لشگر کشید حاکم همدان که تورسون نام داشت و پسر خاله عادل آقا بود در صدد مقاومت برآمد ولی منهزم شده بسلطانیه رفت باین جهت عادل آقا لشگر پسر شاه منصور برد. شاه منصور گریخته بیزد رفت و چون آنجا نیز نتوانست بماند بگریگان پیش امیر ولی رفت و امیر ولی که در این موقع در صدد حمله بخراسان بود شاه منصور را ملازم خود ساخت.

در سال ۷۸۴ سلطان حسین ایلکانی بدست برادرش سلطان احمد بقتل رسید و برادر دیگرش سلطان بایزید گریخته خود را بسلطانیه رسانید و عادل آقا او را بمسند حکومت نشانید. در این موقع شاه منصور از نزد امیر ولی بازگشته پیش عادل آقا بسر میبرد برای اینکه بیاد شاه منصور پیش سلطان احمد برود او را در قلعه‌ای زندانی ساختند و هنگامی که سلطان احمد از تبریز عازم بغداد بود شاه منصور که از زندان گریخته بود پیش او رفت و مورد عنایت قرار گرفت. سلطان احمد او را همراه خود به بغداد برد و حکومت حویزه و شوشتر را باو وا گذاشت و چون شاه منصور در حکومت خوزستان مستقر شد از اطاعت سلطان احمد بیرون آمد و فرمان او را گردن نهاد و

۱ - بنا بنوشته حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی (ص ۲۰۴) سلطان حسین ایلکانی ری را در عوض مهر دختر امیر ولی که باز دواج در آورده بود بامیر ولی داده بود و او نیز حکومت ری را بفراه نامی وا گذاشته و فراه در قلعه شهریار ساکن بود.

۲ - ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو صفحه ۲۱۸

چنانکه بعد خواهیم دید پس از مرگ شاه شجاع بر سلطان زین العابدین پادشاه مظفری خروج کرد و او را نایبنا ساخت و خود بسطنت آل مظفر رسید.

بطوری که قبلاً گفته شد شاه شجاع بعد از مرگ پسرش سلطان اویس حکومت اصفهان را بیسر دیگرش سلطان زین العابدین وا گذاشت ولی چون او بعلت صغر سن از عهده اداره این شهر بر نمیآید از حکومت معزول گردید و پهلوان خرم بحکومت این شهر منصوب شد و او تا زمان مرگ حاکم این شهر بود.

دیگر از وقایع این زمان پناهندگی پیر علی بادک از امراء معتبر ایلکانی بشاه شجاع است. توضیح اینکه در سال ۷۷۹ سلطان حسین ایلکانی فرمان داده بود برادرش شیخ علی در قلمرو حکومت او نباشد. بواسطت امیر وجیه الدین اسمعیل او را بدمشق فرستادند ولی جمعی از امرا از آن جمله پیر علی بادک که بر علیه عادل آقا متحد شده بودند چون سلطان حسین را حامی عادل آقا میدانستند خواستند برادرش شاهزاده شیخ علی را بسطنت بردارند باین جهت او را از دمشق خواستند ولی مخالفان بدست عادل آقا از میان رفتند فقط شاهزاده شیخ علی بشفاعت جمعی از مرگ نجات یافت و پیر علی بادک نیز که از امراء معتبر دولت ایلکانی و ابتداء از نزد یکان امیر زاهد برادر سلطان اویس ایلکانی بود و از طرف او بناحیه ای از توابع بغداد حکومت داشت بشاه شجاع پناه آورد. شاه شجاع مقدم او را گرامی داشت و بتسخیر شوشتر که در تصرف آل جلایر بود مأمورش ساخت او نیز پس از تسخیر شوشتر سکه و خطبه بنام شاه شجاع کرد.

در سال ۷۸۰ که شاهزاده شیخ علی در بغداد بود جمعی امیر اسمعیل زکریا حاکم این شهر را بقتل رسانیدند و پیر علی بادک را از شوشتر خواستند. شاهزاده شیخ علی پیشتیانی او بنای سرکشی را گذاشت و دعوی استقلال نمود باین جهت سلطان حسین بکمک عادل آقا بغداد لشکر کشید شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک بمقابله شتافتند ولی منهزم شده بشوشتر رفتند. عادل آقا میخواست در تعقیب آنان بشوشتر رود اما سلطان حسین مایل بود زود تر خود را بیغداد برساند تا بعیش و عشرت بپردازد بهر حال عادل آقا بشوشتر رفت (او اواخر سال ۷۸۲) و چون این شهر را در محاصره گرفت

شاهزاده شیخ علی او را پیش خود خواست و گفت « مرا از مملکتی که پدر بر من ارزانی داشته بود بیرون کردید و من بشوشتر قناعت کرده‌ام اکنون این مقدار نیز از من مضایقه بینمائید من ناچار بشیراز رفته سلازمت شاه شجاع اختیار خواهم کرد تا از شرایمن باشم» عادل آقا براوشفقت کرده از محاصره شوشتر دست برداشت بشرط آنکه آن دو متعرض بغداد نشوند و بشوشتر قناعت نمایند سپس عادل آقا به بغداد رفت و بسبب رنجشی که از سلطان حسین داشت مجموع سپاهیان را بیهانه دفع شورش کردستان برداشت و بسلطانیه رفت. جمعی از بزرگان بغداد از پیرعلی بادک خواستند که عازم بغداد شود سلطان حسین بشنیدن آن از بغداد خارج شده به تبریز رفت و شاهزاده شیخ علی بهمراهی پیرعلی بادک وارد این شهر شده به حکومت پرداخت و چون آن دو قتل سلطان حسین و سلطنت سلطان احمد را در تبریز شنیدند بطرف آذربایجان بحرکت آمدند سلطان احمد از مقابل آنان گریخت و بنخجوان رفت و بکمک قرامحمد ترکمان درجنگی شیخ علی و پیرعلی بادک را بقتل رسانید و باین ترتیب تمامی عراق عرب و آذربایجان بتصرف او درآمد.

اما شاه منصور پس از استقرار در حکومت خوزستان بنای دست اندازی ببلستان را گذاشت اتابک شمس‌الدین پشنگ از شاه شجاع کمک خواست شاه شجاع درصدد لشکرکشی بخوزستان بود که سلطان احمد از او در دفع عادل آقا یاری خواست این بود که شاه شجاع بطرف سلطانیه حرکت کرد و دفع تعرضات شاه منصور را بوقت دیگر موکول نمود.

کمک خواستن سلطان احمد ایلکانی از شاه شجاع در سال ۷۸۵ - بطوریکه
قبلاً نیز گفته شد چون سلطان احمد برادر خود سلطان حسین را بقتل رسانید برادر دیگرش سلطان با یزید بسلطانیه رفت و بعادل آقا پناه برد عادل آقا نیز او را بحکومت عراق عجم برداشت و چون پس از قتل پیرعلی بادک سلطان احمد سر او را بطریق استهزا پیش عادل آقا فرستاد از این رو عادل آقا بتبریز لشکر برد سلطان احمد بنخجوان گریخت ولی بوساطت امیر هوشنگ پادشاه شیروان مصالحه‌ای بین آن دو منعقد گردید

مبنی بر اینکه آذربایجان تعلق بسلطان احمد داشته باشد و در عراق عجم سلطان یزید حکومت نماید و حکومت عراق عرب مشترکا با سلطان احمد و عادل آقا باشد. پس از این مصالحه عادل آقا بسلطانیه برگشت و از طرف خود تورسون را بحکومت بغداد فرستاد و چون او جمعی از بزرگان این شهر را بقتل رسانید غوغا و آشوب در بغداد برپا گردید و تورسون بدفع آن قادر نیامد سلطان احمد بمحض اطلاع از وضع آشفته بغداد عازم آنجا شد. تورسون روی بفرار نهاد ولی گرفتار شد و بقتل رسید.

سلطان احمد در سال ۷۸۰ خواجه یحیی سمنانی را بحکومت بغداد گذاشت و خود بتبریز برگشت. قتل تورسون و تصرف بغداد از طرف سلطان احمد که برخلاف قرار سابق بود عادل آقا را بجنگ با سلطان احمد واداشت. در نواحی سراغه جنگ بین آن دو روی داد و عادل آقا شکست خورده بسلطانیه گریخت. سلطان احمد در تعقیب او تا سلطانیه پیش آمد عادل آقا بهمراهی سلطان با یزید بطرف همدان رفت و ایلچی پیش شاه شجاع فرستاد و از او کمک خواست. شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان و بهانه کمک بعادل آقا بدان طرف حرکت کرد و در نزدیکی گلپایگان عادل آقا و سلطان با یزید باردوی او پیوستند و مورد عنایت قرار گرفتند و باتفاق روی بهمدان گذاشتند^۱.

سلطان احمد چون چنین دید ایلچیان پیش شاه شجاع فرستاد و پیغام داد با یزید برادر منست و من ملک و مال از او دریغ ندارم و هرچه در باب او فرماید از آن سر نییچم اما عادل آقا بنده ماست و عاصی شده تقاضا آنکه او را تقویت نکند^۲.

۱ - ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو ص ۲۲۹ و مجمل التواریخ فصیحی

خوافی در وقایع سال ۷۸۰

۲ - نامه سلطان احمد به شاه شجاع در کتابخانه ملی پاریس بشماره ۱۸۱۰. Bib.

Nat Fond. Pers. Sup

و نسخه دیگر در همان کتابخانه بشماره ۱۸۲۰ موجود است که مضمون آن

چنین است.

« الله یجمع بیننا و یرفع . بیگانگی نیست تومانی ما تو . ترتیب این کلمات و تنسیق این مقدمات مشتمل است بر اثبات خلوص نیت و مبنی و شعر است از صفای طویت و اتفاق بقیه حاشیه در صفحه بعد

شاه شجاع از این موقعیت استفاده کرده خواست سلطانیه را بنام سلطان بایزید ایلکانی

بقیه حاشیه از صفحه قبل

ویگانگی و اخلاص و محبت و اختصاص و مشحون بننون ارادت و اعتقاد شوشح داشته ایم. مجدداً معنای صورتاً معروض رای عالی جناب بزرگوار فرزندی حضرت ملک الاسلام شهریار جوان بخت نیکو نام خسرو باستحقاق پادشاه علی الاطلاق خلدالله تعالی ایام ملکه مظفراً می رود. اظهار صمیم و فرط خاطر سقیم (کذا) که همواره بتوجه و مشغوف جناب ایشان بوده و هست و خواهد بود میکنم و از آن طرف نیز همین توقع و التماس داشته ایم و داریم و خواهیم داشت.

انشاءالله تعالی که اساس این جمعیت و بنیان این مخالفت روز بروز چون ماه نو در ترقی و تزیید باشد چنانکه دور و نزدیک و ترک و تاجیک پستند و بدانند.
کاین آن اساس نیست که گردد خلخل پذیر

« لو یست الجمال لو انشقت السماء »

و قرار آنکه بعد قضاءالله تعالی و قدره اگر توفیق سلاقات و حصول دریافت شرف صحبت گراسی سلک ملک صفات کریم ذات رفیق گردد و این آرزوی دیرینه از پرده غیب چهره بیعیب نماید (روی تو بینم بهر روی که هست) فرموده خاطر اشرف خداوندی عزیز می سلکی اعظمی بر آن موجب بتقدیم رساند بنوعی که بر آن مزیدی تصور نتوان کرد و بهر مهم و حاجت و خدستی که فراخور حال اوست و دسترس این ضعیف تواند بود چون رجوع نمایند بر حسب دلخواه آن سلک ملک صفات فلک سمات

کمری بر میان جان بندد جان کمر وار بر میان بندد

بانه العلی العظیم و بروج پرفتوح مخدوم پدرم سلطان سعید اویس اتارالله برهانه و نقل بالمیرات میزانه که در این عهد و میثاق مخلص مشتاق خلاف نیست و بی خلاف بقیاست برم آن عهد که بستم با تو

تا در آن روز نگوئی که وفائیت نبود

مقصود آنکه بر این سطور پر نور اعتماد فرمایند حقا که دل بیغل و صادق الاخلاص را بر آن گماشته ام و بهیچ وجه من الوجوه در وظیفه خدسات و موالات چنانچه شایسته و بایسته عالمیان گردد تقصیری نرود « والله علی ما اقول شهید »

هزاران سال در شادی بمانی یا غایه الامانی. مخلص بجان مشتاق حقا سلطان احمد (بخظه) نقل از کتاب اسناد و مکاتبات تاریخی ایران گردآورده دکتر عبدالحسین نوائی ص ۲۳

از سلطان احمد بگیرد و خود آن را مسخر سازد و عادل آقا را که چندان طرف اعتماد او نبود از میان بردارد باین جهت حکم کرد اسرا و لشکریان از عادل آقا اطاعت نمایند و مطیع سلطان با یزید باشند سلطان احمد نیز بدین امر راضی شد و بتبریز برگشت. سلطان با یزید طبق فرمان شاه شجاع اسرای آذربایجان را در خدمت خود گرفت شاه شجاع هم جمعی از بزرگان فارس را در سلطانیه گذاشت تا بسلطان با یزید در اداره مملکت کمک نمایند شاه شجاع پس از آنکه قلعه سلطانیه را بتصرف نمان خود داد و بیتکیچی نیز جهت ضبط اسواال تعیین نمود برای دفع شاه منصور بجانب شوشتر رفت و در این سفر عادل آقا را نیز همراه خود برد. عادل آقا از خوزستان همراه شاه شجاع بشیراز رفت و پس از مرگ او که در سال بعد اتفاق افتاد سلازم خدمت سلطان زین العابدین شد ولی امیر تیمور پس از فتح سلطانیه او را بخدمت خود خواست عادل آقا پیش امیر تیمور رفت و از طرف او بحکومت سلطانیه منصوب گردید.

امراء لشکر سلطان با یزید که از تسلط سران سپاه فارس ناراضی بودند پس از رفتن شاه شجاع قلعه سلطانیه را در تصرف خود آوردند و سپاهیان فارس مقیم سلطانیه را از حیث آذوقه در مضیقه گذاشتند تا آنجا که آنان مجبور شدند بیشتر چهار پایان و اسلحه خود را فروخته در وسط زمستان بشیراز برگردند.^۱

سلطان با یزید ایلکانی قریب ۶ ماه بحکومت پرداخت ولی چون یکی از اسرا را بیجهت بقتل رسانیده بود دیگران از او ستوهه شده گریختند سلطان احمد نیز موقع را غنیمت شمرده قلعه سلطانیه را متصرف شد و پسر دوساله خود آق بوقا را بحکومت آنجا گذاشت و زمام اختیار این شهر را در دست شیخ محمود جاندار نهاد سلطان با یزید را با خود بتبریز برد و بطوری که گفته شد چون امیر تیمور بسلطانیه رسید عادل آقا را از شیراز خواست و حکومت این شهر را بدو داد و خود بسمرقند مراجعت نمود.^۲ در این لشکرکشی امیر تیمور بود که امیر ولی از مازندران گریخته در اوجان بخدمت

۱ - ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو ص ۲۳۰

۲ - ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو ص ۲۳۱

سلطان احمد رسید و از طرف او مأمور بیرون کردن عادل آقا از سلطانیه شد. امیر ولی چون بحدود سلطانیه رسید بعادل آقا پیغام داد که چون امیر تیمور او را از خانه خود بیرون کرده بسطان احمد پناه برده سلطان احمد نیز او را پیش عادل آقا فرستاده تا بکمک او بگروگان و خراسان لشکر بکشد و در این موقع که امیر تیمور بماوراءالنهر برگشته است او میخواهد خراسان را متصرف شود. عادل آقا که سردی پخته و عاقل بود فریب او را نخورد و گفت: «هزار مرد مغول در گروگان و خراسان ساکنند و خود امیر تیمور با دویست هزار سوار در ماوراءالنهر اقامت دارد چگونه مرد عاقل اسثال این خیالات در دماغ خود جای دهد. چون امیر ولی بهیچ تدبیر نتوانست عادل آقا را از قلعه سلطانیه بیرون کند برگشت و در آن زمان که سلطان احمد عازم بغداد بود از طرف او بحکومت تبریز و حفظ راههای آن نواحی مأمور شد ولی در همین زمان سپاه توغتمش خان پادشاه دشت قباچاق بتبریز حمله بردند امیر ولی از عهده نگهداری شهر برنیامد و بگریخت مردم تبریز خود بمدافعه پرداختند ولی شکست خوردند و توغتمش خان پس از قتل و غارت مردم شهر بدشت قباچاق برگشت.

اما عادل آقا پس از رفتن سپاهیان سلطان احمد از قلعه بیرون آمد و جمعی از مخالفان خود را بقتل رسانید.

نابینا ساختن سلطان شبلی - شاه شجاع در اثر بد گوئی مفسدان از پسرش سلطان شبلی نگران بود و میترسید همان عملی را که او در باره پدر کرده پسر درباره او بنماید بنابراین موقعی که از شیراز بسلطانیه بکمک عادل آقا و سلطان بایزید میرفت در دو منزلی این شهر در جمادی الاول سال ۷۸۵ فرمان داد سلطان شبلی را دستگیر سازند و در قلعه اقلید فارس زندانی نمایند. دوسه روز پس از آن در حال مستی فرمان داد چشم او را میل کشند خواجه جلال الدین توران شاه که در این موقع در تبریز بود قاصدی پیش شاه شجاع فرستاد و التماس نمود که شاه از سر تقصیر فرزند در گذرد شاه شجاع تقاضای وزیر را پذیرفت و حکم کرد تا چشم شاهزاده را آسیبی نرسانند ولی وقتی این پیغام بقلعه رسید که شاهزاده شبلی نابینا شده بود. گویند این عمل بر شاه شجاع

مبارك نیامد زیرا در همان سال والدة السلاطین مخدوم شاه وفات یافت و شاه حسین برادر زاده شاه شجاع و برادر شاه یحیی نیز فوت شد و بعد از اندک مدتی خود شاه شجاع نیز بیمار گشت و روی بسفر آخرت نهاد.

حرکت شاه شجاع بطرف شوشتر - بطوریکه گفته شد شاه شجاع چون سلطانیه را از تصرف عادل آقا درآورد و بسلطان بایزید ایلکانی داد به همراهی عادل آقا از راه لر کوچک جهت دفع شاه منصور عازم شوشتر شد و چون به حوالی خرم آباد رسید شخصی نزد ملک عزالدین حاکم لر کوچک فرستاد و دختر او را خواستگاری نمود او در جواب گفت دخترم نامزد سلطان احمد ایلکانی است شاه شجاع از این جواب خشمگین شده فرمان تسخیر قلعه خرم آباد را داد ملک عزالدین چون دانست که مخالفت با شجاع باعث فتنه و فساد است اظهار اطاعت و انقیاد نمود با شاه شجاع مولانا سعدالدین انسی بقلعه رفته دختر را بعقاو درآورد و او پس از چهار روز اقامت در خرم آباد بطرف دزفول و شوشتر در حرکت آمد. اتابک پشنگ حاکم لر بزرگ بخدست او رسید و شاه منصور نیز اظهار انقیاد نمود بساین جهت شاه شجاع راه شیراز در پیش گرفت و اتابک پشنگ نیز روانه ایذج گردید.

مرگ شاه شجاع در سال ۷۸۶ هـ. ق. - چون شاه شجاع بشولستان رسید بعلت افراط در شرب شراب اندکی مزاجش منحرف گردید پس از آنکه کمی بهبودی یافت بطرف شیراز حرکت کرد. در شیراز نیز عیش و عشرت را از سر گرفت و باده گساری و شرابخواری را از حد گذرانید و بقدری در این کار افراط نمود که مزاجش علیل گشت و قوایش رو بضعف گذاشت و بر بستر ناتوانی افتاد.

چون اطرافیان مرگ او را نزدیک دیدند برسر تعیین جانشینی اش با یکدیگر بنای اختلاف را گذاشتند دسته ای از سلطان احمد برادر شاه شجاع اطاعت نمودند و عده ای پسر او سلطان زین العابدین را بجانشینی اختیار کردند چون شاه شجاع از اختلاف امرا اطلاع یافت بصلاحدید جمعی از امرا و بزرگان فرزند خود سلطان زین العابدین را بجانشینی خود انتخاب کرد و او را از فتنه و فساد برحذر داشت و باتفاق

و اتحاد با برادران و بنی‌اعمام توصیه نمود^۱.

شاه شجاع همچنین وصیت کرد که حکومت کرمان بعهده برادرش سلطان عمادالدین احمد باشد و نصرت‌الدین یحیی کماکان در حکومت یزد باقی بماند و حکومت اصفهان با برادر دیگرش مظفرالدین ابویزید باشد و سایر شاهزادگان مظفری در حکومت املاک و بلوئی که بانان مقرر شده باقی بمانند و تغییر و تبدیلی بدان راه ندهند و نیز رعایت خاطر امیر علاءالدین و خواجه جلال‌الدین توران شاه را توصیه نمود. سپس سلطان احمد را پیش خود خواند و او را نیز از فتنه و فساد برحذر داشت و چنین گفت: بمستی و شرب شراب اقدام ننماید زیرا که حاکم پاسبان ملک است و زشت باشد پاسبان را پاسبان دیگر لازم آید دیگر آنکه بسیار بشکار نرود زیرا از شکار بسیار رفتن هم رعیت و هم لشکر بتنگ آیند دیگر اینکه بعهده و سوگند هزاره (هزاره اوغانی و جرمائی) اعتماد نکند و با ایشان بیسیاست رفتار نماید و گفت مردم کرمان فقیر و مظلومند با ایشان بنوعی رفتار کنند که پدران ما کرده‌اند (بکرم و عدالت و مرحمت). شاه شجاع آباد کردن ناحیه بم را که خراب شده بود به سلطان احمد توصیه نمود و گفت در کرمان سه شهر است بردسیر - سیرجان - بم اگر آن دو شهر خراب باشد و بم معمور این شهرهای دیگر معمور شود اگر آن دو شهر معمور بود و بم خراب بم را معمور نتوان کرد چه بم بر سرحد هندوستان و سند و سیستان و خراسان و کابل است. شاه شجاع در مرض موت اسباب سفر آخرت ساز کرد و ده نفر را مأمور ساخت که ملازم دولت خانه باشند و هر روز یک نوبت بختم قرآن بپردازند. امیر اختیارالدین حسن قورچی را که حاکم کرمان بود از آن ولایت خواست و او را مأمور ساخت تا جسد او را پس از سرگ بمدینه طیبه نقل نماید.

۱ - شاه شجاع وقتی که سلطان زین‌العابدین را بجانشینی انتخاب می‌نمود این بیت

را خواند.

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید	کان نیم سرا خوشتر از این نیم آید
جانم دارم من از خدای عاریتی	تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

مرگ شاه شجاع در روز یکشنبه ۲۲ شعبان سال ۷۸۶ ه. ق اتفاق افتاده و جمله (حیف از شاه شجاع) تاریخ وفات اوست .
 خواجه حافظ در تاریخ وفات او گوید :
 رحمن لایموت چو آن پادشاه را
 کرد آن چنان کزو عمل الخیر لایفوت
 جانش غریق رحمت خود کرد تا بود
 تاریخ این معامله (رحمن لایموت) ۷۸۶

در باره محل قبر شاه شجاع باید گفت او را طبق وصیت خود در پای کوه چهل مقام یا چهل دختر در خارج دروازه اصطخر که بعداً بدروازه اصفهان معروف شد دفن کردند زیرا صاحب کتاب هزار مزار گوید : « پیش از موت خود بچند روز بدانست که خواهد رفت حکم کرد که او را نزدیک شیخ قطب الدین^۱ دفن کنند از برای تبرک و راست کردن و عده مصاحبت با وی « و نیز در صفحه ۱۵۶ گوید « مولانا رکن الدین صاعد را در باغچه نزدیک شیخ شهاب الدین دفن کردند همسایه شاه شجاع در پای کوه چهل مقام » .

محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر نیز گوید شاه شجاع چون از این وصایا بپرداخت روز یکشنبه ۲۲ شعبان سال ۷۸۶ رحلت کرد و بموجب وصیت در پای کوه چهل مقام شیراز مدفون شد . صاحب جامع التواریخ حسنی نیز قبر او را در پای کوه چهل مقام نوشته .

صاحب فارسنامه ناصری نیز میگوید « در داسنه کوه چهل مقام که بصفه ضرایبان شهرت یافته میانه شمال و مشرق شیراز بمسافت ربع فرسخی قبری است که

۱ - شیخ قطب الدین محمدایچی از فضیله شیراز است و در ماه شعبان سال ۷۸۵ وفات یافته و در صحرای بصلی مدفون شده است گویند شیخ نورالدین ایچی برادرش مانع بود که شاه شجاع را در پهلوی برادرش دفن کنند عمارت آنجا را زین العابدین (پسر شاه شجاع) بعد از وفات وی کرد . هزار مزار ص ۱۵۶

حضرت کریم خان زند سنگی بزرگ براو انداخته و میانه اهل شیراز بقبر شاه شجاع معروف گشته^۱.

از این قرار جسد شاه شجاع بمدینه طیبه حمل نشده و شایعه حمل جسد او که برای اولین بار آن را حافظ ابرو در کتاب خود آورده و مؤلف روضة الصفا و حبیب السیر نیز گفته حافظ ابرو را در کتابهای خود منعکس کرده‌اند برای این بود که پس از انقراض دولت آل مظفر و زمانی که حکام تیموری در فارس حکومت داشتند مردم را از زیارت قبر این پادشاه که در نظر آنان مورد احترام بود باز دارند.

شاه شجاع در موقع مرگ ۵۳ سال و ۲ ماه عمر داشت و ۲۵ سال و ۱ ماه و ۲۲ روز سلطنت کرد.

روابط شاه شجاع با امیر تیمور گورکان - هنگامی که ایران بعد از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایخان مغول در تحت تسلط حکومت‌های چندی بسربسپرد و همین حکام محلی نیز دائماً با یکدیگر در جنگ و ستیز بسر برده و وسایل ضعف و ناتوانی خود را بیشتر فراهم میکردند در ماوراءالنهرزمینه تشکیل دولت مقتدری بوسیله شخصی متهور و بیباک فراهم میگردد این شخص قهار خون خوار یعنی امیر تیمور

۱ - این سنگ تاکنون موجود است و عبارت روی سنگ چنین است :

هوالحی الذی لایموت

هذا من السلطان العادل الباذل المرحوم والمغفور شاه شجاع المظفری و وفاته فی سنه ست و ثمانین و سبعمائنه من الهجره كما قال العارف السالك شمس الدین محمد الحافظ علیه الرحمه « حیف از شاه شجاع » و تجدید سزاره فی شهر ربیع الثانی ۱۱۹۲

در کتاب خطی « لب خلاصه العلوم » نوشته میرزا محمد کرمانی از منشیان دستگاه کریم خان زند آمده که قبر شاه شجاع در هفت تن بیرون شهر شیراز است و سنگ روی قبر بزمان کریم خان تهیه شده و کریم خان دستور ساختن بقعه‌ای نیز داده بوده که بعلمت مرگ او در سال ۱۱۹۳ بانجام نرسیده. همین مؤلف گوید قبر شاه منصور هم در یک فرسخی شیراز است. (نسخه خطی متعلق بمرحوم اقبال)

گورکان در سال ۷۳۶ درست در همان سال مرگ سلطان ابوسعید در شهر کش از شهرهای جنوبی سمرقند پا بعرصه حیات گذاشت.

در این موقع ماوراءالنهر که در تقسیم ممالک چنگیزی سهم جغتای شده بود وضع آشفته‌ای داشت و در هر گوشه‌ای از آن امیری حکومت مینمود. امیر تیمور از این وضع استفاده کرده در حدود سال ۷۶۱ یعنی موقعی که بیش از ۲۵ سال نداشت و پس از مرگ پدر بریاست قبیله برلاس نیز انتخاب شده بود ابتدا در خدمت امیر حسین نوه امیر قزغن از امراء معروف ماوراءالنهر درآمد و خواهر او را نیز در ازدواج خود درآورد تا کم‌کم قدرت و معروفیت یافت و پس از قتل امیر حسین یعنی در سال ۷۷۱ خود بخانی ماوراءالنهر انتخاب شد. از این سال تا سال ۷۸۱ امیر تیمور بدفع مخالفان و تحکیم موقعیت خود در ماوراءالنهر پرداخت و ضمناً خوارزم را نیز ضمیمه متصرفات خود ساخت - از سال ۷۸۱ بعد لشکرکشی‌های او بایران شروع میگردد و بطوریکه گفته شد چون در این موقع در ایران دولت واحدی حکومت نمیکرد و قدرتی در مقابل حملات او وجود نداشت باین جهت توانست بسهولت در ایران پیش برود و دولتهای کوچک را یکی بعد از دیگری از میان بردارد.

امیر تیمور در آغاز کار در بهار سال ۷۸۲ خراسان را مورد حمله قرار داد و از راه بلخ و شبورغان خود را بهرات مرکز دولت آل کرت رسانید. ملک غیاث‌الدین پیرعلی پادشاه کرت در محرم سال ۷۸۳ از او اطاعت کرد. خواجه علی موید سربداری نیز بخدمت امیر تیمور آمد و فرمان او را گردن نهاد. چون زمستان شد امیر تیمور بسمرقند برگشت.

هنگامی که امیر تیمور خراسان را مورد حمله قرار می‌داد آوازه سطوت و هیبت او در اطراف پیچید و حکام دور و نزدیک از آن جمله شاه شجاع را سخت بیمناک ساخت.^۱

۱ - ابن عربشاه مینویسد: شاه شجاع همواره از خدای جهان میخواست که روزی با تیمور روبرو نشود ص ۳۳ ابن حجر عسقلانی نیز مینویسد: مناجات او بدرگاه الهی این بود که بین او و تیمور لنگ اجتماعی نشود و دعای او مستجاب شد زیرا قبل از سفر تیمور بعراق شاه شجاع در گذشت ص ۳۶

این عربشاه گوید: امیر تیمور نامه‌ای بشاه شجاع نوشت و از او خواست که باطاعت او درآید و باج و خراج دهد و گوید: امیر تیمور در این نامه چنین نوشت « مرا خدای تعالی بر شما و بر فرمان روایان ستمکار و پادشاهان رعیت آزار چیرگی بخشید و بهر آنکه بر من پیشی گزیند برتری داد و در برابر آنکه بدشمنی برخیزد یاری فرمود و تو خود نیز این حال دیده و این داستان شنیده‌ای حال اگر جواب موافق گوئی و شیوه اطاعت گزینی ایمنی جوئی و از نعمت سلامت برخوردار شوی و گرنه باید بدانی که سه چیز بار کاب من ملازم است و یا - خشک سالی - و ویرانی^۱ این عربشاه می‌نویسد شاه شجاع جز مدارا و اطاعت چاره‌ای ندید و دختر خود را بهمسری پسر امیر تیمور نامزد کرد^۲.

دومین لشکر کشی امیر تیمور بخراسان در سال ۷۸۴ صورت گرفت این بار از راه شمال خراسان به ایبوردو کلات آمد. در اینجا پسرش میرانشاه از سرخس و ملک غیاث‌الدین کورت از هرات بخدمت او رسیدند. او از کلات بطرف قوچان و ترشیز پیش راند و قلعه ترشیز را در محاصره گرفت.

در این موقع شاه شجاع که از تعرض امیر تیمور بمتصرفاتش ایمن نبود عمرشاه یکی از بزرگان لشکر خود را با هدایا و مکتوبی حاکی از اظهار اخلاص بخدمت او فرستاد. امیر تیمور عمرشاه را نوازش بسیار کرد و خلعت داد و حاجی خواجه یکی از نزدیکان خود را با تحف و هدایا همراه او بشیراز فرستاد و دختری از خانواده آل مظفر را برای نوه‌اش امیرزاده پیرمحمد بن جهانگیر خواستگاری کرد.

امیر تیمور پس از فتح قلعه ترشیز بطرف مازندران رفت امیر ولی جانشین طغایمورخان اظهار اطاعت نمود. پس از این فتوحات امیر تیمور برای گذراندن زمستان بسمرقند برگشت.

۱ - عجایب المقدور ترجمه آقای محمد علی نجاتی ص ۳۱ از انتشارات نگاه ترجمه

و نشر کتاب

۲ - عجایب المقدور ترجمه آقای محمد علی نجاتی ص ۳۱ در اینجا این عربشاه باشبه

نوشته که شاه شجاع دختر خود را به پسر امیر تیمور داده در صورتیکه او دختر سلطان اویس را که نوه‌اش بود بنوه امیر تیمور داده است.

امیر تیمور در سال ۷۸۵ بطرف سیستان لشکر برد و در این موقع شاه شجاع در شوشتر سرگرم طبع ساختن شاه منصور بود امیر اختیارالدین حسن قورچی حاکم کرمان آمدن امیر تیمور را ب سیستان باطلاع شاه شجاع رسانید و پیغام داد که ممکن است امیر تیمور پس از فتح سیستان عازم درمان شود. شاه شجاع گرچه از شنیدن این خبر تا اندازه ای نگران شد ولی بدو نوشت که امیر تیمور متعرض ملک دولت خواهان و مخلصان نمیشود البته این واقعه بعد از ارسال نامه و اظهار اخلاصی بود که شاه شجاع نسبت بامیر تیمور انجام داده بود. بطوریکه شاه شجاع پیش بینی کرده بود امیر تیمور پس از فتح سیستان ب سمرقند برگشت و درمان را مورد تعرض قرار نداد.

امیر تیمور در سال ۷۸۶ بمازندران رفت. امیر ولی که سال پیش از او اطاعت کرده بود این بار فرار اختیار کرد.

این عرشاه مینویسد چون تیمور بخراسان رسید نامه ای بامیر ولی فرمان روای مازندران نوشت و نامه های دیگری برای اسرای مستقل آن سامان فرستاد و آنان را بحضور خواند. امیر ولی نامه او را جوابی درشت گفت و خود نامه ای بشاه شجاع سلطان عراق عجم و کرمان و نامه دیگری بسلطان احمد ابن شیخ اویس که ولایت عراق عرب و آذربایجان را داشت فرستاد و آنان را از نامه تیمور و جواب خویش آگاه ساخت و گفت

۱ - نامه شاه شجاع بامیر اختیارالدین حسن قورچی چنین است : امیر اختیارالدین حسن قلق و اضطرابی که درباب محاصره سیستان نموده بیتکاف معلوم داند که ملک الاسلام قطب الدین بادی این سعی شده و ایلیچیان را اذیت رسانیده اگر انتقامی پذیرد جزای عمل او باشد و الا نوثین اعظم خسرو مرز توران قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان نگذارد و نخواهد که لشکریان او متعرض مسالک دوستان و مخلصان شوند و اگر گذارد معهدا تأیید کرد کارودل استوار و بازوی کاسکار و تیغ آبدار و لشکر جرار نیزه گذار در کارست. بسم الله اگر حریف مائی

اگر یک نیمه گرد آید سپاه مشرق و مغرب

ز دیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان

من در مرز کشور شما قرار دارم چون کار من پایان برسد شما را آزار تمام است و اگر صدمتی از جانب تیمور بمن برسد شما را نیز فراگیرد پس هرگاه بکمک من برخیزید این فتنه از شما بگردانم. شاه شجاع بگفته او التفات نکرد و رعایت جانب تیمور را واجب شمردا.

البته شاه شجاع بعد از برقراری روابط دوستی با امیر تیمور نمیتوانست بکمک امیر ولی برخیزد و کشور خود را در معرض خطر حمله سپاهیان او قرار دهد و بطوریکه سابقاً نیز گفته شد امیر ولی همین تقاضا را در موقع محاصره سلطانیه از عادل آقا نموده بود و او نیز قصد امیر ولی را در جنگ با امیر تیمور بچنون اونسبت داده بود.

امیر تیمور در این لشکرکشی تازی پیش رفت. سلطان احمد ایلکانی از مقابل سپاهیان او گریخت و سلطانیه بتصرف او درآمد. در همین سال بود که امیر تیمور حکومت سلطانیه را بعادل آقا نه از شیراز نزد او آمده بود و گذاشت ولی او در سال ۷۸۸ بدست امیر تیمور بقتل رسید. امیر تیمور سال بعد از سلطانیه بطرف رستمدر و مازندران رفت امیر ولی پابفرار گذاشت. امیر تیمور تا آمدل و ساری را متصرف شد و سادات مرعشی را که حکام این نواحی بودند به اطاعت درآورد و سپس بسمرقند برگشت.

در سال ۷۸۶ که امیر تیمور برای سرکوبی امیر ولی عازم خراسان بود در بلخ ایلجیانی که برای آوردن دختر سلطان اویس مظفری بفارس رفته بودند بخدمت او رسیدند. امیر تیمور فرمان داد مجلس جشنی ترتیب بدهند و چند روزی بعیش و عشرت بپردازند. ابن عربشاه مینویسد: در اثر این سواصمت بوستان محبت شاداب و سرای مودت آباد و کاروان دوستی و یگانگی از دو سوی درآمد و شد بود و خلاف و نزاعی روی ننمود تا آنکه شاه شجاع درگذشت.

نامه شاه شجاع بامیر تیمور گورکان و سلطان احمد ایلکانی - چنانکه گفته شد شاه شجاع که آوازه کشورگشائی تیمور را شنیده و از قدرت و قوتش آگاهی داشت و

از ضعف و ناتوانی دستگاه حکومتی خود نیز مطلع بود میخواست بهر تدبیر آنکه شده قلمرو حکومت خود را از آسیب سپاهیان تیموری محفوظ نگه دارد و با ارسال رسل و رسائل کمک و پشتیبانی امیر تیمور را نسبت بخود جلب نماید و یا اقلاً شر او را از خود دفع کند ولی سرگ شاه شجاع باعث شد که این رابطه دوستی دیری نپائید و نادانی و بیتدبیری سلطان زین العابدین و نزاع و خصومت برادران و شاهزادگان مظفری و عدم اتحاد و اتفاقشان سبب گردید که سیل سپاهیان تیموری بسوی فارس روان گردد و درخت زندگیشان را از بیخ وین برکنند. با این حال شاه شجاع در مرض موت پیش بینی لازم را نمود و نامه ای بامیر تیمور و نامه دیگری بسطان احمد ایلکانی که دشورشان در مجاورت مملکت مظفری قرار گرفته بود نوشت و سلطان زین العابدین پسر و جانشین خود و سایر برادران و شاهزادگان مظفری را بدانان سپرد.

این است مکتوب شاه شجاع بامیر تیمور گورگان :

«هو العی لا اله الا هو له الحکم والیه ترجعون. عالی حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت دثار مکرمت شعار نوئین بزرگ کاسکار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار شهنسوار مضمار عدل و احسان اعدل اکاسره زمین و زمان المنظور بعناية الملك الدیان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورگان خلد الله تعالی سلکه ملاذ اکاسره گیتی دار و ملجاء قهاره چرخ مدار باد و در تعظیم او امر آسمانی و تحری مراضی سبحانی ابداء موفق و مؤید حق عزوجل و علا آن یگانه جهان را در مقاصد دینی و دنیوی باعلی درجه مدارج مرادات واقعی معارج مراسم برساناد بمنه الکریم وجوده القدیم .

بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثبیه فایحه که وسیله مخلصان حقیقی است انهاء سیگرداند که بر رأی اربابالباب روشن و سیرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان مکاره است و اصحاب عقول بزخارف سموه او الثفات نموده اند و نعیم باقی را بر جهان فانی راجح داشته و بحقیقت دانسته اند که فنای هر مخلوقی از قبیل واجبات است و بقای هر موجودی از مقوله ممتنعات چند روزی که از بارگاه مهیمین بیچون تقدس و تعالی منشور «تعز من تشاء وتدل من تشاء یبدک الخیر انک علی کل شیء قدیر»

ارزانی شده و اعنه اختیار جوقی از بندگان خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نهاده بود بر حسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضای احکام شرع مبین و اتباع او امر سید المرسلین کوشیده استقامت احوال رعایا و زیرستان را خالصاً لوجه الله تعالی مسموح نظر همت خود ساخته بعون عنایت الله و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدور بود معاش با کافه خلایق بوجهی کرده شد که شمه‌ای بمسامع علیه رسیده باشد چون نسبت با جناب معدلت پناهی عهد مصادقت و عقد مخالفت بروابط خلود منعقد شده بود فتوح روزگار دانسته در ابقاء آن ثابت دم و راسخ قدم زیست و پیوسته مکنون خاطر و مکتوم ضمیر آن بود که :

بقیامت برم آن عهد که بستم با تو

تا در آن روز نگوئی که وفائیت نبود

و از آن حضرت علی‌التعاقب و التوالی زلال الطاف و سلسال اعطاف چنانچه خلایق را مشکور و مستحسن داشته مترشح بوده این معنی موجب مباحثات میدانست و در این وقت که از بارگاه کبریا نسیم دعوت حق بمشام جان ما رسیده و بمقتضای « ولن تجد لسنننا تحویلاً » حلقه « والله یدعوا الی دارالسلام » بدر دل زد و گفت :

ای دل اگر از غبار تن پاک شوی

تو روح مجردی بر افلاک شوی

عرش است نشیمن تو شرمت ناید

کائی و مقیم خطه خاک شوی

و بحمد الله تعالی هیچ حسرتی و نگرانی بر خاطر نمانده با وجود انواع زلت و تقصیر و اصناف اجرام و آثام که لازمه وجود انسان است هر آرزو که در سخیله خیال بشر مرتسم تواند بود از سواند احسان حضرت و اهب منان « فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین » در این پنجاه و سه چهار سال که اتفاق نزول این منزل خاکی افتاده در کنار مراد نهاد .

ستی زدت تقصیرا تزدنی تفضلا

کائی بالتقصیر استوجب الفضلا

باقوافل رجای عفوعمیم و رواحل امل رحمت و نعیم کریم احرام «لبیک اللهم
لبیک» بسته نفس مطمئنه را ندای «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» در داد.
بدین مژده گرجان فشاسم رواست
که این مژده آسایش جان ماست

چگونه بر نبرد جان چو از جناب جلال

خطاب لطف چو شکر بجان رسد که تعال

بابضاعت تحفه نلمه طیبه توحید که در سراچه دنیا بدان زیست اقبال واحمال
آمال روی تضرع بحضرت عزت آورده - کز دوست یک اشارت وز ما بسر دویدن .
رجاء صادق که هر چه از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگر چه ماعین زحمت
دائیم محض رحمت باشد .

زهی سلام تو آسایش سکینه روح

زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح

« والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا » بر بقای عمر و دولت و دوستکاسی
و بسطت آن حضرت گردون منقبت برکت باد و حق سبحانه و تعالی سایه معدلتش
بر سر خلائق پاینده دارد بحق حقه . بنا بر خلوص نیت و حسن طویت که بنسبت با
حضرت معدلت پناهی از آب صافی روشن تر است واجب دید صورت حال آنها کردن
فرزند دلبندم زین العابدین طول الله عمره فی ظل عنایتکم - او را بخدا و بخداوند سپردم
و دیگر فرزندان طفل و برادران را بجناب سمالک پناهی سفارش نمودن چه بحقیقت
دولت خواهی آن حضرت را ذخراعقاب دانسته ام چنانچه از سعیت کریم و لطف عمیم
آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون « ان حسن العهد من الایمان » کار بسته بر قاعده
مستمرایشان را بجناب مبارک خود مخصوص فرماید و ظلال اشفاق براحوال پریشان
ایشان گستراند بموجبی که آثار آن صغار و کبار ایران و توران مشاهده نمایند و در
قرن ها باز گویند و حاسدان و قاصدان نه سالهای دراز در آرزوی چنین روزی بوده مجال
شماات و محل استیلا نیابند و این معنی موجب ادخار ذکر جمیل شود و این دوست

مخلص را که با عهد و میثاق مودت و سعادت نیل قربت توفیق عزلت یافته بفاتحه و دعای خیر یاد فرمایند تا از فحواى « یا لیت قومى یعلمون بما غفرلى ربى و جعلنى من المکرمین » محروم نماند انشاءالله تعالى وحده العزیز هذا عهدنا الیه والعهدة فى الدارین علیه همواره بتوفیق این میرات از حضرت واهب العطیات موفق باد وحق سبحانه و تعالى بر عمر باقیش برکت کناد بمحمد و عترته الطاهرین وصلى الله على محمد و آله و صحبه اجمعین . مخلص ترین دولتخواهان وفادار امیدوار شاه شجاع بن محمد^۱ .

شاه شجاع این نامه را بخط خود نوشته و هر وقت مرض شدت مییافت قلم از دست مینهاد و چون اندک بهبودی حاصل میکرد دوباره قلم بر میداشت تا نامه باتمام رسید^۲ .

نامه شاه شجاع بسطان احمد ایلکانی

« زندگانی فرزند سلطان اعظم شهسوار عرصه فتح و فیروزی معین الدنیا والدین سلطان احمد خلدالله ملکه و سلطانه در مرضی حق سبحانه و تعالى بسیار سال پاینده باد معلوم فرسوده باشد و بفرماید که در این مدت که حواله این امر بزرگ بدین ضعیف رفته بود بچه نوع معاش کرده و بحالتی که آدمی را از آن چاره نیست رسیدیم و بیحسرت میرویم .

۱ - نامه فوق در کتب مختلف از آن جمله در تاریخ آل مظفر محمود کتبی - تاریخ

آل مظفر حافظ ابرو - جامع سفیدی تألیف محمد مستوفی یافقی روضة الصفا - حبیب السیر درج شده است .

این عربشاه گوید شاه شجاع وصیت نامه خود را (که منظور همان نامه فوق است) که حاضران مجلس بدرستی آن گواهی داده بودند نزد تیمور فرستاد . عجایب المقدور ترجمه آقای نجاتی ص ۳۶

۲ - روضة الصفا جلد چهارم ص ۵۶۴

بعدالله تعالی سفارش فرزندان بآن جناب می‌رود تا چنانچه از حسن اخلاق
شهریاری سزد ایشان را مخصوص خود دانسته سخن اعدا و حساد را که سالیهاست
تا چنین روز را منتظرند در حق ایشان نشنود و رعایت و مراقبت فرماید چنانکه در
ایران و توران پسنده باشد اخلاص و دولت خواهی را چون ضمیر پاک واقف است
مکرر نمی‌کند بگذاشتیم تا کرم او چه کندالمحتاج الی الله شاه شجاع ' .

فصل دهم

اخلاق و صفات شاه شجاع

عموم مورخین شاه شجاع را پادشاهی با جود و سخا گفته و او را از بخل و امساک و سایر افعال ذمیمه عاری دانسته اند رفتارش با برادران و برادرزادگان در آغاز سلطنت گفته مورخین را در این باره تایید مینماید و گذشت و اغماض او را در مقابل خطاکاران مدلل میدارد چه با اینکه او از طرف پدر به ولیعهدی انتخاب گردید و فرزند ارشد و مستحق سلطنت و حکومت در تمام متصرفات آل مظفر بود معذکک برای اینکه برادرانش شاه محمود و سلطان عماد الدین احمد و برادرزاده اش شاه یحیی سهمی در اداره مملکت داشته باشند هر یک را بحکومت ناحیه ای منصوب کرد گرچه همین اسب باعث اختلال امور و سبب جنگ و ستیز بین آنان گردید بطوریکه او تا آخر سلطنت خود با مخالفت برادران و برادرزادگان رو برو بود ولی هر وقت بر آنان غلبه مییافت از راه شفقت و مهربانی که سرشته او بود از تقصیرشان میگذشت و باز آنان را در محل حکومت خود باقی میگذاشت.

مخالفت شاه یحیی در آغاز سلطنت شاه شجاع و تحریک پهلوان اسدبعضیان و نا فرمانی و لشگر کشی او بشیراز در موقعی که شاه شجاع در تبریز بود و همچنین مخالفت های شاه محمود با شاه شجاع و لشگر کشی او بشیراز بکمک سلطان اویس ایلکانی و تصرف این شهر بمدت دو سال و حمله مجدد او بشیراز و نیز خیانت سلطان احمد برادر شاه شجاع و پیوستن او بشاه محمود در زمانی که شاه شجاع بکمک او نیازمند بود و همچنین تصرف خوزستان از طرف شاه منصور و مخالفتش با شاه شجاع همه حکایت از نفاق و دشمنی هائی میکند که شاهزادگان مظفری با این

پادشاه میکردند ولی هیچ یک از آنان با آنکه در جنگ با شاه شجاع شکست می‌خوردند بمجازات اعمال خود نمیرسیدند.

شاه شجاع با اینکه در اشاعه احکام دین سعی بلیغ مینمود^۱ ولی سختگیری پدر را نداشت. حافظ در غزلهائی که در مدح او سروده او را پادشاهی عیب پوش و عطا بخش و کریم و نفاع^۲ شمرده است.

گرچه از آغاز زندگی در خدمت پدر در جنگ ها شرکت داشت و فنون نبرد میآموخت ولی از کسب کمال و تحصیل دانش نیز غفلت نمینمود. از هفت سالگی با سوختن پرداخت و در سال ۷۴۲^۳ نه به ۹ سالگی رسید از حفظ کلام الله مجید فراغت یافت. حافظه ای قوی^۴ و خطی خوش داشت.

این حجر عسقلانی گوید: یک نسخه کشف بخط خوش خود نوشته من خط او را دیده ام خطی است در نهایت خوبی.

شاه شجاع در زمان کودکی نزد معین الدین بن جلال الدین معلم یزدی

۱ - محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر مینویسد در سال ۷۵۷ که شاه شجاع برای

دفع عصیان جرمانیان و اوغانیان بکرمان رفته بود بتربیت علما و رونق فضلا خاطر معطوف گردانید و باجلاس حاضر میشد و اقتدا به پدر نامدار کتب محرمة الانتفاع را اسر فرسود تا

بشویند (ص ۴۹).

۲ - رندی حافظ نه گناهیت صعب

با کرم پادشه عیب پوش

عمر خسرو طلب ار نفع جهان میطلبی

که وجودیست عطا بخش کریم نفاع

۳ - معین الدین معلم یزدی در مواهب الاهی مینویسد: قوت حافظه اش بمرتبه ای

بود که بده سال پیش از این هفت هشت بیت از تجدیات ایوردی را بیک نوبت که مطالعه

فرسود از صحیفه ضمیر مبارک فرو خواند ص ۱۰۱

صاحب کتاب مواهب الهی که در تاریخ آل مظفر است درس میخوانده و چون در سال ۷۵۴ امیر مبارز الدین محمد عزم تصرف شیراز کرد و مولانا عضدالدین ایچی از طرف شیخ ابواسحق برای طلب صلح بخدمتش رفت شاه شجاع موقع را مغتنم شمرده در پیش او بتحصیل علم و کمال پرداخت و همچنین چون در سال ۷۶۷ شیراز را از تصرف شاه محمود خارج ساخت در مجلس درس علما حاضر میشد مخصوصاً در خدمت مولانا قوام الدین عبدالله فقیه نجم شرح اصول ابن حاجب خواجه عضدالدین ایچی را مباحثه میکرد. در هزار مزار آمده که شاه شجاع با علماء و اهل فضل بانیکوترین ترتیب بود و بر شأن علماء اهتمام و اعتبار تمام داشت چنانچه مدارس معمور بود و محافل معین و مزین داشتند و معالم عربیت زنده گردانیده و کتب ادبیات در زمان او رونقی عظیم داشت.

در مجالس علما حاضر میشد و مجالس او از علما خالی نبود. روز و شب در سفر و حضر در استکشاف علوم بود کتب بسیار با اسم عالی آن مینوشتند و جایزه بشمار میگرفتند و او را رساله های عربیه است که در فضیلت علم ساخته و بلیغانه در شرف علماء پرداخته. فاضلان علماء شرح آن نوشته اند.^۱

خلاصه در علم بیایه ای رسید که فضلا و دانشمندان در محضرش حاضر میشدند و از لطائف خاطرش بهره مند میگرددند اشعار زیادی از او بجا مانده که نمونه هائی از آن در تاریخ سیاسی اش بمناسباتی نوشته شد.

محمود کتبی در تاریخ آل مظفر مینویسد: نظم و نثر تازی و فارسی و رسایل او در اطراف عراق شهرتی دارد و علماء عصر و فضلالی دهر را در آن شروح است.^۲

مجموعه آثار منشور و منظوم شاه شجاع (از عربی و فارسی) در زمان خود او بوسیله سعد الدین انسی از رجال و صاحبان درگاه او جمع آوری شده و این مجموعه

۱- هزار مزار ص ۱۵۷

۲- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۶۳

در حدود سال ۸۲۲ ه. ق با مقدمه‌ای از شخص مذکور بوسیله شخصی بنام عبدالحمی در سال ۸۲۳ کتابت شده است.^۱

از آنچه که گذشت پیداست شاه شجاع مردی عالم و دانشمند و صاحب ذوق و قریحه بوده و تعصب و سختگیری پدر را نیز نداشت از این رو محضرش مجمع علماء و دانشمندان و شعرا بوده.

از جمله شعراء زمان او خواجه عماد فقیه کرمانی است که شاه شجاع نسبت باو اعتقادی فراوان داشت. گویند خواجه عماد گربه‌ای داشت که هر گاه نماز میگذاشت گربه نیز از او متابعت میکرد شاه شجاع این معنی را بکرامت او حمل مینمود و باو ارادت میورزید. خواجه حافظ که از ارادت شاه شجاع نسبت به خواجه عماد فقیه رشک میبرد در این باره غزلی گفته که مطلع آن چنین است:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

آغاز مکر با فلک حقه باز کرد

تا آنجا که گوید:

ای کبک خوش خرام که جامیروی بایست

غره مشو که گربه عابد نماز کرد^۲

دیگر از مداحان او خواجه حافظ شیرازی است که ابتدا مداح شیخ ابواسحق اینجو بود و در دربار او بخوشی و عزت روزگار میگذرانید. چون شیراز در سال ۷۵۴ ه. ق بتصرف امیر مبارز الدین محمد درآمد ناچار خواجه خود را باین خانواده

۱- حاشیه ص ۲۱۵ تاریخ ادبی براون ترجمه جناب آقای حکمت و تاریخ عصرحافظ

تألیف مرحوم دکتر غنی ص ۳۳۴

۲- استاد محترم آقای همائی عقیده دارند که این حکایت مجعول است و در غزل حافظ

از گربه عابد مفهوم کلی عموسی مراد است و این غزل بعماد فقیه متوجه نیست (متن سخنرانی استاد همائی در مرزهای دانش). با این حال مورخین مانند مؤلف حبیب السیر این حکایت را آنچنانکه نقل شد نوشته اند.

نزدیک ساخت و شاه شجاع را در غزلیاتی چند مدح گفت با این حال گویا میان آن دو صفائی نبوده است. شاه شجاع صاحب حسن جمال بوده و در اشعارش خود را بصفهت زیبائی میستاید و خواجه حافظ نیز اغلب او را در غزل هایش بدین صفت مدح می‌کند و مؤلف شد الا زار نیز که معاصر و معاصر او بوده از بهای جمال و نیکوئی صفای او صحبت می‌دارد.

او بمرض عدم الشیع یا جوع البقر گرفتار بود و از خوردن سیرائی نداشت و چون بجائی سفر می‌کرد دیگ های خوراک باستران بار بود و او پیوسته در طی سفر می‌خورد و هیچ وقت قادر بروزه گرفتن نبود.^۱

از آثار او در یزد جاری ساختن آب شاهی است که منبع آن مهریچرد است و نیز کاروانسرا و رباطی در مشهد مرغاب در جوار قبر کورش کبیر ساخته بود و کتیبه‌ای بنام او بخط ثلث زیبا که در آن عصر رواج داشته در آنجا بدست آمده.^۲

وسعت و حدود دولت آل مظفر در زمان سلطنت شاه شجاع. با اینکه شاه شجاع در زمان سلطنت خود دائماً گرفتار جنگ با برادرش شاه محمود حاکم اصفهان و برادر زاده اش شاه یحیی حاکم یزد و در آخر کار با شاه منصور بود و همچنین اغلب حکام کرمان بمخالفت با او بر می‌خواستند و از اطاعت او سر می‌پیچیدند با این حال باید زمان حکومت او را مانند زمان حکومت پدرش یکی از ادوار درخشان دولت مظفری و دوره بسط و توسعه دانست زیرا حدود متصرفات او از طرف مشرق مانند گذشته تا رود سند می‌رسید و تمامی کرمان و بلوچستان و کیچ و سکران در حوزه اقتدار او داخل بود و امرا و حکام این نواحی مال بخزانه او می‌فرستادند^۳ و حاکم جزیره هرموز نیز در اطاعت بود و مانند گذشته باج و خراج بخزانه می‌پرداخت.^۴

۱- در الکامنه تألیف ابن حجر عسقلانی جلد اول ص ۱۸۷

۲- حاشیه ص ۲۱۷ تاریخ ادبی ایران تألیف براون جلد سوم

۳ و ۴- حافظ ابرو (تاریخ آل مظفر) (خطی).

در منابعی که مورد مطالعه قرار گرفته در باره روابط آل مظفر با حکام هند اشاره‌ای نشده است.

حدود متصرفات شاه شجاع از طرف شمال شرقی تا قلمرو دولت آل کرت می‌رسید و همیشه بین او و ملوک غیاث الدین پیر علی پادشاه کرت روابط دوستی و وداد برقرار بود و بهمین علت موقعی که پهلوان اسد حاکم یاغی کرمان از او در جنگ با شاه شجاع کمک خواست او از کمک پهلوان اسد خود داری کرد.

ولی بین او و خواجه علی سوید سرداری حسن روابطی وجود نداشت زیرا او بنا بدخواست شاه یحیی سپاهیان بکمک پهلوان اسد فرستاده بود از این رو شاه شجاع نیز درویش رکن الدین را بر علیه خواجه علی سوید یاری داد و درویش رکن الدین هم بکمک سپاهیان شاه شجاع خواجه علی سوید را از سزواری بیرون ساخت.

چون خراسان بتصرف امیر تیمور درآمد بطوریکه قبلاً نیز گفته شد شاه شجاع برای اینکه از حملات او بقلمرو دولت خود جلوگیری نماید با او باب مکاتبه را باز نمود و با مواصلت رابطه دوستی را محکم ساخت از این رو چون امیر تیمور بحدود سیستان رسید کرمان را که در مجاورت این ایالت قرار دارد تعرضی نرسانید.

شاه شجاع بنا بنوشته ابن عربشاه بمکتوب امیر ولی حاکم گرگان و سازندگان در باره طلب کمک برای دفع امیر تیمور التفاتی نکرد و رعایت جانب امیر تیمور را واجب شمرد.

رابطه شاه شجاع با سلاطین آل جلایر که در این زمان تمامی عراق عرب و آذربایجان و اران و قسمتی از عراق عجم را در تصرف داشتند در ضمن وقایع سلطنت این پادشاه گفته شده است و با اینکه شاه شجاع در سال ۷۷۷ تبریز را متصرف شد ولی بیش از چهار ماه در این شهر توقف نکرد و ناچار بشیراز برگشت با این حال حدود متصرفات او را از طرف شمال تا ری و همدان باید دانست.

در قسمت‌های غربی و جنوب غربی قلمرو دولت آل مظفر حکام لر بزرگ و کوچک حکومت می‌کردند. مرکز حکومت لر بزرگ شهر ایندج و مقر حکام لر کوچک خرم‌آباد بود و چون این ملوک از شاه شجاع اطاعت داشتند بنابر این حوزه اقتدار او از این طرف

نیز تا حدود متصرفات آل جلایر میرسید^۱.

خوزستان نیز در سال ۷۸۵ در جزو متصرفات این پادشاه در آمد و برادرزاده اش شاه منصور که حکومت این ناحیه را داشت از او اطاعت کرد^۲.

از آنچه گذشت معلوم میگردد در زمان سلطنت شاه شجاع دولت آل مظفر در نهایت وسعت بوده و کلیه نواحی جنوبی ایران (خوزستان - فارس - کرمان - مکران) و قسمت بیشتری از عراق عجم (یزد - اصفهان - ری - کاشان - قم) در تصرف این دولت بود و حکام لر بزرگ (ناحیه بختیاری) و لر کوچک (کردستان و لرستان)^۳ و ملوک هرموز و حکام لار از او اطاعت داشتند.

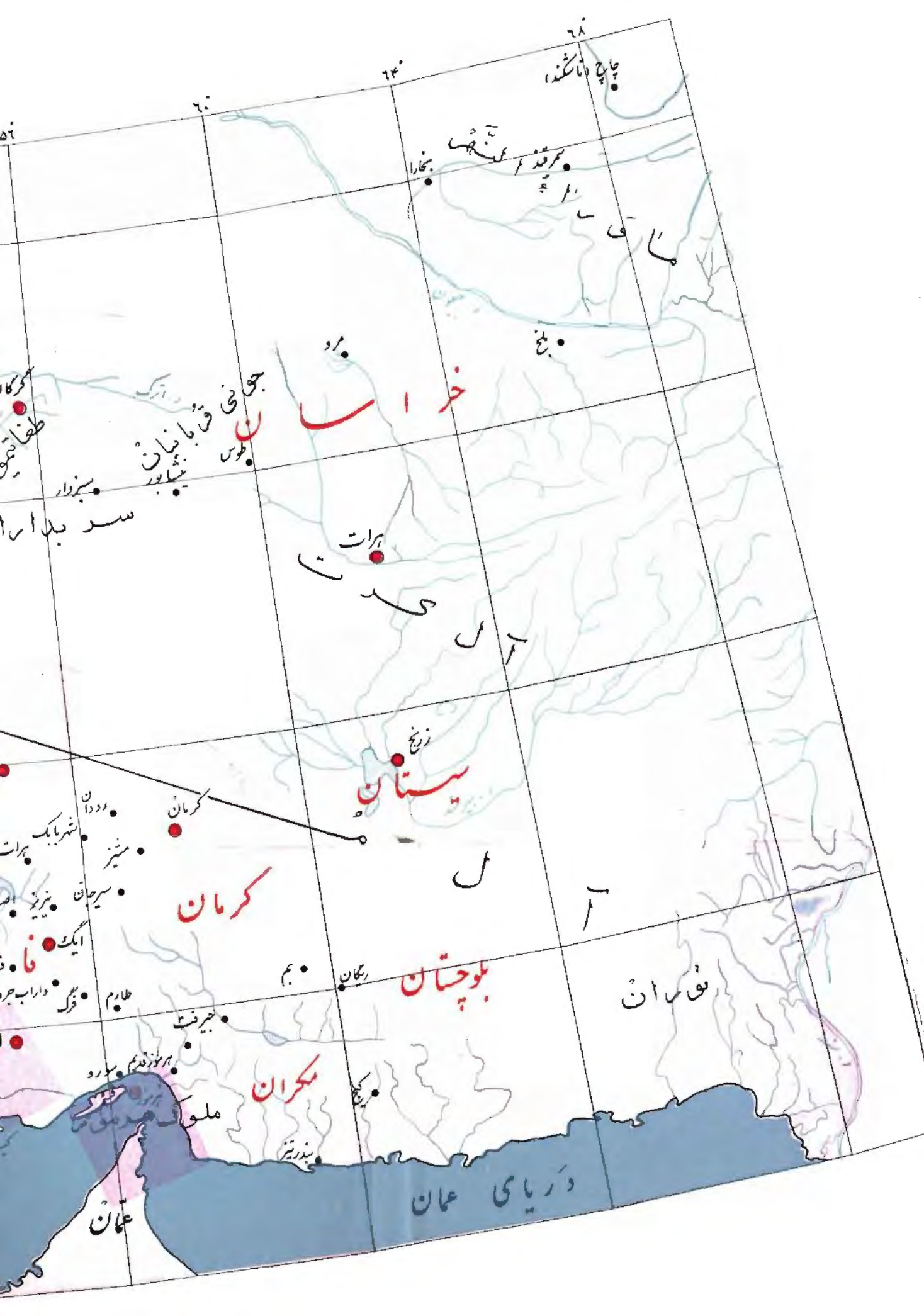
مؤلف هزار مزار در باره قلمرو حکومت او چنین گوید: پادشاهی فارس و اصفهان و کرمان و اهواز (خوزستان) و جبال (عراق عجم) و سواحل کرد و ملوک اطراف در تحت حکم او و منقاد امر او بودند در بلاد آذربایجان داخل شدو آنجا را بزور گرفت و تخت در آنجا بنهاد و بوسعت ملک و بسطت اقتدار و احتشاد جنود و امتداد حکم و نفاذ امر نایل آمد که هیچیک از ملوک و سلاطین عهد را نبود^۴.

فرزندان شاه شجاع. - شاه شجاع ۹ فرزند از سه زن آورد هفت پسر و دو دختر.

۱- یکی از دلایل اطاعت اتابکان لر بزرگ از شاه شجاع وجود سکه ایست بنام این پادشاه که در اینج سال ۷۶۲ ه. ق در زمان حکومت اتابک پشنگ بن یوسف شاه بن اتابک احمد (۷۵۷ - ۷۹۲) ضرب شده است.

۲- لین پول Lane Poole کردستان را نیز جزو قلمرو آل مظفر نوشته (طبقات سلاطین اسلام ص ۲۲۲).

۳- بنا بنوشته حافظ ابرو در این زمان چراگاه سراتع حشم سلک عزالدین اتابک لر کوچک حوالی بغداد والوند کوه و ولایت بروجرد و نهاوند و خرم آباد و از طرفی شوشتر و حدی تا همدان بود.



چاپخانه دانشمند

۶۴°

۶۰°

۵۶°

پنجاب
پشاور
نیشابور

بلخ

هرات

خراسان

سبزوار
طخارستان
مکران

هرات

بلخ

زرنج

پستتان

کرمان

کرمان

بلوچستان

فارسان

مکران

دریای عمان

عمان

سه پسر یعنی سلطان اویس و سلطان شبلی و سلطان جهانگیر و یکک دختر بنام سلطان شاه از زن اول او که خواهر امیر سیورغتمش اوغانی بود بوجود آمدند. سلطان شاه به ازدواج برادر زاده شاه شجاع یعنی شاه یحیی درآمد. مادر این فرزندان در سال ۷۵۷ وفات یافت^۱.

سلطان زین العابدین و یکک دختر از زن دوم شاه شجاع معروف به خانزاده کاشی دختر شخصی بنام لطیف بن رکن الدین محمد^۲ بوجود آمده اند. دختر بعدها زن شاه منصور برادر شاه یحیی و برادر زاده شاه شجاع شد سه پسر دیگر شاه شجاع بنام های سلطان مهدی و سلطان سلیمان خان و سلطان عزیز خان از زن سوم او بنام درملک متولد گردیده اند.

شاه شجاع در صبح چهارشنبه ۲۲ جمادی الثانیه سال ۷۳۳ متولد شده

است.^۳

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۴۹.

۲- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۴۹ و تاریخ آل مظفر حافظ ابرو (خطی) - نسب

لطیف بن رکن الدین محمد در کتاب عمده الطالب ص ۱۶۲-۱۶۴ آمده است.

۳- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۲.

فصل یازدهم

دوره انحطاط دولت آل مظفر

از مرگ شاه شجاع تا قتل عام شاهزادگان مظفری بدست امیر تیمورگورکان یعنی از ۷۸۶ تا ۷۹۵ ه. ق که بیش از ۹ سال طول نکشید دولت آل مظفر بسرعت روبزوال و انقراض رفت با اینکه در زمان حکومت شاه شجاع بعلت اختلافات و جنگ های بین برادران و برادرزادگان اساس سلطنت آل مظفر تا اندازه متزلزل شده بود معذلک شاهزادگان مظفری از شاه شجاع که فرزند ارشد امیر مبارزالدین محمد بود^۱ و نسبت با آنان سمت بزرگی داشت اطاعت میکردند گر چه گاهی سر از فرمان او میپچییدند اما او را جانشینی لایق برای مؤسس سلسله مظفری میدانستند.

شاه شجاع در مرض موت فرزندش سلطان زین العابدین را بجانشینی خود انتخاب کرد و برای اینکه مدعی برای سلطنت او پیدا نشود حکومت ولایات را به برادران و برادرزادگان وا گذاشت و آنان را باتحاد و اتفاق دعوت نمود و از نفاق برحذر داشت ولی بمحض فوت او شاهزادگان مظفری وصیت او را نادیده گرفته از اطاعت سلطان زین العابدین بیرون آمدند و با افروختن آتش دشمنی و نفاق خود را ناتوان تر ساختند و در نتیجه نتوانستند در مقابل دشمنی قوی چون امیر تیمورگورکان تاب مقاومت بیاورند باین جهت اساس دولت خود را بباد دادند.

سلطنت سلطان زین العابدین ۷۸۶ - ۷۸۹

چنانکه گفته شد برای اینکه سلطنت سلطان زین العابدین بیمانع باشد شاه شجاع حکومت کرمان را ببرادرش سلطان احمد داد و برادر دیگر خود سلطان ابو یزید را

۱- البته بعد از مرگ شرف الدین مظفر.

بمحکومت اصفهان برداشت و شاه یحیی را در حکومت یزد باقی گذاشت و حکومت خوزستان را نیز بشاه منصور داد.

سلطان زین العابدین در آغاز سلطنت خود زمام امور را در اختیار امیر معزالدین اصفهان شاه که یکی از اسراء معتبر زمان شاه شجاع بود گذاشت معزالدین اصفهان شاه که با سلطان ابویزید رابطه خوبی نداشت از رفتنش باصفهان مانع آمد و نیز خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع را که وزارت سلطان زین العابدین نیز داشت همیشه مورد عتاب و عذاب قرار میداد.

قتل امیر معزالدین اصفهان شاه . - شاه شجاع سلطان مهدی را که از امیرزاده در سلک داشت عزیز میداشت بطوری که در زمان حیات خود او را ولیعهد کرده بود و در موقع مرگ گرمسیرات فارس را بدو داده بود تا درآمد آن نواحی را در وجه معاش خود و برادران یعنی سلطان عزیز خان و سلطان سلیمان خان صرف نماید و ضمناً رسیدگی باسور آنان را با امیر معزالدین اصفهان شاه واگذار کرده بود اما امیر معزالدین اصفهان شاه که در این زمان اقتداری حاصل کرده بود در صدد برآمد امیرزاده در سلک مادر سلطان مهدی را در ازدواج خود درآورد و سلطان مهدی را بظاهر بسلطنت برساند و خود صاحب اختیار امور سلطنت شود. چون سلطان زین العابدین از قصد او اطلاع یافت در رمضان سال ۷۸۶ او را مسموم گردانید و بدین ترتیب در آغاز سلطنت خطر بزرگی را از سر راه خود برداشت.

تصرف اصفهان بوسیله شاه یحیی . - چون امیر معزالدین اصفهان شاه از رفتن سلطان ابو یزید باصفهان مانع شده بود و این شهر حاکنمی نداشت شاه یحیی که مردم اصفهان طالب حکومت او شده بودند بدان شهر لشکر برد و آنجا را مسخر ساخت و در صدد تصرف شیراز نیز برآمد^۲ و برای این منظور از برادرش شاه منصور

۱- تاریخ آل مظفر حافظ ابرو (خطی)

۲- تاریخ آل مظفر حافظ ابرو (خطی)

حاکم خوزستان کمک خواست. سلطان زین العابدین بمقابله او شتافت. چون جمعی از سپاهیان شاه یحیی بعلت بخل و اسماکی که داشت از او جدا شده و بسطان زین العابدین که مردی سخی و بخشنده بود پیوستند شاه یحیی تاب مقاومت نیاورده از سلطان زین العابدین تقاضای صلح نمود. آن دو با یکدیگر ملاقات نمودند و باین شرط صلح بین آنان برقرار شد که حکومت ابرقوه بسطان ابو یزید داده شود و خانزاده بدیع الجمال مادر او از شیراز پیشی پسر رود.

بعد از این مصالحه هر یک بمقر حکومت خود رفتند و سلطان ابو یزید نیز با برقوه عزیمت کرد ولی پهلوان مذهب که از طرف شاه شجاع در آن شهر حکومت داشت شهر را بدو تسلیم نکرد ناچار سلطان ابو یزید باصفهان رفت و از طرف شاه یحیی به حکومت نطنز برقرار شد.

اما شاه منصور موقعی رسید که بین شاه یحیی و سلطان زین العابدین صلح واقع شده بود و چون او بدین مصالحه راضی نبود خواست شیراز را متصرف شود سلطان زین العابدین برای دفع او بکازرون رفت و شاه منصور پس از غارت اطراف شهر بخوزستان برگشت و سلطان زین العابدین نیز بشیراز مراجعت نمود^۱

۱- بنا بنوشته مؤلف مطلع السعدین خواجه حافظ غزل زیر را در همین زمان

سروده است.

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری

تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

آنکس که اوفتاد خدایش گرفت دست

گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری

در کوی عشق شوکت شاهی نمیخورند

اقرار بندگی کن و اظهار چساکری

ساقی بمژدگانی عیش از درم درآی

تا یک دم از دلم غم دنیا بدربری

بقیه حاشیه در صفحه بعد

حکومت سلطان عمادالدین احمد در کرمان . - بطوریکه گفته شد شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را بپیرادرش سلطان احمد داد و او را روانه آن ولایت نمود. جمعی از مفسدین امیر اختیارالدین حسن قورچی حاکم کرمان را تحریک نمودند تا از ورود او بکرمان ممانعت بعمل آورد ولی او بسختن مغرضان گوش نداد و تا قریه ششیز باستقبال سلطان احمد رفت و خزاین و دفاین و سفاتیح قلاع و دروازه ها را بدو سپرد و از سلطان احمد اجازه خواست تا بشیراز برود اما سلطان احمد وزارت خود را بدو داد ولی او بهانه اینکه شاه شجاع وصیت کرده که او جنازه اش را بمدینه طیبه نقل نماید با اجازه سلطان احمد عازم شیراز شد .

طغیان امیر سیورغتمش اوغانی . - امیر اختیارالدین حسن قورچی موقع عزیمت از کرمان بسطان احمد توصیه نمود امیر سیورغتمش اوغانی را که زندانی بود آزاد نسازد تا گرفتار فتنه نگردد. پس از عزیمت او امیر باکور اوغانی که جانشین

بقیه حاشیه از صفحه قبل

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بس است

آن به کزین گریوه سبکبار بگذری

سلطان و فکر لشگرو سودای تاج و گنج

درویش و امن خاطر و کنج قلندری

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است

ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

نیل براد بر حسب فکر و همت است

از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری

حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ بشوی

کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری

ولی مؤلف جامع سفیدی گوید این غزل را در تهنیت فتحی که سلطان زین العابدین بر

شاه یحیی کرده سروده است ص ۱۵۳ .

و پسر عم امیر سیورغتمش بود با هدایای لایق بخدمت سلطان احمد آمد و استدعای آزادی او را نمود سلطان احمد که بسیار ساده دل بود امیر سیورغتمش را آزاد ساخت و بطرف بلوک اقطاع که بیلاق قبیله اوغانی بود روان ساخت اما چون او بسرزمین خود رسید قبایل اوغانی را دور خود جمع کرده بنای خودسری گذاشت سلطان احمد بدفع عصیان او پرداخت. امیر سیورغتمش قلعه را بهرادر خود امیر جمشید سپرد و بطارم گریخت سلطان احمد پس از دستگیری امیر جمشید به شهر کرمان برگشت. آمدن ایلچی امیر تیمور بکرمان. - در سال ۷۸۷ قطب الدین صدر فرستاده امیر تیمور گورکان از سازندران بکرمان رسید^۲ سلطان احمد ایلچی امیر تیمور را گرامی داشت و روز جمعه آن هفته در مسجد جامع شهر که از بنا های پدر او بود خطبه بنام امیر تیمور خواند و نیز سکه باسم او کرد سپس ایلچی را با تحف و هدایای بسیار مراجعت داد و باین ترتیب از امیر تیمور اطاعت و فرمان برداری نمود.

قتل امیر سیورغتمش. - امیر سیورغتمش که از سلطان احمد شکست خورده و بطارم گریخته بود از سلطان زین العابدین کمک خواست او نیز پهلوان زین الدین شهر بابکی را بکمک او فرستاد ابتدا سلطان احمد خواست شخصاً بدفع او برود ولی عده ای از امراء داوطلب این خدمت شدند او نیز پهلوان علی قورچی بمی را سامور دفع امیر سیورغتمش نمود در جنگ امیر سیورغتمش بضرع عمودی از اسب بیفتاد سرش را بریده بکرمان فرستادند و بدین ترتیب فتنه اوغانیان فرو نشست.

تصرف اصفهان از طرف سلطان زین العابدین در سال ۷۸۸. - سلطان زین العابدین چون از کازرون بشیراز برگشت خال خود امیر مجدالدین مظفر کاشی را ببیشکاری و نیابت خود برگزید. این انتصاب باعث رنجش بعضی از امرا گردید

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۱۱

۲- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۱۱ و ص ۱۱۲

از آن جمله امیر غیاث‌الدین منصور بود که از امیرالامرائی معزول شده ابتدا بشولستان و سپس باصفهان رفت و باتفاق سلطان ابو یزید که او هم نتوانسته بود به حکومت ابرقوه برسد شاه یحیی را بر آن داشتند که بر خلاف عهد و پیمان روی بچنگک سلطان زین‌العابدین بیاورد. سلطان زین‌العابدین بشنیدن این خبر باصفهان لشکر برد چون شاه یحیی خود را قادر بمقاومت نمیدید در شهر متحصن گردید سلطان زین‌العابدین اصفهان را در محاصره گرفت ولی چون زمستان در رسید اسراء لشکر او بتحریک شاه یحیی سلطان زین‌العابدین را بمراجعت بشیراز وادار کردند.

اما مردم اصفهان که بعلت بخل و اسماک شاه یحیی از او خوشدل نبودند^۱ و از سلطان زین‌العابدین جانبداری می‌کردند^۲ باین جهت شاه یحیی ناچار از اصفهان بیرون رفت.^۳

پس از رفتن شاه یحیی مردم شهر امیر علی میر میران را بشیراز فرستادند تا مراتب اطاعت و فرمانبرداری مردم این شهر را باطلاع او برساند. سلطان زین‌العابدین پس از شنیدن این خبر بطرف اصفهان حرکت کرد اعیان شهر مراسم استقبال بجای آوردند و بدین ترتیب سلطان زین‌العابدین بدون اینکه جنگی روی دهد اصفهان را متصرف شد و حکام قم و کاشان و ساوه نیز قبول باج و خراج نمودند.

سلطان زین‌العابدین خال خود امیر مجد الدین مظفر کاشی را از شیراز خواسته بحکومت اصفهان بر قرار کرد و برای تنبیه سلطان ابو یزید عازم نطنز شد. سلطان

۱- بعلاوه شاه یحیی چیزهای نفیس اصفهان را بیزد میفرستاد چنانچه درهای عمارت نقش جهان راکنده بیزد ارسال داشت اصفهانیان از این حرکات او متتفر شده دست باخراج او زدند. (روضه‌الصفا جلد چهارم ص ۵۸۰)

۲- خواجه عمادالدین که مقتدای آن ولایت بود میگفت هر که در روی لشکر سلطان زین‌العابدین تیر اندازد مجرم و گناهکار است (روضه‌الصفا جلد چهارم ص ۵۸۰)

۳- معین‌الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ گوید: جماعت صاعدیان شاه یحیی را از شهر بیرون کردند و سلطان زین‌العابدین را آوردند. ص ۹۲

ابو یزید بلرستان گریخت و باتابکک پشنگ پناه برد و پس از چندی بکرمان رفت . سلطان احمد چون از آمدن او خبر یافت یکی از بزرگان لشکر را باستقبالش فرستاد تا او را با احترام تمام وارد شهر نماید اما چون سلطان ابو یزید بشهر بابک که اول خاك کرمان بود رسید لشکریانش بنای غارت اموال مردم را گذاشتند سلطان احمد از برادر خواست که از کرمان بیرون رود او اطاعت نکرده برفسنجان رفت سلطان احمد ناچار سپاهی بجلو او فرستاد چون سلطان ابو یزید را قدرت مقاومت نبود از راه انار متوجه یزد شد و بخدمت شاه یحیی رسید .

حرکت امیر تیمور بطرف فارس . - امیر تیمور در یورش سه ساله خود که از سال ۷۸۸ شروع شده پس از عبور از جیحون از راه سازندران بیری و از آنجا بخرم آباد رفت ملک عزالدین حاکم لر کوچک گریخت و او بپناهوند برگشت و سپس برای دفع سلطان احمد ایلکانی بتبریز لشکر کشید و آذربایجان و گرجستان را متصرف شد و تا دربند پیش رفت بعد برای دفع عصیان قرامحمد ترکمان به آلاطاق آمد و شهر های ارزروم و ارزنجان و موش و اخلاط و وان را مسخر ساخت . و در سال ۷۸۹ موقعی که در آذر بایجان بود بنا بوضعیت شاه شجاع سلطان زین العابدین را بخدمت خود خواست تا مجدداً حکومت فارس را بعهده او باز گذارد ولی سلطان زین العابدین در رفتن بخدمت او تعلق نمود بعلاوه فرستاده امیر تیمور را نیز اجازه مراجعت نداد چون امیر تیمور از این امر خبر یافت در پائیز همان سال عازم تسخیر فارس شده از راه همدان و گلپایگان روی باصفهان آورد .

قتل عام اصفهان در روز دوشنبه ششم ذی القعدة سال ۷۸۹ . - امیر تیمور چون باصفهان رسید در بیرون دروازه طوقچی اردو زد امیر محمد الدین مظفر کاشی حاکم این شهر با جمعی از سادات و علما و بزرگان و اشراف با تحف و هدایا بخدمت او رفت امیر تیمور سادات و بزرگان را احترام بسیار نمود و بقلعه طبرک رفت و پس از بازدید آنجا امیر ایگو تیمور را بضمبط آن مأمور ساخت و سپس درهر

دروازه جمعی از لشکریان به محافظت گماشت و فرمان داد در تمام شهر هر چه از اسب و اسلحه باشد بمأمورین او بسپارند پس از آن مال امان بر مردم شهر مقرر کرد و از برای وصول آن مأمورینی فرستاد و فرمان داد تا وصول مال بزرگان اصفهان درآرد و توقف نمایند.

چون مأمورین در وصول مال تعدی میکردند و متعرض ناموس مردم میشدند اصفهانیان این زیبونی و خواری را تحمل نکرده در صدد معارضه برآمدند و بر سر مأمورین ریختند و جمعی از آنان را بقتل رسانیدند و دروازه ها را از چنگ محافظین آن بدر آوردند. شرف الدین علی یزدی مؤلف ظفر نامه عده کشته شدگان این واقعه را سه هزار نفر و ابن عربشاه شش هزار نفر مینویسد^۱.

۱- ابن عربشاه در کتاب عجایب المقدور در باره فتح اصفهان چنین مینویسد: اهل اصفهان داستان این تناول را با رئیس خود در میان نهادند او گفت شبانگاه من طبل مینوازم چون بانگ آن شنیدید هر کس در مهمان خود درآویزد و خون وی بریزد - مردم نگویند بخت بی پایان کار خود نیندیشیده بر این رأی ناپسند متفق شدند و چون پاسی از شب گذشت و بانگ طبل برخاست بآران سرگ بر تیموریان فرو بارید - مردم شهرشش هزار تن از آنان را کشته و هستی خود بدین کشتار دستخوش نیستی کردند (ترجمه آقای محمد علی نجاتی ص ۸؛ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب) ولی شرف الدین علی یزدی مورخ متملق تیمورگوید: چون اراده پادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته بود «اذا اراد الله شیئاً هیا اسبابه» در آن اثنا شبی یکی از جهال رسایق اصفهان که او را علی کجه یا گفتندی و از طهران آهنگران بود در اندرون شهر دهلی زد و حشری از اشرار «عوام کالاً نام بل هم اضل» جمع شدند و دست بیباکی برآورده گرد محلات برآمدند و اکثر محصلان را کشتند مگر چند محله که عقلی و وجودی داشتند و محصلان خود را از شر آن مفسدان بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت مهمات خود بشهر درآمده بودند آن شب عرضه هلاک شدند چنانچه قریب سه هزار کس در آن شب از غوغای عوام کشته شدند (ظفرنامه جلد اول ص ۲۱۳)

چون خبر این واقعه باسیر تیمور رسید آتش غضبش زبانه کشید و فرمان داد سپاهیان شهر را در تصرف آورند. مردم شهر چون دیدند که هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفته نخواهد شد و هیچ شفاعتی مورد قبول واقع نخواهد گردید پایداری نمودند ولی تاب مقاومت نیاوردند و بدست سپاهیان تیموری افتادند.

امیر تیمور دستور داده بود غیر از محله سادات و خانه خواجه امام الدین واعظ گرچه یک سال پیش از آن فوت کرده بود شهر را بآتش بکشند و مردم را از دم تیغ بگذرانند. او برای این منظور شهر را بین دسته های لشکری تقسیم کرد و حکم نمود هر کس سری بیاورد. شرف الدین علی یزدی گوید: بعضی از لشکریان که نمیخواستند بدست خود مباشر قتل شوند سر از یاساقیان میخريدند و میسپردند و در اوایل حال سری بیست دینار کپکی بود و در اواخر که هر کس حصه خود سپرده بود یک سر بنیم دینار آمده بود و کسی نمی خرید و همچنان هر کس را می یافتند میکشند.

عده ای از مردم اصفهان خواستند بگریزند از قضا آن شب برف بارید و اثر پای ایشان در برف بماند سپاهیان امیر تیمور اثر پای ایشان گرفتند و در هر جا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و کشتند. عده کشته شدگان را شرف الدین علی

۱- ابن عربشاه گوید: در این حال سردی روشن بین یکی از امیران تیمور پناه برد و از او خواست که حال رعیت را رعایت کند و بازماندگان را زینهار دهد. وی گفت جمعی از کودکان را برجائی بلند بدارید شاید که تیمور را بر آنان رحمت آید آنان چنین کردند و عده ای از کودکان را در رهگذر او نگه داشتند و این امیر که در ملازمت تیمور سوار بود او را بجائی که کودکان بودند گذر داد و از او درخواست کرد که بر اینان ببخشد تیمور برمسید اینان چه کسانند گفت پدر این کودکان بقتل رسیده اند و اینک این یتیمان از تو میفروهند که بچشم شفقت بدیشان بگری و از کشتار بازماندگان آنان درگذری تیمور جوابی نداد و اسب بدان سوی راند و چنان نمود که آنان رانده است سواران از پی او اسب تاختند و بر آن کودکان بکشتند و آنان را در زیر سم اسبان گرفته خرد کردند (عجایب المقذور ترجمه آقای محمد علی تجاتی ص ۵۰ د)

یزدی . ۷ هزار نفر نفر نوشته و گوید از آن سرها در مواضع متعدد بناها ساختند . حافظ ابرو که در این موقع خود شاهد قتل عام بوده گوید : این ضعیف که مؤلف این تالیف است (یعنی کتاب تاریخ آل مظفر) در آن ایام با خدمت مولانا شهاب الدین عبدالله لسان منجم از دروازه طوقچی تا قلعه طبرک که یک نصف دیوار شهر است از بیرون شهر در آن روز میگذشتیم بناها که سر برآورده بود شمردیم ۲۸ بنا بود هر بناری در یکدیگر از هزار سر زیاد بود و بدو هزار نمبر سید تخمیناً در یکدیگر یک هزار و پانصد میتوانست گرفت که ۴۲ هزار باشد و اطراف دیگر نیز بود اما رکن اعظم این طرف بود «^۱

در باره علت قتل عام اصفهان ابن شهاب مؤلف جامع التواریخ حسنی چنین گوید : جمعی ترکان مست در بازار گاه عورتی را بگرفتند و میکشیدند عورت فریاد برآورد که ای حیزان ! هزار مرد حاضرید و زن آند خدا را میکشند ؟ علی کجه پا نامی که پهلوان اصفهان بود بر ترکان غلوی کرد و آن مغولان را بکشت و فرمود که دهل زدند و آواز برآوردند که هر کس بزی در خانه دارد سر برد اصفهانیان جاهل هر کس که مغولی در خانه او نزول کرده بود بقتل آوردند و هزار ترک بکشتند .

حرکت امیر تیمور بطرف شیراز و فرار سلطان زین العابدین . امیر تیمور پس از قتل عام اصفهان جانی بیک جوانی قربانی و یوسف شاه را بمحافظت شهر گماشت و خود بطرف شیراز حرکت کرد . سلطان زین العابدین از شنیدن این خبر روی بگریز نهاد و با اینکه بین او و شاه منصور صفائی نبود ناچار از راه کازرون بخوزستان پناه او رفت . شاه منصور او را با کمال احترام وارد شوشتر نمود و بافتخار او جشنی ترتیب داد ولی پس از اندک مدتی بیبانه اینکه سلطان زین العابدین

۱- مؤلف منتخب التواریخ گوید : تمامت ظاهر و باطن شهر قریب هزار بنا را از

سر بریده برتفع شد . ص ۲۳۶

۲- در اصل چنین است .

در اندیشه خیانتی است او را دستگیر ساخته در قلعه سلاسل واقع در ع فرسنگی شوشتر زندانی ساخت

امیر تیمور در اوایل ذی‌الحجه سال ۷۸۹ بنزدیکی شیراز رسید و در حوالی باغ تخت قراچه خیمه زد. بزرگان شیراز پیش او رفتند و مراسم خدمتگذاری بجای آوردند و یک هزار تومان کیکی قبول کردند که برسم امانی بپردازند برای وصول آن امیر عثمان عباس بشهر رفت و تمام و کمال وصول کرد و در روز عید قربان بعد از ادای وظایف عبادت سکه و خطبه بنام او کردند. سپس امیر تیمور با حضار شاهزادگان آل مظفر فرمان داد شاه یحیی حاکم یزد با پسر بزرگش سلطان محمد و سلطان احمد حاکم کرمان^۱ و ابواسحق پسر سلطان اویس بن شاه شجاع حاکم سیرجان بخدمت امیر تیمور رسیدند.

حکام اطراف مانند اتابکان لر و گرگین لاری حاکم لارستان با هدایا و تحف بخدمت او آمدند و بدین ترتیب تمامی فارس و مضافات بتصرف امیر تیمور در آمد.^۲

مراجعت امیر تیمور و حکومت شاه یحیی در شیراز. هنگامی که امیر تیمور در شیراز بود خبر آمد توقتمش خان حاکم دشت قبچاق این بار به ماوراءالنهر لشکر کشیده است. از این رو امیر تیمور شاه یحیی را بحکومت شیراز بر قرار کرد و در واقع او را جانشین سلطان زین‌العابدین ساخت. و حکومت اصفهان را بسطان محمد

۱- حافظ ابرو گوید: چون امیر تیمور شیراز را گرفت سلطان عماد الدین احمد امیر اختیارالدین حسن قورچی را برسم رسالت بفارس فرستاد و خود متوجه سیرجان شد و قصد داشت در قلعه سیرجان متحصن شود چون امیر اختیارالدین بفارس رسید و امیر تیمور را معلوم شد که سلطان عماد الدین احمد قصد تحصن دارد فرمان داد ده هزار سوار و امیر اختیارالدین نیز مصاحب ایشان برای محاصره کرمان و سیرجان روند چون سلطان احمد از این حال خبر یافت متوجه اردوگشت و بخدمت امیر تیمور رسید.

۲- ظفرنامه شرف الدین علی یزدی جلد اول ص ۲۱۶

پسر بزرگ شاه یحیی داد و حکومت کرمان را بسططان احمد و حکومت سیرجان را بسططان اسحق بقرار سابق واگذار کرد و حکومت ابرقوه را نیز در عهده پهلوان مهنذب حاکم سابق آن باقی گذاشت و فرمان داد سید شریف جرجانی را که تا این تاریخ در شیراز اقامت داشت با جماعتی از هنرمندان و پیشه وران روانه سمرقند نمایند و خود پس از دو ماه توقف در شیراز عازم سمرقند شد.

عاقبت کار سلطان ابو یزید . سابقاً گفته شد که سلطان ابو یزید که از طرف شاه یحیی حاکم نظنز شده بود چون از آمدن سلطان زین العابدین بنظنز اطلاع یافت به لرستان گریخت و از آنجا بکرمان رفت و چون لشگریانش نسبت بمردم کرمان بنای تعدی و تجاوز را گذاشتند ناچار سلطان احمد او را از کرمان بیرون راند و او نیز به شاه یحیی حاکم یزد پناه برد و چون امیر تیمور شیراز را در سال ۷۸۹ متصرف شد سلطان بایزید بطرف هرموز رفت و قصد داشت که بهندوستان بگریزد ولی بمحض شنیدن خبر مراجعت امیر تیمور بسمرقند بگرمسیرات کرمان رفت و پس از مراجعت سلطان احمد از شیراز بهمدستی طوایف اوغانی با سلطان احمد بچنگ پرداخت اما گرفتار شد و مورد بخشش قرار گرفت و بحکومت چیرفت و رودبار منصوب شد و برای گرفتن اموالی که پادشاه هرموز هر سال بسططان احمد میداد بدان طرف رفت و بعد از تسخیر قلعه منوجان و گرفتن مالیات آن نواحی به خدمت برادر برگشت و پیش او بود تا اینکه درشوال سال ۷۹۲ وفات یافت.

بنا بنوشته مؤلف جامع التواریخ حسنی سلطان ابویزید مردی شجاع و خوب منظر و آراسته بکمالات بود و خوب شعر میگفت از اشعار او این رباعی است .

از واقعه ای ترا خبر خواهم کرد

وان را بدو حرف مختصر خواهم کرد

با عشق تو در خاک فرو خواهم شد

با عهد تو سر ز خاک بر خواهم کرد

سلطان ابو یزید خط ثلث را خوب مینوشته . در تخت جمشید بر دیوار یکی

از عمارت ها در سه جای مختلف یادگارهایی حک شده که دوتای آنها بخط واسماء سلطان ابویزید است و سومی را دیگری برای او نوشته است.

یادگار اول :

بماند سالها این نظم و ترتیب

ز ما هر ذره خاک افتاده جائی

غرض نقشی است کز ما باز ماند

که هستی را نمیبینم بتأسی

مگر صاحبدلی روزی برحمت

کنند در کار درویشان دعائی

حرره اضعف عبدالله الصمد الغفور ابویزید بن محمد بن مظفر المنصور اللهم
اصلح شانہ و غفرله و لوالديه و لجميع المسلمين برحمتک یا ارحم الراحمین و یرحم الله
عبدآ قال آمینافی اوآخر ذی الحجہ اثین و سبعین و سبعمائہ .

یادگار دوم :

الدنيا دار ممر لا دار مقر فاعبروها ولا تعمروها

جهان ای پسر ملک جاوید نیست

ز دنیا وفاداری امید نیست

کسی زین میان گوی دولت ربود

که در بند آسایش خلق بود

بکار آمد آنها که برداشتند

نه گرد آوریدند و بگذاشتند

حرره العبد الاصغر ابویزید بن محمد بن مظفر بخطه من سنه ثلث و

سبعین و سبعمائہ

یادگار سوم :

حضرت السلطان بن السلطان و الخاقان بن خاقان نور حدیقه السلطنه و نور حدقه

الخلافة زرع الدوحة السنية ثمرة شجرة العلية مظفر الحق والدنيا و الدين ناصر الاسلام و المسلمين السلطان بن السلطان الاعظم السعيد مبارز الحق و الدنيا و الدين محمد بن المظفر بن المنصور خلد سلطانه بهذا المكان الغريب البتجان العجيب فى غره محرم سنه ثلث و سبعين و سبعمائه كتبه احمد بن ولى نقشه مرتضى بن محمد الحلبي .
مدت عمر سلطان ابو يزيد ۳۶ سال و ۷ ماه بود . در سال ۷۵۵ متولد شد و در شوال سال ۷۹۲ وفات يافت نعش او را به ابرقوه بردند و در مدرسه اى مدفون ساختند .^۱

۱- حافظ ابرو گوید : سلطان ابو يزيد از بديعة الجمال متولد شده . چون در سال ۷۵۴ فارس بتصرف امير مبارز الدين محمد در آسا و بديعة الجمال را كه با شيخ ابواسحق اينجو نسبتى داشت در حباله خود در آورد و بعد از يك سال سلطان ابو يزيد متولد شد .

فصل دوازدهم

سلطنت شاه منصور ۷۹۰ - ۷۹۵

تصرف شیراز - پس از سراجعت امیر تیمور بماوراءالنهر شاهزادگان مظفری بجای اینکه اتحاد و اتفاق پیشه سازند و بهم پستی یکدیگر از حمله مجدد امیر تیمور بقلمرو حکومت آل مظفر جلوگیری نمایند برعکس بمخالفت و دشمنی افزودند و اسباب ضعف و ناتوانی خود را بیش از پیش فراهم ساختند از آنجمله شاه منصور که حکومت شوشتر را داشت چون امیر تیمور در تقسیم ممالک مظفری توجهی بدو ننکرده بود همینکه از سراجعت او بسمرقند اطلاع یافت از خوزستان روی بشیراز گذاشت. مردم شیراز هم که از حکومت شاه یحیی بعلت بغل و امساک و بدعهدی اش خوشدل نبودند حکومت شاه منصور را که بصفت شجاعت و جوانمردی و بذل و بخشش متصف و مشهور بود طالب گردیدند و از او استقبال شایانی بعمل آوردند. شاه یحیی چون وضع را چنین دید از شهر خارج شده روی بیزد نهاد^۱ حکومت شاه یحیی در شیراز جمعا شش ماه بوده است^۲ شاه منصور پس از ورود بشیراز^۳ باستمالت مردم پرداخت و مقرری سادات و علما را که از

۱ - شرف الدین علی یزدی گوید: جماعتی از سادات شیراز که در اندرون شهر بودند باتفاق اتباع و اشیاع خود دروازه سلم باز کردند و او را (شاه منصور را) بشهر آوردند. شاه یحیی از دروازه سعادت بیرون رفت و روی بیزد نهاد (ظفرنامه جلد اول ص ۴۵)

۲ - مطلع السعدین (خطی)

۳ - خواجه حافظ که پناه منصور علاقه فراوان داشته غزل زیر را بمناسبت ورود او

بشیراز سروده است.

سابق برقرار بود افزایش داد. خواجه حافظ که یقیناً از بدل و بخشش شاه منصور
متنعم بوده در این موقع قصیده‌ای گفته که مطلع آن این است.

چوزا سحر نهاد حمایل برابرم

یعنی غلام شاهم و سو گند میخورم

آزاد شدن سلطان زین العابدین از زندان قلعه سلاسل - پس از حرکت شاه منصور
از شوشتر برای تصرف شیراز زندانیان سلطان زین العابدین که عمل شاه منصور را

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل بفریاد داد خواه رسید

سپهر دورخوش اکنون کند که ماه آمد

جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن

قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

عزیز مصر بر غم برادران غیور

ز قعر چاه بر آمد باوج ساه رسید

کجاست صوفی دجال فعل سلحد شکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

صبا بگو که چها بر سرم در این غم عشق

ز آتش دل سوزان و دود آه رسید

ز شوق روی تو شاهد بدین اسیر فراق

همان رسید کز آتش بپرگ کاه رسید

مرو بخواب که حافظ بهارگاه قبول

ز درد نیم شب و درس همه گاه رسید

در زندانی ساختن او که پسرعم و برادرزنش بود ناجوانمردانه میدانستند او را از زندان آزاد ساختند.

سلطان زین العابدین بروجرد پیش ملک عزالدین اتابک لر کوچک رفت و ملک عزالدین مقدم او را گرامی داشت. در همین موقع امیر سجاندین مظفر کاشی خال سلطان و حاکم سابق اصفهان که در موقع تصرف این شهر بدست سپاهیان تیموری اسیر شده بود و از زندان خلاصی یافته بروجرد رسید و سلطان زین العابدین که خیال داشت از آنجا بگذرد پیش سلطان احمد ایلکانی برود برسیدن او از این نیت منصرف شد. در این موقع عراق و فارس از لشکریان امیر تیمور خالی گشته بود. جانی بیک جوئی قربانی و یوسف شاه که داروغه اصفهان بودند مرقع عزیمت امیر تیمور با وراء النهر بفرمان او سلطان محمد پسر شاه یحیی را بحکومت اصفهان برداشته و خود در عقب امیر تیمور عازم ساوراء النهر شدند.

تصرف اصفهان از طرف سلطان زین العابدین - سلطان زین العابدین بهمراهی امیر سجاندین مظفر کاشی و بنا بدعوت مردم اصفهان از بروجرد بدانجا رفت. سلطان محمد در قلعه طبرک متحصن شد ولی بزودی سر تسلیم فرود آورد و مورد عفو قرار گرفت و با اجازه سلطان زین العابدین بیزدند پذیرفت و باین ترتیب سلطان زین العابدین اصفهان را بدون هیچ زحمتی بتصرف آورد.

شاه منصور که از خلاصی سلطان زین العابدین و تسلطش بر اصفهان اطلاع یافت بدان طرف لشکر کشید ولی چون نتوانست کاری از پیش ببرد بشیراز برگشت و هر از گاهی باصفهان و یزد لشکر میکشید و خرابی بسیار کرده بشیراز بر میگشت. در یکی از این لشکرکشیها چون سلطان زین العابدین قدرت مقابله با شاه منصور را نداشت بتحریک شاه یحیی نامه ای بعم خود سلطان احمد بکرمان نوشت و از او در دفع شاه منصور کمک خواست. سلطان احمد نیز چون از همه شاهزادگان

۱ - شرف الدین علی یزدی گوید: سلطان زین العابدین بمعاونت احمد شاه ترمسای و

محمود شاه خویش او از بند خلاص یافته متوجه بروجرد شد. ظفرنامه جلد اول ص ۴۴

مظفری بزرگتر بود نامه‌ای نصیحت‌آمیز بشاه منصور نوشت و از او خواست که از تعرض بمتصرفات سلطان زین العابدین خودداری نماید اگر چه او ظاهراً گفته عم بزرگوار خود را پذیرفت ولی دست از حرکات خود برداشت و پیوسته باصفهان تاخت و تاز نمود.

بطوریکه قبلاً گفته شد در سال ۷۹۲ سلطان ابویزید برادر سلطان احمد در کرمان وفات یافت و سلطان احمد حکومت گرمسیرات کرمان را بجای او به سلطان مهدی که مادرش بازدواج سلطان احمد درآمده بود داد.

لشکرکشی سلطان احمد و سلطان زین العابدین بشیراز - چون تاخت و تاز شاه

منصور بقلمرو حکومت سلطان زین العابدین ادامه یافت او از عم خود سلطان احمد در دفع شاه منصور مجدداً کمک خواست سلطان احمد نیز در ۱۰ محرم سال ۷۹۳ بعزم تنبیه شاه منصور و تسخیر شیراز از کرمان حرکت کرده بسیرجان رسید. سلطان ابواسحق مراسم استقبال بجای آورد و پس از آنکه هزاره اوغان نیز باو ملحق شدند و سلطان

۱ - در ملک مادر سلطان مهدی و زن شاه شجاع که قبلاً مختصری از وضع فرزندان او را پس از سرگ شاه شجاع گفته ایم باسوافقت سلطان زین العابدین بازدواج اتابک پشنگ (۷۵۷ - ۷۹۲) اتابک لر بزرگ درآمد و باستان رفت و سلطان مهدی نزد سلطان زین العابدین باقی ماند. و چون در سال ۷۸۹ امیر تیمور عازم تصرف شیراز شد سلطان زین العابدین که از مقابل او گریخته بشوشر میرفت سلطان مهدی را نیز با خود برد و بعد از سپردن پس از وفات اتابک پشنگ موقعی که سلطان زین العابدین در اصفهان حکومت داشت سلطان احمد خواست در ملک را در عقد خود درآورد و با موافقت سلطان زین العابدین کسی بمرستان فرستاد تا او را بکرمان آوردند. سلطان احمد دختر خود را بازدواج سلطان مهدی در آورد و او را به حکومت گرمسیرات فرستاد. چون شاهزادگان مظفری در سال ۷۹۵ بدست امیر تیمور بقتل رسیدند سلطان مهدی و برادرش سلطان عزیز خان نیز بدیگران ملحق شدند. حافظ ابرو حافظ ابرو در جای دیگر گوید: سلطان مهدی خان مصاحب سلطان احمد از کرمان متوجه اردوگشته بود و برادرش عزیزخان در کرمان بود (پس از قتل شاهزادگان مظفری) ایلچی بکرمان رفت و عزیزخان را نیز همین خواری رسیدگان ذلک فی الثانی من رجب سنه ۷۹۵ - حافظ ابرو.

زین العابدین نیز با سپاهیان اصفهان رسید از راه نیریز عازم شیراز شد. در آن وقت شاه منصور برای مدافعه بحدود دارابجرد وفرک آمده بود. چون سلطان احمد بخرمه رسید قاصدی از طرف شاه یحیی آمد و از او خواست که دو روز در آنجا توقف نماید تا او نیز با سپاه خود برسد. هر چه سلطان زین العابدین و امرا بسلطان احمد گفتند که بقول شاه یحیی نباید اعتماد کرد و اکنون که شاه منصور در شیراز نیست توقف در اینجا جایز نمیباشد و باید با عجله خود را بشهر رسانید ولی او قبول نکرد و چند روزی را درخرمه و سروستان بانتظار شاه یحیی نشست و فرصتی مناسب را از دست داد. از طرف دیگر شاه منصور موقع را غنیمت شمرده خود را بشیراز رسانید. چون سلطان احمد از آمدن شاه یحیی مأیوس گردید حرکت کرده خود را بحوالی شیراز رسانید شاه منصور بمقابله بیرون آمد و در جنگی سپاهیان آنان را شکست داد. سلطان احمد بکرمان برگشت و سلطان زین العابدین عازم اصفهان شد و سلطان ابواسحق نیز بسیرجان رفت.

در سال ۷۹۳ سلطان زین العابدین بقم لشگر کشید. خواجه اصیل حاکم قم از اعجکی^۱ حاکم عراق عجم کمک خواست سلطان زین العابدین نیز ایلچی پیش اعجکی فرستاد و پیغام داد که خواجه اصیل با شاه منصور متفق است و شاه منصور که خیال تصرف عراق عجم را دارد پس از من بسراغ تو خواهد آمد اکنون صلاح

۱ - اعجکی ابتدا در خدمت محمود خلخالی حاکم خلخال بود و پس از چندی از او جدا شده پیش خرم که از طرف سلطان احمد ایلکانی حاکم سلطانیه بود آمد و از طرف او سأسور جنگ با محمود خلخالی شد. محمود خلخالی شکست خورده ستهزم شد و خرم آران و موغان را بتصرف آورد و تا آستارا پیش رفت ولی بعضی از اسراء خرم از آن جمله اعجکی برعلیه او متفق شدند و در سفره اعجکی خرم را با شمشیر بقتل رسانید و خود عازم سلطانیه شد ولی مردم او را بدان شهر راه ندادند ناچار بطرف همدان رفت و مجدداً بطرف سلطانیه برگشت و بصلح قلعه شهر را بتصرف آورد و مدت ۵ سال در سلطانیه بحکومت پرداخت. ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حانظ ابرو ص ۲۵۳

فصیحی خوafi سرگ اعجکی را در سال ۷۹۵ مینویسد بنابراین آغاز حکومت او در عراق سال ۷۹۰ بوده است.

در آن است که بین ما اتحاد و اتفاق برقرار شود اعجکی سخن او را پذیرفت و قرار بر آن شد که او سلطان معتصم پسر سلطان زین العابدین را پادشاه عراق گرداند ولی بعضی از امرا با این موضوع مخالفت کردند و سلطنت سلطان معتصم را در عراق مصلحت ندانستند باین جهت اوسیف الملوک پسر امیر زاهد ایلکانی را بحکومت عراق عجم برداشت^۱.

لشگر کشی شاه منصور بطرف اصفهان و نابینا ساختن سلطان زین العابدین

شاه منصور پس از منهزم ساختن سپاهیان سلطان احمد و سلطان زین العابدین در سال ۷۹۳ باصفهان لشگر کشید و چون بنزدیکی این شهر رسید عده‌ای از بزرگان واعیان و اشراف شهر نزد شاه منصور آمدند و از او اطاعت نمودند. سلطان زین العابدین چون یارای جنگ با او نداشت بطرف کاشان گریخت ولی امیر مجدالدین مظفرکاشی خال او دستگیر شد. شاه منصور در تعقیب سلطان زین العابدین بکاشان رفت و در این شهر امیر مجدالدین مظفرکاشی را بقتل رسانید. سلطان زین العابدین که بقصد فرار بطرف خراسان بحدود ری رسیده بود در قریه تهران یکی از قراء ری بدست موسی جوکسار که از طرف امیر تیمور در این ناحیه حکومت داشت گرفتار شد. موسی جوکار او را در موقعی که شاه منصور در قم اقامت داشت پیش او آورد و شاه منصور در ازاء این خدمت او را مجدداً بحکومت ری برقرار کرد و سپس عازم اصفهان شد و در موقع عزیمت فرمان داد سلطان زین العابدین را نابینا ساختند و بقلعه سفید فارس فرستادند و خود بشیراز برگشت.

در سال ۷۹۴ شاه منصور بیزد لشگر برد و این شهر را در محاصره گرفت ولی بوساطت مادر از جنگ با برادر صرف نظر کرد بشرط آنکه سلطان جهانگیر پسر شاه یحیی ملازم خدمت شاه منصور باشد. در همین سال ایلچی با تحف و هدایا پیش اعجکی حاکم عراق عجم فرستاد و از او خواست تا بایکدیگر روابط دوستانه برقرار نمایند ولی اعجکی پیشنهاد او را نپذیرفت و از اطاعت سلطان احمد جلایری خارج نگشت.

کمک خواستن شاه منصور از سلطان احمد برای بیرون راندن سپاهیان امیر تیمور از ایران - شاه منصور از یزد بسوی کرمان رفت و بسطان احمد پیغام داد که قصد تصرف کرمان را ندارد بلکه مقصود آنست که عم بزرگوار با لشکر و مال او را مدد نماید تا با سپاهیان فارس و کرمان و عراق بخراسان رفته نگذارد امیر تیمور از از رود جیحون بگذرد ولی سلطان احمد خواجه عزالدین آوجی را که از بزرگان کرمان بود نزد شاه منصور فرستاد و پیغام داد که تو بجای فرزند من هستی و سرد و گرم روزگار کمتر چشمیده‌ای ما را آن قدرت و توانائی نیست که با امیر تیمور بجنگ و ستیز برخیزیم. این عمل تو باعث آن میگردد که آتش غضب امیر تیمور افروخته تر گردد و خشک و تر این مملکت بسوزد و نیز پیغام داد که اگر من غاشیه حضرت خاقانی را بردوش گرفته پیاده در رکاب او روم دوست تر از آن دارم که بمنت فرزند خود پادشاهی روی زمین کنم^۱. درجه دشمنی و نفاق شاهزادگان مظفری را از این پیغام میتوان دریافت و معلوم نمود که جز شاه منصور دیگر شاهزادگان مظفری در اطاعت امیر تیمور بودند و یا از وحشت او جرات اظهار وجودی نداشتند.

سلطان احمد پس از این پیغام بطرف رفسنجان رفت و شاه منصور که صلاح خود را در مقابله با عم خود نمیدید یزد بازگشت و پس از غارت اطراف این شهر را در محاصره گرفت. در حین محاصره گرگین سردار لشکرش بزخم تیر در گذشت شاه منصور از این معنی غمگین شده مجدداً بکرمان حمله برد و اطراف رفسنجان را بباد قتل و غارت داد. سلطان احمد بمقابله او بیرون آمد چون بعضی از سپاهیان شاه منصور بسطان احمد پیوستند او بسیرجان رفت و سلطان ابواسحق حاکم این شهر را با خود متفق ساخته همراه خود بشیراز برد و پس از تهیه لشکریانی دوباره بکرمان برگشت و در بلوک ارزویه بنای تاخت و تاز را گذاشت. سلطان احمد بشنیدن این خبر بمدافعه او رفت. سلطان ابواسحق نیز از شاه منصور جدا شده بمقر حکومت خود برگشت. در این موقع بسطان احمد اطلاع دادند که پهلوان قطب‌الدین حیدر که قائم مقام او در

شهر کرمان بود با سلطان ابواسحق مواضع کرده درصدد تصرف شهر است باین جهت سلطان احمد از بورش سیرجان صرف نظر کرده بشهر کرمان رفت و بهلوان قطب‌الدین حیدر را بجزای عمل خود رسانید .

در این زمان بود که ایلجیان امیر تیمور بکرمان رسیده پیغام دادند امیر تیمور عازم عراق است و سلطان احمد باید در ولایت ری با لشکر کرمان بار دو پیوندد . چون شاه منصور نتوانست در کرمان کاری از پیش برد و موافقت سلطان احمد و سایر شاهزادگان مظفری را در جلوگیری از امیر تیمور جلب نماید ، بملوک اطراف از آن جمله به ایلدرم با یزید سلطان عثمانی متوسل شد و نامه‌ای بدو نوشت و از او در این باره کمک خواست .

این است نامه شاه منصور با ایلدرم با یزید « خلدالله تعالی فی الدولة الغراء و النصره الزهراء مملکتہ و سلطنتہ بین المسلمین الی یوم الدین . بندگیهای اخلاص آئین از قبیل دعا و ثنا و تحسین و مدحت و محمادت و ستایش و آفرین با نقود سعود جواهر زواهر نثار افسر آفتاب زیور و پای انداز تخت آسمان شکوه میکند و میگوید :

هزار آفرین از پای تا سر که سر تا پا سزای آفرینی
علیک عون الله . توفیق شرف سعادت ملاقات از حضرت رب العالمین خواسته
میآید .

توئی چشم و چراغ هر دو عالم

ز تو گیرد دو عالم روشنائی

همیشه از پرتو آن دولت فرخنده مردم دیده را عین بینائی و روشنائی حاصل میشود - دوتابین آیین روح الامین چون تباعد جسمانی مانع تلاقی روحانی نمیشود و بعد مکانی حائل قرب جانی نمیگردد - قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است - اگر جارع نشأة بزم صبحی که «الارواح جنود مجنده» طالبی را بطرب آورد و طرب

۱ - این عربشاه نیز میتویسد : شاه منصور نزدیکان خویش را بکمک خواست و آنان

دوری گزیدند و هر یک بنگاهدشت خویش کوشیدند . ص ۴۰

بطلب انجمد که «اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا» و ارواح هنگام اشباح باشعارات پنهانی و الهامات ربانی سر معرفت «فما تعارف منها ائتلف» عارفانه در میان نهند و قول نهفت در مقام قدس تکرار کرده ی یاد آورند و با بعد مسافت از راه حرقت حرارت چون جام بردست گیرند بدور کاس استیناس چمن مصافات و انجمن موالات را نظم عقد پروین و رونق بهشت برین دهند. نزدیک من آنست که دوریت نباشد. و از اینجاست که بغت بیدار و عقل هشیار هواداری (عاشقی صیت جهانداری کرده) و جثه محبت پادشاهی در چمن جان بی اشتباهی پرورش داده «انبتها نباتا حسنا» و مشتاقی را باشفاق خجسته اخلاقی دلالت نموده و بهربانی را بصدر محبت صاحبقرانی حواله کرده.

اندر جهان حواله هر کس بجانیست

ما را بجانب توزهی خوش حوالتی

چندم ماه مبارک ذی الحججه سنه اثنی و ثمانمائه^۱ بمبارکی نیت آستان اخلاص و ملازمت دیوان اختصاص طغرای منشور کاسرانی کشیده تاریخ مثال جهان کاسی میکند و روزنامه بهروزی مضبوط میدارد و تکمیل جامع جمعیت میکند در حالتی که بهزار زبان ذاکر احسان بی منت و از میان جان شاکر امتنان بی ضنت است.

الحمد لله حمد آیدستجلب در المواهب و يستعجب در المطالب. بعد از رفع اعلاء کلمه اخلاص و توسل بوسایل اختصاص - کز آن باشد سران را سرفرازی - مصدوقه مقصود آن است که چون صیت معدلت پادشاهی و آوازه صفت نصفت جهان پناهی در جهان گشائی و عالم نمائی از راه وفور سرعت و ظهور شهرت تاب آفتاب و گوشمال شمال داده.

بگرفت شرق و غرب جهان صیت دولتت

آری چو عزم گشت جهانگیر صیت تو

آرزوی دل و رغبت جان و میل طبیعت و حاصل فکر و خلاصه اندیشه آن بوده

۱- در متن کتاب منشآت فریدون بیگ چنین است که البته صحیح نمی باشد زیرا شاه منصور

در سال ۷۹۰ هـ بقتل رسیده است و شاید اثنی و تسعین و سبعمانه باشد.

که بان حضرت سلک قربت فلک رتبت ارتباطی مقتضی انبساط و التجایی مفضی برجا و اتفاقی پاک از نفاق و توسلی خالی از تبدل روزی و کرامت شود و بترتیب اسباب و وسایل و تفتح ابواب رسایل آن باشد که فنون سهربانی بتطابق و توافق بمرتبه‌ای رسد که جهانیان را محقق شود که در نصرت آن بخت بلند و تمشیت دولت ارجمند - اول کسی که لاف محبت زند منم - و از آن حضرت مخلص نوازی که موجب سرافرازی باشد و امدادی که مزید اعتقاد تواند بود بظهور پیوندد.

کز آن ماند دودست فتنه بسته

وز آن گردد دل دشمن شکسته

و بمشورت فکر و رای رزین میخواست مردی مجرب و مودب مهذب را که هر تجربه اندوخته و چشم و زبان ادب آموخته و منزلت گزاردن این مصلحت و رتبت بلاغ این نیت داشته باشد بصوب درگاه جهان پناه روانه گرداند - گشاد کارها باشد از آن در - مبتدای آن خبر که نصب العین است رفع کرده شود تا در این وقت که مرتضای اعظم سید شمس الدین بمقتضای اذا اراد الله بعد خیراً هیا اسبابه از حبس بغداد خلاص شده آمد و آثار آشنائی و انوار آن روشنائی دید گفتم رسید آنکه رساند پیام ما - و در صحبت او بیغرض عرضحالی رود که عالم از آن خراب و جهانی در اضطراب است - در آفاق افتاد این داستان - در هر زبانی آن واقعه جانگداز ملاعین جغتای است « اولئك الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون » که ظلمت ظلم و کدورت کفر و اشتعال نایره جور و بلا و انتشار شرار شرور و ابتلاء رستاق اطراف و اکناف آفاق را « کظلمات فی بحر لجمی یغشاه موج من فوکه موج من فوکه سحاب » تاریک و مظلوم و سیاه و مدلهم گردانیده و از بیباکی چون آتش رستخیز و آب سیل انگیز جهانی میسوراند و عالمی میسوزانند « یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون » و از سر بریدن بیگناهان سر برداراند - چنین سر به که باشد بر سردار - و با آنکه از پلیدی چون ناپاکان جویهای خون روان کرده دست از آن نمیشویند - چنین دست از جهان بریده بادا - و آبروی روی پوشان خدر عفت

و برده عصمت که پاکیزه و عزیزتر از آب زندگانی و دلفروتر از آتش جوانی است چنان میریزند که قاروره مسموم و شراب مسموم نتوان ریخت « من کشف عورة مومن کشف الله عورته » چنین بی عرضیها علی روس الاشهاد بجهت زر و طلا کرده و داغ افلاس بر جان و جبین عزیزان زده سر تا پای خلیق چون دست و دل عاشق پر داغ میکنند و چشم بر نقره سفید که مرغ سردمی را در هوای سخا بدان پرواز دهند چنان سیاه میکنند که مردم را چون گوشت بریان در تنور نهند و چون مرغ کباب باتش گردانند و در طلب سیم که آن را از بهر نمک دیگ سروت طلبند هزاران سبو نمک آب در حلق خلق میریزند و بر خوان « طعاماً ذاغصة و عذاباً الیما » هر زمان نمک پاره کنند و در استخلاص مردم بسته گرهی که او جز جهت گشاد سلم چنین حربی بکاری نیاید پنجه ارباب ایادی را رنجه شکنجه میدارند و باصناف تخویف و ترهیب و انواع تنگیص و تعدیب دهند و گنجینه و جیب و کیسه غنی و مفلس میپردازند و ذخیره و خزینه خود میسازند « فتکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم » .

این بد اندیشی از بدان آید نه ز نیکان و بخردان آید

و عجیب تر اینکه وقت مطالعه مواعظ از بینائی چنان محجوبند که گوئی دیده دل ایشان آکنده شده « ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة صم بکم عمی فهم لا يرجعون » و سرور ایشان که از نامش در عالم ننگ دارند « ما حال قوم هوقائد هم » خبیث را نه اصل و نه اعتقاد و نه زیور و نه زیب و فرآن دل سیاه و آردار تباہ خود را مومن بیگناه و موحد بی اشتباه میپندارد « و من الناس من یقول آسنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمومنین » و با آن همه بدی و اخلاق و عادات ردی خود را محسن و مصلح و تجارت خود را که سراسر زیان است ریح میداند « و اذا قیل لهم لا تقسدا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشرعون » ارضاع کفره و زنادقه یا یکدیگر میکنند و شرک و الحاد را با هم ازدواج میدهند و با آن همه شقاوت و عداوت خود را از اولیاء دولت میورزند و میدانند با سیرت شیطنت قصد چمن سلطنت میکنند و از راه خذلان بر اظهار کلمه عصیان دلیری مینمایند و سرور

غرور او را مداخلت مملکت محروس باعث نمیشوند - تو بین تا بچه حدجهل فراوان دارند - « ذلک هو الظلال البعید » و نمیدانند که هر مغرور مدهوش که خود را در معرض معارضه خداوند عقل و هوش آورد بر کرده خود نفرین کند و هر آهوی لنگ با شبر بیشه جنگی پنجه زند جان خود را بخون رنگین گرداند .

کسی کو افکند بر آسمان سنگ بازار سر خود دارد آهنگ

و شک نیست که بمقتضای « فان مع العسر یسرا » هر زهری را تریاقی و هر قهری را اشفاقی و هر محنتی را سروری و هر ظلمتی را نوری در معرض و مقابل آورده اند و هر آینه حکمت و رحمت اقتضا میکند که تا سر « سبقت رحمتی علی غضبی » برجانیان پیدا و هویدا گردد . از اخبار و آثار معلوم میشود در عهد سابقه و قرون سالفه زمان استیلای فراغنه و استعلای جباریه بود بر هر سفیهی نبیهی و بر هر مفتنی ممکنی و بر هر مخدولی مقبولی گماشته اند تا مرهم رحم بر جراحت ریش و زخم نیش آلود ظلم نهاده و از راه داد در منع بیداد و اداد داده (کذا) و اکنون که اغاثت مظلوم حواله بدولت آن پادشاه تاج بخش و تخت گستر است (هان تا چه کنی که نوبت دولت تست) - و بتکلف در آوردن و گزاردن این مهم که نسبت با بندگان دولت جزوی و با جهانیان کلی است کما کان قضای مضای آن حکم دارد که چون بحر زاخر جیفه را متلاشی و ناچیز گرداند و بسیل هایل خار و خس از راه بردارد و شرعاً و عقلاً و عرفاً با چنین فروزیه و شوکت و شکوه و غلبه چشم و لشگر انبوه و بنیست همت بلند و تخت بخت ارجمند و ملک فسیح و عقل صحیح و اوصاف سلکانه در ذمت همت فلک رتبت لازم میشود و بدرجه وجوب میرسد که جهت اطاعت او امر الهی و اقامت بقیام ناموس پادشاهی و بسر پنجه قوت دست درازی دستی چند بریندد و از سر قدرت سودای سرداری از سراسیمه سرگشته ای چند بیرون برد و آتشی که در جهان زده اند در جان ایشان زند و دودی که از خانها بر آورده اند در دودمان و دوده ایشان نهد و دیوی چند را که با فسون و تدبیر در شیشه تسخیر کند و درخت وار از سرهای پر و سواس ایشان « کانهم رؤس الشیاطین » پوست باز کند و حکم « انما جزاء الذین یحاربون الله

و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم « در باره ایشان باصفا رساند .

شهی کوچنین کردنیها کند زمانه بر او آفرین ها کند

باشد که یکی از اهل نظر چون نرگس سر سلامت برد تا بر جگر خونین سوخته چون لاله آبی بماند و طفل نارسیده چون شکوفه بمرتبہ پیری برسد و سر پوشیده چون غنچه بمر خود در پرده عصمت بماند و مسکینی چند که از خوف چون نرگس چشم خواب و سر بالین ندارند بر بستر راحت چون چنار دستها بکشند و مانند سرو پایها دراز کنند تا حق موهبت الهی گزارده و شکر نعمت پادشاهی بجای آورده باشند هر آینه مملکت کامرانی با مملکت جاودانی جمع شود و از ثمره جهان کامی که در عین ارتفاع نتیجه شجره نیکنامی است انتفاع و برخوردار یابند - از این نیکوئی نیک بیندیش - هر چند که حد خود نمیدانند و مایه خود نمیشناسند « رحم الله امرأ عرف قدره » که چنان حضرت را با دل دانا و دولت توانا که در ادراکش همه تحقیق و کردارش سراسر توفیق است بر قتال و استیصال ارباب ضلال ترغیب و تحریض نماید اما از راه دین نصیحت عیب نبود - زبان گفتن بسری رواست که نتوان نهفتن پادشاهان را - روا نباشد در زمان دولت چنان پادشاهی صاحب پاس خدا شناس بر خدا پرستان چنین فضیحتی رود تدارک نفرمایند و بر دین پروران چنین بیدادی کنند و انتقام نکشند در این زحمت فزون چون محابا مفید نمی افتد و در این رنج مهلک داروی مدارا نافع نمی آید که اگر بموضع غیر مستحق تریاق داده باشد موثر نگردد چه زهری بجای زهره بدشمن اگر دهی تریاق است .

و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی

مضر کوضع السیف فی موضع الندی

محققان مستعمقان برج باختر دراز گوهر و زهر از یاد زهر و مزار از مهره فرق کرده مهره از مازوهره از شیر طلبند که مقصود از پادشاهی و فرمان رانی آنست که انصاف از ظالمی تواند ستد یا داد مظلومی تواند داد و بدین وسیله قرب الهی تواند جست

و بتخت تقرب تواند رسید و از درجات بحر عنایات گوهری بر تاج دولت نشاند فکیف
سست عهدی چرخ معلوم و بی وفائی دهر مشهود است « والاخره خیر و ابقی »
امید چنان است که هرچه زودتر باشعه آفتاب جهانتاب دولت غرا غمام این
غم که برجها و جهانیان متراکم شده است بکلی متکشف گردد و مواد فساد آن طاغی
یاغی که سزاج عالم از حال اعتدال گردانیده بمیان حکم حکمت آمیز مرفوع و منقطع
شود.

بجائی که غم را دهی بستگی شتابندگی کن باهستگی

و اگر نسبت بنوع مصالح و تعدد سوانح در برآمدن این حاجت عالمیان را
تاخیر و تعویق افتد - همچنان نیست جای نوبیدی که حق جل و علا از راه بنده
نوازی و چاره سازی « ان الله رؤوف بالعباد » بموجب وعده محققه « انی اجیب دعوة
الذاع اذا دعان » باستغاثه بیگناهان و استعانه داد خواهان بیخشايد و آن ظلم ظالم
ستمکار مردم آزار را که با دوستان خدا دشمن است از سر روزگار اهل روزگار بزور
کاری برداشته شیرین را گرفتار شرار آتش کردار ناهموار خود گرداند و شومی افعال
قیح و حرکات شنیع آن گروه ضاله که از ایشان خلق عالم بجان آمده اند بکار بار همگی
ایشان تفرقه و پراکنندگی انداخته از هم بیاشانند.

اگر بد کند مرد زنهار خوار

بگردون گردان رود زهره وار

سرانجام گیتی بشیب آردش

بدست بد خویش بسپاردش

ان الله یمهل ولا یمهل والله عزیز ذوانتقام

علی الجملة این معتقدترین بندگان خدا منصور بن محمد مظفر برادرزاده مرحوم
شاه شجاع رحمه الله از اضطراب این طایفه جان را وداع کنان بتقصیر خود اعتراف
میآورد و از دریای رحمت اعتراف مینماید و امید بشارت « فضل الله المجاهدین علی

القاعدین درجهٔ « جزم کرده و با آن پادشاه یکدل و یک جهت شده و سر براه ارادتش باز نهاده و کمر اخلاص بمیان جان بسته تیغ بر دفع دشمنان دین و اخوان شیاطین کشیده و از آسایش و آرامش در گذشته و عیش و ورود را درود فرستاده و آرام و قرار قرار و آرام نگرفته و از راح و ریحان کناره کشیده راحت روح از قدوس و سبوح درخواست کرده و از سر خود و مغفر دور نکرده و از تاج و افسر ترک زیور نموده و از حریر و پرنیان تن ناز پرور را بزه و خفتان معتاد ساخته و در پنجه بجای جام و ساغر مدام گرز و خنجر گرفته و ران و پای را از نرمی سمور و راحت سنجاب بزحمت زین و کوفت رکاب خرسند گردانیده.

یا بر سراد بر سر گردون نهیم پای

یا مردوار در ره همت نهیم سر

« ان الحکم الا الله علیه توکلت و علی الله فلیتوکل المتوکلون » یقین که آن ملاعین محیل چون خیل شیاطین اول از راه حيله برآمده بحیج حجاجی از طریق موعظه گوئی بفریب در میکوشند و بانندک فرصتی چنانکه آدم علیه السلام را از بهشت برین بدانند ای فریفته و آواره نموده هر پادشاهی را از جای خویشتن بهمان شکل اخراج میکنند مبادا که بحيله و تزویر ایشان فریفته شده اعتماد نماید.

کسی را که ایمان نباشد بتن

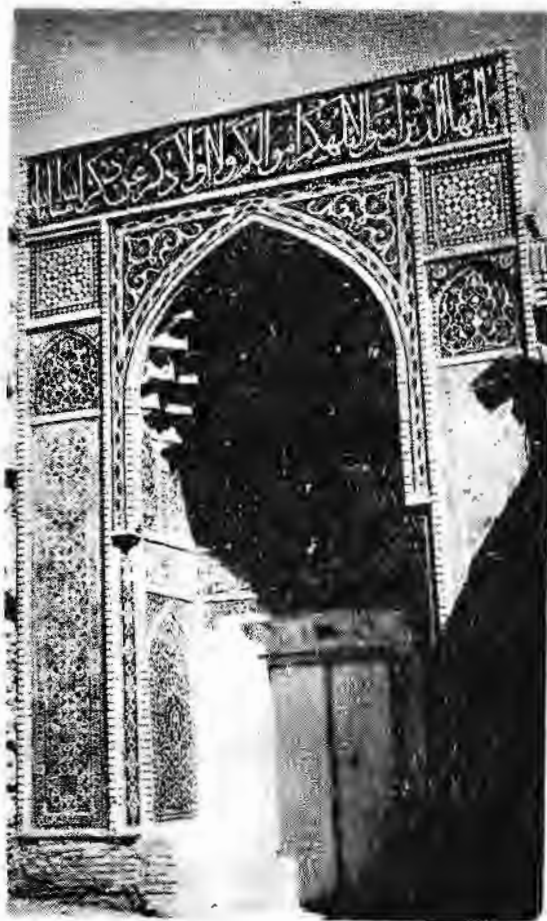
کجا ترسد از خالق ذوالمنن

مکن اعتمادی بایمان او

که سست است بس عهد و پیمان او

اعتقاد نشاید زیاده ابرام و اقدام نمی نماید سایه چتر هماسا بر فرق فرق بنی آدم پاینده و شمع عمر و دولت در بزم عز و خلافت تا قیامت تابنده باد برب العباد. در پاسخ نامه مفصل فوق ایلدرم بایزید پادشاه عثمانی نامه ذیل را فرستاده است.

« معامله روحانی مقارن بمکالمه جسمانی اعنی نتایج ارقام مشگک فام و نوافج



سردر مسجد پاستار کرمان از بناهای سلطان عماد الدین
احمد مظفری در سال ۳ و ۵۷۰ ق. بعد از تعمیر
مقابل صفحه ۲۴۶

اقدام غزال اندام که از تحریرغالیه بیز و تسطیر عنبر آمیز منشیان دیوان عالیحضرت سلطنت مآب حکومت نصاب افتخارسلوک عجم اختیارسلطین اسم فارس میدان فارس و توران و خدیو خدیوان جهان شیریشه دلاوری و شاهین اوج داوری شهریار جوان بخت و سزاوار تاج و تخت الموید من عندالله منصور شاه ایدالله بالدوله الایدیه و ادامه بالسعادة والسرمديه از دست مرتضای اعظم سید شمس الدین اوصله الله الیکم بالخیر که خردمند کاردان و سخن آفرین و شیرین زبان است در شریفترین اوقات ولطیفترین ساعات بمجلس سامی و محفل گرمی رسید - گفتیم رسید نامه بهجت فزای دوست .

بعد از مطالعه و تلطف و مخاطبه برسم اتحاد و یکجهتی و قاعده و داد و دوستی مضمون اخلاص مشحونش را من اوله الی آخر معلوم کرده دانستیم که آن محرک سلسله فتنه و فساد و مہیج آتش بغی و عناد شقی از رحمت الهی دور و پلید از طریق خیرخواهی مہجور تیمور مقهور لعنه الله و دسره بعد از استیلا به آن حدود دودسان چندین سلاطین را نابود ساخته و بی درنگ چون خر لنگ خود را به سبزه زار شیراز رسانیده و بعربده حماری و بزشتی و مرداری آن سرزمین را بشهسواران عرصه داوری تنگ ساخته طلب امداد از این مخلص کثیر الاعتقاد فرموده تحریر و ترغیبی از حد فزون و مبالغه از قیاس بیرون نموده اند .

اگر فرصت ما دهد روزگار برآریم از آن لنگ باغی دمار

حق علیم و علام است که از محل طغیان آن بد سرشت نادان و استماع ظلم و تعدی آن گروه بی ایمان بکافه مسلمانان و عامه متوطنان عراق و آذربایجان یکنواخت و یک لمحہ روی آسایش ندیده و خواب فراغت نکرده ایم دایم الاوقات بتدبیر مدافعه آن کوشیده اصلاً و قطعاً تغافل نمی ورزد و نخواهد ورزید و چون غفلت نماید که حاکمین آذربایجان و بغداد قدوتی السلاطین والا کا بر قرا یوسف و احمد جلایرا از شر شیرمزبور گریزان شده بکنف حمایت ما التجا آورده و با لشکر منصور تا حدود دیار بکررفته روز و شب بقتال مشغولند و ما نیز در این اثنا که مشغول بتسخیر قسطنطنیه عظمی بودیم و نزدیک بود که گل های فتح شکفته و دماغ اسلامیان از آن معطر گردد بشومی باغی مزبور

و لنگ مقهور با کفار آن دیار مصالحه کرده عزیمت همایون بصوب قتال آن ملعون که از غزای آنبر اصوب است منعطف داشته ایم. امیدوارم که حق سبحانه و تعالی آنچه خیر است میسر و مقدر گرداند « انه رؤف بالعباد » مابول است که تا دفع آن ملعون خود را در قلل جبال محصون ساخته و بحضرت خلاق بیچون توکل کرده تا فرصت خوب دست ندهد از کمین بیرون نیایند و همیشه از گوشه و کنار دفع اشرار را غنیمت دانسته دقیقه ای فرو گذاشت نکنند و از خرمن « ان العسیرا » خوشه چینی نموده و بفرموده « اذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب » عمل کنان از رضای رب سرنیچیده صابر و شاکر باشند که انشاءالله در آنکه آخرش خیر خواهد بود شبهه نیست. باقی حالات را که بزبانی بارسول موسی الیه سپارش کردیم بعزا صغا خواهد رسانید و بعد از اذعان دائماً از اعلام کیفیت اطوار و اعلام چگونگی کار و بار آن جانب خالی نبوده این جانب را خبیر و آگاه سازند که تا از همگان غافل نباشیم - زیاده چه نویسد. زمام مرادت در قبضه ارادت باد برب العباد و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه الامجاد^۱

بطوریکه از جواب نامه شاه منصور برمیآید سلطان عثمانی پاسخ مساعد داده و با اینکه در نظر داشته شهر قسطنطنیه مرکز حکومت روم شرقی را از تصرف آنان خارج سازد دفع امیر تیمور را واجب دانسته و از محاصره آن شهر دست برداشته و با دولت روم شرقی مصالحه کرده متوجه جنگ با امیر تیمور شده است ولی بطوری که در تاریخ تیمور آمده نه تنها بدفع سپاهیان تیموری موفق نیامده بلکه خود گرفتار شده و کشورش بنصرف امیر تیمور درآمده است.

۱ - منشآت فریدون بیگ توپچی ص ۱۳۵ تا ۱۴۰

گرچه نامه شاه منصور بسلطان بایزید قدری مفصل است ولی چون نظر این است که مراسلات سلاطین مظفری با پادشاهان اطراف در کتاب آورده شود باین جهت نامه شاه منصور عیناً نقل گردید.

اما شاه منصور که از هر طرف مایوس و ناامید گردید و نیز خبر یورش ۵ ساله تیموری و حرکتش را بطرف شیراز شنید دست بدامان باده و می زد و بعیش و عشرت پرداخت و بگفته مؤلف روضة الصفا « مدت . ۷ شبانه روز بغیر ملازمان مجلس بزم نظر هیچکس بروی نیفتاد »^۱.

فصل سیزدهم

لشگر کشی امیر تیمور بفارس و قتل شاه منصور و انقراض دولت آل مظفر در سال ۷۹۵

امیر تیمور پس از یورش سه ساله بعزم یورش دیگری که ۵ سال طول کشید روز جمعه ۵ رجب سال ۷۹۴ از سمرقند حرکت کرد با اینکه در بین راه بیمار شد و باین علت چند روزی از حرکت بازماند ولی پس از مختصر بهبودی از رود جیحون گذشته بایبورد رسید و سپس وارد گرگان شد پیر پادشاه پسر لقمان پادشاه نوه طغا تیمور خان که از طرف امیر تیمور بحکومت گران منصوب گردیده بود بخدمت او رسیده مورد نوازش قرار گرفت سپس از آنجا حرکت کرده بساری رسید و قلعه ماهانه سر را که در شمال آمل محل تحصن سادات سرعشی بود متصرف شد و سید کمال الدین سرعشی را با اهل و عیال بوسیله کشتی بخوارزم فرستاد و فرزندانش را با جمعی بتاشکند روانه ساخت تا در آنجا زندانی باشند و در ۲۴ صفر سال ۷۹۵ از مازندران حرکت کرده وارد ری شد و بیروجرد و خرم آباد آمد ملک عزالدین اتابک لر کوچک فرار اختیار کرد. امیر تیمور از خرم آباد بشوشتر رفت علی کوتوال و اسکندر نامی که از طرف شاه منصور متصدی ضبط و ربط امور شوشتر بودند چون از آمدن امیر تیمور خبر یافتند شهر را رها کرده روی بشیراز نهادند.

امیر زاده محمد سلطان و امیر زاده پیر محمد که بأمور تسخیر کردستان و لرستان شده بودند پس از تاخت و تاز آن نواحی در شوشتر بخدمت امیر تیمور رسیدند. امیر تیمور روز دوشنبه ۵ ربیع الاخر این سال از شوشتر بطرف شیراز حرکت کرد چون روز شنبه اول جمادی الاولی براسهرمز رسید اتابک پیر احمد حاکم

بر بزرگ با هدایا بخدست او آمده اظهار اطاعت نمود. امیر تیمور از آنجا حرکت کرده از بهبهان گذشته روز دوشنبه دهم جمادی الاولی پهای قلعه سفید در صحرای نوبنجان فرود آمد و این قلعه را که در نهایت استحکام بود متصرف شد سلطان زین العابدین نایبنا را که در این قلعه بفرمان شاه منصور زندانی بود بخدستش آوردند امیر تیمور او را مورد نوازش قرار داد و وعده کرد که انتقام او را از شاه منصور بگیرد و او را بجزای عمل بدش برساند. بعد از آنجا حرکت کرده باسداد روز جمعه ۱۴ جمادی الاولی بجویم واقع در سه فرسخی شمال شیراز رسید و خود را برای جنگ با شاه منصور آماده ساخت.

اما شاه منصور که از نزدیک شدن سپاهیان امیر تیمور آگاهی یافت از شهر بیرون آمده تا پل فسا رفت و در آنجا از عده‌ای از مردم شیراز که باو سلحق شده بودند پرسید که شیرازیان در باره ما چه میگویند آنان گفتند موقع بیرون آمدن از شهر از جمعی شنیدیم که میگفتند: آنکه ترکش هفده من و چماق ده من داشت اکنون همچون بز که از پیش گرگ بگیریزد سیگریزد. شاه منصور از شنیدن این حرف عرق همیشش در حرکت آمد و بطرف شیراز برگشت.

این عربشاه در این باره چنین گوید: چون شاه منصور نزدیکان خود را بکمک خواند و آنان دوری گزیدند و هر یک بنگاهداشت خود کوشیدند پس تنها با اسباب نبرد و هزار مرد سپاهی آماده رزم شد. نخست باروی شهر را استوار داشت و افزار جنگ بدان بینباشت و سواران و پیادگان بر جای خود بگماشت و مردم شهر را دلداری داده آنان را بجنگ تحریک و تشویق نمود بزرگان قوم بدو گفتند بفرض اینکه ما با تو هماهنگ شده حمله دشمن را درهم شکنیم تو با دو هزار مرد با این دریای لشکر چه توانی کرد بسا باشد که نتوانی پایداری کنی و منهزم شوی و ما را در مقابل دشمنی قوی بگذاری آنگاه با سابقه دشمنی که نمودیم پشیمانی سودی ندهد

و کسی جان بسلامت نبرد. شاه منصور گفت من با لشکر خود بمیدان جنگ سی شتابم اگر سپاهیانم سرا یاری ندهند بتنهائی جنگ کنم اگر پیروز آیم فهما المراد و اگر کشته شوم سر نوشت من مانند دیگران خواهد بود. سپس سپاهیان خود را بمحافظت برج ها و باروها گماشت و بزرگان شهر گفت اکنون رأی من آن است که با تیمور در یک جا بجنگ نپردازیم بلکه از جائی بجائی رویم و با سپاهیان خود از هر طرف بر وی حمله آوریم و روز و شب او را راحت نگذاریم و هر کجا او را غافل گیر نموده بسپاهیانش بتازیم. سپس آنان را بحفظ و حراست برج و باروی شهر توصیه نمود و خود از شهر خارج گردید و بسوئی شتافت آنگاه که بنزدیکی دروازه شهر میگذاشت پیر زنی زشت روی را بر وی نظر افتاد و سرزنش آغاز کرده بانگ بر آورد که ببینید این نمک بحرام را که اموال ما ربوده است اکنون ما را بچنگال دشمن سپرده است شاه منصور بدین سخن بر آشفت و عنان بگردانید و سوگند یاد کرد که از مقاومت و پایداری باز ننشیند^۱

جنگ شاه منصور با امیر تیمور. در این جنگ عده سپاهیان شاه منصور را چهار هزار و تعداد لشکریان امیر تیمور را سی هزار نفر نوشته اند. در آغاز جنگ یکی از اسراء لشکر شاه منصور که محمد بن زین الدین نام داشت و از مردم خراسان بود و بیشتر سپاهیان با او بودند و با امیر تیمور باطناً روابطی داشت بطرف امیر تیمور رفت و با شاه منصور بیش از هزار تن باقی نماندند با این حال او با این عده کم بجنگ پرداخت و رشادت ها و دلاوری ها نمود. این عربشاه گوید شاه منصور در موقع حمله بدشمن نژاد و دودمان خویش میشمرد و نام و مقام خود را ذکر میکرد. گروه دشمن از برابر او چون خران رسیده بيمنالک از مقابل شیري چالاک پای بگریز مینهادند.

شرف الدین علی یزدی گوید: چون امیر تیمور سپاهیان شاه منصور را بجیزی حساب نمیکرد همان روز از آن مقدار سپاه که حاضر بودند لشکری ترتیب داد و

امیر زاده محمد سلطان را در میسره و امیر زاده پیر محمد جهانگیر را در میمنه آن قرار داد. چون شاه منصور نزدیک آمد شمشیر کشیده چون شیری خشمناک بی باک بر قلب سی هزار سوار حمله کرد و قشون‌ها را بر هم زده و صف سپاه بشکافت و خود را بعقب لشکر رسانید که امیر تیمور با جمعی از خواص ایستاده بجلادت و شجاعت آن پهلوان نگاه میکرد. شاه منصور بطرف او حمله برد امیر تیمور خواست بضراب سر نیزه دمار از روزگار او برآورد اما پولاد چهره که نیزه دار او بود از ترس روی بفرار گذاشته بود و نیزه برده. شاه منصور برسید و دونوبت شمشیر بر کلاه خود او زد ولی مؤثر نیفتاد و عادل آختاچی بالای سر او سپر گرفت و چند تن دیگر خود را بدانجا رسانیدند و شاه منصور ناچار بطرف دیگر حمله برد تا اینکه امیر زاده محمد سلطان دست راست مخالف را براند و امیر زاده پیر محمد جهانگیر لشکر دست چپ دشمن را درهم شکست.

بنا بنوشته ابن عربشاه جنگ روز اول بی پایان نرسید بلکه چون شب فرا رسید هر یک بجایگاه بازگشتند و شاه منصور بچاره اندیشی پرداخت و برای ایجاد اختلال در سپاهیان دشمن اسبی سرکش برداشت و دیگی مسین در پلاس پیچیده بر دم او بست و شبانگاه بجانب سپاه خصم فرستاد. اسب سرکش بجولان درآمد و بطرف سپاهیان دشمن رفت و پریشانی ایجاد کرد سپاهیان شاه منصور بحرکت آمدند و شمشیرها کشیده بلشکریان دشمن زدند گویند در آن شب تاریک از سپاهیان امیر تیمور ده هزار تن هلاک شدند. چون روز شد دشمنان دریافتند آن بلا از کجا و چگونه بر سر آنان رسیده. ابن عربشاه گوید «کاش که آن شب را بامدادی از پی نبود».

شاه منصور آن شب را بدان ترتیب بی پایان برد ولی عده ای یارانش روی برتافته بودند و با او بیش از ... تن باقی نمانده با آن عده چون شیرشزه به حمله پرداخت و جایگاه تیمور را در نظر آورده قصد جان او کرد تیمور بگریخت و جامه ای بر سر افکنده در سراپرده زنان پنهان شد زنان بشاه منصور گفتند اینجا حرم

نسوان است آنگاه جمعی از لشگریان را نشان داده گفتند امیر تیمور آنجاست . شاه منصور بدان طرف روی نمود در این حال سپاه دشمن او را در میان گرفتند شاه منصور که اسبی راهوار بزیر ران داشت دشمنان را بنزدیک نمیگذاشت و با دودست شمشیر همیزد تا آنگاه که سختی جنگ بدو چیره شد و دستش از شمشیر زدن بازماند و بردانش نیز از پای درآمدند . زخم فراوانی برداشته بود و از شدت عطش نیز میسوخت و کف آبی میجست و نمی یافت اگر لبی تر کرده بود تسلط دشمن بر وی محال مینمود پس شایسته آن دید که خود را در میان کشتگان دراندازد .

سپاهیان تیمور که از دست مرگ رهائی یافته بودند گرد هم آمدند از ایشان در آن روز و شب چندان کشته شده بود که بشماره در نیاید . تیمور از نیافتن شاه منصور دریم و نگرانی بود پس فرمود تا در میان کشتگان و زخم برداشتهگان بجستجو پردازند . چون صبح شد چند نفر بر شاه منصور گذشتند در حالی که او را رمقی مانده بود شاه منصور از یکی از آنان زینهار خواست و گفت من شاه منصورم اگر از کشتن من صرف نظر کنی و جای من پنهان داری پاداش آن بسزا خواهی یافت آنگاه مستی جواهر بدو بخشید لیکن آن مرد پلید درنگ نکرد و سرش از تن جدا کرد و نزد تیمور برد تیمور برای اطمینان اینکه این سر متعلق بشاه منصور است آن را به کسانی که او را دیده بودند نشان داد از خالی که در چهره داشت او را شناختند . تیمور چون یقین حاصل کرد که آن سر شاه منصور است سخت اندوهگین شد و افسوس فراوان خورد و فرمان داد تمام اهل و عیال و اولاد و بستگان آن مرد که شاه منصور را کشته بود از میان برداشتند و خود او را نیز به بدترین وجهی کشت .

محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر گوید : القصه اجتماع آن بد اندیشان از هم فرو ریخته و پراکنده شد تا عاقبت الامر شاه منصور تنها ماند و او را نمی شناختند سه زخم داشت یک تیر بر گردن و یک تیر بر شانه و یک شمشیر بر روی بطرف شهر روانه بود تا یکی از نوکران پادشاه اسلام (اسیر تیمور) او را ندانسته از سر

اسب فرو کشید شاه منصور از پشت اسب بغلطید و بر زمین آمد و کلاه خود از سر او افتاد و گفت : من آنکسم که میجوئید شربتی آب بمن بدهید و مرزنده، بحضرت اعلیٰ برید بدین سخن التفات نکردند و شمشیری دیگر بر سر او زدند و او را بکشتند و سر او را بحضرت خاقانی آوردند و تقریر کردند که در فلان موضع او را قتل کردیم^۱

این بود جریان جنگ شاه منصور با امیر تیمور و رشادتهائی که بشهادت همه مورخین او در این جنگ نموده است ولی بعلت کثرت سپاهیان تیموری شاه منصور نتوانست کاری از پیش برد و سر خود را نیز در این راه بباد داد و نامی نیک از خود در تاریخ بیادگار گذاشت.

تیمور اخبار این جنگ را بتمام ممالک تحت تصرف خود فرستاد و در آن شجاعت و دلاوری شاه منصور را با عباراتی شیوا برشته تحریر در آورد. حکایت شجاعت و تهور شاه منصور در جنگ با امیر تیمور در محافل و مجالس گفته میشد و هر کس بنسبت ذوق و پیشه خود از آن بهره میگرفت^۲

امیر تیمور پس از کشته شدن شاه منصور بر بالای پشته ای آمده و شهزادگان و نوینان را کنار گرفته بعد از شکر باریتعالی به قاعده مغول سرود خوانده و زانوزده و کاسه گرفتند.^۳

۱- ص ۱۲۶

۲- عجایب المقدور این عرشاه ترجمه آفای محمد علی نجاتی ص ۶

۳- ظفر نامه شرف الدین علی یزدی جلد اول ص ۳۷

امیر علاء الدین ایناق از اسراء بزرگ شاه شجاع در تاریخ کشته شدن شاه

منصور گوید :

رفتن امیر تیمور بشیراز. امیر تیمور روز بعد یعنی ۱۵ جمادی الاولی وارد شیراز شده در دروازه سلم اردو زد و سپاهیان او اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند او فرمان داد غیر از دروازه سلم هشت دروازه دیگر را با گچ و آجر بستند و جمعی از ارکان دولتش بشهر آمده تمام خزائن و اموال و امتعه و اسب و امتر شاه منصور و اتباع او را جمع آوری کردند و بخدست او بردند. امیر تیمور هم همه آنها را بین امرا قسمت کرد و فرمان داد که از مردم شهر مال امان بستانند و آن نیز فوراً انجام شد. سپس امیر زاده محمد سلطان را باصفهان فرستاد که آنجا را متصرف شده از مردم مال امان بگیرد.

امیر زاده عمر شیخ که از عقب سپاهیان امیر تیمور میآمد چون یکازرون رسید بفرمان امیر تیمور در آنجا توقف کرده پس از ضبط آن نواحی بشیراز آمد.

سرنوشت امرای آل مظفر. چون امیر تیمور شیراز را متصرف شد امرا و شاهزادگان مظفری که راه گریز نداشتند ناچار روی بدین شهر آوردند باین ترتیب که شاه یحیی با فرزندان او معزالدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان احمد بهمراهی سلطان مهدی پسر شاه شجاع از کرمان و سلطان ابو اسحق از سیرجان عازم خدست امیر تیمور گشتند و هر یک بقدر مقدور تحف و هدایا تقدیم نمودند.

معین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ گوید: اولاد محمد مظفر بطمع آنکه ایران زمین بقرار اول بدیشان باز گذارند مجموع بدرگاه آمدند. ولی امیر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

شهریار عصر منصور آنکه او

در زمین ملک تخم داد کشت

ملک هشت از دار دنیا چون برت

لاجرم تاریخ او شد «ملک هشت»

۱- شرف الدین علی یزدی گوید: سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر پسر شاه منصور خود در شیراز بودند (ظفرنامه جلد ۱ ص ۳۴۹ ولی در سایر منابع آمده که سلطان احمد بهمراهی سلطان مهدی بخدست امیر تیمور آمده است.

تیمور این بار حکومت فارس را بفرزندش عمر شیخ داد و حکومت کرمان را به امیر ایدکو وا گذاشت و در لرستان اتابک پیر احمد را حاکم ساخت و او نیز قریب دو هزار خانوار از متعلقان و اتباع خود را که بفرمان شاه منصور بشیراز کوچ کرده بودند بمحل اصلی خود بازگردانید و بجای پدران در سال امیر (اینج) بتخت حکومت نشست. امیر تیمور برای یزد و سیرجان و ابرقوه نیز حکامی از امرای لشکر خود معین نمود سپس فرمان داد کلیه شاهزادگان مظفری را مقید و محبوس گردانیدند در علت گرفتاری شاهزادگان مظفری شرف الدین علی یزدی چنین گوید :

چون اولاد محمد مظفر از مدتی پیش در آن ممالک تسلط یافته و هر یک در شهری و قصبه ای لوای سلطنت بر افراشته و داعیه آن داشتند که سکه و خطبه بنام خود کنند و با وجود قرابت نزدیک چون عقارت نبش زهر آلود تیز کرده و پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر هیچ دقیقه ای فرو نمیگذاشتند و هر که از ایشان بر یکی از خویشان دست مییافت اگر خونش میبخشید البته میل میکشید و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق میورزید و بدین واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره دستخوش رنج و عنا و لگدکوب هر گونه محنت و بلا بودند - در این وقت که حضرت صاحب قرانی سایه اهتمام بر انتظام امور آن ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و مقابح افعال آن طایفه بعز عرض رسانیدند و درخواست نمودند که نواب کامکار مقالید حل و عقد آن دیار دگر بار بدست ایشان بازنگذارد که مسلمانان در مشقت و پریشانی میافتند و مملکت رویخرابی و ویرانی میرود بنا براین روز دوشنبه ۳۳ جمادی الاخر حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت .^۱

حافظ ابرو در علت گرفتاری شاهزادگان مظفری گوید ، چون شاهزادگان آل مظفر همه در درگاه امیر تیمور جمع شدند ایشان را مخاطب گردانید که اگر شما با

من یک جهت و دولت خواه بودید بایستی در ری و ساوه بلشگریان همایون ملحق میشدید^۱ مترصد آن بودید که اگر منصور نصرت یابد بدو ملتجی شوید اگر فرصت من باشد بضرورت و ناچار بمن ملحق شوید فی الجمله همه را مقید گردانید.»

ابن شهاب حسنی مؤلف کتاب جامع التواریخ حسنی گوید: در روز پیش (یعنی پیش از آنکه بفرمان امیر تیمور شاهزادگان مظفری زندانی شوند) حضرت خاقانی فرمود هر هفت پادشاه و پادشاهزادگان را در یک زیلوچه بنشانند و در یک سفره طعام خوردند حضرت جهانگشائی از شاه یحیی و سلطان ابواسحق پرسید که شما هرگز همچنین در یک سفره طعام خورده اید؟ یک جا نشسته اید؟ سلطان ابواسحق مرد دلیر بیخود بود گفت اگر ما را این اتفاق بود حضرت خاقانی بعراق چگونه مدخل ساختی^۲

امیر تیمور پس از دستگیری شاهزادگان مظفری فرمان داد اموال و دارائی آنان را نیز غارت کردند از آن جمله اموال و ذخایر سلطان احمد را از کرمان به شیراز آوردند.

قیام گودرز در سیرجان. هنگامی که سلطان ابواسحق از قلعه سیرجان عازم خدمت امیر تیمور بود گودرز نامی را از طرف خود بحکومت آنجا گذاشت او پس از گرفتاری سلطان ابواسحق در قلعه متحصن گشت. امیر تیمور سپاهییانی از فارس

۱- بطوریکه قبلاً گفته شد امیر تیمور در یورش ه سابه ایلچی پیش سلطان احمد فرستاد

و از او خواست که با لشکریان خود در ری و ساوه وارد و بیوند.

۲- ابن عربشاه گوید: روزی آن پادشاهان در خیمه تیمور گرد آمدند و اودر میان ایشان تنها بود یکی از آنان باشاره بشاه یحیی گفت که فرصت از دست مده و باکشتن امیر تیمور این فتنه را از عالم بردار. بعضی آن رأی را پذیرفتند و برخی گفتند اگر باز این سخن بگوئید و از این اندیشه برنگردید او را بیگانه کنیم و راز شما فاش سازیم. بسبب اختلافی که همیشه میان ایشان بود این رأی صواب را بکار نبردند. ص ۵۲

و یزد و ابرقوه و کرمان برای تصرف سیرجان فرستاد و از سیستان نیز لشکریانی بکمک آنان آمدند. محاصره سیرجان مدتی بطول انجامید^۱ گودرز ناچار سر تسلیم فرود آورد ولی بدست ایدکو حاکم کرمان کشته شد.

عاقبت کار سلطان زین العابدین و سلطان شبلی. امیر تیمور موقعی که در شیراز بود پسران شاه شجاع یعنی سلطان زین العابدین را که بدست شاه منصور ناپینا شده بود و سلطان شبلی را که بدست پدر از این شربت چشیده بسمرقند فرستاد و برای هر یک اقطاعی معین نمود تا باقی عمر را در آنجا براحث بگذرانند^۲

بازگشت امیر تیمور و قتل عام شاهزادگان مظفری. امیر تیمور چون از تنظیم امور فارس و کرمان فراغت یافت تمامی هنرمندان و صاحبان حرف و پیشه وران فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند نقل نمود و خود نیز روز جمعه ۲۷ جمادی الاخر بجانب اصفهان حرکت کرد و تمامی شاهزادگان مظفری را با خود برد و بعد از طی ۱۲ منزل روز سه شنبه هشتم رجب بمیثمه (شاهرضای کنونی) رسید و روز دهم آن ماه در قصبه ماهیار از توابع قمیثه فرمان قتل عام شاهزادگان مظفری را صادر کرد و نیز حکم نمود کلیه اولاد ذکور آن خاندان را که در یزد و کرمان بودند داروغگان در همانجا بقتل برسانند.

یکی از شعرای آن عصر در این باره چنین گوید :

۱- ابن عربشاه مدت محاصره سیرجان را ده سال و شرف الدین علی یزدی سه سال مینویسد. لسترنج در کتاب اراضی خلافت شرقی این مدت را یک سال نوشته است (ص ۲۳۴ اراضی خلافت شرقی) حافظ ابرو نیز مدت محاصره را از ذی الحجه ۷۹۵ تا ذی الحجه ۷۹۶ می نویسد.

۲- سلطان زین العابدین در حدود سال ۸۱۷ که سال تألیف کتاب منتخب التواریخ بمعنی نظری است در سمرقند زنده بود چنانکه او گوید : (الحال هدا در سمرقند است)

بعبرت نظر کن بسال مظفر

شهبانی که گوی از سلاطین ربوندند

که در هفتصد و خمس و تسعین زهجرت

دهم شب ز ماه رجب چون غنودند

چو خرما بتان در زمانی برستند

چو تره باندک زمانی درودند

جمعی از مورخین عدد کشته شدگان در قصبه ماهیار را ۱۷ تن نوشته اند

ولسی فصیحی خوافی در وقایع سال ۷۹۵ فقط ۱۱ نفر از آنان را بدین شرح نام می برد.

۱- شاه یحیی حا کم یزد.

۲- سلطان محمد پسر شاه یحیی

۳- سلطان جهانگیر پسر شاه یحیی

۴- سلطان احمد حا کم کرمان

۵- سلطان محمد پسر سلطان احمد

۶- سلطان سلیمان پسر سلطان احمد

۷- سلطان ابو اسحق حا کم سیرجان

۸- سلطان علاء الدین مهدی پسر شاه شجاع

۹- سلطان غضنفر پسر شاه منصور

۱۰- سلطان علی بن محمد

۱۱- معز الدین جهانگیر پسر شاه شجاع

توضیح آنکه نفر ششم یعنی سلطان سلیمان پسر سلطان احمد نبوده بلکه پسر

شاه شجاع است که اندکی بعد از فوت پدر وفات یافته و سلطان علی بن محمد هم

معلوم نشد که محمد بن شاه یحیی است و یا محمد بن سلطان احمد

نام شش تن دیگر از کشته شدگان قصبه ماهیار در هیچ منبع دیگری ذکر

نشده است. فصیحی خوانی سلطان بایزید پسر امیر مبارز الدین محمد را نیز جزء کشته شدگان نوشته در صورتیکه او در سال ۷۹۲ وفات یافته است.

خروج سلطان معتصم. سلطان معتصم آخرین بازمانده آل مظفر است که پس از قتل عام آل مظفر خروج کرده است او پسر سلطان زین العابدین است و در موقعی که سلطان زین العابدین و سلطان شبلی را بفرمان امیر تیمور بسمرقند سپردند سلطان معتصم همراه پدر بود و در فرصت مناسب گریخته خود را بشام رسانید و موقعیکه آل مظفر در قمیسه مقتول شدند او در بغداد بزیست. چون امیر تیمور در گذشت و قرا یوسف باذربایجان تسلط یافت سلطان معتصم بدو پناه برد و مورد نوازش قرار گرفت سپس در سال ۸۱۲ با اتفاق امیر بسطام جاگیر و قاضی احمد صاعدی بعزم تسخیر اصفهان و استرداد این شهر از میرزا اسکندر نواده امیر تیمور بدان جا لشکر کشید و در نزدیکی آتشگاه بین آن دو جنگ روی داد بعضی از سپاهیان فارس به سلطان معتصم پیوستند باین جهت لشگریان او قویدل گشته حملات مردانه نمودند اما در آخر کار سپاهیان میرزا اسکندر فاتح شدند و سلطان معتصم منهزم گشت و چون جوانی عظیم الجثه بود در موقع فرار از اسب بیفتاد یکی از لشگریان میرزا اسکندر بدو رسیده سر از تنش جدا کرد و باین ترتیب بزندگی آخرین بازمانده خاندان مظفری پایان داده شد.

مدت حکومت آل مظفر. عده ای از مورخین حکومت آل مظفر را از سال

۷۱۸ یعنی از انقراض اتابکان یزد تا سال ۷۹۵ هفتاد و هفت سال میدانند ولی برخی ابتدای حکومت آنان را از سال ۷۳۶ یعنی از مرگ سلطان ابو سعید بهادرخان و آغاز استقلال این سلسله می‌شمارند در این صورت مدت حکومت آنان ۹۵ سال خواهد بود و حتی عده ای آغاز حکومت این سلسله را از ۷۵۴ یعنی سال تصرف شیراز بدست امیر مبارز الدین محمد محسوب می‌دارند و مدت حکومت آنان را ۱۰۱

سال میدانند^۱. لین پول ابتدای حکومت این سلسله را ۷۱۳ میدانند و گوید امیر مبارزالدین محمد در این سال بجای پسر بحکومت میبید رسید و در سال ۷۱۹ از سلطان ابوسعید در یزد و فارس مأموریت های مهم دیگر نیز گرفت و در سال ۷۴۱ بر کرمان مستولی شد و در سال ۷۵۴ فارس را از تصرف اینجویان خارج ساخت و در سال ۷۵۸ اصفهان را نیز متصرف شد و شیخ ابواسحق اینجو را بقتل رسانید.

عده سلاطین آل مظفر. جمعی از مورخین عده سلاطین آل مظفر را ۸ تن^۲

و بعضی ۷ نفر^۳ نوشته اند ولی آنچه مسلم است ۴ نفر از آنان یعنی امیر مبارزالدین محمد و شاه شجاع و سلطان زین العابدین و شاه منصور بترتیب بسطانت رسیده و در شیراز که مرکز حکومت بوده مقیم بوده اند. مدت حکومت هر یک از این چهار تن بدین شرح است:

از ۷۱۸ تا ۷۴۰ در یزد حکومت میکرده	} ۱- امیر مبارزالدین محمد
از ۷۴۰ تا ۷۵۴ در یزد و کرمان حکومت داشته	
از ۷۵۴ تا ۷۶۰ در کلیه ممالک آل مظفر سلطنت مینمود	

۲- شاه شجاع بن امیر مبارزالدین محمد از ۷۶۰ تا ۷۸۶

۳- سلطان زین العابدین بن شاه شجاع از ۷۸۶ تا ۷۸۹

۴- شاه منصور بن شاه مظفر از ۷۹۰ تا ۷۹۵

مورخینی که عده سلاطین آل مظفر را ۷ تن مینویسند حکومت ۳ نفر دیگر از شاهزادگان را که پس از امیر مبارزالدین محمد از طرف شاه شجاع بحکومت ولایات منصوب شده اند بحساب آورده اند و این سه نفر عبارتند از سلطان عمادالدین

۱- معین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ و خواند سیر مؤلف حبیب السیر.

۲- معین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ سلطان معتصم را نیز جزء سلاطین

این سلسله آورده است ص ۱۸۲.

۳- محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر - دستور الوزرا تالیف خواند میر ص ۲۴۶.

احمد و شاه محمود و شاه یحیی با اینکه وقایع حکومت هر یک از آنان در ضمن تاریخ آل مظفر آمده معذک در اینجا نیز باختصار برای یادآوری و تکمیل تاریخ هر یک مطالبی گفته میشود.

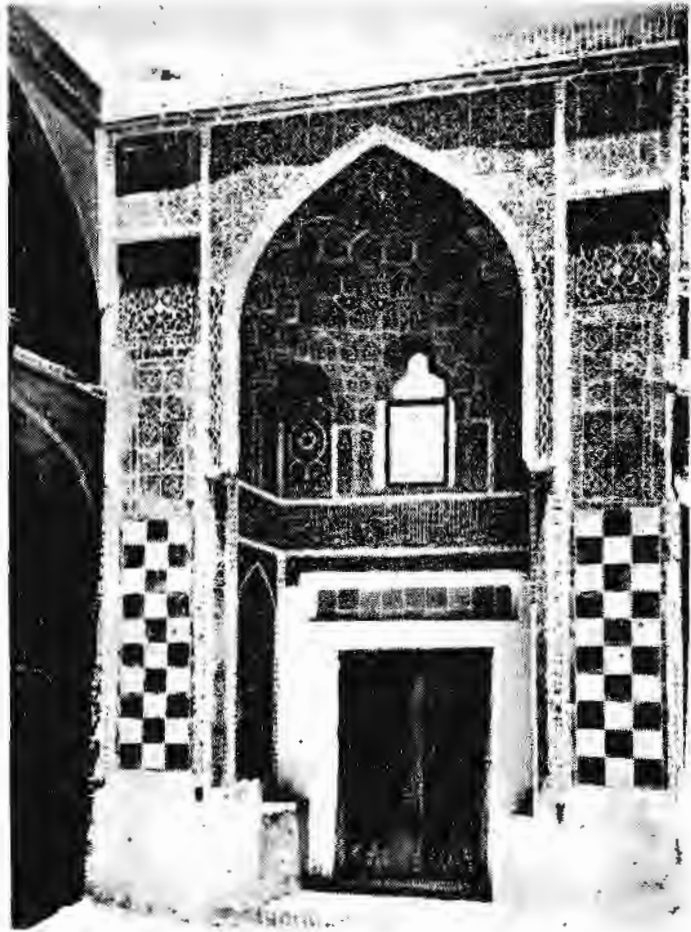
۱- سلطان عماد الدین احمد - شاه شجاع پس از آنکه بسطنت رسید حکومت کرمان را برادر کوچک تر خود سلطان عماد الدین احمد وا گذاشت. چون در سال ۷۶۵ بین شاه محمود و شاه شجاع اختلاف افتاد و شاه محمود بکمک سپاهیان سلطان اویس ایلکانی بفارس لشکر کشید شاه شجاع سلطان احمد را بکمک خواست او نیز فرمان برادر را اطاعت کرده با سپاهیان خود بخدمت شاه شجاع آمد ولی بعلمتی از او رنجیده پیش شاه محمود رفت. از این رو شاه شجاع پسر خود سلطان شبلی را بحکومت کرمان فرستاد تا اینکه شیراز در همان سال بتصرف شاه محمود در آمد و شاه شجاع خود از راه ابرقوه عازم کرمان شد و در سال ۷۶۷ شیراز را از تصرف شاه محمود بدر آورد. در موقعیکه شاه محمود از شیراز بسوی اصفهان میگریخت سلطان احمد از او جدا شده مجدداً بخدمت شاه شجاع آمد و در موقع طغیان پهلوان اسد مأمور کرمان و دفع عصیان او شد و چون حکومت کرمان را از برادر خواست و باین مقصود نایل نیامد بنا بتقاضایش از طرف شاه شجاع به شیراز احضار گردید و در سال ۷۸۶ بنا بوصیت شاه شجاع مجدداً بحکومت کرمان بر قرار شد و از آن زمان تا حمله امیر تیمور بفارس در این سمت باقی بود و از امیر تیمور نیز اطاعت مینمود و دائماً ایلچیان امیر تیمور پیش او در رفت و آمد بودند. چون در سال ۷۹۰ شاهزادگان مظفری بفرمان امیر تیمور دستگیر شدند سلطان احمد نیز جزء آنان بود و او نیز مانند دیگر آل مظفر در قصبه ماهیار همیشه بقتل رسید.

مؤلف روضة الصفا گوید: او دارای کرم جلی و سخای غریزی بود و باعتقاد پاک و رقت قلب و مکارم اخلاق اتصاف داشت اما در جزئیات امور ساده دل و آسان گذار و زود پشیمان بود^۱

از آثار او مسجد پامنار در کرمان است که در سال ۷۹۳ هـ آن را به پایان رسانیده است - دیگر منبری است در قلعه سنگ سیرجان از سنگ یک پارچه که در سال ۷۸۹ ساخته شده و کتیبه ای باین مضمون دارد

کتیبه منبر مسجد قلعه سنگ - الملك العادل المظفر من السماء بالنصر والعز و الفتح عماد الحق و الدين الواثق بالملك الصمد بالخير السلطان احمد خلد الله سلطانه - اقل ممالیک سلطانی قطب - فی سنة تسع و ثمانین و سبعائه (۷۸۹)

۲- **شاه محمود** . شاه شجاع پس از رسیدن بسطنت حکومت اصفهان و ابرقوه را به برادرش شاه محمود که در ناینا ساختن پدر با او همدست بود وا گذاشت ولی او در سال ۷۶۳ در صدد برآمد در اصفهان و یزد برای خود حکومتی مستقل تشکیل دهد ولی در اثروسطت مولانا معین الدین معلم یزدی بهن نو برادر بصالح انجامید اما چندی بعد بعلت لشکر کشی شاه محمود به یزد بین آن دو کدورت و تقار حاصل شد. این بار شاه شجاع باصفهان لشکر برد باز سعی عده ای بین دو برادر صلح برقرار شد باین شرط که خطبه و سکه بنام شاه شجاع باشد. شاه محمود که از برادر اطمینان خاطر نداشت در سال ۷۶۵ بکمک سپاهیان سلطان اویس ایلکانی شیراز را متصرف شد و شاه شجاع بکرمان رفت و در سال ۷۶۷ یعنی پس از دو سال شیراز را مجدداً مسخر ساخت و شاه محمود باصفهان گریخت . شاه شجاع در سال ۷۶۸ برای تصرف اصفهان بدان طرف لشکر برد ولی بنا به تقاضای برادر باز حکومت اصفهان را بدو داد باین شرط که خطبه و سکه بنام شاه شجاع باشد. در اثر فتنه گری خان سلطان زن شاه محمود شاه شجاع باز باصفهان لشکر کشید . شاه محمود خان سلطان را که مسبب این فتنه میدانست بقتل رسانید و از برادر تقاضای عفو و بخشش کرد از این رو شاه شجاع نیز از گرفتن اصفهان صرف نظر نمود اما شاه محمود که هنوز از برادر مطمئن نبود بوسایلی دختر سلطان اویس ایلکانی را در سال ۷۷۰ در ازدواج آورد تا با استظهار بکمک دولت آل جلایر بتواند در اصفهان حکومت نماید حتی باین هم قانع نشده به شیراز لشکر کشید اما نتوانست این بار بر این



سردر مسجد پانشار کرمان قبل از تعمیر

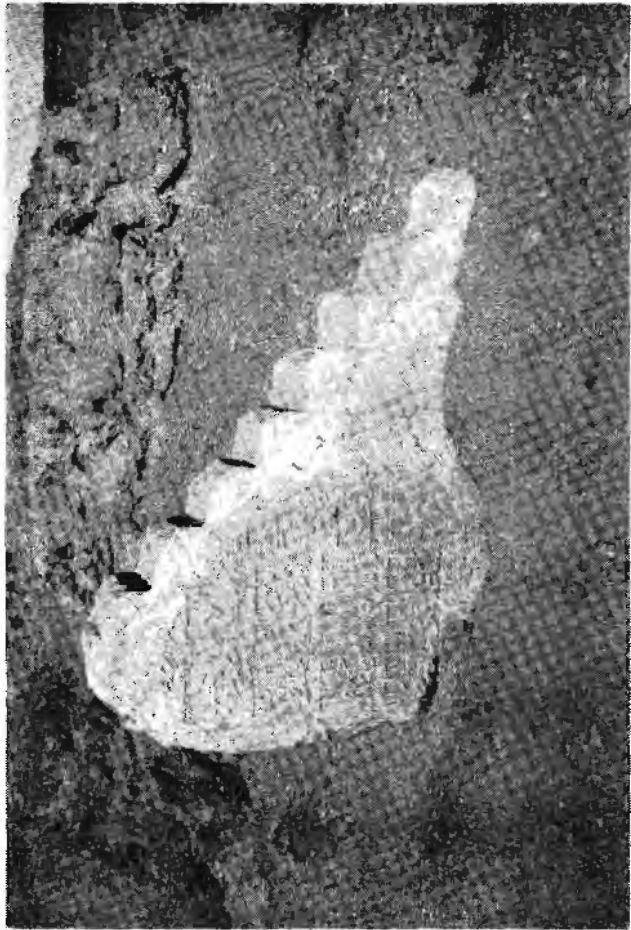
مقابل صفحه ۳۶۴



منبر سنگی قلعه سیرجان از آثار سلطان عماد الدین احمد مظفری در سال ۷۸۹
مقابل صفحه ۲۶۴



زاویه سردر مسجد پامنا کرمان
مقابل حنجه ۳ ۳



کتابخانه مکتب مسجد قلعه سنگ میرجان

مقابل صفحه ۳۶۴

شهر تسلط یابد ولی در حکومت اصفهان چندی بلا منازع باقی بود تا اینکه در سال ۷۷۶ وفات یافت.

۳- شاه یحیی - وقتیکه شاه شجاع بسطنت رسید برادرزاده خود شاه یحیی را که طرف توجه امیر مبارز الدین محمد بود در قلعه پهن در شیراز زندانی ساخت ولی او در سال ۷۶۵ جمعی از نگهبانان قلعه را با خود همدمت ساخته کوتوال قلعه را دستگیر کرد و قلعه را متصرف شد شاه شجاع قلعه را در محاصره گرفت شاه یحیی ناچار از عم خود طلب بخشش نمود شاه شجاع از سر تقصیر او درگذشت و او را به حکومت یزد منصوب نمود تا هم او را راضی کرده باشد و هم یزد را از جنگ شاه محمود بیرون آورد. شاه یحیی پس از رسیدن به حکومت یزد با شاه شجاع بنای مخالفت را گذاشت و برای تصرف شیراز و رسیدن به سلطنت آل مظفر از هیچ حيله و تزویری روی گردان نبود و دائماً تخم نفاق و دوگانگی میکاشت چنانکه پهلوان اسد را در کرمان بر علیه شاه شجاع تحریک نمود و موجب فتنه و آشوبی در آن ولایت شد و موقعی که شاه شجاع در تبریز بود خواست شیراز را بگیرد باین علت شاه شجاع در وسط زمستان از آذربایجان بفارس آمد و در صدد گوشمالی او برآمد ولی در اثر وساطت دخترش سلطان پادشاه که زن شاه یحیی بود از سر تقصیر او درگذشت.

پس از سرگ شاه شجاع او اصفهان را متصرف شد و با سلطان زین العابدین جانشین شاه شجاع بجنگ پرداخت ولی نتوانست کاری از پیش ببرد تا این که مردم اصفهان او را از شهر خود بیرون راندند و اصفهان را به تصرف سلطان زین العابدین دادند.

امیر تیمور پس از آنکه فارس را در سال ۷۸۹ متصرف شد در موقع مراجعت به سمرقند چون از فرزندانش کسی بحد رشد نرسیده بود ناچار شاه یحیی را از بین شاهزادگان مظفری بحکومت فارس برداشت و باین ترتیب او به آرزوی دیرین خود که سلطنت آل مظفر بود رسید اما پس از شش ماه گرفتار حمله برادرش

شاه منصور شد و بیزد رفت و شاهزادگان مظفری را بر علیه شاه منصور تحریک نمود و موجب فتنه و فساد شد تا اینکه امیر تیمور برای بار دوم در سال ۷۹۵ به فارس لشکر کشید و شاه یحیی را با شاهزادگان دیگر مظفری در قصبه ماهیار به قتل رسانید.

شاه یحیی در یزد آبادیهائی نموده است از آن جمله در باغ شاه که از بناهای اتابکان یزد و به (باغ سعیدی) موسوم بود عمارت عالی به بنا کرد و قصیده شیخ سعدی را که مطلع آن این است.

فضل خدای را که تواند شمار کرد

یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

بر سر در عمارت ثبت نمود و بر در باغ ساباطی بنا کرد و در برابر آن میدان طاق نماهائی ترتیب داد و از کنار میدان تا سر (پل چهار منار) خیابان ساخت و این باغ را باغ ساباط موسوم نمود. هم چنین بر در باغ طغاشاهی که از ساخته های اتابک طغاشاه بود ساباطی با مسجدی بنا نمود و در اندرون باغ عمارتی ساخت و نیز بر در باغ گرشاسبی از ساخته های گرشاسب بن فراسرز بن علاء الدوله کالنجار ساباطی بنا نمود. شاه یحیی در میان شهر چهارسوقی بنا . ع دکان ساخت و آن را بازار گنبد نام کرد. از بناهای دیگر او مدرسه نصرتیه در داخل شهر یزد و در پهلوی خانقاه امیر مبارز الدین محمد بود که پس از قتل او و پسرش جهانگیر را در قبه ای که میان خانقاه و مدرسه ساخته بود دفن کردند. او در زمان حیات موقوفات بسیار به این مدرسه وقف کرده بود و ساختمان آن در سال ۷۸۷ به پایان رسیده^۱

شاه یحیی در طرف چپ گنبد مسجد جامع کبیر مقصوره و صفه عالی بنا

۱- تاریخ یزد تألیف جعفری ص ۱۰۵- محمد مفیدی بافتی گوید اکنون که سال ۱۰۷۹

است از آن عمارت اندک اثری باقیست.

نمود^۱ و دور شهر حصار کشید و پای حصار خندقی حفر کرد و در هر دروازه در دیگری ساخت از آهن و برجهایی جهت محافظت شهر بنا نمود و در یک طرف شهر که بعد ها به قلعه کهنه مشهور گشته دولت خانه شامل عمارات بسیار ساخت. او دهاتی را نیز آباد نمود از آن جمله است نعیم آباد در یک فرسخی شهر - فتح آباد در دو فرسخی آن که در ۷۸۰ احداث شده^۲ نصرت آباد در نزدیکی میبد و نیز قنات یحیی آباد مهریچرد و نصرت آباد میبد و قنات نار خیری بدستور او جاری گشته است.

مادر و برادر و سایر نزدیکان شاه یحیی نیز در یزد آثاری از خود بجای گذاشته اند از آن جمله :

مادر شاه یحیی مدرسه خاتونیه را بنا کرد که قبر او و بعضی اولاد بنی مظفر در آنجا است او بر در مسجد جمعه بازاری مشتمل بر ۶۰ دکان و بالای هر دکانی حجره ای ساخت که بازار خاتون مشهور گردید.

شاه حسین برادر شاه یحیی باغ حاجبی را که در زمان اتابکان مشهور بود و واقعه قتل یسودر بدست اتابک یوسف شاه در آن باغ اتفاق افتاده و سپس خراب گردیده بود معمور گردانید. پس از مرگ شاه حسین این باغ به دختر او رسید و او نیز آن باغ را در سال ۸۲۴ برای مقابر مومنین وقف کرد^۳ - شاه حسین سرای عالی نیز ساخته و کاروانسرائی هم ترتیب داده بود.

خواهر شاه یحیی مدرسه ای ساخت که آن نیز به مدرسه خاتونیه معروف گردید و بیشتر اولاد بنی مظفر در قبه این مدرسه مدفون شدند. بنای آن در سال ۷۸۷ بپایان رسیده است^۴.

۱ - جامع مفیدی جلد سوم ص ۶۴۳

۲ - مؤلف جامع مفیدی گوید اکنون (زمان تألیف کتاب) بدیه نو اشتهار دارد.

۳ - تاریخ یزد جعفری ص ۱۳۳

۴ - « » « » ص ۱۰۶

خواهر زاده شاه یحیی بازاری ساخت که بنام اوبه بازار سلطان ابراهیم مشهور شد.
وزیر شاه یحیی امیر رکن الدین مدرسه و بازاری بر در مدرسه بنام بازار
دلالت ساخت و حماسی معروف بحمام وزیر بنا نمود^۱ اسرای دیگر در داخل و خارج
شهر عماراتی ساختند.
از آنچه گذشت معلوم میگردد که شاه یحیی با بادی یزد علاقمند بود و در توسعه
و ترقی شهر میکوشید و بطوریکه قبلا نیز گفته شد در موقع حکومتش در اصفهان
اشیاء نفیس این شهر را یزد میفرستاد تا یزد را آبادتر سازد.

شجرہ نسب ال مظفر

غیاث الدین حاجی

بدوالدین ابوبکر

مبارزالدین محمد

شجاع الدین منصور

شرف الدین مظفر

زین الدین علی

مبارز الدین محمد

دختر
(مادر شاہ سلطان)

دختر
امیر مبارز الدین محمد

بدر الدین ابوبکر

دختر

دختر
(زن قطب الدین سلیمان بن محمود بن کمال)

دختر

شاہ سلطان

امیر مبارز

امیر حاجی

شرف الدین مظفر

خاتون

شاہ شجاع

شاہ محمود

سلطان احمد

مخدوم زادہ خاتون

سلطان ابو وزید

سلطان ابراہیم

سلطان بایزید

دختر

سلطان محمد

سلطان سلیمان خان

سلطان عریز خان

دختر

سلطان پادشاہ (دختر)

سلطان زین العابدین

سلطان جہانگیر

سلطان شبلی

سلطان اویس

دختر
(زن امیر ولی حاکم ساؤندران)

شاہ علی

شاہ حسین

شاہ منصور

شاہ یحیی

دختر

سلطان مستصم

سلطان ابو اسحاق

دختر

- غیاث الدین حاجی خراسانی سه پسر داشت .
- ۱- بدر الدین ابو بکر که فرزندی نداشت و در جنگ با اعراب بنی خفاجه در جزء لشکریان هلاکوخان در سال ۶۵۶ هـ بقتل رسیده .
 - ۲- مبارز الدین محمد که او نیز فرزندی نداشت و از مسلمانان اعلاء الدوله رکن الدین سلغر شاه (۶۳۹ - ۶۶۲) اثابک یزد بوده
 - ۳- شجاع الدین منصور که در خدمت پدر در میبد بسر می برد و سه پسر داشت .

الف - مبارز الدین محمد

ب - زین الدین علی

ج - شرف الدین مظفر

مبارز الدین محمد یک پسر داشت بنام بدر الدین ابوبکر و او نیز سه پسر و دو دختر داشت . پسران عبارت بودند از :

الف - امیر حاجی

ب - امیر مبارز که در سال ۷۶۴ در اطراف اصفهان در جنگ با شاه محمود کشته شد .

ج - جلال الدین شاه سلطان که در همان جنگ اسیر شد و نایبنا گردید .

دو دختر او یکی نادر زن سلطان احمد خاتونی و دیگری زن قطب الدین سلیمان شاه بن محمود کمال است .

زین الدین علی فرزندی نداشت .

شرف الدین مظفر یک پسر و دو دختر داشت . پسر امیر مبارز الدین محمد

مؤسس سلسله آل مظفر است .

و از دودختر یکی زن امیر بدر الدین ابوبکر بن مبارزالدین محمد بن شجاع الدین منصور است و دیگری معلوم نیست که زن چه شخصی بوده.

امیر مبارزالدین محمد چند زن داشته است.

از زن اولش یک دختر بنام خانزاده خاتون و یک پسر بنام شرف الدین مظفر داشت. شرف الدین مظفر که در سال ۷۲۰ متولد شده بود در سال ۷۵۴ در موقع محاصره شیراز وفات یافت.

خانزاده خاتون که ابتدا در حباله نکاح امیر شیخی بن خواجه رشید الدین فضل الله بود بعداً بازدواج شاه محمد شاه درآمد و از این ازدواج دو پسر بنام های سلطان بایزید و سلطان ابراهیم متولد شدند.

شرف الدین مظفر چهار پسر و دو دختر داشت. پسران عبارت بودند از:

الف - نصرت الدین شاه یحیی (۷۴۴ - ۷۹۰) که حاکم یزد بود و بدست امیر تیمور بقتل رسید. او سلطان پادشاه دختر شاه شجاع را در ازدواج داشت و از این ازدواج دو پسر بنام های سلطان محمد و معزالدین جهانگیر بوجو آمدند که هر دو مانند پدر در سال ۷۹۰ بدست امیر تیمور کشته شدند.

ب - شاه منصور (۷۴۵ - ۷۹۰) آخرین پادشاه آل مظفر که در جنگ با امیر تیمور در سال ۷۹۰ بقتل رسید. او نیز دختر شاه شجاع و خواهر سلطان زین العابدین را که از زن دیگر شاه شجاع بود در ازدواج داشت. شاه منصور پسری داشت بنام سلطان غضنفر که او نیز در سال ۷۹۰ بدست امیر تیمور کشته شد.

ج - شاه حسین که در سال ۷۸۰ بمرگ طبیعی درگذشت.

د - شاه علی

از دختران شرف الدین مظفر یکی بازدواج امیر ولی حاکم مازندران درآمد

و از سرنوشت دیگری اطلاعی در دست نیست.

از زن دوم امیر مبارز الدین محمد یعنی از خان قتلغ مخدوم شاه دختر سلطان قطب الدین شاه جهان قوختائی پادشاه کرمان سه پسر و یک دختر بوجود آمدند باین شرح .

۱- جلال الدین شاه شجاع که در سال ۷۳۳ متولد شد و در سال ۷۸۶ درگذشت و دومین پادشاه آل مظفر است .

۲- قطب الدین شاه محمود حاکم اصفهان (۷۳۷ - ۷۷۶) . او ابتدا خان سلطان دختر سلطان غیاث الدین کیخسرو اینجو و سپس دوندی دختر سلطان اویس ایلکانی را در ازدواج آورد و فرزندی نداشت .

۳- سلطان عماد الدین احمد (۷۴۱ - ۷۹۵) . او یک پسر بنام سلطان غیاث الدین محمد داشت که در سال ۷۹۵ مانند پدر بدست امیر تیمور بقتل رسید و دختری که زن سلطان مهدی بن شاه شجاع بود .

شاه شجاع نیز زنان متعدد داشت . از زن اولش که خواهر امیر سیورغتمش اوغانی بود یک دختر و سه پسر بوجود آمدند .

نام دختر سلطان پادشاه است که زن نصرت الدین شاه یحیی بود .

پسران عبارت بودند از :

الف - سلطان قطب الدین اویس (۷۵۲ - ۷۷۷) که در اصفهان وفات یافت . از او دختری و پسری بوجود آمد نام پسر سلطان ابواسحق بود که مدتی حکومت سیرجان را داشت و در سال ۷۹۵ بدست امیر تیمور کشته شد . دختر در سال ۷۸۴ به ازدواج امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر بن تیمور درآمد و از شیراز به سمرقند رفت .

ب - سلطان مظفر الدین شبلی که در سال ۷۶۰ متولد شد و در سال ۷۸۵ به امر شاه شجاع ناپینا گردید و در سال ۷۹۵ به امر امیر تیمور به سمرقند فرستاده شد .

ج - معزالدین جهانگیر که در سال ۷۹۰ بدست امیر تیمور بقتل رسید .
از زن دوم شاه شجاع که خانزاده کاشی نام داشت یک دختر و یک پسر
متولد شد . دختر به ازدواج شاه منصور درآمد و سلطان غضنفر نتیجه این ازدواج
است که در سال ۷۹۰ بدست امیر تیمور کشته شد .

پسر سلطان زین العابدین نام دارد که بعد از شاه شجاع بسطانت رسید ولی
در سال ۷۹۳ بدست شاه منصور نابینا شد و بفرمان امیر تیمور در سال ۷۹۰ بمعیت
سلطان شبلی بسمرقند فرستاده شد . او دلشاد خاتون دختر سلطان اویس ایلکانی
را در ازدواج داشت و سلطان معتصم نتیجه این ازدواج است . سلطان معتصم
که در سال ۷۹۰ از جنگ امیر تیمور گریخته به شام رفته بود بعد از مرگ او
به ایران برگشت و در سال ۸۱۲ در جنگ با امیر زاده اسکندر بقتل رسید .

از زن سوم شاه شجاع که در ملک نام داشت سه پسر بوجود آمد .

الف - سلطان علاء الدین ابو سعید مهدی که در سال ۷۹۰ بدست امیر تیمور
کشته شد . او داماد سلطان عماد الدین احمد بود .

ب - سلطان عزیز خان که در کرمان بفرمان امیر تیمور کشته شد .

ج - سلطان سلیمان خان که پس از مرگ شاه شجاع وفات یافت .

دختر امیر مبارز الدین محمد از خان قتلغ مخدوم شاه مخدوم زاده خاتون
نام داشت که گویا به ازدواج جلال الدین شاه سلطان یکی از بزرگان کرمان
در آمده و از این ازدواج دختری بوجود آمده که نامزد سلطان شبلی پسر شاه
شجاع بود ولی دولت شاه بکاول او را در کرمان به ازدواج خود در آورده
است .

از زن سوم امیر مبارز الدین محمد که بدیع الجمال نام داشت سلطان
مظفر الدین ابو یزید در سال ۷۵۷ متولد شده و در سال ۷۹۲ به مرگ طبیعی
در گذشته است .

امیر مبارز الدین محمد در سال ۷۵۷ (یا بقول نصیحی خوانی در سال ۷۵۸) دختر امیر سلطان شاه را نیز در شیراز بازدواج خود در آورده و ظاهراً از این ازدواج فرزندی بوجود نیامده است.

پایان جلد اول

جلد دوم این کتاب از دو قسمت مرکب است.
در قسمت اول تاریخ سلسله‌های محلی معاصر آل مظفر مانند اتابکان یزد ملوک شبانکاره - ملوک هرموز - حکام لار - اتابکان لر بزرگ و کوچک مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته.
در قسمت دوم از سازمان‌های اداری و اوضاع اجتماعی و تمدن و فرهنگ ایران در اواخر دوره مغول و دنباله آن در زمان آل مظفر بحث شده است.

شرح مختصر بعضی از اعلام جغرافیائی

آستارا

در ۷۲ کیلومتری مشرق اردبیل در ساحل غربی دریای خزر و مصب رودخانه کوچک سرحدی آستارا قرار گرفته و راه شوسه ای بطول ۱۴ کیلومتر این شهر را از راه کناره به بندر پهلوی مربوط میسازد.

آلاطاق

رشته کوهی است در شمال دریاچه وان بطول ۴ کیلومتر از جنوب شرقی بشمال غربی کشیده شده و نهر مراد از شعبات رود فرات از اطراف این کوه سرچشمه میگیرد.

آوه

برای اشتباه نشدن با آوه همدان آنجا را آوه ساوه گویند - در مغرب قسم واقع شده - مقدسی آنجا را آوه ری نامیده یاقوت حموی و حمدالله مستوفی نیز به توصیف آن پرداخته اند.

ابرقوه

مغرب ابرکوه است - مرکز بخش ابرقوه از شهرستان یزد می باشد و در ۳۰۳ کیلومتری یزد و بر سر راه این شهر به شیراز قرار گرفته.

ابهر

در میان قزوین و زنجان و همدان قرار گرفته - فاصله آن از زنجان ۹۲ کیلومتر و از قزوین ۷۰ کیلومتر است

ابیورد

در حاشیه بیابان سرو بین آسا و سرخس واقع شده - گاهی آنجا را باورد نیز گویند مقدسی از بازار پر رونق آن صحبت میدارد - حمدالله مستوفی گوید شزری کوچک است و میوه فراوان دارد - سپاهیان امیر تیمور پس از گذشتن از سر و سرخس از این شهر خود را به گرگان میسازیدند - سابقاً یکی از شهرهای خراسان بود.

احمدآباد میمد

دهی است که امیر مبارزالدین محمد مظفری در اطراف یزد آباد ساخته .

اخلاط

در ساحل غربی دریاچه وان از بزرگ ترین شهرهای ارمنیه بشمار سی آمد بنا بگفته حمدالله مستوفی شهر در جلگه واقع بود - باروئی محکم و بازار و مسجد جامعی داشت .

ادرنه

در ناحیه روم ایلی شهر دوم بعد از اسلابول محسوب میشد و در ۲۲۰ کیلومتری غربی اسلابول واقع بود .

اران

سرزمینی است در شمال آذر بایجان بین رودهای کروارس - در زمان قدیم قوسی از نژاد آریا در این ناحیه سکونت داشتند - مسلمانان در سال ۲ هجری این سرزمین را متصرف شدند - در دوره اسلامی اران بیشتر تابع آذربایجان بود - مرکز اران بردع یا بردعه بوده ولی در زمان مغولان گنجه را مرکز حکومت اران می نویسند

اردستان

در ۸ فرسخی اصفهان و در دامنه کوه کرکس بین اصفهان و کاشان قرار گرفته .

ارزویه

بلوکی است در جنوب غربی گواشیر (شهر کرمان) و جنوب بلوک اقطاع - ناحیه کوهستانی پر آب است

اصطهبانات

بین نیریز و فسا و داراب گرد و دریاچه بختگان قرار گرفته - از قدیم تا زمان سلطنت امیر مبارزالدین محمد مرکز این بلوک شهر ایچ بود - در سال ۷۰۶ ایچ را خراب کردند و اصطهبانات را مرکز بلوک قرار دادند شهر اصطهبانات در ۷۲ کیلومتری شمال شرقی فسا و ۳۶ کیلومتری جنوب غربی نیریز واقع شده .

افزر

نام یکی از دهستان های دوگانه بخش فیروکارزین شهرستان فیروزآباد است و مرکز آن نیم ده نام دارد .

اقلید

مرکز دهستان اقلید بخش مرکزی شهرستان آباد و در ۳۲ کیلومتری جنوب آباد و در کنار راه شوسه قرار گرفته - اقلید در دامنه کوهی است و رودخانه ای از میان آن میگذرد و بگفته ابن بلخی قلعه ای خوب داشته .

انار

بر سر راه یزد و کرمان و بین بافق و زرنده و رفسنجان و شیزر بابکت و یزد قرار گرفته فاصله آن تا یزد ۳۲ فرسخ و تا کرمان ۹۰ فرسخ است - بلوک انار سابقاً از توابع فارس بود و آن را ولایت رودان می گفتند از قراء معروف آن کرمانشاه است

اوجان

در کنار یکی از شعبات رودخانه سراب قرار دارد و فاصله آن تا تبریز ده فرسنگ است بنا بگفته یاقوت حموی شهردارای بارو و بازار عالی بود ، حمدالله مستوفی نیز گوید شهر بسعی غازان خان تجدید عمارت یافت و غازان خان از سنگ و گچ دور شهر بارو کشید و آن را شهر اسلام خواند و دارالملک ساخت اوجان در زمان مغولان ییلاق بود - امروزه یکی از دهستان های چهارگانه بخش بستان آباد تبریز است .

ایذج (ایذه - مال امیر)

در ساحل چپ رود کارون علیا و در مشرق مسجد سلیمان قرار گرفته - از مشرق به کوه منگشت و نواحی لردکان و از جنوب به خاک جانکی محدود است - ایذج بمعرب ایذه است و در زمان اتابکان لر بزرگ مرکز حکومت بود و مال امیر نیز نامیده میشد - ایذج از شهرهای دوره ساسانی است و در دوره اسلامی نیز آباد بود - مقدسی در قرن چهارم آن را از مهمترین شهرهای این ولایت می شمارد .

ایزدخواست

یکی از دهستان های دوازده گانه بخش مرکزی شهرستان آباد و در شمال غربی آن در کنار جاده شیراز به اصفهان قرار گرفته .

ایج (ایگ)

مرکز دهستان ایج بخش اصطهبانات شهرستان فسا است و در ۴۲ کیلومتری جنوب شرقی اصطهبانات و در کنار راه شوسه این شهر به داراب قرار گرفته - در اصل ایگ بود - ایج در زمان ملوک شبانکاره مرکز حکومت شد و در سال ۷۵۶ بفرمان امیر مبارزالدین محمد ظفری خراب گردید و اصطهبانات مرکز این بلوک شد - حمدالله مستوفی گوید ایج بر بالای کوهی افتاده و قلعه صفت است

بافت

مرکز بلوک اقطاع در جنوب بردسیر واقع است و قبل اینکه نام اقطاع بر این بلوک گذاشته شود تمام آن به نام بافت معروف بود - بلوک اقطاع بنا بگفته سعیدالدین معلم

یزدی بیلاق سلاطین آل مظفر بود.

بختیاری

منطقه کوهستانی بین خوزستان و اصفهان و بهبهان است که از قرن ششم هجری به لر بزرگ معروف گردید و در عصر صفویه به بختیاری مشهور شد و این کلمه از نام طایفه ای از طوایف لر که به بختیاروند معروفند آمده است - طوایف بختیاری بدو دسته بزرگ هفت لنگ و چهار لنگ تقسیم میشوند و هر دسته بچند طایفه و هر طایفه بچند عشیره منقسم می گردند مرکز بختیاری ایذه یا سال امیر است.

بدرآباد

از دهاتی است که امیر بهارزالدین محمد در اطراف یزد آباد نموده.

بردسیر

در جنوب غربی گواشیر (شهر کرمان) و بین بلوک رفسنجان و اقطاع و سیرجان واقع است و مرکز آن قصبه مشیز است.

بیم

از شهرهای قدیم کرمان است در طرف شرقی آن کوهی است و بر بالای آن دو دیوار محکم و بروج مرتفعه است که ارگ بیم گویند - یک طرف ارگ به شهر متصل است بانی ارگ بدرستی معلوم نیست و عمواره پناهگاه سلاطین کرمان و زندان اشرار و اهل طفیان بوده - بنا بگفته این حوقل باروی بیم چهار دروازه داشته و بیشتر بازار در خارج شهر واقع بوده - حمدالله مستوفی نیز از حصانت ارگ بیم صحبت میدارد.

بندامیر

قصبه مرکز دهستان کربال بخش زرقان شهرستان شیراز است - در ۴۰ کیلومتری شرق زرقان و در طرفین رودخانه کر قرار گرفته - در این قصبه سد و پلی از بناهای عضدالدوله دیلمی موجود است که بمنظور بالا آوردن سطح آب و استفاده کشاورزی ساخته شده.

بیضا

نام یکی از دهستان های بخش اردکان شهرستان شیراز است - در ۶ فرسخی شیراز قرار دارد - نام بیضا را اعراب باین قصبه داده اند زیرا مسلمانان ابتدا قلعه سفید آنرا که از دور سیدرخشید مشاهده کردند - این ناحیه هنگام فتح اصطخر بدست مسلمانان اردوگاه آنان بود - در قرن چهارم هجری بیضا باندازه اصطخر بود و مقدسی آن را شهری نیک و پاکیزه می نویسد.

پل فسا

ده کوچکی است از دهستان بخش مرکزی شهرستان شیراز در ۸ کیلومتری جنوب شرقی شیراز کنار راه شیراز به سروستان قرار گرفته.

بنج انگشت

جزء بلوک چیرفت است.

تخت قراچه

باغی بیرون دروازه سلم شیراز بود که در آن اتابک قراچه در سال ۴۸۰ هـ عماراتی ساخت و آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۰۸ هـ ق عمارات دیگری در آن بنا نمود و آنرا تخت قاجار نامید. محمد شاه قاجار در سال ۱۲۳۰ هـ عمارتی بر آن افزود و نام آن را باغ تخت گذاشت.

ترکاناباد

یکی از دهاتی است که امیر مبارزالدین محمد مظفری در اطراف یزد آباد ساخته.

تفت

در دامنه جنوبی شیرکوه و در شمال یزد قرار گرفته.

تکریت

در ۳ سیلی شمال ساسرا و در جانب شرقی رود دجله قرار گرفته و بعلمت قلعه عظیمی که داشت معروف بود.

جبال

ناحیه کوهستانی وسیعی که یونانیان آنرا مدیا Media می گفتند و از مغرب به جنگه بین النهرین و از مشرق به کویر بزرگ ایران محدود بود نزد جغرافی نویسان عرب به ایالت جبال معروف بود. این نام بعدها در زمان سلجوقیان به عراق عجم تبدیل گردید. ایالت جبال چهار شهر عهده داشت که عبارت بودند از قرمیسین (کرمانشاه کنونی) همدان - ری - اصفهان.

قسمت غربی جبال بعدها از آن جدا شد و بکردستان معروف گردید.

جرمه خواران (چرم خواران)

ده از دهستان عباسی بخش بستان آباد شهرستان تبریز در ۱۸ کیلومتری شرقی بستان آبا ده ۳/۵ کیلومتری شومنه میانه به تبریز است و از دو قسمت چرم خواران بالا و پائین مرکب است.

جرون (بندر)

بندری بود که آنرا گمبرون می گفتند - در نزدیکی آن در سال ۱۰۳۲ هـ امامعلی خان والی فارس پس از تصرف جزیره هرمز بندری ساخت و نام آنرا بندرعباس گذاشت پس از آن بندر جرون از آبادی افتاد و ساکنینش نیز در بندرعباس متوطن شدند

جویم

ده بزرگی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان شیراز - در کنار راه شومسه این شهر به اردکان قرار گرفته

چهرم

یکی از شهرستان های هشت گانه فارس است و مرکز آن نیز چهرم نام دارد در ۲۰ کیلومتری شیراز در کنار راه شومسه شیراز به بندر لنگه و بندرعباس واقع شده و قلعه عظیم آن که تا شهر ه فرسخ فاصله دارد به قلعه خورشه معروف است - این قلعه را خواجه نظام الملک وزیر تجدید عمارت کرد و بانی آن خورشه عامل چهرم در زمان خلفای اموی است.

جیرفت

در جنوب کرمان واقع است - در قدیم شهری بزرگ بود - در قرن چهارم هجری این حوقل جیرفت را شهری بزرگ وصف کرده و بنا بگفته او این شهر تجارتخانه خراسان و سیستان بوده است - مقدسی گوید جیرفت در زمان او از اصطخر بزرگ تر بود مؤلف عقدالعلی این شهر را (جنة اربعة اشهر) گوید یعنی بهشت چهار ماهه سالجقه کرمان سالی چهار ماهه در این شهر اقامت داشتند - جیرفت در سال ۸۳ هـ که ملک دینار غز بر کرمان مستولی شد آباد بود پس از آن بعات خراب شدن سد روی هلیل رود شور ویران گردید.

چاشت خوار

ده از دهستان توابع ارستان بخش زرقان شهرستان شیراز - در ۸۲ کیلومتری مشرق زرقان و در کنار راه فرعی کربال به ارستان قرار گرفته.

حوض عبدالملک

در اطراف راه های یزد چاه هائی با اسم حوض از قدیم کنده شده و حوض عبدالملک نیز میتواند یکی از این چاه ها باشد.

حویزه

مرکز حویزه از شهرستان دشت میشان است و در ۴ کیلومتری جنوب شرقی سوسنگرد

و در مغرب خوزستان قرار گرفته - حمدالله مستوفی آنجا را شهری وسط مینامد و گوید هوایش از دیگر شهرهای خوزستان بهتر است .

خاتون آباد

دهی است که امیر مبارزالدین محمد در اطراف یزد بنا نموده .

خرمه

در ۱ فرسخی شیراز بر سر راه کرمان و در استداد ساحل جنوبی دریاچه بختگان قرار دارد مقدسی در قرن چهارم هجری گوید: خرمه روستائی پهناور دارد و قلعه آن بر فراز کوهی است حمدالله مستوفی نیز از قلعه مستحکم آن صحبت میدارد .

خفرك

نام یکی از دهستان های بخش زرَقَن شهرستان شیراز است .

خنج

مرکز دهستان خنج بخش مرکزی شهرستان لار است در ۹ کیلومتری شمال غربی لار واقع شده .

خواف

نام یکی از بخش های پنجگانه شهرستان تربت حیدریه و در جنوب خاوری شهرستان مزبور بین بخش های طبیات و رشخوار و قائن قرار گرفته .

خونسار (خوانسار)

دهی است از دهستان سرچاهان بخش بوانات و سرچاهان شهرستان آباد در کنار راه فرعی سرچاهان به نیریز و در ۶ فرسخی جنوبی گلخنگان مرکز بلوک سرچاهان واقع شده .

داراب (دارابگرد - دارابگرد)

مرکز بخش داراب شهرستان فسا که در قدیم بدارابگرد که معرب دارابگرد است معروف بود و در ۱۱۱ کیلومتری فسا قرار دارد - بگفته اصطخری خندقی و یاروئی با ۴ دروازه داشت - مقدسی وسعت آنرا یک فرسخ می نویسد بگفته این بلخی در قرن ششم هجری قسمت عمده دارابگرد خراب شد ولی قلعه مستحکم آن در وسط شهر باقی ماند و امروز خرابه های شهر قدیم دارابگرد در جنوب غربی داراب باقی است

دشت بر

از بلوک ارزویه کرمان است .

دشت روم یا دشت رون

قریه ایست در بلوک سمسى حاليه (شولستان قدیم) که قصبه آن فهلیان است و دشت روم در شمال فهلیان واقع شده

دیلم آباد

یکی از دهاتی است که امیر مبارزالدین محمد در اطراف یزد آباد ساخته .

ربع رشیدی

محلّه ایست که خواجه رشیدالدین فضل الله در شمال شرقی تیریز ایجاد کرده بود و به رشیدیه نیز معروف است

رفسنجان

در شمال غربی گواشیر (شهر کرمان) و بین شهرستان یزد و بخش زرنند و شهرستان سیرجان بر سر راه کرمان به یزد واقع شده .

رودان رفسنجان

بین انار و بهرام آباد است و در دوره اسلامی قسمتی از کوره اصطخر بوده

رودان و احمدی

از توابع کرمان و بین بلوک بشاگرد و جیرفت و نواحی سبعة فارس و بندر عباس واقع است و در اصل از دو بلوک مرکب بود و مرکز آن ده بازر است - این بلوک گاهی ضمیمه فارس بوده .

رودبار

بلوک رودبار صحرای وسیعی است در جنوب جیرفت و شمال سیناب و بندر عباس و مرکز آن کهنو است .

ریقان (ریگان)

در جنوب شرقی بهم و در ۲ میلی جنوب فهرج است و امروزه بصورت دهی است .

سجاوند

دهی از بخش خواف شهرستان تربت حیدریه که در سر شماری سال ۱۳۳۵ دویست و بیست و سه نفر جمعیت داشت .

سرچاهان

به حاشیه شماره ۳ صفحه ۱۴۵ مراجعه شود .

سرستان

مرکز یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان شیراز است و در ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی شیراز و ۷۶ کیلومتری شمال غربی فسا و ۱۷۰ کیلومتری غربی نیریز واقع شده.

سلطان آباد تفت

یکی از دهاتی است که امیر مبارز الدین محمد در اطراف تفت آباد کرده.

شاه آباد رستاق

دهی است که امیر مبارز الدین محمد در اطراف یزد بنا کرده.

شبانکاره

ناحیه شرقی ایالت فارس است که در دوره ساسانی کوره دارابگرد را تشکیل میداد و شامل شهر نیریز و اصطهبانات و داراب و فسا و فرگ و طارم بود و مدتی شبانکارگان در این ناحیه دولتی مستقل تشکیل داده بودند - مرکز ناحیه شبانکاره شهر ایچ یا ایگ بود.

شولستان

شولستان یعنی مسکن طایفه شول که امروزه به مسمنی معروف است و بین بلوک اردکان و کام فیروز و بلوک دزگرد و نواحی کوه گیلویه و کازرون و کوه سره شکفت واقع شده - مرکز آن نویندگان بوده بدست ابوسعید شبانکاره ای خراب شد و فهلیان مرکز بلوک گردید.

شهر بابک

بنای آنرا به بابک پدر اردشیر مؤسس دولت ساسانی نسبت میدهند - یکی از بخشهای ۱۱ گانه شهرستان یزد است و در ۴ فرسنگی گواشیر بین باووک رفسنجان و سیرجان و هرات و مروت و انار و یزد قرار گرفته.

طارم

در مشرق فرگ بر سر راهی که از دارابگرد بساحل خلیج فارس میرود قرار گرفته.

طهران آهنگران

قریه ای در حوالی جی اصفهان بوده که امروزه تیران نام دارد.

عراق عجم

همان ناحیه جبال دوره اسلامی است که در زمان سلجوقیان به عراق عجم معروف بود تا با عراق عرب که مقصود قسمت سفلی بینالنهرین است اشتباه نشود.

علی آباد قهستان

از دهاتی است که امیر مبارزالدین محمد در اطراف یزد بنا کرده.

فتح آباد

از دهاتی است که شاه یحیی در دوفرسخی یزد آباد ساخته.

فرگ

در جنوب شرقی دارابگرد واقع است - این بلخی آن را بصورت پرگ نوشته و گوید قلعه ای محکم دارد که از تخته سنگ های بسیار بزرگ ساخته شده و غیر قابل تسخیر است.

فهلیان

نام یکی از دهستان های پنج گانه بخش فهلیان و معسنی شهرستان کازرون است مرکز آن قریه فهلیان است در ۷ کیلومتری شمال غربی کازرون کنار شوسه کازرون به بهبهان قرار گرفته

فیروزان

در فرسخی اصفهان و در کنار زاینده رود قرار داشت و در قرن ششم شهری بزرگ بوده.

قلعهٔ بم

به بم مراجعه شود.

قلعهٔ پهن در (فهندر - قهندز)

به ذیل صفحه ۱۳۶ مراجعه شود.

قلعهٔ تبر

در هشت فرسخی شرقی جهرم و آنرا قلعهٔ خورشه نیز گویند.

قلعهٔ سرخ

در چهار فرسخی شیراز است.

قلعهٔ سفید

در ۲ فرسخی شمال شرقی نوبنجان و در مشرق فهلیان قرار دارد - این قلعه بر سر کوهی است که دور آن ۲ فرسنگ است و با هیچ کوه دیگر پیوسته نیست و جز یک راه ندارد و بر سر کوه زمینی مسطح با چشمه های آب وجود دارد که برای زراعت مناسب است. این بلخی گوید: این قلعه در قدیم آبادان بود و بانی آن معلوم نیست و سالهای دراز خراب مانده - در اوایل عهد ساجویان ابونصر تیر بردانی آنرا آباد ساخت - در اواخر قرن هشتم که

امیر تیمور آن قلعه را فتح کرد نام آن در تاریخ شهرت یافت.

قلعه سلاسل

در ۶ فرسنگی شوشتر.

قلعه سیرجان

به سیرجان مراجعه شود.

قلعه شهر یاری

در یک فرسخی قریه سکوی بلوک خنج.

قلعه طبرک اصفهان

در شمال اصفهان و از آثار دیلمیان است و در زمان سلجوقیان نیز آباد بود و سلاطین صفوی هم این قلعه را مخزن نفایس خود قرار داده بودند - اکنون دیوار خرابه ای بیش از آن باقی نیست.

قلعه کوه کرمان

در شرق شهر کرمان بر فراز تپه مرتفعی بنا شده و اکنون خرابه های آن باقی است - آن را قلعه دختر نیز گویند.

قلعه ماهانه سر

در شمال شهر آمل قرار داشت.

کرمانشاهان (قریه . . .)

قریه ایست بر سر راه یزد و کرمان و جزء بلوک انار است.

کوشک زرد (قصر زرد)

یکی از نواحی چهارگانه سرحد چهاردانگه یا چهار ناحیه است واقع در شمال شیراز قریه کوشک زرد در ۳۳ کیلومتری مغرب اقلید کنار راه فرعی اقلید به خسرو شیرین و ده پید است.

کیج

در مشرق قصر قند بلوچستان و آن را کیز نیز گویند.

گلخانان

ده از دهستان سرچاهان بخش بوانات و سرچاهان شهرستان آباده است.

گواشیر

نام قدیم شهر کرمان است.

لر بزرگ

همان ناحیه بختیاری است که از سال ۵۰۰ ه اتابکان لر بزرگ در این ناحیه به حکومت رسیده اند و حکومتشان در سال ۸۲۷ ه خاتمه یافته.

لر کوچک

سر زمین لرستان امروزه است که از سال ۵۷۰ ه دولت لر کوچک در آن تشکیل یافته و دولتشان در سال ۱۰۰۶ ه بدست شاه عباس کبیر منقرض شده است.

مائین

مرکز بلوک رامجرد است - در شمال شیراز در سر راه تابستانی این شهر به اصفهان قرار دارد.

مبارز آباد

یکی از دهاتی است که امیر مبارزالدین محمد در اطراف یزد آباد ساخته.

محمد آباد

یکی از دهاتی است که امیر مبارزالدین محمد در اطراف یزد ایجاد نموده.

مروست

در ۴ فرسخی شمال شرقی شیراز بین شهر بابک و بوانات و نیریز قرار دارد.

مشهد مرغاب

محل راکه خرابه های شهر بازارکاد در آن واقع است مشهد مرغاب گویند و امروزه نام یکی از دهستان های هشت گانه بخش زرقان شهرستان شیراز است.

مشیز

بر سر راه کرمان به سیرجان واقع شده و مرکز بلوک بردسیر است.

مظفر آباد زارج

دهی است که امیر مبارزالدین محمد مظفری در اطراف یزد بنا کرده.

مظفر آباد

دهی است که امیر مبارزالدین محمد مظفری در اطراف میبد ساخته.

مکوی (قریه...)

دهی از دهستان خنج بخش مرکزی شهرستان لار در ۱۳۲ کیلومتری غربی لار واقع است.

ممسنی (بلوک...)

بین بلوک اردکان و کام فیروز و بلوک دزگرد و کوه گیلویه و کازرون و کوه سره شگفت قرار دارد در قدیم به شولستان معروف بود و مرکز آن نویندگان بوده بدست ابوسعید شبانکاره ای خراب شد و قریه فهلیان مرکز این بلوک گردید در ۲۱ فرسخی شیراز و ۱۴ فرسخی کازرون.

نام ممسنی در اواخر صفویه به این ناحیه گذاشته شد زیرا در این زمان الوار ممسنی بر این ناحیه استیلا یافتند.

منوجان

بر سر راه جیرفت به بندر هرمز قدیم قرار دارد - مقدسی آن را منوقان نوشته و گوید بصره کرمان است مقصود بیان اهمیت تجارتی آن است - منوجان قلعه ای محکم داشت که تا دوره قاجاریه معمور و آباد بود - امروزه منوجان مرکز دهستان منوجان بخش کهنوج شهرستان جیرفت است و در ۸۴ کیلومتری کهنوج قرار دارد.

مهر بجره

دهی است در اطراف یزد.

میبد

مرکز دهستان میبد بخش اردکان یزد است در ۱۸ کیلومتری جنوب اردکان قرار دارد.

ندوشن

از بلوکات غربی یزد است.

نصرت آباد

دهی است که شاه یحیی در نزدیکی میبد احداث کرده.

نعیم آباد

دهی است که شاه یحیی در نزدیکی یزد آباد ساخته.

نوبنجان

آن را نویندگان نیز می گفتند و در زمان اصطخری از کازرون بزرگتر بود - مقدسی

نیز از بازارهای خوب آن سخن می‌گوید - نوینجان مرکز شولستان بود ابو سعید شبانکاره‌ای آن را خراب کرد گرچه اتابک چاولی به مرمت آن همت گماشت با این حال آبادی نیافت و قریهٔ فهلیان بجای آن مرکز این ناحیه شد.

نیریز

بین سیرجان کرمان و شهر بابک و بوانات و اصطهبانات و داراب قرار گرفته - امروزه مرکز بخش نیریز از شهرستان فسا است - در ۱۰۸ کیلومتری شمال شرقی فسا و ۲۸۸ کیلومتری مشرق شیراز واقع است.

هرات

در ده فرسخی جنوب مروست و در دو منزل مغرب شهر بابک بر سر راه اصطخر قرار گرفته - اصطخری در قرن چهارم آن را از ابرقوه بزرگتر شمرده.

فهرست امامی امکانه

<p>اصفهان در بسیاری صفحات</p> <p>افزر : ۱۲۰</p> <p>اقلید : ۱۹۶</p> <p>انار : ۷۴-۲۲۴</p> <p>اوجان : ۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸-۱۹۰</p> <p>اهواز : ۲۱۶</p> <p>ایذج (ایذه مال امیر) : ۲۱۵-۲۱۶-۲۵۷</p> <p>ایران : ۲۳-۲۹-۴۸-۴۹-۵۱-۵۵</p> <p>۶۸-۲۰۱-۲۱۶</p> <p>ایزد خواست : ۷۸</p> <p>ایج (ایگ) : ۹۲-۱۰۲</p> <p>باقت : ۱۵۴</p> <p>بحرین : ۲۹</p> <p>بخارا : ۹-۴۲</p> <p>بختیاری : ۱۳۰-۲۱۶</p> <p>بدرآباد : ۱۳۱</p> <p>بدلیس : ۳۱</p> <p>بردسیر : ۱۹۸</p> <p>بروجرد : ۱۸۱-۲۱۶-۲۳۴-۲۵۰</p> <p>بغداد : ۲۴-۲۵-۳۴-۳۹-۵۸-۶۱</p> <p>۷۷-۹۸-۱۱۷-۱۲۶-۱۳۰-۱۴۲</p> <p>۱۴۷-۱۶۹-۱۸۱-۱۸۶-۱۸۸-۱۹۰</p> <p>۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۲۱۶-۲۳۴-۲۶۱</p>	<p>آذربایجان : در بسیاری از صفحات</p> <p>آستارا : ۲۳۶</p> <p>آلاطوق : ۲۲۴</p> <p>آمل : ۲۰۴-۲۵۰</p> <p>آوه : ۱۴۳</p> <p>ایرقوه : ۶۰-۸۶-۱۲۲-۱۳۴-۱۳۷</p> <p>۱۳۸-۱۳۹-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۷-۱۴۸</p> <p>۱۴۹-۱۵۰-۱۶۰-۲۲۰-۲۲۳-۲۲۹</p> <p>۲۳۱-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۴</p> <p>ایهر : ۴۰</p> <p>ایورد : ۲۰۲-۲۵۰</p> <p>احمد آباد میبد : ۱۳۱</p> <p>اخلط : ۲۲۴</p> <p>ادرنه : ۳۶</p> <p>اران : ۵-۶۸-۷۱-۱۴۳-۲۱۵-۲۳۶</p> <p>اردستان : ۶۰-۱۲۲</p> <p>ارزروم : ۲۲۴</p> <p>ارزنجان : ۲۲۴</p> <p>ارزویه : ۹۲-۱۵۱-۱۷۲-۲۳۸</p> <p>اروسی (رضائیه) : ۱۸۵</p> <p>اشنو : ۱۸۵</p> <p>اصطخر : ۷۱</p> <p>اصطهبانات : ۱۰۲</p>
---	---

خاتون آباد : ۱۳۱	بلخ : ۲۰۴-۲۰۱-۱۰-۹
خراسان : ۱۵۰-۶۸-۶۴-۵۸-۴۹-۳۵	بلوچستان : ۲۱۴
۱۷۱-۱۹۰-۱۹۶-۱۹۸-۲۰۱-۲۰۲	بم : ۱۹۸-۱۷۲-۱۴۴-۹۲
۲۳۸-۲۳۷-۲۱۵-۲۰۴-۲۰۳	بند امیر : ۱۴۸
خرم آباد : ۲۱۵-۱۹۷-۱۸۱-۱۳۰	بهبهان : ۲۵۱-۱۰۳
۲۵۰-۲۲۴-۲۱۶	بیضا : ۱۴۴
خرمه : ۲۳۶	پل فسا : ۲۵۱
خفرك : ۹۳	پنج انگشت : ۹۱
خاخال : ۲۳۶	تبریز در بسیاری از صفحات
خلیج فارس : ۱۳۰-۳۱-۲۹-۲۸-۲۳	تخت قراچه : ۱۰۵
خنج : ۱۲۰	ترشیز : ۲۰۲
خوارزم : ۲۵۰-۲۰۱-۳۶-۳۳-۳۲	ترکانآباد : ۱۳۱
خواف : ۵۸-۱۳-۴	تفت : ۳۵
خوزستان : ۱۹۵-۱۹۲-۱۹۰-۱۵۶-۲۳	تکريت : ۱۴۲
۲۳۲-۲۲۷-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۶-۲۱۰	تهران : ۲۳۷-۵۹-۵۳-۴۲-۳۱-۳۰
خونسار (خوانسار) : ۱۴۵	جبال : ۲۱۶
داراب (دارابگرد-دارابگرد) : ۹۹-۷۶	جرمه خواران (چرم خواران) : ۱۸۴
۲۳۶-۱۰۲	جرون (بندر...) : ۱۵۷
دریوند : ۲۲۴-۱۸۵	جغتو (رود...) : ۱۸۶-۱۸۵
دشت بر : ۹۲	جویم : ۲۵۱
دشت روم یا دشت رون : ۱۵۷	جهرم : ۱۲۰
دششق : ۱۹۱-۴۶-۳۶	جیرفت : ۱۵۱-۱۳۶-۹۲-۹۰-۸۸
دیلم آباد : ۱۳۱	۲۲۲-۱۷۲
راسهرمز : ۲۵۰	چاشت خوار : ۱۶۹
ربع رشیدی : ۷۷	حوض عبدالملک : ۶۵
رستمآباد : ۲۰۴	حویزه : ۱۹۰

۲۲۲ - ۲۵۰ - ۲۵۹ - ۲۶۱ - ۲۶۵ -	رقسنجان : ۲۲۸ - ۲۲۴ - ۹۱ - ۷۶ - ۷۲
۲۷۲ - ۲۷۳	رودان رقسنجان : ۹۷
سیرجان : در بسیاری از صفحات	رودبار : ۲۲۹ - ۱۵۱ - ۱۳۶
سیستان : ۲۱۵ - ۲۰۳ - ۱۹۸ - ۱۵۷ - ۵۹ -	روم (آسیای صغیر) : ۹۱ - ۶۷
۲۵۹	ری : ۱۱ - ۱۸۱ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۹۰ -
شام : ۲۷۳ - ۲۶۱ - ۵۸ - ۳۳ -	۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۵۰ -
شاه آباد رستاق : ۱۳۱	۲۵۸
شبانکاره : ۱۹ - ۶۱ - ۷۸ - ۹۲ - ۱۰۲ -	ریقان (ریگان) : ۹۲
۱۵۰	زنجان : ۴۰ - ۵۰
شپورغان : ۲۰۱	ساری : ۲۵۰ - ۲۰۴
شماخی : ۱۸۵	ساوه : ۱۳۰ - ۱۴۳ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۲۲۳ -
شنب غازان : ۳۴	۲۵۸
شوشتر : ۱۰۲ - ۱۳۰ - ۱۸۱ - ۱۹۰ -	سبزوار : ۱۸۸ - ۲۱۵
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۲۰۷ -	سجاوند : ۵۸
۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۲ - ۲۳۳ -	سرای : ۳۲
۲۳۵ - ۲۵۰	سرچاهان : ۱۴۵
شولستان : ۹۷ - ۹۹ - ۱۵۷ - ۱۹۷ - ۲۲۳ -	سرخس : ۲۰۲
شهر بابک : ۷۶ - ۹۹ - ۱۵۰ - ۲۲۴ -	سروستان : ۲۲۶
شهریار : ۱۹۰	سلدوز : ۱۸۸
شیراز : در بسیاری از صفحات	سلطان آباد تفت : ۱۳۱
شیروان : ۱۴۲ - ۱۸۵ - ۱۹۲ -	سلطانیه : ۶۷ - ۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۵ - ۱۶۵ -
طارم : ۹۲ - ۱۰۲ - ۱۵۱ - ۱۷۲ - ۲۲۲ -	۱۶۶ - ۱۸۱ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
طهران آهنگران : ۲۲۵	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
عراق عجم : ۲۰ - ۳۴ - ۳۵ - ۵۳ - ۶۸ -	۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۳۶ -
۷۱ - ۷۶ - ۸۶ - ۸۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ -	سمرقند : ۵۰ - ۷ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۱۹۵ -
۱۱۶ - ۱۲۵ - ۱۴۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ -	۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۹ -

قسطنطنیه : ۳۷ - ۵۳ - ۲۴۸	۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۸۷ - ۱۹۲ -
قلعهٔ بم : ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۱۲۰ - ۱۲۷	۱۹۳ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
قلعهٔ بهن در (هندر - قهندز) : ۹۹ - ۱۳۶	۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۵۷ -
۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۲۶۵	۲۵۸ - ۲۵۹
قلعهٔ تبر : ۱۲۰	عراق عرب : ۳۳ - ۵۳ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۴۳ -
قلعهٔ سرخ : ۹۳	۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۰۳ - ۲۱۵
قلعهٔ سفید : ۷۰ - ۷۱ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۲۰ -	علی آباد قهستان : ۱۳۱
۲۳۷ - ۲۵۱	فارس : ۱۶ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۳ -
قلعهٔ سلامیل : ۲۲۸ - ۲۳۳	۳۶ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۹ - ۶۵ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۱ -
قلعهٔ سیرجان : ۷۹ - ۸۴	۷۲ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۴ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ -
قلعهٔ شهریار : ۱۲۰	۹۷ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۴ -
قلعهٔ طبرک اصفهان : ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۰۵ -	۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۶ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
۱۱۹ - ۱۸۰ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۳۴	۱۴۹ - ۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۰ -
قلعهٔ کوه کرمان : ۱۴۶	۱۷۹ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۴ -
قلعهٔ ماهانه سر : ۲۵۰	۲۰۵ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۳۱ -
قم : ۳۴ - ۱۳۰ - ۱۴۳ - ۱۸۱ - ۲۱۶ -	۲۳۴ - ۲۳۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۱ -
۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۳۷	۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶
قمشه (شهرضای کنونی) : ۲۵۹ - ۲۶۱ -	فتح آباد : ۲۶۷
۲۶۳	فرگ : ۷۶ - ۹۲ - ۱۰۲ - ۱۵۱ - ۱۷۲ -
قوچان : ۲۰۲	۲۳۶
کابل : ۱۹۸	فهلپان : ۱۵۷
کازرون : ۷۱ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۷ - ۲۵۶ -	فیروزان : ۱۰۲
کاشان : ۱۰۴ - ۱۳۰ - ۱۴۳ - ۱۸۱ - ۲۱۶ -	قبچاق (دشت...) : ۳۲ - ۳۶ - ۱۱۶ -
۲۲۳ - ۲۲۷	۱۱۷ - ۱۹۶ - ۲۲۸
کردستان : ۱۹۲ - ۲۱۶ - ۲۵۰ -	قزوین : ۴۰ - ۱۳۰ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
کرمان : ۲ - ۸ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ -	۱۹۰

گیلان : ۶۱-۶۰-۷	-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۵-۵۹-۲۳-۲۲
لارستان : ۲۲۸	-۸۲-۸۱-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴
لرستان : ۱۰۴-۱۰۳-۱۰۱-۸۷-۷۷	-۹۷-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۶-۸۵-۸۴
۱۲۲ - ۱۳۰ - ۱۹۲ - ۲۱۶ - ۲۲۴	- ۱۲۱ - ۱۱۶ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۹۹ - ۹۸
۲۵۷ - ۲۵۰ - ۲۳۵ - ۲۲۹	- ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۲
لر بزرگ : ۶۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۴۴	- ۱۴۴ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۶ - ۱۳۴ - ۱۳۲
۱۹۷ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۳۵ - ۲۵۱	- ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵
لر کوچکک : ۱۴۳ - ۱۹۷ - ۲۱۵ - ۲۱۶	- ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۵۷ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲
۲۳۴	- ۱۸۰ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۳ - ۱۷۲
مائین : ۱۴۴	- ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۱ - ۲۰۳ - ۱۹۸
ساردین : ۱۴۲	- ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۴ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۱۸
ساروانان : ۱۰۰	- ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۵ - ۲۳۴
مازندران : ۷۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹	۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲
۱۹۰ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۵ - ۲۲۴	کرمانشاهان (قریه ...): ۱۲۲-۹۸
۲۷۱ - ۲۵۰	کرمانشاه : ۱۲۲-۶۰
ماوراءالنهر : ۳۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۲۰۱	کلات : ۲۰۲
۲۲۸ - ۲۳۲ - ۲۳۴	کوشک زرد یا قصر زرد : ۱۴۸-۱۴۳-۹۹
ساهیبار : ۲۶۶ - ۲۶۳ - ۲۶۰ - ۲۵۶	۱۵۷-۱۵۶
سبازآباد : ۱۳۱	کوه گیلویه : ۶۱
محمدآباد : ۱۳۱	کبج : ۲۱۴
مدینه طیبه : ۱۹۸ - ۲۲۱	گرجستان : ۲۲۴
مراغه : ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۹۲	گرگان : ۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۶۸
سرو : ۱۲۲	۲۵۰-۲۱۵-۱۹۶
سروست : ۶۰ - ۷۶ - ۱۲۲	کلیپکان : ۲۲۴-۱۹۳-۱۸۱-۱۷۸
مشهد : ۱۴ - ۶۲ - ۸۳	گلخنگان : ۱۴۵
مشهد مرغاب : ۲۱۴	گواشیر : ۱۷۳

- ۲۲۱-۱۰۴-۱۰۰-۹۱ : مشیز
 ۱۰۱-۱۰۰-۵۳-۴۶ : مصر
 مظفرآباد سید : ۱۳۱
 مکران : ۲۱۶-۲۱۴
 مکه : ۱۰۰-۱۳۹-۳۶-۱۱-۳
 مگوی (قریه...) : ۱۲۰
 ممسنی (بلوک...) : ۱۵۷
 منوجان : ۲۲۹-۱۳۶
 موئن : ۲۲۴
 موصل : ۱۴۲
 موغان (مغان) : ۲۳۶
 مهریچرد : ۲۱۴-۶۵
 میانہ : ۱۱۸
 میبد : ۶۸-۶۴-۶۲-۶۰-۵۹-۵۸
 ۱۲۷-۱۲۱-۱۱۸-۱۰۴-۹۳-۸۹
 ۱۳۱-۱۳۲-۲۶۲-۲۷۰
 نخجوان : ۱۹۲-۱۸۵-۱۱۸-۱۱۷
 ندوشن : ۵۹
 نصرتآباد : ۲۶۷
 نطنز : ۲۲۹-۲۲۲-۲۲۰
 نعیمآباد : ۲۶۷
 نغتو (نقده کنونی) : ۱۸۵
 نوبنجان : ۲۵۱
 نهاوند : ۲۲۴-۲۱۶-۱۸۱
 نیریز : ۲۳۶-۱۰۰-۱۰۲ ۷۶
 وان : ۲۲۴
 هرات (از شهرهای خراسان قدیم) : ۴-
- ۱۷۴-۱۲۲-۷۴-۶۸-۲۶-۱۳-۱۰-۷
 ۲۰۲-۲۰۱
 هرات : ۱۲۲-۷۶-۶۰
 همدان : ۱۸۹-۱۸۸-۱۸۵-۱۸۱-۴
 ۱۹۰-۱۹۲-۲۱۵-۲۱۶-۲۲۴
 ۲۳۶
 هرسوز (جزیره...) : ۳۲-۲۹-۲۸-۲۵
 ۱۴۹-۱۰۸-۸۵-۸۴-۷۹-۷۵-۳۳
 ۲۳۹-۱۵۷
 هندوستان (هند) : ۲۸-۲۵-۱۶-۱۰-۷
 ۲۱۵-۱۹۸-۱۰۷-۵۵-۵۳-۴۲-۳۳
 ۲۲۹
 یزد : ۲۳-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۸-۱
 ۶۱-۶۰-۹۹-۵۸ ۵۴-۳۵-۳۴
 ۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴
 ۸۶-۸۵-۸۲-۷۸-۷۷-۷۴-۷۱
 ۱۰۴-۹۸-۹۲-۹۱-۸۹-۸۸
 ۱۲۶-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۶
 ۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۷
 ۱۴۵-۱۴۳-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷
 ۱۵۹-۱۵۸-۱۵۴-۱۵۲-۱۵۱
 ۲۱۴-۱۹۸-۱۹۰-۱۸۷-۱۸۵
 ۲۲۸-۲۲۴-۲۲۳-۲۱۹-۲۱۶
 ۲۵۶-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۴-۲۳۲
 ۲۶۵-۲۶۴-۲۶۲-۲۵۹-۲۵۷
 ۲۷۱-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶

فهرست اعلام تاریخی

- آدم : ۸-۲۶-۳۹-۴۲
- آربری A.J. ARBERY : ۵۲
- آق بوقا پسر سلطان احمد ایلکانی : ۱۹۵
- آق بوقا پسر شیخ حسن بزرگ ایلکانی : ۹۸
- آلفونسو دالپوکرک - ALFONSOD'AL
- BUQUERQUE : ۲۹
- آلفونسو دوپایوا - ALFONSO DE PA
- IYA : ۲۹
- آملی (محمد بن محمود) : ۵۰
- آندره گدارد A. GODARD : ۵۱
- آی بک : ۱۰۰
- آباخان : ۲۵-۳۹
- ابراهیم سرهنندی (حاجی...) : ۴۱
- ابراهیم سلطان پسر شاه رخ تیموری : ۳۴
- ابراهیم ، سلطان پسر خانزاده خاتون : ۲۷۱
- ابراهیم ، سلطان خواهرزاده شاه یحیی : ۲۶۸
- ابراهیم صواب ، امیر ظهیر الدین : ۷۷-
- ۸۴-۸۵
- ابن بطوطه (ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم طنجه) : ۳۲-۳۳-۱۰۷-
- ۱۰۸-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴
- ابن بلخی : ۲۸-۴۳-۵۰
- ابن حجر عسقلانی (ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی عسقلانی) : ۵۳-۲۰۱-
- ۲۱۱-۲۱۴
- ابن حوقل (ابوالقاسم محمد بن علی بن حوقل بغدادی) : ۲۸-۴۳
- ابن خردادبه (ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن خردادبه) : ۲۸-۴۳
- ابن خلدون (ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن حسن) : ۴۵-۴۶
- ابن خلکان (قاضی شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر- بن خلکان) : ۵۴
- ابن شهاب (حسن بن شهاب الدین حسین- بن تاج الدین یزدی) : ۸-۱۰۷-۲۲۷-
- ۲۵۸
- ابن عربشاه (شهاب الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالله بن عربشاه) : ۳۶-
- ۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۸-۲۱۵-
- ۲۲۵-۲۲۶-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۸-
- ۲۵۹
- ابن الفقیه همدانی (ابوبکر شهاب الدین احمد بن محمد بن اسحاق) : ۲۸-۴۳

- ابو اسحق پسر سلطان اویس مظفری : ۲۲۸-
 ۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۸-۲۳۹-۲۵۶-
 ۲۵۸-۲۶۹-۲۷۲
- ابو اسحق اینجو (شیخ . . .) : ۲۴-۳۳-
 ۷۰-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۳-۸۴-
 ۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۴-
 ۹۵-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-
 ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-
 ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-
 ۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۹-
 ۱۲۵-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۸-۲۱۲-۲۱۳-
 ۲۳۱-۲۶۲
- اتابک ابوبکر بن زنگی پنجمین اتابک سلفری
 فارس : ۱۱۴
- ابوبکر (بدرالدین . . . پسر مبارزالدین محمد
 بن منصور : ۲۷-۲۷۱
- ابوبکر (بدرالدین . . . پسر غیاث الدین
 حاجی) : ۵۸-۶۲-۲۷۰
- ابوبکر (امیر . . . بن خواجه علیشاه گیلانی) :
 ۹۰
- ابوالحسن یزدی (شهاب الدین) : ۱۹
- ابو ریحان بیرونی (محمد بن احمد خوارزمی
 بیرونی) : ۲۸-۴۳
- ابوسعید (خواجه . . .) : ۲۰
- ابوسعید بهادر خوان : ۶-۷-۸-۲۳-
 ۲۴-۲۵-۲۶-۳۲-۳۹-۳۹-۴۰-
- ۶۱-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-
 ۷۰-۷۳-۷۵-۷۶-۱۲۲-۱۲۷-
 ۲۰۰-۲۰۱-۲۶۱-۲۶۲
- ابوسعید گورکان (سلطان . . .) : ۷-۸-
 ۹-۱۰
- ابوطالب کلیم : ۵۶
- ابو عبدالله خفیف (شیخ . . .) : ۱۱۴-
 ۱۴۸
- ابو عبدالله (محمد بن البوصیری الصنهاجی) :
 ۳۶
- ابوالفداء (اسمعیل بن علی بن محمود بن عمر
 بن شاهنشاه بن ایوب) : ۲۸-۴۴
- ابوالفرج زنجانی (اخى . . .) : ۵
- ابوالقاسم کاشانی (جمال الدین ابوالقاسم
 عبدالله بن محمد بن علی بن محمد
 الكاشانی) : ۱۹-۴۰-۶۹
- ابو مسلم خرامانی (پهلوان . . .) : ۷۵-
 ۱۲۲
- ابو یزید (سلطان . . .) ابن امیر مبارزالدین
 محمد مظفری : ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-
 ۱۶۹-۱۷۲-۱۸۴-۱۹۸-۲۱۸-
 ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۹-
 ۲۳۰-۲۳۱-۲۳۵-۲۶۱-۲۷۴
- اته (هرمان) H. ETHE : ۵۴
- احمد (سید امیر . . . معروف به شاه چراغ) :
 ۱۱۴

- احمد (برهان الدین...) : ۲۲
 احمد افلاکی (شمس الدین...) : ۵۳
 احمد امین رازی : ۵۶-۴۴
 احمد ایلکانی (سلطان...) : ۱۹۰-
 ۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-
 ۲۰۳-۲۰۴-۲۰۸-۲۲۴-۲۳۴-
 ۲۳۷
 احمد بن حامد (تاج الزمان انضبل الدین
 ابو حامد) : ۱۸-۱۹
 احمد بن حسین بن علی کاتب : ۸۶-۱۱۸-
 ۱۳۱
 احمد بن حسین ملقب به الحاکم : ۱۰۰
 احمد بن شاه یحیی (سلطان...) : ۲۲۸
 احمد بن نصرالله تنوی : ۴۱
 احمد تگودار : ۲۵
 احمد جلایری (سلطان...) : ۳۷
 احمد خاتونی (سلطان...) : ۲۷۰
 احمد خالدی زنجانی (صدر الدین...) :
 ۲۵
 احمد سهیلی خوانساری : ۵۷
 احمد شاه ترسای : ۲۳۴
 احمد صاعدی (قاضی...) : ۲۶۱
 احمد علیخان وزیر کرمانی : ۲۱-۴۴-
 ۷۴-۷۶-۱۴۵
 احمد غفاری (قاضی...) : ۱۱-۶۵-
 ۱۰۵-۱۱۸
 احمد فصیحی خوافی : ۱۲-۷۷-۸۳-
 ۹۰-۱۰۵-۱۲۷-۱۳۲-۱۴۲-۱۴۹-
 ۱۶۶-۱۷۸-۱۸۶-۲۳۶-۲۶۱-۲۷۴
 احمد مظفری (سلطان عماد الدین...) :
 ۳۷-۶۶-۱۲۱-۱۳۴-۱۳۶-۱۴۵-
 ۱۴۷-۱۴۸-۱۵۵-۱۶۹-۱۷۳-۱۷۴-
 ۱۷۵-۱۸۴-۱۸۹-۱۹۸-۲۱۰-۲۱۸-
 ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۴-
 ۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۵۶-
 ۲۵۸-۲۶۰-۲۶۳-۲۷۲-۲۷۳
 اخئی جوق : ۹۰-۱۱۷-۱۱۸-۱۴۴
 اریاگاوان : ۶۷-۷۰-۱۱۴
 اردشیر بابکان : ۱۷۳
 اردشیر (ساک) : ۱۰۲
 ارغون خان (پادشاه مغول) : ۲۵-۵۹-
 ۶۰-۸۷
 ارغون (شاه بک...) : ۱۰
 اریق بوگا : ۶۷
 استرابون STRABON : ۲۸
 استوری STOREY : ۳۵
 اسد (بهاوان...) : ۳۷-۱۳۴-۱۷۰-
 ۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-
 ۱۷۷-۱۸۱-۲۱۰-۲۱۵-۲۶۳-۲۶۵
 اسعد بختیاری (سردار...) : ۲۲
 اسکندر بن عمر شیخ (اسیرزاده...) : ۸-
 ۱۴-۱۵-۱۶-۲۶-۲۶۱-۲۳۷
 اسکندر (مامور شاه منصور برای ضبط و ربط

- امور شوستر) : ۲۵۰
 اسمعیل زکریا (امیر وجیه الدین ...) :
 ۱۹۱
 اسمعیل بن یحیی (قاضی مجدالدین ...) :
 ۱۰۸-۸۱-۷۲
 اسمعیل صفوی (شاه ...) : ۱۱-۱۰ :
 ۴۱
 اسمعیل نور زاده بوشهری : ۳۰
 اشرف (ملک ...) : ۷۸-۷۷-۷۶-۷۱ :
 ۸۲-۸۴-۸۵-۸۶-۸۹-۹۰-۹۱-۱۱۶ :
 ۱۱۷
 اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی :
 ۴۳-۲۸
 اصفهان شاه (سوزالدین ...) : ۱۴۷ -
 ۱۸۵-۱۸۶-۲۱۹
 اصیل (خواجه ...) : ۲۳۶
 اعجگی : ۶-۲۳۶-۲۳۷
 افراسیاب (اتابک ...) : ۶۰
 افشار- ایرج : ۷-۱۴-۱۷
 اقچه باشی : ۱۴۳
 اکبر (پادشاه هند) : ۴۱
 الغ بیک : ۳۵
 امام الدین واعظ (خواجه ...) : ۲۲۶
 امیر خسرو دهلوی : ۱۰
 امیر شاهی : ۵
 امین الدین بلیانی (شیخ ...) : ۱۰۸
 امین الدین جهرمی (شیخ ...) : ۱۱۲
 انوشیروان : ۹۰-۱۱۷
 اویس ایلکانی (سلطان ...) : ۴۵-۹۰-
 ۱۱۷-۱۱۸-۱۱۴-۱۴۲-۱۴۳-
 ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۹-۱۵۳-
 ۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-
 ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۵-۱۷۷-۱۸۱-
 ۱۸۶-۱۹۱-۲۱۰-۲۶۳-۲۶۴-
 ۲۷۲
 سلطان اویس بن شاه شجاع : ۱۴۶-۱۵۰-
 ۱۵۴-۱۵۷-۱۷۲-۱۷۸-۱۷۹-
 ۱۸۰-۱۹۱-۲۰۲-۲۰۴-۲۱۷-
 ۲۷۲-۲۷۸
 ایجی (مولانا عضدالدین ...) : ۱-۹۲-
 ۹۳-۱۰۸-۲۱۲
 ایدکو (امیر ...) : ۲۵۷-۲۵۹
 ایسن قتلغ نویان (امیر ...) : ۲۰
 ایگو تیمور (امیر ...) : ۲۲۴
 ایلدرم بایزید : ۳۷-۲۳۹
 ایو اوغلی (حیدر بن ابوالقاسم) : ۳۷
 بایر (ابوالقاسم ...) : ۷-۸-۱۰
 بارتولد : BARTHOLD : ۵-۴۴-
 ۶۴
 باستانی پاریزی (دکتر محمد ابراهیم ...) :
 ۲۱-۱۷۴
 باکور (امیر ...) : ۱۴۶-۲۲۱

- باورچی (سلک ...) : ۱۸۹
 بایزید (سلطان ... پسر خانزاده خاتون) : ۲۷۱
 بایزید (برادر سلطان حسین ایلکائی) : ۱۸۸-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴
 بایسنقر : ۶-۱۳
 باقر (سلطان حسین ...) : ۱۳-۳۸
 بدرالدین هلال : ۱۴۶
 بدیع الجمال : ۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۲۲۰-۲۳۱
 بدیع الزمان میرزا : ۱۰
 براق حاجب : ۷۲
 براون (ادوارد) : ۱۳-۳۹-۵۵
 بردی بیگ : ۱۱۷
 برهان غوری (امیر ناصرالدین ...) : ۷۳
 بسطام جاگیر (امیر ...) : ۲۶۱
 بطلمیوس PTOLIMAEUS : ۲۸
 بغداد خاتون : ۶۷-۶۸
 بکر : ۵۰ C. H. BEKER
 بلبل ننگر : ۱۰۷
 بونیفاسیو : ۵۱ A. BONIFACIO
 بها الدین قورچی (خواجه ...) : ۱۳۷
 بهرام میرزا (ابوالفتح ...) : ۴۶
 بیانی (دکتر خان بابا ...) : ۶-۷-۶۹-
 ۸۳
 بیانی (دکتر مهدی ...) : ۱۹-۳۷
 بیبرس (الملک الظاهر ...) : ۱۰۰
 بیرام شاه بن سلطان محمد خوارزمشاه : ۷۲
 بیگ چکاز (امیر ...) : ۹۱-۹۷
 پادشاه خاتون (صفوة الدین ...) : ۱۹
 پوپ : ۵۲ A. U. POPE
 پطروشفسکی : ۴۸
 پشتنگ بن یوسف شاه (اتابک شمس الدین) : ۱۰۳-۱۰۴-۱۹۲-۱۹۷-۲۱۶-۲۲۴-
 ۲۳۵
 هولااد چهره : ۲۵۳
 پولیاک : ۵۰ A. N. POLIAK
 پیر احمد (اتابک ...) : ۲۵۰-۲۵۷
 پیر احمد (غیاث الدین) : ۳۷
 پیر پادشاه : ۲۵۰
 پیرعلی بادک : ۱۹۱-۱۹۲
 پیر علی (ملک غیاث الدین ...) : ۱۷۴-
 ۲۰۱-۲۰۲-۲۱۵
 پیر حسین چوپانی (امیر ...) : ۱۷-۷۱-
 ۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۸۴-۱۱۵-
 ۱۱۹
 پیر محمد بن جهانگیر : ۲۰۲-۲۵۰-۲۵۳-
 ۲۷۲

۲۲۸-۲۲۹-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-	تاج الدین (رئیس...): ۹۷-۹۹
۲۲۷-۲۲۸-۲۳۹-۲۴۸-۲۵۰-	تاج الدین بمی (پهلوان...): ۸۸
۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-	تاج الدین عراقی (خواجه...): ۷۴-
۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۱-	۷۹-۸۰-۸۱
۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶-۲۶۷-۲۷۲	تاج الدین واعظ (سید...): ۹۷
تیمورقاآن: ۲۵	تاشی خاتون: ۸۶-۱۱۴
جامی (جلال الدین یوسف بن شمس الدین	تالش (امیر...): ۷۳
محمد بن شهاب الدین عبدالله): ۳۷	ترکان خاتون (حکمران قراختائی کرمان):
۵۲-۵۵	۲۲
جانی بیگ پادشاه دشت قبچاق: ۹۰-	تکش (سلطان...): ۵۰
۱۱۷-۱۱۶	توران شاه (خواجه جلال الدین...): ۱۰۰-
جعفر بیگ آصف خان: ۴۱	۱۵۹-۱۶۰-۱۶۳-۱۹۶-۱۹۸-۲۱۹
جعفری (جعفر بن محمد بن حسن): ۱۴-	توران شاه بن قطب الدین تهمتن پادشاه
۱۰-۳۵-۳۹-۶۳-۱۲۶-۱۳۰-۱۵۹	هرسوز: ۳۳-۱۵۷
جغتای پسر چنگیز خان: ۲۰۱	تورسون: ۱۹۰-۱۹۳
جلال الدین بن عضد یزدی (سید...):	توغتمش خان: ۱۹۶-۲۲۸
۱۰۹-۱۲۴-۱۲۴-۱۴۱	توکل بن بزاز: ۵۰
جلال الدین تهرانی (سید...): ۲۳	تومان رئیس نکودریان: ۶۶
جلال الدین خوارزمشاهی (سلطان...):	تهمتن (قطب الدین...): ۸۴
۱۵	تیشیرا TEIXEIRA: ۳۳
جلال الدین طباطبائی: ۴۷	تیمورگورکان (امیر...): ۴-۵-۶-۷-
جلال طبیب (سیرزا...): ۱۷۶	۸-۹-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۲۶-۳۴-
جلال الدین عکاشه: ۱۱۰	۳۵-۳۶-۳۷-۴۶-۵۸-۱۳۰-
جلال کاشی (سید...): ۶۱	۱۳۵-۱۹۵-۱۹۶-۲۰۰-۲۰۱-
جلال همائی: ۵۵-۲۱۳	۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۱۵-
جمشید (امیر...): ۲۲۲	۲۱۸-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۶-۲۲۷-

- جنید شیرازی (سعید الدین ابوالقاسم) : ۱۱۹-۱۲۸-۱۴۰-۱۸۵-۱۹۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۴-۲۲۰-۲۲۲-۲۳۳ : ۲۷
- حافظابرو (شهابالدین عبدالله بن لطفانته بن عبدالرشید) : ۴-۵-۶-۷-۸-۳۴-۴۴-۴۹-۵۸-۶۶-۷۱-۸۳-۸۵-۹۰-۹۱-۱۰۱-۱۲۵-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۵۳-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۷-۱۷۹-۱۸۶-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۳-۱۹۵-۲۰۰-۲۱۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۱-۲۳۵-۲۳۶ : ۳۱
- جهانشاه قراقویونلو : ۱۵-۱۶
- جهانگیر بن شاهشجاع (سلطان...) : ۱۵۴-۲۱۷-۲۶۰-۲۷۳
- جهانگیر بن شاه یحیی (سلطان...) : ۱۸۸-۲۳۷-۲۵۶-۲۶۰-۲۶۶-۲۷۱
- جهانگیر قائم مقامی (سرهنک مهندس...) : ۳۱
- جهان سلک : ۷۸
- چخماق (امیر...) : ۳۵
- چنگیز : ۳۵-۳۹
- چوپان (امیر...) : ۶۸-۷۳-۱۱۷
- حاتم طائی : ۱۰۷
- حاجی بن بدر الدین ابوبکر بن مبارزالدین محمد : ۲۷
- حاجی بیک جونوی قربانی : ۲۲۷-۲۳۴
- حاجی بن نظام عقیلی (سیف الدین...) : ۳۸-۸۲
- حاجی خرننده (پهلوان...) : ۱۸۴-۱۸۶
- حاجی خلیفه : ۴۲-۵۳
- حاجی خواجه : ۲۰۲
- حاجی شاه اتابک یزد : ۶۴-۶۵
- حافظ (خواجه شمس الدین محمد) : ۶۶-۸۱-۸۲-۹۴-۹۵-۹۸-۱۰۵-۱۱۰-۱۱۱
- حسین آفندی : ۵۳
- حسین الله ساوجی (کریم الدین) : ۱۱
- حجاج (سلطان...) : ۲۰۰
- حسن (شاه رکن الدین...) : ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۷۰
- حسن (کلوتاج الدین...) : ۱۵۳
- حسن بزرگ ایلکانی (شیخ...) : ۶۸-۷۰-۷۱-۷۷-۹۸
- حسن تمغاچی (حاجی قوام الدین...) : ۹۴-۹۵-۹۶
- حسن جویری (شیخ...) : ۱۸۸
- حسن شیرازی (حاج سیرزا... مشهور به فسانی) : ۲۶-۴۴
- حسن فولاد : ۷۶
- حسن (قوام الدین...) : ۲۴
- حسن قورچی (امیر اختیار الدین...) : ۱-۱۱

۲۳۹-۲۳۸	۱۲۴-۱۶۰-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۷-۱۹۸
خانزاده سلطان (خاتون) : ۱۳۱-۱۲۱	۲۲۸-۲۲۱-۲۰۳
۲۷۱-۱۳۳	حسن کوچک چوبانی (شیخ ...) : ۶۸-
خانزاده (خواند زاده) کاشی زن دوم شاه	۱۱۷-۸۵-۸۳-۷۷-۷۶-۷۱
شجاع : ۲۷۳-۲۱۷-۱۴۸	حسین ابدال زاهدی (شیخ ...) : ۵۰
خان سلطان (یاخواندسلطان) زن شاه محمود:	حسین ایلکانی (سلطان ...) : ۱۸۱-۳۷-
۱۶۴-۱۶۳-۱۵۸-۱۵۶-۱۵۴	۱۸۷-۱۸۶-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲
۲۷۲-۲۶۴-۱۶۹	۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲
خرم : ۲۳۶	حسین بایقرا (سلطان ...) : ۱۰-۹
خرم (پهلوان ...) : ۱۹۱-۱۷۵-۱۷۲	حسین بن شرف الدین مظفر (شاه ...) :
خسرو بن عابد معروف به ابن سعین ابرقوهی:	۹۳-۱۸۹-۱۹۷-۲۶۷-۲۷۱
۴۱	حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی : ۲۲
خضر (شرف الدین) : ۱۲۳	حسین بن مولانا شهاب الدین طبسی گازر گاهی
خواجوی کرمانی : ۸۱-۸۰-۷۹-۵۷	(میرکمال الدین ...) : ۵۴
۸۷-۱۰۹-۱۲۸-۱۳۱-۱۴۱	حسین رشیدی (خواجه کمال الدین ...) :
خواند میر (غیاث الدین بن همام الدین) :	۸۷-۱۰۳-۱۴۲-۱۴۴-۱۴۵
۵-۹-۱۰-۱۱-۳۸-۸۱-۸۲-۸۵	حسین طغان (امیر سیف الدین ...) : ۱۷۲
۹۰-۱۴۳-۱۵۹-۱۶۸-۲۶۲	حسین کرت (ملک معز الدین ...) : ۷۴-
خیر الدین زرکلی : ۵۴	۱۵۰-۱۴۶
دادامحمد (تقی الدین ...) : ۱۲۳-۱۱۸	حسین (امیر... نوه امیر قزغن) : ۲۰۱
۱۳۱	حکمت (علی اصغر) : ۲۱۳-۵۵
دردی (شیخ ...) : ۱۴۷	همدانه مستوفی (حمدالله بن تاج الدین ابی بکر
در ملک زن شاه شجاع : ۲۱۷-۱۴۸	مستوفی قزوینی) : ۲۸-۴۰-۴۴-
۲۷۳-۲۳۵-۲۱۹	۴۹
دلشاد خاتون دختر سلطان اویس ایلکانی :	حنظله باد غیسی : ۵۶
۲۷۳-۱۸۶	حیدر (پهلوان قطب الدین ...) : ۲۲۲-

- دشاد خاتون زن سلطان ابومعید : ۶۷
 ۷۷
 دمشق خواجه : ۷۷
 دمشقی : ۲۸
 دنت D. G. DENNETT : ۵۰
 دولت‌شاه بن علاء الدوله بختیشاه غازی
 سمرقندی (امیر...) : ۱۱۲
 دولت شاه بکاؤل : ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ -
 ۱۵۰ - ۲۷۳
 دومزیل : G. DUMESIL
 دوندی دختر سلطان اویس ایلکانی : ۲۷۲
 دیلم کرمان (حاجی...) : ۸۸
 دیمانند M. S. DIMAND : ۵۱
 دینار (ملک...) : ۱۸ - ۱۹
 رالف فیچ ROLPH FITCH : ۲۹
 راوندی (محمد بن علی بن حلیمان) : ۴۹
 رشیدالدین فضل‌الله طیب همدانی : ۲۱ -
 ۲۵ - ۲۹ - ۴۰ - ۴۹ - ۵۰ - ۶۰ - ۶۱ -
 ۶۳ - ۶۵ - ۶۹ - ۸۲ - ۸۷
 رشیدی یاسمی : ۵۵ - ۵۷
 رضا علی‌شاه قادری : ۵۳
 رضا قلی خان هداوت : ۵۳ - ۵۷
 رکن‌الدین (امیر...) : ۲۶۸
 رکن‌الدین (درویش...) : ۱۸۸ - ۲۱۵
 رکن‌الدین صاعد (مولانا...) : ۱۹۹
 رکن‌الدین هروی : ۷۷ - ۱۲۹
 رنه گروسه RENÉ GROSSE : ۵۱
 روح عطار : ۱۴۱
 زامباور ZMBAUR : ۴۲
 زاهد ایلکانی (امیر) : ۱۹۱ - ۲۳۷
 زرکوب شیرازی فخرالدین ابو العباس احمد
 بن ابی‌الخیر) : ۲۴ - ۵۰ - ۵۴ - ۹۶ -
 ۱۱۰
 زکریا بن محمد بن محمود (المکمونى القزوینی
 ۲۸ - ۴۴
 زکریا (امیر...) : ۹۰
 زنگی (اتابک...) : ۱۱۴
 زین‌الدین شهر یابگی : ۲۲۲
 زین‌الدین علی بن منصور مظفری : ۵۹
 زین‌العابدین بن شاه شجاع (سلطان...) :
 ۱۲۲ - ۱۴۸ - ۱۵۴ - ۱۶۹ - ۱۷۳ -
 ۱۷۵ - ۱۸۰ - ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۹ -
 ۱۹۱ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۵ -
 ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
 ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۳ -
 ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۵۱ - ۲۵۹ -
 ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۷۱ - ۲۷۲
 زین‌العابدین شیروانی (حاجی...) : ۵۳
 ژان اوبین Jean Aubin : ۱۷ - ۲۶
 ساروق (امیر...) : ۷۳
 سامی بهادر (امیر...) : ۱۴۳
 سام (اتابک...) : ۱۸
 سام میرزا : ۱۱

سعدالدین انسی : ۱۹۷-۲۱۲	سنگلاخ (میرزا...) : ۵۳
سعدبن زنگی (اتابک...) : ۱۹	سوداجی : ۶۳
سعدی : ۱۲۵-۵۵	سیف الملوك : ۲۳۷
سعید محرابی کرمانی ۲۱	سیفی هروی : ۱۳
سعید نفیسی : ۳۰	سیورغان : ۱۱۷
سلجوق (امیر...) : ۱۸۵-۱۸۶	سیورغتمش (امیر...) : ۱۴۶-۱۵۰
سلطان بخت دختر دمشق خواجه : ۷۷-	۱۵۱-۱۵۷-۱۵۸-۱۷۱-۱۸۰
۱۱۵	۲۱۷-۲۲۱-۲۲۲-۲۷۲
سلطان شاه یا (سلطان پادشاه) دختر شاه	سیورغتمش (سلطان جلال الدین...) :
شجاع : ۱۵۲-۱۸۸-۲۱۷-۲۶۵-	۸۷-۵۹
۲۷۲-۲۷۱	میوی : ۵۴
سلطان شاه جاندار : ۳-۸۲-۸۵-۸۹-	شاه جهان (قطب الدین...) : ۶۶-۷۲
۲۷۴-۱۰۱-۹۰	۷۴-۷۸-۱۲۱-۲۷۲
سلفر شاه ترکمان (امیر...) : ۹۹-۱۴۳	شاهرخ میرزا : ۵-۶-۷-۱۳-۱۵-۲۶-
سلفر شاه (علاء الدوله رکن الدین...) :	۳۴-۳۵-۳۷
۲۷۰-۵۸	شاه سلطان خواهر زاده امیر مبارز الدین
سلمان ساوجی : ۱۱۹-۱۴۹-۱۶۷-	محمد مظفری : ۶۲-۹۹-۱۰۳-۱۰۴-
۱۸۵	۱۰۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۷-
سلیمان خان پادشاه مغول : ۷۱	۱۲۸-۱۳۷-۲۷۰
سلیمان خان پسر شاه شجاع (سلطان...) :	شاه سلطان (جلال الدین...) از بزرگان
۲۱۷-۲۱۹-۲۷۰-۲۷۳	کرمان) : ۲۷۳
سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال (قطب-	شاه شجاع : ۴-۲۲-۲۳-۳۷-۶۶
الدین...) : ۱۵۵-۱۵۹-۱۷۰-	۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۷-
۲۷۰	۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-
سلیمان صفوی (شاه...) : ۱۶	۱۰۴-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۵-
سنجر (سلطان...) : ۴۸-۵۰	۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-

شریف جرجانی (میر سید...): ۳۶-	۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-
۱۸۸-۲۲۹	۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-
شفق (دکتر رضا زاده...): ۵۲-۵۵	۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-
شمس الدین حاجی (امیر...): ۸	۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۳-
شمس فخری اصفهانی: ۱۰۹	۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-
شمس الدین صائِن قاضی (مولانا...):	۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-
۷۴-۷۶-۷۸-۷۹-۸۰-۸۳-۸۵-۸۶-	۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-
۸۷-۱۴۲	۱۸۱-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-
شمس الدین قائم (حاجی...): ۹۴	۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-
شمس الدین کوهی (خواجه...): ۱۲۶	۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-
شهاب الدین (شیخ...): ۱۹۹	۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-
شهاب الدین سهروردی: ۳-۲۱	۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۸-۲۰۹-
شهاب الدین توران پشتنی (شیخ...):	۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۱۱۳-۲۱۴-
۱۳۶	۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-
شیخی بن خواجه رشید الدین فضل الله	۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۵-۲۵۶-
(امیر...): ۲۷۱	۲۵۹-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-
صادق نشات (سیرداماد): ۳۱	۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳
صدرالدین آوجی (سید...): ۱۳۲	شاه علی بن شرف الدین مظفر: ۹۳-۲۷۱
صدرالدین اناری (خواجه...): ۸۷-	شبلی (سلطان... پسر شاه شجاع):
۱۰۳-۱۵۴	۱۴۵-۱۴۶-۱۵۴-۱۵۷-۱۶۹-۱۸۴-
صدرالدین دهقی (مولانا...): ۱۷۰	۱۸۵-۱۸۹-۱۹۶-۲۱۷-۲۵۹-۲۶۱-
صدرالدین عبدالعزیز (شیخ الاسلام...):	۲۶۳-۲۷۲-۲۷۳
۱۳۶	شبلی نعمانی: ۵۶-۵۷
صدرالدین عراقی (مولانا...): ۱۳۷	شجاع الدین خراسانی (اخی...): ۷۵
صدرالدین مجتبی (سید...): ۸۶-۸۹	شرف خان بن شمس الدین بدلیسی: ۳۱
صدراى شیرازی (ملا...): ۹۴	شریف راقم (میرسید...): ۴۲

- صفا (دکتر ذبیح الله...) : ۵۶
 صفی (شاه...) : ۳۷ - ۳۸
 صفی الدین اردبیلی (شیخ...) : ۵۰
 صلاح الدین خازن (خواجه...) : ۱۸۰
 ضراب (حاجی...) : ۱۲۵ - ۱۰۵ - ۹۴
 طاش کبری زاده : ۵۳
 طالب (پهلوان...) : ۱۴۷
 طغا تیمور خان : ۶ - ۶۸ - ۸۴ - ۲۰۲
 ۲۵۰
 طغا جار (امیر...) : ۲۵
 طغانشاه (اتابک...) : ۲۶۶
 طغرل شاه : ۸۱
 طهماسب صفوی (شاه...) : ۱۲
 طیب شاه (امیر جلال الدین...) : ۷۶
 عادل آختاچی : ۲۵۳
 عادل آقا : ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱
 ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷
 ۲۰۴
 عاشق شاعر (شاه...) : ۱۰۸
 عباس اسکندری : ۳۰
 عباس اقبال آشتیانی : ۱۹ - ۲۱ - ۲۹ - ۴۲
 ۵۷ - ۱۲۲
 عباسقلی خان سپهر ثانی : ۵۴
 عبدالحمین لسان السلطنه ملک المورخین :
 ۳۲
 عبدالحمین الذمیر الطوسی : ۳۸
 عبدالحمین نوائی (دکتر...) : ۳۷
 عبدالحمید خان ایرانی (حاجی میرزا...) :
 ۵۳
 عبدالحی : ۲۱۳
 عبدالرزاق سمرقندی : ۴ - ۷ - ۵۸ - ۹۰ -
 ۱۶۵
 عبدالقادر (امیر...) : ۱۸۴ - ۱۸۶
 عبدالقادر بدآوئی : ۴۱
 عبداللطیف (میرزا...) : ۷ - ۳۵
 عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی (ملا...) :
 ۵۶
 عبدالله (میرزا...) : ۷
 عبدالله فقیه (مولانا قوام الدین...) : ۱۵۵ -
 ۲۱۲
 عبدالله قطب شاه (سلطان...) : ۴۷
 عبدالله لسان سنجم (شهاب الدین...) :
 ۲۲۷
 عبیدالله خان ازبک : ۴۷
 عبید زاکانی (خواجه نظام الدین عبیدالله
 قزوینی) : ۸۷ - ۱۰۹ - ۱۱۳
 عثمان (خلیفه سوم) : ۸۲
 عثمان عباس (امیر...) : ۲۲۸
 عثمان کوه گیلوئی (مولانا بهاء الدین...) :
 ۱۵۵
 عزالدین آوجی (خواجه...) : ۲۳۸
 عزالدین اتابک لر کوچک (ملک...) :
 ۳۸

- علی سهل : ۹۷-۹۹
 علیشاه سزینانی (پهلوان...) : ۱۷۵-
 ۱۷۷-۱۷۶
 علیشیر نوائی (امیر...) : ۹ - ۱۰-
 ۵۶
 علی قورچی بیی : ۲۲۲
 علی کچه پا : ۲۲۷-۲۲۵
 علی کوتوال : ۲۵۰
 علی گیلانی (حکیم...) : ۴۱
 علی محمد عامری : ۱۸
 علی ملک زاده : ۳۰
 علی سوید سرینداری (خواجه...) : ۱۷۵-
 ۱۸۸-۲۰۱-۲۱۵
 علی میرمیران (امیر...) : ۲۲۳
 علیتقی بهروزی : ۱۱۳
 علی یزدی (شرف‌الدین...) : ۵-۳۴-
 ۳۵-۲۲۵-۲۲۶-۲۳۲-۲۳۴-۲۵۲-
 ۲۵۶-۲۵۷-۲۵۹
 علی یزدی (غیاث‌الدین...) : ۷۹-۸۵-
 ۸۶-۸۷
 عمادالدین (خواجه...) : ۲۲۳
 عمادالدین ققیه کرمانی (سولانا...) : ۱۲۸-
 ۱۸۰-۲۱۳
 عمده الملک یزدی (مستجب‌الدین...) :
 ۱۹
 عمرشاه : ۲۰۲
 عمر شیخ (امیرزاده...) : ۲۵۶-۲۵۷
- ۱۹۷-۲۱۶-۲۲۴-۲۳۴-۲۵۰
 عزیزخان پسر شاه شجاع (سلطان...) :
 ۲۱۷-۲۱۹-۲۳۵-۲۷۳
 عضد (سید...) (پدر سید جلال) : ۱۲۳
 عضد یزدی (سید...) : ۶۷
 عطا ملک بن بهاء‌الدین محمد جوینی
 (علاء‌الدین) : ۳۸
 علاء‌الدین علاء‌الدوله ابو جعفر دشمن
 زیار کاکویه : ۲۲
 علاء‌الدین ایثاق : ۱۴۷-۱۹۸-۲۵۵
 علاء قزوینی هلالی (علی بن‌الحسین بن
 علی : ۴
 علی (شیخ...) : ۱۹۱-۱۹۲
 علی با عمران (شهاب‌الدین...) : ۷۰-
 ۱۲۳
 علی بزقش (ایده‌الرحمن...) : ۲۴
 علی بیی (شمس‌الدین...) : ۱۲۶
 ۱۲۷
 علی بن زید بیهقی (ظهیر‌الدین...) : ۲۱
 علی بن شجاع‌الدین منصور (زین‌الدین...) :
 ۲۷۰
 علی بن شهاب‌الدین همدانی (سید...) :
 ۴۷
 علی بن طیفور البسطامی : ۴۷
 علی پادشاه (امیر...) : ۶۷
 علی پاشا صالح : ۵۵
 علی زرین قلم : ۳۰

- عمر سنشلی (حاجی...) : ۱۶۰
عمیدالملک (خواجه رکن الدین...) :
۷۹-۸۷-۱۰۳-۱۴۲
- عمسی بن معین الدین ابو القاسم جنید شیرازی :
۲۸
- عمسی بهنام (دکتر...) : ۵۲
غازان خان : ۲۵-۲۶-۲۹-۳۹-۵۹-۶۰-
۶۱-۶۳
- غضنفر (سلطان...) : ۲۵۶-۲۶۰-
۲۷۱-۲۷۳
- غلامعلی بایندر (دریا دار...) : ۳۰
غلام محمد هفت قلمی دهنوی متخلص به
راقم : ۵۳
- غنی (دکتر...) : ۵۳-۱۵۸-۲۱۳
غیاث الدین حاجی : ۵۸-۱۴۶-۲۷۰
غیاث الدین گیتی (مولانا...) : ۱۵۵
- فتح الله بن خواجه کمال الدین ابوالمعالی
(خواجه برهان الدین ابو نصر...) :
۸۱-۸۲-۱۱۶-۱۳۲
- فتح الله شیرازی (میر...) : ۴۱
فتح الله مجتبائی : ۵۵
- فخرالدین (کلو...) : ۹۳-۹۷-
۹۹
- فخرالدین رازی (اسام...) : ۲۱
فخرالدین طریحی نجفی : ۵۴
فخرالدین کاوسی : ۱۷۷
- فخرالملک بن خواجه نظام الملک : ۲۲
فخر بناکتی (ابوسلیمان داود بن ابوالفضل
تاج الدین محمد بن داود بناکتی : ۴۰
فخری ناظمی (خانم...) : ۴۹
فردوسی : ۵۵-۱۴۳
- فرخ آقا : ۱۸۵
فروزانفر (بدیع الزمان...) : ۵۵
فرهاد : ۱۹۰
- فریار اودوریک FRYAR ODORIC :
۲۹
- فریدون بیگ توقیعی : ۳۷
فضل بن روزبهان اصفهانی : ۴۷
فلیسین شاله FELICIEN CHALLAYE :
۴۹
- فلیکس تاور FLIX TAUER : ۲۴
قابوس بن وشمگیر (شمس المعالی...) :
۴۳
- قاسم انوار (شاه...) : ۵
قدامه بن جعفر : ۴۳
- قرا محمد ترکمان : ۱۹۲-۲۲۴
قرا یوسف ترکمان : ۳۷-۲۶۱
- قزغن (اسیر...) : ۲۰۱
قطب الدین (قاضی...) : ۱۰۳
- قطب الدین (ساکت الاسلام...) : ۲۰۳
قطب الدین یزدی (مولانا...) : ۵۲
قوام الدین زوزنی (مویدالملک...) : ۱۹

- قویلای قآن : ۳۲
 کاتب (احمد بن حسین بن علی) : ۱۵
 کاوس (ملک...) : ۱۴۲
 کاهن C. CAHEN : ۵۰
 الکتبی : ۵۳
 کججانی (خواجه شیخ...) : ۱۸۵
 کردوجین : ۷۲
 کریم خان زند : ۲۰۰
 کریم کشاورز : ۴۸
 کریستن سن - ART. CHRISTEN-SEN : ۵۱
 کریستی ویلسن : CHRISTYWILSON : ۵۲
 کمال الدین ابوالمعالی (خواجه...) : ۱۳۲-۸۲
 کمال الدین سرعشی : ۲۵۰
 کیخسرو اینجو (غیاث الدین...) : ۶۴
 ۶۵-۷۰-۱۱۵-۱۵۴-۲۷۲
 کیقباد بن کیخسرو (اسیر...) : ۹۱
 کیکاوس (عنصرالمعالی...) : ۴۶
 گربه از بزرگان نکودری : ۶۶
 گرشاسب بن فرامرز : ۲۶۶
 گرگین سردار سپاه شاه منصور : ۲۳۸
 گرگین لاری : ۲۲۸
 گنج علیخان : ۲۱
 گودرز : ۲۵۸-۲۵۹
 گورخان قراختائی : ۷۲
 گیخاتوخان : ۲۵-۶۰
 گیرشمن GHIRSHMAN : ۵۱
 گیلان شاه : ۴۶
 لاکگاراد F. LOCKEGGARD : ۵۰
 لسترنج LE STRANGE : ۴۳-۴۴
 ۲۵۹
 لطف علی بیگ آذر بیکدلی : ۵۶
 لطیف بن رکن الدین محمد : ۲۱۷
 لقمان پادشاه : ۲۵۰
 لمبتون (خانم...) ANN. K. S.-LAMBTON : ۴۸
 لودوویگ وارتمان LUDOWIGWAR-THEMAN : ۲۹
 این پول LANE POOL : ۴۲-۲۱۶-۲۶۲
 ماتئیو پولو MATTIO POLO : ۳۲
 مارکوپولو MARCOPOLO : ۳۲
 مبارز (اسیر...) : ۲۷۰
 مبارز (قطب الدین...) : ۱۹
 مبارکشاه : ۱۴۳
 مجدالدین سریندی : ۹۳-۹۹-۱۰۰
 مجدالدین قاقم : ۱۴۶
 محمد (اسیر مبارزالدین) : ۱-۲-۳-۱۷-
 ۲۲-۲۳-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-
 ۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-

محمد باقر خوانساری (میرزا...): ۵۳	۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-
محمد بغدادی (بهاء الدین...): ۵۰	۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-
محمد بن ابراهیم: ۲۱-۱۸	۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-
محمد بن ابی بکر (القاهر بالله...): ۱۵۵	۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-
محمد بن اتابک بیزقش: ۱۸	۱۰۵-۱۰۸-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۵-۱۱۶-
محمد بن احمد مظفری: ۲۷۲-۲۶۰	۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴-
محمد بن امیر کبیر امیر فضل الله دوسوی	۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-
خراسانی: ۴۱	۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۷-
محمد بن برهان (ملک ناصر الدین...):	۱۴۰-۱۴۲-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۸-۲۳۲-
۲۰	۲۵۶-۲۵۷-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۵-۲۶۶-
محمد بن جزی: ۳۳	۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴
محمد بن زین الدین: ۲۵۲	محمد (قاضی...): ۱۱
محمد بن شاه یحیی (سلطان...): -۲۲۸	محمد (ملقب به المتوکل): ۱۰۰
۲۳۴-۲۴۵-۲۶۰-۲۷۱	محمد (خواجہ قطب الدین...): ۱۷۱
محمد بن شجاع الدین منصور (سباز الدین...):	محمد (ملک...): ۱۴۵
۵۹-۲۷۰	محمد ابرقوهی (سلطان...): - ۳۹
محمد بن طغانشاه: ۱۷۵	محمد اکبر: ۱۶
محمد بن علی بن ابراهیم حسینی الاسترابادی	محمد اول (سلطان... پادشاه عثمانی):
(مولا سید میرزا فخر الدین...): ۵۴	۳۶
محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای:	محمد اولجایتو (سلطان...): - ۶-۱۹
۲۳	۲۰-۲۵-۲۶-۳۹-۴۰-۴۸-۶۰-۶۱-
محمد بن علی ظہیری سمرقندی (بهاء الدین...):	۶۳-۶۴-۶۸-۶۹-۷۲-۷۳-۱۲۲
۴۸	محمد ایچی (شیخ قطب الدین...):
محمد بن غیاث الدین حاجی: ۵۸-۵۹	۱۹۹
۲۷۰	محمد اینجو (ملک شمس الدین...):
محمد بن محمود آملی: ۱۱۰	۷۰-۷۱-۱۱۵

- محمد بن محمود بن قاسم : ۱۳۲
- محمد بن مفید بن نجم الدین محمود مستوفی بافتی : ۱-۱۶-۱۷-۱۹-۱۱۶-۱۱۲-
- ۱۲۴-۱۳۰-۱۸۷-۲۰۸-۲۶۹
- محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (غیاث الدین ابو شجاع سلطان...) : ۲۳-۴۶
- محمد بن سیرزا بایسنقر (سلطان...) : ۸-
- ۱۵-۳۴-۳۵
- محمد بن نجیب بکران : ۲۸-۴۳
- محمد بن هندوشاه نخجوانی : ۴۴-۴۵-
- ۵۰
- محمد بن یعقوب (مولانا عقیق الدین...) :
- ۱۳۲
- محمد تقی فخر داعی گیلانی (سید...) :
- ۵۶
- محمد جریانی (امیر...) : ۱۷۴
- محمد جوشی : ۶۰
- محمد خان سوم (سلطان عثمانی) : ۳۱
- محمد خان : ۷۰
- محمد خوارزمشاه (سلطان...) : ۱۹-۷۲
- محمد رشیدی (غیاث الدین...) : ۲۰-
- ۲۱-۲۲-۲۴-۴۰-۶۱-۶۵-۶۷
- محمد زبیر الصدیقی : ۱۳
- محمد سلطان (امیرزاده...) : ۲۵۰-
- ۲۵۳-۲۵۶
- محمد معیادی : ۲۹
- محمد سیرافی (ابوسعید...) : ۲۴
- محمد شاه : ۲۰
- محمد شاه (شاه...) : ۲۷۱
- محمد شفیق لاهوری : ۴۰
- محمد شیبانی : ۱۰
- محمد صفی : ۲۴
- محمد علی تبریزی خیابانی : ۵۳
- محمد علی کبابی (سدید السلطنه...) : ۳۰
- محمد علی نجاتی : ۲۰۲-۲۰۴-۲۰۸-
- ۲۲۵-۲۲۶-۲۵۲-۲۵۵
- محمد غزالی (اسام...) : ۴۶-۴۷
- محمد قراختائی (سلطان...) : ۷۳
- محمد قزوینی : ۷-۲۷-۴۲-۶۶
- محمد کرمانی (سیرزا...) : ۲۰۰
- محمد بشیزی (تاج الدین...) : ۱۶۵-
- ۱۶۶-۱۶۸
- محمد نصیر فرصت حسینی شیرازی ملقب به میرزا آقا : ۲۷
- محمد هاشمی کرمانی (سید...) : ۲۲
- محمد صادق اصفهانی (سیرزا...) :
- ۴۲
- محمد صاحب عیار (خواجه قوام الدین...) :
- ۱۲۹-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-
- ۱۴۲-۱۴۵
- محمد (خواجه غیاث الدین...) : ۱۵۹
- ۱۷۰
- محمد (خواجه هماد الدین...) :

- ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹ : ۱۵۹
- ۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶ : محمود (فخر الملک نظام الدین ...) : ۲۰
- ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۳-۱۶۴ : محمود (نصیر الملک ظہیر الدین ...) : ۲۰
- ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹ : محمود باور : ۳۲
- ۱۷۰-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۷ : محمود بن رشید (رکن الدین ...) : ۷۶
- ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۶ : محمود جاندار (شیخ ...) : ۱۹۵
- ۲۱۰-۲۱۲-۲۱۴-۲۱۶-۲۶۴ : محمود خلخالی : ۲۳۶
- ۲۶۵-۲۷۰-۲۷۲ : محمود سلجوقی (سلطان ...) : ۱۷۸
- ۱ : محمود شاہ : ۲۳۴
- ۱۲۱-۱۲۳ : سخندوم زادہ خاتون : ۱۷۸
- ۲۷۳ : محمود شاہ (حاجی ...) : ۱۱۸
- ۷۲-۷۴-۶۶ : سخندوم شاہ خان قتلغ : ۱۱۴
- ۸۷-۱۲۱-۱۷۱-۱۹۷-۲۷۲ : محمود شاہ اینجو : ۷۰-۶۷-۶۴
- ۲۷۳ : ۱۱۴
- ۱ : مرادخان (سلطان ... پادشاہ عثمانی) : ۱۴
- ۵۲ : محمود کتبی : ۳-۴-۵۸-۵۹-۶۳
- ۱۴۲ : مرجان (خواجہ ...) : ۶۵-۶۶-۷۰-۸۲-۹۷-۱۰۷-۱۲۸
- ۱۰۱-۱۰۰-۲۵-۶ : المستعصم باللہ : ۱۳۷-۱۴۷-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۲-۱۷۵
- ۱۲۶ : ۱۷۶-۱۸۰-۱۸۸-۱۹۹-۲۱۱
- المستکفی (ابوالربیع سلیمان ...) : ۲۱۲-۲۶۱-۲۶۲
- ۱۰۰ : محمود کرمانی (خواجہ عماد الدین ...) : ۸۹-۹۰-۹۹
- ۱۸ : سعود (قوام الدین ...) : ۲-۲۲-۶۶
- ۱۷۸ : سعود بن سلکشاه سلجوقی : ۱۰۲-۱۰۳-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۸
- سعود رجب نیا : ۴۵
- سعود شاہ اینجو (شرف الدین ...) : ۱۳۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۲-۱۴۳

- ۱۰۶-۱۰۶-۱۰۶-۱۶۸-۱۶۸-۱۶۸-۲۲۳-۲۵۶-۲۵۶
 ۲۶۲
 مفضل بن سعد بن حسین المافروخی : ۲۲
 مقدسی (ابوعبدالله محمد بن البشاری) : ۲۸-
 ۴۳
 ملک ارسلان : ۱۸
 ملکشاه : ۴۶
 ملک نصیر : ۸۶
 منتجب الدین کاتب جوینی : ۵۰
 المنتصر (احمد بن الظاهر باسراشته) : ۱۰۰
 منشور گرگانی (م.غ) : ۳۰
 منصور (امیر غیاث الدین ...) : ۹۹-
 ۱۴۳-۲۲۳
 منصور بن غیاث الدین حللی (شجاع الدین ...) :
 ۲۷۰
 منصور مظفری (شاه ...) : ۲۲-۳۶-
 ۳۷-۳۷-۹۳-۱۵۴-۱۶۳-۱۶۹-۱۷۰-
 ۱۷۲-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-
 ۱۸۹-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۵-۱۹۷-۲۰۰-
 ۲۰۳-۲۱۰-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۵-۲۳۶-
 ۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-
 ۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-
 ۲۵۷-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۶-۲۷۰-
 ۲۷۳-۲۷۱
 منگوقاآن : ۲۵
 منوچهر امیری : ۴۸
 منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی :
 ۲۴-۷۰-۷۱-۷۳-۷۷-۷۸-۱۱۵
 مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین) : ۲۸-
 ۴۳
 مصر (امیر ...) : ۷۳
 مصطفی خجسته : ۳۰
 مصطفی علم : ۵۲
 مظفر بن امیر مبارزالدین محمد (شرف الدین
 شاه ...) : ۸۹-۹۱-۹۲-۹۳-۱۱۸-
 ۱۲۱-۱۲۳-۱۳۹-۲۱۸
 مظفر بن منصور مظفری (شرف الدین ...) :
 ۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۶-۶۸-
 ۶۹-۷۵-۷۶-۲۷۰-۲۷۱
 مظفر حسین بیروزا : ۱۰
 مظفر کاشی (امیر مجد الدین ...) : ۲۲۲-
 ۲۲۳-۲۲۴-۲۳۴-۲۳۷
 معتصم (سلطان ...) : ۱۸۶-۲۳۷-
 ۲۶۱-۲۶۲-۲۷۳
 المعتضد بالله ابی بکر : ۱۰۰-۱۰۱-۱۲۵-
 ۱۲۶
 معصوم علیشاه : ۵۳
 معین الدین اشرف : ۱۵۸-۱۵۹
 معین الدین معلم یزدی : ۱-۲-۳-۵۸-
 ۵۹-۷۰-۷۶-۱۰۸-۱۲۴-۱۲۶-
 ۱۲۷-۱۳۲-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۲-
 ۲۱۱-۲۶۴
 معین الدین تانزی : ۲۶-۶۱-۶۵-۷۸-

- نصیرالدین طوسی (خواجہ...) : ۲۱ - ۴۹
 ۴۷ سوسی جوکار : ۲۳۷
- نظام احمد (میرزا...) : ۴۱ : ۶۸-۶۷ مومی خان
 نظام الدین اصیل (مولانا...) : ۱۰۴ : ۱۷۰ سویدالدین آی آبه
 نظام الدین حسن حاکم شبانکارہ : ۶۱ : ۲۲۹-۲۲۰ مہذب (پهلوان...)
 نظام الدین شامی : ۳۴ : ۲۱۷- مہدی بن شاہ شجاع (سلطان...)
 نظام الملک (خواجہ...) : ۴۸ - ۴۶ : ۲۷۳-۲۷۲-۲۶۰-۲۵۶-۲۳۵-۲۱۹
 نظام الملک خوافی (قوام الدین...) : ۳۸ : ۲۰۲ میرانشاہ
 نعمت اللہ ولی (شاہ...) : ۵ : ۱۷۰-۱۳۹-۱۲۶-۵-۹ میر خواند
 نقیب خان سیر غیاث الدین علی : ۴۱ : ۱۲۸ میر کرمانی
 نکودر : ۶۴ : ۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰ میرمیران (مید جلال الدین...)
 نورالدین ایچی (شیخ...) : ۱۹۹ : ۱۱۴-۱۰۴-۱۰۲ مینورسکی : ۴۵
 نورالورد (اتابک...) : ۸۷-۱۰۲- : ۲۰ ناصرالدین برہان (ملک...)
 ۱۰۴-۱۰۳ ناصرالدین خنجی : ۱۰۳-۸۷
 نوراللہ شوشتری (قاضی...) : ۵۳ ناصر الدین شاہ قاجار : ۲۶
 نوروز از سرداران نکودری : ۶۶-۶۵ ناصر الدین طاہر (ابوالفتح...) : ۵۰
 نہ آرخوس NEARCHUS : ۲۸ ناصر الدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم
 نیک روز (قطب الدین...) : ۲۱-۲۰ : ۴۷ قہستان)
 ۷۳-۷۴-۸۱ ناصرالدین عمر : ۹۶
 نیکوپولو NICOPOLLO : ۳۲ ناصرالدین منشی کرمانی : ۲۱-۱۹
 نیکولسون R. A. NICOLSON : ۲۳ ناصر خسرو علوی : ۴۳
 وصاب الحضرة (شہاب الدین عبداللہ بن فضل اللہ شیرازی) : ۲۶-۲۵ ناظر زادہ کرمانی (دکتر...) : ۵۷
 ولی (امیر... بن ہندو) : ۶-۸۴-۱۷۷-۱ نصرالدین عبدالامین سمرقندی) : ۳۸
 ۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۵- نصرت اللہ مشکوتی : ۱۷۹

فهرست اسامی کتب

- آتشکده آذر : ۵۶
 آثار الباقیه : ۴۳
 آثار البلاد زکریای قزوینی : ۴۴
 آثار عجم : ۲۷-۱۱۴
 آثار الملوک والانبیاء : ۱۱
 آثار الوزراء : ۳۸-۸۲
 آداب سلطنت : ۴۸
 آداب سلطنت و وزارت : ۴۸
 احسن التقاسیم : ۴۳
 احوال و آثار سلمان ساوجی : ۵۷
 احیاء العلوم الدین : ۴۷
 اخلاق سلطنت : ۴۸
 اخلاق ناصری : ۴۷-۵۰
 اراضی خلافت شرقی : ۴۴-۲۵۹
 از سلاجقه تا صفویه : ۱۷۹
 اساس السلطنه : ۳
 اسناد و مکاتبات سیاسی : ۳۷
 اعلام الناس فی احوال بندر عباس : ۳۰
 الاعلام : ۵۴
 اغراض السیاسه فی اغراض الریاسه : ۴۸
 امتحان الفضلا : ۵۳
 ایران از نظر خاورشناسان : ۵۲
 ایران کنونی و خلیج فارس : ۳۰
 بحرین (حقوق هفتصد ساله ایران) : ۳۰
 بحرین در دو قرن اخیر : ۳۰
 بحرین و مسائل خلیج فارس : ۳۱
 بدایع الازمان فی وقایع کرمان : ۱۸
 بستان السیاحه : ۵۳
 بغیة الوعاء : ۵۴
 البلدان ابن فقیه : ۴۳
 پیدایش خط و خطاطان : ۵۳
 تاریخ آل مظفر حافظ ابرو : ۱۰۱-۱۴۷-
 ۲۰۸-۲۱۴-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۷
 تاریخ آل مظفر محمود کتبی : ۴-۶-
 ۷-۵۸-۵۹-۶۵-۸۲-۹۷-۹۹-
 ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۴-۱۰۷-۱۲۰-
 ۱۲۶-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۷-۱۴۷-
 ۱۴۸-۱۵۱-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۲-
 ۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۴-
 ۱۸۸-۹۹-۲۰۸-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۷-
 ۲۲۲-۲۵۱-۲۶۱-۲۶۲
 تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر شفق :
 ۵۵
 تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای همائی : ۵۵
 تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر
 صفا : ۵۶

- تاریخ ادبی ایران : ۱۲-۳۹-۵۵-۲۱۳-
 تاریخ و صاف : ۳-۲۵-۴۹
 تاریخ یزد جعفری : ۱۴-۱۵-۱۶-۵۴-
 تاریخ الفی : ۴۱
 تاریخ اولجایتو : ۶۹
 تاریخ بحیره : ۸۱-۱۴۰
 تاریخ تصوف در اسلام : ۵۲
 تاریخ جدید یزد : ۱۵-۵۴-۶۴-۸۶-
 تاریخ جهانگیر : ۱۱۸-۱۳۱-۱۳۳
 تاریخ خیرات یا اصح التواریخ : ۴۱
 تاریخ راقم : ۴۲
 تاریخ سرداریه : ۶
 تاریخ سیاسی خلیج فارس : ۳۱
 تاریخ صنایع ایران : ۵۲
 تاریخ عصر حافظ : ۱۴۱-۱۴۶-۱۵۸-
 تاریخ غازانی : ۴۹
 تاریخ کبیر : ۱۵
 تاریخ کرمان احمد علیخان وزیری : ۲۱-
 تاریخ کرمان محمد بن ابراهیم : ۲۱
 تاریخ گزیده : ۴۰-۱۳۰
 تاریخ مالکیت : ۴۹
 تاریخ مغول : ۱۲۲
 تاریخ نامه هرات : ۱۳
 تاریخ نگارستان : ۱۱-۱۲
 تاریخ و صاف : ۳-۲۵-۴۹
 تاریخ یزد آیتی : ۱۷
 تتمه صوان الحکمه : ۲۱
 تحفه الملوك : ۴۷
 تحفه ساسی : ۱۱
 تحفه شاهي : ۴۷
 تحفه قطب شاهي : ۴۷
 تذکرة الشعراء سمرقندی : ۵۰-۵۶
 تذکرة الملوك : ۴۵
 تذکرة الاولیاء یا سزارات کرمان : ۲۱
 تذکرة جغرافیای تاریخی : ۴۴-۶۴
 تذکرة خوشنویسان : ۵۳
 تذکرة سیغانه : ۵۶
 ترجمه محاسن اصفهان : ۲۲
 تقویم البلدان : ۴۴
 تقویم التواریخ : ۴۲
 تمدن ایرانی : ۵۱
 جامع التواریخ حسنی : ۴-۸-۹۷-۱۰۸-
 ۱۲۳-۱۵۴-۱۷۰-۱۷۷-۱۷۸-۱۹۹-
 ۲۲۷-۲۲۹-۲۵۸
 جامع التواریخ رشیدی : ۵-۷-۲۹-۴۰-
 ۴۱-۶۹
 جامع المقال فیما یتعلق باحوال الرجال :

خلاصة الاعصار فی تاریخ بختیار یا (تاریخ بختیاری) : ۳۲	۵۴
جامع عتیق شیرازیا قدیم ترین مسجد فارس :	۱۱۳
خلیج فارس تألیف سر لشکر مقتدر : ۳۰	جامع مفیدی : ۱-۲-۱۶-۳۵-۳۶-۵۴-
خلیج فارس تألیف ویلسون : ۲۹	۶۱-۶۹-۱۱۶-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۷-
دایرة المعارف اسلامی بزبان انگلیسی :	۱۳۰-۱۳۱-۱۳۳-۱۸۷-۲۰۸-۲۲۱-
دایرة المعارف اسلامی بزبان ترکی :	۲۶۷
دایرة المعارف اسلامی بزبان فرانسه :	جغرافیای تاریخی حافظ ابرو : ۴۴-۴۹-
درة الاخبار و امعة الانوار : ۲۰-۲۱	۶۶-۱۷۷
الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة : ۳	جغرافیای طبیعی و تاریخی و سیاسی خلیج فارس : ۳۰
۲۱۴	جنگک بشماره ۴۷۳۶ کتابخانه مرکزی
دستورالکاتب فی تعیین سراتب ۴۴-۵۰	دانشگاه : ۳۷
دستورالوزراء : ۱۱-۱۴۲	جواهر : ۱
دستورالوزراء خواجه نظام الملک : ۴۸	جهان آراء : ۱۱-۶۵-۱۰۵-۱۱۸
دستورالوزراء خوانده میر : ۳۸-۸۱-۲	جهانگشای جوینی : ۲۵-۳۸-۳۹-۴۹
۸۵-۹۰-۱۵۹-۱۶۸-۲۶۲	جهان نامه : ۴۳
دستور نامه کسری : ۴۷	حافظ شیرین سخن : ۹۰
دیوان اشعار خواجهی کرمانی : ۵۷	حبیب السیر فی اخبار افراد بشر : ۵-۱۰-
دیوان حافظ : ۵۷	۱۱-۱۷-۳۸-۴۳-۲۰۰-۲۰۸-۲۱۳-
دیوان عماد فقیه کرمانی : ۵۷	۲۶۲
ذخایر الملوك تألیف علی بن شهاب الدیر	حدود العالم : ۴۳
همدانی : ۴۷	حقایق التهلیل : ۳۶
ذخایر الملوك تألیف فضل بن روزبهان اصفها	حلل مطرز : ۳۵
۴۷	خط و خطاطان : ۵۳
ذیل جامع التواریخ رشیدی : ۷۱-۸۳	خلاصة الاخبار : ۱۰-۱۱
۸۵-۹۰-۹۱-۱۶۶-۱۷۷-۱۷۹	
۱۸۹-۱۹۰-۱۹۳-۱۹۵-۲۳۶	

سمطانعلی للحضرة العليا : ۱۹ - ۲۰ -	۲۳۷
۵۰	ذیل ظفرنامه شامی : ۷
سیاحت نامه ناصر خسرو علوی : ۴۳	راحة الصدور : ۴۹
سیاست انگلیس در خلیج فارس و جزایر	راهنمای صنایع اسلامی : ۵۱
بحرین : ۳۰	رحله ابن بطوطه یا تحفة النظرفی غرایب الامصار:
سیاست نامه : ۴۶	۳۲ - ۳۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -
شاهد صادق : ۴۲	۱۱۴
شاهکارهای هنر ایران : ۵۲	روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات:
شدالازار فی حط الاوزار عن زوار العزار : ۲۷ -	۵۳
۵۴ - ۱۱۴ - ۲۱۴	روضۃ الصفا : ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۹۷ - ۹۹ -
شرح مختصر ابن حاجب : ۱ - ۱۵۵	۱۰۱ - ۱۲۶ - ۱۵۰۱۳۹ - ۱۶۳ - ۱۷۰ -
شرح مفصل ابن حاجب : ۱ - ۹۲	۱۹۱ - ۲۰۰ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۲۳ - ۲۴۹ -
شرف نامه : ۳۱	۲۵۱ - ۲۶۳
شعر العجم : ۵۶	روضه اولی الالباب : ۴۰
شیراز نامه زرکوب : ۲۴ - ۵۰ - ۵۴ -	ریاض السیاحه : ۵۳
۹۶ - ۱۱۰ - ۱۱۴	ریاض العارفين : ۵۳
صفوة الصفا : ۵۰	ریحانة الادب : ۵۳
صنایع الکمال خواجه کرمانی : ۸۱ -	زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی : ۱۹ -
۱۲۸	۴۰
صور الاقالیم : ۱۷	زبدة التواریخ بایستقری : ۶
صورة الارض ابن حوقل : ۴۳	سازمان اداری حکومت صفویه : ۴۵
طبقات سلاطین اسلامی : ۴۲ - ۲۱۶	سالاریه در جغرافیای کرمان : ۴۴
طبقات ناصری : ۴۹	سخن و سخنوران : ۵۵
طرائق الحقایق : ۵۳	سر زمین بحرین از دوران باستانی تا کنون:
ظفر نامه شرف الدین علی یزدی : ۵ - ۳۴ -	۳۰
۳۵ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -	سلسله النسب صفویه : ۵۰

- کتاب شاهى : ۲۰
کتاب قطبیه : ۵۲
کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد
مغول : ۴۸
کشف الظنون : ۵۳
کلیات عبید زاکانی : ۵۷
کنه المراد فی وفق الاعداد : ۳۶
کهنگیویه و ایلات آن : ۳۲
کیمیای سعادت : ۴۷ - ۵۰
مالک و زارع : ۴۸
شنوی روضه الانوار : ۸۰
شنوی گل و نوروز : ۸۱
شنوی همای و همایون : ۸۰
مجالس العشاق : ۴۴
مجالس الملوك : ۱۷
مجالس المومنین : ۵۳
مجمع التواریخ حافظ ابرو : ۴ - ۶ - ۱۸۱ -
۱۸۶
مجملة التواریخ فصیحی خوانی : ۴ - ۱۲ -
۶۱ - ۶۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۹۱ - ۱۰۵ -
۱۲۷ - ۱۳۲ - ۱۴۹ - ۱۶۶ - ۱۷۸ -
۱۸۶ - ۱۹۳
مجمع الفصحا : ۵۷
مجمع الانشاء : ۳۷
مجله یادگار : ۲۲
- ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷
ظفر نامه حمدالله مستوفی : ۴۰
ظفر نامه نظام الدین شامی : ۴ - ۳۴ -
۳۵
العبر : ۴۵
عنبه الكتب : ۵۰
عجایب البلدان : ۱۷
عجایب المقدور فی نوایب تیمور : ۳۶ -
۲۰۲ - ۲۰۸ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۵۲ -
۲۵۵
عشاق نامه : ۱۰۹
عقد العلی للموقف الاعلی : ۱۸ - ۵۰
عمدة التواریخ : ۲۴ - ۱۱۰
عمدة الطالب : ۲۱۷
عین الحیات : ۱۷
فارسنامه ابن بلخی : ۳۳ - ۴۳ - ۵۰ -
فارسنامه ناصری : ۲۶ - ۴۴ - ۵۴ - ۷۱ -
۹۴ - ۱۱۳ - ۱۲۰ - ۱۴۵ - ۱۹۹
فردوس التواریخ : ۴۱
فرهنگک ایران زمین : ۱۷
فوائد غیائی : ۳۷
فوات الوفيات : ۵۳
قاپوس نامه : ۴۶
قانون همایون یا همایون نامه : ۱۰
کتاب الخراج : ۴۳

- مجموعه شماره ۲۵۹۱ کتابخانه مرکزی
 دانشگاه : ۳۷
 معاصر اصفهان : ۵۰
 مختصر مفید : ۱۷
 مرصاد العباد : ۵۰
 سراج الذهب : ۴۳
 مسالك المعالک ابن خرداد به : ۴۳
 مسالك الممالک اصطخری : ۴۳
 مشکوة الادب ناصری : ۵۴
 المضاف الی بدایع الازمان : ۱۹
 مطلع السعدین و مجمع البحرين : ۴ - ۵ - ۵
 ۷ - ۸ - ۵۸ - ۹۰ - ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۶۵ -
 ۲۲۰ - ۲۳۲
 مجمع الانساب ، تالیف محمد بن علی
 شبانکاره ای : ۲۳
 معجم الانساب زامپاور : ۴۲
 معجم البلدان : ۴۳
 معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی : ۱۰۹
 مفاتیح الادب فی تواریخ العرب (مفتاح
 دوم) : ۳۰
 مفتاح السعادة : ۵۳
 مفتاح الخطوط : ۵۳
 مقدمه فی فضل علم التاریخ ابن خلدون :
 ۴۵
 سکاویات رشیدی : ۴۰ - ۵۰
 الناص فی احوال الغوص و الغواص :
- ۳۰
 مناقب العارفين : ۵۳
 مناقب هنروران : ۵۲
 مناهج الطالبین فی معارف الصادقین : ۴
 منتخب : ۳۶
 منتخب التواریخ تألیف معین الدین نطنزی
 ۲۶ - ۶۱ - ۶۵ - ۷۸ - ۱۰۶ - ۱۲۵ - ۱۵۶ -
 ۱۶۴ - ۱۶۸ - ۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۵۶ - ۲۵۹ -
 ۲۶۲
 منشآت : ۳۸
 منشآت السلاطین فریدون بیگک : ۳۶ -
 ۲۴۸
 منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال :
 ۵۴
 موافق : ۱ - ۱۰۸
 مواهب الهی : ۱ - ۲ - ۳ - ۵۸ - ۵۹ -
 ۶۰ - ۶۲ - ۷۰ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۷ -
 ۹۹ - ۱۰۸ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ -
 ۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۷ - ۱۳۹ -
 ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۷۸ - ۲۱۱ - ۲۱۲
 میراث ایران : ۵۲
 نامه دانشوران : ۵۲
 نزهت السرور : ۳
 نزهت القلوب : ۱۷ - ۴۰ - ۴۴ -
 ۴۹

- نصیحت الملوك : ٤٦ - ٤٧ - ٥٠ - هزار مزار یا سلتمس الاحباء خالصاً من -
- نفايس الفنون : ١١٠-٥٠ الرؤيا : ٢٧ - ٢٨ - ٥٤-١١٤-١٩٩-
- نفت بحرين : ٣١ ٢١٢-٢١٦
- نفحات الانس : ٥٣ هفت اقليم (تذکره...) : ١٧ - ٣٤ -
- نظري بايران و خليج فارس : ٣٠ ٩٠-٥٦-٤٤
- وفيات الاعيان : ٥٤

فهرست اسامی اقوام و طوایف و سلسله ها

- آق قویونلو (سلاطین...): ۱۲
- آل الیاس : ۱۹
- آل ایوب : ۳۱
- آل بویه : ۱۲
- آل زیار : ۱۲
- آل کاکویه : ۲۲-۱۷-۱۲
- آل کورت یا ملوک کورت : ۲۱۵-۲۰۱-۶۸
- آل مظفر (سلاطین...): ۱-۳-۴-۹
- ۱۲ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۶
- ۲۷ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۲
- ۵۸ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۶ - ۷۰ - ۷۲ - ۱۲۲
- ۱۲۴ - ۱۳۰ - ۱۳۶ - ۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۸۹
- ۱۹۱ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۱۵
- ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۸ - ۲۳۲ - ۲۵۰ - ۲۵۴
- ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳
- ۲۶۵ - ۲۷۱ - ۲۷۲
- اتابکان آذربایجان : ۱۲
- اتابکان شام : ۱۲
- اتابکان فارس : ۱۲-۱۹-۲۵-۳۱
- اتابکان لر بزرگ و کوچک : ۲۳-۲۶-۳۱
- ۲۲ - ۲۴ - ۳۸ - ۱۳۰ - ۲۲۸
- اتابکان موصل : ۱۲
- اتابکان یزد : ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹
- ۳۸ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۹ - ۲۶۱ - ۲۶۶
- اعراب (اسرای عرب) : ۱۲ - ۴۰
- اعراب بنی خلفه : ۵۸ - ۲۷۰
- اعراب ربیعہ : ۱۴۴
- اعراب فولادی : ۷۶ - ۱۴۴
- اعراب (کرمان) : ۹۲ - ۱۵۰
- اکراد (طوایف...): ۳۱ - ۱۸۶
- اویراب (طایفه...): ۱۸۸
- ایل بختیاری : ۳۲
- ایلخانان (دولت ایلخانی): ۱ - ۲۲ - ۲۶
- ۳۸ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۲ - ۱۱۶
- ۱۲۹ - ۱۳۹
- ایلکانیان (ایلکانیه - آل جالیر) : ۱۲ - ۶۸
- ۱۳۰ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۶۴ - ۱۶۶
- ۱۹۱ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۶۴
- اینجویان (سلاطین اینجو - آل اینجو) : ۱۲
- ۱۷ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۳۸ - ۷۰ - ۷۶
- ۹۴ - ۱۱۴ - ۱۵۶ - ۲۶۲
- برلاس (قبیله...): ۲۰۱
- بنی امیه : ۶ - ۱۲ - ۱۶
- بنی عباس : ۶ - ۱۲ - ۱۶ - ۱۰۰

۱۹-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۳۸	پرتقال (دولت...): ۲۸
شرفاء مکه: ۱۲	پیشدادیان: ۲۳
صفاریان: ۱۲-۱۹	ترکان: ۳۹
صفویه: ۳۷-۳۸-۴۵	تیموریان: ۱۲-۱۶
طفا تیموریه: ۱۲	جرمائییان و اوغانیان (طوایف جرما و اوغان):
عبرانیان: ۳۹	۷۳-۷۹-۸۲-۸۴-۸۷-۸۸-۸۹
عثمانیان (سلاطین آل عثمان): ۱۲-۲۸	۹۰-۹۱-۹۲-۹۹-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳
عیلیان: ۲۸	۱۲۵-۱۲۶-۱۴۴-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۲
غزان: ۱۸	۱۸۱-۱۹۸-۲۱۱-۲۲۲-۲۲۹-۲۳۵
غزنویان: ۱۹	چوپانیان: ۱۲-۶۸-۷۱
غوریان: ۱۲	چینیان: ۳۹
قزلباشان: ۳۹	حکام حسنویه (حکام جزیره و دینور و
قراختای (قوم...): ۶۶	شهرزور): ۳۱
قراختائیان کرمان: ۱۲-۱۸-۱۹-۲۰	خلفای عباسی مصر: ۱۱۸-۱۲۵
۷۲-۷۴-۷۸-۱۰۳	خوارزمشاهیان: ۱۹-۴۹
قرابان (سلاطین...): ۱۲	دیلمیان: ۱۹-۲۴
قراقویونلو (سلاطین...): ۱۲	روز افزونیه (حکام...): ۱۲
قوامیه (حکام...) یا سادات مرعشی:	سادات مرعشی: ۲۰۴
۱۲-۲۵۰	ساسانیان: ۲۳
قیاصره روم: ۱۲	سامانیان: ۱۲
کرد (حکام...): ۱۲	سربداران: ۱۲-۶۸-۱۸۸
کلدانیان: ۲۸	سلاجقه کرمان: ۱۸-۲۱-۳۷
کیش (اسرای...): ۲۹-۳۱	سلاطین شیروان: ۱۲
لار (حکام یا سلاطین...): ۱۲-۱۴	سلجوقیان: ۱۲-۱۶-۱۹-۲۵
۲۳-۲۱۶	سلفوریان (اتابکان فارس): ۲۵
لر (حکام یا اتابکان...): ۱۲-۱۴	شیبانکاره (اتابکان یا حکام...): ۱۲-۱۸

۶۶	مغول (سلاطین یا اقوام...): ۱۲ - ۳۹ -
هرسوز (سلاطین یا سلوک...): ۱۲ -	۴۵ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۵ - ۵۸ - ۶۴ - ۷۲ -
۱۴ - ۱۸ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۱ -	۸۷ - ۱۰۰ - ۱۲۲ -
۳۳ - ۳۴ - ۳۸ - ۱۳۰ - ۲۱۶ -	سلوک مصر: ۲۵ -
هزاره شادی: ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۴۶ -	سلوک مغرب: ۱۲ -
یمن (سلاطین...): ۱۲ -	نکودری (نکودریان): ۶۴ - ۶۵ -

خواهشمند است اغلاط زیر را قبل از مطالعه کتاب اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۸	مطلع السدین	مطلع السعدین
۷	۲۴	آقای	آقای
۸	۲۲	ابولقاسم	ابوالقاسم
۲۳	۲۰	معجم الانساب	معجم الانساب
۲۹	۱۱	LUDOWING	LUDOWIG
		WRTHEMAN	WARTHEMAN
۳۳	۹ و ۴	ابن بطوطه	ابن بطوطه
۳۳	۲۲	DEDRO	PEDRO
۵۳	۲۰	فی اعیان المائة	فی اعیان المائة
۵۹	۱۲	اتاب	اتابک
۶۵	۱۸	قاض	قاضی
۶۶	۱۹	قزویی	قزوینی
۷۰	۱۸	اینجو	اینجو
۷۱	۲۳	جامع التواریخ	مستغیب التواریخ
۷۹	۱۱	سباراز الدین	سبارازالدین
۸۰	۲۱	تطب	قطب
۸۵	۱	مک اشرف	ملک اشرف
۸۸	۴	سبارالذین	سبارز الدین
۸۸	۱۲	کرمای	کرمانی
۱۰۵	۳	جماد الاولی	جمادی الاولی
۱۱۲	۱۳	ابن بطوطه	ابن بطوطه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۴	۱۵	ابوعبداللہ حقیف	ابوعبداللہ خقیف
۱۱۹	۱۱	سلطان شاہ	شاہ سلطان
۱۲۶	۱۰	رژش	رؤس
۱۲۶	۲۳	برتبہ	بریتہ
۱۴۷	۳	معاصرہ	محاصرہ
۱۵۱	۸	طام	طارم
۱۵۲	۴	شاہ سلطان	سلطان شاہ
۱۵۴	۶	مقدماف	مقدمات
۱۸۱	۸	ملک فخرالدین	ملک عزالدین
۱۸۱	۱۱	قروین	قزوین
۱۸۶	۲۱	جامع التواریخ	مجمع التواریخ
۲۲۷	۱۷	جانی بیگ	حاجی بیگ
۲۳۴	۸	»	»
۲۳۴	۹	مرقع	موقع
۲۶۲	۱۴	سلطات	سلطنت

تاریخ آل مظفر

جلد دوم

اشارات و انگاه تهران

شماره ۲/۱۱۴۵

گنجینه تحقیقات ایرانی

شماره ۲-۵۲



تهران ۱۳۴۷

تاریخ آل مظفر

جلد دوم

تالیف

حسینعلی
استاد دانشگاه تهران

شمارهٔ مسلسل ۱۳۵۲

چاپ این کتاب در یکهزار و دوویست نسخه در دی ماه ۱۳۴۷

در چاپخانهٔ دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

حق چاپ این کتاب تا سه سال در انحصار دانشگاه

و مسئولیت صحت مطالب با مؤلف است

بها : ۱۳۰ ریال

مقدمه

پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایلیخان مغول بطوریکه در مقدمه جلد اول کتاب حاضر گفته شده علاوه بر اینکه در هر قسمتی از ایران حکومتی مستقل تشکیل گردید سلسله های محلی دیگری نیز که بعضی از آنان در زمان مغولان و تحت نظر آنان حکومت داشتند بحیات سیاسی خود ادامه دادند . البته شناختن سلسله های کوچک محلی برای روشن شدن تاریخ ایران بسیار ضروری و لازم میباشد ولی متأسفانه تا کنون کمتر درباره تاریخ سلسله های مزبور کنجکاوی و تحقیق بعمل آمده و چون اغلب سلاطین آل مظفر با حکام محلی سروکار پیدا کرده و با آنان روابطی داشته اند از اینرو لازم آمد تاریخ سلسله های محلی که در قلمرو دولت آل مظفر حکومت میکرده اند بقدر مقدور مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد بنابراین در قسمت اول جلد دوم کتاب حاضر تاریخ سلسله های محلی در ۷ فصل بشرح زیر بیان شده :

فصل اول	آل کاکویه و اتابکان یزد
فصل دوم	ملوک شبانکاره
فصل سوم	فارس در زمان ایلیخانان و حکومت خاندان اینجو
فصل چهارم	حکام لار
فصل پنجم	ملوک هرموز
فصل ششم	اتابکان لر بزرگ
فصل هفتم	اتابکان لر کوچک

اما در قسمت دوم جلد دوم تمدن ایران در دوره فترت بعد از مغول و زمان حکومت آل مظفر مورد بحث قرار گرفته . در این قسمت پس از بحث در تشکیلات

۱ - استاد فقید عباس اقبال در کتاب تاریخ مغول در باره بعضی از این سلسله ها تحقیقاتی نموده همچنین دانشمند فقید کسروی کتابی بنام شهریاران گمنام در این باره دارد .

دولتی و ارکان دولت و منابع درآمد آن از وضع ملت و ساکنین کشور گفتگو شده . در این قسمت تقسیم‌بندی جدیدی از ملت بعمل آمده و ملت به ده نشینان و شهر - نشینان منقسم شده تا بررسی دقیقی در زندگی اجتماعی هر قسمت بعمل آید و کیفیت علم و دانش و زندگی علما و دانشمندان در این قرن و در نتیجه تمدن ایران در اواخر حکومت مغولان و زمان فترت بعد از مغول مخصوصاً در قلمرو دولت آل مظفر روشن گردد امید است دانشمندان و محققان در تحقیقات دقیق تر خود نکات تاریک تاریخ ایران را روشن تر سازند و چراغی فراراه دوست‌داران علم و دانش قرار دهند .

دکتر حسینقلی منوره مهرماه ۱۳۴۷

فهرست مطالب کتاب

قسمت اول

سلسله‌های محلی معاصر دولت آل مظفر

۱۹-۱	فصل اول : آل کاکویه و اتابکان یزد
۴۶-۲۰	فصل دوم : ملوک شبانکاره
۷۹-۴۷	فصل سوم : فارس در زمان ایلخانان و حکومت آل اینجو
۸۶-۸۰	فصل چهارم : حکام لار
۱۳۱-۸۷	فصل پنجم : ملوک هرموز
۱۴۷-۱۳۲	فصل ششم : اتابکان لر بزرگ
۱۶۰-۱۴۸	فصل هفتم : اتابکان لر کوچک

قسمت دوم

تمدن در دوره فترت بعدازمنقول و زمان حکومت آل مظفر

<u>۲۱۴-۱۶۳</u>	<u>مبحث اول : دولت</u>
۱۷۶ - ۱۶۳	فصل اول : تشکیلات دولتی
۱۸۰ - ۱۷۷	فصل دوم : ارباب قلم
۱۹۲ - ۱۸۱	فصل سوم : وضع مالی در قلمرو دولت آل مظفر
۲۰۵ - ۱۹۳	فصل چهارم : منابع درآمد دولت
۲۱۴ - ۲۰۶	فصل پنجم : اصحاب شمشیر
<u>۲۶۱-۲۱۵</u>	<u>مبحث دوم : ملت</u>
۲۳۱ - ۲۱۶	فصل اول : ده نشینان
۲۴۶ - ۲۳۲	فصل دوم : شهرنشینان
۲۶۱ - ۲۴۷	فصل سوم : پیشه وران و صنعتگران

۲۷۱-۲۶۲

مبحث سوم : مذهب

۳۲۶-۲۷۲

مبحث چهارم : کیفیت علم و دانش در قرن هشتم هجری

۳۳۷-۳۲۷

شرح مختصر بعضی از امکنه تاریخی

۳۴۵-۳۳۸

فهرست اسامی امکنه

۳۶۰-۳۴۶

فهرست اعلام تاریخی

۳۶۲-۳۶۱

فهرست اسامی کتب

۳۶۴-۳۶۳

فهرست اقوام و طوایف و سلسله‌ها

۳۶۵

غلط نامه

قسمت اول

سلسله‌های محلی جنوب ایران معاصر آل مظفر

(آل کاکویه و اتابکان یزد - ملوک شبانکاره - خاندان اینجو در فارس - حکام لار -

ملوک هرموز - اتابکان لر بزرگ - اتابکان لر کوچک)

فصل اول

آل کاکویه و اتابکان یزد

بطوریکه در تاریخ آل مظفر گفته شد فرزندان غیاث الدین حاجی خوافی که از خراسان یزد مهاجرت کردند در خدمت حکام این شهر که در تاریخ به اتابکان یزد معروفند داخل شدند و بالاخره امیر مبارز الدین محمد جانشین آنان شد و خود سلسله آل مظفر را تأسیس کرد اما مؤسس اتابکان یزد نیز که مانند سایر اتابکان امیری از امرای سلجوقیان می باشد سر پرستی دختران امیر فرامرز بن گرشاسب نامی را از طرف سلطان سنجر سلجوقی بعهدہ داشت و او آخرین پادشاه از سلسله ای است که بآل کاکویه مشهورند بنا بر این لازم است ابتدا تاریخ آل کاکویه و بعد سرگذشت اتابکان یزد گفته شود.

الف - آل کاکویه . در سال ۳۸۷ هـ. ق فخرالدوله دیلمی وفات یافت و چون پسرش ابوطالب رستم ملقب به مجدالدوله هنوز بسن رشد نرسیده بود زوجه اش سیده خاتون عهده دار امور مملکت شد و او حکومت اصفهان را در سال ۳۹۸ به ابو جعفر محمد دشمن زیار که حسام الدین علاءالدوله لقب داشت واگذار نمود. او پسر خال سیده خاتون بود^۱ و چون خال را بلغت دیلمی کاکویه میگفتند از این رو به علاءالدوله کاکویه و فرزندان او بدیالمه کاکویه مشهور گشتند.

تا زمانیکه سیده خاتون زنده بود قلمرو حکومت مجدالدوله دیلمی از تعرض دشمنان از آن جمله سلطان محمود غزنوی مصون بود و چون او در سال ۴۱۰ هـ. ق وفات یافت سلطان محمود که در این زمان از غزوات هند نیز فراغت یافته بود متوجه غرب ایران شد و در سال ۴۲۰ بعراق عجم لشکر کشید و مجدالدوله را بوسیله

۱- تاریخ جهان آرا ص ۸۱ و تاریخ مغول اقبال ص ۲۰۲

یکی از سرداران خود بنام حاجبعلی دستگیر ساخت و بغزنین فرستاد و حکومت عراق را به پسر خود سلطان مسعود وا گذاشت و او ری را مقر حکومت خود ساخت. علاء الدوله که در این موقع علاوه بر اصفهان شهرهای همدان و شاپورخواست را نیز در تصرف داشت چون از دست اندازی سپاهیان سلطان محمود بری و قزوین و سایر ممالک مجدالدوله دیلمی خبر یافت در اصفهان بنام او خطبه خواند و اظهار اطاعت نمود باین جهت سلطان محمود نیز متعرض او نشد و علاء الدوله همچنان در حکومت اصفهان باقی ماند.

پس از مراجعت سلطان محمود از عراق عجم بغزنین سلطان مسعود باصفهان لشکر کشید و آنجا را از تصرف علاء الدوله خارج ساخت و از طرف خود حاکمی در آن شهر گماشت و بری برگشت ولی مردم اصفهان برگماشته سلطان شورش کردند و او را کشتند

سلطان مسعود بار دیگر باصفهان لشکر کشید و آنجا را متصرف شد و عده‌ای از مردم را بقتل رسانید و علاء الدوله نیز فراری شد و در سال ۴۲۱ سلطان مسعود همدان را نیز از تصرف گماشتگان علاء الدوله خارج ساخت. علاء الدوله بخوزستان رفت تا از ابو طاهر جلال الدوله دیلمی (۴۱۶ - ۴۳۵) کمک بگیرد اما او بعلت گرفتاریهای داخلی و جنگ با بنی اعمام نتوانست به علاء الدوله کمک نماید با این حال او تا مرگ سلطان محمود غزنوی (۴۲۱) درخوزستان بود و چون از مرگ او و عزیمت سلطان مسعود بخراسان اطلاع یافت باصفهان برگشت و ممالک سابق خود را در اختیار گرفت و نواحی خوار و ورامین و دماوند را نیز از دست عمال انوشیروان زیاری خارج ساخت ولی انوشیروان بکمک سپاهیان سلطان مسعود غزنوی ری را از تصرف علاء الدوله درآورد و علاء الدوله که در این جنگ زخم برداشته بود بهمدان گریخت.

ابو سهل حمدونی که از طرف سلطان مسعود غزنوی بجای تاش فراش بحکومت ری و بلاد جیل در سال ۴۲۲ برگزیده شده بود از سر تقصیر علاء الدوله که طلب

بخشش نموده بود درگذشت و بشرط پرداخت مال مقرر اصفهان را در اختیار او گذاشت.

در سال ۴۲۴ مردم ری و جبال آغاز مخالفت کردند و ابوسهل آنان را مطیع ساخت. سال دیگر ابوسهل بعلت خودداری علاء الدوله از پرداخت مال مقرر به اصفهان لشکر کشید. علاء الدوله بلرستان پیناه ابو کالتجار مرزبان پادشاه دیلمی فارس رفت و ابوسهل اصفهان را متصرف شد و خزائن علاء الدوله را غارت کرد و نفائس آن را بغزنین فرستاد از آن جمله بود کتب دانشمند معروف ابو علی سینا که در این تاریخ در اصفهان بسر میبرد و وزارت علاء الدوله را داشت. علاء الدوله بار دیگر در سال ۴۲۷ با ابوسهل جنگ کرد باز نتیجه نکرقت و بطرف طارم گریخت.

در این هنگام سلجوقیان در خراسان آغاز فتنه کرده بودند و سلطان مسعود بجای اینکه از نافرمانی آنان جلوگیری کند عازم جنگ هندوستان شد و نصایح امرا و ارکان دولت را در این باره نشنید. در غیبت او سلجوقیان در خراسان قوت یافتند. علاء الدوله کاکویه نیز موقع را مغتنم شمرده ابوسهل حمدونی را از ری بیرون کرد و بر تمامی عراق عجم مستولی گردید.

سلطان مسعود در سال ۴۲۸ از سفر هند بازگشت ولی از عهده دفع سلجوقیان برنیامد و در جنگ دندانقان در سال ۴۳۰ از آنان شکست خورد و سپس عازم هند شد و در این سفر بود که گرفتار گردید و بقتل رسید (۴۳۲ هـ. ق).

علاء الدوله کاکویه مدت ۳۰ سال در اصفهان و عراق عجم حکومت کرده و در سال ۴۳۳ هـ. ق وفات یافته است. او مردی فاضل و فضل دوست بود و شیخ الرئیس ابو علی سینا مدتی وزارت او را داشته و کتاب دانشنامه علائی را بنامش نوشته است.

حسام الدین علاء الدوله ابو جعفر محمد بن دشمن زیار چهار پسر و یک دختر داشت پسران عبارت بودند از: ظهیر الدین ابو منصور فراسرز - علاء الدوله

ابو کالیجار گرشاسب - ابو حرب یا (ابوالحارث) - دشمن زیار .

ظهیر الدین ابو منصور فراسرز بعد از پدر بحکومت اصفهان رسید . در این موقع سلجوقیان بریاست طغرل بیگ بر خراسان دست یافته بودند و در سال ۳۳۳ ع گرگان و طبرستان را از تصرف آل زیار خارج ساخته و خوارزم را نیز در سال ۳۴۴ ع بدست آورده بودند و ابراهیم ینال برادر مادری طغرل در همین سال ری را از تصرف آل کاکویه بیرون آورد . ابو منصور فراسرز که در این زمان بجای جلوگیری از هجوم سپاهیان سلجوقی با ملک ابو کالیجار دیلمی پادشاه فارس و کرمان بمنزاعه برخاسته بود چون خطر سلجوقیان را نزدیک دید در سال ۳۷۷ ع طی نامه ای از ابو کالیجار عذر خواهی کرد و حاضر شد بنام او خطبه بخواند و امیر ابو کالیجار نیز عذر او را پذیرفت و بین آنان صلح برقرار گردید . در سال ۳۸۸ ع طغرل بیگ اصفهان را در محاصره گرفت ولی بفتح آن موفق نگردید فقط باین راضی شد که ابو منصور هر سال مالی بخزانه سلاجقه بدهد و بنام طغرل خطبه بخواند . در سال ۴۰۱ ع بار دیگر طغرل بعراق عجم لشکر کشید و پس از آنکه ابراهیم ینال را که قدرتی حاصل کرده و در صد خروج بود دفع کرد متوجه اصفهان شد و در محرم سال ۴۰۲ ع این شهر را در محاصره گرفت یک سال اصفهان در محاصره بود تا بالاخره در محرم سال ۴۰۳ ع بدست طغرل افتاد و او بجای اصفهان حکومت یزدو ابرقوه را بابو منصور فراسرز داد بنا بر این تاریخ شروع حکمرانی آل کاکویه در یزد سال ۴۰۳ ع میباشد .

آل کاکویه عموماً از سلجوقیان اطاعت داشتند و در واقع از طرف آنان در یزد حکومت میکردند . حکومت ابو منصور فراسرز تا سال ۴۰۹ ع طول کشیده او با سه تن از سلاطین سلجوقی یعنی طغرل اول (۴۲۹ - ۴۵۵) و الب ارسلان (۴۵۵ - ۴۶۵) و ملک شاه (۴۶۵ - ۴۸۵) معاصر است و در زمان سلطنت ملک شاه اغلب در اصفهان بسر میبرد .

امیر گرشاسب برادر امیر منصور فرامرز در زمان پدر حکومت همدان را داشت و چون سلجوقیان همدان را از دست او خارج ساختند بشیراز پیش فولاد ستون (۴۴۷-۴۴۸) پادشاه دیلمی رفت و از طرف او به حکومت اهواز منصوب گردید. امیر گرشاسب در این شهر تا سال ۴۴۳ حکومت داشت تا وفات یافت.

ابو حرب یا (ابوالحارث) برادر سوم ابو منصور که در نظنز حکومت داشت^۱ پس از چندی بنای نافرمانی را گذاشت و بحکام سلجوقی ری ملتجی شد و گاهی نیز پیناه ابو کالیب جاردیلمی میرفت و او را بتصرف اصفهان تحریک مینمود تا بالاخره بین دو برادر صلح برقرار شد.

چون ابو منصور فرامرز در سال ۴۶۹ وفات یافت ملک شاه سلجوقی پسر او را که ابو منصور امیر علی نام داشت به حکومت یزد و جانشینی پدر انتخاب نمود^۲ و او در سال جلوس بتخت حکومت (۴۶۹) ارسلان خاتون دختر چغری بیک را که عمه سلکشاه باشد و سابقاً در ازدواج القائم بامرالله خلیفه عباسی (۴۲۲ - ۴۶۷) بود در ازدواج خود آورد و از این راه اساس سلطنت خود را محکم تر ساخت. امیر علی در سال ۴۸۸ در جنگی که میانه تنش برادر سلکشاه با برکیارق در نزدیکی ری اتفاق افتاد و او همراه تنش بر علیه برکیارق جنگ میکرد بقتل رسید^۳

۱- تاریخ یزد تألیف جعفری ص ۱۸

۲- « » « » ص ۲۱

۳- جامع مفیدی چاپ تهران جلد سوم ص ۸۲

علاء الدوله امیر علی دختری داشت بنام عطا خاتون و سلکشاه او را نیز نزد خود خواست و پس از آنکه بحد رشد رسید بفرزندش سلطان محمود داد و از او پسری آمد که بعلاء الدوله عطا خان موسوم گشت و چون سلطان محمود در جوانی مرد (۵۲۵) علاء الدوله عطا خان با مادرش عطا خاتون بیزد آمدند و سکونت اختیار کردند. سلطان محمود را از سلکه عطا خاتون دختری نیز متولد شد که بترکان خاتون موسوم گشت مؤلف جامع مفیدی گوید: او بازدواج سلیمان شاه پسر پادشاه کرمان در آمد و ملکه کرمان شد. جلد سوم ص ۷۳۵

امیر علی ممدوح معزی نیشابوری و پدر او برهانی بوده است. بعد از امیر علی پسرش علاء الدوله ابو کالیجار گرشاسب ثانی بحکومت یزد رسید و او ابتدا پیش ملکشاه بسر میبرد و جزء مقریان او بود. پس از فوت ملکشاه نزد سلطان سنجر رفت و رتبه امیر الامرائی گرفت و یزد باقطاع باو واگذر شد و او در خدمت سلطان سنجر بود تا در سال ۶۱۳ هـ وفات یافت.

آخرین فرد از خاندان کاکویه که در یزد بحکومت پرداخته امیر فرامرز پسر علاء الدوله گرشاسب ثانی است او نیز در خدمت سلطان سنجر بسر میبرد و در سال ۶۳۶ هـ در جنگ قطوان با قراختائیان کشته شد و چون فرزند ذکوری نداشت سلطان سنجر حکومت یزد را بدو دختر او وا گذاشت.

حکام آل کاکویه در آبادی یزد و توسعه و ترقی آن کوشیده و ابنیه و عماراتی که بیشتر جنبه مذهبی و خیریه دارد مانند مسجد و مدرسه ساخته و یا برای پیشرفت و رونق تجارت بساختن بازار پرداخته و یا آبادیهای در اطراف شهر ایجاد کرده و قنات هائی جهت مشروب ساختن دهات و محلات شهر جاری کرده اند چنانکه ابو منصور فرامرز برای خود سرای عالی ساخت و علاء الدوله ابو منصور امیر علی سومین حکمران این سلسله و دومین آنها در یزد در محله شهرستان مدرسه ای ساخت و گنبدی جهت مدفن خود بنا نمود و آن مدرسه بدو مناره معروف شده و سلطان را پس از فوت در زیر آن گنبد دفن کردند.

او در (درده) جنب مسجد ارسلان خاتون مسجد جامعی ساخت و ارسلان خاتون که از زنان صالحه و خیر زمان خود بود نیز مسجدی بنا نمود که دارای سناری عظیم بود. مؤلف جامع مفیدی گوید: اولین سناری که در یزد ساخته شد آن بود و آن تا سال ۸۳۲ باقی بود در آن سال افتاد و آن مسجد بعداً داخل مسجد جامع کبیر گردید^۱

در زمان علاء الدوله امیر علی بزرگان دولت نیز از خود ابنیه و آثاری بیادگار گذاشته اند چنانکه چهار نفر از امراء او بنامهای ابو مسعود بهشتی - ابو یعقوب

دیلمی-ابویوسف که آنرا سوغمارات بسیار در یزد ساخته اند مانند باغ بهشتی که از ابوسعود بهشتی است. ابو یعقوب دیلمی محله یعقوبی را احداث کرد و خانه ها و بساتین بسیاری در آن ساخت و قناتی برای مشروب کردن آن جاری کرد که بقنات یعقوبی شهرت داشت. کیانرسو در محله سر ریگ مدرسه و گنبدی جهت مدفن خود ساخت و قناتی جاری کرد.

امراء مزبور بدستور علاءالدوله ابومنصور امیر علی حصار ی گرد کشیدند و چهار دروازه بر آن قرار دادند که دارای درهای آهنین بود و نام این چهار امیر بر دروازه ها بخط کوفی نقش شده بود و این چهار دروازه عبارت بودند از: درب کوشک نو - درب قطریان - درب مهریچرد - در کیا.

ارسلان خاتون دو خواجه سرا داشت بنام های صواب و لالاریحان - خواجه صواب قناتی جاری کرد که بعداً به آب سوا (صواب) معروف شد. همچنین دو کنیزک خاص داشت یکی را ابرو دیگری را مبار که نام بود و آن دو نیز دو قنات متصل بهم احداث نمودند که بقنات ابرو مبار که معروف گردید.

علاءالدوله گرشاسب ثانی چهارمین پادشاه این خانواده باغ گرشاسبی را در اهرستان ساخت و در هر دو طرف مسجد جامع بازاری بنا نمود.

امیر فرامرز آخرین حکمران آل کاکویه علاوه بر اینکه باروی شهر مشهد مقدس را در سال ۵۱۵ بنا نمود در یزد نیز قناتی جاری ساخت و دهی در حوالی ابرندآباد ایجاد کرد که بگرد فرامرز موسوم گشت که بعداً آن را کفرامرز گفته اند^۱ شجره نسب آل کاکویه که ابتدا در اصفهان و همدان و سپس در یزد حکومت داشته اند.

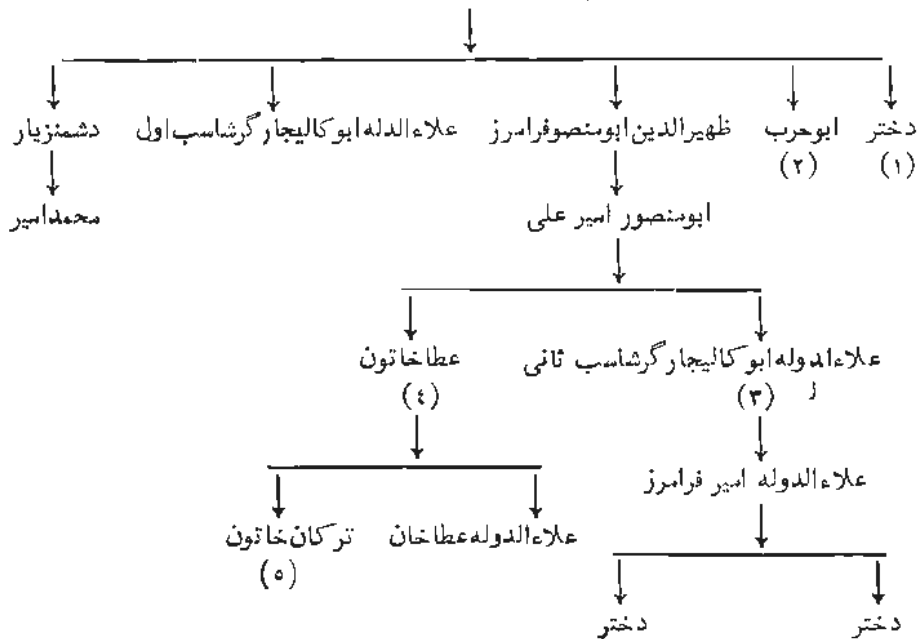
۱ - علاءالدوله حسام الدین ابوجعفر

محمد بن دشمن زیار از ۳۹۸ تا ۳۳۳ ع در اصفهان و همدان

۱- تاریخ یزد تألیف جعفری. تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب.

جامع مفیدی تألیف محمد مفید مستوفی باقی صفحات متعدد.

- ۲ - ظهیرالدین ابو منصور فرامرز بن علاء الدوله ابو جعفر
محمد بن دشمن زیار از ۴۳۳ تا ۴۴۳ در اصفهان
و از ۴۴۳ تا ۴۶۹ در یزد
- ۳ - ابو منصور امیر علی بن ابو منصور فرامرز از ۴۶۹ تا ۴۸۸ در یزد
- ۴ - علاء الدوله ابو کالیجار گرشاسب ثانی این
ابو منصور امیر علی از ۴۸۸ تا ۵۱۳ در یزد
- ۵ - علاء الدوله امیر فرامرز بن علاء الدوله
گرشاسب ثانی از ۵۱۳ تا ۵۳۶ در یزد
- ۶ - دختران علاء الدوله امیر فرامرز بسرپرستی رکن الدین سام بن وردان روز
علاء الدوله حسام الدین ابو جعفر محمد بن دشمن زیار



- ۱- با سلطان مسعود غزنوی ازدواج کرد (الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی تألیف زامباور جزء ثانی).
- ۲- نطنز اقطاع او بود
- ۳- خواهر سلطان سنجر زن او بوده.
- ۴- زن سلطان محمود بن ملکشاه سلجوقی .
- ۵- بازدواج سلیمان شاه پسر پادشاه کرمان درآمد

ب - اتابکان یزد

سلطان سنجر که حکومت یزد را بدختران امیر فرامرز داد اتابکی آنان را نیز برکن الدین سام بن وردان روزیکی از امرای لشکری خود سپرد. در آغاز حکومت اتابکان یزد بین سلاطین سلجوقی اختلاف افتاد مخصوصاً پس از مرگ سلطان سنجر در سال ۵۵۲ هـ این اختلاف شدت یافت از این رو آنان بیشتر ب خود مشغول شدند و از دیگران غافل ماندند باین جهت امرای ولایات موقع را غنیمت دانسته دولت‌هائی مستقل برای خود تشکیل دادند مانند اتابکان آذربایجان (۵۴۱-۶۲۶) و اتابکان فارس (۵۴۳-۶۸۶) و سلاجقه کرمان (۴۳۳-۵۸۳) - خوارزمشاهیان (۹۰۴-۶۲۸) نیز که قبلاً در حوزه حکومتی خود تا اندازه ای مستقل بودند قدرت بیشتری یافتند. اتابکان یزد هم که جانشینان آل کاکویه در این شهر بودند کم‌کم از اطاعت سلجوقیان خارج گشتند و با اتابکان فارس و سلاجقه کرمان و قراخانیان کرمان روابط دوستانه برقرار نمودند و با ایجاد وصلت و روابط دوستی را محکم‌تر ساختند و حتی کار بجائی رسید که سلجوقیان کرمان از اتابکان یزد در موقع احتیاج یاری و کمک میخواستند چنانکه چون در سال ۵۸۰ هـ ملک طغرل پادشاه سلجوقی کرمان درگذشت و بین پسرانش ملک ارسلان و ملک توران شاه و بهرام شاه اختلاف افتاد ملک ارسلان که در سال ۵۷۰ هـ در جنگ با بهرام شاه شکست خورده بود به یزد پیش اتابک رکن الدین سام رفت و مورد اعزاز و احترام قرار گرفت و بکمک سپاهیان او بکرمان لشکر کشید ولی باز شکست خورده بیزد برگشت و چون بهرام شاه فوت شد پسر هفت ساله اش بنام محمد شاه بحکومت کرمان رسید و عده ای از سرداران بهرام شاه نیز بیزد پیش ملک ارسلان رفتند و او را بفتح کرمان تشویق نمودند از این رو ملک ارسلان در سال ۵۷۱ هـ بهمراهی اتابک رکن الدین سام بکرمان آمد و شهر بردمیر را متصرف شد و سپس عازم جیرفت گردید ولی یکی از سرداران او بنام آی بیگ که از آمدن اتابک بکرمان ناراحت بود با این امر مخالفت کرد ملک ارسلان گفت «اتابک یزد بر من حقوق بسیار دارد و دو سال است که رنج ما کشیده

باید اینک ما او را در کرمان منصبی دهیم و مکافات صفات او بنمائیم» اما آی بیگ راضی نشد و اتابک یزد نیز گفت «منظور این بود که ملک ارسلان در ملک خود بحکومت برسد» و یزد برگشت.

ملک ارسلان در سال ۵۷۳ ه کشته شد و توران شاه بکمک سپاهیان اتابک فارس بر کرمان مسلط شد ولی عده ای از امرای او یزد پیش اتابک سام رفتند. اتابک سام بنا بکینه ای که با آی بیگ سردار توران شاه که بعد از مرگ ملک ارسلان بخدمت او آمده بود داشت با سپاهی روی بکرمان آورد و بردسیر را در محاصره گرفت ملک توران شاه شهر را رها کرد و آبیگ نیز دستگیر شده بقتل رسید. در سال ۵۷۴ ه ملک توران شاه تسلیم شد و اتابک در فصل زمستان بجیرفت رفت. سپاهیان اتابک فارس در این موقع در صدد تصرف کرمان برآمدند ولی بعلت مرگ اتابک فارس مراجعت نمودند و اتابک رکن الدین سام نیز بعلت کسالت به یزد برگشت.

اتابک رکن الدین سام که مردی حلیم و کم آزار بود بخوبی نتوانست از عهده اداره امور برآید از این رو هرج و مرج در یزد بروز نمود باین جهت بزرگان شهر برادر کوچک او را که عزالدین لنگر نام داشت در سال ۵۸۴ ه بحکومت برداشتند و اتابک رکن الدین سام نیز در سال ۵۹۰ ه درگذشت.

اتابک عزالدین لنگر مردی بهادر و کاردان بود و پیش از آنکه بحکومت یزد برسد از طرف سلجوقیان در اصفهان و شیراز حکومت داشت. حکومت او در یزد ۲ سال طول کشید و در سال ۵۹۰ ه وفات یافت و در مدرسه وردان روز سدفون شد.

او چهار پسر داشت بنام های وردان روز - محی الدین سام - کیکاوس - قطب الدین اسفهلار منصور.

وردان روز بعد از پدر بحکومت یزد رسید - او جوانی شجاع بود و مدت ۱۲

محمی الدین سام پسر دیگر عزالدین لنگر دختر دیگر براق حاجب را که سریم ترکان نام داشت در ازدواج آورد.^۱

مؤلف جاسع مفیدی گوید: او درویش نهاد بود و در امور دنیائی دخالت نداشت و در سال ۴۳۳ وفات یافت و در مدرسه وردان روز مدفون گردید.

کیکاوس پسر دیگر اتابک عزالدین لنگر در سال ۴۱۰ درگذشت.

قطب الدین محمود پادشاهی عادل بود و اغلب بطاعت و عبادت میپرداخت و بداد مردم میرسید و پیوسته درویشان را اطعام مینمود و علما و فضلا را معزز میداشت سرگ او در سال ۴۳۹ اتفاق افتاده.

جانشین محمود شاه پسرش علاءالدوله سلغر شاه است. حکومت او مقارن است با آمدن هلاکوخان بایران. اواز هلاکوخان اطاعت کرد از این رو در حکومت یزد باقی ماند.

خواهر سلغر شاه زن سعد بن ابوبکر اتابک فارس بود و چون اتابک در جوانی مرد و پسر صغیرش محمد باتابکی فارس رسید ترکان خاتون مادر محمد و خواهر اتابک یزد بفرمان هلاکو باداره امور پرداخت. محمد نیز بعد از دو سال و هفت

بقیه حاشیه از صفحه قبل

براق ترکان را بستند و باز بکرمان مراجعت کرد.

مؤلف تاریخ گزیده گوید: براق حاجب چهار دختر داشت ازدختران یکی سونج ترکان منکوحه جغتای خان شد دوم یاقوت ترکان منکوحه اتابک قطب الدین محمود شاه یزدی بود سوم سریم ترکان منکوحه محمی الدین امیر سام یزدی شد چهارم خان ترکان منکوحه برادرزاده اش قطب الدین تاینگو بود (ص ۵۲۹).

ترکان را ببراق حاجب دهد و دختری را در ربه نکاح علاءالدوله آورد. بر این نسق

ماه حکومت در ذی الحجه سال ۶۶۰ وفات یافت. ترکان خاتون محمد بن سلغوربن سعد بن زنگی را باتابکی برداشت ولی چون او نیز ظلم و ستم پیشه نمود ترکان خاتون او را دستگیر ساخته در سال ۶۶۱ بخدمت هلاکوخان فرستاد و سلجوقشاه بن سلغور برادر بزرگ اتابک محمد را که بوسیله اتابک ابوبکر در قلعه‌ای محبوس بود از زندان خلاص کرده بتخت اتابکی نشانند او نیز پس از چندی بعیش و عشرت پرداخت و ترکان خاتون را نیز بقتل رسانید و از اطاعت خان مغول نیز بیرون رفت. علاء الدوله سلغورشاه اتابک یزد بخونخواهی خواهر بهلاکوشکایت برد. هلاکوهم که یکی از سرداراننش بدست سلجوقشاه بقتل رسیده بود سپاهی روانه فارس نمود و علاء الدوله سلغورشاه را با نظام الدین حسن پادشاه شبانکاره مأمور دفع سلجوقشاه کرد.

سلجوقشاه بکازون گریخت و در جنگی که در این شهر اتفاق افتاد علاء الدوله سلغورشاه در سال ۶۶۳ بقتل رسید و سلجوقشاه نیز گرفتار و کشته شد^۱.

بعد از کشته شدن علاء الدوله سلغورشاه پسرش طغی‌شاه (طغان شاه) جانشین پدر شد مدت حکومت او ۸ سال بود و در سال ۶۷۰ وفات یافت و از او دو پسرماند بنام‌های علاء الدوله و یوسف شاه.

علاء الدوله بعد از پدر بحکومت رسید و بیش از سه سال حکومت نکرد زیرا در زمان او میلی عظیم در سال ۶۷۳ در یزد جاری شد و بیشتر شهر را خراب کرد و اتابک از غصه آن در همان سال درگذشت.

۱- مؤلف سمط العلی گوید: اتابک یزد رکن الدین علاء الدوله (سلغورشاه) یکی از دختران سلطان خواجه جوق پسر براق حاجب و حاکم کرمان را در حباله نکاح داشت و دختر دیگر در حباله نکاح اتابک عمادالدین پهلوان... جد اتابک نصرت الدین احمد اتابک لر بزرگ بود ص ۳۰

جانشین او برادرش اتابک یوسف شاه شد. او بمرمت خرابیهای شهر پرداخت چون در اواخر سلطنت ارغون خان (۶۸۳ - ۶۹۰) از پرداخت سال مقرر بدیوان مغول خود داری کرد از این رو ایلخان یسودر نامی را بیزد فرستاد و فرمان داد که اگر اتابک یوسف شاه اطاعت کرد و مال مقرر سالیانه را تسلیم نمود یسودر بار دو مراجعت نماید و الا او را زندانی ساخته بار دو بفرستد و خود بحکومت یزد بپردازد. چون یسودر بنزدیکی یزد رسید اتابک خود در شهر متحصن شده روز دیگر مادر خود خرم ترکان را با تحف و هدایا نزد او فرستاد^۱

اما یسودر تحف و هدایای اتابک را نپذیرفت و سخنان خشونت آمیز گفته مادر اتابک را نیز مورد توهین قرار داد. او نیز بشهر برگشته آنچه دیده و شنیده بود با پسر تقریر کرد. اتابک یوسف شاه که مردی شجاع و مغرور بود بلسکر امیر یسودر تاخته او را بقتل رسانید و زن و فرزند او را اسیر کرده داخل شهر شد. چون این خبر بارغون خان رسید امیر محمد ایوداجی والی اصفهان را با سی هزار سوار بیزد فرستاد. اتابک یوسف شاه چون تاب مقاومت در خود ندید بطرف سیستان گریخت^۲

۱- مؤلف جامع مفیدی گوید: بطریقی که قانون انزال است که در وقایع عظمی والده

خود را بجهت استشفاع نزد خوانین و اسرا فرستند جلد اول ص ۹۱

۲- مؤلف تاریخ جدید یزد در باره علت آمدن امیر یسودر بیزد چنین مینویسد:

(اتابک یوسف شاه) پیشکش و رسول پیش غازان خان فرستاد ولی اسرا را بتحفه یاد نکرد و چون غازان خان تبریز و عراق عجم و عراق عرب و خراسان را تصرف کرد اسراء غازان خان طمع در یوسف شاه کردند و امیر یسودر نام را ناسزد یزد کردند که اتابک یوسف شاه مال سه ساله بدهد یا یزد را با امیر یسودر گذارد و خود متوجه مریراعلی گردد ص ۸۲

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بطوریکه در تاریخ آل مظفر گفته شد در این سفر امیر شرف الدین مظفر نیز همراه اتابک یوسف شاه بود و او زن و فرزندان یسودر را برداشته بکرمان و سپس بتبریز نزد ایلخان رقت و مورد عنایت قرار گرفت.

اما چون محمد ابوداجی بنزدیکی شهر رسید سادات و علما و جمعی از مردم شهر نزد او آمده اظهار انقیاد و اطاعت نمودند او نیز شخصی از نزدیکان خود را بنام بلغدر بحکومت یزد تعیین کرد و خود باصفهان برگشت. از این تاریخ یزد از

بقیه حاشیه از صفحه قبل

محمد بن علی شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب نیز یوسف شاه را معاصر غازان خان میدانند گوید: چون غزان خان بسلطنت رسید و همه ملوک اطراف بخدمت او شتافتند اتابک یوسف شاه بار دو نرفت. حساد این معنی را بهانه ساختند و یوسف شاه را در نظر غازان خان یاغی جلوه دادند غازان خان ایلچیان فرستاد و او را احضار کرد اتابک از ترس نرفت و هر ایلچی میآمد با خرج مال در رفتن تعلل مینمود تا یک سال ۱۱ ایلچی در یزد جمع شدند دشمنان بغازان گفتند او یاغی است پس امیر یسودر نام با ۲۰ سوار مغول فرستاد و حکم کرد که اتابک را مقید بیاورد یسودر چون ییزد آمد اتابک یارا نداشت که پیش او برود دو سه روزی تقاعد نمود پس مادر را شفیع ساخت مادر با تحفی پیش یسودر رفت و از او خواست که پسرش کمک نموده از او پیش غازان شفاعت نماید اما یسودر مادر اتابک را دشمنها داد و او را براند مادر پیش پسر آمد و گفت ای پسر چنان میبینم که این ترک به کشتن تو آمده اکنون هر چه توانی بکن اتابک چون از جان خود مأیوس گشت جمعی از تجار و خواجهگان را احضار کرد و از ایشان قرض طلبید و از هر کسی هزار دینار گرفت و حجت ها داد پس از جمع آوری مبالغی جمعی از بزرگان را گفت این کافر بکشتن من و غارت اموال شما آمده و یزد را خراب خواهد کرد و مصلحت در آن است که تن و جان و خانمان خود را از دست این کافر باز خرید پس در شهر سنادی کردند که امروز روز عزا است یا شهادت

بقیه حاشیه در صفحه بعد

نظر مالی ضمیمه ممالک ایلخانیه شد و در سال ۶۹۳ پادشاه خاتون حاکم کرمان از گیخاتو خان که شوهرش بود حکومت یزد و شبانکاره را خواست او نیز درخواست او را پذیرفت و پادشاه خاتون نیز از طرف خود نصرت ملک را به حکومت یزد برداشت^۱ در سال ۶۹۴ که باید و بایلهخانی رسید یزد را بسلاطین شاه پسر امیر نوروز سالیانه بمبلغ هزار دینار بمقاطعہ داد ولی حکومت اسمی اتابکان از بین نرفت زیرا اتابک حاجی شاه پسر اتابک یوسف شاه بعد از او در این شهر به حکومت رسیده و بطوریکه

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بیاید و یا این کافران را سزا دهیم مردم شهر با سلاح هاروی بخانه اتابک نهادند قریب ده هزار سرد گرد آمدند و بخانه یسودر دوانیدند و او را با نواب و نوکار همه در تیغ کشیدند. پس از آن اتابک بشهر آمد و جمله غرماء خود را حاضر کرد و بزور حجت های خود از ایشان گرفت و تمام آن زرها و بقایای خزانه گرفت و از راه خراسان برفت و دو پسر یسودر را بدست پهوان مظفر یزدی که اسفہسالار اتابک بود سپرد تا در عقب بیاورد چون اتابک برفت مظفر هر دو اسیر زاده را خلاصی داد به اردو رفتند و حال آنها بگفتند. ایلچی از پی او روان شد او را در حدود خراسان گرفتند بند کرده بحضرت آوردند و او را یارغو داشتند قضا را یارغو بوی باز نگشت و غازان خان بر وی ابقا کرد و جان او بخشید و مدتی سلازم خدمت بود چون غازان خان لشکر بنام میکشید فرمان شد که ملوک اطراف با لشکر بروند چون اتابک را برگ و نوائی نبود و عدت رفتن نداشت نتوانست برفت حساد گفتند او را قطعاً سر یک دلی نیست و نخواهد بود بحکم غازان خان او را بیاسا رسانیدند.

اسا در باره جنگ یوسف شاه با فرستاده غازان خان باید گفت عده دیگری از مورخین نیز اسیر یسودر را فرستاده غازان خان نوشته اند در صورتیکه صحیح نمیشد زیرا واقعه جنگ اتاتک یوسف شاه با اسیر یسودر در سال ۶۹۰ اتفاق افتاده که سال آخر سلطنت ارغون خان است و غازان خان در سال ۶۹۴ بسطنت رسیده یعنی بعد از گیخاتو خان (۶۹۰ - ۶۹۴) و بایدوخان (۶۹۴).

در تاریخ آل مظفر گفته شد حکومت او نیز در سال ۷۱۸ بدست امیر مبارزالدین محمد پایان یافت.

اتابکان یزد نیز مانند آل کاکویه در این شهر ابنیه خیر از خود بیادگار گذاشته و در آبادی این شهر کوشیده اند چنانکه اتابک رکن الدین سام در نزدیکی دروازه مهریچرد مدرسه ای ساخت که آن را مدرسه اتابک میخواندند.

وردان روز پسر اتابک عزالدین لنگر نیز مدرسه ای در میان بازار دلالان بنا کرد که بمدرسه وردان روز معروف شد.

سلطان قطب الدین محمود شاه شهر را توسعه داد و قسمتی از خارج شهر را داخل حصار کرد و دولت خانه ای با میدانی وسیع در جلو آن ساخت و در کنار دولت خانه مدرسه ای بنا کرد و گنبدی جهت مدفن خود ساخت. مادرش مریم ترکان قناتی در قصبه مهریچرد جاری ساخت و دهی ایجاد نمود بنام مریم آباد که بعداً بمریاباد معروف شد. در نزدیکی دولتخانه دروازه ای ساخت و در اندرون و بیرون دروازه بازاری بنا نمود و آن دروازه بدروازه مادر امیر شهرت یافت که بعداً بدرب مال امیر معروف گردید.

غلام مریم ترکان که آقسنقر نام داشت در بیرون دروازه مسجدی و حمامی ساخت.

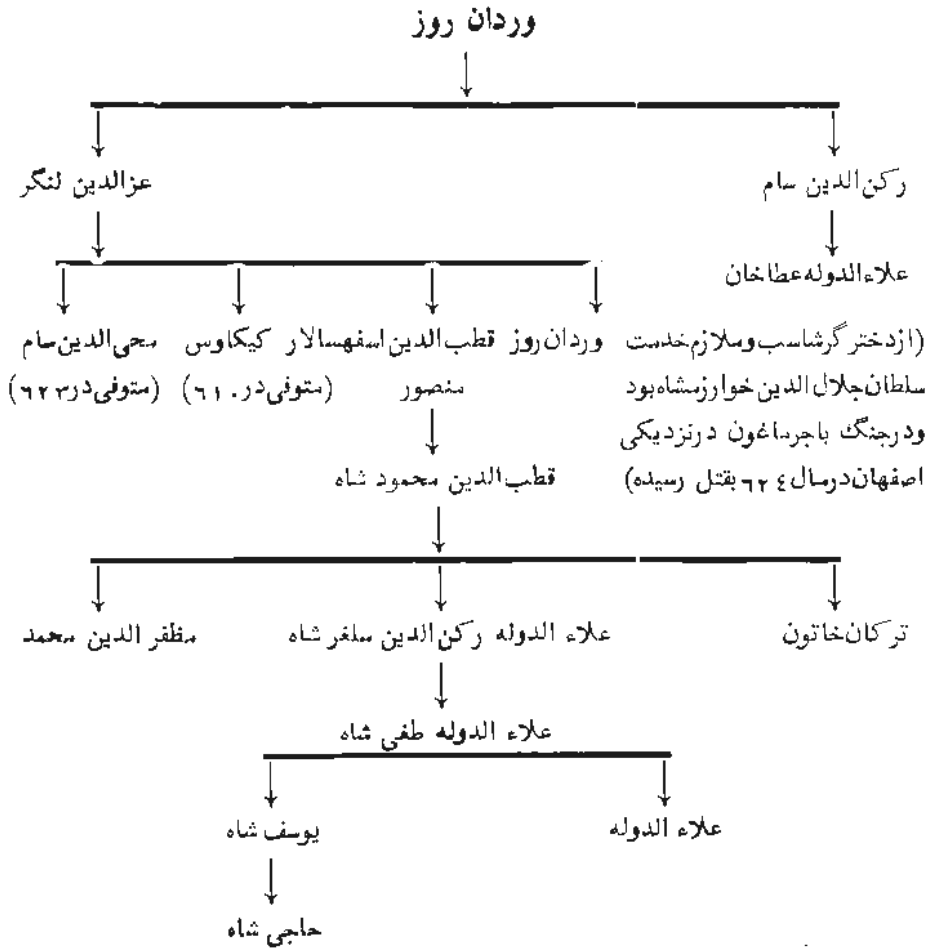
سلغر شاه نیز باآبادی میلی تمام داشت او نیز قناتی جاری کرد و در نزدیکی درب مال امیر دهی ایجاد کرد که آن را سلغور آباد نام نهاد. طغی شاه باغی در اهرستان ایجاد کرد که باغ طغی شاهی معروف شد.

اتابکان یزد و شجره نسب آنان

- ۱- رکن الدین سام بن وردان روز ۵۳۶ تا ۵۸۴
- ۲- عزالدین لنگر بن وردان روز ۵۸۴ « ۶۰۴
- ۳- وردان روز بن عزالدین لنگر ۶۰۴ « ۶۱۶

- ۴- قطب الدین اسفہسالار منصور بن عزالدین لنگر ۶۱۶ تا ۶۲۶
 ۵- محمود شاه بن قطب الدین اسفہسالار منصور ۶۲۶ « ۶۳۹
 ۶- علاء الدوله رکن الدین سلغور شاه بن محمود شاه ۶۳۹ « ۶۶۲
 ۷- طغی شاه (طغان شاه) بن علاء الدوله سلغور شاه ۶۶۲ « ۶۷۰
 ۸- علاء الدوله بن طغی شاه ۶۷۰ « ۶۷۳
 ۹- اتابک یوسف شاه بن طغی شاه ۶۷۳ « ۶۹۰
 ۱۰- اتابک حاجی شاه بن اتابک یوسف شاه ۶۹۰ « ۷۱۸

اتابک سام بن وردان روزگه مؤسس اتابکان یزد است بطوریکه گفته شد ابتدا از طرف سلطان سنجر بسرپرستی دختران امیر فراسرز آخرین حکمران آل کاکویه انتخاب شد و از این رو آغاز حکومت او را که سال ۶۳۶ ه است میتوان ابتدای حکومت اتابکان یزد دانست و حکومت این خانواده تا سال ۷۱۸ ادامه داشت در این سال بدست امیر مبارزالدین محمد مظفری پایان یافت بنا براین مدت حکومت اتابکان یزد ۱۸۲ سال بوده است.



فصل دوم

ملوك شبانكاره

شبانكاره^۱ ناحیه بود بین فارس و کرمان و شامل شهرهای دارابگرد - نیریز - اصطهبانات - ایگک (ایچ) - فرک (پرک) و طارم . مؤلف تاریخ و صاف حدود شبانكاره را از رونیز و خیر در شمال تا لار و کورستان (دهی در هفت فرسنگی هر روز) میداند^۲. حمدالله مستوفی در نزهت القلوب گوید: شبانكاره شش موضع است و حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است. بنا بر این شبانكاره همان ناحیه ایست که سابقاً بکوره دارابگرد (یکی از کوره های پنجگانه فارس) معروف بوده است^۳.

در این ناحیه از اواسط فرق پنجم هجری قمری حکامی روی کار آمدند که در تاریخ بملوك شبانكاره شهرت یافته اند شبانكارگان نسب خود را باردشیر بابکان میرسانند . رؤسای این طایفه پیش از آنکه فارس بدست مسلمانان فتح شود مقام اسپهبدی

۱- ابن الاثیر این ناحیه را شوانكاره و مارکوپولوسیاح و نیز سونکارا Soncara ضبط کرده اند. قریه ای بنام شبانكاره نیز در جنوب فارس موجود است.

۲- تاریخ و صاف ص ۲۲۴

۳- حمدالله مستوفی شهرهای شبانكاره را بشرح زیر می شمارد: ایگک و زرکان -

اصطهبانات - پرک و طارم - خیره و نیریز - دارابگرد - کرم و رونیز - لار

اما مؤلف حدود العالم که در سال ۳۷۲ هـ - قی تألیف یافته و اصطخری در مسالک و الممالک که در سال ۴۰۴ هـ - قی نوشته شده شهرهای مزبور را جزء فارس آورده اند بنا بر این قبل از تشکیل دولت شبانكاره نواحی و شهرهای فوق تحت تسلط حکام فارس بوده است

داشتند و زمام امور حکام فارس در دست آنان بود چنانکه اسمعیل جد اعلای آنان در دستگاه هیرید داماد یزگرد سوم و والی فارس مقام مهمی داشته است^۱. چون دولت ساسانی بدست اعراب منقرض شد و مسلمانان بفارس آمدند و یزدگرد سوم بدارابگرد گریخت جمعی از رؤسای شبانکاره دور او جمع شدند تا او را در برابر اعراب یاری دهند ولی پس از آنکه استخر مرکز فارس را مسلمانان متصرف شدند و یزدگرد سوم از راه کرمان بسیستان رفت مردم شبانکاره ناچار با عبدالله بن عامر حاکم فارس صلح نمودند و فارس بکلی بتصرف مسلمانان درآمد.

در این زمان شبانکارگان از فارس مهاجرت کرده طایفه ای از آنان بنام اسمعیلیان در اطراف اصفهان ساکن شدند و چون در آنجا وسائل مزاحمت مردم را فراهم میساختند بفرمان سلطان محمود غزنوی در سال ۴۳۰ هـ - ق تاش فراش حاکم اصفهان آنان را از اطراف این شهر براند از این رو شبانکارگان دوباره بفارس آمدند اباکالیجار دیلمی (۴۱۶ - ۴۴۰) خواست از ورود آنان جلوگیری نماید ولی موفق نشد از این رو کوره دارابگرد را بایشان وا گذاشت^۲ از این زمان شبانکارگان در این قسمت از فارس که بعداً برای مدتی ناحیه مستقلی شد برای خود دستگاه حکومتی تشکیل دادند.

بنا بنوشته ابن بلخی مؤلف فارسنامه شبانکارگان از ۵ طایفه مهم تشکیل میشدند بدین قرار

۱- اسمعیلیان - طایفه ای بودند که از اطراف اصفهان بوسیله تاش فراش به

۱- تاریخ جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری ص ۱۲۷ و فارس نامه ناصری

ص ۴

۲- شیراز نامه تألیف ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی ص ۳۷ - مؤلف

فارسنامه گوید این قوم پس از تسلط اعراب بر فارس چون دیگر پارسیان آواره شدند ویشانی وگوسفند داری پرداختند ص ۲۳۵

طرف فارس رانده شدند و در زمان ابا نالیجارد یلمی در اطراف دارا بگرد مسکن گزیدند و در آن موقع بزرگ این طایفه دو برادر بودند بنام محمد و نمرود پسران یحیی - نمرود جد ابراهیم بن سمائی و محمد جد حسویه (حسنویه) است .

محمد که برادر بزرگتر بود در فترت دیلمیان در دارا بگرد برای خود دستگاه سلطنت درست کرد . او دو پسر داشت یکی بنام بیان و دیگری سلک بیان که پسر بزرگتر بود بجای پدر نشست ولی نمرود عمش او را بقتل رسانید و خود حاکم دارا بگرد شد و در زمان او بود که فضلویه قدرت یافت و بر فارس مستولی شد . سلک پیش فضلویه رفت و از او در انتقام خون برادر و دفع عم کمک خواست . فضلویه او را یاری داد تا بر دارا بگرد و نواحی اطراف تسلط یافت ^۲ . این طایفه بدست اتابک چاولی که از طرف سلاجقه به حکومت فارس منصوب شده بود از بین رفت ^۳ .

۲- کرزویان (یا کرزویان) - رئیس این طایفه محمد بن سما نام داشت و بعد از او پسرش ابو سعید جانشین شد و از مقربان فضلویه مؤسس دولت شبانکاره گردید . وی در زمان فترت آل بویه بکازرون و نوبنجان و شاهپور مسلط شد تا اینکه اتابک چاولی او را از میان برداشت ^۴ .

۳- شمکانیان - که در گرمسیرات فارس براه زنی مشغول بودند و در زمان اتابک چاولی سرکوب شده از بین رفتند و اهمیت چندانی در تاریخ نداشتند .

۴- مسعودیان - ابتدا قومی گمنام بودند تا اینکه فضلویه قلعه سهاره (واقع در چهار فرسنگی فیروزآباد) را بدیشان داد و اتابک خمارتکین که از طرف ملکشاه بحکومت فارس رسیده بود نیز برای آنان اقطاعی معین کرد . امیرویه مسعودی رئیس این طایفه دو پسر مجدالدوله دیلمی را که در فیروزآباد اقامت داشتند و این ناحیه

۱- بروزن فلک

۲- فارستامه ابن بلخی ص ۳۶

۳ و ۴- شیراز نامه ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی ص ۴۱

در اقطاع ایشان بود کشت و این شهر را در تصرف گرفت و کم کم قدرت یافت تا اینکه در صدد تجاوز به متصرفات کرزویان برآمد و اطراف شاهپور را متصرف شد و بکازرون ناخت ولی در جنگ با ابوسعید کشته شد و پسرش وشتاسف بکمک فضلویه بحکومت فیروزآباد رسید تا اینکه اتابک چاولی این قوم را نیز از میان برداشت .
 - رمانیان - رئیس ایشان علی بن الحسن بن ایوب نام داشت . رمانیان سهمترین اقوام شبانکاره می باشند و فضلویه مؤسس دولت شبانکاره از این طایفه است .

آغاز دولت شبانکاره (سال ۴۴۸)

نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن (۴۴۸ - ۴۶۴) - در سال ۴۴۸ نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن که بفضلویه حسنویه معروف بود از طایفه رمانیان بر ملک ابومنصور فولادستون (۴۴۰ - ۴۴۸) آخرین پادشاه دیلمی فارس بشورید و بر تمامی فارس تسلط یافت و هر قسمتی از این ایالت را با میری از امرای شبانکاره داد چنانکه ناحیه کازرون و شاپور و نوبنجان را با میر ابوسعید از طایفه کرزویی و ناحیه فیروزآباد را با میرویه از طایفه مسعودی وا گذاشت بنابراین ظهور شبانکارگان را باید همان سال ۴۴۸ دانست .

۱ - علت شورش فضلویه را ابن بلخی چنین مینویسد : فضلویه در خدمت صاحب عادل ابومنصور بهرام وزیر ابومنصور فولادستون بود و مقام سپهسالاری داشت - چون پادشاه وزیر را که سردی صاحب رأی و با تدبیر بود بتحریک مادر بقتل رسانید فضلویه بر او خروج کرد و او را گرفت و در قلعه پهندر شیراز محبوس ساخت و مادر ابومنصور فولادستون را نیز که خراسویه نام داشت و زنی بدکاره بود دستگیر کرده در گرمابه ای بی آب کرد تا هلاک شد و ملک ابومنصور را نیز در قلعه بقتل رسانید و بر فارس مسلط شد و شبانکارگان را برکشید و نان پاره و قلاع داد - از آن وقت شبانکارگان مستولی گشتند ص ۲۳۷

در سال ۴۵۵ ملک قاورد برادرالب ارسلان حاکم کرمان بفارس لشکر کشید
 فضلویه که در جنگ با قاورد شکست یافته بود پناه الب ارسلان پادشاه سلجوقی
 رفت و با دادن تحف و هدایا فارس و دارابگرد و اطراف آن را بمبلغ ۲۷ میلیون
 درهم (۲۷ هزار هزار درهم)^۱ سالیانه بمقاطعہ گرفت (غیر از اخراجات مقرر و رسوم و
 مواجب لشکر)^۲. بدین جهت قاورد نتوانست در فارس بماند و بکرمان رفت.
 فضلویه پس از آن اقتداری یافت و سایر رؤسای طوایف شبانکاره رادر تحت
 اطاعت آورد و در شیراز از طرف خود حاکمی گماشت و خود دارابگرد را مقر حکومت
 قرار داد و پس از مدتی از پرداخت سال مقرر بپادشاه سلجوقی خودداری نمود تا
 اینکه خواجه نظام الملک وزیر در سال ۴۶۴ برای سرکوبی او بفارس آمد. فضلویه
 در قلعه خرشه (واقع در ۸ فرسخی جهرم) متحصن گشت^۳. خواجه نظام الملک وزیر
 قلعه را در محاصره گرفت فضلویه ناچار تسلیم شد و در قلعه اصطخر زندانی گردید.
 پس از چندی فضلویه قلعه را بدست گرفت ولی باز گرفتار شد و بقتل رسید^۴ پوستش
 را کردند و از کاه پر کردند^۵.

حکومت فارس در سال ۴۶۵ از طرف ملک شاه سلجوقی باتابک خمارتکین
 واگذار گردید ولی پس از چندی توران شاه پسر قاورد حاکم کرمان بفرمان ملک
 شاه بحکومت فارس نیز برقرار شد اما او پس از ورود بفارس زمام امور این ایالت
 را ببزرگان شبانکاره سپرد^۶.

۱- تاریخ و صاف ص ۴۲۰

۲- « » ص ۴۲۲

۳- مؤلف فارسنامه ناصری قلعه ای را که فضلویه در آن متحصن شده بود قلعه تبرجهرم
 نامیده است که همان قلعه خرشه است.

۴- مؤلف تاریخ و صاف گوید: او را باشاره وزیر بقتل رسانیدند.

۵- فارسنامه ابن بلخی ص ۲۳۸.

۶- فارسنامه ناصری

چون ملک‌شاه در سال ۴۸۵ و وفات یافت و اختلاف بین فرزندان او افتاد و ضاع فارس نیز دچار اغتشاش شد و ترکان خاتون زن ملک‌شاه که در اصفهان بنام پسرش محمود حکومت میکرد در سال ۴۸۷ شخصی را بنام امیر انرا بحکومت فارس فرستاد ولی توران شاه بکمک امرای شبانکاره از ورود او بفارس جلوگیری نمودند.

در سال ۴۹۲ یرکیارق فرزند دیگر ملک‌شاه که بسطنت رسیده بود مجدداً همان شخص را بحکومت فارس فرستاد امرای شبانکاره در این زمان از ایران شاه بن قاورد که بعد از مرگ توران شاه بحکومت کسرمان رسیده بود کمک خواستند امیر انر شکست خورده به اصفهان برگشت و امرای شبانکاره بیش از پیش بر فارس استیلا یافتند.

در سال ۵۰۲ هـ ق سلطان محمد سلجوقی که بعد از برادرش سلطان یرکیارق بسطنت رسیده بود اتابک جلال الدین چاولی را باتابکی پسر دوساله اش چغری انتخاب کرد و او را بحکومت فارس فرستاد. در این زمان در شبانکاره نظام الدین محمود پسر نظام الدین یحیی بن فضلویه حکومت داشت.^۲

۱ - Unar

۲- درباره جانشینان فضلویه بین مورخین اختلاف است. قاضی احمد غفاری قزوینی مؤلف جهان آرا بعد از فضلویه نظام الدین محمود بن یحیی بن حسنویه را که بمهویه مشهور بود نام می‌برد و او همان کسی است که با اتابک چاولی در سال ۵۰۸ جنگ کرده - قاضی احمد از حکام شبانکاره از مرگ فضلویه (۴۶۴) تا حکومت نظام الدین محمود کسی دیگری را نام نمی‌برد و نیز از حکامی که بعد از نظام الدین محمود و قبل از قطب الدین مبارزین نظام الدین حسن (۵۹۴-۶۲۴) حکومت کرده اند ذکر نمی‌کند و از سال ۶۲۴ بعد است که تا اندازه ای وضع حکام شبانکاره و مدت حکومت هر یک در کتاب جهان آرا روشن شده است.

سعینی نظیری مؤلف کتاب منتخب التواریخ بعد از نظام الدین فضل‌الله بن علی بن حسن بقیه حاشیه در صفحه بعد

اتابک چاولی برای اینکه او را باطاعت درآورد در سال ۸۰۰ هـ در ناحیه سروستان با او جنگ کرده و او را منهزم ساخت ولی در ضمن جنگ رعافی بر اتابک عارض شد و ناچار مراجعت نمود و در بین راه جان سپرد.

نظام الدین محمود که از سرگ اتابک چاولی بیخبر بود در صدد برآمد خود را در قلعه ای مستحکم پناه دهد. چون بموضع ایگ (ایچ) رسید از سرگ اتابک

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مؤسس دولت شبانکاره تا حکومت هلاکوخان و نورا بنام های سیف الدین هزار اسب بن نظام الدین حسن - نظام الدین حسن بن سیف الدین هزار اسب - قطب الدین مبارز بن نظام الدین حسن (۵۹۴-۶۲۴) - مظفر الدین محمد بن قطب الدین مبارز (۶۲۴-۶۵۸) نام میبرد و گوید: شبانکارگان دو طایفه بودند یک طایفه پیش از مغول که همان و نفر اولیه میباشند و یک طایفه بعد از مغول یعنی از زمان تسلط هلاکوخان بعد و نیز سلسله نسب آنان را باین ترتیب بقباد پادشاه ساسانی میرساند «نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن بن ابراهیم بن یحیی بن یوسف بن یعقوب بن اسمعیل بن سهویه بن یحیی بن مبارز بن ابراهیم بن محمد بن اسمعیل بن مرزبان بن یزدجرد بن شهریار بن خسرو (بن هرمز) بن نوشیروان بن قباد (ص ۲)

در معجم الانساب زاسپاور نیز تا آغاز دوره مغول در سلسله نسب این دوات آشفتگی وجود دارد و نام و نسب پادشاهان بدقت ضبط نشده است.

مؤلف تاریخ و صاف هم بعد از سرگ فضل بن حسنویه (۴۶۴) تا آغاز حکومت سلک مظفر الدین محمد بن مبارز الدین بن حسنویه (۶۲۴) که ۱۶۰ سال است فقط از حکومت نظام الدین محمود صحبت کرده و از بقیه حکام شبانکاره نامی نبرده است.

محمد بن علی شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب حکومت این طایفه را از سلک مظفر الدین محمد بن قطب الدین مبارز آغاز میکند و نسب او را چنین می شمارد: سلک مظفر الدین محمد بن قطب الدین مبارز بن نظام الدین حسن بن سیف الدین هزار اسب بن نظام الدین

بقیه حاشیه در صفحه بعد

خبر یافت و در همانجا قلعه ای ساخت و آن را دارالان نامید^۱.

نظام الدین محمود اول کسی از این طایفه است که شیانکاره را از فارس جدا ساخته و باستقلال بحکومت پرداخته است^۲. از این زمان بعد ملوک شیانکاره از یک سوی با حکام فارس و از طرف دیگر با فرمانروایان کرمان بچنگ و زدوخورد مشغول شده اند.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

حسن بن ابراهیم بن محمد بن سلمان بن مرین یحیی بن زرسب بن مبارز بن ابراهیم بن محمد بن اسمعیل و گوید این اسمعیل بود که در فارسنامه (فارسنامه ابن بلخی) ذکر او رفته و اول کسی است که در اقوام شیانکاره بنیاد حکومت نهاد سپس سلسله نسب شیانکارگان را چنین ادامه میدهد: ابن مرزبان بن شهریار بن هرمز بن یزدجرد بن شهریار بن خسرو بن هرمز بن انوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام و او را بهرام جورگفتندی»

نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه

در آخر این فصل اساسی ملوک شیانکاره و مدت حکومت هر یک از منابع مختلف

آورده شده است

۲۰۱- مؤلف تاریخ و صاف گوید: چون نظام الدین محمود بمحل ایگ رسید رقعده ای یافت

که در آن نوشته بود:

اتابک چاولی امروز بگذشت

نظام دین و دولت را بقا باد

گرچه نویسنده را نشناخت اما بفال نیک گرفت و در آنجا اقامت گزید و اماکن جهت خود و اتباع بنا نمود و بمرور قدرت یافت و عرصه دارا بجرد که کوچکترین کوره از کوره پختگانه فارس است در عهد او جدا گشت و او آغاز پادشاهی نهاد ص ۴۱

مؤلف سجع الانساب شیانکاره ای نیز جدائی شیانکاره را از فارس از زمان نظام الدین

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بعد از اتابک چاولی اتابک قراچه^۱ و سپس اتابک منکوبرس و بعد از آن اتابک بوزابید از طرف سلاطین سلجوقی در فارس حکومت داشته اند. اتابک بوزابید بمخالفت سلطان ملکشاه بن سلطان محمود سلجوقی برخاست ولی دستگیر شد و در سال ۵۴۱ هجری قمری بقتل رسید. در سال ۵۴۳ هجری قمری بنمود بانتمام خون عم خود بوزابید برخاست و بر فارس مستولی گردید و سلسله سلغوریان را بنا نهاد. از این تاریخ

بقیه حاشیه از صفحه قبل

محمود میدانند ولی او وقایع زمان حکومت نظام الدین حسن معروف به حسنیویه را با نظام الدین محمود پسر زاده او که با حکومت اتابک چاولی در فارس معاصر بوده مخلوط کرده است بطور کلی آنچه را که شبانکاره ای در مجمع الانساب در باره آغاز کار دولت شبانکاره گفته با واقع امر مطابقت ندارد و خیلی آشفته است. او گوید نظام الدین حسن (که منظور نظام الدین محمود است). پس از فرو نشستن آوازه لشکر اتابک چاولی (البته پس از مرگ او بوده) بخوشناباد که جایگاه قدیم خاندان او بود آمد در آن زمان شبانکاره ولایت محقری بود و مرکز آن خوشناباد بود و چهار قلعه محکم داشت و از دست شبانکارگان نرفته بود یکی قلعه اصطهباناتان (اصطهبانات امروزی) و یکی قلعه اصطهبیار و یکی قلعه رسته (رسته در نزدیکی دارابگرد) و یکی قلعه خوشناباد و آن همه شوکت شبانکارگان از برای استواری این چهار قلعه بود. چون چاولی نیست شد (وفات یافت) و روزگار سلجوقیان در تراجع نهاد و هر کس طمع در سلطنتی کردند و اکثر اتابکان ملوک سلجوقی بعضی به ری و بعضی به عراق و بعضی به آذربایجان و بعضی بر فارس مستولی شدند نظام الدین حسن (نظام الدین محمود) دیگر باره بطمع از ملک فارس بفرستجان آمد آوازه رسید که ترا که به سلغری شیراز فرو گرفته بقتل ای ایشان سنقر بن سودود بود نظام الدین طمع از ملک شیراز منقطع کرد و لشکر صدیک ترا که نبود و بخوشناباد رفت ملوک شیراز هر چند دفع ایشان میکردند میسر نمیشد و بنیاد حرب و جدائی فارس و شبانکاره از آن وقت است.

مؤلف شیراز نامه جدائی شبانکاره را از فارس از وقتی میدانند که شبانکارگان در زمان سلطنت ابوالعجاج دیلمی (۴۱۵ - ۴۴۰) بوسیله تاشن قراش حاکم اصفهان بطرف فارس رانده شدند و در این ناحیه سکونت اختیار کردند ص ۳۷.

۱ - از طرف سلمان سنقر بن ملکشاه در فارس حکومت داشت. شیراز نامه ص ۴۳ -

ملوک شبانکاره از طرف مغرب با قلمرو سلاطین سلغوری همسایه شدند.

اما در طرف مشرق شبانکارگان بطوریکه گفته شد ابتدا با قاورد (۴۳۳ - ۴۶۵) مؤسس دولت سلجوقی کرمان سروکار داشتند پس از او با سلطان شاه (۴۶۵ - ۴۷۷) و توران شاه (۴۷۷ - ۴۹۰) و ایرانشاه (۴۹۰ - ۴۹۴) و ارسلان شاه (۴۹۴ - ۵۳۶) و محمد (۵۳۶ - ۵۵۱) و طغرل شاه (۵۵۱ - ۵۶۲) معاصر بوده اند اتابک سنقر بن مودود (۵۴۳ - ۵۵۸) اولین اتابک فارس با حکام شبانکاره بنای خصومت را گذاشت او ابو طاهر محمد نامی را که بعداً موسس اتابکان لر بزرگ شد با سپاهی بجنگ حاکم شبانکاره فرستاد و در اثر شجاعتی که ابو طاهر در این جنگ از خود بروز داد از طرف اتابک سنقر بعنوان اتابکی مفتخر و بفتح بلاد لرستان و بختیاری مأمور گشت .

بعد از ملک نظام الدین محمود پسرش سیف الدین هزاراسب بحکومت شبانکاره رسید . او بعلم و دانش میلی فراوان داشت و دانشمندان را گرامی میداشت و علم فقه را نیکو میدانسته است و سردی خیر بوده و پس از شصت سال زندگی وفات یافته پسرش **ملک نظام الدین حسن به حکومت رسیده . مرگ او در خوشناباد اتفاق افتاده .**

بنظر میرسد حکومت سیف الدین هزاراسب و نظام الدین حسن سنّ کور در فوق از اواخر حکومت ارسلان شاه (۴۹۴ - ۵۳۶) تا زمان سلطنت محمد شاه ثانی (۵۷۹ - ۵۸۳) حکام کرمان طول کشیده و آنان شاهد اختلال کار سلجوقیان کرمان در زمان حکومت فرزندان طغرل شاه نیز بوده اند و همچنین در طرف مشرق با حکومت اتابک قراچه و اتابک منکوبرس معاصر بوده اند و قیام سلغریان را بر علیه سلجوقیان عراق و تشکیل دولت سلغوری فارس و حکومت سنقر بن مودود و زندگی بن سنقر (۵۵۸ - ۵۷۱) و تکلّه بن زندگی (۵۷۱ - ۵۹۱) را دیده اند . اتابک تکلّه بن زندگی بن نظام الدین حسن پناه برده و از او برای دفع دشمنان کمک خواسته است - نظام الدین حسن سه پسر داشت : قطب الدین مبارز - نظام الدین

محمود - سیف الدین حسن - بعد از فوت او پسر بزرگ یعنی قطب الدین مبارز جانشین پدر شد^۱ و برادر خود را (که شاید نظام الدین محمود باشد) در قلعه دارالامان بنشانند و خود در خوشناباد نشست. قطب الدین مبارز در آغاز کار قلعه تبریز را که در تصرف اتابک سعد بن زنگی بود متصرف شد.

در سال ۵۶۲ که ملک طغرل پادشاه سلجوقی کرمان در گذشت بین پسرانش اختلاف افتاد. ملک توران شاه یکی از پسران با لشکر فارس که اتابک زنگی ابن مودود (۵۵۸ - ۵۷۱) بکمک او فرستاده بود بجنگ برادران رفت ملک ارسلان برادر بزرگتر بمقابله شتافت سپاهیان فارس شکست یافته منهزم شدند و برادر سوم یعنی بهرام شاه نیز عازم خراسان شد. در اول زمستان توران شاه بار دیگر از حدود فرک و طارم بکرمان حمله برد ملک ارسلان باز بمدافعه پرداخت این بار نیز سپاهیان فارس شکست یافته بشیراز برگشتند.^۲ پس از آن خصومت و دشمنی بین برادران ادامه داشت. این بار بهرام شاه بر کرمان مسلط شد و ملک ارسلان به پادشاه عراق ارسلان بن طغرل سلجوقی پناه برد و بکمک لشگریان او در سال ۵۶۷ به کرمان آمد. بهرام شاه نیز از خراسان کمک خواست عاقبت بین دو برادر صلح برقرار گردید ولی باز در سال ۵۶۹ بجنگ منجر شد این دفعه بهرام شاه منهزم گردید و سپس با لشگری به کرمان حمله برد. ملک ارسلان با اتابک یزد پناه برد و بکمک او به کرمان لشکر آورد ولی شکست خورده به یزد بازگشت. چون بهرام شاه در سال ۵۷۰ وفات یافت پسر ۷ ساله اش محمد شاه جانشین او گردید. ملک ارسلان موقع را غنیمت شمرده همراه اتابک یزد در سال ۵۷۱ به کرمان آمد و آنجا را متصرف شد. محمد شاه بشبانکاره رفت و مورد استقبال امیر شبانکاره قرار گرفت و پس از دو ماه توقف در سال ۵۷۲ با سپاهیان شبانکاره در موقعی که ملک ارسلان در جیرفت بود به بردسپر

۱ - مجمع الانساب شبانکاره ای نسخه عکسی کتابخانه مرکزی.

۲ - تاریخ سلجوقیان محمد بن ابراهیم ص ۶۰ و عقد العلی ص ۱۰

آمده این شهر را متصرف شد ولی ملوک ارسلان برد سیر را مجدداً متصرف شد و محمد شاه را دستگیر ساخته در قلعه ای زندانی کرد.

در موقعی که کرمان در آتش اختلاف پسران ملوک طغرل می سوخت غزان باین ولایت حمله کردند و از آنان ملوک دینار بتخت حکومت کرمان نشست و بعد از او پسرانش فرخ شاه و عجم شاه مدتی بحکومت پرداختند.

ناصرالدین زهیر وزیر عجم شاه که ظاهراً از حکومت غزان بر کرمان ناراضی بود امیر شبانکاره را بتسخیر کرمان تشویق می نمود از این رو در زمستان سال ۵۹۷ امیر قطب الدین مبارز بهمراهی برادرش امیر نظام الدین محمود از راه فرک بجیرفت رفت^۱ و چون حاکم آن شهر عماد الدین مغونی از آنان اطاعت نکرد باین جهت روی بردسیر آوردند^۲. غزان از شنیدن این خبر بیم عقب نشینی کردند. بین دو برادر شبانکاره ای و ناصرالدین زهیر بر سر اینکه اول غزان را از کرمان رانده سپس به بردسیر دست یابند و بعکس اختلاف افتاد ولی در اثر اصرار امرای شبانکاره ابتدا بردسیر را متصرف شدند سپس بجنگ غزان رفته آنان را شکست دادند و بعد بعلت مخالفت اتابک فارس طغرل بن سنقر (۵۹۱ - ۵۹۹) ناچار به شبانکاره مراجعت نمودند.

پس از مراجعت آنان غزان باز بنای خرابی در کرمان گذاشتند این بار امیر هرموز تاج الدین شاهنشاه نیز بآنان کمک میکرد و طوایف کوچ و بلوچ هم آنان را

۱ - مؤلف مجمع الانساب شبانکاره ای مینویسد: چون از نسل قاورد کسی نماند و هر کسی طمع در کرمان بست. حاکم فارس و خراسان و عراق و یزد و اصفهان در کرمان طمع داشتند وزرای کرمان مصلحت دیدند که کرمان را بتصرف پادشاهی دهند که اترك غز را طرد نماید و رأی بملک قطب الدین قرار گرفت علیهذا نامه ها نوشتند و از جور غزان بنالیدند. (نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه).

۲ - تاریخ سلاجقه کرمان تألیف محمد بن ابراهیم ص ۲۰

یاری مینمودند. این بار نظام الدین محمود برادر قطب الدین مبارز بتنهائی عازم کرمان شد و در جیرفت (در حدود دشت بر) اردو زد. غزان بهمراهی سپاهیان امیر هرموز و طوایف کوچ و بلوچ بجنگ او شتافتند در این جنگ امیر هرموز کشته شد و طوایف کوچ و بلوچ نیز منهزم گشتند و غزان هم متفرق شدند. نظام الدین محمود از جیرفت بیم و از آنجا بیردسیر رفت.

نظام الدین محمود پس از این فتوحات بعیش و عشرت پرداخت. و اصحاب دیوان جهت مخارج خود رعایا را در تحت فشار و ظلم و ستم قرار دادند و غزان نیز دوباره مجتمع گشته خرابی بسیاری بیارآوردند از این رو مردم در پریشانی افتاده بر نظام الدین محمود شوریدند و شب پنجشنبه ششم ماه فروردین سال ۶۰۱ ه. ق خانه او را تاراج کردند و خود او را نیز با پسرش دستگیر ساختند.

در این موقع عجم شاه که در خوارزم نزد علاء الدین محمد خوارزمشاهی میزیست بکرمان آمد. مردم از او استقبال کردند و از او خواستند که نظام الدین محمود را بقتل برساند ولی او از ترس خونخواهی قطب الدین مبارز بدین کار دست نزد و بتدبیری او را از دست غزان نجات داده بشبانکاره فرستاد.

از طرف دیگر مردم کرمان در دفع ظلم نظام الدین محمود از اتابک سعد بن زنگی (۵۹۶ - ۶۲۳) کمک خواستند و او نیز در سال ۶۰۰ ه. ق عزالدین فضلون و در عقب او عماد الدین محمد بن زیدان برادر زاده خود را با سپاهی بکرمان فرستاد و آنان نیز مردم کرمان را در کوتاه کردن دست شبانکارگان یاری دادند اما محمد بن زیدان در سال ۶۰۷ نسبت بعم خود اتابک سعد خیانت نموده کرمان را در اختیار سلطان محمد خوارزمشاه قرار داد.

قطب الدین مبارز مدت سی سال (۵۹۴ - ۶۲۴) حکومت کرد. در زمان او براق حاجب مؤسس دولت قراختائی کرمان بشبانکاره لشکر کشید ولی شکست

خورده بکرمان بازگشت قطب الدین خواست در عقب اولشگر بکرمان بکشد ولی براق حاجب با سپردن سیرجان و هرروز و لار و بعضی آبادیهای دیگر با ملک قطب الدین صلح کرد ملک قطب الدین که فرك و تارم را نیز بغلبه گرفته و ولایات فستجان و کرم تا حدود فسا و رونیز را هم قبلاً داشت مملکتی وسیع بدست آورد.

او مردی فاضل و عالم بود و در علم فقه رساله ای نوشته بنام قطبیه^۲. دائماً میان او و اتابک سعد جنگ برقرار بود و ناسه های خشم آمیز بیکدیگر می نوشتند. او در فرگ و وفات یافت و در خوشنایاد مدفون شد. از او دو پسر مانند بنام های مظفر الدین محمد که جانشین پدر بود و دیگری معزالدین عبدالرحمن.

چون مظفرالدین محمد بحکومت رسید برادر را پیش خود راه نداد و او نیز بهبانه شکار بشیراز رفت و از طرف اتابک ابوبکر مورد احترام قرار گرفت و اتابک دختر خود را بوی داد و او در خدمت اتابک بود تا وفات یافت^۳.

ملک مظفر الدین محمد (۶۲۴ - ۶۵۸). مردی فاضل و هنرمند بوده و در توسعه مملکت خود کوشیده و تا سرحد هرروز را در تحت اطاعت خود آورده است. او با شعرا از آن جمله با کمال الدین اسمعیل (مقتول در سال ۶۳۵) روابط دوستانه داشت. او این رباعی را گفته پیش کمال الدین اسمعیل فرستاده.

چون نیست سرا بخدمت روی وصال

سر بر خط دیوان تو دارم سه و سال

گویم فلکا در تو چه نقصان آید

گر زانکه رسانیم زسانی بکمال

کمال الدین اسمعیل در جواب این رباعی را گفته است:

آنی تو که خورشید سرافکنده تست

۱ - منتخب التواریخ معینی نظری ص؛

۲ و ۳ - مجمع الانساب شبانکاره ای

هر کوست خداوند هنر بنده تست
 جویای کماند بجان خلق جهان
 وانگاه بجان کمال جوینده تست
 ملک مظفر الدین رباعی ذیل را نیز در سرثیه پسرش گفته است :
 ای جان پدر که آن جهانت خوش باد
 رفتی ز برم که جاودانت خوش باد
 تو ملک بقا را بقنا بگزیدی
 سودی سره کردی که روانت خوش باد
 مؤلف تاریخ جهان آرا گوید : کمال الدین اسمعیل قصیده ای در مدح او
 گفته که این دو بیت از آن است.

ریاضتی که ملک در طریق نظم کشید
 جو آفتابش مشهور هفت کشور کرد
 ز تاب خاطر اعلی چراغ فضل افروخت
 ز نور دانش او چشم جان بنور کرد

تصرف شبانکاره بوسیله سپاهیان مغول . چون هولاکوخان بایران آمد
 با غوای جمعی در سال ۶۵۸ هـ لشگری بسرداری شخصی بنام تکوجنه از قبیله جلایر
 برای تصرف شبانکاره فرستاد . سپاهیان مغول در غره ماه صفر آن سال ببای قلعه
 ایگ رسیدند ملک مظفر الدین محمد در قلعه متحصن شد ولی در ضمن جنگ تیری

۵ - ص ۱۲۸ - مؤلف منتخب التواریخ نیز این رباعی را باو نسبت میدهد

گر از پی لذت و هوا خواهی شد

از من بشنو که بنوا خواهی شد

بنگر ز کجائی بچه کار آمده ای

وین لحظه چه میکنی کجا خواهی شد (ص ۴)

بچشم او خورد و از آسیب آن هلا گردید. مغولان تمامی قلاع ایشان از آن جمله قلعه ایگ را مستخر ساخته ویران نمودند.

شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب در باره صفات و اخلاق مظفرالدین محمد و نیز در باره تسلط مغولان بر شبانکاره چنین مینویسد.

« مظفر الدین محمد مردی نیکو خصال بود هرگز خمر نچشیده و سپاه بغزای ملاحده فرستاد و علم فقه را نیکو میدانست و علما را محترم میداشت و بارگاه او تا چاشتگاه بحث و مناظره علمی بود بعد از آن بارعام می داد. او مساجد و رباطات و خانقاه ها ساخت و در قلعه دارالاسان در کوهی که در جنوب بود قلعه ای از سنگ خارا بر آورد که بعدها بدست مغول خراب شد.

او بمرض استسقا گرفتار بود و جز آب انار آبی نمی آشامید. او جوانان را برنج و تعب عادت میداد و چون بسن ۲۰ می رسیدند بمیدان جنگ میفرستاد تا آزموده شوند و همه را بکار سپاهیگری معتاد میکرد زیرا که او همه روزه بسپاه محتاج بود. در هر ولایتی از ولایات شبانکاره سواران و پیادگان سامور ساخت و قلعه های بسیار داشت. در عهد او ملک دارا بگرد مفتوح گردید و از پارس جدا شد و شبانکاره افزوده گردید.

ملک مظفر الدین محمد با سلاطین خراسان و عراق سابقه دوستی داشت و بین آنان مکاتبات بود. او بخلیفه وقت اظهار بندگی میکرد و خلیفه او را محترم میداشت و او را ناصر امیر المومنین میخواند.

در اواخر ایام او خروج مغول و لشکر چنگیز خان شایع شد. در وقتی که لشکر تا کوچنه اوغول باستخلاص ممالک غربی آمده بود و ملک محمد که مردی داهی بود دانست که دست چنگیز خان بالای دست جمله عالم است هر سال از پازهر

۱- با ملک مظفرالدین محمد دو نفر از خلفای عباسی معاصر بودند یکی المستنصر بالله

(۶۲۳-۶۴۰) و دیگری المستصم بالله (۶۴۰-۶۵۶).

و خرمهره و موسیای و چیزها تنسوق که در این ولایت بودی بانان فرستادی و باز نمودی که این ولایت کوهی است و این بیچارگان کوهشین و چندان نواندارند که سیر شوند بدین منوال دفع فتنه مغول از خود کردی. چون هولاکو در حرکت آمد عده ای از مردم شبانکاره که با ملک دشمن بودند پیش او رفتند و گفتند شبانکاره ولایتی پر نعمت است و خزائن بسیار دارد و او را برآن داشتند که لشکر باین ولایت بفرستد. چون لشکر مغول نزدیک شد ملک محمد که ۸۴ سال داشت سوار شده از قلعه بیرون آمد و در عقبه گیلکان با دشمن روبرو شد ولی در جنگ تیری بر چشم او خورد و از اسب بیفتاد و وفات یافت یکی از نزدیکان او را در نمود پیچیده و مخفیانه بقلعه برد و لشکریان شبانکاره که از شهادت او اطلاع یافتند دست از جنگ کشیدند و در قلعه متحصن شدند. لشکریان مغول قلعه را در محاصره گرفتند روز دیگر قطب الدین پسر کوچکتر او (زیرا پسر بزرگتر در زمان حیات پدر مرده بود) رسول فرستاد و اظهار ایلی کرد و مالی اندک قبول کرد مغولان بدارابجرد رفتند و از آنجا بفارس روی نهادند. «معین الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ در باره علت لشکرکشی هلاکوخان بشبانکاره چنین مینویسد: ملک مظفرالدین بهیچ نوع ظالمان را محابا نمیکرد و بجهت اندک ظمی عمال خود را گوشمال تمام میداد قضارا علیحیدر نام یکی از نزدیکان خود را بواسطه بیراهی که کرده بود مصادره کرد او بگریخت و پناه هلاکوخان رفت و از اردو لشکر بسرمملکت آورد و با وجود اینکه مظفر الدین محمد نود سال داشت بی دهشت استقبال نمود و در سال ۶۵۸ درصاف کارزار بسعادت شهادت رسید. . . بعد از آن شبانکاره داخل تصرف مغول شد و ملک زادگان از طرف او حکومت میکردند (ص ۵)

حکومت قطب الدین مبارز (۶۵۸ - ۶۵۹) - ملک مظفر الدین محمد دوپسر داشت بزرگتر بنام غیاث الدین محمد که در زمان حیات پدر وفات یافت و از او چهار پسر و دو دختر مانند پسران نظام الدین حسن و نصره الدین ابراهیم و جلال

الدین طیب شاه و بهاء الدین اسمعیل بودند و دختران یاقوت ترکان و خسته ترکان نام داشتند که مادرشان کنیز کی بنام شکرخاتون بود و پسر کوچک تر که قطب الدین مبارز نام داشت بعد از قتل پدر از طرف تکوچنسه سردار سپاه مغول به حکومت شبنکاره رسید. او مردی ستم پیشه و شراب خوار بود و برادر زادگان را نیز بنظر استخفاف مینگریست باین جهت آنان بکمک مردم شبنکاره او را دستگیر ساخته نزد هلاکوخان بردند و قبایح اعمال او برشمردند. هلاکوخان او را در یرغو نشانید ولی گناهی بر او ثابت نشد زیرا بر او در ایلی و مطاوعت تقصیری نرفته بود و در کار لشکر نیز گناهی بر او ثابت نشد و هلاکوخان گفت اگر او شراب میخورد خود داند باین جهت او را آزاد ساخت. بزرگان شبنکاره ترسیدند که اگر او بشبنکاره برگردد همه آنان را خواهد کشت پس عده ای از امراء مغول را برشوت راضی کردند که قطب الدین را گناهکار سازند و او را بقتل برسانند پس بحکم یرلیغ در دهم ذی الحجه سال ۶۵۹ کشته شد^۱.

قطب الدین مبارزه پسر داشت: رکن الدین حسن که پسر بزرگتر بود و در جوانی درگذشت و از او پسری ماند بنام مبارز و دو پسر دیگر یکی ناصر الدین محمود و دیگری سیف الدین هزار اسب نام داشتند.

حکومت نظام الدین حسن بن غیاث الدین محمد بن مظفر الدین محمد (۶۵۹-۶۶۲)-

پس از قطب الدین مبارز برادر زاده اش سلک نظام الدین حسن بحکومت شبنکاره رسید. در زمان اوسلجوقشاه بن سلغور (۶۶۱-۶۶۲) اتابک فارس بر علیه هلاکوخان برخاست و یکی از حکام مغولی را در شیراز بقتل رسانید. چون خبر این واقعه به

۱- معین الدین نظام الدین نطنزی مؤلف منتخب التواریخ گوید: او شبنکاره را هرسال از

مغول به شش هزار دینار زر رایج بمقاطعه گرفت و چون سالی حکومت کرد مغرور شد و از

اطاعت مغولان خارج گردید. اهالی شبنکاره بر او خروج کردند و باتفاق اولاد برادرش او را

مقتل بار دو فرستادند تا یاساق رسیدند.

بهلا کوخان رسید سپاهی سرداری التاجو بفارس فرستاد و علاءالدوله اتابک یزد نیز که خواهرش بدست سلجوقشاه بقتل رسیده بود و همچنین نظام الدین حسن به فرمان هولاکو بکمک سپاهیان مغول عازم فارس شدند در سال ۶۶۲ در کازرون بین طرفین جنگ در گرفت. در این جنگ نظام الدین حسن حاکم شبانکاره کشته شد و اتابک یزد نیز بضرع تیری از پای درآمد و سلجوقشاه هم دستگیر و کشته شد.

حکومت نصره الدین ابراهیم (۶۶۲ - ۶۶۴) - بعد از قتل نظام الدین حسن برادرش نصره الدین ابراهیم از طرف ایلخان مغول بحکومت شبانکاره رسید و به تبریز رفت و چون برادرش در جنگ با مخالفان ایلخان کشته شده بود بموجب یاسای مغول دختر سلجوقشاه که فاطمه خاتون نام داشت بازدواج او درآمد گویند نصره الدین ابراهیم بزهر هلاک شد.

حکومت جلال الدین طیب شاه (۶۶۴ - ۶۷۷) - پس از فوت نصره الدین ابراهیم امراء شبانکاره برادرش جلال الدین طیب شاه را که ۱۳ ساله بود بحکومت انتخاب کردند. او از ایلخان اطاعت مینمود و هر سال مال مقرر را بار دو میفرستاد و خود نیز یکی دو بار بار دو رفت و ایلخان او را مورد احترام قرار داد و طبلی علم ویرلیغ و پایزه داد.

شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب مینویسد: او غلام ترک بسیار خرید و همه را تربیت کرد. او شراب را بسیار دوست میداشت و دائماً در بارگاه او عیش و عشرت بود. زن برادرش نصره الدین ابراهیم را که دختر سلجوقشاه بود بزنی گرفت و از او پسری آورد بنام غیاث الدین محمد و نیز دختر عم خود را بزنی گرفت و از او نیز پسری آورد بنام عماد الدین محمد و زن سوم او دختر پسر عمودیش بود و از او چهار پسر آورد بنامهای مظفر الدین محمد - نظام الدین حسن - تاج الدین بهمن

شاه - رکن الدین یوسف شاه. بطوریکه در ۲۲ سالگی ۶ پسر داشت. او پادشاهی بخشنده بود ولی از اسراف دوری می کرد. پس از ده سال حکومت باسر اباقاخان لشکری بجنگ براق خان بخراسان فرستاد چون اباقاخان بتبریز برگشت او با تحف فراوان بارو رفت و مورد احترام قرار گرفت.

چون جلال الدین طیب شاه در کار حکومت استقلال یافت شهنه مغولی شبنکاره که سیشی نام داشت و مال بسیار جمع آوری کرده بود از ترس اینکه مبادا طیب شاه از حال او اباقاخان را مطلع سازد با او بنای منازعت را گذاشت. اما طیب شاه که بعنایت اباقاخان مستظهر بود کیفیت حال شهنه را بایلخان نوشت. چون خواجه شمس الدین صاحب دیوان از حال سیشی اطلاع یافت او را از باسقای شبنکاره معزول کرد و این امر باعث دشمنی بین شهنه و طیب شاه شد تا اینکه در سال ۶۷۷ در نزدیکی همدان بدست کسان سیشی بقتل رسید مدت سلطنت او ۱۳ سال بوده و در ۲۶ سالگی کشته شده.

حکومت مظفر الدین محمد بن طیب شاه (۶۷۷ - ۶۸۱) - پس از قتل پدر بقرمان ایلخان مغول بحکومت رسید و از ایلخان تقاضا نمود که قاتل پدرش را مجازات نماید ولی سیشی بخراسان فرار نمود. مظفر الدین محمد نیز پس از چندی بر ایلخان باغی شد و دست بظلم و جورگشاد و بسیاری از اسرا و بزرگان را کشت عاقبت عمش بهاء الدین اسمعیل بکمک سپاهیان مغول بر وی غلبه کرد مظفرالدین منهزم شد و بقرمان رفت ولی دستگیر شد او را بارو بردند و مدتی در اردوزندانی بود سپس گریخته بولایت لر بزرگ رفت و اتابک رکن الدین افراسیاب (۶۸۸ - ۶۹۵) را بر علیه ایلخان بشورانید. اتابک افراسیاب از سپاهیان مغول شکست خورد و مظفرالدین محمد نیز بشبنکاره برگشت و در خانه ای منزوی شد تا در سال ۷۲۱ وفات یافت. ۲

۱ - مجمع الانساب شبنکاره ای.

۲ - منتخب التواریخ معینی نظری ص ۷ فصیحی خوانی مجمل التواریخ ص ۳۱

بهاء الدین اسمعیل بن غیاث الدین محمد بن مظفر الدین محمد (۶۸۱-۶۸۴) -
 او که در زمان حکومت مظفرالدین محمد بن طیب شاه در خدمت ارغون خان در خراسان پسر میبرد بطوریکه گفته شد بکمک سپاهیان مغول شبانکاره را از تصرف سلک مظفرالدین محمد خارج ساخت و عده ای را که سبب فتنه شده بودند بقتل رسانید و مالی را که ملک مظفر الدین بعهدہ داشت بدربار ایلخان فرستاد. اودختر امیر ارغون حاکم خراسان را در ازدواج داشت و از این ازدواج دو پسر بنامهای رکن الدین افراسیاب و تاج الدین جمشید بوجود آمدند. او از دختر عم پدرش نیز دو پسر داشت بنامهای نصره الدین ابراهیم و سیف الدین محمد. مردم هنرمند را دوست داشت و با مردم نا اهل دشمن بود. پس از سه سال حکومت ایلچیان بسیار برای تحصیل مال از دربار ایلخان آمدند و چون او از عهده پرداخت مالی که مطالبه می نمودند برنیامد او را بار دو بردند و در مصادره کشیدند باین جهت از غصه بسیار مریض شد و آن مرض سه خبط دماغ انجامید تا در سال ۷۱۲ وفات یافت^۱.

ناصر الدین محمود بن قطب الدین مبارز (۶۸۴ - ۶۹۲) - قطب الدین مبارز در موقع کشته شدن بطوریکه گفته شد دو پسر داشت بنامهای ناصر الدین محمود و سیف الدین هزار اسب و آن دو که نمیتوانستند استیلائی بنی اعمام یعنی فرزندان غیاث الدین محمد را در شبانکاره بینند و مجال اقامت در شبانکاره نیز نداشتند فرار کرده روی بار دو نهادند و مدتها در سلازمت اسرا و ارکان دولت بودند تا اینکه ملک بهاء الدین اسمعیل معزول گردید و بفرمان ایلخان ناصر الدین محمود بحکومت و برادرش سیف الدین هزار اسب بنیابت او معین شد.
 ناصر الدین محمود حاکمی عادل بود و شبانکاره را معمور گردانید و املاکی را آنه از ملک مظفر الدین محمد مانده بود میان اولاد او قسمت کرد و بهر یک بهره ای داد.

چون او تنبيه گناهكاران را بسيف الدين هزار اسب وامى گذاشت از اين رو جمعى با سيف الدين بد شدند و موقعى كه ناصرالدين بار دو رفته بود او را بزهر هلاك كردند و چون ناصرالدين بشبانكاره برگشت او را نيز در شعبان سال ۶۹۲ بقتل رسانيدند. از او يك پسر سه ماهه باقى ماند بنام نصرالدين.

غياث الدين محمد بن جلال الدين طيب شاه (۶۹۲ - ۷۰۹). مردم شبانكاره پس از قتل ناصرالدين محمود او را بحكومت برداشتند و ساچرا را بار دو خبر دادند ايلخان بشنيدن اين خبر يسور بوقا را با دويست سپاهى بشبانكاره فرستاد تا كسانى را كه مرتكب قتل او شده اند دستگير سازد و بار دو بفرستد و ركن الدين حسن پسر سيف الدين هزار اسب را بحكومت شبانكاره بگمارد يسور بوقا نيز همه بزرگان شبانكاره را دستگير کرده ركن الدين حسن را كه ۱ ساله بود بحكومت برداشت و خود مدت چهار ماه در ايگ ماند و همه گناهكاران را بمجازات رسانيده زندانيان را با خود برد. در اين موقع بعلت كشته شدن گيخاتو خان و خروج بايدوخان بزرگان شبانكاره همه آزاد شدند و غازان خان نيز پس از بسلطت رسيدن دو پسر جلال الدين طيب شاه يعنى غياث الدين و نظام الدين را كه جلال الدين طيب شاه زمان اقاى در اردو آنان را اينجوى پسران ارغون خان كرده بود مورد مرحمت قرار داد و غياث الدين را بحكومت شبانكاره معين نمود و نظام الدين را بنيابت او تعيين كرد. غياث الدين جز شرب شراب و رفتن بشكاركار ديگرى نداشت از اين رو نظام الدين حسن زمام امور را در دست داشت.

در زمان غازان خان امير نوروز پسر ارغون آقا اميرالامرا و صاحب قدرت بود و بطوريكه قبلا گفته شد خواهر امير نوروز يا دختر امير ارغون كه بيگى قتلغ نام داشت در ازدواج بهاء الدين اسمعيل بود باين جهت امير نوروز ولايت شبانكاره را بخواهر خود داد او نيز ماليات اين ولايت را ميان پسران خود يعنى ركن الدين

افراسیاب و تاج‌الدین جمشید و میان پسران دیگر بهاء‌الدین اسمعیل که از زن دیگرش بودند یعنی نصره‌الدین ابراهیم و سیف‌الدین محمد و پسران جلال‌الدین طیب شاه یعنی غیاث‌الدین و نظام‌الدین قسمت کرد و همه را با یکدیگر شریک گردانید و تا امیر نوروز زنده بود درآمد شبانکاره باین نحو تقسیم میشد ولی پس از قتل او پسران سیشی ولایت شبانکاره را متصرف شدند و حکومت آنجا را در عهده ملک غیاث‌الدین محمد باقی گذاشتند. چون از حکومت او ۱۰ سال گذشت او را برای وصول مبالغی که بدهکار میدانستند باردو بردند و مدت دو سال در آنجا متوقف ساختند تا اینکه معلوم گردید بدربار ایلخان بدهی ندارد. در این مدت برادرش نظام‌الدین کارها را در شبانکاره اداره می‌نمود. او پس از دو سال اجازه مراجعت یافت ولی بعلت افراط در شرب خمربیمار شد و در سال ۷۰۹. ۷۰۷ پس از ۱۷ سال حکومت وفات یافت^۱

حکومت نظام‌الدین حسن (۷۰۹ - ۷۲۵). پس از مرگ غیاث‌الدین امیر سونج که شبانکاره در عداد بلوکات او بود فرمان حکومت این ناحیه را برای نظام‌الدین حسن فرستاد. هنوز یک سال از حکومت او نگذشته بود که نصره‌الدین ابراهیم بن اسمعیل بحکومت شبانکاره معین شد باین جهت نظام‌الدین حسن باردو رفت و در کار حکومت با نصره‌الدین ابراهیم شریک گردید ولی بین آن دو دائماً نزاع برقرار بود تا بسعی سونج نوئین صلح میان آنان برقرار شد و مقرر گردید که هر یک در قسمتی از شبانکاره حکومت نمایند. پس از شش ماه باز بین آن دو اختلاف افتاد. این بار هردو از حکومت معزول شدند و شخصی بنام خواجه فخرالدین خدشاهی از طرف ایلخان بحکومت شبانکاره معین شد. او پس از سه سال حکومت وفات یافت و در همانجا مدفون گردید.

پس از فوت او امیر سونج قوام‌الدین مسعود الکرمانی را بحکومت فرستاد.

حکومت او نیز یش از یک سال طول نکشید و وفات یافت و باز حکومت بنظام-
الدين تعلق گرفت اما اختيار کارها در دست نوکران امير سونج بود تا او نیز در گذشت
و اولجايتو سلطان نیز در سال ۷۱۶ فوت شد و ابو سعید خان بهادر بسلطنت و
ایلخانی رسید. نصره الدين ابراهيم که در اردو بود شبانکاره را بتصرف دمشق خواجه
پسر امير چوپان که صاحب اختيار امور ابو سعید خان شده بود داد و او نیز نصره-
الدين ابراهيم را بحکومت شبانکاره برداشت. چون ملک عزالدين بن شیخ جمال-
الدين ملک الاسلام که پشتیمان نصره الدين ابراهيم بود معزول شد نظام الدين
حسن مجدداً بحکومت شبانکاره معین گردید تا در سال ۷۲۳ در اثر سعایت تاج الدين
جمشید بن بهاء الدين اسمعیل که در اردو بود نظام الدين حسن باردو احضار شد
ولی مورد احترام قرار گرفت و مجدداً در حکومت شبانکاره باقی ماند تا در ذی قعدہ
سال ۷۲۵ وفات یافت.

ملک نصره الدين ابراهيم بن بهاء الدين اسمعیل. او که از سال ۷۱۰ در
حکومت شبانکاره با نظام الدين حسن شریک بود و گاهی نیز باستقلال حکومت
می کرد پس از مرگ نظام الدين حسن بکلی در کار حکومت مستقل شد و در سال
۷۲۹ وفات یافت^۱.

ملک تاج الدين جمشید بن بهاء الدين اسمعیل. ملک تاج الدين جمشید برادر
کوچک نصره الدين ابراهيم که قبلاً چندی بحمايت علی پادشاه خال سلطان ابو
سعید از سال ۷۲۳ ببعده در شبانکاره حکومت داشت بعد از قتل دمشق خواجه از
حکومت معزول شد و باردو رفت و باز بحمايت علی پادشاه بحکومت رسید و چون
بعد از مرگ سلطان ابو سعید (سال ۷۳۶) فارس در تحت اقتدار امير شرف الدين
محمود شاه اینجو درآمد شبانکاره نیز در تحت نفوذ او قرار گرفت و او حکومت این
ناحیه را بملک رکن الدين حسن بن هزار اسمب و تاج الدين جمشید بن بهاء الدين

۱- مجمع الانساب شبانکاره ای نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه.

اسمعیل رقیب و شریک نظام الدین حسن و گذاشت و حکومت شبانکاره گاه با این و گاه با آن بود تا اینکه در سال ۷۴۲ و زمان حکومت امیر پیر حسین در فارس شخصی بنام امیر لون از هندوستان از راه سیرجان بشبانکاره آمده و آن دو را بقتل رسانید و چون اینجویان اقتدار یافتند شبانکاره در حوزه اختیار آنان درآمد و از سال ۷۴۲ شخصی بنام ملک اردشیر بحکومت پرداخت و چون او از امیر مبارزالدین محمد مظفری که در سال ۷۵۴ بر شیراز تسلط یافته بود اطاعت نکرد شاه محمود بن امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۵۶ مأمور تسخیر شبانکاره شد ملک اردشیر منهزم گردید و تمامی خاک شبانکاره به تصرف آل مظفر درآمد و دولت شبانکاره پایان یافت.

ملوک شبانکاره

- ۱- نظام الدین فضل الله بن علی بن حسن بن ایوب معروف به فضلویه حسنویه
یا حسویه^۱ ۴۴۸ تا ۴۶۴
- ۲- نظام الدین یحیی بن نظام الدین فضلویه^۲ ۴۶۴ =
- ۳- نظام الدین محمود بن نظام الدین یحیی^۳ —
- ۴- سیف الدین هزاراسب بن نظام الدین محمود^۴ —
- ۵- نظام الدین حسن بن سیف الدین هزاراسب^۵ — ۵۹۴
- ۶- قطب الدین مبارز بن نظام الدین حسن ۵۹۴ تا ۶۲۴
- ۷- مظفر الدین محمد بن قطب الدین مبارز ۶۲۴ » ۶۵۸

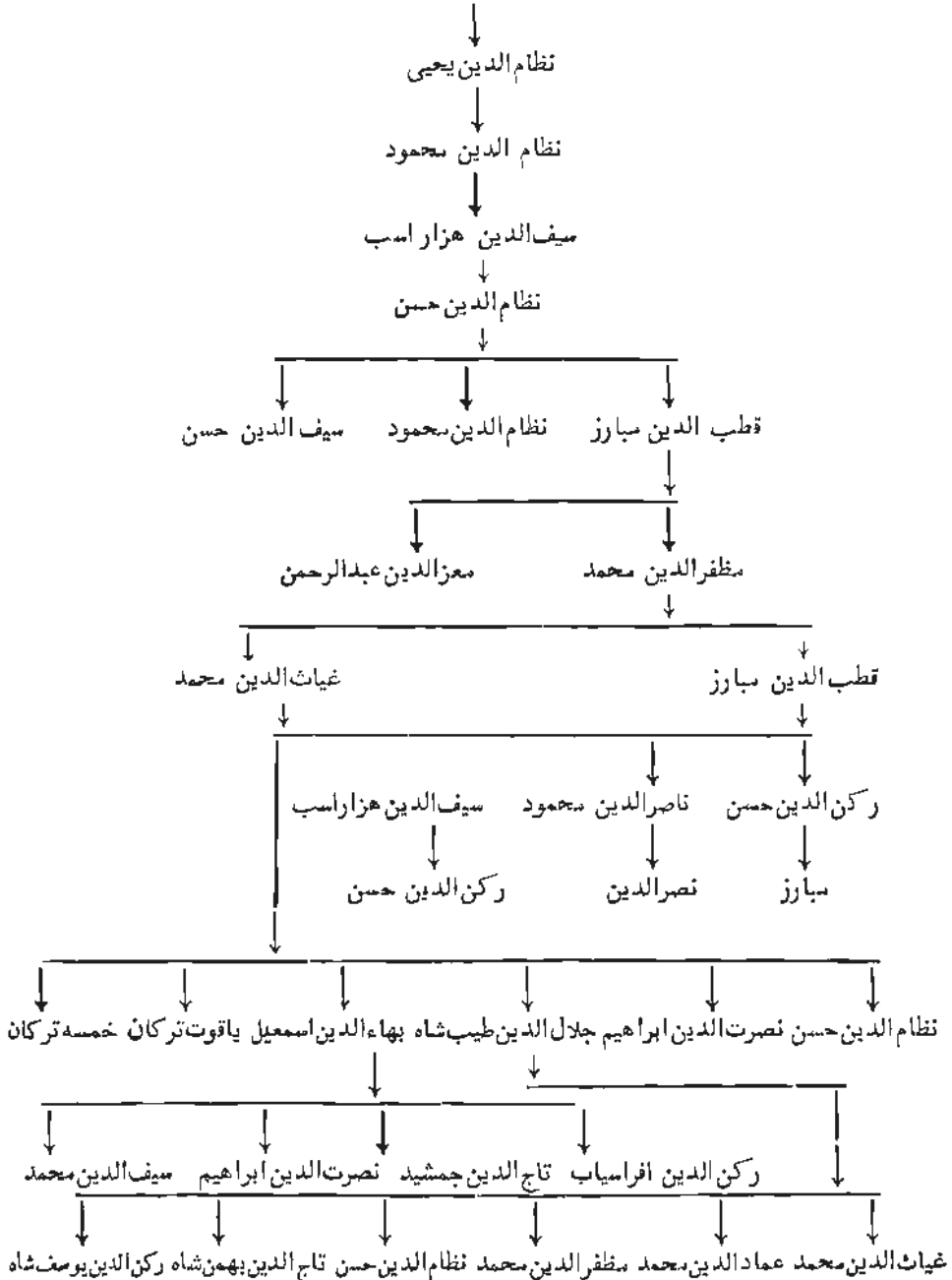
۱- در دایرة المعارف اسلامی بزبان انگلیسی نام پدر فضلویه علی و او نیز فرزند حسن بن ایوب نوشته شده. مؤلف شیرازنامه نیز نام پدر فضلویه را علی ذکر کرده. در تاریخ جهان آرا نام فضلویه فضل الله و در تاریخ و صاف فضل ضبط شده.

۲ و ۳ و ۴ و ۵ - سنوات حکومت حکام شبانکاره از نظام الدین یحیی تا قطب الدین مبارز در هیچ منبعی معین نشده بود از این رو تعیین تاریخ حکومت هر یک از آنان ممکن نگردید همین قدر مسلم است که حکومت این چهار نفر از سال ۴۶۴ تا سال ۵۹۴ یکصد و بیست و یک سال طول کشیده است.

- ٨- قطب الدين مبارز بن مظفر الدين محمد ٦٥٨ تا ٦٥٩
- ٩- نظام الدين حسن بن غياث الدين محمد بن مظفر الدين محمد ٦٥٩ » ٦٦٢
- ١- نصره الدين ابراهيم بن غياث الدين محمد بن مظفر الدين محمد ٦٦٢ » ٦٦٤
- ١١- جلال الدين طيب شاه بن غياث الدين محمد بن مظفر الدين محمد ٦٦٤ تا ٦٧٧
- ١٢- مظفر الدين محمد بن طيب شاه ٦٧٧ » ٦٨١
- ١٣- بهاء الدين اسمعيل بن غياث الدين محمد بن مظفر الدين محمد ٦٨١ تا ٦٨٤
- ١٤- ناصر الدين محمود بن قطب الدين مبارز ٦٨٤ » ٦٩٢
- ١٥- غياث الدين محمد بن جلال طيب شاه ٦٩٢ » ٧٠٩
- ١٦- نظام الدين حسن بن جلال الدين طيب شاه ٧٠٩ » ٧٢٥
- ١٧- نصره الدين ابراهيم بن بهاء الدين اسمعيل از ٧١٠ » ٧٢٣
- باشترک با نظام الدين حسن و در سال ٧٢٩ وفات يافته است.
- ١٨- تاج الدين جمشيد بن بهاء الدين اسمعيل { از سال ٧٢٣ چندی تاج الدين
- ١٩- ملوک رکن الدين حسن بن هزار اسب { جمشيد تنها حکومت داشت
- و در زمان اينجويان حکومت شبانکاره باين دو نفر واگذار شد و هر دو در سال ٧٤٢ بقتل رسيدند
- ٢- ملوک اردشير ٧٤٢ تا ٧٥٦

شجره نسب ملوک شبانکاره

نظام الدین فضل اللہ بن علی بن حسن بن ایوب معروف بہ فضاویہ حسنیہ



از سال ۳ و ۴ تا سال ۷۰ در شبانکارہ مسلک اردشیر بحکومت رسیدہ کہ نسبت او باسلو کہ شبانکارہ
 بدستی معلوم نگردد و او نیز در سال ۷۰ از مقابل لشکریان شاہ محمود مظفری منہزم شد و در این
 سال دولت شبانکارہ بپایان رسید.

فصل سوم

فارس در زمان ایلیخانان و حکومت آل اینجو

فارس^۱ در زمان ساسانیان به ۵ ناحیه یا بلوک و یا کوره تقسیم شده بود و هر کوره بنام پادشاهی که بانی آن بود خوانده میشد و این ۵ کوره عبارت بودند از:

۱- کوره اصفخر شامل نواحی شمالی فارس. یزد نیز جزو این کوره محسوب می‌شد و مرکز آن شهر اصفخر بود که امروز خرابه‌هایش در ۷ کیلومتری شمال تخت جمشید است. چون شیراز در دوره اسلامی مقر حکام فارس شد شهر اصفخر از اهمیت افتاد تا اینکه در سال ۴۳۶ ه. ق بدست ابوکالیجار دیلمی ویران گردید.

۲- کوره اردشیر و یا اردشیر خوره^۲ شامل نواحی جنوبی و سواحل و جزایر

۱- ابن بلخی طول و عرض فارس را ۱۵۰ فرسنگ در ۱۵۰ فرسنگ می‌نویسد و گوید:

فارس از شمال باصفهان متصل است و سرحد میان اصفهان و فارس یزد خواست و یزد و ابرقویه و سمیرم است و از مشرق بکرمان اتصال دارد از طرف سیرجان و سرحد آن رودان است و این رودان از اعمال فارس بود اما در زمان سلطنت النب اوسلان چون میان پارس و کرمان حدی نهادند رودان با کرمان گذاشت در روزگار قاورد. از طرف جنوب پدربا متصل است و سرحد آن نواحی هزو و سیف (ساحل دریا عمویاً و ساحل دربای عمان خصوصاً) است. از طرف مغرب بخوزستان مربوط است و سرحد آن ارجان است و ارجان از اعمال فارس است ص ۱۴۱ و ۱۴۲ چاپ ۱۳۴۳ شیراز.

۲- خوره یا خره بمعنی روشنی است.

خلیج فارس و مرکز آن شهر گور (جور) بوده که بعداً به فیروز آباد تغییر نام یافته است.

۳- شاپور خوره - در مغرب اردشیر خوره و مرکز آن شهر شاپور بوده که امروزه خرابه های آن در ۲۵ کیلومتری شمال غربی کازرون قرار دارد و این شهر بدست ابوسعید شبانکاره ای ویران گردید.

۴- قباد خوره - در مغرب شاپور خوره و مرکز آن ارگان یا ارجان بوده که امروزه خرابه های آن در نزدیکی بهبهان نمایان است.

۵- کوره دارابگرد یا دارابجرد - شامل نواحی شرقی فارس مرکز آن شهر دارابگرد بوده و خرابه های آن در نزدیکی شهر داراب کنونی است.

فارس در دوره استیلای عرب نیز تقسیمات فوق را حفظ کرده چنانکه جغرافی نویسان اسلامی از نواحی پنجگانه فارس بحث می کنند وهریک را جداگانه توصیف می نمایند ولی چون در سال ۴۴۸ ع ابو منصور فولادستون آخرین پادشاه دیلمی فارس بدست نظام الدین فضل الله معروف به فضلویه حسنویه (۴۴۸ - ۴۶۴) رئیس طایفه شبانکاره بقتل رسید در قسمت شرقی فارس که سابقاً بکوره دارابگرد موسوم بود حکومتی جداگانه تشکیل یافت و بتدریج این ناحیه از فارس جدا شد و حکام این ناحیه تا سال ۷۰۲ گاهی باستقلال و زمانی تحت اطاعت حکام مرکزی ایران سلطنت می کردند.

و نیز در بندر هرموز و لار حکام محلی روی کار آمدند. بنا بر این در اواسط دوره سلجوقی بجای کوره های پنجگانه در فارس چهار ناحیه جداگانه می توان مشخص کرد:

۱- فارس بالاخص که مرکز آن شیراز بوده و از حدود یزد تا جزیره کیش وسعت داشت.

۲- ناحیه شبانکاره در کوره دارابگرد بین فارس بالاخص و کرمان و مرکز آن شهر ایگ بوده.

۳- لارستان که مرکز آن شهر لار بوده.

۴- هرموز شامل جزیره هرموز و جزایر و سواحل و بنادر اطراف آن.

چون هر یک از قسمت های سه گانه اخیر جداگانه در فصول دیگر مورد بحث قرار گرفته در اینجا فقط اوضاع تاریخی فارس بالاخص مورد تحقیق قرار خواهد گرفت.

چون ابو منصور فولادستون آخرین پادشاه دیلمی فارس در سال ۴۴۸ ه. ق بدست نظام الدین فضل الله (۴۴۸ - ۴۶۴) بقتل رسید او که بفضلوویه حسنویه معروف بود مدتی باستقلال و سپس از طرف آل ب ارسلان سلجوقی در فارس بحکومت پرداخت و همینکه نسبت بدولت سلجوقی نافرمانی کرد گرفتارش شد و بقتل رسید و سلجوقیان از آن پس فارس را بوسیله حکامی که از جانب خود می فرستادند اداره مینمودند و این حکام بترتیب عبارتند از :

۱- رکن الدین خمارتکین که در سال ۴۶۵ از طرف ملکشاه سلجوقی بحکومت فارس منصوب شد.

۲- در چهارصد و هفتاد و اندک^۱ ملک شاه پسر عم خود توران شاه بن قاورد حاکم کرمان را بحکومت فارس نیز تعیین نمود ولی او اسور فارس را بدست بزرگان شبانکاره سپرد.

۳- پس از مرگ ملکشاه که در سال ۴۸۵ اتفاق افتاد بعلت بروز اختلاف بین فرزندان او بر سر تاج و تخت اوضاع کشور روی باختلال گذاشت از این رو فارس نیز سکون و آراش خود را از دست داد زیرا در سال ۴۸۷ ترکان خاتون زن ملک شاه که در اصفهان بنام پسر کوچکش محمود حکومت می کرد شخصی بنام اونر را بحکومت فارس فرستاد ولی توران شاه بکمک اسرای شبانکاره از ورود او بشیراز جلوگیری کرد. در سال ۴۹۲ سلطان برکیارق فرزند دیگر ملکشاه پس از رسیدن به

سلطنت مجدداً اوئر را به حکومت فارس گماشت. بزرگان شبانکاره این بار از ایران شاه بن قاورد که بعد از مرگ توران شاه پادشاه کرمان شده بود کمک خواستند امیر اوئر شکست خورده باصفهان گریخت و شبانکارگان بیش از پیش بر فارس استیلا یافتند.

۴- حکومت اتابک چاولی - سلطان محمد که بعد از برادرش سلطان برکیارق به سلطنت رسیده بود در سال ۲۰۰ هـ جلال الدین چاولی را با تاجیکی پسر دو ساله اش چغری انتخاب کرد و به حکومت فارس فرستاد و او حکام شبانکاره را مطیع ساخت و شهر ایگه مقر آنان را گرفت. حکومت او در فارس تا سال ۱۰۰ هـ طول کشید و در این سال وفات یافت.

۵- حکومت سلطان سلجوق - در سال ۱۰۰ هـ سلطان محمد سلجوقی پسر دیگر خود سلطان سلجوق را حاکم فارس کرد و خطیر محمد ابن حسین سپیدی را بوزارت او برداشت. خطیر محمد نیز در سال ۱۰۰ هـ فوت شد.

۶- حکومت اتابک قراچه - پس از فوت خطیر محمد اتابک قراچه به حکومت فارس و اتابکی سلطان سلجوق معین شد. در سال ۲۰۰ هـ سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی درگذشت و سال بعد اتابک قراچه به بغداد رفت تا سلطان سلجوق شاهزاده تحت سرپرستی خود را به سلطنت برساند ولی سلطان سنجر بدفع او لشکر کشید. سپاه سلطان سلجوق شکست یافت و اتابک قراچه نیز اسیر گشت و به حکم سلطان سنجر بقتل رسید.

۷- حکومت سنکوبرس - بعد از قتل اتابک قراچه سنکوبرس به حکومت فارس رسید. پس از چندی بکمک امیر بوزابه که از طرف او در خوزستان حکومت داشت خواست سلطان داود پسر سلطان محمود سلجوقی را که برای تاج و تخت با عم خود سلطان مسعود در جنگ بود یاری دهد ولی شکست خورد و بقتل رسید. اما امیر بوزابه

فارس برگشت و خود زمام امور را در دست گرفت و تا سال ۵۴۳ هجری با استقلال حکومت کرد تا اینکه در این سال در جنگی با سلطان مسعود سلجوقی اسیر شد و بقتل رسید.

حکومت سلغوریان در فارس. سلغوریان از فرزندان امیری بنام سلغور هستند و سلغور در اوایل استیلای سلجوقیان از ترکستان بایران آمده و در خدمت سلجوقیان وارد شد و فرزندان او در نواحی فارس و کوه گیلویسه و خوزستان مسکن گرفتند و موقعی که امیر بوزابه بچنگک سلطان مسعود سلجوقی میرفت بعلت دوستی که با سنقر بن مودود داشت او را از طرف خود در شیراز گذاشت چون پس از کشته شدن بوزابه سلجوقیان بفارس آمدند سنقر بن مودود بر آنان خروج کرد و فارس را مسخر ساخت. خروج سنقر بن مودود بر سلجوقیان در سال ۵۴۳ هجری صورت گرفت و این سال را ابتدای سلطنت سلغوریان در فارس میدانند. وقت اتابک سنقر در سال ۵۵۸ هجری اتفاق افتاد. بعد از او برادرش زنگی بن مودود (۵۵۸ - ۵۷۱) اتابک فارس شد و او در تمام مدت حکومت خود با ملوک شبانکاره مشغول زدو خورد بود. بعد از او اتابک تکله بن اتابک زنگی (۵۷۱ - ۵۹۱) به حکومت رسید. او در آغاز کار با شاهزادگان سلجوقی بچنگک پرداخت و هم در زمان او اتابک ایلدگز حاکم آذربایجان بفارس لشکر کشید و نتوانست کاری از پیش ببرد ولی پسرش اتابک پهلوان در سال ۵۷۵ هجری شیراز را متصرف شد و بباد قتل و غارت داد اتابک تکله از قزل ارسلان فرزند دیگر اتابک ایلدگز نیز اطاعت نمود.

در آغاز حکومت اتابک طغرل بن سنقر (۵۹۱ - ۵۹۹) که بعد از اتابک تکله به حکومت رسیده سعد بن زنگی بر علیه او قیام کرد و در اثر محاربات آنان خرابی بسیار بر این ایالت وارد شد. تا اینکه اتابک سعد بن زنگی (۵۹۹ - ۶۰۳) خود به حکومت رسید. در زمان او کرمان ضمیمه فارس شد زیرا بعلت اختلاف میان پسران طغرل پادشاه سلجوقی کرمان و نیز بسبب خرابی غزان در این ولایت و همچنین بعلت بروز قحط و غلا وضع

کرمان سخت آشفته شد و امیر مبارز الدین شبانکاره ای از یک طرف و سلطان محمد خوارزمشاه از طرف دیگر در صدد تصرف کرمان برآمدند. اتابک سعد نیز موقع را غنیمت شمرده بردسیر را مسخر ساخت و ملک عماد الدین محمد بن زیدان برادر زاده خود را بنیابت در کرمان گذاشته بشیراز برگشت ولی محمد بن زیدان پس از چندی کرمان را در اختیار عمال خوارزمشاهی گذاشت.

در سال ۶۰۲ پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه بفارس لشکر کشید و نیز در سال ۶۱۴ اتابک سعد در نزدیکی ری در جنگی که با سلطان محمد خوارزمشاه نمود شکست خورده دستگیر شد و بوساطت ملک زوزن^۱ باین شرط آزاد شد که همه ساله قسمتی از خراج فارس را بدربار خوارزمشاه بفرستد و قسلاخ اشکنوان و شکسته و اصطخر را بعمال خوارزمشاه بسپارد و دختر خودملکه خاتون را در عقد ازدواج سلطان جلال الدین مینکبرنی پسر خوارزمشاه در آورد. چون پسرش ابوبکر از این شرایط اطلاع یافت بمخالفت پدر برخاست و عده ای از لشکریان سلطان محمد خوارزمشاه را که برای انجام تعهدات اتابک سعد همراه او بودند بقتل رسانید. اتابک سعد ناچار با پسر به جنگ پرداخت و او را دستگیر ساخته در قلعه اصطخر زندانی کرد.

اواخر حکومت اتابک سعد مقارن با حمله مغولان بر ایران است. در این زمان با اینکه بعزت سرگ سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷ فرزندانش دائماً گرفتار تهاجم سپاهیان مغول بودند معذالک غیاث الدین پسر سلطان محمد در سال ۶۲۱ که هنوز ری و اصفهان و عراق عجم را در تصرف داشت بفارس لشکر کشید و اتابک سعد در قلعه اصطخر متحصن شد و سال بعد سلطان جلال الدین مینکبرنی پسر دیگر سلطان محمد که از مغولان شکست یافته و بهند گریختند و سپس از راه کرمان بفارس آمده

بود اتابک سعد بدو ملتجی شد و او نیز فارس را از برادر گرفته به اتابک داد.

اتابک ابوبکرین سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) بعد از پدربدر فارس حکمرانی کرده است. او چون خرابی و قتل و غارت مغولان را در خراسان شنیده بود برای اینکه فارس را از تعرض آنان مصون دارد از ایشان اطاعت کرد و برادرزاده خود تهمتن را با تحف و هدایای بسیار بدرگاه او کتای قاآن فرستاد و از طرف او کتای قاآن بلقب قتلخ خانی سرافراز شد. او هر سال سی هزار دینار زر سرخ بر سبیل خراج به خدمت خان مغول می فرستاد و همه ساله پسر خود اتابک سعد و یا یکی از برادر زادگان را پیش خان مغول روانه می کرد و برای اینکه عمال مغول از احوال ملک اطلاع حاصل نکنند آنان را در بیرون شهر جا می داد و سایححتاج ایشان را خود فراهم می کرد و مردم را از معاشرت با آنان مانع می شد.

فارس در عهد او آباد و مجمع فضلا و دانشمندانی شد که از مقابل هجوم مغولان گریخته بفارس پناه آورده بودند و چون اتابک ابوبکر نیز علما و دانشمندان را گرامی میداشت و وسایل معاش ایشان را فراهم می کرد از این جهت عده ای از آنان دور او جمع شدند و نام نیک او را در تألیفات خود ثبت کردند از جمله این دانشمندان شیخ سعدی است که کتاب بوستان را در سال ۶۵۰ بنام او بنظم درآورد و دیگر مجدالدین همگر شاعر معروف و شمس الدین محمد رازی صاحب کتاب المعجم بودند که در دربار او سبزیستند.

در زمان او فارس توسعه یافت. او در سال ۶۲۵ جزیره کیش را که در تصرف ملک سلطان حاکم آن بود بکمک سیف الدین ابا نصر حاکم بندر هرموز متصرف شد باین شرط که چهار دانگ از کیش ضمیمه فارس شود و دو دانگ آن را ملک هرموز تصرف کند و چون پس از چندی پادشاه هرموز از تسلیم چهار دانگ جزیره کیش با اتابک سعد خود داری کرد در سال ۶۲۸ اتابک جزیره کیش را متصرف

شد و آن را دولت خانه نام نهاد. اتابکک پس از آن بتصرف سایر جزایر پرداخت از آن جمله جزیره اوال (بحرین) را در سال ۶۳۳ و سرزمین قطیف را در سال ۶۴۱ مسخر ساخت^۱

چون در حین تصرف جزیره کیش سیف الدین ابا نصر ملک هرموز بقتل رسید اتابکک حکومت هرموز را بشخصی بنام امیر شهاب الدین محمود بن عیسی داد و به این ترتیب نفوذ خود را باین بندر و نواحی که در تحت تسلط ملوک آن بود توسعه بخشید.

اتابکک سعد پسر اتابکک ابوبکر که در موقع فتح بغداد بتهنیت پیش هولاکو خان رفته بود و تا سال ۶۵۸ در خدمت خان مغول بود در این سال اجازه یافت عازم شیراز شد ولی در بین راه خبر مرگ پدر را شنید اما خود او نیز که بیمار بود پیش از ورود به شیراز وفات یافت. اتابکک سعد نیز مربی اهل علم و ادب بود و شیخ سعدی از نزدیکان دربار اوست و تخلص خود را از نام او گرفته و دیباچه گلستان را بنام او ساخته است.

اتابکک محمد پسر اتابکک سعد در صغر سن با تابیکی رسید باین جهت سادش ترکان خاتون که خواهر علاء الدوله اتابکک یزد بود زمام امور را بدست گرفت و رسولانی با تحف و هدایا بخدمت هولاکو خان فرستاد و اظهار اطاعت نمود. هولاکو خان نیز فرمان حکومت فارس را بنام اتابکک محمد صادر نمود اما او بعد از دو سال و هفت ماه به علت افتادن از پشت بام هلاک شد.

بعد از مرگ او بزرگان دولت، محمد بن سلغور بن سعد (۶۶۰ - ۶۶۱) برادرزاده اتابکک ابوبکر را که در موقع فتح بغداد در خدمت هولاکو خان رشادت‌ها کرده بود با تابیکی برداشتند اما او پس از رسیدن بسلطنت بنای عیش و عشرت را گذاشت و بظلم و ستم پرداخت باین جهت ترکان خاتون او را با اینکه دامادش

بود و سلغم دختر او را در ازدواج داشت دستگیر کرده به خدمت هولاکوخان فرستاد. بفرمان خان مغول او را از اتابکی فارس خلع و برادرش سلجوقشاه را که در در قلعه اصطخر زندانی بود با تائبکی برداشتند. او ترکان خاتون را بازدواج درآورد و مانند برادر بعیش و عشرت پرداخت و شبی در عالم مستی فرمان داد که ترکان خاتون را نیز بقتل برسانند. روز دیگر که خبر این واقعه در شهر منتشر شد دو نفر باسقاق مغولی شیراز که از طرف هولاکوخان در شهر بودند عازم اردو شدند سلجوقشاه بتعقیب آنان پرداخت یکی را بقتل رسانید دیگری گریخته پیش هولاکوخان رفت. هولاکوخان بشنیدن این خبر التاجو نامی را با سپاهی بفارس فرستاد و فرمان داد که سپاهیان از اصفهان و لر بزرگ و یزد و کرمان و شبانکاره بمدد التاجو بروند. سلجوقشاه چون تاب مقاومت در خود ندید بطرف کازرون گریخت در این شهر در سال ۶۶۲ سپاهیان مغول او را در محاصره آوردند با اینکه در این جنگ علاءالدوله اتابک یزد و نظام الدین حسن ملک شبانکاره کشته شدند سپاهیان مغول سلجوقشاه را دستگیر ساخته در پای قلعه سفید بقتل رسانیدند بعد از قتل او چون از خاندان سلفوری از طایفه ذکور کسی که بتواند با تائبکی برسد وجود نداشت مردم شیرازی یکی از دختران اتابک سعد بن ابوبکر و ترکان خاتون را که ابش خاتون نام داشت با تائبکی برداشتند.

در همین زمان ابش خاتون بازدواج منگو تیمور پسر هولاکوخان در آمد بنا بر این میتوان گفت از این تاریخ فارس که مدتها بتدبیر اتابکان سلفوری از حوزه اقتدار مغولان خارج بود ضمیمه دیوان ایلخانی گردید گرچه از زمان اتابک محمد بن اتابک سعد سلاطین فارس از طرف ایلخانان بحکومت منصوب می شدند ولی از زمان اتابک ابش خاتون فارس بکلی در تحت تسلط حکام مغول قرار گرفت چنانکه اتابکی ابش خاتون زمانی رسمیت یافت که التاجو فرمانده سپاه هولاکو بدان صحنه گذاشت.

چون ابا قاسم بعد از هولاکوخان بایلخانی رسید همچنان اتابکی فارس را

در عهده ابش خاتون گذاشت

در سال ۶۶۳ یکی از سادات شیراز بنام شرف الدین ابراهیم که در خراسان اقامت داشت و عده ای را معتقد خود ساخته بود خواست از خراسان بشیراز آید در در میان راه جمعی کثیر دور او گرد آمدند او در صدد برآمد با این عده شیراز را از تصرف مغولان خارج سازد با لشکری آراسته از حدود شبانکاره حرکت کرد سپاهیان مغول بمدافعه رفتند در نزدیکی پل کوارد در جنگی که اتفاق افتاد شرف الدین ابراهیم در رجب همان سال کشته شد.

چون خبر طغیان شرف الدین ابراهیم بهلاکو رسید فرمان داد تا التاجورا ۱۷ چوپ زدند که چرا حرف دسر نو کر خود را که گفته بود باید شیراز را قتل عام کرد نشنیده. سپس حکم کرد ده هزار نفر بشیراز بروند و مردم این شهر را مانند شهر های ماوراءالنهر که در زمان چنگیزخان قتل عام شده بودند همه را بکشند ولی چون خبر کشته شدن شرف الدین ابراهیم به هولاکو رسید از تصمیم خود در قتل عام شیراز برگشت.^۱

حکام مغول در فارس

با اینکه ابش خاتون از طرف ابا قاخان در حکومت فارس ابقا شده بود معدنک از طرف خان مغول حکامی بفارس اعزام میشدند چنانچه در سال ۶۶۵ شادی ببتکچی و دسر برای گرفتن مال مقرر سالیانه بموجب یرلیغ بشیراز آمدند ولی چون حاکمی مستقل در فارس نبود اختلال در امور راه بیافت تا اینکه در سال ۶۶۷ بحکم اباقاخان انکیانو بحکومت فارس رسید. او در حکومت روش عدالت پیشه ساخت و چون کسی را بکاری میگماشت از او تعهد میگرفت که طریقه امانت بسپرد و عدل و انصاف ورزد و اگر از کسی جزئی خطائی میدید او را بیرغو مینشانند باین جهت دست ظالمان و متعدیان از دامن مظلومان کوتاه شد و فارس آباد گردید و در نتیجه اموال بسیار عاید خزانه شد.

بعد از چندی چون انکیانو یکی از شحنگان مغولی را بقتل رسانید مورد بازخواست ابش خاتون قرار گرفت ولی او گفت قتل شهنه بحکم یرلیغ بوده است اما چون جمعی از او بیمناک بودند از او نزد اباقاخان شکایت بردند و گفتند مال دولت را ضایع و کشور را ویران میسازد و هوس سلطنت در دماغ می‌پروراند. ایلخان او را بار دو خواست ولی تقصیری بر او ثابت نشد او را برسالت نزد آن مغول بمغولستان فرستاد تا بدین وسیله او را از ایران دور دارد.

بعد از انکیانو سوغونچاق در سال ۶۷۰ بحکومت فارس رسید. او ولایات را بطریق مقاطعه در عهده عمالی چند گذاشت در زمان او رکن‌الدین محمود قلّهاتی حاکم هرموز جزیره کیش را نیز متصرف شد سوغونچاق از بحرین و سواحل خلیج کمک خواست و بکیش لشکر کشید ولی بعضی از کشتی‌های او که شادی بیتکچی و شمس‌الدین محمد بن علی لر نایب خاص اتابک در آن بودند غرق شد با این حال سوغونچاق در ساحل ایستاده لشکریان را بحمله تحریص می‌کرد تا اینکه کشتی‌های محمود قلّهاتی منهزم شدند و جمعی کثیر از آنان بقتل رسیدند و جزیره کیش بتصرف درآمد سوغونچاق سپاهی از سواره و پیاده در کیش گذاشت و خود به شیراز برگشت و پس از آن سال دو ساله را گرفته بهمراهی ابش خاتون بار دو رفت و فارس در دست مقاطعان و عمال دیوانی ماند و آنان نیز در گرفتن مالیات و عوارض دیگر ظلم و ستم را بر عایا و کشاورزان از حد گذرانیدند بعلاوه هدایای اسرا و نوینان و مایحتاج سفر و توقعات بی‌حدمال که از کشاورزان مطالبه میشد سبب پراکندگی آنان و خرابی مزارع و املاک می‌شد و وجهی نیز برای خزانه دولت وصول نمی‌گردید و حکام مورد مواخذه قراری گرفتند.

از جمله مقاطعان فارس در این زمان ملک شمس‌الدین محمد بن مالک است که صاحب ثروتی فراوان بود و خواهر پادشاه خاتون (۶۹۱-۶۹۴) پادشاه قراختائی کرمان را نیز در ازدواج داشت و در سال ۶۷۶ فارس را بتنهائی در مقاطعه گرفت ولی در مدت ده سال در اثر بی‌عدالتیهای حکام فارس تمام ثروت او بر باد رفت.

صاحت تاریخ وصاف گوید «امروز که سال ۶۹۹ است در بیغوله انزوا افتاده و برای بخارج چاشت و شام خود به بنده زادگان محتاج است».

حمله طایفه نکودری^۱ بفارس . از وقایع سال ۶۷۷ حمله نکودریان بفارس است. این طایفه در زمستان این سال از راه سیستان بکرمان و سپس بفارس حمله نمودند. سپاه مغول که برای جلوگیری آنان بکرمان رفته بودند شکست خورده منهزم شدند - نکودریان شیراز را در محاصره گرفتند ولی بتسخیر آن موفق نگردیدند و پس

۱ - نکودریان (اسلاف ایل هزاره در افغانستان کنونی) دسته‌ای از مغولان بودند که رئیس ایشان نکودرنام داشت و او نواده جغتای خان و در خدمت هولاکوخان بود و نسبت بوی یاغی شده با قبیله وکسان خود بافغانستان کنونی کوچ کرد و از حدود سال ۶۵۹ تا ۶۸۹ همه ساله بخراسان و سیستان و کرمان و فارس هجوم برده و آن نواحی را غارت میکرد مخصوصاً هجوم آنان در ۶۷۷ بفارس ویران کننده بود. و در نتیجه حملات آنان فارس که در حمله مغولان بایران از خرابی بمون مانده بود دستخوش ویرانی گشت و بارها دچار قحطی شد (تاریخ وصاف ص ۲۱۸ بعد)

مارکوپولو که در سفارت هر روز و کرمان گرفتار هجوم نکودریان شده و مدتی در اسارت آنان بوده در باره این طایفه گوید: نکودار که از خوانین مغول بود از خان مغول اطاعت نمی کرد. دسته های مسلح این خان در سرتاسر مناطق واقع در حدود ایران و هندوستان بشغول تاخت و تاز بودند. همه اینها هزار نفر است و مدام در پشت اسب های راهوار خویش در حرکتند موقعی که منطقه ای را محاصره و اشغال میکنند بهیچ چیز ابقا نمیکنند بیرو جوان حیوان و انسان اسباب و اثاثیه همه را غارت مینمایند. او گوید:

آنان را قره اوناس^۱ گویند زیرا که مادرشان هندی بودند که نکودریان آنان را از هند باسارت آورده بودند - این طایفه در زمان حکومت امیر مبارزالدین محمد مظفری اطراف یزد را نیز مورد قتل و غارت قرار میدادند - جنگ های آنان با این پادشاه در تاریخ آل مظفر گفته شده است ۲

۱ قره اوناس یعنی دو رگه - مخلوط

۲ - بذیل صفحه ۶۴ جلد اول مراجعه کنید

از غارت اطراف شهر از راه کرمان بسیستان برگشتند.

در سال ۶۸۰ تعرض نکودریان بنو اخی جنوبی فارس تکرار شد و آنان تسا اواخر عهد ارغون خان گاهی در فصل زمستان فارس را مورد تهاجم قرار میدادند و مردم فارس که در این موقع گرفتار ظلم و ستم عمال و حکام و شحتگان مغولی بودند از ایلغار نکودریان نیز صدمه و آسیب فراوان میدیدند و با اینکه مبالغی خطیر در مدافعه از آنان خرج می‌شد ولی لشکریان مغول بدفع آنان قادر نمی‌آمدند و دهقانان از ترس مساکن خود را ترك گفته بشیراز پناه می‌آوردند و خوف و هراس ایشان چنان در دلها جای گرفته بود که مدت‌ها ضرب المثل مردم بود.

در سال ۶۷۸ بنا بفرمان اباقاخان سوغونجاق برای رسیدگی بامور محاسباتی و تحصیل بقایای مالیاتی بفارس آمد دهقانان و صاحبان املاک که در زیر انواع تکلفات و بلیات معذب بودند بشکایت برخاستند و ظلم و ستم عمال مقاطعان را بیان کردند. سوغونجاق از عمل مقاطعان و عمال مالیاتی در خشم شده و مقاطعه بلوکات را باطل کرد و خواجه نظام الدین را بوزارت انتخاب نمود و تمامی بلوکات فارس را از نظر مالی در تحت نظر او قرارداد و سپس عازم اردو شد و ارباب مقاطعات را برای استخلاص بقایای مالیاتی که در عهده داشتند همراه خود برد.

سید عماد الدین ابویعلی یکی از مقاطعان که با خواجه نظام الدین وزیر مخالفتی داشت از اطاعت امر سوغونجاق سر پیچیده از وسط راه بشیراز برگشت ولی بدستور سوغونجاق دستگیر شده زندانی گردید. در این میان چون بین سید عمادالدین و ملک شمس الدین محمد بن مالک که تمامی فارس را از سال ۶۷۶ ببعده در مقاطعه داشت در پرداخت بقایا موافقت حاصل شد از حبس نجات یافت اما ملک شمس الدین پیش اباقاخان رفت و تصرفات بیجای سوغونجاق را در اموال فارس عرضه داشت و سید عماد الدین نیز اهمال سوغونجاق و نواب او مخصوصاً نظام الدین وزیر را در گردآوری مالیات تقریر کرده خود ملتزم شد که علاوه بر مال مقرر سالی دو بیست

تومان بدیوان بپردازد. پادشاه هر دو را مورد نوازش قرار داد و طغاجار نویان را برای تحصیل مال بشیراز فرستاد. طغاجار ابتدا کسی را بشیراز فرستاد تا نظام الدین وزیر را زندانی سازد. سپس با صدر الدین احمد خالیدی نایب خود (که بعداً صاحب دیوان شد) و ملک شمس الدین و سید عماد الدین بشیراز آمد و بر رسیدگی بحساب عمال فارس مخصوصاً خواجه نظام الدین وزیر مشغول شد.

حکام و امرای دیگر که هر یک مبلغی بدهکار بودند چون سیدانستند بعد از خواجه نظام الدین وزیر نوبت رسیدگی بحساب آنان خواهد رسید در این اندیشه بودند خصم را چگونه از میان بردارند و در پنهان حيله میاندیشیدند تا اینکه خبر فوت اباقاخان رسید و طغاجار نوئین نیز آنچه را که تحصیل کرده بود گرفته با ملک شمس الدین و سید عماد الدین عازم اردو شد و از عقب ایشان امراء دیگر چون شمس الدین حسین و نظام الدین ابوبکر باردو رفتند تا در موقع دادرسی از جواب باز نمانند. همپنکه سلطان احمد تکودار در سال ۶۸۰ بسطنت رسید هر یک از امرای مزبور یکی از بزرگان اردو دستوسل شدند و پس از سعی بسیار مصالحه بین آنان برقرار شد و این چهار تن فارس را بچهار قسمت کرده و هر قسمتی در عهده یکی از آنان قرار گرفت و ضمناً سید عماد الدین بوزارت فارس انتخاب شد ولی بولوغان حاکم سابق فارس که با طغاجار بنای مخاصمت را گذاشته بود چون میدانست بزودی از مقام خود برکنار خواهد شد از فرمان ایلخان اطاعت نموده حاکم مزبور را در کارها مداخله نداد و مدت یک سال از ورود ایلچیان سلطان بشیراز ممانعت کرد و محصلان را که برای تحصیل مال می آمدند از بازگشت باردو جلوگیری کرد و چون در این موقع ارغون خان بر علیه ایلخان در خراسان قیام کرده بود ایلچیان پیش او فرستاد و او را بتسخیر شیراز تشویق نمود تا اینکه سلطان احمد تکودار طاشمنکو را بحکومت شیراز فرستاد او نیز بکمک اتابک یوسف شاه لر عازم تسخیر شیراز شد. اطرافیان بولوغان که از عواقب وخیم عصیان اندیشه داشتند روزی که بولوغان بعزم تفریح از شهر خارج شده بود دروازه ها را بستند. بولوغان که قدرت

مقابله با طاشمئکورا نداشت و نیز نمیتوانست داخل شهر شود ناچار بخراسان گریخت پس از آن اسرا دروازه ها را گشوده طاشمئکو را وارد شهر کردند و اتابک یوسفشاه لر نیز بمحل حکومت خود برگشت. طاشمئکو اطرافیان بولوغمان را تحت شکنجه قرار داد و از آنان اسوالی را که ربهوده بودند گرفت و از این راه مالی بیقیاس حاصل کرد.

پس از یک سال بفرمان سلطان احمد تکودار اتابک ابش خاتون باز حاکم شیراز شد و طاشمئکو باردو برگشت. اتابک ابش خاتون وزارت خود را مجددآدر عهده خواجه نظام الدین ابوبکر گذاشت و بیشتر املاک فارس را بنام املاک دیوانی در ضبط خود آورد و درآمد آن را بمصرف شخصی خود رسانید. سید عمادالدین که دشمن قدیمی نظام الدین ابوبکر بود چون عنایت اتابک را نسبت باو در نهایت درجه دید باردو رفت. در این موقع میان سلطان احمد و ارغون خان بر سر سلطنت جنگ بود تا اینکه سلطان احمد مقهور شد و ارغون خان بسلطنت رسید و سید عمادالدین بکمک امیر بوقا که دایرمدار امور سلطنت ارغون بود بخدمت ایلخان رسید و او ضاع فارس را باطلاع اورسانید. ارغون نیز حکومت فارس را برآ و بحرآ بدو تفویض کرد و فرمان داد که اتابک ابش خاتون عازم اردو شود.

اما پیش از آنکه سید عمادالدین بشیراز برسد نواب اتابک ابش خاتون از جریان کار او اطلاع یافته و اتابک را بدفع او مصمم گردانیده بودند. سید عمادالدین چون بحدود فارس رسید برسیدگی بحساب عمال دیوان آغاز کرد حکام و باساقاقان به خدمت او شتافتند و او نیز یکی از شحنگان را برای عبرت دیگران تنبیه کرده بابش خاتون پیغام داد تا بخدمت ایلخان برود و در ۲۲ ماه رمضان سال ۶۸۳ وارد شیراز شد و برای خود دستگاه حکومت درست کرد و نسبت با اتابک با بیاعتنائی رفتار نمود و روز عید اضحی بر خلاف توقع اتابک ابش خاتون بخدمت او نرفت این بود که اتابک متغیر شد و تصمیم گرفت او را دفع کند برای این منظور از حکام و اکابر

سندی گرفت مبنی بر اینکه سید عمادالدین در حق مردم بد اندیش است و درآمد ملک را در غیر راه خود صرف کرده بدین جهت برای مصالح جمهور قتل او لازم است تا برای خاطر یک نفر ملکی خراب نگردد. حکام و امرا و ارکان دولت هر یک ذیل این سند را امضا کردند. پس از آن اتابک مترصد فرصت نشست.

اما سید عمادالدین که بعنایات ایلخانی مستظهر بود توجهی باقدمات و مخالفت های اتابک نداشت. در این موقع شایع شد که نکودریان بکرمان آمده اند. سید عمادالدین با اتابک پیغام داد که چون او و دیگر اسرای لشکر عازم دفع نکودریان هستند و بکرمان خواهند رفت بهتر است اتابک ابش در قلعه اصطخر اقامت اختیار نماید. این پیغام نیز ماده دشمنی را غلیظتر کرد چه اتابک ابش چنین پنداشت که سید میخواهد او را در قلعه زندانی نماید پس موقعی که سید عمادالدین از بازار می گذشت با عده ای از غلامان اتابک برخورد. کسان اتابک گفتند که بفرمان اتابک باید بیمارگاه حاضر شوی چون او درشتی آغاز کرد رئیس غلامان در او آویخت و او را از اسب بیائین کشید و سرش را از تن جدا ساخت (۱۱ شوال سال ۶۸۳) پس غلامان اتابک و دیگر مردم در خانه او ریخته و دست بغارت گشادند و سید جمال الدین ابن عم او را نیز که مردی متورع و متقی بود کشتند پیش از این واقعه نظام الدین ابوبکر بواسطه وحشتی که از اتابک ابش خاتون یافته بود بیزد رفته بود باین جهت مقام وزارت در عهده خواجه سیف الدین قرار گرفت.

بعد از قتل سید عمادالدین پسر خرد سالش با بعضی از نواب پدر گریخته به اردو رفت و بامیر یوقا متوسل شد امیر یوقا که همیشه از سید عمادالدین حمایت میکرد و از مرگش متأسف بود پیش ایلخان عصیان و تمرد اتابک ابش و بیگناهی سید را در این واقعه عرضه داشت و گفت اتابک ابش پایزه را برخلاف یاسای چنگیز خان شکسته است ویرلیغ را پاره کرده و اگر این جسارت او بخشوده شود شاهزادگان و خواتین دیگر که در رتبت از او زیادترند در اطاعت نمانند. ارغون خان متغیر شده فرمان احضار اتابک ابش خاتون را صادر کرد.

اما اتابک ایش که از عواقب عمل خود بیمناک بود هدایای فراوانی برای امرا و بزرگان فرستاد و باولجای خاتون که معتبرترین خواتین بود توسل جست ولی وساطت او خشم و غضب ارغون خان را فرو نشانید مخصوصاً ماندن اتابک ایش خاتون را در شیراز بر عصیان و تمرد او حمل نمود از این رو فرمان داد طولاً دای یرغوجی و جیور غونای و حسام الدین قزوینی جهت تحقیق در باره قتل سید عماد الدین و استخراج اسوال و آوردن اتابک ایش خاتون بشیراز بروند. آنان نیز چون بشیراز رسیدند بزرگان و اطرافیان اتابک ایش را در شکنجه گرفتند و به رسیدگی حساب حکام پرداختند اما با اتابک ایش که عروس هولاکو خان بود به سهربانی رفتار نمودند. اتابک ایش ناچار عازم خدمت ایلخان شد و اولجای خاتون را باز بشفاعت یرانگیخت ولی فایده ای نداد. اتابک ایش خود بخدمت امیر بوقما رفت تا از راه عذر خواهی او را از مخالفت باز دارد. امیر بوقما با اینکه نسبت به اتابک ایش مراسم تعظیم و تکریم مرعی داشت و از خرگاه خود باستقبال او بیرون آمد با این حال فرمان داد تا اتابک را در یرغو حاضر نمایند اولجای خاتون بار دیگر بشفاعت برخاست و گفت عروس خان چگونه میتواند با بندگان در یرغونشیند و اگر گناهی صادر شده علت تحریک ارباب اغراض بوده است. قرار شد جلال الدین ارقان که با اتابک نسبتی داشت از طرف او در یرغو حاضر گردد و بزرگان شیراز و پسر سید نیز در یرغو نشینند. در اثر ضربات چوب جلال الدین معترف شد که بزرگان با اتابک ایش مواضعه کرده بودند تا سید عماد الدین را از میان بردارند. پس فرمان شد که اتابک و موافقان او. ه تومان در وجه اولاد سید پپردازند. چون از این واقعه یک سال و چند ماه گذشت اتابک ایش بعلت مرض در سال

۱ - مؤلف تاریخ و صاف گوید: چون ایش خاتون از طرف سلطان احمد باتابکی فارس مجدداً منصوب شد جلال الدین بسمت نیابت حکم در دیوان اتابکی بر قرار شد. مؤلف شیراز نامه شجره نسب او را چنین مینویسد: جلال الدین ارقان بن ملک خان ابن محمد بن زیدان بن معد بن زنگی.

۶۸۴ در تبریز وفات یافت و او را در محله چرنداب تبریز دفن کردند. مدت حکومت او را مؤلف تاریخ وصاف ۲۲ سال مینویسد.

اوضاع فارس پس از ابش خاتون - چون ابش خاتون و عمالش سیاست رسیدند حکام شیراز که در این ماجرا دخالتی داشتند پس از مدتی سرگردانی به طوغان که در این زمان در نزد ایلخان نفوذ زیادی داشت متوسل شدند و تعهد نمودند که بقایای مالیاتی فارس را بمبلغ پانصد تومان بخرانه برسانند بدین جهت فرمان حکومت فارس بنام قوام‌الدین بخاری و شمس‌الدین حسین و سیف‌الدین یوسف و نظام‌الدین ابوبکر صادر شد. طوغان نیز فخر‌الدین مبارک شاه را از جانب خود برای انجام تعهدی که سپرده بودند بقارس فرستاد. نرسیده بقارس قوام‌الدین بخاری یکی از چهار نفر سزبور وفات یافت و سه نفر دیگر تجدید تعهد کرده بشیراز آمدند و چون تحصیل این مبلغ از فارس که چند سال گرفتار خشکسالی و قحطی و خرابی و ویرانی شده بود امکان نداشت عمال و محصلان آن مقدار را که پس از شکنجه و عذاب رعایا و دهاقین جمع‌آوری کرده بودند برداشته بار دو بردند و فخر‌الدین مبارک شاه را جهت جمع‌آوری بقیه در شیراز گذاشتند.

در این موقع سعد‌الدوله یهود بحکم ارغون خان بوزارت رسید او برادر خود شمس‌الدین را با جوشی محصل سابق اموال فارس و عزالدین مظفر بن محمد عمید روانه فارس کرد.

جوشی در اول کار فخر‌الدین مبارک شاه و مجد‌الدین رومی و شمس‌الدین حسین و پسر شمس‌الدین را بعزت تقصیر در اداء مال و سستی در تحصیل آن و مدارا با ارباب بلوکات بقتل رسانید. خواجه سیف‌الدین یوسف و خواجه نظام‌الدین ابوبکر برای سلامت جان خود تعهد جدیدی دادند. که صد تومان بخرانه برسانند. بفرمان جوشی تمامی عمال و متصرفان و ارباب ثروت را در شکنجه آوردند و بیبانه های مختلف از مردم پول مطالبه نمودند. با همه این شکنجه و عذاب ها فقط



مقبره آباش خاتون واقع در جنوب شرقی شیراز

مقابل صفحه ۶۴

جسد آباش خاتون را که در تبریز وفات یافته و در همانجا دفن شده بود دخترش کردوجین بشیراز آورده در مقبره‌ای که خود ساخته مدفون کرده است .

این مقبره سه طبقه‌ای است و در بالای طبقه آخر گنبدی داشتن اخیراً مقبره را تعمیر نموده و طبقات بالای آن را برداشته‌اند .

قریب ۵ تومن حاصل شد. جوشی چون از تحصیل مال و قتل و غارت فارغ شد باطراف فارس فرستاد تا درهر ولایتی فهرستی از املاک اینجو (از قرا و مزارع و میاه و دوالیب و طواحین و اراضی دیم و آبی) تهیه نمایند و تمامی اشجار شمر و نخیلات و کروم و هم چنین اشجار غیر شمر مانند چنار و بید و عرعر و غیره را بشمارند تا باطلاع ایلخان برسد. سپس سیف الدین یوسف و نظام الدین ابوبکر را نیز بقتل رسانید و سرهای ایشان را از دروازه شهر شیراز آویخت (دوشنبه ۱۷ ربیع الاخر سال ۶۸۹).

در سال ۶۹۰ ارغون خان وفات یافت مردم سعدالدوله یهودی وزیر او را که مسبب خرابی و ظلم و ستم میدانستند کشتند و تمامی اقوام و کسان او را نیز که در اطراف و اکناف مملکت بودند بقتل رسانیدند ولی شمس الدوله حاکم فارس که با مردم بعدل و داد رفتار کرده بود و در تکریم علما مبالغه مینمود آسیبی ندید و چون گیخاتو خان بعد از ارغون خان بمقام ایلخانی رسید همچنان شمس الدوله را در مقام خود باقی گذاشت.

حکومت شیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم بن شیخ محمد طیبی - در سال ۶۹۲ گیخاتو خان حکمرانی فارس و اداره املاک خاصه (املاک اینجو) را برآ و بحرآ بمدت چهار سال بمبلغ یک هزار تومن بشیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم بن شیخ محمد طیبی داد و او را بلقب ملک الاسلام ملقب ساخت^۱

ملک الاسلام مال مقاطعه سال اول را بخرزانه ایلخانی رسانید و همچنین تحف و هدایائی بخدمت خان و خواتین و امرا تقدیم داشت و تقاضا نمود که برای مطالبات سالی از فرستادن ایلچی و محصل سمانعت بعمل آید تا از این راه برعایا سخت نگذرد خان نیز دستور داد چون سال فارس بضمن در تصرف ملک الاسلام است باستاقان و حکام شیراز شهنه و نواب باطراف فارس نفرستند در نتیجه دست ضام و ستم

باسفاقان و متعلقان ایشان موقوفه از سر رعایا و زارعین بریده گشت و مردم در امن و امان افتادند.

سلک الاسلام بطوریکه در تاریخ سلوک هرموز نیز گفته شده جزیره کیش را نیز در تحت اختیار مالی خود گرفت و بعلاوه بهاء الدین ایاز سیفین را نیز که بوسیله رکن الدین مسعود از حکومت هرموز برکنار شده بود یاری داد تا او بر تخت حکومت هرموز نشست و باین وسیله سلک هرموز را هم در تحت نفوذ خود آورد.

اما عزالدین مظفر بن محمد عمید که مشاور صاحب دیوان صدر جهان زنجانی بود از حکومت سلک الاسلام در فارس راضی نبود باین جهت بساغواى او ایلچی بشیراز آمد و از سلک الاسلام صد تومان زر و هزار و پانصد من مروارید از باقی مقاطعه و توفیرات چند ساله مطالبه کرد و از این راه سلک الاسلام را در مضیقه گذاشت ولی چون در سال ۶۹۴ گیخاتو خان بقتل رسید و بایدوخان بتخت ایلخانی نشست فارس را برآ و بحرآ مانند زمان گیخاتو بر سبیل مقاطعه در عهده سلک الاسلام شیخ جمال الدین که در اردو بود قرار داد و ایلچیانى فرستاد تا عزالدین مظفر بن محمد عمید را که در آخر عهد گیخاتو خان برای دریافت مال چندین ساله بفارس آمده بود دستگیر ساخته اموالی را که متصرف شده بود از او مطالبه نمایند.

در همین سال غازان بر علیه بایدوخان قیام کرد و بر تخت خسانی نشست و چون بعزت جنگ های متوالی که بین گیخاتو خان و بایدوخان و غازان خان در یک سال انجام گرفته خزانه خالی گشته بود از این جهت غازان خان عمالی به اطراف ممانک فرستاد تا برای بخارج روزانه دستگاه سلطنت پولی تهیه نماید. فارس در این زمان بیشتر مورد سختگیری قرار گرفت زیرا در زمان بایدوخان ایلچیان غازان خان بفارس برای مطالبه اموالی آمده و دست خالی برگشته بودند.

غازان خان هرقداق یکی از اسراء خود را برای رسیدگی بحساب سلک الاسلام بفارس فرستاد و در این امر تحریکات عزالدین مظفر بن محمد عمید تأثیری تمام

داشت اتفاقاً در این موقع ملک الاسلام در دولت خانه کیش بود زیرا در این زمان بین بهاء الدین ایاز ملک هرموز و فخر الدین احمد پسر ملک الاسلام مخالفتی آغاز و جنگی واقع شده بود و بعلت شکست لشکریان فخر الدین ملک الاسلام ناچار سستی را در هرموز توقف کرد و پس از مطیع ساختن بهاء الدین ایاز عازم جزیره کیش شد و با مالی فراوان بشیراز آمد و پس از آنکه ایلچیان را خدمات شایسته کرد باردورفت.

در این موقع بود که جمال الدین دستجردانی بیاسا رسیده و صدر جهان زنجان را در محرم سال ۶۹۶ بصاحب دیوانی انتخاب شده بود. ملک الاسلام بصلاح دید او بحضور غازان خان رفت و هدایای بسیار تقاضا داشت.^۱

ملک الاسلام در این شرفیابی تقاضا کرد که سخن عزالدین مظفر بن محمد عمید را مورد تحقیق قرار دهند و چون او را در مقام یرغو آوردند بطلان گفتارش ثابت گشت حکم شد تا اموال او را مصادره کرده خود او را نیز روز جمعه ۱۱ محرم سال مزبور بقتل رسانیدند. از آن پس ملک الاسلام مورد نوازش قرار گرفت و علاوه بر فارس عراق عرب و بصره و واسط را نیز به مدت سه سال (از ۶۹۶ تا ۶۹۸) در سقاطعه او قرار دادند.

در اواخر سال ۶۹۷ حکام و عمال اطراف را برای رسیدگی حساب بدارالملک تبریز احضار کردند از آن جمله ملک الاسلام نیز احضار گردید گرچه مورد احترام قرار گرفت اما چون مزاج اسرا و ارکان دولت بروی متغیر شده بود از این رو به بهانه هائی او را به بیشتر از آنچه میبایست بپردازد بدھکار کردند و جریان را به اطلاع غازان خان رسانیدند فرمان شد بی آنکه او را آزاری برسانند اموال دولت را

۱ - از جمله هدایائی که ملک الاسلام تقدیم داشته بطوریکه مؤلف تاریخ وصاف

گوید هزار اسب اخته بود بعلاوه سروازید خوشاب و دانه‌های گرانمایه و انواع ظروف زر و نقره و ظرایف اقصای چین و هند.

از او مستخلص سازند. ملک الاسلام بهر وسیله ای که بود بدهی خود را ادا کرد ولی از قبول مقاطعه مجدد فارس خود داری نمود و هر چه اصرار کردند فایده نداد تا اینکه بفرمان غازان خان فارس را برآ و بحرآ به ۱۶ بلوک قسمت کردند و بدت سه سال از آغاز سال ۶۹۸ بمبلغ هزارتومان زرسرخ به ۱۶ نفر بمقاطعہ دادند و امارت فارس را در عهده ساداق ترخان گذاشته و شرف الدین مخلص الملک سمنانی را نیز به حکومت معین نمودند تا نگذارد از مقاطعان برعایا ستمی برسد.

اتفاقاً از آغاز سال ۶۹۸ خشک سالی در فارس حاصل شد و جمعی کثیر بر اثر قحطی و وبای عظیم که متعاقب آن بوقوع پیوست بهلاکت رسیدند چنانچه فقط در شیراز و حوالی آن بیشتر از ۹ هزار نفر بخاک هلاک افتادند.

سال دیگر مقاطعان و صاحبان بلوک که ملتزم پرداخت مال مقاطعه شده بودند عمال و متصرفان را برای وصول اموال در معرض شکنجه و عذاب قرار دادند که باعث خرابی و ویرانی بیشتر گردید.^۱

۱- نمونه ظلم و ستم مغولان در فارس قطعه ایست که شیخ سعدی گفته و برای

خواجه شمس الدین محمد بن مالک سابق الذکر فرستاده است.

ز احوال برادرم به تحقیق

دائم که ترا خبر نباشد

خرسای بطرح می دهندش

بحث به از این بتر نباشد

اطفال پرند و مرد درویش

خرسا بخورند و زر نباشد

بقیه حاشیه در صفحه بعد

حمله مغولان جغتائی بفارس . در سال ۶۹۹ که غازان خان بشار برای جنگ با سپاهیان ملک مصر رفته بود مغولان جغتائی ساکن ماوراء النهر از راه سیستان فارس را مورد حمله قرار دادند . امیر ساداق بیک نتوانست از حمله و هجوم آنان جلوگیری کند مغولان خود را باطراف شیراز رسانیدند ولی بتصرف آن موفق نشدند از این رو از راه کازرون بجنوب فارس رفته دشتستان و خورسیف و ناحیه لیراوی و زیدون از توابع کوه گیلویه وشوشتر را خراب کردند و در این نواحی بمدت دو ماه بتاخت و تاز مشغول شدند . در موقع مراجعت خواستند بهرموز که بندر معتبری در ساحل کرمان (نزدیکی میناب امروز) بود دستبردی بزنند ولی بهاء الدین ایازملک هرموز از هجوم آنان جلوگیری کرد از این رو مغولان بسیستان برگشتند .

بقیه حالات ملک الاسلام . دولت خانه کیش نیز از سال ۶۹۸ تا انقضای سال ۷۰۱ بمدت ۳ سال هر سال بمبلغ ۷ تومان در مقاطعه ملک الاسلام بود . شخصی بنام نورالدین بن صیاد که مدعی بود در امور دریانوردی تجربه ای دارد بعلت سابقه دشمنی با ملک الاسلام ادعا نمود که درآمد کیش از عشورکشتی ها و صیدسروارید در هر سال ۱۳ تومان است درحالی که ملک الاسلام میگفت حاصل آن در سال بیش از ۳۰ تومان نشده و بدین ترتیب از بابت درآمد جزیره کیش نیز ملک الاسلام را در معرض مواخذه قرار دادند و برای اثبات صحت و سقم ادعای طرفین قرار شد که از سال ۷۰۲ عمل ملک الاسلام در امور مالی کیش مداخله

بقیه حاشیه از صفحه قبل

از غایت فقر دایم او را

شلوار پشیمانی در نباشد

وانگه تو محصلی فرستی

ترکی که از او بتر نباشد

چندان بزندش ای خداوند

کز خانه رهش بدر نباشد

نمایند بشرط آنکه چهارزات او و برادران و فرزندان و پیوستگانش مانند سابق در بنادر کیش لنگر بگیرند و از رفتن بدیگر جزایر و بنادر خود داری کنند و از طرف صاحب دیوان نایبی بهمراهی نورالدین بن صیاد بکیش رفته و باداره امور این جزیره و سواحل پرداخت و مقرر شد که هر مقدار مال حاصل شود مقیاس برای درآمد سالیان گذشته باشد.

چون سلطان محمد اولجایتو بتخت ایلخانی نشست مجدداً حکومت فارس را بمملک الاسلام داد. او این بار نیز بدفع ظلم و ستم اسرا و شکنگان پرداخت ولی عمرش وفا نکرد و شب یکشنبه ۲۱ جمادی الاولی سال ۷۰۶ درگذشت.^۱

ملک الاسلام جمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی باین السوالمی^۲ مشهور و از مشاهیر متمولین زمان خود بوده ثروتی بیشمار و املاکی وسیع داشت و کشتی های او همیشه بین ایران و چین و هند در رفت و آمد بود. حافظ ابرو گوید: او را صد کشتی بوده که دائماً در دریاها در سفر بودند.

در دوره ای که او فارس را در مقاطعه گرفته بود روابط تجارتنی بین ایران و ممالک اسلامی هند و هند غربی ترقی فوق العاده داشت و مخصوصاً چون برادرش تقی الدین عبدالرحمن وزارت سلاطین هند را داشت باین جهت بین فارس و این نواحی روابط تجارتنی مهمی دایر گردید و بهترین جنسی که در آن زمان از فارس به هند صادر میشد اسپ بوده است که صدور آن از زمان اتابکان فارس رواج داشته. سؤلف هزار مزار در باره عدل و داد او چنین گوید: حاکم شیراز بود از طرف سلاطین

۱- تاریخ و صاف ص ۵۰۷

۲- طیبی منسوب است بطیب بر وزن سیمب که شهری بوده ساین واسط و خوزستان (معجم البلدان). ه سواملی منسوب است بسوامل جمع سومله بمعنی نوعی فنجان کوچک و شاید یکی از اجداد او سازنده و یا فروشنده این فنجان بوده.

حاشیه صفحه ۴۴ کتاب شدالازار بقلم استاد فقید علامه قزوینی.

اردویه چند سال حکومت بعدل کرد و دست ظالمان را کوتاه نمود و اساس قواعد خیرات نهاد و رحم بر ضعیقان و مسکینان کرد و بگوش خود حرف بد ظالمان می شنید و حکم بمداهنه می کرد و نیمه شب را زنده میداشت چون نماز صبح میگذارد بذکر اوراد و دعوات مشغول بود تا آفتاب طلوع میکرد بعد از آن اجازت می داد تا در میگشادند و خلق بنزد او میرفتند. قصه غنا و ثروت و مکننت او و جاه و رفعت ملک از غرایب است و حکایت های عجیبه دارد در سخاوت^۱.

اولجایتو سلطان بعد از مرگ ملک الاسلام پسرش ملک عزالدین عبدالعزیز را بجای پدر به حکومت فارس برداشت و او نیز به کمک برادران فارس را اداره می نمود.

در سال ۷۱۲ اولجایتو سلطان ساداق بیگ را از امارت و باسقاقتی فارس برداشت و امیر اشتهو را بجای او منصوب کرد ولی او پس از استقرار در محل مأموریت با ملک عزالدین بنای بد رفتاری را گذاشت باین جهت از شغل خود معزول شد و چون به اردو رفت با تقدیم هدایا فرمان عزل ملک عزالدین را گرفت و بفارس برگشت (دهم ماه ذی قعدة سال ۷۱۳) ملک عزالدین عبدالعزیز با برادرش ملک شمس الدین یاردو رفت و خواجه عزالدین فریومدی برای رسیدگی بأمور ملکی و اجرای قانون عدالت بفارس آمد.

در سال ۷۱۴ سلطان ابو سعید بجای پدر بمقام ایلخان رسید و او ملک عزالدین عبدالعزیز را مجدداً بحکومت فارس فرستاد و در سال ۷۱۹ حکومت فارس را بشاهزاده کردوجین دختر ایش خاتون و منگو تیمور بن هولاکو وا گذاشت^۲ ولی حکومت

۲- کردوجین در زمان حکومت ارغون خان یعنی در سال ۶۸۳ بازدواج سلطان جلال الدین سیورغتمش ششمین پادشاه قراختائی کرمان درآمد و در سال ۶۹۱ که پادشاه خاتون بقیه حاشیه در صفحه بعد

او بیش از یک سال طول نکشید و در سال ۷۲۲ هـ. مملک طغای بحکومت فارس رسید و بعد از او سلطان خاتون خواهرزاده کردوجین با شوهر خود قرامحمد چندی مستبدی بحکومت فارس شد تا اینکه در سال ۷۲۲ هـ. مجدداً مملک عزالدین عبدالعزیز بحکومت فارس رسید و در اواخر این سال بتبریز رفت و در سال ۷۲۵ هـ. بسعی امیر دمشق خواجه پسر امیر چوپان که درین زمان قدرتی فوق العاده یافته بود و بفرمان ابوسعید کشته شد و

بقیه حاشیه از صفحه قبل

خواهر سلطان جلال الدین و زن گیخا توخان که از طرف شوهر بحکومت کرمان رسیده بود برادر را دستگیر و زندانی ساخت ولی او بکمک کردوجین از زندان نجات یافت و مجدداً گرفتار شد و در ۲۲ ماه رمضان سال ۶۹۳ هـ. بفرمان پادشاه خاتون بھلاکت رسید از این رو کردوجین از گواشیر خارج شده بمشیز رفت و طوایف جرما و اوغان نیز نسبت باو اظهار اتقیاد نمودند. در این موقع بایدوخان بر علیه گیخا توخان قیام نمود و بمقام ایلیخانی رسید و کردوجین به کمک بایدوخان گواشیر را متصرف شد و پادشاه خاتون را دستگیر ساخته با خود باردو برد و در آنجا پادشاه خاتون بفرمان بایدو بقتل رسید. کردوجین بعد از قتل جلال الدین سیورغتمش باز دواج امیر ساتلمش در آمد و بعد از اوبه پسر عمش طغای ازدواج کرد (جامع التواریخ رشیدی) و گویا بعد از او شهنه سفولی فارس او را بعقد خود در آورده و بعد از او نیز زن امیر چوپان شده است.

مؤلف تاریخ و صاف در علت انتخاب او بحکومت فارس چنین مینویسد: در موقع وفات سلطان محمد اولجایتو ابوسعید در خراسان بود و سونج نوئین ملازم او و امیر چوپان در روم و امراء بزرگ امیر ایرجین در کرج و حسین بیگ در بغداد و لشکرها متفرق و صاحب اعظم را محافظی نه. در این حال شاهزاده کردوجین بترتیب اسباب عزا و تسلیمه خواتین مخصوصاً شاهزاده ماتی بیگک اجتهاد فرمود و در رعایت چریکک و رعیت بذل مجهود و ایلیچی پیش سلطان ابوسعید بخراسان روان کرد و خبر داد که در حرکت بسوی پایتخت تعجیل نماید همچنین بطرف روم باستحضار امیر چوپان و بدیگر اطراف جهت احضار اسرا و

بقیه حاشیه در صفحه بعد

چنازه او را بشیراز آورده در جوار قبر پدرش ملک الاسلام دفن کردند .
بعد از قتل او برادرش ملک شمس الدین مدتی در ارد و برای بدست
آوردن حکومت فارس کوشش بسیار نمود ولی فایده ای نبرد و در سال ۷۳۵ در
نبریز وفات یافت و حکومت خاندان ملک الاسلام در فارس خاتمه پذیرفت^۱

بقیه حاشیه از صفحه قبل

ایلچیان فرستاد بدین مقدمات خیالات فاسده از دماغ ها بیرون شد از این رو در آغاز سال
۷۱۶ از حکم یرلیغ حکومت فارس برآ و بحرآ بکردوجین مسلم شد و اموال یرسیل مقاطعه
ابدی معین چنانچه باساقان و سلوک و ارباب و کتبه و عمله اعمال و محصلان اموال و
برتبان احوال از خدمت نواب آن حضرت مشخص گشت (ص ۶۲۳).

کردوجین در سال ۷۳۸ در سلطانیسه وفات یافته و در شیراز در مدرسه ای که خود
ساخته بود دفن شد (مجموعه فصیحی) کردوجین زنی خیر و نیک فطرت بوده و در شیراز بنیسه
خیریه بسیار ساخته از آن جمله مدرسه ای موسوم بمدرسه شاهی بنا نمود و موقوفات بسیار
بر آن وقف کرد.

۱- ملک الاسلام فرزندان متعدد داشته که عبارت بودند از :

الف - ملک فخر الدین احمد بن ابراهیم که در سال ۶۹۷-۶ از طرف غازان خان بسفارت به
دربار تیمورقان (۶۹۴ - ۷۰۶) با انواع تحف و هدایای نفیس رفت و در نزدیکی های
خانبلغ (پکن) باردوی او رسید . تیمورقان مقدم او را گرامی داشت و بدست خود او را
کاسه شراب داد که علامت نهایت احترام بود . در مراجعت از این سفر طولانی که قریب
۷ سال طول کشید در نزدیکیهای معبر (یعنی در قسمت سواحل جنوب شرقی هندوستان که
امروزه بنام ساحل کروماندل (Côte de Coromandel معروف است) در سال ۷۰۴ وفات
یافت و او را در معبر در جنب مرقد عمش که ملک اعظم سرزبان الهند تقی الدین عبدالرحمن
بن محمد طیبی نام داشت و وزیر و مشاور و نایب پادشاه معبر بود در سال ۷۰۳ وفات یافته
بود دفن کردند (تاریخ و صاف ص ۳۰۲ و ص ۳۰۳ و ص ۵۰۵ و ص ۵۰۷)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

حکومت خاندان اینجو در فارس . در سال ۷۲۰ حکومت فارس و اصفهان و کرمان با میر طالش پسر امیر حسن بن امیر چوپان سلدوز یعنی برادرزاده دمشق خواجه داده شد او هم سلک شرف الدین محمود شاه را که در زمان حکومت

بقیه حاشیه از صفحه قبل

ب - ملك معظم سراج الدين ابراهيم : که در معبر در نزد عمش تقی الدین عبدالرحمن سکونت داشت . پس از وفات او پادشاه معبر خواست که اموال تقی الدین را تصرف نماید سراج الدین مبلغ دویست هزار دینار زر پادشاه داد تا از آن نیت منصرف شد و مقام عمش را بسراج الدین واگذار کرد . در سال ۷۱۰ سپاهیان سلطان علاء الدین خلجی پادشاه معروف دهلی ولایت معبر را متصرف شدند و اموال مردم را بغارت بردند از جمله جمیع اموال و املاک و ثروت گزاف سلک سراج الدین نیز بغارت رفت سلک سراج الدین پس از این حادثه خود را بسم هلاک کرد . همان سال پسرش سلک نظام الدین نزد سلطان علاء الدین خلجی رفت و از حال خود شکایت کرد و سلطان بعنت و روابط دوستانه که از قدیم با جدش سلک الاسلام داشت قسمتی از اموال او را رد کرد و مناصب پدر را باو وا گذاشت (تاریخ و صاف ص ۵۰۷ و ص ۶۴۶ و ص ۶۴۷)

ج - د - ملك اعدل عز الدين عبدالعزیز و ملك اعلم شمس الدين محمد : است که شرح حال آن دو گذشت .

ه - و - ز - ح - پسران دیگر ملك الاسلام عبارت بو دند از ملك جلال الدين عبدالکریم و ملك قوام الدين عبدالله و ملك بدرالدین فضل الله و ملك رکن الدین محمود : که در زمان پدر و برادر یعنی ملک عزالدین عبدالعزیز هر یک در قسمتی از فارس بحکومت مشغول بودند و پس از مرگ پدر و قتل برادر اختلاف بین آنان افتاد و بطوریکه در تاریخ سلوک هر روز گفته شد برای بدست آوردن حکومت جزیره کیش بقتل یکدیگر پرداختند و بالاخره چراغ خاندانشان بدست قطب الدین تهمتن سلک هر روز خاموش شد .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

فرزندان ملک الاسلام نیز در بعضی از نواحی فارس حکومت^۱ داشت از جانب خود بحکمرانی فارس برگزید او هم پسرانش ملک جلال الدین مسعود شاه و ملک غیاث الدین کیخسرو و امیر شمس الدین محمد و امیر جمال الدین شاه ابو اسحق را بحکومت نواحی مختلف فارس فرستاد. او چون تصدی املاک اینجو را نیز داشت باین جهت باینجو معروف گردید.

در سال ۷۳۴ بفرمان سلطان ابو سعید بهادرخان ملک شرف الدین محمود شاه اینجو بارودو رفت و اسیر مسافر ایناق به حکومت فارس انتخاب شد. چون سالها

بقیه حاشیه از صفحه قبل

جمال الدین ملک الاسلام دختری نیز داشت که زوجه ملک عبد السلام بود که حکومت بعضی از بلاد فارس را از طرف ایلخان داشت. پس از وفات ملک الاسلام پسرش ملک عزالدین عبدالعزیز عبدالسلام را بدست خواهر زهر داد و در حدود سال ۷۱۳ پسرش علی بن عبدالسلام از اردو بحکومت فارس رسید و مدت دو سال در این شغل باقی بود (جغرافیای تاریخی حافظ ابرو) ملک الاسلام دختر دیگری نیز داشته که بسید مجدالدین محمد بن عماد الدین محمود التقیب که از سادات شیراز بوده بزوجهت داده بود (هزار سزار ص ۲۶).

۱- آغاز حکومت او را مؤلف شیراز نامه از ابتدای سلطنت سلطان محمد خدا بنده یعنی از سال ۷۰۳ نوشته و گوید شرف الدین محمود شاه بن محمد فضل الله که نسبی ۲۵ خواجه عبدالله انصاری میرسد در مملکت فارس و حوالی متصرف شد و دیگران بمراد و رأی او خوض می کردند ص ۱۶ حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید: ملک شرف الدین محمود شاه که سالها حکومت پروین فارس و کرمان و شبانکاره و یزد و بعضی عراق کرد و بزرگترین اعظام ایران شد از نسل شیخ عبدالله انصاری معروف پبهری است و نسبش بر این سوجب است محمود شاه بن محمد بن فضل الله الملقب به آق خواجه (که در قریه سوهقان از ضیاع قزوین ساکن بود) ابن عبدالله بن اسعد بن نصر بن محمد بن عبدالله انصاری (ص ۶۶۴).

بحماییت و نیابت امیر طالش در فارس حکومت کرده و از این راه اسلاک و ثروت بسیار بدست آورده بود چنانچه هر سال چندین هزار تومان از منافع آن دریافت می-کرد باین جهت حکومت امیر مسافر ایناق بر او دشوار آمد و با دو تن از امرای سلطان ابو سعید یعنی امیر محمد بیک و امیر پیلتن بقصد کشتن او بخانه اش رفت مسافر ایناق گریخته بقصر سلطان پناه برد ملک شرف الدین محمود شاه اینجو و یارانش قصر را محاصره کرده و امیر مسافر ایناق را مطالبه نمودند ولی عده ای از امراء ابو سعید آنان را دستگیر ساختند و بخدست سلطان بردند. سلطان بشفاعت خواجه غیاث الدین محمد وزیر از کشتن شرف الدین محمود شاه اینجو درگذشت^۱ ولی فرمان داد او را در قلعه طبرک اصفهان زندانی سازند. پس از این واقعه امیر مسافر ایناق عازم محل حکومتش شد لیکن ملک غیاث الدین کیخسرو که در غیاب پدر فارس را اداره می کرد بدو اعتنائی نکرد و او را در امور دخالتی نداد تا اینکه در سال ۷۳۶ خبر فوت سلطان ابو سعید در شیراز منتشر شد ملک غیاث الدین کیخسرو مسافر ایناق را دستگیر کرده چند روزی زندانی و سپس روانه آذربایجان نمود.

چون اریا گاون بعد از مرگ سلطان ابو سعید بتخت ایلخانی نشست عده ای را که مخمل سلطنت خود میدانست از آن جمله شرف الدین محمود شاه اینجو را در

۱ - خواجه غیاث الدین محمد وزیر با شاه محمود اینجو رابطه سببی داشت یعنی دختر یا خواهرش زن ملک جلال الدین مسعود شاه پسر شرف الدین محمود شاه بود از این رو خواجه غیاث الدین همیشه نسبت باین خانواده محبت داشت و دست آنان را در کارهای دیوانی باز گذاشته بود و شرف الدین محمود شاه که غالباً در اردو بسر میبرد مشاور خواجه شمرده میشد (مؤلف منتخب التواریخ نطنزی سینوسد : امیر غیاث الدین وزیر دختر خود را بزنی بدو داد ص ۱۷۲)

شهر تبریز بقتل رسانید. بعد از این واقعه پسرانش از تبریز گریختند. امیر مسعود شاه بروم نزد امیر شیخ حسن بزرگ رفت و امیر شیخ ابو اسحق در دیار بکریا امیر علی پادشاه پناه برد. چون اربا گاون بدست موسی خان گرفتار شد او را بجلال الدین مسعود شاه داد و او نیز او را بقصاص خون پدر بقتل رسانید.

در سال ۷۳۶ محمد خان که بکمک امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی بموسی خان خروج کرد و بر تخت سلطنت نشست وزارت خود را بامیر جلال الدین مسعود شاه داد و چون در سال ۷۳۸ محمد خان کشته شد جلال الدین مسعود شاه نیز از آذربایجان بفارس گریخت ولی ملک غیاث الدین کیخسرو که بعد از پدر زمام امور فارس را بدست گرفته بود از دخالت او در امور فارس سانس آمد و وزیر او امیر فخرالدین را نیز کشت باین جهت میان دو برادر جنگ اتفاق افتاد. ملک غیاث الدین کیخسرو شکست یافته امیر شد و در سال ۷۳۹ وفات یافت ۲ ملک جلال الدین مسعود برادر دیگر خود ملک شمس الدین محمد را نیز در قلعه سفید فارس در سال ۷۳۸ زندانی ساخته بود و بطوریکه در تاریخ سلطنت امیر مبارز الدین محمد مظفری گفته شد در سال ۷۴۰ چون امیر شیخ حسن چوپانی پسر عم خود امیر حسین را برای تسخیر فارس فرستاد ملک شمس الدین محمد از قلعه سفید گریخته بامیر پیر حسین پیوست و او را در تصرف شیراز یاری داد ولی امیر پیر حسین او را بعد از تسخیر شیراز بیگناه بقتل رسانید. مردم شیراز بر اثر این حادثه بامیر پیر حسین شوریده او را از شهر بیرون کردند و اسوالش را بغارت بردند. جلال الدین مسعود شاه پس از

۲- از ملک غیاث الدین کیخسرو پسری و دختری باقی ماند. نام پسر کیقباد و نام دختر خان سلطان بود که بعداً زن شاه محمود پسر امیر مبارز الدین محمد مظفری گردید و این زن همان است که در زمان حکومت شاه محمود در اصفهان شاه شجاع را بتصرف این شهر تشویق میکرد تا بالاخره بدست شاه محمود کشته شد.

از بیرون رفتن امیر پیر حسین وارد شهر شد اما امیر پیر حسین این بار بکمک امیر مبارز الدین محمد شیراز را پس از ۵ روز محاصره متصرف شد. چون از این تاریخ ببعد تاریخ خاندان اینجو مخصوصاً سلطنت شاه شیخ ابواسحق ضمن تاریخ سلطنت امیر مبارز الدین محمد مظفری گفته شده بنابراین از ذکر بقیه تاریخ اینجویان در اینجا خودداری میشود.

اتابکان فارس

- | | |
|----------------------------------|--|
| از ۵۴۳ تا ۵۵۸ | ۱- اتابک سنغر بن مودود |
| » ۵۵۸ » ۵۷۱ | ۲- اتابک زنگی بن مودود |
| » ۵۷۱ » ۵۹۱ | ۳- اتابک تکلہ بن زنگی |
| » ۵۹۱ » ۵۹۹ | ۴- اتابک طغرل بن سنغر بن مودود |
| » ۵۹۹ » ۶۲۳ | ۵- اتابک سعد بن زنگی |
| » ۶۲۳ » ۶۵۸ | ۶- اتابک ابوبکر بن سعد |
| در سال ۶۵۸ دوازده روز سلطنت کرده | ۷- اتابک سعد بن ابوبکر |
| از ۶۵۸ تا ۶۶۰ | ۸- اتابک محمد بن سعد |
| » ۶۶۰ » ۶۶۱ | ۹- اتابک محمد شاه بن سلغور بن سعد |
| » ۶۶۱ » ۶۶۲ | ۱۰- اتابک سلجوقشاه بن سلغور |
| » ۶۶۲ » ۶۸۴ | ۱۱- اتابک ایش خاتون دختر سعد بن ایبیکر |

فصل چهارم

حکام لار

لار قسمتی از فارس است که در جنوب شرقی آن و جنوب شبانکاره واقع بوده و تا ساحل خلیج فارس امتداد داشته^۱ و مرکز آن شهر لار در جنوب شرقی شیراز قرار دارد

۱ - مؤلف فارسنامه ناصری درازای لارستان را از قلعه فاریاب ناحیه کورستان تا قریه عمونی سفلی ۵۷ فرسخ و پهنای آن را از حاجی آباد ناحیه مزایجان تا بندر چارک ۴ فرسخ نوشته و گوید: از مشرق بنواحی عباسی و نواحی سبعمه و از شمال بنواحی سبعمه و بلوک داراب و جویم و خنج و گله دار و از مغرب بنواحی خنج و علاء سرو دشت و نواحی گله دار و بلوک مالکی و از جنوب بدریای فارس محدود است و شهر لار از شیراز ۵۷ فرسخ کاروانی دور افتاده.

نواحی اطراف لار

- ۱- ناحیه بیخه احشام است که قصبه مرکز آن بیرم است در ۲۵ فرسخی لار. این ناحیه در مغرب شهر لار است.
- ۲- ناحیه بیخه فال در جنوب غربی که مرکز آن اشکنان است در ۲۲ فرسخی لار.
- ۳- ناحیه جهانگیریه در جنوب شرقی و مرکز آن بندر بستک است در ۲۱ فرسخی لار.
- ۴- ناحیه شیب کوه در جنوب و مرکز آن بندر چارک است در ۲۵ فرسخی لار.
- ۵- ناحیه فوسستان یا گاوبندی در جنوب غربی و مرکز آن گاوبندی است در ۳۵ فرسخی لار.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

این ناحیه دارای کوههائی است که بموازات خلیج فارس از غرب به شرق کشیده شده و از نواحی گرمسیر بشمار میرود. در این ناحیه آب خیلی کسم و شور است و رودخانه لارستان که در طول خود بنام های (شورگله دار) و (شورهنگ) و رودخانه لمزان نامیده می شود در امتداد جنوب غربی لار جریان دارد و دریک فرسخی جنوب بندر کنگک بدریا میریزد.

سرزمین لار از زمان ساسانیان بعلمت واقع شدن آتشکده آذر قرن بع در کاریان مورد توجه بوده است. اما جغرافی نویسان اسلامی از لار صحبتی نمیکنند زیرا راههای قدیم ارتباطی شیراز بندر بزرگ تجارتنی سیراف و همچنین جزیره کیش و هرموز از این شهر نمیگذشت.^۱

بقیه حاشیه از صفحه قبل

۶- ناحیه کورستان که از قدیم از توابع شبانکاره بوده در مشرق واقع و مرکز آن کشی نام دارد.

۷- ناحیه لنگه در جنوب شرقی و مرکز آن بندر لنگه است در ۴ فرسخی لار و مرکز قدیم آن کنگک بوده.

۸- ناحیه مزایجان در شمال و مرکز آن مزایجان است در ۱۰ فرسخی لار.

۹- ناحیه مضانات لار در اطراف لار.

امروزه لارستان در تقسیمات کشوری بیک بخش مرکزی و بخش های بستک و جهانگیریه- جویم و بنارو- گاو بندی- لنگه و شیبیکوه و دهستان های خنج و بیخه جات تقسیم شده.

۱- راه شیراز بهروز از سروستان و فسا و دارابگرد و فرک و طارم می گذشت و بشهر

سوروک در زمان شاه عباس کبیر بندر عباس در نزدیکی آن بنا شده منتهی میگشت.

راه شیراز بطرف سیراف از کوار و فیروزآباد گذشته بدین بندر میرسید و پس از خرابی

سیراف کساروان ها از نیمه همین راه بسمت مشرق رفته به هرزوبندر مقابل کیش

می رسیدند.

حمدالله مستوفی اولین جغرافی نویسی است که از این شهر اسم برده و گوید: لار نزدیک دریاست و مردم آن بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند. این بطوطه نیز که لار را در سال ۷۳۰ هـ. ق دیده گوید: شهر بزرگی است و دارای نهرهای بزرگ و بساتین زیاد است.^۱

در این سرزمین در زمان حکومت آل مظفر حکامی حکمرانی میکردند که نسب خود را بگرگین پسر میلاد سردار کیخسرو پادشاه کیانی می‌رسانیدند و فردوسی نیز مرکز لارستان را بنام لادمینامد و گوید کیخسرو و:

صفاهان بگودرز گشواد داد

به گرگین میلاد هم لاد داد

از وضع سلاطین اولیه لار اطلاع درستی در دست نیست. قاضی احمد غفاری مؤلف جهان آراء نسب آنان را تا گرگین میلاد می‌شمارد^۲ و گوید یکی از حکام لار بنام

۱- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۳۱۳

۲- قاضی احمد غفاری نسب سلاطین لار را از ابراهیم خان که معاصر او بوده تا

گرگین بن میلاد بدین ترتیب می‌شمارد: ابراهیم خان بن محمد بیگ بن میر علاء الملک بن امیر جهان‌شاه بن امیر قطب الدین میسر بن امیر زاده حاجی مبارز الدین محمد بن حاجی علاء الملک گرگین شاه بن امیر حاجی سیف الدین نصرت بن امیر مظفر الدین باکالنجار بن امیر قطب الدین مؤید باقوی بن امیر وهب الدین زنگی بن امیر معز الدین حسین بن امیر اسد الدین وهب بن امیر بهاء الدین ابوالقاسم لنگک بن وهب الدین زنگی بن امیر بدر- الدین دزدان بن امیر شرف الدین اسد بن امیر جلال الدین ایرج لاری که اول حکام اسلام است و در عهد عمر بن عبدالعزیز مسلمان شد و ایرج پسر گرگین بن قباد بن لاد بن گرگین بن طهمورث بن قباد بن بهمن بن اردشیر بن لاد بن فرور بن رام بن تهمتن بن نرسی بن قباد بن لاد بن کرکس بن گرگین بن میلاد است و گوید: چون از امیر قطب الدین مؤید باقوی تا حال (زمان تألیف کتاب جهان آراء) تاریخ جلوس و وفات ایشان معلوم شد مرقوم گشت

جلال الدین ایرج در سال ۱۰۰ هجری در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱) اسلام اختیار کرد و نیز گوید وضع پادشاهان محلی لار از زمان حکومت قطب الدین مؤید پاکویه (۵۹۴ - ۶۴۸) تا اندازه ای روشن است.

حکومت قطب الدین مؤید با حکومت اتابک سعد بن زنگی (۵۹۹-۶۲۳) در فارس و قطب الدین مبارز بن نظام الدین حسن در شبانکاره و تاج الدین شهنشاه در هرموز مقارن بوده و ظاهراً او با حکام مزبور متناسباتی داشته است.

در دوره ای که فارس بوسیله حکام اسلامی اداره می شد و همچنین در زمان سلطنت سلسله آل بویه تمامی فارس از مرکز حکومت اطاعت داشتند ولی بعد از مرگ عضدالدوله دیلمی (سال ۳۷۲) چون اختلاف بین فرزندان و نوادگان او افتاد امرای محلی در صدد استقلال بر آمدند و چنانچه در تاریخ ملوک شبانکاره گفته شد از سال ۴۴۸ فضلوویه حسنویه استقلال ملوک شبانکاره را پایه گذاشت و نیز محمد در مکوب در همین زمان در سواحل موعستان کرمان بر بندر هرموز تسلط یافته مؤسس سلسله ای گردید که در این بندر چندی بحکومت پرداختند. بنظر میرسد حکام لار نیز در دوره اسلامی و آل بویه و حکام سلجوقی و آغاز دولت اتابکان فارس از حکام مرکزی این ایالت اطاعت داشتند از این جهت است که در تاریخ نامی از آنان برده نشده و بطوریکه گفته شد اولین شخص از این خانواده که نامش در تاریخ آمده قطب الدین مؤید پاکویه است و پس از او فرزندانش باین شرح در لار حکومت کرده اند.

امیر کالنجار بن امیر قطب الدین مؤید پاکویه ۶۴۸ تا ۶۸۰

او در آخر عمر عزلت اختیار کرد و در آن نزدیکی وفات یافت

امیر قطب الدین مؤید ثانی بن امیر کالنجار ۶۸۰ تا ۶۹۹

در جنگی بقتل رسید.

امیر علاء الملک بن امیر قطب الدین ثانی ۶۹۹ تا ۷۳۱

۷۵۳	تا	۷۳۱	ابا کالنجار دوم ابن امیر علاء الملک
۷۷۵	»	۷۵۳	حاجی سیف الدین نصرت بن ابا کالنجار دوم
۷۸۹	»	۷۷۵	علاء الملک گرگین شاه بن سیف الدین نصرت
۸۴۰	»	۷۸۹	مبارز الدین محمد بن علاء الملک گرگین شاه
۸۵۹	»	۸۴۰	امیر قطب الدین مبشر بن مبارز الدین محمد
۸۸۳	»	۸۵۹	میر جهان شاه بن امیر قطب الدین مبشر
—	»	۸۸۳	امیر علاء الملک بن میر جهان شاه
۹۲۷	»	—	امیر هارون بن امیر علاء الملک
۹۳۰	»	۹۲۷	محمد بیگ بن میر علاء الملک
۹۴۸	»	۹۳۰	انوشیروان بن ابوسعید بن علاء الملک

او پادشاهی ادیب و موسیقی شناس بود و بدست یکی از فدائیان بقتل رسید.

ابراهیم خان بن انوشیروان ۹۴۸ تا ۹۷۳

که با سر شاه طهماسب صفوی از حکومت لار معزول گردید. چهار نفر از حکام لار یعنی ابا کالنجار دوم (۷۳۱ - ۷۵۳) و حاجی سیف الدین نصرت (۷۵۳ - ۷۷۵) و علاء الملک گرگین شاه (۷۷۵ - ۷۸۹) و مبارز الدین محمد (۷۸۹ - ۸۴۰) با سلاطین آل مظفر معاصر بوده اند و از آنان اطاعت داشتند دلیل این معنی سکه ایست که در لار بنام شاه شجاع ضرب شده است.

مؤلف منتخب التواریخ نطنزی مینویسد: بعد از جلوس شاه شجاع مردم لار با سایر گرمسیرات یاغی شدند. او با لشکرها متوجه قلاع آن حدود شد در آن وقت محمد مظفر در قلعه تیر محبوس بود شخصی بر سمبل مشورت بنزد او فرستاد. محمد مظفر گفت « خرابه لار کرامند التفات سلاطین نیست از آنکه اگر بستانند ناموس چندان نباشد و اگر نستانند ایشان دلیر شوند و همه روز لشکری در غزای ایشان

بباید داشت « شاه شجاع آن نصیحت را قبول کرد و لاریان بتصور اینکه پادشاه بر ایشان رحم فرموده بطوع و رغبت ایل شدند. ^۱

حافظ ابرو نیز در باره اطاعت لاریان گوید : چون در سال ۷۶۶ شاه شجاع کرمان را تسخیر کرد بطرف گرمسیر رفت والی هرموز در مقام اطاعت برآمد. امرای طارم (یعنی شبانکاره) و لار نیز اطاعت کردند.

در سال ۷۸۹ که امیر تیمور شیراز را متصرف شد گرگین لاری حاکم لارستان با هدایا بخدمت او رسید. و در سال ۷۹۹ لشکریان امیر زاده محمد سلطان نوه امیر تیمور قسمت های شرقی فارس یعنی لار و نواحی جهرم و فال و کارزین را مستخر ساختند. ^۲

در آغاز دولت صفویه ابراهیم خان حاکم لار از این دولت اطاعت داشت و خراج گزار بود و منصب امیر دیوانی داشت و بالاخره با مر شاه طهماسب صفوی از حکومت لار معزول گردید و پسرش نورالدهر خان بحکومت لار رسیده (سال ۹۷۳) .

بعد از نورالدهر خان پسرش میرزا علاء الملک بنام ابراهیم خان دوم حاکم لار شده ولی پس از چندی بدست الله وردی خان حاکم فارس از حکومت لار برکنار شده است زیرا در این موقع لار بر سر راه تجارتی شیراز بندر عباس و هرموز قرار داشت و مرکز تجارت و بازرگانی بود و ابراهیم خان دوم در صدد آزار تجارت و مسافرین خارجی مقیم این شهر برآمده بود بعلاوه میخواست بندر گامبرون (بندر عباس) و جزیره هرموز را نیز مستخر سازد از این رو مورد حمله الله وردی خان قرار گرفت علت دیگر بنا بنوشته مؤلف عالم آرای عباسی این بوده که موقعیکه شاه عباس برای دفع فتنه یعقوب خان نامی بفارس آمده بود ابراهیم خان بخدمت شاه نرسید باین جهت

۱- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۷۸

۲- ظفر نامه شرف الدین علی یزدی جلد اول ص ۱۰۰۹ و ص ۱۱۱۰

شاه از او آزرده خاطر گردید و الله‌وردیخان را مأسور گوشمالی او کرد. بهر جهت ابراهیم خان تسلیم شد. ۱۰۱۰ و الله‌وردیخان او را با خود بخدمت شاه عباسی در سوچی که در اطراف هرات^۱ بود برد ابراهیم خان در اینجا بمرض حصبه در سال ۱۰۱۱ وفات یافت و حکومت حکام لار خاتمه پیدانمود.

فصل پنجم

ملوك هرموز

سوقچه‌یکه سلاطین آل مظفر در فارس حکومت می‌کردند در جزیره هرموز نیز امرائی حکومت داشتند که اسلافشان گاه باستقلال و زمانی تحت اطاعت سلاطین ایران ابتدا در بندر هرموز و سپس در این جزیره حکمرانی مینمودند.

اما پیش از اینکه جزیره هرموز اهمیتی یابد و مرکز حکومت و تجارت شود در ساحل خلیج فارس بندر سیراف و پس از آن جزیره کیش اهمیت تجارتی پیدا کرده لنگرگاه کشتیها و محل صدور و ورود کالاهای تجارتی بین ایران و هند بوده. اینک بتعریف بندر سیراف و سپس جزیره کیش و ملوک آن می‌پردازیم.

بندر سیراف. امروزه بین بندر لنگه و بوشهر بندر طاهری قرار گرفته و آن در واقع بجای بندر سیراف قدیم است و خرابه های بندر سیراف اکنون در دو میلی مغرب آن دیده میشود.

بندر سیراف از شهرهای دوره ساسانی است وجود دخمه های سنگی در شمال آن که قبور زردشتیان بوده دلیل این معنی است. از دوره اسلامی آثار خرابه های آبانبارها و سنگ های قبر با کتیبه هائی بخط کوفی در آن باقی است که از ساحل دریا تا دامنه کوه پراکنده است.

بندر سیراف در دامنه رشته جبالی که در ۱۰ کیلومتری ساحل بموازات دریا کشیده شده ساخته شده بود و در جنوب شرقی آن بندر ناپند در رأس خلیج ناپند قرار داشت.

یاقوت حموی گوید: این شهر را در قدیم شیلاو می گفتند^۱ بنا بر این میتوان گفت که سیراف معرب شیلاو بوده است. سیراف در قرن سوم هجری از بنادر معروف خلیج فارس و واسطه تجارت بین هندوستان و چین از یک طرف و بندر بصره از طرف دیگر بوده است. اول کسی که از وضع تجارت و آبادی این بندر و احوال دریاها و جزایر و ممالکی که مردم سیراف با آنها در تجارت بودند تعریف کرده بازرگانی از مردم این شهر بنام ابو زید حسن سیرافی است. کتاب او دارای دو جزء است جزء اول آن را شخصی بنام سلیمان در سال ۲۳۷ ه. ق نوشته و در واقع نوشته ابو زید حسن سیرافی ذیلی بر کتاب سلیمان سیرافی است که ۶۰ سال بعد نوشته شده. ابو زید سیرافی با مسعودی مورخ معروف معاصر بوده و مسعودی او را در بندر بصره دیده اطلاعاتی از او در باره دریاها و شرق و هندوستان و چین کسب کرده و در مروج الذهب آورده است.

اصطخری گوید: سیراف بزرگترین بندر فارس و از حیث وسعت باندازه شیراز است. او از خانه های عالی و چند طبقه این شهر و جمعیت فراوان آن تعریف میکند و گوید مردم سیراف بساختن خانه های خوب علاقمندند و گاهی تا سی هزار دینار برای ساختن عمارت خود خرج می کنند و آن را اسراف نمی پندارند.

سیراف از نظر تجارت با بصره رقابت می کرد و ناخدایان و بازرگانان سیرافی در تمام دریاها در حرکت بودند و بگفته مقدسی بطوری بدریا انس و الفت داشتند که بعضی از آنها تمام عمر خود را در دریا میگذرانیدند. امتعه هندوچین مانند عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و کاغذ و صندل و دیگر عطریات و ادویه باین بندر وارد شده و در ایران و سایر ممالک شرقی توزیع میگردد و انواع پارچه ها و منسوجات کتانی و سرورید از این بندر به چین و هند و سواحل

۱ - شیلاو امروزه نام دره ایست در شمال غربی بندر طاهری بین کوههای ساحلی

شرقی آفریقا صادر می‌شد و بواسطه همین موقعیت تجارتی محل سکونت تجار و بازرگانان عمده شده و یا بگفته اصطخری سرمایه دارانی در این شهر سکونت داشتند که زیاده بر ۶ میلیون درهم از راه تجارت بدست آورده بودند و همین سرمایه داران بر سواحل خلیج و دریاها فرمانروائی میکردند.

سیراف چون بین کوه و دریا واقع شده بود اراضی زراعتی وسیعی نداشت و در اطراف آن نیز باغ و درخت یافت نمی‌شد و آب آن از باران حاصل میگردید و ناحیه ای گرمسیر بود و آذوقه مردم را از کوهی که بر این شهر مشرف بود سیما آوردند با این حال بعلمت موقعیت تجارتی که داشت دارای جمعیتی فراوان بود.

سیراف در زمان سلسله آل بویه مخصوصاً در دوره سلطنت عضدالدوله دیلمی (۳۳۸ - ۳۷۲) ترقی بیشتری یافت چه این پادشاه غالباً باین شهر می‌رفت و ابنیه چندی در آنجا ساخته بود از آن جمله قیل خانه عضدی است. در بندر نایبند نیز ایوانی ساخت که بایوان نایبند معروف گردید. اما پس از مرگ عضدالدوله و ایجاد اختلاف بین فرزندان او این شهر نیز کم‌کم از اهمیت افتاد چنانچه مقدسی خرابی سیراف را در اثر ظلم و ستم مأسورین خاندان آل بویه ذکر کرده است^۱ در نتیجه کم‌کم مردم شهر باطراف متفرق شدند و نیز زلزله هائی که در سال ۳۶۶ و ۳۶۷ بمدت ۷ روز در این شهر حادث شد باعث تفرقه بیشتر مردم و خرابی شهر گردید. آباد شدن جزیره کیش علت دیگر خرابی سیراف است چون عمادالدوله توران شاه (۴۷۷ - ۴۹۰) پادشاه سلجوقی کرمان جزیره کیش را بجای سیراف مرکز تجارت ساخت باین جهت جزیره کیش جانشین سیراف شد.^۲

عمادالدوله خمارتکین حاکم سلجوقی فارس خواست دوباره سیراف را مرکز

۱- احسن التقاسیم ص ۴۲۲.

۲- تاریخ و صاف ص ۱۷۰.

تجارت قرار دهد ولی امیر کیش با فرستادن تحف و هدایا او را از این خیال منصرف کرد تا عاقبت یکی از حکام کیش بنام ابوالقاسم سیراف را نیز متصرف شد و حکام فارس نتوانستند سیراف را از تصرف او خارج سازند و چون پس از آن هیچ بازرگانی نتوانست کشتی بسیراف آورد از این رو این بندر رو بخرابی گذاشت.^۱

در آغاز قرن هفتم هجری یاقوت حموی که اینجا را دیده گوید: از این شهر فقط مسجد آن با ستون‌هایی از چوب عاج بر سر پا بوده و کشتی‌ها در بندر ناپند لنگر میاندازند و نیز گوید: فعلا در اینجا چند خانوار فقیر زندگی میکنند.

جزیره کیش. ۲ کیش یا قیس بطول ۱۵ و عرض ۱۸ کیلومتر در مقابل ساحل شیب کوه قرار گرفته و تا ساحل ۱۷ کیلومتر فاصله دارد. این جزیره از قدیم معروف بوده و موقعی که نثار کوس^۳ امیر البحر اسکندر در سواحل خلیج فارس بدستور او بدریانوردی پرداخته این جزیره به الهه ونوس^۴ و مرکور^۵ اختصاص داشته است زیرا جزیره ای که آریان^۶ مورخ معروف با اسم کاتیا^۷ بدان اشاره میکنند همین

۱- فارسنامه ابن بلخی ص ۱۸۰ چاپ شیراز.

۲- ابن بلخی نام این جزیره را از طایفه بنی قیس میداند و گوید: در زمان عمر

امارت بحرین بعثمان بن ابی العاص ثقفی واگذار شد و عثمان برادرش حکم بن ابی العاص را با لشکری از عبدقیس و بنو تمیم و بنی ناجیه و غیر ایشان بفرستاد و جزایر بنی کاوان (قشم) بستند و اصل این جزایر جزیره قیس بود و آن را پیش از آن جزیره قیس نگفتندی اما چون عرب آنرا بستند بنی عبدقیس نام نهاد. فارسنامه ص ۱۲.

Nearchus - ۳

Venus - ۴

Mercury - ۵

Arrian - ۶

Kataia - ۷

جزیره است.^۱

این جزیره در نزد جغرافی دانان اسلامی بحاصل خیزی معروف بوده چنانچه ابن خرداداد به که کتاب خود را در سال ۲۰ هـ. ق تألیف کرده از نخلستانها و اراضی مزروع و گله های گوسفند آن تعریف میکند. شریف ادریسی نیز که خود این جزیره را دیده در نزهت المشتاق که در سال ۴۸ هـ. ق نوشته شده از نخلستانها و اراضی آن صحبت کرده گوید: این جزیره دارای چند برکه است که آب آن برای کشت و شرب اهالی بمصرف میرسد و نیز گوید: در اطراف این جزیره سروارید بدست میآید.

ربی بنیامین^۲ از مردم طلیطله (۱۱۷۳ - ۱۱۶۴ م) سیاح معروف راجع باین جزیره چنین مینویسد: تجار و کسبه یمن و بین النهرین و ایران انواع و اقسام پارچه های ابریشمی و زری و کتان و پنبه و شاهدانه و فلزآلات و غیره باین محل حمل مینمایند و سکنه جزیره از عواید حق العمل کاری و دلالی این امتعه و اجناس اعاشه و ارتزاق میکنند.^۳

مرکز این جزیره نیز کیش نامیده میشد و این شهر را یاقوت حموی چنین تعریف میکند: شهر کیش بسیار قشنگ و زیباست و اطراف آن را عمارات عالی و باغ-های دلگشا احاطه کرده. پادشاه عمان که تمامی این دریا در تحت اختیار او است در کیش اقامت دارد.

بطوریکه گفته شد از اواخر دوره دیلمیان و زمان حکومت سلجوقیان در فارس

۱- کتاب خلیج فارس تألیف سرآرنولد ویلسن چاپ لندن ص ۹۷. Persian Gulf.

Sir Arnold T. Wilson

Rabbi Benjamin -۲

۳- صفحه ۱۷۳ سیاحت نامه (نقل از کتاب ده هزار میل سایکس Sykes جلد اول

بتدریج سیراف رو بخرابی گذاشت و از این رو کشتی های تجارتی که بین ایران و هند و چین رفت و آمد میکردند بجای سیراف در کیش لنگر انداخته و این جزیره را مرکز بازرگانی خود ساختند چنانچه شریف ادرسی گوید : در این جزیره داد و ستد با سایر ممالک جریان دارد و سوداگران عرب و یمن و هند انواع پارچه های ابریشمی و کتان و برنج و پنبه وارد میکنند و امیر این جزیره دارای کشتی های زیاد است که با طرف مسافرت مینمایند. یاقوت حموی نیز گوید : کشتی هایی که بین هندوستان و فارس ایاب و ذهاب مینمایند در این جزیره توقف میکنند و پادشاه آنجا را بواسطه قوه بحریه بزرگی که داراست اسرای هندوستان تکریم و احترام مینمایند من او را چندین مرتبه دیده ام قیافه اش شبیه ایرانیان است و بطریق دیلمان لباس میپوشد و تمام جزایر در تحت حکومت کیش است .

زکریای قزوینی نیز در آثار البلاد که در سال ۶۷۶ هجری قمری نوشته شده گوید : هنوز کشتی های ایران و عربستان که بقصد تجارت بدین صفحات می آیند در آنجا لنگر می اندازند « و نیز از شهر کیش تعریف کرده گوید : این شهر دارای ابنیه و عمارات و باغ ها و دروازه های زیاد است و در عهد ما هیچ مکانی بصفا و دلکشی آنجا نیست» .

مؤلف تاریخ و صاف نیز گوید : جزیره قیس امروز از معظمت جزایر فارس است مجلوبات بلاد هند و سند و اقصی چین و ترکستان و غرایب ظرایف و نقایس مصر و شام و منتهی قیروان و ترکستان در معرض فرض آن عرض کنند .

امرای کیش . پس از خرابی سیراف و اهمیت یافتن جزیره کیش امرائی در این جزیره بحکومت رسیده اند که مؤلف تاریخ و صاف آنان را از اولاد شخصی از مردم سیراف بنام قیصر میدانند و گوید : قیصر سه پسر داشت که بزرگتر را نام قیس بود آنان در اندک مدتی اندوخته پدر را تلف کردند سپس بنای شرارت را گذاشته بدزدی

دریائی پرداختند و چون نتوانستند در سیراف بمانند بجزیره قیس مهاجرت کردند و ب ماهی گیری مشغول شدند و صاحب ثروت و تمول گردیدند. دو برادر از ایشان که عازم سفر هند بودند در دریا ۱۲ چهار پر از اقمشه هند و عمان را که عازم کرمان بود تصرف کردند و از آن وقت کار ایشان بالا گرفت و قدرت و تمکن ایشان بجائی رسید که ملوک عرب و عجم و اطراف سند و هند هدایا پیش ایشان می فرستادند.

از آغاز اسلام تا اوایل قرن چهارم هجری سواحل و جزایر خلیج فارس به دست عمال خلفای اسلامی اداره میشد و مدتی نیز تحت نفوذ خلفای فاطمی مصر بوسیله قریطیان اداره میگردد و چون آل بویه بر فارس تسلط پیدا کردند جزایر و سواحل خلیج را نیز تحت اطاعت خود در آوردند و معزالدوله احمد بن بویه (۳۲۰ - ۳۵۶) بر بحرین و عمان هم تسلط یافت و بعد از او عضدالدوله نیز بر تمامی جنوب ایران و جزایر و سواحل خلیج فارس حکومت داشت با اینکه بعد از مرگ او جانشینانش در حال ضعف بسر میبردند با این حال عمان و جزایر و سواحل خلیج در تحت نفوذ و تسلط آنان بود ولی در سال ۴۴۲ خوارج ساکن این ناحیه بر عامل دیلمیان شورش کردند ابو نصر خسرو فیروز ملقب بملک رحیم (۴۴۲ - ۴۴۷) آخرین پادشاه آل بویه شخصی بنام شهریار بن نافع را بعمان فرستاد و نیز خوارج را شکست داد و خود بحکومت عمان رسید. چون دولت آل بویه بدست سلجوقیان منقرض شد شهریار بن نافع در عمان علم استقلال بر افراشت تا اینکه در سال ۴۶۵ عماد الدوله قاورد پادشاه سلجوقی کرمان عمان را ضمیمه ممالک

۱- کتاب مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس تألیف عباس اقبال

خود ساخت^۱.

از آغاز حکومت امرای کیش اطلاع صحیحی در دست نیست و بدرستی معلوم نیست اولین کسی که در این جزیره بنای حکومت را گذاشته چه نام داشته است. از گفته مؤلف تاریخ و صاف چنین معلوم می‌گردد که حکومت کیش را پسران قیصر ناخدای سیرافی پایه گذاری کرده اند و او سلسله نسب ملک سلطان یکی از حکام کیش و معاصر اتابک ابوبکر بن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) را از روی کتابی که شخصی بنام امام سعد الدین ارشد ساخته بوده و او در دست داشته چنین می‌شمارد: ملک سلطان بن الملک قوام الدین بن ملک تاج الدین بن الملک شاه بن الملک جمشید و در جای دیگر گوید: قصر ایوان ملک جمشید در جزیره قیس نمودار ایوان نابندی است که عضدالدوله ساخته از این رو میتوان گفت که ملک جمشید بعد از عضد الدوله در کیش بحکومت پرداخته یعنی در زمان اختلال کار آل بویه بنا بر این حکومت ملک جمشید در کیش باید در اواخر قرن چهارم هجری بوده باشد.

جانشینان ملک جمشید قدرتی یافته ساکنان سواحل را نیز مورد تعرض قرار دادند و این معنی از گفته مؤلف تاریخ و صاف بر می‌آید که می‌گوید: هر چند ساکن سواحل قلع و قمع ایشان را از هر صاحب شوکت استمداد کردند قواعد تمکن بنی قیصر اختلال نگرفت از امیر ابودلف جاتی^۲ که سرور امرای ایران بود و حکومت او

۱- کتاب مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس- تألیف عباس اقبال

آشتیانی ص ۲۸

۲- ابن بلخی این نام را حابی (نسخه مصحح آقای علی‌نقی بهروزی چاپ ۱۳۴۳ شیراز) نوشته و در تعریف ایراهستان و سردم آن چنین گوید: . . . مردم پیاده رو سلاح و رزود زدو خون خواره باشند. . همواره عاصی بودند از آنچه هیچ لشکر آنجا مقام نتواند بقیه حاشیه در صفحه بعد

بر تمامی گرمسیرات و ایراهستان و سواحل از صحرای کندران تا لار و جویم و فال و کرمان و رم و سیراف نافذ استمداد کردند فایده‌تی نکرد.

همچنین آنان کوشش داشتند که کیش را بجای سیراف مرکز داد و متد و محل بار انداز کشتی های تجارتی سازند. باین کار نیز بکمک عماد الدوله تورانشاه (۴۷۷ - ۴۹۰) پادشاه سلجوقی کرمان نایل آمدند زیرا او فرمان داد که کیش بجای سیراف مرکز بارگیری و باراندازی جزایر و سواحل خلیج فارس شود^۱. از آن تاریخ منافعی که از ورود و خروج کشتی های تجارتی عاید مردم سیراف میشد از آنان بریده شده بمرم کیش رسید^۲ و انا بک رکن الدین خمارتکین که از طرف ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵) در فارس حکومت داشت دوباره تصمیم گرفت که جزیره کیش را از تصرف بنی قیصر خارج سازد ولی هر بار امیر کیش او را با تقدیم تحف و هدایا از این نیت باز میگردانید.

ابن بلخی گوید: علاوه بر اینکه اقدامات خمارتکین برای تصرف کیش و باز گردانیدن حیثیت از دست رفته سیراف بجائی نرسید بلکه یکی از خانان جزیره کیش

بقیه حاشیه از صفحه قبل

کردن الا سه ماه ربیع. دیگر بزمستان از بارندگی و بیعلفی نتواند بودن و بتابستان از گرما اما بروزگار دیلم ایشان را قهر کردند و بطاعت آوردند و ده هزار مرد از ایشان بعهد عضدالدوله در خدمت او بودند بر سهیل سپاهی و مقدم ایشان یکی بود حابی نام و بعد از آن عهد دیگر باره عاصی شدند و هیچکس ایشان را مالش نتوانست داد مگر انا بک چاولی که آنجمله اعمال را مستخلص گردانید بقهرص ۲۸۸. اگر حابی نام ابن بلخی با ابودلف جاتی یکی باشد باید گفت که آغاز اقتدار اسرای کیش مقارن سلطنت عضد الدوله دیلمی بوده است.

۱- تاریخ و صاف ص ۱۷۰

۲- فارسنامه ابن بلخی ص ۱۸۰

که نامش ابوالقاسم بود سیراف را نیز متصرف شد. و هر دوسه سال بدانجا لشکر می‌فرستاد ورنه‌ها میکشیدند از او چیزی نمیتوانستند بگیرند و چون در این حال هیچ بازرگانی نتوانست بسیراف کشتی آرد... از این سبب سیراف خراب شد.

عصیان سلوک کیش بر علیه سلغوریان. امرای کیش در آغاز کار مطیع فرمان حکام فارس بوده اند و با تقدیم تحف و هدایا توقع داشتند که بنادر و سواحل خلیج را نیز ضمیمه قلمرو خود نمایند و بعضی از حکام فارس قسمتی از تقاضای آنان را انجام میدادند ولی ملوک کیش حکومت کلیه سواحل را میخواستند. این تقاضاها در زمان حکومت اتابک سنقر سلغوری (۵۴۳ - ۵۵۸) نیز تجدید گردید با اینکه وزیر او تسلیم جزایر و سواحل را بملک کیش صلاح نمیدانست ولی اتابک سواحل را بتصرف ملک کیش داد.

یکی از امرای کیش بنام ملک سلطان که معاصر اتابک ابوبکر بن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) بود بنای خود سری گذاشت اتابک خواست او را تمبیه نماید ولی بعلت نداشتن جهازات جنگی بدان موفق نگردد تا اینکه بکمک سیف‌الدین ابانصر پادشاه هرموز کیش را متصرف شد و ملک سلطان را بقتل رسانید (۶۲۶). اما با قتل او حکومت امرای کیش پایان نیافت و چون از این تاریخ بعد سرگذشت امرای کیش بعلت جنگ با ملوک هرموز و حکام فارس با تاریخ آنان آمیخته است از این رو بقیه احوال آنان در ضمن تاریخ ملوک هرموز و حکام فارس گفته خواهد شد.

ملوک هرموز. موقعی که بنی قیصر در کیش حکومت داشتند در قسمت شرقی سواحل خلیج فارس یعنی در ولایت موغستان و میناب و عمان سلسله دیگری حکومت می‌کردند که چون مرکز حکومتشان بندر هرموز بود باین جهت آنان را ملوک هرموز گویند.

حکومت ملوک هرموز را میتوان بدو دوره تقسیم کرد دوره اول حکومت آنان

در بندر هرموز دوره دوم حکومتشان در جزیره هرموز.

دوره اول - بندر هرموز. این بندر در ولایت موغستان و نزدیکی سیناب حالیه بر کنار رودی که از این شهر میگذرد قرار داشت. این بندر بگفته مؤلف حدود العالم بارگه کرمان بود و تا دریا نیم فرسخ فاصله داشت^۱

اصطخری گوید: این شهر در کنار باریکه ای از خلیج فارس که کشتی ها از دریا بدانجا رفت و آمد میکردند واقع و مجمع بازرگانان بوده^۲. مقدسی از این شهر تعریف کرده گوید تا کنار دریا نصف روز راه فاصله داشته.

عده ای از مورخین بنای آن را باردشیر بابکان نسبت داده اند ولی شهرت و اعتبار آن از بعد از اسلام آغاز میگردد.

بندر هرموز بر عکس بندر سیراف در سرزمینی آباد و حاصل خیز و مزروع واقع بوده و در اطراف خود قسراء و قصبات بسیار داشته و دارای نخلستان فراوان بوده.

این بندر بر سر راه تجارتی سیراف بدیبل قرار داشت چنانکه سلیمان سیرافی در سیاحت نامه خود هرموز را بعد از سیراف قرار داده گوید: این شهر درست در مقابل سنجار (سحار) عمان است از آنجا به تیز و بلده دیبل میروند که در دهانه رود مهران واقع شده.

مارکوپولو سیاح ایتالیائی که از یزد بکرمان و از راه جیرفت بهرموز رفته گوید: بندر مهمی است و بازرگانان در قایق ها و کشتی های خود که از ادویه و عاج و پوست های گرانبها و سنگهای قیمتی پر است از هندوستان وارد این بندر میشوند و تجارت ایران با چین در عهد مغول از طریق این بندر انجام میشود. او در باره

۱ - حدود العالم ص ۱۲۶

۲ - مسالک الممالک اصطخری ص ۱۳۹

آب و هوای این شهر چنین گوید : سخت گرم است و نا سالم و در تابستان مردم شهر را ترك گفته بباغ ها و بوستان ها روی میآورند. مردم شهر گوشت نمیخورند و نان را فقط موقعی میخورند که مریض باشند. خوراك مردم خرما و ماهی نمك سود و لیمو و پیاز است. او از قوانین سخت این شهر شکایت کرده گوید : قوانین هر روز بسیار نا مناسب است زیرا همینکه بازرگان بیگانه ای فوت کنند اموال و دارائی او را پادشاه محل تصرف میکند .

این بطوطه بندر هرموز را یکی از شهر های کرمان دانسته گوید : در کنار خلیج فارس قرار دارد و بازار اصلی کرمان است شهری بزرگ و خوش بنا است و هوای آن گرم است و نخل های فراوان در اطراف شهر هست و از محصولات آن زیره و نیل است و نیل این ناحیه بهترین نوع آنست که مقدار زیادی به خارج صادر می گردد .

حمدالله مستوفی نیز در نزهت القلوب گوید : هرموز در کنار خلیج واقع است و هوای آن بسیار گرم است .

در این بندر امرائی حکومت داشتند که خود را از فرزندان سلاطین عرب میدانستند. از آغاز حکومت آنان نیز اطلاع درستی در دست نیست گویا در اواخر قرن چهارم هجری قمری یعنی پس از مرگ عضدالدوله دیلمی ۳۷۲ و ضعف دولت آل بویه شخصی بنام محمد سواحل موعستان را تصرف شده و بنام خود در هرموز سکه زده باین جهت به محمد درم کوب شهرت یافته است. بنا بشاهنامه تورانشاهی بعد از محمد درم کوب پسرش سلیمان و بعد از او پسرش عیسی جاشو در بندر هرموز بحکومت رسیده اند .

عیسی جاشو معاصر ملک قاورد (۴۳۳ - ۴۶۵) مؤسس سلاجقه کرمان است و ملک قاورد بوسیله او توانست بر عمان نیز دست یابد ولی او حکومت عمان را بشهریار بن ناقیل سابق الذکر سپرده از طرف خود شهنه ای در آنجا گماشت و

عمان تا زمان حکومت ملک ارسلان (۴۹۴ - ۵۳۶) در تحت اطاعت این خانواده بود .

بعد از عیسی جاشو پسرش لشکری و سپس کیقباد بن عیسی و بعد از او عیسی بن کیقباد و بعد محمود بن عیسی و بعد تاج الدین شاهنشاه بن محمود در بندر هرموز حکومت کرده اند .

تاج الدین شاهنشاه معاصر ملک دینار غز (۵۸۱ - ۵۹۱) بوده و ملک دینار در اثر تحریک عمادالدین مغونی شهنه جیرفت در صدد برآمد که بندر هرموز را نیز متصرف شود^۱ ولی تاج الدین شاهنشاه با تقدیم تحف و هدایا او را

۱- محمد بن ابراهیم در تاریخ سلاجقه در این باره چنین می‌نویسد : عمادالدین مغونی که شهنه جیرفت از طرف ملک دینار غز بود انهاء کرد که ولایت هرموز همیشه در اعمال جیرفت معدود بوده و امیر لشکری که والی ساحل بود و آباء او نایب و گماشته اسلاف ما و قلاع سواحل و قلعه منوجان در دست کوتوال مغون - از جهت آنکه بعد از فوت ملک طغرل و فترات جیرفت و تضييع اسوال قبادین قافله عراق گذر به نغرتیز که از اعمال والی جزیره است انداختند و مدتی شد که از نغرتیز گذر باز آن فرضه افکنده اند و ایشان را از آن اسوال بسیار و ثروت یشمار و ذخایر وافر جمع شده است - پادشاه کرمان را از زر خراجی و اسب تازی ولایت هرموز خراجی مقنن و قانونی معین بوده است و چندسال شد تا یک‌دم بکس ندادند و التفات بر هیچ آفریده نکرده اگر ملک نهضت گرمسیر فرماید خراج چند ساله از آن قوم استخراج توان کرد (ص ۱۷۶) - ملک در ماه آذر بجیرفت رسید و از سیف ابو بکر ابوالحسن استخراج خراج کرد از آنجا قصد منوجان کرد و قلعه آن را بگشاد . در این اوقات رسل والی هرموز میرسید و تقبل خراج میکرد تا مگر رایات منصوره هم از آن سرحد بازگردد و به در هرموز نشود با اینکه عمادالدین او را بگیرتن هرموز تحریک سی کرده‌زار دینار خراجی مقرر شد که بخزانه برسد و قلعه منوجان را به عماد الدین داد و خود به بردسیر آمد . ص ۱۷۶

از این نیت باز داشت و تعهد نمود که سالیانه هزار دینار بعنوان خراج بپردازد. امیر کیش که بندر هرموز را رقیب تجارتنی خود میدانست بملک دینار پیغام فرستاد که حاضر است سالیانه صد هزار دینار و . . . رأس اسب عربی درازاء و گذاری هرموز بوی بپردازد. ملک دینار این پیشنهاد را پذیرفت^۱ و چون بگرمسیر کرمان رسید کسی را پیش ملک کیش فرستاد و با او قرار ملاقات گذاشت و آن دو در محل (خور ابراهیمی) در قسمت غربی هرموز بکدیگر را ملاقات کردند باین ترتیب که ملک کیش با کشتی تا ساحل دریا آمد و ملک دینار نیز اسب در آب راند تا جائی که آب در رکاب اسب رسید. پس از این ملاقات ملک کیش « انواع تحف و لطایف اقمشه دریائی و ظرایف امتعه هندی باری و آلات مجالس و اوانی زر و سیم و لالی ثمین و نقود مختلف و طرح و فرش و خیمه به ترتیب خزانة و اصطبل و فراشخانه و مطبخ و غیره فرستاد و یک پاره خز مضاعف و یک خانه سیاه و یک خانه سرخ و خدمت هاء شگرف کرد ». این ملاقات در صفر سال ۵۸۹ هجری بود پس چون ملک هرموز مال مقرر رسانید ملک روی ببرد میر نهاد و ملک کیش همچنان در امید تصرف هرموز باقی ماند^۲.

بعد از ملک دینار پسرانش فرخ شاه و عجم شاه برای مدت کوتاهی حکومت کرده اند در این موقع است که امیر قطب الدین شبانکاره ای بهمراهی برادرش نظام الدین محمود برای سرکویی غزان بکرمان آمده و نظام الدین محمود با غزان در حدود جیرفت بچنگ پرداخته است. در این جنگ شاهنشاه امیر هرموز با طوایف کوچ و بلوچ از غزان جانب داری کرده ولی در جنگی که در حدود سال ۵۹۹ ه. ق صورت گرفته کشته شده است.

۱- غرض او آن بود که از هر دو طرف مال کشد. تاریخ کرمان محمد بن ابراهیم

بطوریکه در تاریخ سلغوریان دیدیم در این زمان اتابک فارس از اغتشاش کرمان استفاده کرده آن ولایت را متصرف شد ولی سلطان محمد خوارزمشاه طغان تکین یکی از سرداران خود را باسارت و خواجه رضی الدین نیشابوری را بسوزارت کرمان فرستاد. طغان تکین با سلغوریان که بندر هرموز و جرون و رودبار و چیرفت را در تصرف داشتند دو بار جنگ کرد و شکست یافت. بعد از او ملک زوزن از طرف سلطان محمد خوارزمشاه بحکومت کرمان آمد و او در سال سوم حکومت خود به جرون رفت و هرموز و بعضی سواحل خلیج فارس را فتح کرد ولی وفات یافت و ملک اختیار الدین بحکومت کرمان رسید و بعد از او نیز حکومت کرمان بعباس الدین پیر شاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه واگذار گردید و ابوالقاسم اعور ملقب بشجاع الدین که سپهسالار ملک زوزن بود بنیابت از او در کرمان حکومت کرد تا اینکه بعزت بروز فتنه مغول و فوت سلطان محمد براق حاجب در سال ۶۱۹ به کرمان دست یافت.

بعد از تاج الدین شهنشاه امیر سیف الدین ابانصر بن علی بن کیقباد به حکومت هرموز رسیده و او معاصر است با اتابک ابوبکر بن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) حاکم فارس و براق حاجب (۶۱۹ - ۶۳۲) حاکم کرمان و بنا بنوشته مؤلف سمط العلی براق حاجب هرموز را نیز متصرف شد^۱ از این قرار امیر سیف الدین ابانصر از براق حاجب اطاعت داشته - او از اتابک ابو بکر بن سعد نیز فرمان برداری نموده.

زیرا بطوریکه قبلاً نیز گفته شد ملک سلطان امیر کیش برعلیه اتابک ابوبکر بن سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) عصیان کرد و اتابک در صدد تنبیه او برآمد ولی چون کشتی جنگی نداشت بدفع عصیان او موفق نگردید تا اینکه سیف الدین ابانصر امیر هرموز که در صدد از بین بردن موقعیت تجارتنی کیش بود از نافرمانی امیر کیش اطلاع یافت رسولی پیمش اتابک فرستاد و اظهار اطاعت کرد و اجازه خواست که به جزیره

کیش لشکر بکشد بشرط اینکه اتابک فرمان دهد امراء گرمسیرات بملک کیش کمک نمایند و تعهد نمود که پس از تصرف کیش چهار دانگ آن از آن اتابک و دو دانگ در ازاء این خدمت بدو تعاقب گیرد. اتابک این شرایط را پذیرفت و سیف الدین ابا نصر نیز با جهازات مرتب خود بکیش حمله برد و آن را متصرف شد و ملک سلطان را در روز سه شنبه ۱۲ جمادی الاخر سال ۶۲۶ به قتل رسانید.

سیف الدین ابا نصر پس از تصرف کیش از تسلیم چهار دانگ آن با اتابک امتناع کرد و اتابک در صدد برآمد که خود کیش را مستخر سازد ابتدا جزایر و سواحل را متصرف شد بعد بوسیله کشتی هائی که عده از ناخدایان کیش پس از مراجعت از هند از قتل ملک سلطان اطلاع یافته و امتعه خود را بیفداد برده و پس از فروش جهازات خود را در اختیار اتابک قرار داده بودند و با سپاهیان از اکراد و الوار و شول بسرداری صلاح الدین محمود لربکیش حمله برد و روز سه شنبه چهارم محرم سال ۶۲۸ این جزیره را بتصرف آورد و امیر سیف الدین ابا نصر را در این سال بقتل رسانید.

اتابک ابوبکر پس از قتل سیف الدین ابا نصر حکومت هرموز را بامیر شهاب الدین محمود بن عیسی ۶۲۸ - ۶۴۷ داد و جزیره کیش را بقلمرو خود ضمیمه کرد و نام آن را دولت خانه گذاشت و آن در تمام دوره سلغوریان نام رسمی جزیره کیش بوده است.

ملک محمود قلھاتی (۶۴۷ - ۶۸۵). در زمان ملک شهاب الدین محمود بن عیسی ملک محمود حاکم قلھات در صدد تصرف بندر هرموز برآمد و زن او را که بی بی ناصر الدین نام داشت و دختر ملک سیف الدین ابا نصر بود بفریفت. زن شوهر را مسموم ساخت و در نتیجه ملک محمود قلھاتی بر بندر هرموز دست یافت (سال ۶۴۷) ۱.

رکن الدین محمود قلهاتی تازمان حکومت سلجوقشاه جرات تعرض به متصرفات اتابکان فارس را نداشت^۱ ولی چون او در سال ۶۶۲ بدست سپاهیان هلاکوخان بقتل رسید و فارس بدست حکام مغولی افتاد او نیز موقع را غنیمت دانسته بنای سرکشی گذاشت ابتدا عمان را در سال ۶۶۰ متصرف شد و در سال ۶۷۱ دولت خانه کیش را نیز مسخر ساخت ولی سوغونجاق حاکم مغولی فارس جهازاتی آماده کرده سپاهسانی بجزیره کیش فرستاد و در جنگ دریائی کشتی های محمود قلهاتی مهزم شدند و جزیره کیش بتصرف سوغونجاق درآمد.

او ۹ پسر داشت بنام های : قطب الدین تهمتن - شهاب الدین مهمک - معزالدین فولاد - سیف الدین نصرت - رکن الدین مسعود - شمس الدین ترکان شاه - امیر سلجوقشاه - امیر مبارک شاه - امیر عجم شاه^۲

ملک قطب الدین تهمتن^۳ . بعد از مرگ پدر بکمک اکابر و اشراف هرموز

۱- مؤلف تاریخ و صاف گوید : محمود قلهاتی در زمان اتابک مظفرالدین ابوبکر والی هرموز بود و بر قاعده مألوف مال مقرر را بسلاطین کرمان میداد . او جهازات فراوان و لشکر یشمار داشت و همه مکان جزایر از او بیمناک بودند و چون اتابک از تهور او آگاه بود برای محافظت دولت خانه کیش از نزدیکان خود کسی که محل اعتماد بود بایالت آن نصب میکرد و لشکرهای آراسیه با موجب مرتب در آن جزیره آماده داشت و خود شخصاً مراقب احوال قیس بود باین جهت محمود قلهاتی نمیتوانست قصد دولت خانه بکند تا زمان حکومت سلجوقشاه که فرصت یافت و دولت خانه را مسخر کرد .

۲- مجمع الانساب شبانکاره ای

۳- در شجره نسب تورانشاهی از سلطنت قطب الدین تهمتن اسمی برده نشده ولی نام او را شبانکاره ای در مجمع الانساب و معینی نطنزی در منتخب التواریخ جزء حکام هرموز بعد از محمود قلهاتی آورده اند . قاضی احمد غفاری مؤلف جهان آراء و وصاف الحضرة مؤلف تاریخ و صاف جانشین محمود قلهاتی را پسر دیگرش سیف الدین نصرت نوشته اند .

بتخت حکومت نشست - در زمان او بی بی ناصرالدین سابق الذکر که زن پدرش بود و میخواست سیف الدین نصرت پسر خود را بحکومت برساند در کار او فساد می کرد و برادران را بر علیه او اغوا و تحریک می نمود او دو پسر داشت مظفر الدین سلیمان و فخرالدین توران شاه .

سیف الدین نصرت مقتول در سال ۶۹۱ . بسمی مادر بتخت حکومت هرروز نشست و در صدد برآمد کلیه برادران و برادر زادگان را بقتل برساند ولی موفق نگردید و خود ناچار در اثر مخالفت آنان بهمراهی مادر بسطان جلال الدین سیورغتمش پادشاه قراختائی کرمان (۶۸۱-۶۹۳) پناه برد و بکمک سپاهیان او بهرموز برگشت و برادران را در جنگی شکست داد ولی در سال ۶۹۱ دو برادر او یعنی رکن الدین مسعود و شمس الدین ترکان شاه در موقع بیماری اش غفلة بر سر او تاخته او و زنش را بقتل رسانیدند . سیف الدین نصرت را فرزندی نبود و فرزندان او در زمان حیات پدر فوت شده بودند .

رکن الدین مسعود (۶۹۱ - ۶۹۳) . رکن الدین مسعود در آغاز حکومت خود

۱- از نوشته مؤلف سبط العلی چنین معلوم میگردد که قتل سیف الدین نصرت در سال ۶۹۱ اتفاق افتاده زیرا چنین مینویسد : « ۶۹۱ سلطان جلال الدین سیورغتمش بگرمسیر رودبار رفت و در مدتی که او در آن حدود مقام داشت مسعود پسر سلک رکن الدین محمود قلهانانی بر قتل برادر خود سلک سیف الدین نصرت که حاکم هرموز بود اقدام نمود . سلطان بشتیدن آن بهرموز رفت مسعود را بر وجه تخویف طلب داشت . مسعود از راه رعب اسوال فراوان را فدای خود ساخت و مبلغ ۱۰ هزار دینار اسدی که در این وقت (زمان تألیف کتاب سبط العلی) پانصد هزار دینار رایج بود مشفوع بزواهر جواهر و لالی خوشاب و خیار دواب و علائق نقایس بیارگاه سلطنت فرستاد . سلطان از گناه او گذشته محل حکومت موروث را بدو ارزانی داشت و بدارالملک مراجعت کرد . ص ۳۳

گرفتار مخالفت بهاء الدین ایاز سیقین از غلامان زن برادر^۱ او که در بندر قلهاات بود گردید. امیر بهاء الدین ایاز در سال ۶۹۲ بهرموز لشکر کشید و رکن الدین مسعود در جنگ شکست یافت و بکرمان پناه سلطان جلال الدین سیورغتمش قراختائی (۶۸۱ - ۶۹۱) رفت و بکمک سپاهیان او بهرموز بازگشت و بهاء الدین ایاز را منهزم ساخت و خود مجدداً بحکومت هرموز رسید^۲.

بطوریکه در تاریخ فارس گفته شد در سال ۶۹۲ گیخاتوخان ایلخان مغول فارس و جزایر و سواحل را چهار ساله بمبلغ هزار تومان بمقاطعسه و اجاره بجمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی ملقب بملک الاسلام واگذار کرد و او نیز علاوه بر فارس جزیره کیش را در تحت اختیار مالی خود گرفت.

بهاء الدین ایاز که در جنگ با رکن الدین مسعود منهزم شده بود بکیش رفت و بملک الاسلام توسل جست ملک الاسلام نیز او را در این جزیره جای داد و هر سال ۱۲ هزار دینار هزینه سپاهیان او را از مال خاصه خود میپرداخت. پس از چندی بهاء الدین ایاز بکمک ملک الاسلام بهرموز لشکر کشید این بار رکن الدین

۱- تاریخ و صاف - ولی مؤلف تاریخ جهان آراء او را غلام پدر رکن الدین مسعود یعنی رکن الدین محمود قلهااتی میداند ص ۱۹۱ شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب او را غلام سیف الدین نصرت میداند و گوید: ایاز را زنی بود بنام سریم که هر دو بتلافی خون خداوندگار خود بر ایستادند و بر مسعود خروج کردند. مؤلف منتخب التواریخ طنزری نیز او را غلام سیف الدین نصرت مینویسد و گوید: محمود قلهااتی او را بزرگ کرده بدو بخشید او غلامی ترك بغایت عاقل زیرک بود و فراستی داشت.

۲- حکومت مجدد بهاء الدین ایاز را در هرموز مؤلف سمط العلی در اثر فرمان پادشاه خاتون حاکم قراختائی کرمان میداند و گوید: او ایلچیفای بهرموز فرستاد تا رکن الدین مسعود را از محل حکومت بیرون کرده بدرگاه آورند و بهاء الدین ایاز را قائم مقام او

مسعود گریخت و بطرف جزیره لارک و جرون رفت و چون جزیره کیش را خالی دید آنجا را متصرف شد و پس از غارت این جزیره و تصرف زیاد بر دو بیست تومان زر و ابریشم و دیگر قماشات از اموال ملک الاسلام و بازرگانان دیگر بیرون رفت و کار او بدان وسیله بالا گرفت ولی در مقابل سپاهیان بهاء الدین ایاز و ملک الاسلام که از هر طرف او را مورد حمله قرار داده بودند تاب مقاومت نیاورده بکرمان فرار کرد و خود را بسیرجان رسانید. در این موقع پادشاه خاتون (۶۹۱ - ۶۹۴) که پس از کشتن برادرش جلال الدین سیورغتمش بسطنت کرمان رسیده بود بعلت حمایتی که جلال الدین سیورغتمش از رکن الدین مسعود میکرد از او خوشدل نبود از این رو رکن الدین مسعود نتوانست با او پناه ببرد و در اطراف سیرجان متواری میزیست.

حکومت بهاء الدین ایاز سیقین (۶۹۳ - ۷۱۱)

اما بهاء الدین ایاز که بکمک ملک الاسلام رکن الدین مسعود را رانده بود بحکومت هرروز رسید و خطبه و سکه بنام ملک فخرالدین احمد پسر ملک الاسلام کرد ولی پس از چندی بین ملک فخرالدین و بهاء الدین ایاز کدورتی حاصل شد و چون دانست که ملک فخرالدین در صدد از بین برداشتن اوست ضمن نامه ای بملک الاسلام اظهار اخلاص و اطاعت نمود اما ملک فخرالدین در روز ششم ماه رمضان سال ۶۹۵ با او بچنگ پرداخت و چون لشکریانش اغلب طرفدار ملک بهاء الدین ایاز بودند وقتی او را از دور دیدند تیغ در سپاهیان ملک فخرالدین گذاشتند و جمعی از آنان را کشتند و خود راه فرار در پیش گرفتند باین ترتیب بهاء الدین ایاز فاتح گردید معذالک مانند سابق از ملک الاسلام اظهار اطاعت نمود.

در سال ۶۹۶ که بحکم غازان خان بر و بحر فارس مجدداً در مقاطعه ملک الاسلام قرار گرفت فرمان داده شد که سپاهیان مغول و ملک الاسلام بهرموز رفته

و بهاء الدین ایاز را که دعوی استقلال داشت از بین بردارند. رکن الدین مسعود که در اطراف سیرجان ستواری بود از شنیدن این خبر بخدمت ملک الاسلام رفت و تقاضا کرد که سرداری سپاه مأمور جنگ با بهاء الدین ایاز را بدو واگذار کند. بهاء الدین ایاز چون از مواضع دشمن قدیم با ملک الاسلام اطلاع یافت رسولی پیش او فرستاد و باز اظهار اطاعت نمود و وعده داد که با فرستادن مال فرمانبرداری خود را باثبات برساند ولی ملک الاسلام بقول او اعتماد نکرده لشکریان مغول و ترکمان و شبانکاره از راه خشکی بهرموز هجوم بردند و خود ملک الاسلام نیز به دولت خانه کیش رفت تا از آن طرف نیز هرموز را مورد تعرض قرار دهد. بهاء الدین ایاز ناچار خود را برای مدافعه حاضر کرد با این حال بار دیگر رسولانی پیش ملک الاسلام فرستاد و تقاضای صلح نمود و چون تقاضایش پذیرفته نشد آماده جنگ گردید و در مقابل جهازات ملک الاسلام که در کنار ساحل بودند لنگر انداخت و با تصرف دو کشتی او که از انواع آذوقه مملو بودند قوتی یافت و برعکس سپاهیان ملک الاسلام دوچار تنگی آذوقه شدند از این رو عده ای از آنان راه فرار پیش گرفتند با این حال ملک الاسلام فرمان حمله داد ولی کشتی هایش گرفتار شدند و اکثر سپاهیانش نیز بقتل رسیدند. بهاء الدین ایاز سپس بدولتخانه کیش رفت و سه روز آنجا را بیاد غارت داد و بهرموز برگشت. ملک الاسلام ناچار با بهاء الدین ایاز صلح کرد او نیز با پس دادن بعضی از جهازات ملک الاسلام اظهار اطاعت نمود و با معدودی از خواص خویش بجزیره کیش رفت و با ملک معظم فخرالدین پسر ملک الاسلام تجدید عهد و پیمان نمود^۱.

رکن الدین مسعود که این بار نیز نتوانسته بود کاری از پیش ببرد دوباره به سیرجان برگشت و مدتی در آنجا بود تا وفات یافت و از او یک پسر ماند

بنام سیاوش.^۱

دوره دوم - انتقال مرکز حکومت به جزیره جرون. در سال ۶۹۹ یعنی موقعی که غازان خان بجننگ شام رفته بود مغولان جغتائی ساکن ماوراء النهر فرصت یافته از راه سیستان بفارس حمله کردند و امیر ساداق بیک حاکم فارس نتوانست در مقابل آنان مقاومت نماید و مغولان شهر شیراز را در محاصره گرفتند و چون بفتح آن نائل نیامدند از راه کازرون بگرمسیرات تا دشتستان و خور سیف و ناحیه لیراوی و زیدان (از توابع کوه گیلویه) و شوشتر رفتند و هر چه را که در سر راه خود یافتند خراب کردند و مدت دو ماه بتاخت و تاز مشغول بودند و در موقع مراجعت خواستند به هرموز دستبرد بزنند ولی بهاء الدین ایاز بمقابله آنان شتافت از این رو مغولان بطرف سیستان برگشتند.^۲

۱ - شبانکاره ای در مجمع الانساب مینویسد: رکن الدین مسعود از سیرجان عازم خدمت ارغون خان شد و مدتی ملازم او بود او را نان پاره ای نوشتند و بکرمان باز آمد و من بعد نام هرموز نبرد تاوفات یافت امروز (تاریخ تألیف کتاب) از وی پسری مانده رکن الدین سیاوش نام و در کرمان است.

مؤلف منتخب التواریخ نطنزی نیز گوید: گویند که (سیاوش در کرمان نماند) یعنی

فوت شد (ص ۱۴)

۲ - فارسی نامه ناصری وقایع سال ۶۹۹. مؤلف تاریخ و صاف می نویسد: سپاهیان مغول بوقت مراجعت در هرموز جمع آمدند و هرموز را محاصره دادند ملک بهاء الدین ایاز و لشکر جاشو با ایشان بساط محاربت گسترده و مبالغی از ایشان بقتل آوردند و در مدت اقامت در آنجا بجزید نامی چیزی نبردند. ص ۳۷۱

مار کوبولو علت انتقال پادشاه هرموز را به جزیره جرون چنین مینویسد: او (پادشاه هرموز) تابع سلطان کرمان است و وقتی بخواهد از دست سلطان مزبور فرار کند سوار کشتی بقیه حاشیه در صفحه بعد

اما بهاء الدین ایاز که همیشه خود را در بندر هرموز در معرض حمله و هجوم حکام فارس و کرمان میدید جزیره جرون را که بعدها به جزیره هرموز معروف گردید و از ملک کیش که نعیم نام داشت قبلاً خریده بود مرکز حکومت ساخت و مخصوصاً پس از حمله مغولان در سال ۶۹۹ بدان جزیره انتقال یافت.

اما از جزیره جرون که بعد ها به جزیره هرموز تغییر نام یافته جغرافیون اولیه اسلامی مانند ابن خرداد به و مسعودی و اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و مؤلف حدود العالم و حتی یاقوت که در زمان اقتدار ملوک هرموز کتاب خود را نوشته اسمی نبرده اند و در قسمت شرقی خلیج فارس فقط از جزایر کیش و بنی کاوان (یا لافت و یا قشم ترون بعد) و هنگام نام برده اند علت شاید آن بوده که در این جزیره اثری از آبادی وجود نداشت زیرا زمین آن برای کشت و زرع مناسب نبود و آب حتی برای شرب مردم یافت نمیشد با این حال بعلمت واقع شدنش در مدخل خلیج

بقیه حاشیه از صفحه قبل

شده و از هرموز بکلاتوسیرود و در اینجا از ورود کشتی دیگری جلوگیری بعمل می آورد. از کلاتوسراد کلهات (قلهات) بندر مهم عمان است که اینک (زمان مارکوپولو) مسقط جای آن را گرفته. احتمال سیرود بواسطه ترس سلطان کرمان بود که ملک هرموز سکنه آنجا را بچرون انتقال داده است (نقل از کتاب ده هزار میل تألیف سایکس صفحه ۷۲ جلد اول) علت انتقال به جزیره هرموز را حمدالله مستوفی در نزهت القلوب از ترس حرامیان نوشته و گوید: هرموز که بر ساحل بحر فارس افتاده و اکنون (زمان تألیف نزهت القلوب از خوف حرامی ملک قطب الدین آن را بگذاشت و در بحر به جزیره جرون شهر ساخت ص ۱۴۱ حمدالله مستوفی انتقال مرکز حکومت را از بندر هرموز به جزیره جرون بوسیله ملک قطب الدین نوشته و بموجب آنچه اغلب مورخین نوشته اند این انتقال در زمان حکومت بهاء الدین ایاز صورت گرفته است.

فارس و داشتن موقعیت تجارتي و بحر پیمائی از اواخر قرن هفتم هجری قمری از طرف بهاء الدین ایاز سیفین بجای بندر هرموز برای مقر حکومت انتخاب شد و نام آن نیز بیاد وطن مألوف بهرموز تغییر یافت و شهری بنام هرموز در آن بنا گردید. از این زمان ببعد جزیره هرموز اهمیت یافت و مرکز تجارت و بازرگانی شد و اغلب سیاحان و مورخینی که آن را دیده اند به کثرت مال و ثروت تعریف نموده اند.

چنانچه ابن بطوطه طنجی در زمان حکومت ملک قطب الدین تهمتن (۷۲۱ - ۷۴۷) این جزیره را دیده چنین گوید: از عمان بهرموز رفتیم. هرموز شهری است بر ساحل دریا که موغستان نیز نامیده میشود. هرموز جدید روبروی این هرموز در میان دریا واقع است و سه فرسخ با آن فاصله دارد. من نخست بهرموز جدید وارد شدم که مرکز آن جرون نام دارد^۲ جرون شهری است نیکو و بزرگ و دارای بازارهای خوب و بندرگاه هند و سند است و مال التجاره های هندوستان از این شهر بعراق عرب و عراق عجم و خراسان حمل میشود. سلطان هرموز نیز در این محل سکونت دارد. جزیره ای که شهر جرون در آن واقع است باندازه یکک روزه راه وسعت دارد و بیشتر زمین های آن شوره زار و کوه های نمک است و آن را نمک دارانی مینامند. در شهر جرون از این نمک ها ظروف تزئینی و یک نوع فانوس میسازند که چراغ توی آن می گذارند. غذای مردم هرموز از ماهی و خرما است که از بصره و عمان بدانجا میآورند. آب در جزیره هرموز چیز گرانبهائی است چشمه هائی در جزیره وجود دارد و آب انبارهائی هم هست که آب باران را در آنها ذخیره میکنند لیکن

۱- فاصله این جزیره را تا ساحل فرایا اودوریک ه میل تا خشگی و تا ورئیه سیاح

دوره صفوی ۲ فرسخ نوشته اند مؤلف اعلام الناس فاصله آن را تا بندرعباس ۹/۵ میل انگلیسی نوشته است.

۲- در زمان ابن بطوطه هنوز مرکز جزیره هرموز بجرون معروف بوده است.

این آب انبار ها همه دور از شهر واقع شده و باید آب را درمشگک ها بوسیله زورق بشهر بیاورند^۱.

عبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع السعدین که از طرف شاهرخ تیموری مأمور هندوستان و چین بوده و در سال ۸۳۴ ه. ق از این جزیره گذشته درباره تجارت آن چنین گوید: تجار اقلیم سبعه از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و مملکت دشت قبیچاق و نواحی قلماق و تمام بلاد مشرق و چین و ماچین و خان بالیق روی توجه بآن بندر دارند و مردم دریا بار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان..... و سواحل بر عرب تا عدن و جده و ینبوع نفایس و ظرایف که ماه و آفتاب و فیض سحاب آن را آب و تاب داده و بر روی دریا توان آورد به آن بلده آرند و مسافران عالم از هر جا آیند و هر چه آرند در برابر هرچه خواهند بی زیادت جستجوی در آن شهر یابند هم نقد دهند و هم معاوضه کنند و دیوانیان از همه چیز غیر زر و نقره عشر ستانند و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شهر بسیارند و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و باین سبب آن بلده را دارالامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تعمق هندیان باشد^۲.

فریاری اودوریک^۳ که در نیمه اول قرن هشتم هجری قمری این جزیره را دیده گوید: این شهر (شهر هرموز) دارای برج و بارونی ستین و مستحکم است و انواع استعه قیمتی در آن یافت می شود. هوای آن فوق العاده گرم و ناسازگار است و درخت و آب شیرین در آنجا یافت نمیشود^۴.

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۲۷۰

۲- مطلع السعدین جلد دوم ص ۷۴۷ و ص ۷۴۹

۳- Fryar Odoric

۴- خلیج فارس تألیف ویلسون ترجمه محمد سعیدی ص ۷۲

لودویک وارثمان^۱ که در حدود سال ۹۰۹ هجری قمری جزیره هرموز را دیده گوید: گاه بیش از سیصد کشتی از کشورهای مختلف جهان در لنگرگاه اوجم می‌شوند و همیشه چهار صد تاجر در آن شهر اقامت دارند. تجارت هرموز بیشتر مروارید و ابریشم و سنگهای گرانبها و ادویه است.

لوئیز دو کامونس^۲ از شعرای نامی پرتغال (متولد ۱۵۲۵ میلادی) در منظومه لوزیاد^۳ جزیره هرموز را چنین وصف می‌کند: این کشور بزرگ و پرافتخار ایران است که مردان جنگ آزموده نستوه آن بر نغمه رود بچشم حقارت مینگرند و بزور بازوی آهن سای شمشیر زن خویش میبندند و جزیره جرون را هم که هوسرانی روزگار اکنون در جباه و نام جای نشین شهر کهن ساخته است از خاطر دور مدار^۴.

رالف فیچ^۵ جهانگرد و بازرگان انگلیسی که در حدود سال ۹۸۶ هجری قمری بهرموز آمده گوید: جزایر هرموز از تمام جزایر جهان خشک تر است و جز نمک چیزی در خاک آن نمی‌توان یافت. خوراک و مایحتاج مردم را از ایران می‌آورند. در این شهر تجار فراوان از ملل مختلف دیده میشوند و بتجارت ادویه و پارچه های ابریشمی و فرش های ایران مشغولند. از جزایر بحرین مروارید های فراوان و خوب بجزیره هرموز می‌آورند و اسبان اصیل ایرانی برای فرستادن به هندوستان نخست باین جزیره فرستاده می‌شود.^۶

۱- Ludowig Wartheman

۲- Luiz Vaz de Camoes

۳- Lusíades

۴- کتاب سیاست خارجی ایران تألیف آقای نصرالله فلسفی ص ۱۵

۵- Ralph Fitch

۶- کتاب خلیج فارس تألیف ویلسون ترجمه آقای محمد سعیدی.

میلتون^۱ شاعر انگلیسی (متولد سال ۱۶۰۸ میلادی - ۱۰۱۷ هـ) در منظومه بهشت گمشده خویش آنجا که تختی را وصف می کند چنین گوید: بر فراز تختی نشسته بود که در قدر و بهای ثروت و مال هرموز و هند و جواهر و مروارید بی حسابی که دست سخاوتمند مشرق بر پای پادشاهان خود میریزد برتری داشت.

این بود آنچه مورخین و سیاحان ایرانی و اروپائی در باره موقعیت و اهمیت تجارتی جزیره هرموز نوشته اند.

اما بهاء الدین ایاز که با ملوک فارس و کرمان و شبانکاره روابط دوستانه داشته در سال ۷۱۱ و وفات یافت^۲.

عزالدین گردان شاه (۷۱۱ - ۷۲۰). بعد از مرگ بهاء الدین ایاز چون بزرگان هرموز از فرزندان ملک رکن الدین محمود قلهاتی کسی را نیافتند گردان شاه نامی از فرزندان ملک شهاب الدین محمود بن عیسی^۳ که حکومت از خانواده او بملک محمود قلهاتی انتقال یافته بود پیدا کرده بحکومت برداشتند. او با مردم بنای عدل و داد گذاشت و با ملوک شبانکاره نیز اساس دوستی را که قبل از او بنا نهاده شده بود با ارسال تحف و هدایا موکد گردانید.

در زمان او ملک عزالدین عبدالعزیز پسر ملک الاسلام که بعد از پدر در فارس حکومت داشت از اولجایتو سلطان درخواست نمود که مانند زمان پدرش حکومت هرموز بدو محول شود. اولجایتو سلطان تقاضای او را پذیرفت و فرمان داد که سپاهیان فارس و شبانکاره برای تسخیر هرموز باو کمک نمایند و او با ۱۰ هزار سپاهی بهرموز رفت پس از ۴ ماه جنگ و ستیز کاری از پیش نبرد سالهای بعد نیز لشکرکشی ادامه یافت چون جمعی کثیر از تجار که در هرموز بودند از این لشکر

۱ - Milton

۲ - مجمع الانساب شبانکاره ای.

۳ - منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۱

کشی ها زیان فراوان می دیدند قرار بر آن گذاشتند که ملک عزالدین عبدالعزیز و ملک عزالدین گردان شاه هر کدام با نوکری بی سلاح در کشتی یکدیگر را ملاقات نموده بین خود قرار مصالحه ای بگذارند. اما در ضمن این ملاقات نوکر ملک عزالدین عبدالعزیز که قبلاً خنجرچی در زیر جامه خود پنهان کرده بود نوکر ملک عزالدین گردان شاه را بقتل رسانید و خود او را نیز گرفته بکیش برد و او مدتی در این جزیره محبوس بود ولی خود را نجات داده بهرموز آمده دوباره بر بسند حکومت نشست تا در سال ۷۲۰ وقات یافت.^۱

او را چهار پسر بود. امیر قطب الدین تهمتن - امیر نظام الدین کیقباد - امیر بهرام شاه - امیر عجم شاه.

حکومت بهرام شاه (۷۲۰ - ۷۲۱). بعد از پدر بحکومت رسید ولی بنام یکی از سرداران خود بنام شهاب الدین یوسف کشته شد و دو برادر او قطب الدین تهمتن و نظام الدین کیقباد به جزیره کیش گریخته از جلال الدین عبدالکریم برادر ملک عزالدین عبدالعزیز کمک خواستند و بمدد او بر شهاب الدین یوسف غلبه کرده او را بقتل آوردند و حکومت هرموز بقطب الدین تهمتن قرار گرفت.

حکومت قطب الدین تهمتن (۷۲۱-۷۴۷). در آغاز حکومت او بعلافت اختلاف بین پسران ملک جمال الدین ابراهیم ملک الاسلام وضع جزیره کیش نا بسامان بود زیرا در سال ۷۲۵ ملک عزالدین عبدالعزیز در تبریز بسعی دمشق خواجه و به فرمان سلطان ابوسعید بقتل رسید. رکن الدین محمود پسر دیگر ملک الاسلام برای تصرف کیش و خارج ساختن آن از دست جلال الدین عبدالکریم برادر بزرگتر خود بدان جزیره رفت و با مردم کیش اتفاق کرده برادر را دستگیر ساخت و کشت و خود بحکومت کیش و بحرین رسید. پس از شش ماه جمعی دیگر با برادرش بدر الدین فضل الله متفق شدند و رکن الدین محمود را بقتل رسانیدند. بدرالدین

فضل الله نیز بعد از ۴ روز بمرضی درگذشت. بزرگان کیش پسر فخر الدین احمد را که ملوک غیاث الدین نام داشت بحکومت برداشتند و برادر او را که بنام و به لقب پدر ملوک فخر الدین احمد، می گفتند در حکومت با او شریک ساختند و چون یک سال و نیم بدین منوال گذشت آن دو در صدد برآمدند که هرموز را نیز بتصرف آورند و منتظر فرصت بودند تا روزیکه ملوک قطب الدین تهمتن از جزیره بطرف هرموز کهنه و سواحل کرمان رفت آنان بهرموز لشکر کشیدند ملوک قطب الدین از شنیدن آن بهرموز برگشت. برادران بجزیره کیش گریختند، ولی ملوک قطب الدین در دریا به آنان رسیده هر دو را دستگیر ساخت و بقتل رسانید و خود وارد جزیره کیش شاه همه بازماندگان ملوک الاسلام را که در آن جزیره بودند، گرفتار کرده و خزانه و اموال او را نیز بباد غارت داد سپس برادر خود نظام الدین کیتباد را به حکومت کیش برداشت و در موقع بیرون آمدن کلیه فرزندان ملوک الاسلام را به هلاکت رسانید^۱.

ملوک قطب الدین پس از تصرف جزیره کیش قدرت بیشتری یافت با این حال از سلطان ابو سعید ایلخان مغول اطاعت داشت و مال مقرر به دربار ایلخان می فرستاد^۲.

پس از مرگ سلطان ابو سعید (سال ۷۳۶) چون اوضاع فارس دچار اختلال گردید ملوک غیاث الدین کیخسرو که از طرف پدرش شرف الدین محمود شاه اینجو در فارس حکومت داشت مسافر ایناق شهنه مغولی فارس را از شیراز خارج ساخت

۱- شبانکاره ای در مجمع الانساب گوید: امروز (زمان تألیف کتاب) از آنان کسی نمانده بغیر از پسری بنام تاج الدین عبدالرحیم از نظام الدین احمد که سادش از شبانکارگان است. او بدار الملک دهلی اقامت ساخته و در نزد سلطان مظفر الدین ابوالمجاهد محمد شاه است.

۲- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۷

و خود مستقلاً زمام امور این ایالت را در دست گرفت. برادرش امیر جلال الدین مسعود شاه که وزارت محمدخان را داشت و در سال ۷۳۸ پس از کشته شدن او از آذربایجان بفارس آمده بود با برادر بنای مخالفت را گذاشت تا اینکه در سال ۷۳۹ ملک غیاث الدین کیخسرو در جنگی شکست یافته و اسیر شد و بالاخره در سال ۷۳۹ وفات یافت. اما امیر جلال الدین مسعود شاه نیز در سال ۷۴۰ در مقابل امیر پیر حسین پسر عم امیر شیخ حسن کوچک چوپانی تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و فارس بدست امیر پیر حسین چوپانی افتاد و او نیز در این سال حکومت کرمان را با امیر سبازالدین محمد مظفری که او را در تصرف شیراز یاری داده بود وا گذاشت. حکومت امیر پیر حسین در فارس بیش از سه سال طول نکشید زیرا در سال ۷۴۳ از سپاهیان ملک اشرف برادر شیخ حسن چوپانی و شیخ ابواسحق اینجو شکست خورد و پیش شیخ حسن چوپانی رفت و بدست او کشته شد. اما ملک اشرف نیز نتوانست شیراز را بدست آورد زیرا شیخ ابواسحق بحیله خویش را بشهر انداخت و دروازه هارا بست از این رو ملک اشرف ناچار باصفهان برگشت و بدین ترتیب حکومت فارس بدست شیخ ابواسحق اینجو افتاد.

ملک قطب الدین از اوضاع آشفته فارس استفاده کرده بنای استقلال را گذاشت و غیر از جزیره کیش جزیره بحرین را نیز متصرف شد و تماس جزایر و سواحل خلیج فارس بتصرف او درآمد^۱ و تا سال ۷۴۵ بر احوال و بدون مدعی حکومت میکرد ولی در این سال برادرش نظام الدین کیقباد بر علیه او برخاست بدین معنی در موقعی که هر دو در حدود رودخانه شور در نزدیکی بتار عباس حالیه بشکار مشغول بودند نظام الدین کیقباد غفلة از برادر جدا شده بجزیره هرموز آمد و بتخت حکومت نشست و بیشتر بزرگان سپاه نیز با او متفق شدند باین جهت ملک قطب الدین نتوانست بر جزیره هرموز مسلط شود و بقلهات رفت و پس از چندی با کشتی های آماده به

جزیره هرموز حمله برد و لیکن باز شکست خورده بقلهات برگشت . این جنگ و گریز مدتی ادامه داشت تا عاقبت ملوک نظام الدین کیقباد بوسیله یکی از زنانش بتحریک ملوک قطب الدین مسموم گردید و هرموز بتصرف او درآمد . اما دو پسر نظام الدین کیقباد که شنبه و شادی نام داشتند با اینکه نظام الدین کیقباد آنان را در موقع مرگ باطاعت از عم خود وصیت کرده بود معذالک بمخالفت با ملوک قطب الدین برخاستند و جزیره کیش را متصرف شده و راه کشتی هائی را که از هندوستان به هرموز رفت و آمد میکردند بستند و بتصرفات ملوک قطب الدین نیز حمله بردند و باعث خرابی زیاد شدند تا اینکه پس از مدتی از عم خود زنهارخواستند ملوک قطب الدین نیز آنان را مورد عفو قرار داد و حکومت جزایر بحرین را بایشان سپرد اما آنان پس از رسیدن ببحرین بنای نا فرمانی را گذاشتند و بجزیره کیش نیز دست بردی زده مزاحمت ملوک قطب الدین را فراهم ساختند تا اینکه بین برادران اختلاف و دشمنی افتاد و شنبه از بحرین بقصبه فال (واقع در بلوک گله داری امروز) آمد و در آنجا مقیم شد تا شیخ ابو اسحق اینجو او را نزد خود به شیراز خواند و مورد احترام قرار داد .

قطب الدین تهمتن که در صدد بود بحرین را از دست برادرزاده خود شادی بیرون آورد در سال ۷۴۷ که بهرموز قدیم برای گذراندن تابستان رفته بود بیمار گردید و در همانجا وفات یافت .

ابن بطوطه که در زمان حکومت ملوک قطب الدین باین جزیره آمده از وضع جزیره هرموز و اخلاق و رفتار ملوک قطب الدین و علت مخالفت برادرش نظام الدین کیقباد باو چنین آورده : چون بجزیره وارد شدیم وزیر سلطان قطب الدین تهمتن شمس الدین محمد بن علی و قاضی اش عماد الدین شبانکاره ای و جماعتی از فضلا بسوی ما آمدند چون مشغول تهیه مقدمات جنگ بودند پوزش خواستند

و ما ۱۶ روز نزد آنها ماندیم و خواستیم از آنجا بازگردیم. بیکی از دوستان گفتم چگونه عازم شویم و این سلطان را نینیم پس بخانه وزیر آمدیم و خانه او در جوار زاویه ای بود که فرود آمده بودیم ویرا گفتم میخواهم بیادشاه عرض سلام کنم گفت بسم الله و دستم را گرفت و بخانه شاه برد و آن خانه بر ساحل دریاست و چند کوشک مجلل در جنب آن است. شیخی را دیدم قبائی تنگ و چرکین پوشیده و بر سرش عمامه ای است که میانه آن را مندیلی بسته بود. وزیر بر او سلام کرد و من هم سلامش گفتم و نشناختم که او پادشاه است و پهلوی وی خواهرزاده اش علیشاه بن جلال الدین کیجی نشسته بود و بین من و او سابقه معرفتی بود با وی شروع به سخن کردم و هنوز شاه را نشناخته بودم وزیر مرا از این اشتباه بیا گاهانید من از اینکه با خواهر زاده اش ابتدا بسخن کرده بودم شرمگین شدم و پوزش طلبیدم. شاه برخاست و بخانه رفت و امرا و وزرا و ارباب دولت از پی او رفتند و من نیز با وزیر داخل شدم و او را بتخت شاهی نشسته دیدم و همان لباس هائی که در تن داشت عوض نکرده بود و در دستش تسبیحی از جواهر بود که دیدگان مثلش را ندیده اند زیرا غوص جواهر تحت امر او است پس یکی از امرا پهلوی وی نشست و من نیز پهلوی او نشستم شاه از حال و مقصد من و شاهانی را که ملاقات کرده ام پرسش فرمود بدین ها آگاهش ساختم طعام حاضر شد حاضران بخوردند ولی شاه با ایشان نخورد سپس برخاست و داعش کردم و از آن جزیره باز گشتم.

سبب جنگی که بین او و برادر زاده هایش در گرفته بود این بود که وقتی شاه از شهر جدید جزیره برسم تفرج سوار کشتی شد تا بهرموز قدیم و باغ های آن شتابد و بین آن دو شهر سه فرسخ فاصله بود در این هنگام برادرش نظام الدین با او مخالفت ورزیده مردم را بخود دعوت کرد و اهل جزیره و لشکر با او بیعت کردند قطب الدین بر جانش بترسید و با کشتی بشهر قلعات رفت و این شهر از جمله بلاد او بود و چند ماه در آنجا اقامت گزید و کشتی هائی آماده ساخت و بچنگ برادر و

اهل جزیره آمد ایشان او را منهزم ساختند ناچار بقلهات برگشت و چند بار چنین کرد و او را چاره نبود مگر آنکه نامه ای بیکمی از زنان برادرش نوشت تا او را مسموم ساخت و او چون بمرد قطب الدین بجزیره آمد و داخل شد و پسران برادرش فرار کردند و خزائن و اموال و لشکر در جزیره کیش همانجا که جواهر غوص کنندمانده بود. ایشان هرکه را از اهالی سند و هند که بجزیره میآمد مورد سرقت قرار میدادند و راهزنی را پیشه خود ساخته و بدین سبب نظام بلاد گسیخته و قسمت معظم آنها خراب شده بود.

ملک قطب الدین با وجود اقتداری که داشت از حکام کرمان و فارس اطاعت داشته است زیرا در سال ۷۴۳ امیر مبارز الدین محمد پس از تصرف بم چون اخی شجاع حاکم این شهر را در اطاعت آورد او را مأمور فتح جزیره هرموز کرد او نیز بهرموز رفته با اسوال بسیار مراجعت کرد^۲ و نیز در سال ۷۴۶ مولانا شمس الدین صائن قاضی از طرف شیخ ابواسحق اینجو برای دریافت مالیات هرموز بدانجا رفت.

حکومت توران شاه اول (۷۴۷ - ۷۷۹). بعد از پدر بحکومت هرموز رسید او نیز از شیخ ابواسحق اینجو اطاعت داشت و سکه و خطبه بنام او کرد و بعد از او نیز با امیر مبارز الدین محمد که در سال ۷۵۴ فارس را متصرف شده بود راه اطاعت و فرمان برداری پیمود و از شاه شجاع جانشین امیر مبارز الدین محمد نیز که در سال ۷۶۰ بسلطنت آل مظفر رسیده بود تبعیت داشت و مال مقرر بدربار آل مظفر میفرستاد.

او در اوایل حکومت خود مدتی را بزد و خورد با شادی بسرعمش برای تصرف بحرین گذرانید ولی تا زمانیکه شادی زنده بود نتوانست بر بحرین دست

۱ - سفرنامه ابن بطوطه ص ۱۷۴

۲ - مواهب الهی ص ۱۳۲

یابد تا اینکه پس از مرگ او بحرین را متصرف شد و طفل خردسال او را به حکومت بحرین گماشت.

اما شبیه که در شیراز بود پس از شنیدن خبر فوت برادر بحرین رفت و همه مخالفان و حتی برادرزاده صغیر خود را بقتل رسانید. میرعجب نام از بزرگان ایرانی بحرین بعلت حرکات ناشایست شبیه او را دستگیر ساخت و بقتل رسانید و خودزمام امور بحرین را در دست گرفت اما گرفتار مخالفت شخصی بنام محمد پهلوان یکی دیگر از امرای ایرانی بحرین شد و برای دفع او از حاکم قطیف شیخ ماجد نام بدد خواست ولی او که نمی خواست محمد پهلوان بر بحرین مسلط شود او را دستگیر ساخته پیش تورانشاه بهرموز فرستاد. تورانشاه هم برای تصرف بحرین و دفع میرعجب بدانجا لشکر برد. میرعجب گریخت ولی گرفتار شد و بقتل رسید و تورانشاه بحرین را ضمیمه متصرفات خود کرد.

توران شاه از آن پس تا آخر عمر یعنی تا سال ۷۷۹-۸۰۲ باسایش گذرانید. او یکی از امرای فاضل و خوشرفتار هرموز بوده و تاریخ اجداد خود را بنظم و نثر فارسی در در کتابی بنام شاهنامه تألیف کرده این کتاب اکنون در دست نیست ولی ترجمه خلاصه مانند آن که در زمان صفویه بوسیله سیاحی پرتغالی بنام پدروتیشیرا^۱ تهیه شده که موجود است.

محمد شاه اول ابن قطب الدین تهمتن (۷۷۹-۸۰۲). بعد از برادر به حکومت هرموز رسید. زمان حکومت او معاصر است با سلطنت شاه شجاع (۷۶۰-۷۸۶) و سلطان زین العابدین (۷۸۶-۷۸۹) و شاه منصور (۷۹۰-۷۹۵).

محمد شاه مانند پدر از شاه شجاع اطاعت داشت و باج و خراج میپرداخت و

۳- پدروتیشیرا Pedro Teixeira دو بار بهرموز سفر کرده یکبار در سال (۱۵۹۳ -

۱۵۹۷ م مطابق ۱۰۰۱-۱۰۰۶ ه) و بار دیگر در سال ۱۶۰۴ م مطابق ۱۰۱۲ -

۱۱۰۳ ه).

بعد از او مال مقرر را به عماد الدین احمد حاکم کرمان می داد و پس از آنکه شاه منصور بسلطنت آل مظفر رسید از او اطاعت نمود. چون در سال ۷۹۵ آل مظفر بدست امیر تیمور منقرض شد و امیر زاده عمر شیخ بحکومت فارس رسید محمد شاه با فرستادن مال مقرر و تحف و هدایا اظهار اطاعت نمود^۱ و در سال ۷۹۹ محمد سلطان نبیره امیر تیمور قلعه مینا و (میناب حالیه) را گرفت و پس از اخذ مال چهار ساله از محمد شاه مراجعت کرد^۲ بنا بر این محمد شاه خراج گذار حکام تیموری در فارس بوده است. سرگ او را مؤلف منتخب التواریخ در سال ۸۰۲ مینویسد^۳.

فیروز شاه بن محمد شاه (۸۰۲ - ۸۳۹). بعد از پدر بحکومت رسید و بعد از مدتی بهج رفت و در موقع مراجعت در جزیره قشم وفات یافت.

سیف الدین اول ابن فیروز شاه (۸۳۹). بجای پدر نشست ولی گرفتار مخالفت برادرش تورانشاه شد و چون مردم هرموز نیز با حکومت او موافقتی نداشتند ناچار خزائن خود را برداشته بقلعه منوجان رفت و از آنجا بخدمت شاهرخ تیموری بهرات عزیمت نمود. شاهرخ سپاهی بکمک او روانه هرموز نمود ولی سپاهیان تیموری بعزت گرمای شدید برگشتند و توران شاه دوم در همان سال ۸۳۹ در سلطنت استقلال یافت. بعد از شاهرخ تیموری ترکمانان قراقویونلو قدرت یافتند و قسمت های غربی و مرکزی و جنوبی ایران را در دست گرفتند از این رو چون آق-قویونلو ها بر فارس تسلط یافتند پادشاهان هرموز خراج سالیانه خود را به ازون حسن (۸۷۱ - ۸۸۲) میپرداختند ولی پس از سرگ او بعزت اختلافی که در کار جانشینانش حاصل شد ملوک هرموز یعنی سلک شهاب الدین ابن تورانشاه وسلغور

۱- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۹ - مؤلف ظفرنامه شامی گوید: خراج سالیانه

هرموز ومضافات در این تاریخ سیصد هزار دینار بوده ص ۱۶۸

۲- تاریخ جهان آراء تألیف قاضی احمد غفاری ص ۴۹۱

۳- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۹

شاه اول پسر ملک شهاب الدین و توران شاه سوم پسر سلغور شاه اول از اطاعت سر - پیچی کردند چنانچه سلغور شاه بن ملک شهاب الدین که جزیره بحرین را هم در سال ۸۹۰ مجدداً مسخر ساخته بود رسماً از اطاعت امیر بایسنقر آق قویونلو سر پیچی کرد و امیر بایسنقر یکی از اسرای خود را بنام خلیل موصلو بدفع او فرستاد و او متصرفات بری ملوک هرموز را مسخر ساخت ولی بعلمت نداشتن کشتی نتوانست بر جزیره هرموز دست یابد - بعد از توران شاه سوم پسرش سلغور شاه دوم بحکومت رسید . در زمان سلغور شاه دوم بود که البوکرک^۱ امیر البحر پرتغالی در سال ۹۱۳ جزیره هرموز را متصرف شد^۲ .

پرتغالی ها که از چندی پیش در هندوستان تجارتخانه هائی دایر کرده بودند در صدد برآمدند که بر خلیج فارس نیز دست یابند . از این رو آلبو کرک نایب - السلطنه قسمت پرتغالی هند در سال ۹۱۲ هـ (۱۵۰۶ م) با ۱۴ کشتی عازم خلیج فارس شد ابتدا بندر قلعات مرکز حکمران ایرانی عمان را مورد تعرض قرار داد ولی شرف الدین حکمران ایرانی قلعات مقاومت مردانه ای نمود باین جهت آلبو کرک بمسقط رفت و این شهر را گرفته غارت نمود و پس از مطیع ساختن حکام بندر سحار و خور فکان بعلمت بروز اختلاف بین فرماندهان کشتی های او ناچار مراجعت نمود . سال بعد پس از تهیه کشتی های بیشتری بطرف جزیره هرموز راه افتاد و ابتدا بندر قلعات را که در دفعه پیش بفتح آن نایل نشده بود متصرف شد و از طریق رأس مسندام عازم جزیره هرموز شد تا با تصرف این مرکز مهم تجارתי بحرین و کیش و لارک و قشم و عمان و مسقط و میناب نیز استیلا یابد . بطوریکه گفته شد در این موقع حاکم جزیره هرموز سلغور شاه بن توران شاه

۱ - Alphonso de Albuquerque

۲ - جهان آرا ص ۱۹۲

بود^۱. او در این موقع طفلی ۱۲ ساله بود و در تحت سرپرستی وزیر کاردانش خواجه عطار حکومت میکرد. چون آلبو کرک با تمامی جهازات جنگی خود در مقابل هرموز لنگر انداخت بملک هرموز پیغام داد که اطاعت پادشاه پرتقال را بپذیرد و خراج بپردازد و الا جزیره را منهدم خواهد ساخت ملک هرموز پیشنهاد او را نپذیرفت و به مدافعه پرداخت ولی مغلوب شد و مجبور بپرداخت ۵ هزار اشرفی بعنوان غرامت گردید و معاهده ای نیز با آلبو کرک بست که بموجب آن هر سال باید ۱۵ هزار اشرفی به پادشاه پرتقال بپردازد و از کالاهای پرتقالی که وارد هرموز میشود گمرک نگیرد و مردم هرموز و بنادر و جزایر تابعه اجناس خود را بهمان قیمتی که بین خود معامله می نمایند به پرتقالیان بفروشند و به آلبو کرک زمینی برای ساختن قلعه نظامی واگذار نماید.

آلبو کرک پس از تصرف جزیره بزودی شروع بساختن قلعه نظامی کرد و مقدار زیادی مال التجاره بدانجا فرستاد و دستور داد که آن را بقیمت ارزان تری بفروشند تا توجه و رضایت مردم را جلب نمایند.

هنگامی که پرتقالیان بساختن قلعه مشغول بودند از طرف شاه اسمعیل صفوی فرستاده ای بجزیره هرموز آمد و از ملک هرموز خراج معمولی سالیانه را مطالبه نمود او نیز به آلبو کرک برای کسب تکلیف مراجعه کرد آلبو کرک جواب داد که هرموز بپادشاه پرتقال تعلق دارد و ملک هرموز نباید بکسی دیگر خراج بپردازد سپس مقداری گلوله توپ و باروت و تفنگ پیش پادشاه هرموز فرستاد و پیغام داد که اینها را برای شاه اسمعیل بفرست زیرا پادشاه پرتقال بمادستبر داده است که غیر از این اشیاء

۱- بعضی از مورخین نام او را سیف الدین نوشته اند ولی مؤلف جهان آرا او را سلغور

شاه بن توران شاه نامیده و چون زمان تألیف جهان آراء بزمان حکومت او نزدیک است از این رو گفته مؤلف جهان آرا سندیت بیشتری دارد و باین جهت در این کتاب نیز نام سلغور شاه آمد و ممکن است سیف الدین لقب او باشد. مؤلف فارسنامه ناصری او را بایسنقر شاه شهاب الدین

چیز دیگری بدشمنان خود ندهیم من خود همینکه ساختمان قلعه هرموز بیابان رسید تمام سواحلی را که در تصرف شاه اسمعیل است به نام پادشاه پرتقال خواهم گرفت^۱.

در سال ۹۱۴ هـ (۱۵۰۴ م) در بین ناخدایان کشتی‌های آلبوکرک اختلاف افتاد و عده‌ای از آنان از او نافرمانی کردند باین جهت مجبور شد که بهندبر گردد. در هند در سال ۹۱۹ سفیری از طرف شاه اسمعیل پیش او آمد و آلبوکرک که در این موقع گرفتار قیام شیخ عدن بود برخلاف سابق فرستاده شاه اسمعیل را بگرمی پذیرفت. در این موقع خبر یافت که پادشاه هرموز وفات یافته و پسرش توران شاه چهارم (۹۱۹ - ۹۲۸) بجای او بحکومت رسیده است و از شاه اسمعیل اطاعت دارد و تعهد نموده که خراج سالیانه هرموز را بخدمت آن پادشاه بفرستد باین جهت آلبوکرک برادرزاده خو پیرو^۲ را با جهازات مهیا در تابستان سال ۹۱۹ بهرموز فرستاد او پس از رسیدن بجزیره هرموز از توران شاه خراج سالیانه را خواست. توران شاه تا چهارده هزار اشرفی بعنوان علی الحساب باو داد و پیرو نیز بآن قناعت کرده بطرف بحرین رفت ولی بگرفتن آن موفق نشد و بهندوستان برگشت^۳.

آلبوکرک در اوایل سال ۹۲۱ هـ شخصاً عازم تسخیر هرموز شد در این موقع رئیس احمد حاکم ایرانی مسقط که از اوضاع نایسامان این جزیره اطلاع یافته بود بدین جزیره آمده توران شاه را دستگیر و زندانی ساخته بود ولی چون از آمدن آلبوکرک خبر یافت توران شاه را رها ساخته و قلعه شهر را بتصرف پرتغالی‌ها داد. در این بین از طرف پادشاه صفوی فرستاده‌ای پیش آلبوکرک آمد و با او قراردادی به این شرایط بست:

۱- کتاب خلیج فارس تألیف ویلسون ترجمه آقای محمد سعیدی ص ۷۳

۲- Pero

۳- کتاب مطالعاتی در باب بحرین و سواحل و جزایر خلیج فارس ص ۶۰

۱- کشتی های پرتقالی ها در لشکرکشی های ایرانیان به بحرین و قطیف کمک کنند.

۲- پرتقالیها در خاموش ساختن شورشى که در مکران روی داده بود با شاه اسمعیل کمک نمایند.

۳- ایرانیها و پرتقالیها مشترکاً بر ضد ترکان عثمانی بجنگند.

۴- توران شاه مانند سابق بنام پادشاه پرتقال در حکومت هرموز باقی بماند.

آلبوکرک بعد از انعقاد این معاهده فرماندهی جهازات جنگی پرتقالی را به برادرزاده خود پیرو وا گذاشت و خود بهند برگشت. و کمی بعد یعنی در ۲۲ ذی- القعدة سال ۹۲۱ در بندر گوا وفات یافت (۱۵ دسامبر سال ۱۵۱۵ م)

توران شاه که ناچار اطاعت دولت پرتقال را پذیرفته بود خواست در سال ۹۲۵ رئیس شهاب الدین حاکم بندر قلعات را که دم از استقلال میزد از حکومت بردارد و برای این منظور از فرمانده کشتی های جنگی پرتقالی ها که در هرموز مقیم بود کمک خواست ولی رئیس شهاب الدین سخت مقاومت کرد و کشتی های پرتقالی را شکست داد وعده ای از پرتقالیان را بقتل رسانید. شکست پرتقالیها در قلعات مردم جزایر و سواحل خلیج فارس را که از ظلم و ستم آنان بجان آمده بودند بر علیه آنان برانگیخت چنانچه در سال ۹۲۷ در سراسر سواحل عربستان از قلعات تا بحرین شورشى بر ضد پرتقالیان برخاست. توران شاه نیز از این موقعیت استفاده کرده با فرستادن نامه های محرمانه بجمیع عمال ایرانی سواحل خلیج فارس دستور داد روز معینی به پادگانهای پرتقالی بشورند و خود نیز در آخر ذی الحججه همان سال بر ساخلوهای پرتقالی هرموز حمله برد و عده ای از پرتقالیان را بقتل رسانید و جمعی از آنان بقلعه پناه برده منتظر رسیدن کمک از هندوستان شدند. بعلت رسیدن قوای کمکی از هند توران شاه که مقاومت را بیهوده میدانست شهر را آتش زد و خود بجزیره

قشم فرار نمود و در آنجا بدست یکی از همراهانش کشته شد (۹۲۸) بعد از قتل توران شاه برادرزاده ۱۳ ساله اش بنام محمد شاه بن سیف الدین بیادشاهی هرموز رسید و او در رمضان سال ۹۲۹ در بندر سیناب با پرتقالیهها معاهده ای بست پس از آن بهرموز آمده تحت حمایت دولت پرتقال به حکومت مشغول شد.

در سال ۹۳۴ محمد شاه بعزت ظلمی که پرتقالیان بر مردم مینمودند بر علیه آنان قیام کرد بار دیگر حکام ایرانی مسقط و قلعات بتبعیت از پادشاه هرموز سریشورش برداشتند. نایب السلطنه هند پرتقال بطرف خلیج فارس آمد چون بندر قلعات رسید برخلاف گذشتهگان با مردم بمسالمت رفتار نمود و با آنان وعده داد که فرمانده پرتقالی هرموز را تنبیه نماید و در مسقط نیز بهمین ترتیب رفتار نمود بعد بهرموز آمده اختلاف بین محمد شاه و فرمانده پرتقالی را برطرف ساخت و پس از گرفتن خراج عقب افتاده بهند برگشت.

در اواسط قرن ۱۶ میلادی ترکهای عثمانی پس از تصرف بین النهرین در خلیج فارس ظاهر شدند و در نتیجه بین آنان و پرتقالیهها بر سر تصرف سواحل و جزایر خلیج فارس کشمکش و نزاع در گرفت و ترکهای عثمانی تا مسقط را متصرف شدند و این شهر را در سال ۹۵۳ هـ. گلوله باران کردند و در سال ۹۶۰ نیز همین معامله را با این شهر نمودند و پس از دستگیری جمعی از پرتقالیان بطرف جزیره هرموز رفتند و پس از غارت شهر از جلو جهازات جنگی پرتقالیان که از هند بکمک آنها آمده بود گریخته و آنچه را که از غارت مسقط و هرموز بدست آورده بودند ببصره و سپس بمصر بردند. این لشکر کشیها در سال ۹۶۱ نیز تکرار شد ولی این بار پرتقالیهها در مقابل بندر مسقط جهازات ترکان را شکستی سخت دادند و از آن پس تا اندازه ای از تعرض سفاین ترکان عثمانی بجزایر و بنادر خلیج فارس کاسته شد. و چون در اوایل قرن ۱۷ م. انگلیسها در هندوستان مستقر شدند در صدد برآمدن نفوذ تجارتنی خود را در سواحل و جزایر خلیج فارس توسعه دهند. از این پس پرتقالیهها با رقیب سرسخت دیگری روبرو شدند.

اما سلاطين صفوی که همیشه از زمان شاه اسمعیل در صدد برانداختن نفوذ پرتغالیان از جزایر و سواحل خلیج فارس بودند و شاه اسمعیل بطوریکه گفتیم چون وسیله کافی برای تصرف جزیره هرموز نداشت با البوکرك از در مصالحه در آمد و با اینکه در سال ۹۲۸ در تمام سواحل و جزایر مردم بر علیه پرتغالیان قیام کرده بودند ولی پادشاه صفوی چون گرفتار جنگ های داخلی بود نتوانست بمدد آنان بشتابد و در نتیجه پرتغالیها مخصوصاً پس از شکست دادن بحریه دولت عثمانی در سال ۹۶۱ در خلیج فارس صاحب اختیار مطلق شده جزیره هرموز را بواسطه موقعیت خاصی که داشت مرکز عملیات جنگی خود قرار داد ولی بعلت حرص و طمع حکام پرتغالی هرموز این جزیره بتدریج زو بخرابی رفت و تجارت آن کم کم از اهمیت سابق افتاد . در زمان شاه طهماسب پادشاه پرتغال با اعزام سفیر و تقدیم تحف و هدایا اظهار دوستی کرد ولی شاه طهماسب بعلت ظلم و ستم عمال پرتغالیان بمردم جزایر و سواحل خلیج فارس سفیر دولت پرتغال را منظور نظر قرار نداد و تا آخر عمر آنان را اجازه مراجعت نیز نداد . پس از آن نیز بین سلاطين صفوی و دولت پرتغال و سپس دولت اسپانیا که در سال ۹۸۸ ه . (۱۵۸۰ م) با ضمیمه ساختن کشور پرتغال بمملکت خود جای او را گرفته بود روابطی برقرار نشد تا اینکه شاه عباس در صدد برآمد جزیره هرموز را از تصرف آنان بدر آورد .

محمد شاه بنا بنوشته مؤلف جهان آراء در سال ۹۷۲ ه . وفات یافت و پسرش فرخ شاه بجایش نشست . فرخ شاه نیز در سال ۱۰۱۰ ه . وفات یافت و پسرش فیروز شاه جانشین او شد .

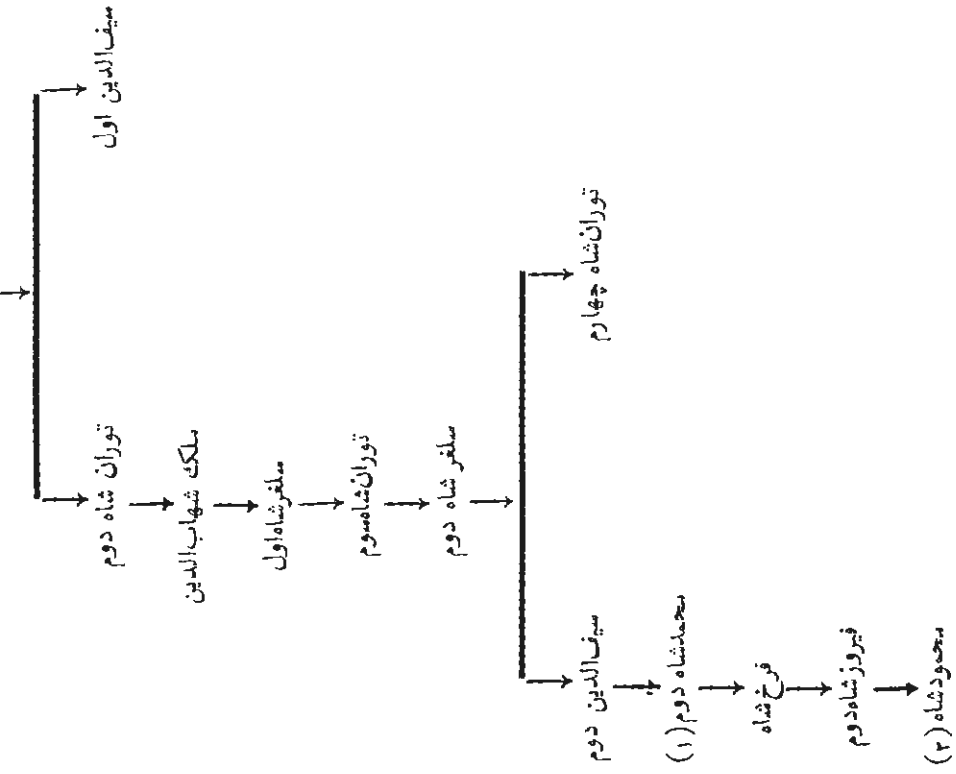
در آغاز سلطنت فیروز شاه سپاهیان دولت صفوی که از طرف الله وردی خان والی فارس فرستاده شده بود بحرین را گرفتند و بندر جرون^۱ نیز که پرتغالیان آن را ۱- بندر جرون که بعدها بندر عباس در نزدیکی آن بنا شد از متصرفات فیروز شاه و از تجارتخانه های مهم ساحل لارستان و در مقابل جزیره هرموز در تحت حمایت پرتغالیها بود .

گمبرو ویا گمبرون^۱ سینامیدند مورد تعرض سپاهیان الله وردیخان قرار گرفت.

با اینکه فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا با فرستادن سفرا و تقدیم هدایا از شاه عباس خواست که سپاهیان الله وردیخان از تعرض بچرون و تصرف بحرین دست بردارند ولی شاه عباس با اینکه سفیر پادشاه اسپانیا را بگرمی پذیرفت و بخوشدلی روانه کرد ولی هرگز حاضر نشد که از تصرف بحرین دست بردارد و یا بندر جرون را تخلیه نماید.

حکومت محمود شاه (۱۰۱۷-۱۰۳۱). فیروزشاه در سال ۱۰۱۷ ه. وفات یافت و پسرش محمود شاه بحکومت هر موز رسید او هم مانند پدر در تحت حمایت پرتغالی‌ها بود و با پرتغالیان در استرداد بحرین و ترک تعرض بندر جرون هم صدا شد ولی الله وردی خان از تعقیب نقشه‌های خود دایر بتصرف تمامی سواحل و جزایر خلیج فارس منصرف نگردید و در سال ۱۰۲۲ ه. پسر خود امامقلیخان را بمحاصره بندر جرون فرستاد ولی بعلت فوت الله وردی خان تصرف این بندر میسر نشد و امامقلیخان که بجای پدر حاکم فارس شده بود بشیرازبر گشت و در سال ۱۰۳۳ ه. بدستور شاه عباس بندر جرون را مسخر ساخت و بندری تازه در نزدیکی آن بنا نمود که بعدها به بندر عباس معروف شد.

در سال ۱۰۲۴ ه (۱۶۱۵ م) شرکت هند شرقی انگلیس موفق شد که با ایران روابط تجارتی برقرار کند و بندر جاسک را با اجازه شاه عباس مرکز تجارتی خود قرار دهد. آمدن تجار انگلیسی بخلیج فارس خطر بزرگی برای پرتغالیان محسوب میشد ولی شاه عباس که در صدد بود هر موز را از تصرف پرتغالیها خارج سازد وجود کشتی‌های جنگی انگلیس را در آبهای خلیج فارس مغتنم شمرده خواست از وجود آنان در راندن پرتغالیها استفاده نماید باین جهت با آنان در این باره معاهده‌ای بست و قراردادی بین نمایندگان شرکت و امامقلی خان در بندر میتاب باشرايط ذیل منعقد شد :



۱- محمدشاه را سولف چهارا پسر فیروزشاه سیزدهم (ص ۱۹۰) ولی آقای اقبال در کتاب مطالعاتی در باب بحرین و

جزایر و سواحل خلیج فارس او را فرزند سیف‌الدین برادرزاده توران‌شاه چهارم نوشته (ص ۶۰)

۲- در تهیه این شجره‌نسب مخصوصاً از حکومت عزالدین گردان‌شاه به بعد بیشتر از کتاب تاریخ جهان‌آراء تألیف قاضی احمد غفاری

- ۱- تقسیم غنائم بتساوی .
 - ۲- قلعه هرموز پس از تسخیر بوسیله قوای طرفین ضبط گردد .
 - ۳- حاصل گمرک هرموز بتساوی بین طرفین تقسیم گردد .
 - ۴- اجناس انگلیسی که برای شاه و والی فارس فرستاده میشود از پرداخت حقوق گمرکی معاف باشد .
 - ۵- اسرای عیسوی بانگلیس ها و اسرای مسلمان بایرانیها تسلیم گردد مگر فرمانده پرتغالی هرموز و حکمران عیسوی آن که باید تسلیم ایران شود .
 - ۶- مخارج کشتی ها و کارکنان آن و مصالح نارینه بتساوی پرداخت گردد .
- پس از انعقاد این قرارداد امامقلی خان ابتدا جزیره قشم را که منبع آب شیرین جزیره هرموز بود مسخر ساخت و عامل امیر هرموز را از بندر جلفار (رأس الخیمه) واقع در عمان برضد ساخلو پرتغالی هرموز بشورش واداشت و از آن طرف نیز راه آب شیرین و آذوقه لشکریان پرتغالی هرموز را بست سپس باین بهانه که جزیره هرموز قبل از آمدن پرتغالیها خراج گذار خان لار بوده و حالانیز بهمان ترتیب باید باشد از پادشاه هرموز خراج سالیانه را مطالبه کرد ولی پرتغالیها زیر بار نرفتند باین جهت امامقلیخان در ربیع الاول سال ۱۰۳۱ هـ. با هزار نفر سپاهی بندر جرون آمد و قسمتی از سپاهیان خود را برای تصرف قشم که مجدداً بتسخیر پرتغالیها درآمده بود فرستاد بعد بکمک کشتی های انگلیسی جزیره هرموز را در دهم جمادی الاخرای همان سال متصرف شد و محمود شاه اسیر لشکر ایران شد . او را بشیراز فرستادند و با اسارت او حکومت ملوک هرموز به پایان رسید .

اسامی ملوکِ هرموز^۱

- ۱- محمد درم کوب (اول پادشاهان قدیمِ هرموز)
 - ۲- سلیمان پسر محمد درم کوب
 - ۳- عیسی جاشو پسر سلیمان
 - ۴- لشکری پسر عیسی جاشو
 - ۵- کیقباد پسر عیسی جاشو
 - ۶- عیسی پسر کیقباد
 - ۷- محمود پسر عیسی
 - ۸- تاج الدین شاهنشاه پسر محمود بن عیسی
 - ۹- امیر سیف الدین ابانصر پسر علی بن کیقباد
 - ۱۰- شهاب الدین محمود پسر عیسی
 - ۱۱- رکن الدین ملک محمود قلہاتی
 - ۱۲- ملک قطب الدین تہمتن پسر ملک محمود قلہاتی
 - ۱۳- سیف الدین نصرت پسر ملک محمود قلہاتی
 - ۱۴- رکن الدین مسعود پسر ملک محمود قلہاتی
 - ۱۵- بہاء الدین ایاز سیفین
 - ۱۶- عز الدین گردان شاه پسر سلغر از فرزند ان
 - ۱۷- بہرام شاه پسر عز الدین گردان شاه
 - ۱۸- قطب الدین تہمتن پسر عز الدین گردان شاه
- معاصر ملک قاورد (۴۳۳-۴۶۵)
- معاصر ملک دینار غز (۵۸۱-۵۹۱) و در حدود سال ۵۹۹ بقتل رسیده
- معاصر اتابک ابو بکر بن سعد (۶۲۳-۶۵۸) و مقتول در سال ۶۲۸
- ۶۴۷-۶۲۸
- ۶۸۵-۶۴۷ اول ملوک جدیدِ هرموز
- ۶۸۵
- ۶۹۱ —
- ۶۹۳-۶۹۱
- ۷۱۱-۶۹۳
- ۷۲۰-۷۱۱
- ۷۲۱-۷۲۰
- ۷۴۷-۲۳۱

۱- تا توران شاه اول نام ملوکِ هرموز مطابق شاهنامه تورانشاهی است.

	۷۷۹-۷۴۷	۱۹- توران شاه اول پسر قطب الدين تهمتن
	۸۰۲-۷۷۹	۲۰- محمد شاه اول پسر قطب الدين تهمتن
	۸۳۹-۸۰۲	۲۱- فيروز شاه اول پسر محمد شاه اول
	(۸۳۹)	۲۲- سيف الدين پسر فيروز شاه اول
	— ۸۳۹	۲۳- توران شاه دوم پسر فيروز شاه اول
معاصرتر کمانان آق- قويونلو و قراقويونلو		۲۴- ملك شهاب الدين پسر توران شاه دوم
		۲۵- سلغرشاه اول پسر ملك شهاب الدين
		۲۶- توران شاه سوم پسر سلغرشاه اول
		۲۷- سلغرشاه دوم پسر توران شاه سوم (که سيف الدين لقب داشته)
	۹۱۹ —	
	۹۳۸-۹۱۹	۲۸- توران شاه چهارم پسر سلغرشاه دوم
	۹۷۲-۹۳۸	۲۹- محمد شاه دوم پسر سيف الدين بن سلغرشاه
	۱۰۱۰-۹۷۲	۳۰- فرخ شاه پسر محمد شاه دوم
	۱۰۱۷-۱۰۱۰	۳۱- فيروز شاه دوم پسر فرخ شاه
	۱۰۳۱-۱۰۱۷	۳۲- محمود شاه پسر فيروز شاه دوم

فصل ششم

اتابکان لر بزرگ

مساکن طوایف لر در زمان حکومت آل مظفر بدو قسمت لر بزرگ و لر کوچک تقسیم میشد.

لر بزرگ همان ناحیهٔ بختیاری و کوه گیلویه بود که بین فارس و خوزستان و اصفهان و لر کوچک قرار داشت و مرکز آن شهر ایذج یا مال امیر^۱ بوده لر کوچک با لرستان فعلی تطبیق میکرد و مرکز آن شهر خرم آباد بوده. میان دو لر بزرگ و کوچک شعبهٔ اصلی رود کارون علیا بود. لر بزرگ در جنوب و لر کوچک در شمال آن قرار داشت.

لر بزرگ بیش از لر کوچک اهمیت داشت زیرا بعثت واقع بودنش بین فارس و عراق عرب حکام آن با اتابکان فارس و خلفای بغداد رابطه داشتند و نیز بعثت کوهستانی بودن و صعوبت لشکرکشی اغلب از حکام دیگر اطاعت نمیکردند و با استقلال و خود سری میگذرانیدند.

ولی لر کوچک گرچه کوهستانی بود اما چون مرکز آن بر سر راه عراق عجم و خوزستان قرار داشت اغلب در معرض تهاجم فاتحین قرار میگرفت. از حکومت لران در این ناحیه تا اواسط قرن ششم هجری در کتب تاریخی ذکری بمیان نیامده ولی در حدود سال ۳۴۸ ه. ق. در دینور و همدان و نهاوند شخصی بنام حسنویه بن حسین برزکانی از رؤسای قبایل کرد حکومتی تشکیل داد و باندازه ای اقتدار

۱- این بطوطه مقرر حکام لر بزرگ را ایذج و مال امیر بهر دو نام ناسیده و گوید: از تستر بایزه آمدیم که آن را مال امیر نیز مینامند (ص ۱۸۴).

یافت که سورداعتناء امرای آل بویه نیز قرار گرفت.^۱

عضدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲) بعد از مرگ حسنویه (۳۶۹-۵) متصرفات او را تحت تصرف خود در آورد ولی بدر پسر حسنویه را در حکومت باقی گذاشت. بدر مورد احترام فخرالدوله دیلمی (۳۶۶-۳۸۷) نیز بود^۲ و فخرالدوله دختر او را بزنی برای پسرش گرفت.

در کشمکش که بین سیده خاتون و پسرش مجدالدوله اتفاق افتاده سیده خاتون از بدر کمک گرفت و به ری لشکر کشید و مجدالدوله را دستگیر ساخت و چون در حکومت مستقر شد بدر را خلعت داده بمحل حکومت خود فرستاد^۳.

موقعی که بدر بکمک سیده خاتون رفته بود پسرش هلال بر علیه او قیام کرد ولی در جنگی کشته شد. مدت حکومت بدر ۳۶ سال بوده و در سال ۴۰۵ در گذشته است.

جانشین بدر نواده اش طاهر بن هلال بیش از یک سال حکومت نکرد و بوسیله شمس الدوله دیلمی در سال ۴۰۶ از محل حکومت رانده شد و پس از آن نیز بزودی بقتل رسید.

در موقع ضعف حکام بنی حسنویه قسمت هائی از قلمرو آنان بدست امرائی دیگر از این خاندان افتاد مخصوصاً که در این زمان در ایران غربی و جنوبی دولت مقتدری وجود نداشت زیرا که پس از مرگ عضدالدوله دیلمی (۳۷۲) فرزندان او بر سر تاج و تخت با یکدیگر در جنگ و نزاع بودند از این جهت فرزندان بدر بن حسنویه توانستند مدنی را در کردستان و قسمتی از لرستان بحکومت بپردازند.

یکی از این امرای اعزاز نام داشت که شهروز و کرمانشاه را در تصرف گرفت. حکومت جانشینان او در این ناحیه از نیمه دوم قرن چهارم هجری شروع شده و تا صدسال

۱- طبقات سلاطین اسلام تألیف لین پول ترجمه عباس اقبال ص ۱۲۴.

۲- مجمل التواریخ والنقص ص ۳۹۸.

۳- روضة الصفا جلد چهارم.

ادامه داشت. امرای بنی‌عزاز خراج خود را بوسیله امرای حسنویه بخزانه آل بویه میفرستادند و پس از آن نیز خراج‌گذار سلاجقه بودند. سلسله بنی‌عزاز بدست اتابکان لرها کوچک از میان رفت.

فرزند دیگر بدر برسق نام داشت که در نواحی الشتر و نهاوند و همدان حکومت داشت و بعد از انقراض خانواده حسنویه حکومت قسمتی از قلمرو این خانواده باوده شد و او معاصر مسعود بن سلک شاه سلجوقی بود و با او بنای مخالفت را گذاشت باین جهت سلطان مسعود بر او تاخته او را باطاعت آورد. خانواده برسق بوسیله ترکان آق سقزی منقرض گردید.

از آنچه گذشت چنین معلوم می‌گردد در زمانی که آل بویه در ایران مرکزی و جنوبی حکومت داشتند نواحی غربی ایران تا اوایل قرن پنجم هجری تحت تسلط خانواده حسنویه بود و بطوریکه گفته شد این خانواده ابتدا از آل بویه و سپس از سلجوقیان اطاعت می‌کردند. در این دوره هنوز از حکومت لران در این ناحیه خبری نبود. آمدن لران بلرستان و تشکیل حکومت - در قرن پنجم هجری شخصی بنام فتح‌الدین فضلویه^۱ در شام در داسنه‌های جبل‌السماق در نزدیکی حلب سیزست و

۱ - قاضی احمد غفاری مؤلف جهان‌آراء او را جد پانزدهم اتابک یوسف شاه (۹۷۲ - ۹۸۸) نوشته و جانشینان او را چنین می‌شمارد: علی بن فتح‌الدین فضلویه - ابراهیم بن علی - کینویه بن ابراهیم - سکی بن ابوالحسن پسر عم کینویه که قوم خود را بلرستان آورد - ابوالحسن بن سکی بن کینویه - محمد بن ابوالحسن بن کینویه - علی بن محمد - محمد بن علی - ابوطاهر بن علی که در سال (۵۵۰ هـ) استقلال یافت ص ۱۷۰.

ولی مؤلف منتخب التواریخ او را ابوالحسن فضلوی می‌نامد و گوید در سال ۵۰۰ هـ با صد خانوار عرب از جبل‌السماق شام بیامدند و داخل رعایای لرستان شده خود را بخیل محمد خورشید که وزیر نصیرالدین محمد بود بستند ص ۳۸.

مؤلف تاریخ گزیده نیز مهاجرت کردان را بلرستان در حدود ۵۰۰ هـ ق نوشته و گوید: صد خانوار کرد از جبل‌السماق بلرستان آمدند و در خیل احفاد محمد بن خورشید که وزارت

بقیه پاورقی در صفحه بعد

او که عمری طولانی یافته بود و بعلت کهولت نمیتوانست از عهده اداره اسور طایفه خود برآید پسرش علی را پریاست قوم انتخاب نمود.

علی که دائماً با حکام شام در زدو خورد بود با جمعی از افراد طایفه خود در یکی از جنگ‌ها کشته شد باین جهت پسرش ابراهیم طایفه خود را بحوالی سیافارقین آورده در آنجا اقامت گزید و بعد از او پسرش محمد باذربایجان کوچ کرده با اجازه سلجوقیان در آن ایالت مسکن گرفت و بین او و امیره دجاج حاکم گیلان نیز وصلت افتاد.

محمد سپس بلرستان آمده در جلگه‌های شمالی اشتران کوه اقامت گزید او که ابوطاهر کنیت داشت در جنگ با شبانکارگان در زمان اتابک سنقر شجاعت‌ها بخرج داد و بفرمان او بحکومت لر بزرگ رسید ولی در سال ۵۰۵ هـ از اطاعت اتابک بیرون آمد و خود را مستقل خواند از این جهت اغلب مورخین آغاز حکمرانی اتابکان لر بزرگ را از همان سال ۵۰۵ هـ میدانند.

او پس از بیرون آمدن از اطاعت اتابک سنقر خود را اتابک نامید بنابراین اتابکان لر در واقع اتابکان اصلی که لقب بزرگان لشکری سلجوقیان است نمیباشند و این خانواده بمناسبت اینکه نام جدشان فضلویه بود بفضلویه نیز معروفند.

اتابک ابوطاهر ۵ پسر داشت : هزاراسب - بهمن - عمادالدین پهلوان - نصرت‌الدین احمد معروف به ایلوا گوش - قزل - بمرجب وصیت او فرزند ارشدش هزار

بقیه پاورقی از صفحه قبل

داشته برسبیل رعیتی نزول کردند و گوید رئیس آنان ابوالحسن فضلوی نام داشت و پسرش علی در وقتی که سلغوریان در فارس بودند ولی هنوز نام پادشاهی نداشتند در خدمت آنان بود و بعد از او پسرش محمد که ابوطاهر کنیت او بود در خدمت اتابک سنقر (۵۴۳ - ۵۵۶) بلند مرتبه شد و از طرف او بفتح لرستان رفت و در سال ۵۰۵ هـ استقلال یافت ص ۵۳۹.

این گفته مؤلف تاریخ گزیده اندکی با گفته دیگران اختلاف دارد.

اسب (۵۷۵ - ۶۲۶) بحکومت رسید و مال امیر (ایذج) را بپایتختی انتخاب نمود و بعدل و داد پرداخت. آوازه عدلش در جهان پیچید باین جهت اقوام و قبایل کرد ساکن جبل السماق شام بلر بزرگ کوچ کردند.

اتابک هزاراسب بعد از آمدن قبایل و طوایف مزبور بشولستان حمله برد و آنجا را نیز مسخر ساخت. او معاصر بود با اتابک تکله سلغری (۵۷۱ - ۵۹۱). اتابک تکله چند بار با او بر سر قلعه منگشت (واقع در جنوب غربی ایذج) بیجنگ پرداخت ولی هر بار شکست خورد ولی بعدها صلحی بین آنان برقرار شد و اتابک هزاراسب دختر اتابک تکله را بازدواج درآورد و از این ازدواج پسری بدنیا آمده که نام او را نیز تکله گذاشته اند. اتابک هزاراسب پسرخود تکله را پیش الناصرالدین الله (۵۷۵ - ۶۲۲) خلیفه عباسی فرستاد و تقاضای لقب اتابکی نمود و خلیفه نیز تقاضای او را پذیرفته برایش خلعت و منشور اتابکی فرستاد. سلطان محمد خوارزمشاه نیز هنگامی که بعراق آمد با او بخوشی رفتار کرد و دختر او را برای پسرش غیاثالدین بزنی گرفت. موقعی که سلطان محمد خوارزمشاه از مقابل لشکریان مغول میگریخت اتابک هزاراسب بالشکریان خود بکمک او رفت ولی بعلت سعایت اطرافیان سلطان اتابک از او رنجیده خاطر شده بمقر حکومت خود برگشت.

اتابک تکله بن اتابک نصرتالدین هزاراسب (۶۲۶ - ۶۵۶) بعد از پدر بحکومت رسید و او معاصر است با اتابک ابوبکرین سعد (۶۲۳ - ۶۵۸) اتابک فارس

۱- گویا این مهاجرت دومین مهاجرت اقوام کرد باین سرزمین است و قبایل و طوایفی که در این مهاجرت شرکت داشتند عبارت بودند از: گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابی طالب (ع) و طایفه هاشمی از نسل هاشم بن عبد مناف و طوایف متفرق دیگر مانند: استرکی - سماکویه - بختیاری - جوانکی - بیدانیان - زامدیان - علانی - لوتوند - بتوند - بوازکی - شنوند - راکی - خاکی - هارونی - آشکی - کوی - ایرای - موئی - بحسفوی - کمانکشی - مامتی - اومکی - توایی - کداوی - مدیحه - اکورد - کولارد - و دیگر عشایر و قبایل که انساب ایشان معلوم نیست. تاریخ گزیده ص ۳۹ و شرفنامه شرفالدین بدلیسی ص ۴۷.

چون خبر وفات اتابک هزاراسب بفارس رسید اتابک ابوبکر بلر بزرگ لشکر کشید ولی شکست یافت. سپس اتابک تکه بلر کوچک لشکر برد و با حسام‌الدین خلیل پسر زاده شجاع‌الدین خورشید حاکم لر کوچک جنگ کرد و قسمتی از لر کوچک را متصرف شد. در این موقع بهاء‌الدین گشتاسب و عماد‌الدین یونس سرداران لشکر خلیفه از طرف خوزستان بلرستان لشکر کشیدند و خرابی بسیار بار آوردند و قزل عم تکه را دستگیر کرده زندانی ساختند. تکه بعد از مراجعت از لر کوچک با سرداران خلیفه بجنگ پرداخت. در این جنگ عماد‌الدین یونس کشته شد و بهاء‌الدین گشتاسب نیز اسیر گردید ولی در مقابل آزادی قزل از زندان رها شد.

در سال ۶۵۵ که هلاکوخان عازم فتح بغداد بود تکه بخدمت او رسید و اظهار اطاعت نمود و در فتح بغداد هولاکوخان را یاری داد ولی چون هولاکواز تأثر او در فتح بغداد و کشتار مسلمانان بدست مغولان اطلاع یافت در صدد دستگیری او برآمد. تکه چون از قصد هولاکوخان اطلاع یافت بلرستان برگشت. هولاکوخان کیتوبوقانویان را برای دستگیری او بلرستان فرستاد. الب ارغون برادر تکه مصلحت در آن دید که خود بخدمت خان مغول رفته او را بر سر رضا آورد ولی بدست لشکریان مغول دستگیر شد. اتابک تکه پس از شنیدن این خبر در قلعه سنگشت متحصن شد ولی هولاکوخان او را اسن داد چون او بخدمت خان مغول رسید هولاکو او را با خود بتهریز برد و بمحاکمه کشید و پس از ثبوت گناهش او را در ذی‌قعدة سال ۶۵۶ بقتل رسانید هواخواهان تکه جسدش را سخیفانه بلرستان برده در قریه زرده دفن کردند^۱.

اتابک شمس‌الدین الب ارغون (۶۵۶ - ۶۷۱) - پس از قتل اتابک تکه هولاکوخان حکومت لر بزرگ را بشمس‌الدین الب ارغون برادر اتابک تکه داد

۱ - قریه زرده در خاک اصفهان قرار داشت و قلعه آن را ده سال قبل از وفاتش بمبلغ ۲ هزار درهم خریده وقف کرده بود و مزار خود را نیز در آنجا تعیین نموده بود. تاریخ بختیاری ص ۷۴.

و از این زمان است که اتابکان لر بزرگ رسماً باطاعت ایلیخانان درآمده و از طرف آنان بحکومت پرداخته‌اند. اتابک الب ارغون مدت ۱ سال حکومت کرد و درآبادی لر بزرگ کوشید^۱ و از او دو پسر ماند یوسف شاه و عمادالدین بهلوان.

اتابک یوسف شاه (۶۷۱ - ۶۸۴) - اتابک یوسف شاه که هنگام مرگ پدر سلازم خدمت اباقاخان بود بفرمان خان مغول بحکومت رسید با این حال اغلب در اردو بسر سیرد و در جنگ‌های اباقاخان شرکت مینمود چنانکه در جنگ او با براق خان درخراسان شرکت داشت و زمانی که اباقاخان برای سرکوبی حکام گیلان بان حدود رفت و نزدیک بود گرفتارگردد اتابک یوسف شاه او را از مرگ نجات داد باین جهت اباقاخان او را مورد نوازش قرار داد و خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان (واقع در هفت فرسنگی اصفهان) و گلپایگان را ضمیمه قلمرو او ساخت.

چون اباقاخان در گذشت و سلطان احمد تکودار بایلیخانی رسید و نزاع و اختلاف بین سلطان احمد و ارغون خان بروز نمود اتابک یوسف شاه با دوهزار سوار و ده هزار پیاده بکمک سلطان احمد رفت و چون ارغون خان غالب گردید اتابک یوسف شاه از راه بیابان لوت بنطنز آمد تا از آن راه خود را بلرستان برساند و در این مسافرت بعلت شدت حرارت هوا و نبودن آب اکثر لشکریان او دلاک شدند.

اتابک یوسف شاه سپس بخدمت ارغون خان رفت و مورد عنایت قرار گرفت و از طرف او مأسور شد که خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان را که در این زمان بلرستان رفته بود بارد و بیاورد. یوسف شاه خواجه را بخدمت خان مغول آورد و خواجه دختر خود را بانابک یوسف شاه داد. پس از آنکه خواجه شمس‌الدین محمد بفرمان

۱ - بمعنی نظری مؤلف منتخب التواریخ در سبب آبادی لر بزرگ گوید: یک سبب آبادی ولایت آن شد که اتابک شمس‌الدین برسم مغول قاعده بیلاق و قشلاق پیش گرفت چنانچه زمستان بایذج و شوش قشلاق سیکرد و تابستان بزرده کوه که منبع زنده رود است بیامدی تا چاروای لشکریان را احتیاج بچون نبود و رعیت جور هرکس و نا کس نکشیدندی ص ۴۴ .

ارغون خان بقتل رسید اتابک یوسف شاه بفرمان ایلخان بلرستان بازگشت و در آنجا در سال ۶۸۴ وفات یافت^۱.

اتابک یوسف شاه دانشمندان را محترم میداشت و با اهل حکمت انس و الفت میورزید^۲.

اتابک افراسیاب (۶۸۴ - ۶۹۵) - اتابک یوسف شاه دو پسر داشت: افراسیاب و احمد. بعد از او افراسیاب بفرمان ارغون خان حکمت لر بزرگ رسید.

او در آغاز حکومت خود از خان مغول درخواست نمود که ولایت کوه گیلویه را که در مجاورت قلمرو حکومت او واقع شده بود بلرستان ضمیمه سازد و تعهد نمود که مال مقرر را زیاده بر آنچه اتابکان سلغوری میپرداختند بپردازد. ارغون خان تقاضای او را پذیرفت و با فراز کوه گیلویه از فارس فرمان صادر کرد و اتابک افراسیاب کوه گیلویه را در تصرف گرفت اما حکام شیراز بدربار خان عرضه داشتند که کوه گیلویه سرحد میان فارس و لر بزرگ است و اگر از تصرف حکام فارس خارج شود این ایالت از تعرض لران مصون نخواهد بود. چون ادعای آنان مقرون بصواب بود بکرات فرمان آوردند تا باز کوه گیلویه را در تصرف بگیرند اما اتابک افراسیاب زیر بار نرفت و حکومت این ناحیه را بیسرعم پدر خود قزل داد^۳. پس از چندی بین اتابک افراسیاب و قزل کدورتی حاصل شد. اتابک افراسیاب بکوه گیلویه لشکر کشید و قزل گریخته بشیراز رفت اتابک از مخالفت برادران قزل که ۱۱ نفر بودند اندیشه کرد و باستمال او پرداخت و از او خواست که جلال الدین وزیر را که باعث این کدورت میدانست بقتل برساند. قزل نیز چنین کرد. جمعی از اقارب و نزدیکان وزیر از ترس باصفهان گریختند اتابک افراسیاب قزل را برای دستگیری گریختگان فرستاد و این سقارن سرگ ارغون خان (۶۹۰) بود از این رو اتابک افراسیاب که از اختلال اوضاع دربار ایلخانی اطلاع یافت بنای

۱ - شرف نامه بدلیسی ص ۲۹ .

۲ - تاریخ گزیده ص ۲۵۰ .

۳ - منتخب التواریخ نطنزی ص ۴۶ .

نافرمانی را گذاشت و از پرداخت مال مقرر سرپیچی کرد و ایلچی را که برای تحصیل مال آمده بود کشت و از طرف خود حکامی بهمدان و شهرهای دیگر عراق فرستاد. اما قزل و برادرش سلغور شاه که برای سرکوبی مخالفین باصفهان آمده بودند باید و داماد طغاجار نوئین را که شهنه این شهر بود کشتند و خطبه و سکه بنام اتابک افراسیاب کردند.

اتابک افراسیاب با مغولان نیز در حدود کره رود (نزدیکی اراک فعلی) جنگی نمود و آنان را شکستی سخت داد و با اهل و عیال آنان بزشتی تمام رفتار کرد باین جهت مغولان برگشته شکستی سخت بلران وارد ساختند.

در این موقع یوسف شاه اتابک یزدهم که در اواخر عهد ارغون خان از اداء مال مقرر بدربار ایلخان خودداری نموده بود فرستاده ایلخان را بقتل رسانید و چون گیخاتو خان بتخت ایلخانی نشست طولودای ایوداجی را مأمور تنبیه اتابک یزد نمود و او پس از فراری ساختن یوسف شاه باصفهان رفت. شهنه لرو طرفداران او از این شهر گریختند. طولودای در تعقیب اتابک افراسیاب عازم لر بزرگ شد. در راه با قزل جنگی اتفاق افتاد ولی لران شکست خورده گریختند. اتابک افراسیاب در قلعه منگشت متحصن شد و سپس گرفتار شده بخدمت گیخاتو اعزام گردید. اما گیخاتو خان بعلت خدمات چندی که اتابک یوسف شاه پدر اتابک افراسیاب بخانواده مغول کرده بود و بشفاعت پادشاه خاتون قرختائی زن گیخاتو خان از تقصیر او گذشت و حکومت لر بزرگ را مجدداً باو داد و او برادر خود احمد را در ملازمت ایلخان گذاشته و خود بمقر حکومت آمد اما باز دست بظلم و جور گذاشت و عده‌ای از بزرگان قوم خود از آن جمله قزل و سلغور شاه را که باو در جنگ‌ها یاری میدادند بقتل رسانید و در کار حکومت مطلق العنان شد. چون غازان خان بایلخانی رسید اتابک افراسیاب بخدمت او رفت و مثل سابق بحکومت لر بزرگ برقرار شد. در سال ۶۹۰ که غازان خان بیغداد میرفت اتابک افراسیاب در همدان پیش او رفت و سپس اجازه بلر بزرگ برگشت ولی در وسط

راه بامیر هرقداق حاکم فارس که نزد ایلخان میرفت برخورد و او اتابک را با خود پیش‌غازان خان برد و از او در نزدخان مغول آنقدر سعایت کرد تا فرمان قتل اتابک صادر شد.

اتابک نصرت‌الدین احمد (۶۹۵ - ۷۳۳) - پس از قتل اتابک افراسیاب

برادرش اتابک احمد بفرمان غازان خان بحکومت لر بزرگ رسید و او بر دی سلیم‌النفیس بود و باشعرا و اهل ادب بحسن سلوک رفتار میکرد. این بطوطه که در زمان حکومت اتابک افراسیاب ثانی پسر اتابک احمد بلرستان مسافرت کرده گوید: اتابک احمد پادشاه خوبی بود و من از مردم موثق شنیدم که او در قلمرو حکومت خود، ۱۶ خانقاه ساخت و از آن مقدار ع ع تا در شهر ایذج بود. اتابک احمد مالیاتی را که میگرفت بسه قسمت میکرد ثلث آن را صرف مخارج سادارس و زوایا مینمود و یک ثلث بمصرف قشون میرسانید و ثلث باقی را صرف مخارج شخصی و کسان و نزدیکان خود میکرد و از این قسمت همه ساله هدایائی برای سلطان ابوسعید میفرستاد و گاهی نیز خود بدیدار آن پادشاه میرفت. من آثار خیر این اتابک در نقاط مختلف لرستان زیاد دیده‌ام و بیشتر این آثار در کوه‌های بلند و صعب‌العبور واقع است^۱.

و نیز گوید: اتابک احمد سردی پارسا و نیکوکار بود و در زیر جامه خود قبای زبر و موئین بر تن میکرد. یک بار که اتابک احمد بدیدار سلطان ابوسعید رفته بود یکی از خواص سلطان که جامه موئین اتابک را زره تصور کرده بود بگوش او رسانید که اتابک چون پیش تو میاید از زیر لباس خود زره بیپوشد. ابوسعید فرمود تا بنحو خوشی این مطلب را تحقیق نمایند. روزی در حضور او امیرچوپان بزرگ امرای عراق و امیرسونج امیر دیار بکر و شیخ حسن که هم اکنون (زمان تألیف سیاحتنامه) پادشاه عراق است برخاستند و میزاح و خنده در اتابک درآویختند و بدین بهانه لباسهای او را بازرسی کردند معلوم شد که در زیر جامه او قبای موئین است. ابوسعید که شاهد

۱ - سیاحت نامه این بطوطه ص ۱۸۱ .

۲ - همان کتاب ص ۱۸۵ .

ساجرا بود از جای برخاست و دست در گردن اتابک انداخت و او را در کنار خود نشانده و بترکی گفت (سن آنا) یعنی تو پدر منی و هدایای اتابک را چندین برابر عوض داد و یرلیغی صادر کرد که سن بعد از او و فرزندانش هیچ گونه هدایائی خواسته نشود . اتابک احمد در ادبیات فارسی نیز نام نیکی از خود بیادگار گذاشته و سه کتاب فارسی بنام او تألیف شده است که عبارتند از :

۱- تاریخ معجم فی آثار ملوک عجم تألیف شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی .

۲- معیار نصرتی در فن عروض و قوافی که در سال ۷۱۳ فخری اصفهانی بنام

او تألیف کرده .

۳- تجارب السلف ترجمه کتاب الفخری ابن طقطقی با اضافاتی بقلم هندوشاه بن

سنجر نخجوانی .

اتابک رکن الدین یوسف شاه دوم (۷۳۳ - ۷۴۰) - پسر اتابک نصرت الدین

احمد است . در زمان او سلطان ابوسعید آخرین ایلخان مغول وفات یافت و در ایران سلسله های مختلف روی کار آمد . اتابک یوسف شاه نیز از وضع آشفته ایران استفاده کرده بنای استقلال را گذاشت و شوشتر و حویزه و بصره را ضمیمه متصرفات خود کرد و خواست اصفهان را نیز مسخر سازد و برای مستاصل ساختن حاکم اصفهان درصدد برآمد که منبع زاینده رود را ببندد حاکم اصفهان برای اینکه او را از این کار منصرف سازد شهر فیروزان را بدو وا گذاشت . مدت حکومت او هفت سال بود و در ششم جمادی الاول سال ۷۴۰ در شوشتر وفات یافت جسدش را بایدج بردند و در مدرسه ای که بر کن آباد موسوم بود مدفون ساختند .

مظفر الدین افراسیاب بن اتابک نصرت الدین احمد (۷۴۰ - ۷۵۱) - بعد از

برادر بحکومت رسید و با مردم بعدل و داد رفتار نمود . این بطوطه او را مردی شراب خوار و دائم الخمر نوشته و گوید : جز روزهای جمعه از منزل بیرون نمیآمد و

نیز گوید اوبشیخ الشیوخ شهر که شیخ نورالدین کرمانی بود احترام زیاد مرعی میداشت و بزیارت او میرفت^۱.

در زمان اتابک افراسیاب شیخ ابواسحق اینجو بفرارس تسلط یافت و در لرستان نیز اعمال نفوذ نموده از لران در جنگ با امیر مبارزالدین محمد کمک میخواست.

اتابک نورالورد بن افراسیاب (۷۵۱ - ۷۵۷) - بعد از پدر بحکومت رسید و بنای عیش و عشرت را گذاشت و دست بیدل و بخشش گشاد و بر سر راهها بقاع خیر و رباطات بنا کرد و املاک زیادی بر آنها وقف نمود.

بطوریکه در تاریخ آل مظفر گفته شده در سال ۷۰۶ هـ اصفهان بوسیله شاه شجاع در محاصره آمد و سید جلال میرمیران حاکم شهر متحصن شد و شیخ ابواسحق اینجو برای گرفتن کمک پیش اتابک نورالورد بلر بزرگ رفت و بهمراهی اتابک نورالورد باصفهان برگشت ولی چون در خود قدرت مقابله با لشکریان امیر مبارزالدین محمد ندید بشوشتر گریخت و اتابک نیز بلرستان برگشت^۲.

مؤلف تاریخ آل مظفر گوید: چون فارس بتصرف امیر مبارزالدین محمد درآمد اتابک نورالورد در صدد کمک بامیر شیخ ابواسحق بود و امیر محمد بعلت اینکه شرفالدین مظفر را با اجداد اتابک نورالورد در ایام گذشته دوستی بود و نیز از جهت سواصلت اتابک نورالورد با قراختای با شاه شجاع و شاه محمود خویشی داشت باین علت نمیخواست با او بمقابله برخیزد ولی چون اتابک نورالورد با امیر شیخ ابواسحق متحد شد و لشکر بمدد او فرستاد و او بطرف اصفهان حرکت کرد در مخالفت اتابک شبهه‌ای نماند. با اینکه امیر مبارزالدین محمد بعلت این عمل سخت متغیر شد اما بواسطه دوستی با پدران او ابتدا مولانا ناصرالدین خنجی و سپس امیر کمال‌الدین حسین رشیدی و خواجه رکن‌الدین عمیدالملک و خواجه صدرالدین اناری را فرستاد تا او را از مخالفت باز دارد ولی نصیحت کارگر نیامد. در سال ۷۰۶ هـ که امیر محمد

۱ - سیاحت نامه ابن بطوطه ص ۱۸۴

۲ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۴۶.

در خارج اصفهان بود اتابک نورالورد قاضی قطب‌الدین را که مقدم قضات لرستان بود برسالت فرستاد تا جریمه‌ای که از کیوسرت صادر شده به عفو مبدل گردد. امیر مبارزالدین محمد که چند نوبت او را عفو کرده ولی باز نقض عهد کرده بود قاضی قطب‌الدین را اجازه مراجعت نداد تا بشیراز آمد.

امیر مبارزالدین محمد چون بشیراز رسید برای تنبیه اتابک نورالورد عازم لرستان شد. در نزدیکی بویهان با کیوسرت بن تکه که از طرف اتابک نورالورد بچنگک امیر مبارزالدین محمد آمده بود بنبرد پرداخت و او را بقتل رسانید. در این حین اتابک پشنگک پسر عم و داماد اتابک نورالورد با عده‌ای از بزرگان بخدمت امیر مبارزالدین محمد آمد اتابک نورالورد از شنیدن آن بقلعه سوسن پناه برد و امیر مبارزالدین محمد وارد ایذج گردید و شاه شجاع را مأسور تسخیر قلعه سوسن نمود. اتابک نورالورد از قلعه سوسن گریخته در قلعه‌ای دیگر متحصن شد. شاه شجاع جمعی را بمحاصره آن قلعه بگماشت و خود پیش پدر آمد.

امیر مبارزالدین محمد اتابک شمس‌الدین پشنگک را بحکومت لرستان تعیین نموده و او را مأسور دستگیری اتابک نورالورد ساخت او نیز اتابک نورالورد را گرفتار کرده و نایبنا کرد و امیر مبارزالدین محمد نیز بشیراز مراجعت نمود.

اتابک پشنگک بن یوسف شاه (۷۵۷ - ۷۹۲) - بطوریکه گفته شد از طرف امیر

مبارزالدین محمد بحکومت لر بزرگ رسید و تا سال ۷۹۲ حکومت داشت. در زمان او شاه منصور که از طرف سلطان احمد ایلکانی در شوشتر حکومت داشته و سپس استقلال یافته بود بولایت لر بزرگ میتاخت. اتابک پشنگک برای دفع خطرات او از شاه شجاع استمداد نمود ولی شاه شجاع که بدرخواست سلطان احمد درصدد تنبیه عادل آقا حاکم سلطانیه بود از این رو دفع شاه منصور را ببعد از مراجعت از سلطانیه موکول کرد.^۲

اتابک احمد بن پشنگک (۷۹۲ - ۸۱۱) - بعد از مرگ پدر بحکومت رسید. در

۱ - همان کتاب ص ۵۰ .

۲ - تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۹۹ .

آغاز کار ملک هوشنگ برادر کوچکتر برعلیه او برخاست ولی در جنگی کشته شد و میان طوایف لر اختلاف افتاد. شاه منصور از موقع استفاده کرده بلرستان لشکر کشید اتابک احمد که تاب مقاومت نداشت فرار اختیار نمود و باردوی امیر تیمور رفت. شاه منصور ملک اویس ناسی را بحکومت لر بزرگ برداشت و خود بشیراز برگشت.

چون در سال ۷۹۵ امیر تیمور برای تسخیر فارس بخوزستان رسید اتابک احمد در ذوقول بغدادت او بار یافت و امیر تیمور او را پس از فتح شیراز بحکومت لرستان منصوب کرد و او نیز دو هزار خانوار لر را که بفرمان شاه منصور بفارس کوچ داده شده بودند دوباره با اجازه امیر تیمور بوطن خود مراجعت داد.

امیر تیمور برادران او را که افراسیاب و مسعود شاه نام داشتند در سال ۷۹۸ بمرقند فرستاد تا اگر اتابک احمد از فرمان او سرپیچد یکی از برادران را بحکومت لر بزرگ بردارد ولی پس از چندی امیر تیمور لرستان را بین او و برادرش افراسیاب تقسیم کرد. چون افراسیاب بلرستان آمد بین آن دو اختلاف افتاد و در نتیجه لرستان روی بخرابی گذاشت.

چون پیر محمد نوه امیر تیمور بحکومت فارس رسید افراسیاب را مورد حمایت قرار داد و احمد را دستگیر ساخته باردو فرستاد ولی امیر تیمور از سر تقصیر او گذشت و مجدداً حکومت لرستان را باو داد. پس از مرگ امیر تیمور امیر زاده پیرمحمد اتابک احمد را گرفته در قلعه پهنر شیراز زندانی ساخت. در سال ۸۱۱ که امیرزاده اسکندر بحکومت فارس رسید او را از زندان نجات داد و بحکومت لر بزرگ فرستاد. اتابک احمد چون بلرستان رسید دوباره بنای ظلم و ستم را گذاشت تا اینکه جمعی برعلیه او متفق شدند و در همان سال بقتلش رسانیدند.

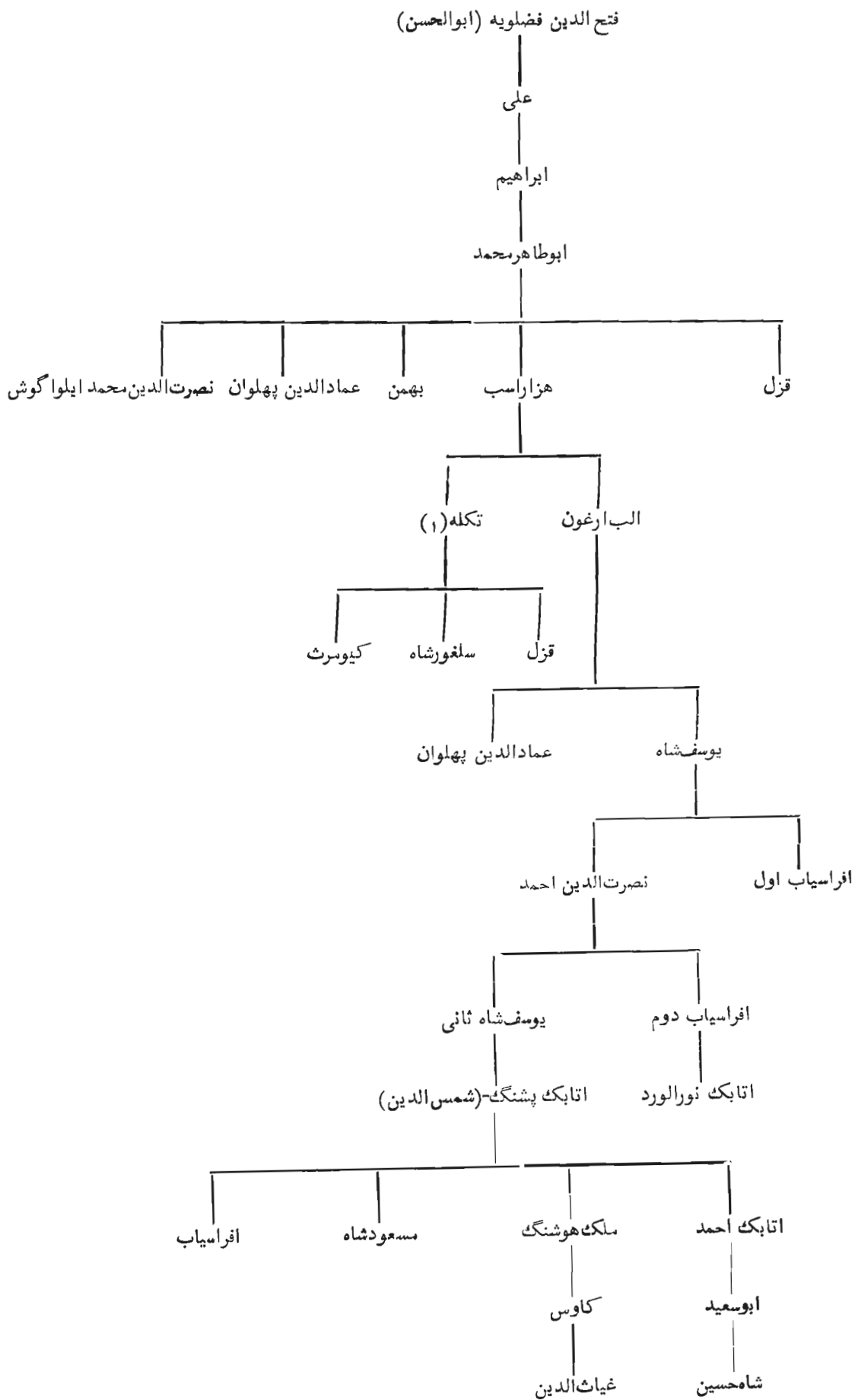
ابوسعیدبن اتابک احمد (۸۱۱ - ۸۲۰) - پس از قتل پدر بحکومت رسید و او عم خود افراسیاب را دستگیر ساخته زندانی نمود و سپس پیش امیرزاده اسکندر حاکم

فارس آمد. پس از یکی دو سال توقف در خدمت او بحکومت لرستان برقرار شد و تا سال ۸۲۰ در این مقام باقی ماند.

اتابک شاه حسین بن ابوسعید بن اتابک احمد (۸۲۰ - ۸۲۷) - بعد از پدر بحکومت رسید و در سال ۸۲۷ بدست غیاث‌الدین بن کاوس بن هوشنگ کشته شد.

غیاث‌الدین بن کاوس (۸۲۷) . بعد از اتابک شاه حسین بحکومت رسید. در زمان اومیرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ لشکر بلرستان برد و اواز مقابل لشکریان شاهرخ متواری شد و بحکومت این خانواده در سال ۸۲۷ خاتمه داده شد.

شجره نسب اتابکان لر بزوک



(۱) فرزندان تکله را ۱۱ نفر نوشته اند ولی نام بیش از سه نفر آنان معلوم نگردید.

اتابکان لر بزرگ

- ۱ - فتح الدین فضلویہ (ابوالحسن)
 - ۲ - علی بن فتح الدین فضلویہ
 - ۳ - ابراہیم بن علی
 - ۴ - محمد بن ابراہیم ملقب بہ ابوطاہر
 - ۵ - ہزار اسب بن ابوطاہر محمد
 - ۶ - تکلہ بن ہزار اسب
 - ۷ - شمس الدین الب ارغون بن ہزار اسب
 - ۸ - یوسف شاہ بن الب ارغون
 - ۹ - افراسیاب بن یوسف شاہ
 - ۱۰ - نصرت الدین احمد بن یوسف شاہ
 - ۱۱ - یوسف شاہ دوم ابن نصرت الدین احمد
 - ۱۲ - مظفر الدین افراسیاب بن نصرت الدین احمد
 - ۱۳ - نورالورد بن افراسیاب بن اتابک احمد
 - ۱۴ - پشنک بن یوسف شاہ
 - ۱۵ - احمد بن پشنک
 - ۱۶ - ابوسعید بن اتابک احمد
 - ۱۷ - شاہ حسین بن ابوسعید
 - ۱۸ - غیاث الدین بن کاوس بن ہوشنگ بن پشنک
- ۵۵۰ تا ۵۷۵
 ۶۲۶ » ۵۷۵
 ۶۵۶ » ۶۲۶
 ۶۷۱ » ۶۵۶
 ۶۸۴ » ۶۷۱
 ۶۹۵ » ۶۸۴
 ۷۳۳ » ۶۹۵
 ۷۴۰ » ۷۳۳
 ۷۵۱ » ۷۴۰
 ۷۵۷ » ۷۵۱
 ۷۹۲ » ۷۵۷
 ۸۱۱ » ۷۹۲
 ۸۲۰ » ۸۱۱
 ۸۲۷ » ۸۲۰
 ۸۲۷

فصل هفتم

اتابکان لر کوچک

چون اقوام لر بزرگ زیاد شدند هر قبیله برای یافتن علف خواری بطرف لرستان فعلی حرکت کردند و هریک در موضعی قرار گرفتند بعضی بنام محل اقامت وعده‌ای بنام رئیس قبیله معروف شدند^۱.

شجاع الدین خورشید بن ابی بکر بن محمد (۵۷۰ - ۶۲۱) - طوایف مختلف لر کوچک ابتدا رئیس و سردار جدا گانه‌ای نداشتند و خراج سالیانه خود را بدارالخلافه بغداد می‌پرداختند و چون حسنویه کرد در سال ۳۴۸ در ناحیه دینور و کرمانشاه و همدان دولتی تشکیل داد شمال و مرکز لرستان را نیز متصرف شد و این ناحیه بعد از حسنویه در دست جانشینان او باقی ماند. آنان ابتدا از آل بویه و سپس از سلجوقیان اطاعت داشتند تا اینکه در زمان حسام الدین شوهلی (از قبیله ترك شوهلی) حاکم لرستان و خوزستان^۲ عده‌ای از اسرای لر کوچک در کار حکومت داخل شدند که معروفترین آنان شجاع الدین خورشید ابن ابی بکر است. او ابتدا از طرف حسام الدین

۱ - سؤلف شرفنامه طوایف مختلف لر کوچک را بدین نحو اسم میبرد. کرسکی - لینکی - روز بهانی - ساکی - شادلوی - داود عیانی - محمد کلهاری - گروه جنگروی که امرای لر کوچک خلاصه‌ایشانند از شعبه سلجوری‌اند و از شعب دیگر این اقوام اند کارانه - زرنجگری - فضولی - ستوند - الانسی - کاهکانی - ورخوارکی - دری - برازند - مانکره دار - انارکی - ابوالعباسی - علی بابائی - کیجاسی - ساکی - جودکی - ندروی .

۲ - اماقوم ساکی - اسپان سهی ازکی اگرچه زبان لری دارند اما لری اصل نیستند. ص ۷۰

۳ - انسیکلوپدی اسلامی بزبان فرانسه در لغت لر کوچک .

در قسمتی از لرستان حکومت داشت و پس از مرگ او که در سال ۵۷۰ اتفاق افتاد^۱ تمامی لر کوچک را در تحت اطاعت خود آورد و بر علیه سلجوقیان قیام کرد ولی پس از چندی دست بظلم و جور گشاد باین جهت مردم از دارالخلافه بغداد دفع او را خواستار شدند. الناصرالدین الله خلیفه عباسی (۵۷۵ - ۶۲۲) در صدد دفع او برآمد شجاع الدین خورشید در قلعه مانکره (در بالای گریوه فعلی) متحصن شد و برادر خود نورالدین محمد را برای طلب پوزش بخدمت خلیفه فرستاد ولی خلیفه او را زندانی ساخت و سپاهسانی بمحاصره قلعه مانکره فرستاد. نورالدین محمد در حبس خلیفه وفات یافت و چون مدت محاصره قلعه بطول انجامید شجاع الدین خورشید از خلیفه طلب صلح نمود. خلیفه از سر تقصیر او گذشت و او را مجدداً بحکومت لرستان برداشت و او پس از آن مدت سی سال دیگر بحکومت پرداخت.

شجاع الدین خورشید در زمان حیات پسر خود بدرالدین را بجانیشینی انتخاب کرد ولی برادر زاده اش سیف الدین رستم بن نورالدین محمد که چشم طمع بحکومت ولایت لر دوخته بود در صدد برآمد او را از میان بردارد و از او نزد پدرش سعایت کرد تا اینکه بدرالدین بفرمان پدر بولاکت رسید. شجاع الدین خورشید که بعلت طول عمر خرف شده بود و بهمین علت فرسان قتل فرزند خود را صادر کرده چون از مرگ فرزند اطلاع یافت از غصه در سال ۶۲۱ وفات یافت در حالی که عمر او از صد سال گذشته بود.

مؤلف عالم آرای عباسی گوید: او سردی کاردان و شجاع بوده و با زبردستان بمهربانی رفتار میکرد و بسبب عدالتش قبر او مزار متبرک لران شد و در دوران حکومت او که نزدیک ۵۰ سال بود مالیات لرستان بدربار خلیفه فرستاده میشد^۲.

از بدرالدین بن شجاع الدین خورشید چهار پسر ماند بنام های: حسام الدین خلیل - بدرالدین مسعود - شرف الدین تهمتن - و امیر علی.

۱ - عالم آرای عباسی.

۲ - ص ۳۲.

سیف‌الدین رستم بن نورالدین محمد (۶۲۱ هـ) - پس از مرگ شجاع‌الدین خورشید بحکومت رسید و با مردم بعدل و داد رفتار کرد و در آبادی لر کوچک کوشید و برای آسایش مردم و امنیت راه‌های بسیار کرد معذکک جمعی با برادرش شرف‌الدین ابوبکر بر علیه او اتفاق نموده خواستند او را در حمام بقتل آورند ولی او گریخته رو بصحرا نهاد اما گرفتارش شد او را با میرعلی پسر بدرالدین سپردند و او نیز بقصاص خون پدر او را هلاک کرد.

شرف‌الدین ابوبکر بن نورالدین محمد - بعد از برادر بحکومت رسید و چون برادرش عزالدین گرشاسب امیر علی بن بدر را بانتمام خون سیف‌الدین رستم بقتل رسانید خلیفه حسام‌الدین خلیل پسر بزرگ‌تر بدرالدین بن شجاع‌الدین خورشید را که بعد از بحکومت رسیدن سیف‌الدین رستم به بغداد رفته بود بلرستان فرستاد. اما شرف‌الدین ابوبکر در صدد برآمد او را از میان برادر و چون او از نیت شرف‌الدین اطلاع یافت دوباره به بغداد رفت و شرف‌الدین نیز بزودی وفات یافت.

عزالدین گرشاسب - بعد از برادر بحکومت رسید و ملکه خاتون خواهر سلیمان شاه ایوه‌ای از رؤسای بزرگ کرد را که زن برادرش بود به‌جمله نکاح خود درآورد. حسام‌الدین خلیل بار دیگران بلرستان آمد. عزالدین گرشاسب بچنگ او رفت چون عده‌ای از لران از عزالدین گرشاسب روی گردان شده بحسام‌الدین خلیل پیوستند عزالدین گرشاسب متهم و گرفتارش شد و حسام‌الدین خلیل بشفاعت زنش از سرتقصیر او گذشت و از قتلش صرف نظر کرد.

حسام‌الدین خلیل بن بدرالدین بن شجاع‌الدین خورشید - چون بتخت حکومت نشست ابتدا عزالدین گرشاسب را ولیعهد خود ساخت ولی مال بعد او را بقتل رسانید. زن عزالدین گرشاسب پسران خود را که شجاع‌الدین خورشید و سیف‌الدین رستم و نورالدین محمد نام داشتند نزد برادرش سلیمان شاه ایوه‌ای فرستاد و از او خواست که انتقام شوهرش را از حسام‌الدین خلیل بکشد. سلیمان شاه چندین جنگ با حسام‌الدین خلیل نمود تا عاقبت شکست یافت و قلعه بهار و قسمتی از کردستان بتصرف حسام‌الدین

خلیل در آمدند. پس از چندی سلیمان شاه بکمک سپاهیان خلیفه بچنگک حسام الدین خلیل آمد و در جنگی که در شاپور خواست (در نزدیکی خرم آباد فعلی) اتفاق افتاد حسام الدین خلیل کشته شد. سرش را از تن جدا کرده نزد سلیمان شاه آوردند. سلیمان شاه بر سرگ او متأسف شد و فی البدیهه این رباعی را گفت :

بیچاره خلیل بدر حیران گشته

تخم هوس بهار در جان کشته

دیو هوشش ملک سلیمان میجست

شد در کف دیوان سلیمان کشته

قتل حسام الدین خلیل در سال ۶۴۰ اتفاق افتاده است و مغولان از شنیدن خبر قتل او که از جانب آنان شهنه لرستان بود با سپاهیان از همدان بغداد حمله بردند و در نزدیکی خانقین با سلیمان شاه در ربیع الاول سال ۶۴۳ بچنگک پرداختند. خلیفه شرف الدین شرای را بجلو ایشان فرستاد و او مغولان را منهزم ساخت و بغداد را از تعرض آنان نجات داد.

بدرالدین مسعود (۶۴۰ - ۶۵۸) - بعد از برادر بحکومت رسید و برای گرفتن انتقام خون برادر پیش منکوقا آن رفت و از او در دفع سلیمان شاه و تصرف بغداد و استیصال خلیفه که سلیمان شاه را مدد داده بود کمک خواست. منکوقا آن بدرالدین مسعود را موقع لشکرکشی هولاکوخان بایران فرستاد و چون سلیمان شاه در واقعه بغداد بقتل رسید بدرالدین مسعود زن و فرزندان او را بلرستان آورد ولی آنان را گراسی داشت و چون بغداد روی بآبادی نهاد آنان را مخیر گردانید که بیغداد بروند یا در لرستان بمانند بعضی از آنان بیغداد رفتند و عده ای در لرستان ماندند و بدرالدین مسعود دختران او را بنکاح فرزندان و خویشان خود در آورد.

بدرالدین مسعود در سال ۶۵۸ بمرگ طبیعی درگذشت. حاکمی بغایت عادل بود و گویند قوت حافظه او باندازه ای بود که چهار هزار مسئله از احکام مذهب امام

شافعی را در حفظ داشت. پادشاهی متقی و دیندار بود. با درویشان و اهل تصوف میانه خوش نداشت. از زمان حکومت او حکام لر باطاعت ایلیخانان درآمدند و در واقع از طرف آنان در لرستان حکومت کردند.

تاج‌الدین شاه بن حسام‌الدین خلیل (۶۵۸ - ۶۷۷) - پس از مرگ بدرالدین مسعود بین فرزندان او که جلال‌الدین بدر و ناصرالدین عمر نام داشتند با تاج‌الدین شاه پسر حسام‌الدین خلیل بر سر حکومت نزاع در گرفت و هر دسته بعدهای از امرای ایلیخانی ملتجی شدند و باردوی اباقاخان رفتند. بموجب فرمان اباقاخان حکومت لرستان بتاج‌الدین شاه مقرر شد. او پس از رسیدن بحکومت بنای نافرمانی را گذاشت و از پرداخت مال مقرر بدربار ایلیخان خودداری نمود باین جهت اباقاخان بقتل او فرمان داد و او در سال ۶۷۷ کشته شد.

حکومت فلک‌الدین حسن و عزالدین حسین (۶۷۷ - ۶۹۲) - پس از قتل تاج‌الدین شاه حکومت لرستان بدو پسر دیگر بدرالدین مسعود یعنی فلک‌الدین حسن و عزالدین حسین رسید. این دو برادر کار حکومت را بین خود تقسیم نمودند یعنی حکومت دلای با فلک‌الدین حسن و حکومت اینچو با عزالدین حسین بود^۱.

آنان مدت ۱۵ سال بساین ترتیب حکومت کردند. فلک‌الدین حسن بغایت زیرک و دانا و عزالدین حسین قهار و کینه توز بود. این دو برادر قلمرو حکومت خود را از همدان تا شوشتر و از حدود اصفهان تا عراق عرب توسعه دادند و در آبادی کشور خود کوشیدند. اتفاقاً هر دو در سال ۶۹۲ درگذشتند^۲.

جمال‌الدین خضر بن تاج‌الدین شاه بن حسام‌الدین خلیل (۶۹۲-۶۹۳) - با اینکه دو برادر فوق هر یک فرزندان داشتند معذکک گیخاتوخان حکومت لرستان را بجمال‌الدین خضر فرزند تاج‌الدین شاه داد. چون از حکومت او یک سال گذشت حسام‌الدین

۱- انسیکلویدی اسلامی به زبان فرانسه - دلای یعنی املاک خاصه ایلیخانی و اینجویعی

املاک خاصه خاندان سلطنت.

۲ - منتخب التواریخ معینی نظیری ص ۶۱ .

عمر بیهک بن شمس الدین بن شرف الدین تهمتن بن بدر بن شجاع الدین خورشید که یکی از امرای جمال الدین خضر بود از فرمان او سرپیچید و بکمک مغولان که در اطراف خرم آباد سکونت داشتند او را بقتل رسانید و بمرگ او نسل حسام الدین خلیل بن بدر بکلی برافتاد و حسام الدین عمر بیهک بحکومت لر کوچک رسید.

حسام الدین عمر بیهک (۶۹۳) - در آغاز حکومت او صمصام الدین محمود بن نورالدین محمد باین بهانه که از دودمان عمر بیهک تا کنون کسی در لرستان بحکومت نرسیده بر علیه او قیام کرد و از خوزستان به خرم آباد مرکز لر کوچک لشکر کشید. حسام الدین عمر بیهک زمام حکومت را باو وا گذاشت و خود بزیرات مکه رفت.

صمصام الدین محمود (۶۹۳ - ۶۹۵) - چندی بدون منازع بحکومت لرستان مشغول بود تا اینکه حسام الدین عمر از سفر حج بازگشت و آغاز فتنه گذاشت و بکمک شخصی بنام شهاب الدین الیاس بجنگ صمصام الدین محمود آمد. صمصام الدین محمود در این جنگ کشته شد و طفل او نیز بدست عمر بیهک بقتل رسید. شیخ زین الدین کاموئی که خواهرش در ازدواج صمصام الدین محمود بود بدرگاه غازان خان رفت و از او برای گرفتن انتقام خون شوهر خواهر کمک خواست. بفرمان غازان خان عمر بیهک را باردو خواسته بیرغو نشانیدند و باتهام قتل صمصام الدین محمود و فرزند صغیرش او را کشتند.

عزالدین محمد بن عزالدین حسین بن بدرالدین مسعود (۶۹۵ - ۷۱۶) - بفرمان ایلخان در خردسالی بحکومت رسید. عم زاده او بدرالدین مسعود بن فلک الدین حسن بمخالفت او برخاست و هردو برای گرفتن فرمان حکومت باردو رفتند. در این زمان سلطان محمد خدا بنده اولجایتو بتخت ایلخانی نشسته بود. بفرمان او بدرالدین مسعود حاکم دلای و عزالدین محمد بحکومت املاک اینچو برقرار شد تا ایلخان بتواند او را که صورتی زیبا داشت نزد خود نگاه دارد و از جمالش بهره مند شود ولی چون بجد رشد رسید فرمان حکومت لرستان بعلاوه حکومت املاک اینچو بنام او صادر شد. او

از آن پس مدتی در لرستان بحکومت پرداخت تا در سال ۷۱۶ یعنی سال سرگ سلطان محمد خدا بنده اولجایتو وفات یافت.

دولت خاتون زن عزالدین محمد (۷۱۶) - پس از سرگ شوهر بحکومت لرستان رسید ولی از عهده اداره این ولایت بر نیامد باین جهت در کار حکومت خلل و خرابی راه یافت اغلب امرای مغول بلرستان آمده در کار حکومت دخالت میکردند از اینرو دولت خاتون کارها را ببرادرش عزالدین حسین وا گذاشت.

عزالدین حسین (۷۱۶-۷۳۰) - از طرف سلطان ابوسعید بحکومت لرستان رسیده و مدت ۱۴ سال حکومت کرده^۱.

شجاع الدین محمود (۷۳۰-۷۵۰) - بعد از پدر بحکومت رسید و او اغلب اوقات در ملازمت سلطان ابوسعید بسر میبرد و پس از سرگ او بلرستان آمد و بنای ظلم و ستم را گذاشت تا اینکه بدست ملازمان خود که آنان را بقتل تهدید کرده بود در جامه خواب کشته شد.

ملک عزالدین بن شجاع الدین محمود (۷۵۰-۸۰۴) - بعد از پدر در ۱۲ سالگی بحکومت رسید. مردی فاضل و عاقل بود. باصلاح خرابیهای لرستان پرداخت و مردم این ایالت در زمان او مرفه و آسوده بودند. او با سلاطین آل جلایر و آل مظفر روابط دوستانه داشت. چون در سال ۷۷۶ شاه شجاع پس از سرگ شاه محمود به اصفهان آمد حکام اطراف از آنجمله ملک عزالدین که چراگاه و مراتع احشام او از طرفی تا حوالی بغداد و کوه الوند و ولایت بروجرد و نهاوند و خرم آباد و از طرف دیگر تا حوالی شوشتر امتداد داشت از شاه شجاع اطاعت نمودند^۲ و نیز چون شاه شجاع در سال ۷۸۵ از اصفهان بخرم آباد رسید دختر ملک عزالدین را بخواست ابتدا ببهانه اینکه دختر نامزد سلطان احمد ایلکانی است از قبول آن خودداری نمود شاه شجاع از این خبر سخت خشمگین شده فرمان تسخیر خرم آباد را داد ملک عزالدین چون دانست

۱- تاریخ جهان آرا ص ۱۷۳ و شرفنامه ص ۷۲.

۲- حافظ ابرو.

مخالفت با شاه شجاع باعث فتنه و فساد خواهد بود باین جهت اطاعت کرد و دختر را بعقد او درآورد.

در سال ۷۸۸ چون امیر تیمور بلرستان آمد ملک عزالدین در قلعه‌ای متحصن شد ولی گرفتار گردید و بفرمان امیر تیمور او را با عده‌ای از فرزندانش بسمرقند و فرزند دیگرش سیدی احمد را باندکان فرستادند و سایر ملازمان او را در شهرهای دیگر ساوراءالنهر مسکن دادند. پس از سه سال امیر تیمور ملک عزالدین و پسرش سیدی احمد را مورد عنایت قرار داده آزاد ساخت و ملک عزالدین را به حکومت لرستان فرستاد.

چون سلطان زین العابدین از قلعه سلاسل گریخت و به بروجرد نزد ملک عزالدین رفت ملک عزالدین مقدم او را گرامی داشت.

در سال ۷۹۵ چون امیر تیمور فارس را متصرف شد و آل مظفر را قتل عام نمود ملک عزالدین از حکام تیموری فارس اطاعت داشت و هر سال مال مقرر را میپرداخت. هنگامیکه امیر تیمور بجنگ شام میرفت ملک عزالدین در ملازمت او بود اما پسرش سیدی احمد که سابقاً طعم زندان تیموری را چشیده بود و این بار نیز بدرفتاری محصلان و مأمورین مالیاتی را مشاهده میکرد درصدد قتل مأمورین تیموری برآمد ولی موفق نشده روی بکوهستان نهاد. عمال امیر تیمور ملک عزالدین را که در این زمان در لرستان بود دستگیر ساخته و در سال ۸۰۴ یقتل رسانیدند و پوستش را کنده از کاه پر نمودند و به سلطانیه برده و یک هفته در بازار این شهر آویختند.

سیدی احمد بن ملک عزالدین (۸۰۴ - ۸۱۵) - بعد از مرگ ملک عزالدین سیدی احمد همچنان در کوهستان لرستان متواری بود ولی چون در سال ۸۰۷ امیر تیمور وفات یافت او بتخت حکومت لر کوچک نشست. در زمان او اوضاع لرستان همچنان دچار خرابی و اختلال بود تا اینکه او در سال ۸۱۵ وفات یافت.

شاه حسین بن ملک عزالدین (۸۱۵ - ۸۷۳) - بعد از برادر بحکومت رسید و از ضعف تیموریان استفاده کرده گلپایگان و اطراف اصفهان را متصرف شد و در دوره

فترت بعد از ابوسعید تیموری همدان را نیز مسخر ساخت و بشهر زور نیز لشکر برد ولی در جنگی در سال ۸۷۳ کشته شد.

شاه رستم بن شاه حسین (۸۷۳ -) - جانشین پدر شد. او آخر حکومت او بمصادف است با ظهور دولت صفویه. او ابتدا از والی بغداد که از طرف امپراطور عثمانی حکومت داشت اطاعت می کرد و خراج خود را با و می پرداخت تا اینکه بدست شاه طهماسب صفوی گرفتار شد و در قزوین تحت نظر قرار گرفت ولی پس از چندی بحکومت لر کوچک تعیین شد تا بمرگ طبیعی در گذشت.

اغور بن شاه رستم - (مرگ در سال ۹۴۴ هـ) - جانشین پدر شد. او نیز از شاه طهماسب صفوی دومین پادشاه صفویه اطاعت داشت چنانکه در سال ۹۴۴ هـ که شاه طهماسب بجنگ عبدالله خان اوزبک بخراسان میرفت در خدمت شاه طهماسب بود در زمان غیبت او برادرش جهانگیر که از طرف اغور در لرستان حکومت داشت بر علیه برادر قیام کرد و چون اغور از خراسان برسیگشت جهانگیر بمداغعه او شتافت اغور در جنگی گرفتار و کشته شد (۹۴۰).

جهانگیر بن شاه رستم (۹۴۰-۹۴۹) - بعد از قتل برادر مستقلاً در لرستان بحکومت پرداخت تا اینکه در سال ۹۴۹ هـ بعد از ۹ سال حکومت بفرمان شاه طهماسب کشته شد.

شاه رستم بن جهانگیر (۹۴۹ - ۹۷۸) - پس از قتل جهانگیر پسر او را که شاه رستم نام داشت شخصی بنام ابومسلم گودرزی که لله شاه رستم بود برای اظهار اطاعت و دولتخواهی بخدمت شاه طهماسب آورد ولی شاه طهماسب دستور داد او را در قلعه الموت زندانی سازند و ابومسلم گودرزی را نیز منصب میرآخوری دادند. لران چون این حال بدیدند پسر دیگر او را که محمدی نام داشت و کوچک بود در قلعه جنگله مخفی ساختند و لرستان دچار آشوب گردید در این بین کسی که شياحت زیادی بشاه رستم داشت خود را شاه رستم خوانده گفت از قلعه الموت فرار کرده است. لران گرد او جمع شدند. چون این خبر بشاه طهماسب رسید شاه رستم را از زندان آزاد ساخته بحکومت لرستان فرستاد. بر رسیدن او شاه رستم ساختگی فرار کرد ولی گرفتار شد و

بقتل رسید . در این موقع محمدی برادر شاه رستم که بحد رشد رسیده بود با برادر بنای مخالفت را گذاشت و در اثر وساطت عده‌ای قرار بر آن شد که چهار دانگ لرستان در دست شاه رستم و دو دانگ آن در دست محمدی باشد و شرکت امور لرستان را اداره نمایند . چندی باین ترتیب بحکومت پرداختند تا در سال ۹۷۴ محمدی بفرمان شاه طهماسب گرفتار شد و در قلعه الموت زندانی گردید .

پس از گرفتاری محمدی پسرانش بر علیه شاه رستم قیام کردند و هر چند شاه رستم و سرداران سپاه شاه طهماسب کوشیدند از عهده دفع آنان بر نیامدند عاقبت قرار بر آن گذاشتند که محمدی را از زندان آزاد سازند و وعده حکومت لرستان باو بدهند تا پسران را بدرگاه شاه طهماسب بفرستند و فتنه لرستان تسکین یابد . محمدی این شرط را قبول کرد ولی پس از آزادی از زندان گریخته بلرستان رفت و شاه رستم ناچار بقزوین آمد و بقیه عمر را در آنجا گذراند .

محمدی پسر جهانگیر - پس از رفتن شاه رستم بقزوین او باستقلال در لرستان بحکومت پرداخت ولی از شاه طهماسب وجانشینش شاه اسماعیل دوم اطاعت داشت . چون در این ایام متصرفات دولت عثمانی تا سرحد لرستان کشیده شده بود محمدی بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم از سلطان مراد سوم (۹۸۲-۱۰۳۰) اطاعت نمود ولی بعلت بدرفتاریهای عمال دولت عثمانی مجدداً باطاعت سلطان محمد خداپنده که بعد از شاه اسماعیل دوم بحکومت صفوی رسیده بود درآمد تا اینکه وفات یافت .

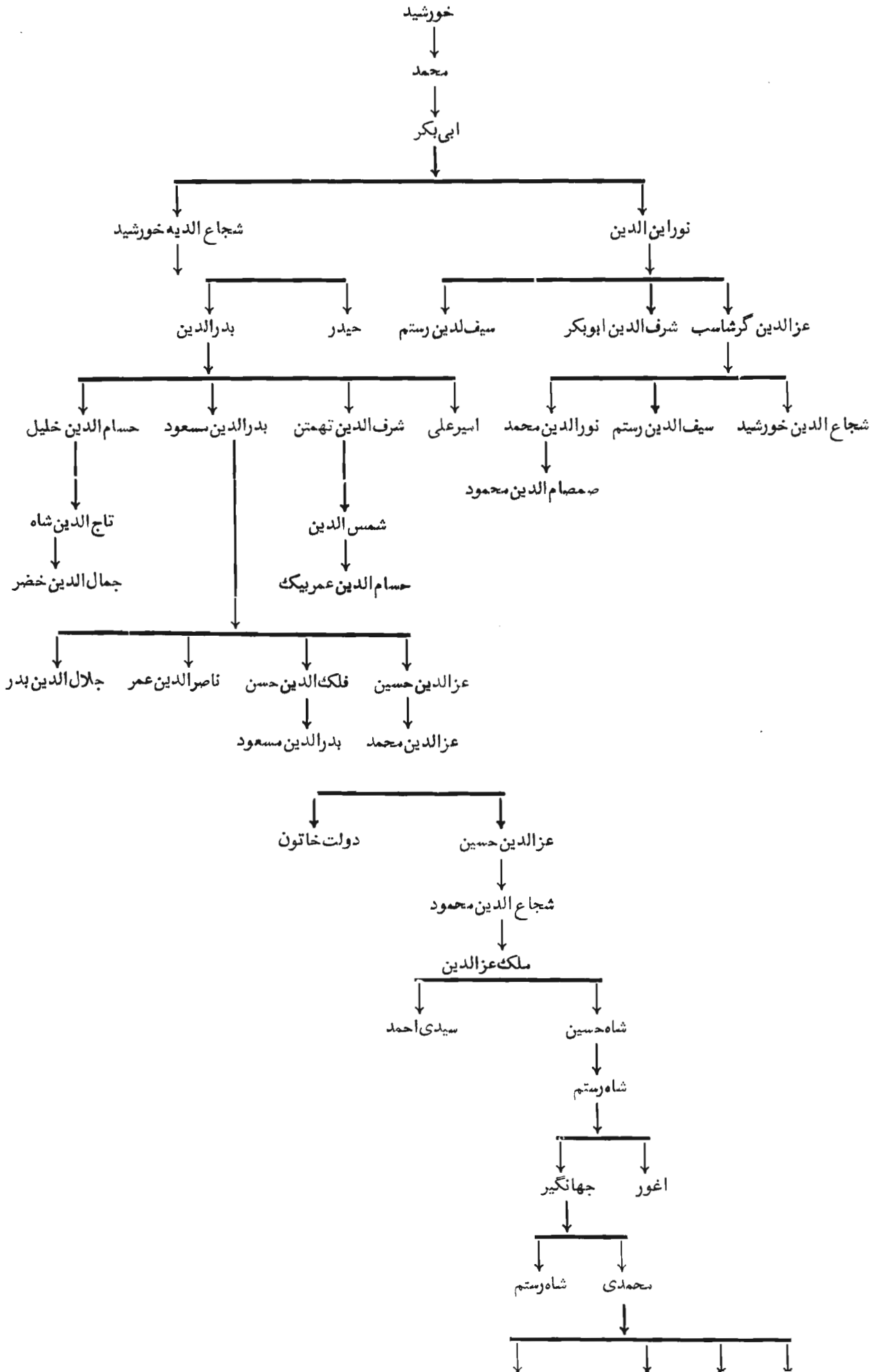
شاه وردی بن محمدی - در بغداد بعنوان گروگان زندگی میکرد بعد از فوت پدر از آنجا گریخته بکمک بزرگان لر بحکومت رسید و از طرف سلطان محمد خداپنده نیز فرمان حکومت یافت . در موقهیکه ترکان عثمانی تا نهاوند پیش آمده بودند از موقع استفاده کرده در صدد استقلال برآمد و در زمان شاه عباس نیز بنای عصیان را گذاشت . اما چون شاه عباس با دولت عثمانی قرارداد صلحی امضا نمود شاه وردی که حکومت خود را در خطر میدید از شاه عباس طلب بخشش نمود شاه نیز که

گرفتاریهای چندی داشت تصرف لرستان را ببعده موکول کرده با فرستاده او بمهربانی رفتار نمود.

در سال ۱۰۰۲ اغورلوبیک بیات والی همدان که از طرف شاه عباس برای جمع سپاهیانی جهت جنگ با عبدالؤمن خان اوزبک بنواحی بروجرد آمده بود باشاه وردی در سر مسئله ای اختلاف پیدا کرد و شاه وردی در جنگی اغورلوبیک را کشت و بروجرد را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

شاه عباس بشنیدن این خبر از خراسان برگشت. شاه وردی چون تاب مقاومت در خود ندید منهزم شد و بخاک عثمانی پناه برد پس از چندی دوباره وارد لرستان شده از شاه عباس تقاضای عفو نمود (۱۰۰۳) با اینکه مورد بخشش قرار گرفت دوباره از در عصیان درآمد. این بار در نزدیکی بغداد در قلعه ای متحصن شد اما گرفتار گردید. او را به اصفهان آوردند و بامر شاه عباس بقتل رسانیدند. با کشته شدن او بحکومت لر کوچک در سال ۱۰۰۶ خاتمه داده شد.

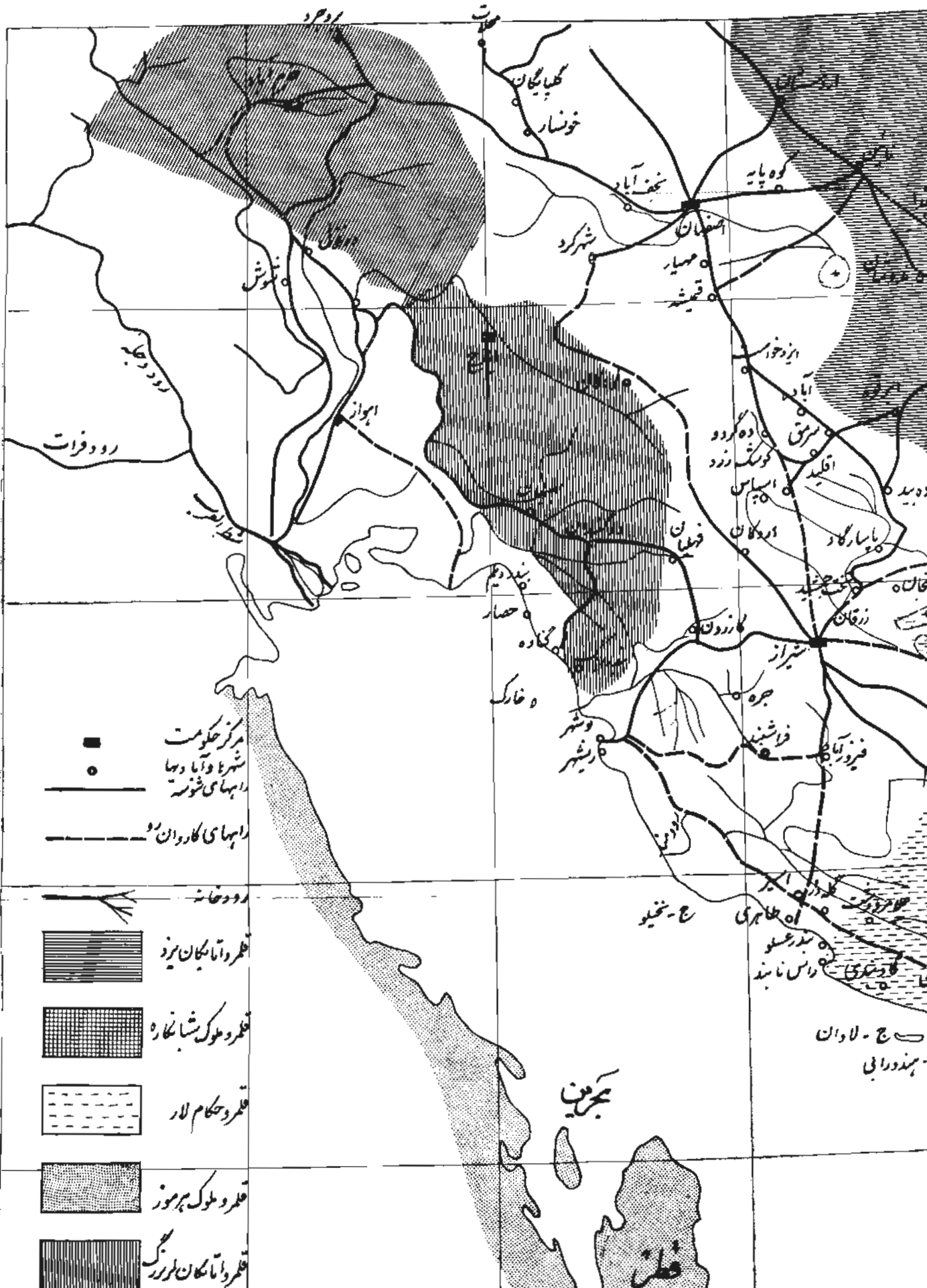
شجرہ نسب انا بکان لر کوچک






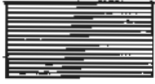
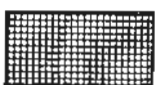
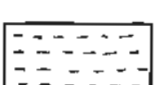




اقباكان لر كوچك

- ۱- خورشيد
- ۲- محمد بن خورشيد
- ۳- ابى بكر بن محمد
- ۴- شجاع الدين خورشيد بن ابى بكر ۵۷۰ تا ۶۲۱
- ۵- سيف الدين رستم بن نورالدين محمد بن ابى بكر — » ۶۲۱
- ۶- شرف الدين ابوبكر بن نورالدين محمد بن ابى بكر — » —
- ۷- عزالدين گرشاسب بن نورالدين محمد بن ابى بكر — » —
- ۸- حسام الدين خليل بن بدرالدين بن شجاع الدين خورشيد — » ۶۴۰
- ۹- بدرالدين مسعود بن بدرالدين بن شجاع الدين خورشيد ۶۴۰ » ۶۵۸
- ۱۰- تاج الدين شاه بن حسام الدين خليل بن بدرالدين ۶۵۸ » ۶۷۷
- ۱۱- فلك الدين حسن وعزالدين حسين پسران بدرالدين مسعود ۶۷۷ » ۶۹۲
- ۱۲- جمال الدين خضر بن تاج الدين شاه بن حسام الدين خليل ۶۹۲ » ۶۹۳
- ۱۳- حسام الدين عمر بيك بن شمس الدين بن شرف الدين تهمتن بن بدرالدين (۶۹۳)
- ۱۴- صمصام الدين محمود بن نورالدين محمد بن عزالدين گرشاسب ۶۹۳ » ۶۹۵
- ۱۵- عزالدين محمد بن عزالدين حسين بن بدرالدين مسعود ۶۹۵ » ۷۱۶
- ۱۶- دولت خاتون زن عزالدين محمد (۷۱۶)
- ۱۷- عزالدين حسين برادر دولت خاتون ۷۱۶ » ۷۳۰

- | | | | |
|------|---|-----|--------------------------------------|
| ۷۵۰ | » | ۷۳۰ | ۱۸- شجاع الدین محمود بن عزالدین حسین |
| ۸۰۴ | » | ۷۵۰ | ۱۹- ملک عزالدین بن شجاع الدین محمود |
| ۸۱۵ | » | ۸۰۴ | ۲۰- سیدی احمد بن ملک عزالدین |
| ۸۷۳ | » | ۸۱۵ | ۲۱- شاه حسین بن ملک عزالدین |
| — | » | ۸۷۳ | ۲۲- شاه رستم بن شاه حسین |
| ۹۴۰ | » | — | ۲۳- اغورین شاه رستم |
| ۹۴۹ | » | ۹۴۰ | ۲۴- جهانگیر بن شاه رستم |
| ۹۷۸ | » | ۹۴۹ | ۲۵- شاه رستم بن جهانگیر |
| — | » | ۹۷۸ | ۲۶- محمدی بن جهانگیر |
| ۱۰۰۶ | » | — | ۲۷- شاه وردی بن محمدی |



-  مرکز حکومت
-  شهرها و آبادیها
-  راههای شونده
-  راههای کاروان رو
-  رودخانه
-  قلمرو آماکان یزد
-  قلمرو طوک شمشاد
-  قلمرو حکام لار
-  قلمرو طوک هرموز
-  قلمرو آماکان لرزرگ

ص - لادان
- همدوابی

بحرین

قطر

قسمت دوم

تمدن در دوره فترت بعد از مغول و زمان حکومت آل مظفر

اگر تمدن را اتخاذ تدابیری برای بهبود زندگی بدانیم باید بگوئیم که در قرن هشتم هجری و دوره‌ای که مورد تحقیق و گفتگو است علاوه بر آنکه وضع زندگی بهتر نشده و دولت‌ها وسایل رفاه حال مردم را فراهم نکرده‌اند بلکه در اثر بی‌نظمی و اغتشاش و جنگ و ستیز که در سراسر ایران در این قرن رواج داشت مردم پایمال ظلم و جور و دستخوش تطاول و تعدی سلاطین و حکام گردیده و از هستی ساقط شده‌اند چه پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان امراء و حکام هر یک در ناحیه‌ای که بودند سر با استقلال برداشتند و یا سلسله‌های محلی تابع دولت ایلخانی در کار حکومت مستقل شدند و ایران را بحال تجزیه درآوردند که شرح آن در سابق گذشت. سلسله‌های کوچک محلی برای تحکیم موقعیت و افزودن بوسعت قلمرو خود اغلب با یکدیگر به زد و خورد پرداخته و آتش هرج و مرج را تندتر میساختند و نیز بسبب نفاق و اختلاف بین شاهزادگان یک سلسله و جنگ آنان برای تصرف تاج و تخت که نمونه آن فرزندان امیر مبارزالدین محمد مظفری هستند راحت و آسایش از مردم سلب شده و شهرها و دهات خراب گشته و سکنه آن پراکنده می‌شدند.

در این دوره ستمگریهای زمان مغولان تا دوره تیموری ادامه داشت. از این نظر نیز حد فاصلی بین این دو دوره مشخص از تاریخ ایران است. بنا بگفته ابن خلدون^۱ وقتی ملتی وحشی غلبه می‌یابد هدفش جز ربودن مال

مردم نیست. این هدف بطوریکه بعداً خواهیم دید در رفتار و کردار عمال دولتهای ترک و مغول که در ایران تشکیل یافته‌اند بخوبی نمایان است. دانشمندان اخلاق و سیاست همیشه پادشاهان را بعدل و داد و کمک به ستمدیدگان و درماندگان و ناتوانان و توجه به احوال ایشان توصیه نموده‌اند شاید یکی از علل توجه دانشمندان باین امر رواج ظلم و ستم و نبودن مرجعی برای مظلومان و ستمدیدگان بوده است. میتوان تمدن این دوره را از دو نظر مورد مطالعه قرار داد.

۱- آنچه مربوط بدولت و تشکیلات آن است.

۲- آنچه مربوط به ملت و طبقات مردم است.

مبحث اول - دولت

فصل اول

تشکیلات دولتی

دولت وملت مدتها پیش از این دوره دو گروه کاملاً متمایز و مشخص از یکدیگر را تشکیل میدادند زیرا از اواخر دوره ساسانیان و از نیمه قرن چهارم هجری که عنصر غیر ایرانی غزنوی بر قسمتی از ایران تسلط یافت تا مدتی پس از قرن هشتم هجری دولتها را عناصر مهاجم ترك و مغول^۱ تشکیل میداد و اینان نیز که قدرت را بضراب شمشیر بدست آورده بودند خود را صاحب اختیار جان و مال مردم میدانستند. دولتها دارای مراحل بودنه^۲.

مرحله نخستین دوران پیروزی و استیلا و خارج ساختن کشور از دست دولت دیگر بود در این مرحله همه افراد قبیله در بدست آوردن پیروزی و حفظ و نگهداری آن شرکت داشتند.

مرحله دوم دوران تسلط رئیس قبیله بر دیگران بود - در این مرحله رئیس قبیله که بنیان گذار دولت است پس از آنکه بر کشوری تسلط یافت دیگران را از دخالت در امور مانع میشد. او باتکاء یاران وفادار خود مخالفان را گرچه از خویشان و نزدیکان خود باشد از میان برسی دارد تا بی دردسر بحکومت بپردازد.

مرحله سوم دوران آرامش و سکون بود - در این مرحله رئیس دولت به برخورداری از زحمات خود و جمع آوری باج و خراج و کسب ثروت می پردازد و گاهی

۱ - غیر از سلسله های ایرانی آل زیار و آل بویه و سلسله های محلی دیگر.

۲ - مقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ۳۴۲.

نیز برای نام نیک خود ابنیه خیر از قبیل مسجد و مدرسه و خانقاه میسازد و جهت ادامه حکومت اصلاح حال سپاهیان را مورد توجه قرار میدهد.

سراحل فوق در دولتهائی که بدست سهاجمین خارجی در ایران تشکیل شده بخوبی نمایان است چه هر یک از رؤسای قبایل مهاجم پس از آنکه به کمک قوم و قبیله خود جانشین دولتی شد و تسلط خود را مستقر ساخت ایران و آنچه را که در او بوده از آن خود دانسته و مردم را بنده زر خرید خود پنداشت چنانکه ایلخانان املاک و اراضی مردم را بنام دلای و اینجو ضبط کرده ویا بصورت تیول و اقطاع به بزرگان لشگری و کشوری دادند و صاحب اصلی را از استفاده از آن محروم ساختند. استبداد و خودکامی از خصایص دولتهای این دوره است چه رئیس دولت و پادشاه وقت حاکم بر مقدرات عمومی است او مصدر تمام اوامر و نواهی و بخشنده کلیه امتیازات و افتخارات و رئیس کل تشکیلات کشوری و لشگری است و همه اجرای فرامین او را واجب میدانند و تخطی از آن را جائز نمی‌شمارند.

اما دوره خودکامی چندان بطول نمی‌انجامد و دوران مسالمت فرا می‌رسد زیرا رئیس دولت در این دوره با اسراء و بزرگان کشور راه مسالمت می‌پیماید و خود نیز بآنچه دارد و از گذشتگان بدو رسیده قانع میشود. سپس دوره عیش و عشرت و بذل و بخشش میرسد و رئیس دولت در این دوره راه اسراف و تبذیر میرود و بعلاوه با بزرگان و عمال شایسته سابق بنای بی‌مهری میگذارد و کسارها را بکسانی که از عهده انجام آن بر نمیآیند وامیگذارد و باین جهت جریان امور از حال عادی خارج میگردد و بعلت زباده‌روی در خرج درآمد مملکت به هزینه سپاه کفایت نمی‌دهد از اینرو وضع لشکر روبه‌تباهی میرود و طغیان در اطراف کشور روی میدهد تا فرسودگی بدولت راه می‌یابد و سرانجام بانقراض منجر میشود.

از آثار فرسودگی دولتها در این دوره تقسیم و تجزیه آن است زیرا هنگامیکه کشور در حال قدرت و عظمت است پادشاه دیگران را در کار دولت دخالت نمیدهد و هر یک از خویشاوندان را که خیال سلطنت دارد از میان بر میدارد ویا از حایه بصر

عاری میسازد^۱ با این حال شاهزادگان و بزرگان لشکر از اطاعت سلطان خسار میگردند و راه خودسری پیش میگیرند.

دولتهای دوره فترت بعد از مغول از آنجمله دولت آل مظفر از این میرطبیعی و حیات سیاسی دولتها بی بهره نبوده اند امیر مبارزالدین محمد مظفری که تربیت یافته دستگاه ایلخانان بود و آئین بزرگی و فرماندهی را از سرداران سپاه مغول آموخته پس از ۲۴ سال تلاش و کوشش دولتی بالنسبه معتبر در جنوب ایران تشکیل داد. او بر تمام متصرفات خود حکومت داشت و دولتهای محلی دیگر مانند اتابکان لر بزرگ و کوچک و سلوک هرموز و حکام لار از او اطاعت میکردند. زمان دولت او دوران خودکامی بود ولی چون سلطنت به شاه شجاع رسید دوران تجزیه آغاز شد زیرا او با واگذاشتن اصفهان به شاه محمود و کرمان به سلطان عمادالدین احمد و یزد به شاه یحیی مملکت خود را بحال تجزیه درآورد و در نتیجه خرابی و ویرانی به قلمرو حکومت آل مظفر راه یافت و بمحض مرگ او اختلال و هرج و مرج بالا گرفت و همین امر بهانه ای بدست امیر تیمور داد تا برخلاف وصیت شاه شجاع در سال ۷۸۹ لشکر به شیراز بکشد و سلطان زین العابدین را از مقر حکومت فراری سازد و بار دیگر در سال ۷۹۵ با قتل شاه منصور بدولت آل مظفر پایان دهد.

کیفیت تشکیل دولت آل مظفر - دولتهائی که در دوره فترت بعد از مغول در ایران روی کسار آمده اند اغلب بدست رؤسای طوایف تأسیس یافته و رؤسای قبایل مغول بقدرت و نیروی طوایف خود خانی از فرزندان چنگیز را بحکومت برداشته اند و عده ای از آن میان پس از زد و خورد با یکدیگر بتأسیس دولتی نایل آمده اند مانند امیرعلی پادشاه خال سلطان ابوسعید از قبیله اویرات و شیخ حسن کوچک نواده امیر چوپان از قبیله سولدوز و شیخ حسن بزرگ رئیس قبیله جلایر و امیر طغایمور بکهک امیر ارغون خان جانی قربانی از قبیله اویرات بودند.

۱- شاه شجاع پسرش سلطان شبلی را بهمین علت نایبنا ساخت.

بنابراین دولتهای چوپانی وایلکانی یا آل جلایر و طغایموریان که متصرفاتشان قسمتهای شمالی و غربی و قسمتی از مرکز ایران را شامل بود به نیروی قبایل و طوایف مغول متکی بود و میتوان حکومت آنان را دنباله دولت ایلخانان منتهی هر یک در قلمروی محدودتر دانست زیرا سلاطین این دولتها کشور خود را مطابق آئین و رسوم مغولان اداره مینمودند و یاساهای جنگیزی مورد احترام و رعایت آنان بود.

آل کرت که از آغاز حکومت مغولان در هرات و اطراف آن دولتی در تحت اطاعت ایلخانان داشتند بعد از مرگ سلطان ابوسعید با استقلال رسیدند و همچنین حکام محلی گیلان و مازندران و سیستان نیز که از حکام مغول اطاعت داشتند و سر با استقلال برداشته بودند البته طبق آئین و سنت محلی خود اداره میشدند.

از دولتهای دوره فترت دو دولت با آئین و روش خاص روی کار آمدند یکی سربداران در خراسان غربی و دیگری آل مظفر در فارس و کرمان و خوزستان و قسمتی از عراق عجم.

نهیضت سربداران که بر علیه ظلم و بیادگری حکام مغول در سبزوآر آغاز شده بود بعدها رنگ مذهبی بخود گرفت و سربداران بکمک شیعیان ساکن این حدود توانستند بقدرت برسند و دولتی تشکیل دهند.

اما آل مظفر که ابتدا در خدمت اتابکان یزد و سپس در اطاعت ایلخانان بودند قدرت را فقط به نیروی شجاعت و تهور بااست آوردند و چون سلطان ابوسعید وفات یافت مردم فارس و اصفهان برای رهائی از چنگ حکام ستمکار مغول ابتدا حکومت اینجویان را پذیرفتند و مردم یزد و کرمان نیز بحکومت امیر مبارزالدین محمد مظفری قویدل شدند و تشکیل دولت آل مظفر نه بکمک قبیله و طایفه ای خاص صورت گرفت و نه طرفداری پیروان مذهب معینی در ایجاد آن مؤثر افتاد بلکه مردم ایران که از ظلم و ستم عمال دولت مغول در عذاب و شکنجه بودند زیر پرچم آزادی بخش امیر مبارزالدین محمد گرد آمدند و او را در تأسیس دولت مظفری یاری دادند تا او توانست بر دولت آل اینجو نیز ظفر یابد و حکومت بالنسبه معتبری در جنوب ایران تأسیس نماید.

پادشاه - در رأس دولت پادشاه قرار داشت ابن خلدون که در همین قرن زندگی میکرده پادشاهی را برای انسان امری طبیعی و ضروری و آن را موافق طبیعت اجتماع بشری میدانند.

چون بازگشت همه امور به شخص سلطان و پادشاه بود از اینرو آرایش کشور و آسایش مردم بستگی به شخصیت او داشت اگر در تخت سلطنت پادشاهی شجاع و دادگر می نشست و دست عمال ظالم و ستمکار را از دامان کشاورزان کوتاه میساخت رعایا در امن و راحت بسر میبردند و زراعت و کشاورزی رونق می یافت و کشور روبه ترقی و تعالی میرفت و در صورت عکس سملکت راه تنزل می پیمود^۱ از اینرو علماء و دانشمندان برای پادشاه خصایصی قایل شده اند چنانکه ابن خلدون گوید :

کسی برای سلطنت شایسته خواهد بود که دارای خصال نیکو باشد و خصال نیک بهخوشودن لغزشها و چشم پوشی از خطای گناهکاران و یاری رساندن به بیچارگان و دستگیری بینویان و شکیبائی به شدائد و وفای بعهد و حفظ عرض و ناموس مردم و بزرگداشت علماء و اعتقاد بمردم دیندار و پرهیزکار و گوش فرادادن به شکایات دادخواهان و پایداری در دین و دوری گزیدن از مکر و فریب و پیمان شکنی است^۲.
مؤلف عقدالعلی نیز حسن سیاست را از اخلاق پادشاهان میدانند و گوید معنی سیاست آن باشد که طبقات مردم را از ابناء ملک و شرف و ارباب انساب و اصحاب احساب و علماء و اهل فضل و عباد و اهل سلاح و دهاقین و ارباب ضیاع و تجار و محترفه هر یکی را در مرتبت خویش و منزلت لایق بوی دارد^۳.

مؤلف تحفة الملوك در پادشاهی وصفات آن گوید :

« پادشاهی اصلی عظیم است و ولایت داشتن کاری بزرگ و خلافت خدای تعالی است اندر زمین - چون باری تعالی بنده ای را به تشریف امر امارت مخصوص

۱- مؤلف عقدالعلی گوید : خلل ولایت از ضعف ملوك است ص ۱۷ .

۲- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۲۸۰ .

۳- عقدالعلی ص ۵۳ .

گرداند و به مکانت پادشاهی در اماکن اوامر و نواهی متمکن کند و درجه اوتالی رتبت نبوت نماید و فرمان وی را بر نفوس و اموال ایشان نافذ گرداند و هرآینه بر بنده واجب و لازم باشد در بندگی خدای عزشأنه و در اشاعت عدل و انصاف و افاضت بر واحسان سعی نمودن و در اعلاء اعلام دین و اعلان سناریقین کوشیدن و یقین داند که هر جوری که در ممالک وی در جوار یکی از بندگان برود روز قیامت معاتبه آن تبعه با وی رود و مطالبه آن ظلم از وی کنند و چون بر رعایت ولایت مشغول شود و در مصالح دین و ملت کوشد و راستی و داد کند ثواب عدل یک روز او در مقابل طاعت جمله رعیت در محل قبول افتد و رسول فرموده (عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة) یعنی عامل یک ساعته از پادشاه فاضل تر از عبادت شصت ساله بر دوام.

و نیز برای پادشاهی ده شرط قائل شده بدین شرح :

اول آنکه هر قضیه که واقع شود تقدیر کند و چنان انگارد که خود رعیت و پادشاهی با دیگری و هر چه بر خود روا ندارد بر رعیت نیز جایز ندارد .
دوم انتظار از باب حاجات بر درگاه وی حقیر نشناسد و از خطر آن حذر کند که در تأخیر قضای حاجت بندگان روز قیامت از وی مطالبه رود .
سوم آنکه همگی اوقات خویش مستغرق شهوات انسانی و قضاء مآرت نفسانی نگرداند و سعی آن کند که بیشتر اوقات بتدبیر ملک و رعیت مصروف دارد .
چهارم آنکه تا تواند بنا و اساس هر کاری بر فرق و مدارا نهد نه آنکه عنف کند .

پنجم بقدر قدرت و اندازه استطاعت جهد کند تا رعیت از وی خشنود شوند .
ششم آنکه رضای هیچ آفریده ای مخالفت فرمان طلب نکند و مقتضای شهوات بر مواجب شرع مقدم ندارد .

هفتم آنست که چون از وی طلب حکم کنند عدل کند و چون رحمت طلبند عفو کند و آنچه وعده کند خلاف نکند .

هشتم آنکه حریص باشد بدیدار علماء متقی و بارع و مولع باشد بر موعظه و

نصیحت ایشان و تاواند اجتناب نماید از آن طایفه‌ای که وی را عشوه دهند و بروی ثنا گویند و وی را خوشنودی طلبند از برای منفعتی که از پادشاه بایشان رسد.

نهم آنکه تا تواند فخر و تکبر ترك کند و نخوت پادشاهی موجب کثرت خشم است بخدم و رعایا وحشم.

دهم آنکه بدان فناءت نکند که خود ظلم نکند باید چنان مضبوط دارد که در ولایت خود عمال و کارداران حضرت وی نیز ظلم نکنند و غلامان و چاکران و ونواب و خدم خود را مهذب دارد و اصحاب رای و تدبیر و ارباب رفق و حذر را بخود نزدیک دارد.^۱

امام محمد غزالی در سیرت پادشاهان گوید :

السلطان ظل الله فی الارض یعنی که سلطان بزرگ و برگماشته خدایند بر خلق پس بیاید دانستن که او را آن پادشاهی و فرایزدی داد؟ از اینروی اطاعت ایشان باید داشت و ایشان را دوست باید داشت و متابع باید بود و با ملوک منازعت نشاید و دشمنی نباید داشت...

پس بیاید دانستن که آبادانی و ویرانی این جهان از پادشاهان است و اگر پادشاه عادل بود جهان آبادان و رعیت ایمن بود^۲.

حال باید دید این صفات در سلاطین آل مظفر بوده است یا خیر؟ از سلاطین این سلسله امیر مبارزالدین محمد چنانکه در شرح اخلاق و صفاتش گفته شد مردی سخت گیر بود و از خطای گناهکاران نمی گذشت حتی خواهرزاده خود شاه سلطان را نیز بعلت ارتکاب قتل بمرگ محکوم ساخت و تا کسان مقتول بدیت راضی نشدند از تقصیر او نگذشت و بنا بنوشته محمود کتبی مؤلف تاریخ آل مظفر طبیعتش بر اراقت خون و مساوت قلب و غدر مجبول بود. بحسن طالع و تدبیرات

۱- تحفة الملوك ص ۶۲.

۲- نصیحت الملوك امام محمد غزالی ص ۳۹ تصحیح استاد محترم آقای همائی.

موافق عروس ممالک را در کنار سراد گرفت و بواسطه سیاست زیادت از حد مردم از او مستقر بودند^۱.

ولی شاه شجاع پادشاهی حلیم و با گذشت بود و از سر تقصیر گناهکاران میگذشت چنانکه برادرزاده اش شاه یحیی با اینکه دائماً در کار ملک اختلال میکرد و سبب اختلال امور می گشت و دیگران را بر علیه شاه شجاع برسی انگیزت معذک چون بر او دست می یافت گناهش را می بخشید و باز در حکومت یزد برقرارش می ساخت و نیز برادرش شاه محمود که دوبار بکمک سلطان اویس ایلکانی با او بجنگ پرداخت و حتی یکبار دوسال شیراز مرکز حکومت را در تصرف گرفت با اینحال در هنگام ضعف و زبونی اش بر او رحمت آورد و حکومت اصفهان را بقرار سابق در اختیارش گذاشت رفتار او با شاهدگان دیگر مظفری و همچنین اتابکان لر و ملوک هرموز بهترین دلیل بر حسن خلق او و چشم پوشی از لغزش خطا کاران و تحمل بر شدائد و وفای بعهد او است.

حکومت سلطان زین العابدین و شاه منصور چندان نپائید که بتوان درباره اخلاق آنان قضاوت صحیح نمود زیرا سلطان زین العابدین هنوز در تخت سلطنت مستقر نشده بود که در سال ۷۸۹ گرفتار حمله امیر تیمور گورکان شد و سپس بدست پسر عمش شاه منصور نایبنا گردید و حکومت شاه منصور نیز با اینکه بر دی دلیر و شجاع بود طولی نکشید و در سال ۷۹۵ بدست امیر تیمور کشته شد.

سلطین آل مظفر عموماً مردی دین دار بودند و علماء دین را محترم میداشتند چنانکه امیر مبارزالدین محمد چون در سال ۷۱۷ از خدمت سلطان ابوسعید به میبید آمد ملازمت مجلس علماء و فضلاء خصوصاً شهاب الدین علی با عمران اختیار کرد^۲ و نیز نسبت به مجدالدین حسن قاضی شهر یزد ارادت می ورزید. مؤلف تاریخ جدید

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۷.

۲- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۷.

یزد گوید تمام سلاطین بنی مظفر سلازمت او میکردند^۱ همچنین تمامی آل مظفر سرید محمد شاه پسر شیخ تقی الدین دادا محمد بودند^۲ و نیز در مجلس وعظ مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی که در سال ۷۹۸ در یزد وفات یافته حاضر میشدند و منقاد شیخ شرف الدین خضر از بزرگان دین بودند^۳ توجه سلاطین آل مظفر به بنای اینیه مذهبی نیز نشانه توجه آنان بامور دینی است.

اما نفاق و دشمنی که بین آنان مخصوصاً بعد از مرگ امیر مبارزالدین محمد روی نمود اساس دولتشان را متزلزل ساخت و درخت شوکتشان را به تندباد نیستی سپرد. البته ابن دشمنی‌ها را علتی جز دست یافتن بر تاج و تخت سلطنت نبود هر کسی میکوشید که بر تخت سلطنت که پایگاهی شریف و لذت بخش بود^۴ دست یابد از اینرو در راه بدست آوردن آن بکشمکش و زد و خورد سپرداخت زیرا کمتر کسی حاضر بود آن را بدیگری واگذارد مگر آنکه بروی چیره شود از اینرو خواه ناخواه اختلاف و نزاع در سر آن روی میداد تا یکی بردیگری غلبه یابد.

انتقال سلطنت از امیر مبارزالدین محمد به شاه شجاع از راه طبیعی صورت نگرفت بلکه حب سلطنت شاه شجاع را بر آن داشت تا پدر را کور کرد^۵ آنگاه تخت سلطنت را بدست آورد. جنگ شاه محمود با شاه شجاع نیز برای اشغال تخت سلطنت پدر بود. فتنه جوئیهای شاه یحیی حاکم یزد نیز به همین علت صورت میگرفت. جنگهای شاه منصور را با سلطان زین العابدین نیز علتی جز آن نبود. خلاصه همه جنگ و ستیزهای سلاطین و شاهزادگان مظفری برای تصرف تخت پادشاهی و برخورداری از لذایذ آن بوده است.

۱- تاریخ جدید یزد ص ۱۷۸.

۲- تاریخ جدید یزد ص ۱۹۷.

۳- همان کتاب ص ۲۰۴.

۴- مقدمه ابن خلدون ص ۳۰۱.

۵- منتخب التواریخ معینی نطنزی ص ۱۸۷.

ابن خلدون گوید: پادشاه نباید به گروه معینی اختصاص یابد بلکه باید همه رعیت را در نظر دارد و لشگریانی به مرزها و حدود کشور بفرستد و به نیروی آنان مملکت را از تجاوز حفظ کند^۱.

و نیز گوید: بهبود اوضاع کشور بسته به همراهی و مساعدت سلطان نسبت به رعیت است چنانچه اگر سلطان در کیفیت دادن مردم سخت گیر و کینه توز باشد و گناهان ایشان را بزرگ جلوه دهد آنوقت بیم و خواری مردم را فرا میگیرد و سرانجام بدروغ و مکر و فریب پناه میبرند و بدان خو میگیرند و فساد و تباهی به فضایل اخلاقی آنان راه مییابد و در جنگها از یاری سلطان دست میکشند. ولی اگر سلطان نسبت به رعایا سهر و ملاحظت کند و از بدیها و جرایم ایشان درگذرد بوی انس می گیرند و او را پناه خویش سازند و مهر و بی بدلی نشانند و هنگام جنگ بادشمنان او جانسپاری کنند در نتیجه امور کشور از هر سوی به بهبود می گراید. بعلاوه پادشاه باید از حقوق مردم دفاع کند چه حقیقت پادشاهی هنگامی کمال گیرد که سلطان از رعیت دفاع کند و نعمت بخشیدن و احسان سلطان به رعایا از جمله شرائط رفق و همراهی به ایشان است^۲.

در این دوره پادشاهان حکومت مطلقه داشتند و اوامر آنان از طرف کلیه مردم بدون چون و چرا اطاعت میشد و مجازات متخلفین از فرامین پادشاهی مستلزم عقوبتهای شدید مانند قتل و زندان بود ولی گاهی مخصوصاً در مواقع جنگ پادشاهان با امرا و بزرگان رأی میزدند و نظر آنان را در امور مهمه میخواستند اما نظر پادشاه قطعی و غیرقابل پژوهش بود.

سلطنت در خاندان ذکور ارثی بود و همینکه فردی برلمتی غلبه یافته تخت سلطنت را بدست می آورد حکومت در خاندان او باقی می ماند تا دیگری تخت سلطنت را از آنان بگیرد. پادشاهی مبتنی بر سنت دیرین سلطنت بود یعنی پادشاهی باید در

۱- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۳۶۹.

۲- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۳۷۱.

نسل کسی باشد که تخت سلطنت را به جنگ بدست آورده است. این فکر و عقیده پیش از مغولان نیز در ایران جاری بود و بعد از مرگ سلطان ابوسعید نیز اسرای مغول برای رعایت همان سنت ناچار بودند از اوغ چنگیز شخصی را به خانی بردارند و خود بنام او حکومت نمایند چنانچه امیرعلی پادشاه خال سلطان ابوسعید موسی خان پسر باید و خان را بسلطنت برداشت و شیخ حسن بزرگ محمد خان نبیره سنگو تیمور بن هلاکوخان را بدین مقام انتخاب نمود و پس از قتل او طغاتی مورخان از نبیرگان یکی از برادران چنگیز را بخانی برداشت و بعد از او شاهزاده جهان تیمور بن آلافرنگ بن اباقاخان را انتخاب نمود تا اینکه خود بسلطنت رسید شیخ حسن کوچک نیز ابتدا ساتی بیک دختر سلطان اولجایتو و بعد سلیمان خان از احفاد یشموت بن هولاکو را بخانی برداشت تا اینکه خود در سال ۷۴۴ بقتل رسید و برادرش سلک اشرف بجای سلیمان خان انوشیروان نامی را به خانی انتخاب نمود.

در زمان سلطنت شاه شجاع دولت شاه بکاول که از طرف او بحکومت کرمان رفته و سپس عصیان نموده و میخواست برای خود اساس سلطنت در کرمان ترتیب بدهد چون مردم را بدین امر راضی ندید از اینجهت بنام شاه محمود خطبه خواند و سکه زد. زیرا او را نسبت سلطنت نبود.

معمولاً اولاد ذکور به سلطنت انتخاب میشدند و اگر پادشاه را فرزند ذکوری نبود یکی از نزدیکان او بموجب وصیت به سلطنت میرسید. زنان با اینکه مورد احترام بودند معذکک در دولت آل مظفر بسلطنت نرسیده و قدرت حکومتی نیافته اند. تا زمانی که دولت در منتهای قدرت بود سلطان بموجب وصیت باین مقام میرسید ولی در موقع ضعف اغلب امرا و بزرگان در انتخاب سلطان دخالت مینمودند و میخواستند کسی که بتواند منافع آنها را بهتر حفظ کند باین مقام برسد چنانکه چون مرگ شاه شجاع نزدیک شد جمعی باسلطان زین العابدین بیعت کردند و عده ای جانب

سلطان احمد را گرفتند^۱ و نیز چون شاه محمود حاکم اصفهان در سال ۷۷۶ وفات یافت مردم این شهر دودسته شدند دسته‌ای میخواستند سلطان اویس بن شاه شجاع حاکم شود دسته دیگر سلطنت شاه شجاع را طالب بودند^۲ البته این دودستگی‌ها غالباً به جنگ و زد و خورد و در نتیجه به ضعف و ناتوانی دولت منجر میشد.

اطرافیان سلطان - در اطراف سلطان جمعی بنام سلازمان درگاه بخدمت مشغول بودند، که عبارت بودند از:

- ۱- منشی الممالک - وظیفه او عبارت بود از تصدی مکاتبات سلطان و او ریاست دیوان کتابت را در عهده داشت^۳ منشی الممالکی مقامی پراهمیت بود زیرا او پیوسته در حضور سلطان بود و محرم اسرار او بشمار میرفت ابن خلدون گوید: صاحب این مقام گاهی بسبب تقرب یافتن دیگری در نزد سلطان تنزل می‌یافت و یا خود کاسگی وزیری باعث میشد که همه امور را در نزد خود متمرکز سازد و سبب تنزل وی شود و گاهی خود سلطان زمام امور را در دست می‌گرفت و این مقام را بخود اختصاص میداد^۴.
- ۲- واقعه نویس - بنا بر گفته ابن خلدون واقعه نویس احکام و دستورهای را که پادشاه بروی القاء میکرد بر نامه‌ها و شکایات می‌نوشت صاحب این مقام بنا به نوشته مؤلف تذکره الملوك در زمان صفویه نیز همین وظیفه را داشته است بعلاوه نوشتن مذاکرات جلسات و تنظیم صورتجلسه با او بوده و وقایع و عرایض را بسمع شاه میرسائییده و هر وقت میخواست اجازه تشریف بحضور سلطان را داشت^۵. منشی و واقعه نویس از همان بالاترین طبقات مردم که از دانش و بلاغت و سخنوری بهره‌وری داشتند انتخاب میشدند.

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۰۲.

۲- همان کتاب ص ۹۱.

۳- در زمان سلطنت اسیر مبارزالدین محمد بنا بر گفته معینی‌الدین بزدی سولانااسام‌الدین اصفهانی عهده‌دار دیوان کتاب بود. مواهب الهی ص ۱۴۳.

۴- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۸۰.

۵- کتاب سازمان اداری صفوی تألیف دینورسکی ترجمه سعود رجب‌نیا ص ۹۵.

۳- دواتدار - او همواره نزد سلطان و ملازم خدمت او بوده و همیشه دوات و کاغذ همراه داشت تا فرامین شاه را ثبت نماید.

۴- یساول^۱ و او مأمور بود اوامر و فرامین سلطان را در حضور او اجرا کند.
 ۵- حاجب یا دربان - که از ورود اشخاص بدون اجازه سلطان بدرگاه سماعت بعمل می‌آورد و یا دربار را در روز ومدت معین بروی مردم میگشود و بارعام میداد. این خلدون دربان یا حاجب را مرئوس وزیر میداند و گوید وزیر هر گونه صلاح میدید بدودستور میداد و نیز حاجب را از یاران پادشاه میداند و گوید: از راه حجابت و پرده‌داری او را از انظار می‌پوشاند تا مردم بروی ازدحام نکنند و وی را از اندیشیدن در امور مهم کشور باز ندارند^۲.

۶- امیر شکارباشی - صاحب این شغل از این نظر اهمیت داشت که شکار از امور مهم نظامی بشمار میرفت و تنها وسیله سرگرمی و نشاط نبود. شکار جری که برای تقویت حس جنگجویی و خونخواری در زبان صلح در بین مغولان معمول بود دارای قواعد و ترتیبات خاصی بوده است.

۷- امیر آخورباشی - که او را وکیل خیل^۳ نیز میگفتند مأمور نگاهداری اسبان شاه و سرپرست اصطبل سلطنتی بود و چون اسب در نظر سلاطین برای اسورجنگی اهمیت فراوان داشت از اینجهت نگاهداری این حیوان و مواظبت از آن مورد توجه خاص سلطان بود.

۸- توشمال - که او را چاشنی گیر و پیش مرگ نیز میگفتند ناظر یا بازرس مطبخ شاهی بود و کلیه امور آشپزخانه تحت نظر او قرار داشت. او پیش از آنکه شاه غذا را صرف نماید از آن برای اطمینان خاطر شاه می‌چشید و در تمام مدت صرف غذا در خدمت حاضر بود^۴.

۱- از ریشه مغولی یسا Yasa بمعنی قانون یا فرمان.

۲- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۷۹.

۳- تاریخ کرمان محمدبن ابراهیم ص ۵۴.

۴- کلمه مغولی است بمعنی شخص مورد اعتماد یا صاحب مقام. سازمان اداری حکومت

۹- حکیم‌باشی - چون حافظ ملامتی سلطان بود از اینجهت از جمله محرمان پادشاه محسوب میگردد و غالباً جان و مال او بعلت معالجات غلط در معرض خطر بود .

۱۰- منجم - اغلب سلاطین بعلت اعتقاد بنجوم و سعد و نحس کواکب در شروع بکاری نظر منجمان را خواستار میشدند و حتی پیش از آنکه حکیم‌باشی بمعالجه شروع کند نظر موافق منجم‌باشی را جلب میکردند . البته اعتقادات خرافی به‌امور نجومی اغلب از علل تنزل و انحطاط و سبب شکست لشگریان در میدان جنگ بود .

ارکان دولت - ارکان دولت و صاحبان مقامات و مراتب که سلطان را در کار ملوک یاری میدادند بدو دسته تقسیم میشدند :

۱- ارباب قلم

۲- اصحاب شمشیر^۲ .

۱- مانند اعتقاد شیخ ابواسحق به نجوم و قول منجمان و نتیجه آن به ص ۱۱۱ جلد اول همین کتاب نگاه کنید .

۲- ابن خلدون نیز گوید . شمشیر و قلم هر دو از ابزار و وسایل دولت است و نیاز سلطان در آغاز تشکیل دولت بشمشیر بیشتر است ولی چون در تشکیل دولت خودکامیاب شد و فرمانش بر همه نفاذ یافت تاحدی از شمشیر بی‌نیاز میشود مگر غائله‌ای روی دهد اما برای اداره مملکت و گردآوری خراج و مالیات و نگهداری آن به اهل قلم احتیاج بیشتری پیدا میکند . مؤلف عقدالعلی گوید . قاورد برقاعده و آئین سلاطین سلجوقی و خوارزمی ارکان دولت خود را از اصحاب تیغ و قلم انتخاب کرد ص ۲۲ .

فصل دوم

ارباب قلم

وزارت - در رأس ارباب قلم وزیر واقع بود و او کسی بود که سلطان را در انجام وظایف سنگین سلطنت یاری میداد و او را در راندن امور سلطنت کمک مینمود. مولانا معین الدین یزدی مؤلف مواهب الهی در این باره چنین گوید: « بر مقتضای نص (وجعل لی وزیراً من اهلی^۱) سنان کشورستان ملوک بی معاونت خامه وزرای صاحب تدبیر نفاذ نیابد^۲. »

امام محمد غزالی نیز در نصیحت الملوک در باره لزوم وزیر برای پادشاه گوید: « اما بپایند دانستن که پادشاهی بدستور نیک شایسته و با کفایت نیک آید زیرا که هیچ ملکی بی دستور روزگار نتواند گذاشتن و هر که برای خویش کار کند افتاده آید^۳. »

ابن خلدون وزارت را از مهمترین درجات سلطنت و اساس همه پایگاههای پادشاهی میشمارد و آنرا بدو قسم منقسم میسازد وزارت اجرا و تنفیذ و آن هنگامی است که سلطان مستقل بوده و بخود اتکاء دارد و وزیر بمنزله نماینده او در اجراء امور بشمار میرود. دیگر وزارت تفویض و آن موقعی است که وزیر بر سلطان غالب شود و به استقلال کار کند.

درباره وزارت تفویض ابن خلدون گوید: گاهی پادشاهی متوجه اوضاع میشود و خود کامگی وزیر و جریان احوال خود را درسی یابد و درصدد برسی آید که خود را

۱- سوره طه آیه ۳۰.

۲- مواهب الهی ص ۱۳۹.

۳- نصیحت الملوک ص ۹۵.

از زیر قیود محجوریت وزیر برون آورد و آنرا که بروی غلبه یافته‌اند یا از راه کشتن یا تنها برکنار کردن از مقامی که دارند از میان برمی‌دارد^۱.

انتخاب وزیر تنها بمیل و اراده سلطان بستگی داشت و سلاطین معمولاً وزرای خود را از میان مردان دانشمند دین دار ولایق و کافی انتخاب مینمودند^۲.

وظایف وزیر - کلیه امور اعم از لشگری و کشوری در زیر نظر او قرار داشت و او بعد از پادشاه دارای بالاترین مقامات بوده است. او انواع مالیاتها را از قبیل خراج یا باج یا جزیه میگرفت و سپس آنها را در هزینه‌های امور سلطانی و وظایف جاری معین خرج میکرد.

وزرای آل اینجو و آل مظفر بدفعات برای وصول مالیات باطراف رفته‌اند^۳. وزیر گاهی مقام نظامی نیز داشت چنانچه خواجه قوام‌الدین صاحب عیار که در سال ۷۶۵ بوزارت شاه شجاع رسید امارت لشگر نیز یافت و یا بقول مؤلف مواهب الهی (کلک کفایت‌انگیزش را با شمشیر خون‌ریز اتصال داد)^۴ بعضی از وزراء علاوه بر وظایف فوق ریاست امور مذهبی را نیز داشته‌اند چنانکه خواجه برهان‌الدین فتح‌الله در سال ۷۵۲ بدستور امیر مبارزالدین محمد منصب قاضی القضاة را ضمیمه وزارت کرد و جامع ریاستین دینی و دنیائی شده^۵.

با اینحال امر خطیر وزارت خالی از خطر نبود و غالب وزراء بدست سلاطین بقتل رسیده‌اند و یا بقول مؤلف مواهب الهی (بر وفق سنت وزارت زمین را از خون خود رنگین ساخته‌اند)^۶.

۱- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۳۶۶.

۲- مؤلف عقدالمعلی گوید. عادت ساوک سلف چنان بود که رقم اختیار بر وزیر زدندی که مستجمع اوصاف بزرگی بودی از علم و سروت و کفایت و دیانت ص ۱۳.

۳- مواهب الهی ص ۱۶۱.

۴- همان کتاب ص ۲۱۷.

۵- آثار الوزراء تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی ص ۳۲۵.

۶- مواهب الهی ص ۲۱۷.

از آنجمله مولانا شمس‌الدین صائِن قاضی وزیر شیخ ابواسحق بدست امیر مبارزالدین محمد کشته شد و خواجه غیاث‌الدین علی یزدی بفرمان شیخ ابواسحق بقتل رسید و امیرظهیرالدین ابراهیم صواب نیز همین سرنوشت پیدا کرد.

خواجه تاج‌الدین عراقی بفرمان امیر مبارزالدین محمد بدیار نیستی رفت و وزیر دیگر او خواجه برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله بدست شاه سلطان خواهرزاده امیرمبارز-الدین محمد از بین رفت.

وزرای شاه شجاع نیز همین سرنوشت را داشتند چنانکه خواجه قوام‌الدین صاحب عیار و شاه رکن‌الدین حسن کشته شدند تنها خواجه جلال‌الدین توران شاه از این میان بمرگ طبیعی درگذشت.

با اینحال جمعی با اینکه از سرنوشت وزرای پیشین اطلاع داشتند بطمع کسب مال با قبول وزارت جان خود را بیاد میدادند.

در زمان سلاطین آل اینجو و آل مظفر اغلب مقام وزارت بین دو نفر مشترک بود واضح است که شرکت در وزارت باعث اختلاف بین آن دو و سبب اختلال امور میگشت.

وزراء که مردانی دانشمند بودند اغلب شعرا را مورد حمایت خود قرار میدادند از این جهت ممدوح آنان قرار میگرفتند چنانکه خواجه شمس‌الدین صائِن قاضی و خواجه تاج‌الدین عراقی ممدوح خواجه کرمانی بودند و نیز خواجه حافظ خواجه عمادالدین محمود وزیر شاه شیخ ابواسحق و خواجه برهان‌الدین فتح‌الله وزیر امیر مبارزالدین محمد و خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار و خواجه جلال‌الدین توران - شاه وزرای شاه شجاع را مدح گفته است.

وزیر امور مالی مملکت را در دیوانی^۱ انجام میداد که بنا بنوشته مؤلف

۱- دیوان را ابن خلدون عبارت از کتابی میداند که تفصیل دخل و خرج و قسمت بزرگی از حساب در آن مندرج باشد و بجز کسانی که در این اعمال مهارت دارند بدان پی نبرند و نیز گوید جایگاه نشستن کارگزاران و مباشران آن را نیز بهمین نام خوانند. مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۸۰.

دستورالکاتب اصحاب آن عبارت بودند از مستوفی ممالک - الع بیتکچی - مشرف ممالک ناظر ممالک - حکم ممالک - حافظ مال ممالک - منشی ممالک - حاکم اوقاف ممالک که هر یک دیوانی بنام دیوان استیفا و دیوان اشرف و دیوان نظر و دیوان رسائل و انشاء و غیره داشتند .

مستوفی الممالک که امور دیوانی و فنی از قبیل حسابداری و ممیزی و تنظیم دخل و خرج مملکت را به عهده داشت از وزیر اطاعت میکرد و در عین حال در زیر دست خود عمالی بنام ناظر و داروغه دفترخانه و صاحب توجیه و ضابطه نویسن و اوارجه - نویسن داشت و انتصاب تمام مستوفیان در تحت نظر او انجام میگرفت . اداره امور مالی املاک خاصه با مستوفی خاصه بود گرچه او نیز در تحت نظر وزیر انجام وظیفه میکرد اما در کار خود استقلال داشت .

وظیفه مشرف برآورد و تخمین اعتبارات ضروری و تنظیم حساب بود . مشرفان دفاتر روزانه را با اسناد آن نگاهداری میکردند .

ناظر مباشر و متصدی و مسئول تعیین حسابهای شخصی شاه بود و او نویسنده گانی در زیر دست داشت . سایر اصحاب دیوان نیز وظایفی مخصوص به خود داشتند .

فصل سوم

وضع مالی در قلمرو دولت آل مظفر

از آنجائیکه دولت آل مظفر در دوره فترت بعد از مغول تأسیس یافته از اینجهت وارث تشریفات مملکت داری دوره مغول است و در امور مالی و مالیاتی نیز طبعاً از قوانین و مقررات دوره مغول پیروی میکرده از اینرو برای اطلاع بوضع مالی این دوره ناچار به ترتیبات مالی دوره مغول و پیش از آن نیز اشاره میشود.

زمین داری - خلفای عباسی و سپس سلاطین سلسله هائی که در موقع انحطاط دستگاہ خلافت در قسمتهای مختلف ایران روی کار آمدند اراضی وسیعی را از راه فتح و غلبه و با مصادره و بیع بعنوان املاک خاصه یا خالصه^۱ بدست آوردند.

دیوانی کردن املاک - یکی دیگر از وسایل توسعه اراضی سلطان دیوانی کردن

۱- در دوره مغول باین قبیل اراضی اینجو میگفتند و اینجو Inju کلمه مغولی است و آن در مغولستان دارای دوسعنی بوده.

الف - جهیزی که زن بخانه شوهر میبرد و افراد تابع یا (الباتو) هم جز همین گروه شمرده میشدند

ب - متصرفات خاص شاهزادگان و اعضاء خاندان چنگیزی بانضمام کسانی که در آن متصرفات زندگی میکردند. چون این کلمه بایران آمد معنی خاص و یا خاصه یعنی املاک مخصوص افراد خاندان سلطنتی را پیدا کرد. داخل شدن در ردیف اینجو در بسیاری از موارد بر اثر التجای افراد به ایلخانان و زنان وی و شاهزادگان صورت میگرفت و اینان افراد مزبور را با اراضی و املاکشان تحت حمایت خویش قرار میدادند. نه تنها افراد بلکه شهرها نیز به ایلخانان ملتجی شده سرانجام خود را بوی بیسپردند. اینجو همان التجای زبان اسلام است

بقیه حاشیه در صفحه بعد

املاک بزرگان و امرا و صاحبان مال و منال بود. در دوره ایلخانان مکرر به دیوانی کردن املاک بزرگان برسیخوریم نه تنها ایلخانان بضبط املاک مردم می پرداختند بلکه عمال ایشان نیز غالباً املاک دشمنان و رقبای خود را ضبط میکردند چنانکه خواجه رشیدالدین فضل الله فرغانی داد املاک شرف الدین مظفر را در ناحیه یزد دیوانی کردند^۱.

غصب املاک و اراضی بوسیله عمال حکومت مخصوصاً هنگامی متداول شد که قدرت مرکزی رو بزوال نهاد مخصوصاً پس از مرگ سلطان ابوسعیدخان چنانکه شرف الدین محمود شاه اینجو که ابتدا مباشر املاک خالصه بود بعد از مرگ سلطان این ایالت را غصب کرد و برای خود حکومت مستقلی پدید آورد.

مغولان در سبادره املاک مردم فارس حتی به سادات که خانواده‌ای محترم و قدیمی این ایالت بودند ابقا نکردند چنانچه پس از تسخیر فارس فرغانی دادند که املاک سادات طباطبائی^۲ را بصورت اینجو در آورند. یکی از سادات طباطبائی بنام

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و آن این بود که بسیاری از سالکان زمینهای خود را به ملکیت به اعیان و مستغذیان درباری واگذار میکردند و خود زمین واگذاری را در ازای ربع محصول میکاشتند (کتاب کشاورزی و زمین داری در ایران تألیف پطروشفسکی جلد دوم ص ۱۵).

اصطخری گوید: در فارس ضیاعی هست که ارباب آن در روزگار بهوشی سلطان تلجیه کردند و ربعی از خراج بینداختند که هم بنام اصحاب سلطان باشد و خرید و فروخت بنام ایشان رود - مسالک العماکک ص ۱۳۷ - چاپ تهران.

۱- سواهب الهی ص ۴۶ و کتاب تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۷.

۲- بموجب وقفنامه سادات اینجوی فارس عضدالدوله دیلمی سیدی را بنام ابوقتاده زید اسود بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ابراهیم بن طباطبای از مکه بشیراز آورد و دختر خود را بوی داد و قسمتی از املاک فارس را وقف اولاد ذکور او کرد رفته رفته املاک سادات طباطبائی (یعنی اولاد و اعقاب سید مزبور) در فارس زیاد شدند تا اینکه در زمان مغولان به ضبط املاک آنان فرغانی رفت. کتاب مالک و زارع ص ۱۶۶.

ابوالمیامن حسن نزد اباقاخان رفت که تا مگر املاک خود و خانواده‌اش را مسترد دارد. او را با احترام پذیرفتند و یرلیغ‌خانی به ترخانی او صادر شد با این حال املاک او مسترد نگردید تا اینکه در حضور معتمدان دولت و اهل شریعت نیمی از املاک خود را در سال ۶۷۲ بشاهزاده ارغون انتقال داد و نیم دیگر را پس از وضع مطالبات خانواده‌اش به پسر ارشد خود قطب‌الدین احمد واگذار کرد.

هنگامی که سلطان احمد تکویدار جانشین برادر شد ابوالمیامن در خراسان نزد ارغون ماند باین جهت بار دیگر همه املاک طباطبائی‌ها در فارس به اینجو مبدل شد تا اینکه ارغون‌خان به تخت نشست و یرلیغ صادر کرد مبنی بر اینکه نیمی از املاک آنان اینجو باشد و نیم دیگر به قطب‌الدین احمد طباطبائی تحویل شود. اقدامات ابوالمیامن برای پس گرفتن املاک خود ۱۷ سال طول کشید تا اینکه در گذشت و چون خبر مرگ او به ارغون‌خان رسید فرمان داد که نیمی از املاک طباطبائی‌ها به سلطنت سید قطب‌الدین احمد درآید و نیم دیگر که ابوالمیامن به ارغون‌خان داده بود بعنوان اینجو به قطب‌الدین احمد تسلیم شود از آن زمان اعقاب قطب‌الدین به سادات اینجو معروف بوده‌اند.

املاک اینجوی ایلخانی تحت نظارت دیوان خاصی بنام دیوان اینجو قرار داشت و رؤسای دیوان اینجو از میان بزرگان کشور برگزیده میشدند چنانکه از اتابکان لر کوچک عزالدین حسین (۶۷۷-۶۹۲) و عزالدین محمد اول (۶۹۵-۷۱۶) این مقام را داشتند و شرف‌الدین شاه محمود نیز به تصدی اینجوی فارس برگزیده شد و از اینجهت به اینجو معروف گردید.

بعضی اوقات اراضی اینجو مانند اراضی دیوانی به مقاطعه باشخصاص واگذار میشد. بنا بنوشته وصاف‌الحضره دیوان اینجو در زمان ارغون‌خان اراضی اینجوی شیراز را به ششصد هزار دینار به مقاطعه داد درحالی که قریب یک چهارم از قراء و مزارع و باغات و قنوت و طاحونه در ضبط اینجو بود.^۲

۲- تاریخ وصاف ص ۲۳۱.

۱- فارس‌نامه ناصری ج ۲ ص ۴۲.

در عهد غازان خان اراضی اینجوی شیراز به مبلغ صدتومان به مقاطعه داده شد^۱ و اراضی اینجوی سراسر فارس در سال ۶۹۶ به هزارتومان بمقاطععه چهار ساله واگذار گردید^۲.

چنین بنظر میرسد که اراضی اینجو در فارس بخصوص در اطراف شیراز بیش از اراضی دیوانی و ملکی بوده و کسانی که اراضی اینجو را متصرف بودند از پرداخت مالیات معاف بودند همانطور که متصرفان اراضی اقطاع و وقف و گاهی ملک نیز از این معافیت برخوردار بودند.

اراضی دیوانی - اراضی دولتی را اراضی دیوانی (یا دیوانی یا املاک دیوان یا ملک دیوان) می‌نامیدند^۳ البته اراضی دولتی غیر از اراضی متعلق به خاندان سلطنتی بود که اینجو نامیده میشد؛ املاک شخصی خان را نیز دلای^۴ می‌گفتند.

اقطاع - سلاطین و حکام قسمتی از زمینهای مفتوحه را بنام اقطاع به بزرگان کشوری و لشگری واگذار میکردند تا عواید آنرا صرف خود و سپاهیان تحت فرماندهی خود نمایند. گرچه رسم اقطاع از صدر اسلام است ولی در دوره سلجوقیان این نوع زمین داری از مهمترین انواع آن بشمار میرفت. در دوره مغول نیز قسمتی از اراضی

۱ - تاریخ و صاف ص ۳۱۷.

۲ - همان کتاب ص ۲۶۸.

۳ - جامع التواریخ رشیدی.

۴ - مؤلف کتاب مالک و زارع گوید: از آنجا که فرق میان دیوان و خاندان سلطنت

روشن نبود استیاز املاک دیوانی و اینجو نیز همیشه مشخص نبود ص ۱۶۴.

۵ - کلمه دلای از دلای خان (بمعنی خان جهانی و بالاتر از همه) که مغولی است گرفته شده. در آغاز خان بزرگ مغول یا قآن را دلای خان میخواندند یعنی پادشاه جهان. در ایران اصطلاح دلای بتدریج در مورد اسوا و اراضی و کسانی که بخان متعلق بودند، استعمال شد (کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی ص ۲۱).

بعنوان اقطاع^۱ به سران لشگری و بزرگان و امرا واگذار میشد. روش اقطاع بعد از مغولان نیز ادامه داشت چنانکه در دوره سلطنت آل مظفر جمعی از بزرگان و سران لشگر قطععاتی از مملکت را باین عنوان در تصرف داشتند و امیر مبارزالدین محمد نیز بعلت دستگیری راه زنان از طرف سلطان ابوسعید میبید را بعنوان اقطاع دریافت داشت. سلطان احمد در موقعی که بمحاصره کرمان در سال ۷۷۶ اشتغال داشت از شاه شجاع حکومت کرمان را درخواست کرد ولی او بجای حکومت کرمان وعده کرد که ضیاعی کراستند به بلوک و اقطاع او بیفزاید.

چگونه اقطاع بوجود آمد - در آغاز کار دولتها وصول مالیات را به افراد متنفذ محلی می سپردند و چون دولت مرکزی ضعیف میشد مردم برای حفظ اسوال خود ناچار در تحت حمایت متنفذین و صاحبان اقطاع قرار میگرفتند و چون این کار باعث ازدیاد قدرت متنفذان میگردد دولتها درصدد برآمدند نه تنها به مقطع ها حق وصول مالیات زمین را بدهند بلکه خود زمین را نیز بانان ببخشند بدین ترتیب مقطعهها فرصت یافته باز هم دامنه نفوذ خود را توسعه میدادند و سرانجام وابستگی مردم نسبت بمقطعهها زیادتر میشد و بیشتر در تحت تبعیت آنان قرار میگرفتند و در بعضی موارد مقطع ها از قدرت خود سوء استفاده کرده زمین مالکین کوچک را نیز غصب میکردند و یا آنان از شدت تهیدستی ناچار بفروش ملک خود میشدند^۲.

کیفیت اقطاع در ایران - کیفیت اقطاع در ایران با تیول داری قرون وسطای

۱- اقطاع را در فارسی نان پاره گویند و آن زمینی است که پادشاه به چاکر خود برای معیشت و گذران او مرحمت فرماید (آندرج) در کتب فارسی نیز نان پاره به معنی اقطاع استعمال شده چنانکه در تاریخ یمینی آمده (هر یک از آن ولایت اقطاعی و نان پاره ای معین داد ص ۶۷) و محمد بن ابراهیم در تاریخ کرمان آورده (و در اثناء آن التماس سزید اقطاع و نان پاره میکرد ص ۷۵) این بلخی در فارسنامه گوید (شبانکارگان را برکشید و نان پاره و قلاع داد ص ۱۶۶).

۲- کتاب مالک و زارع تألیف خانم لمپتون ص ۱۲۳.

اروپا فرق داشت. در قرون وسطی بسبب تهاجم طوایف غارتگر ناسمی در کشورهای مختلف اروپا زیاد شد و هر کسی برای حفظ جان و یا مال خود میخواست بیک صاحب قدرت متکی شود و یا بقیه موت اربابی درآید و در تیول او قرار گیرد در این حالت اگر زمینی داشت آنرا به ارباب واگذار میکرد و فقط از قسمتی از محصول آن استفاده مینمود^۱ گاهی نیز ارباب به بهانه حمایت ضعفا به املاک آنان دست می یافت.

در ابتدا سرپرستی ارباب از رعایا برای مدت عمر طرفین بود و موقعی که یکی از طرفین میمرد سرپرستی سلب میشد و زمین باختیار طرفی که زنده مانده بود در میآمد اما پس از مدتی سرپرستی موروثی شد و اسم این نوع مالکیت را تیول گذاشتند که فئودالیت^۲ یا ملوک الطوایفی از آن مشتق است.

به حقوق مالکیت و تیولداری حقوق دیگری که مخصوص سلاطین بود مانند حق قضاوت و حق دریافت مالیات اضافه شد بطوریکه هر تیولدار در قلمرو خود پادشاهی محسوب میشد^۳.

اما در ایران بین روش اقطاع و فئودالیزم شباهت وجود نداشت و تعهد دو جانبه که در اصول فئودالیزم در اروپای غربی میان ارباب و رعیت وجود داشت در روش اقطاع ایران نبود^۴.

در روش اقطاع ایران ابتدا مقطع وظایف نظامی بعهده نداشت تنها پس از آنکه حکومتها بقدرت نظامیان متکی شدند نظامیان نیز با استفاده از قدرت خود در روش اقطاع تغییر دادند بنابراین ابتدا رابطه مقطع با حکومت مرکزی رابطه مالی

۱- با الجای دوره اسلامی مقایسه شود .

۲- Fief یا به لاتینی Feodum .

۳- تاریخ مالکیت تألیف فلیسین شاله Felicien Challaye ترجمه خانم فخری ناظمی

ص ۴۶ .

۴- مالکک و زارع تألیف لمپتون ترجمه آقای امیری ص ۱۲۱ .

بود اما بتدریج تعهد مالی جای خود را به تعهد نظامی داد^۱.

در زمان ایلخانان نه تنها زمین و قنوات و انهار بلکه ساکنین دهات نیز جزء اقطاع محسوب میشدند. بعبارت دیگر مقطع تنها زمین را مالک نمی‌شد بلکه افراد نیز بر تملک او درمی‌آمدند.

قبل از غازان خان اقطاع فقط به امرای بزرگ اعطا میگردید و سایر لشگریان از آن محروم بودند و بدانان مواجیبی که قسمتی از آن جنسی و قسمتی نقدی بود و آن را (جاسگی) می‌گفتند داده می‌شد. این اصطلاح در زمان سلجوقیان نیز معمول بوده^۲.

ولی در زمان غازان خان بهمه لشگریان مغول اراضی باقطاع داده شد باینجهت در هر ولایتی از اراضی دیوانی زمینهای وسیعی را باقطاع اختصاص دادند که در ردیف اراضی اینجو قرار گرفت بنابراین در زمان مغولان همه لشگریان مغول اینجوی سلطان محسوب میشدند^۳.

اقطاع را ابتدا میان امیران هزاره قسمت میکردند. آنان نیز زمین اقطاعی

۱- Beker نیز معتقد است روش اقطاع ایران با فتودالیزم اروپای غربی هم از حیث اصل و منشأ و هم بعلمت اینکه افراد مقطع اساساً هیچ وظیفه نظامی بعهده نداشتند فرق میکرد و گوید چون دولت‌ها نمی‌توانستند حقوق سپاهیان را منتظماً بپردازند ناچار به روش اقطاع متوسل شدند. کتاب تحقیقات اسلامی تألیف بکر ص ۲۴.

۲- سیاست نامه خواجه نظام الملک ص ۱۷۹ بنا بنظر خواجه نظام الملک حقی که مقطع بگردن مردم ساکن اقطاع دارد فقط حق مالی است و دیگر نسبت بزمین و زارع حقی ندارد زیرا سلطان تنها بعضی از حقوق مالی را باو تفویض کرده و تأیید میکند که مقطع نباید رعیت را از آمدن بدرگاه سلطان و تظلم کردن منع کند و گرنه تنبیه خواهد شد و اقطاع او از وی گرفته خواهد شد با اینحال مقطع نسبت بر رعیت اختیار کامل داشته است. سیاست نامه ص ۲۸.

۳- کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی جلد اول ص ۵۸

را بین امیران صده تقسیم مینمودند وظیفه امیران صده نیز آن بود که اقطاع را بقطعات کوچکتر تقسیم کنند و به امیران دهه بدهند و سپس ترتیب این تقسیم و توزیع را بحکومت مرکزی اطلاع دهند. حصه هر کس در تحت نظر (بیتکچی عارض) بر حسب قرعه معین میشد و در دفتر ثبت سیگردید. یک نسخه از آن به امیران بزرگ و یکی به امیرای هزاره داده میشد و نسخه زمین هائی که از طرف امیر صده تقسیم شده بود بخود آنان داده میشد^۱.

اگر یکی از مقطعان زمین خود را نمی کاشت و یا در خدمت حاضر نمی شد از سهم خود محروم میگشت. هیچیک از مقطعان حق نداشت سهم خود را بفروشد و یا به خویشاوندان خود ببخشد و یا به کلاوین (سهریه) و (قلیک) و جهیزیه و شیربها بدهد.

پس از مرگ اقطاع دار حصه او بفرزند و یا یکی از کسانش که قادر بانجام خدمات لشگری بود میرسید و یا یکی از غلامانش جانشین او میگرددید و اگر غلام نیز نداشت زمین را بیکی از افراد صده او میدادند و اگر رفتاری خلاف از مقطع سرمیزد می بایست زمین را از تصرف او درآورد و بدیگری انتقال داد^۲.

سربازان چسریک حق نداشتند زمینهای مجاور را ضمیمه اقطاع خود کنند و نمی بایست مردم را از چراگاه خود محروم سازند. دیوانیان حق نداشتند بدین اقطاعات برات بنویسند. تنها هر سربازی متعهد بود که ۵۰ من تبریز (غله) به انبار خاص (سلطنتی) برساند.

در اراضی اقطاعی روستائیان بزمین بستگی داشتند و روستائیان فراری را که از مهاجرتشان کمتر از سی سال گذشته بود اجباراً بمساکن خود عودت می دادند^۳.

۱- کتاب تاریخ غازانی ص ۳۰۷.

۲- کتاب تاریخ غازانی ص ۳۰۸.

۳- کتاب تاریخ غازانی ص ۳۰۷.

اقطاع داران نیز حق نداشتند روستائیان فراری از اراضی دیگران را در ملک خود بپذیرند .

ادرار و مقاصه - ادرار بنا بر گفته مؤلف دستورالکاتب وجهی بود که پادشاهان در حق کسی از مستحقان انعام می فرمودند و بعد از چندی بر اولاد و احفاد او بطور ابدی مقرر و مسلم می داشتند . ادرار که آنرا راتبه و مستمری نیز می گفتند در واقع اهداء حصه ای از خراج زمین و تمغا یا دیگر مالیات یک محل بمأمورین کشوری و یارو حانیان بطور موروثی بود مؤلف دستورالکاتب دو نوع ادرار ذکر کرده یکی موروثی و دیگری بنام معیشت که فقط مادام العمر بکسی داده میشد اما مقاصه زمینی بود دیوانی که به تملیک ابدی بشخصی واگذار میشد و بر اولاد و احفاد او نسل^۱ بعد نسل منتقل می گردید . مقاصه نیز مانند اقطاع از مالیات معاف بود و از این جهت با اقطاع مشابه بوده .

یورت - و آن زمینی بود که طوایف صحرائشین مغول و ترک و ایرانی برای چراگاه دامها و بمنظور بیلاق و قشلاق خود در تابستان و زمستان در اختیار داشتند و از آن استفاده میکردند .

این اراضی ظاهراً جزء اراضی اینچو یا اقطاع محسوب میشد ولی عملاً در تحت مالکیت رئیس قبیله بوده و از لحاظ حقوقی ملک مشترک قبیله بوده و استفاده از مراتع آن جنبه عمومی داشته است^۱ .

اوقاف - زمین های وقفی بزمین هائی گفته میشد که مالکیت آن به نفع عامه یا یکی از امور خیریه حبس میشد ولی منافع آن طبق نظر واقف مورد استفاده قرار می گرفت .

اراضی وقفی قسمتی از مالکیت ارضی بود و درآمد آن بسود تأسیسات مذهبی

مانند مدارس و مساجد و خانقاه‌ها و ابواب البرا^۱ و ابواب الخیر^۲ مانند بیمارستان‌ها و راه‌ها و غیره میرسید.

مال وقف قابل فروش و رهن و اهداء و انتقال بغير نبود و از اینجهت با اموال کلیسیا در کشورهای مسیحی و مخصوصاً در اروپای قرون وسطی که غیرقابلیت انتقال (Mainmorte) اموال مذکور معمول بود مشابهت داشت.

در زمان سلجوقیان دیوانی بکار اوقاف میرسید در دوره ایلخانان نیز دیوانی بر اموال وقفی نظارت داشت و در رأس این دیوان صدرالصدور قرار داشت. مؤلف دستورالکاتب نیز جزء مناصب شرعی به حاکم اوقاف سمالک اشاره میکند.

در زمان حکومت آل مظفر بعلمت تعلق خاطری که سلاطین این سلسله بمذهب اسلام داشتند کار ساختن ابنیه خیریه رونق گرفت و سلاطین مظفری و نیز بزرگان و سرمایه‌داران در شهرهای یزد و کرمان و فارس و اصفهان آثار خیر از مسجد و مدرسه از خود بیادگار گذاشتند و اموال و املاکی بر آن وقف کردند که شرح آن در کتبی که در تاریخ این شهرها نوشته شده به تفصیل آمده است.

اراضی ملکی - یعنی املاک روستائیان - صاحبان این املاک مالیات خود را بدیوان می‌پرداختند. ولی بعضی از املاک بنام املاک حر (ملک آزاد) از پرداخت مالیات معاف بود و بعضی نیز از تسهیلاتی برخوردار بودند یعنی بجای خراج عشریه یا ده یک می‌پرداختند و این تسهیل برای ارباب بود نه زارع این قبیل اراضی برسبیل اثر به اخلاف منتقل میشد و قابل فروش بود.

احیای اراضی هوات - در زمان مغولان زمینهای زیادی بحال خراب افتاده بود و مردم چون این قبیل زمینها را یا مال دیوان و یا مال اینجو و یا املاک شخصی تصور میکردند باین جهت به آباد کردن آن نمی‌پرداختند^۳.

۱- موقوفات مراقد اولیاء و سلاطین (جامع التواریخ رشیدی ورق ۸) تاریخ و صاف ص ۳۷۲.

۲- مؤسسات خیریه.

۳- تاریخ مبارک غازی ص ۳۵۱.

غازان خان در صدد برآمد این قبیل زمین‌ها را آباد سازد و آنرا به سه دسته تقسیم کرد :

اول زمینهایی که آب داشت و آباد کردن آن زحمت زیادی نداشت قرار شد کسانی که این قبیل زمینها را آباد می‌نمایند در سال اول چیزی بدولت ندهند و در سال دوم یک‌ثُلث حقوق دیوانی را بپردازند و دوسوم بقیه آن مال عامر یا کسی باشد که زمین را آباد کرده و بعلاوه همه محصول زمین به عامر متعلق باشد و در سال سوم سه چهارم حقوق دیوانی از او مطالبه شود.

دوم زمینهایی که تهیه آب برای آن محتاج به کار و کوشش مختصری بود صاحبان این زمینها نیز در سال اول چیزی بدولت نمیدادند و در سال دوم $\frac{1}{4}$ و در سال سوم $\frac{2}{4}$ حقوق دیوانی را می‌پرداختند.

سوم زمینهایی که آباد کردن آنها احتیاج بساختن بند و یا کاریز داشت از صاحبان این قسم اراضی در سال اول چیزی نمی‌گرفتند و در سال دوم $\frac{1}{4}$ حقوق دیوانی و در سال سوم $\frac{1}{4}$ آنرا می‌گرفتند.

هر کس زمین مواتی را آباد میکرد مالک آن میگردد و حق فروش آنرا داشت و خراج چنین زمینی را بعدها برحسب (قیاس) معین میکردند چه پرداخت خراج برحسب تقویم (حرز) یا بشکل (مقاسمه) یعنی سهم بودن دیوان در حاصل ملک در مورد این زمینها اجرا نمی‌شد.

برای اداره امور زمینهای موات که خالصه بودند دیوانی بنام (دیوان خالصه) تشکیل شده بود^۱.

اگر در ولایتی که طبق معمول و بنا بر تقویم بدیوان و مالک خراج داد میشد زمین مواتی وجود داشت و کسی آنرا آباد میکرد سالیات زمین را مطابق مأخذ بالا میپرداخت مگر اینکه مالک سابق آن پیدا شود و در این صورت نیمی از آنچه عامر بدیوان میداد بمالک پرداخت میشد.

اما اگر در ولایتی مالیات برحسب تقویم (حرز) معین نمی‌شد عامر حقی بدیوان نمی‌پرداخت و تمام حصه مالک بود مقرر بود که دیوان خالصه زمینهای موات را به ثبت برساند و این کار هر دو سال یکبار تجدید میشد تا دیوان مزبور بتواند براین زمینها نظارت داشته باشد^۱.

فصل چهارم

منابع درآمد دولت

در قرن هشتم درآمد دولت‌ها از زراعت و کشاورزی حاصل میشد و در واقع زمین تنها منبع بزرگ درآمد دولت محسوب می‌گردید گرچه دولت آل مظفر درآمدی از دولتهای تابع مانند ملوک هرموز و اتابکان لر داشت ولی این درآمدها کافی برای اداره دستگاه دولت نبود و تنها وسیله‌ای که چرخ دستگاه حکومت را سیگرداند مالیاتی بود که مأمورین از کشاورزان بنقد یا جنس دریافت میداشتند.

دریافت مالیات از کشاورزان و صاحبان اراضی مخصوصاً در فارس به مقاطعه و ضمان^۱ واگذار میشد چنانکه در سال ۶۷ هـ سوغونجاق نوین که از طرف اباقاخان بحکومت فارس رسیده بود فارس را بمقاطعه عمالی چند وا گذاشت و در سال ۶۷۶ ملک شمس‌الدین محمد بن مالک که ثروتمندی فراوان داشت فارس را در مقاطعه خود گرفت و در سال ۶۹۲ گیه‌خاتوخان اداره اسلاک خاصه شاهی (اینجو) را برآ و بحرآ بمدت چهار سال بمبلغ هزار تومان به شیخ الاسلام جمال‌الدین ابراهیم طیبی بمقاطعه داد و در سال ۶۹۸ چون او حاضر بقبول مقاطعه مجدد فارس نشد غازان خان فارس را بحرآ و برآ به ۱۶ بلوک قسمت کرد و بمدت سه سال بمبلغ هزار تومان به ۱۶ نفر

۱- مقاطعه آن بود که مالکان اراضی خراج زمینی را بمبلغ معین مصالحه می‌کردند و آن در واقع نوعی اجاره‌داری بوده- در مقاطعه میزان محصول در مقدار خراج تأثیری نداشت (کتاب مالک و زارع تألیف خانم لمپتون ص ۸۸) ضمان مقاطعه‌ای بود که در آن مقاطع مبلغ مقاطعه را قبلاً بدیوان سپرداخته ولی در مقاطعه پرداخت قبلی وجود نداشته است- تاریخ و صاف ص ۲۶۸ - کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف بطروشفسکی جلد دوم ص ۹.

بمقاطعه داد و در سال ۷۰۳. سلطان محمد اولجایتو که جانشین غازان خان شد مجدداً فارس را بمقاطعه ملک الاسلام داد و بعد از مرگ او که در سال ۷۰۴. اتفاق افتاد پسرانش تا سال ۷۲۵ فارس را در مقاطعه داشتند.

دریافت مالیات بطور مقاطعه گرچه برای شخص سلطان روش مطمئنی بود ولی کشاورزان و کسانی که بار مالیات بردوششان بوده گرفتار انواع شکنجه و عذاب میشدند زیرا مقاطعان که برای مدتی معین مأمور گرفتن مالیات میشدند به عجله میخواستند از راه غارت کردن روستائیان ثروتی هنگفت بدست آورند.

در تاریخ غازانی آمده «کسانی که اموال دیوانی را به مقاطعه و ضمان قبول میکردند اضعاف مال مقاطعه را میگرفتند در صورتی که چیزی به دیوان نمیپرداختند و چون برای لشکر کشی و نگهداری مرزها به پول احتیاج پیدا میکردند پول درخزانه نبود ناچار بمصادره اموال و وضع مالیات زاید (نماری) میپرداختند و از مردم مساعده میگرفتند از اینجهت همیشه مملکت دچار تزلزل و هرج و مرج بود و لشگر نیز ضعیف و بی‌ساز و برگ»^۱.

وصول مالیات بروش برات نویسی - برات یعنی صدور حواله برای وصول مبلغی از درآمد حکومت و آن بر دو قسم بود :

۱- برات همه ساله و آن که نوع بهتر برات بود عبارت بود از براتی که هر سال بعهدہ منبع درآمد مشخص و یا شخص معین صادر میشد.

۲- برات یکساله - یعنی براتی که سالیانه تجدید میگشت.

عمال دولتی پرداخت مطالبات مأمورین و سایر طلبکاران را بعهدہ مستوفیان ولایات حواله میکردند - آنان نیز پرداخت وجه برات را اغلب بعهدہ روستائیان اراضی دیوانی محول میداشتند بدون اینکه در نظر بگیرند مبلغ برات در محل موجود است یا خیر - خواجه رشیدالدین فضل‌الله سوء استفاده‌هایی را که مأمورین از اینراه میکردند شرح می‌دهد.

غازان خان رسم برات نویسی را برانداخت ولی در زمان سلطان ابوسعید دوباره برقرار شد^۱.

انواع مالیاتها - از کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران مالیاتهای به اساسی مختلف اخذ میگردید بدین قرار:

۱- خراج^۲ - و آن مالیات ارضی بود که از اراضی دیوانی و اینجو و اقطاع و مقاصه و املاک خصوصی اخذ میشد. این خلدون اخذ خراج را از مهمترین وظایف کشورداری میداند^۳.

خراج بر دو نوع بود جنسی که بصورت سهمی از محصول دریافت میشد و نقدی^۴ که برحسب مساحت زمین دریافت میشد^۵ خراج جنسی بیش از خراج نقدی معمول بود.

علاوه بر اصل خراج مبلغی بنام خراج اضافی (فرع) که میزان آن عشر اصل خراج بود از مالیات دهنده وصول میشد^۶ و آن بدست مزد مأمورین مالیات اختصاص داشت. دریافت فرع بعد از اصلاحات مالیاتی غازان خان نیز باقی بود^۷ گاهی مالیات را تسعیر میکردند و آن پیش از رسیدن حاصل صورت می‌گرفت و در آن تادیب بکار

۱- کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی جلد دوم ص ۱۲.

۲- خراج مرادف است با کلمه مال و جهات یا مال و متوجهات که بمعنی مالیات ارضی به نقد و جنس است و این کلمه در منابع تاریخ این دوره مانند تاریخ و صاف و جامع التواریخ رشیدی فراوان دیده میشود.

۳- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۸۰.

۴- خراج نقدی را وجوه‌العین نیز می‌گفتند (جامع التواریخ رشیدی ورق ۶۳۴).

۵- واحد مساحت جریب بود برابر با ۳۶۰۰ گز مربع (نزهة القلوب ص ۲۸) یا جفت (بعربی فدان) که عبارت بود از قطعه زمینی که در مدت یک فصل با یک جفت گاو شخم می‌شده.

۶- تاریخ و صاف ص ۴۳۵.

۷- دستورالکاتب ورق ۲۹۸ و ترجمه محاسن اصفهان ص ۵۰ و ص ۹۷.

میبردند که به ضرر روستائیان و کشاورزان بود - گاهی خراج را قبل از موعد مقرر دریافت میداشتند که آنرا تقدسه گویند - تسعیر و تقدسه یکی از بیرحمانه ترین وسیله سوء استفاده مأمورین دولت بود. غازان خان تسعیر محصول سبز و نارسیده و همچنین تقدسه را قدغن کرد و برای جمع آوری خراج اوقات معین مقرر داشت. بدین ترتیب که خراج نقدی را سالی یکبار در نوروز هر سال تا ۲۰ روز و خراج جنسی را سالی دوبار و هر بار بمدت ۲۰ روز در سوغ رسیدن حاصل شتوی وصیفی وصول میکردند^۱.

۱- بنا بگفته اصطخری خراج قسمت اعظم ایالت فارس بطریق مساحت زمین اخذ میشد و میزان خراج در نواحی مختلف فارس فرق میکرد بطوریکه در شیراز که از مراکز مهم تولید بود از هر جریب بزرگ (برابر با $3\frac{2}{3}$ جریب کوچک یا جریب عادی) گندم و جو که با آب نهر مشروب میشد ۱۹۰ درهم و از هر جریب بقولات که با آب نهر مشروب میشد ۱۹۲ درهم و از هر جریب یونجه زار آبی $1\frac{1}{2}$ ۲۳۷ درهم و از هر جریب پنبه زار آبی $2\frac{1}{2}$ ۲۵۶ درهم و از هر جریب تاکستان ۱۴۲۵ درهم اخذ میشد. این نرخها از نرخهای معمول در سایر نقاط فارس بیشتر بود مثلاً خراج کوار $\frac{2}{3}$ خراج معمول در شیراز بود (اصطخری ص ۷۵۱). خراج محصول دیمی $1\frac{1}{2}$ خراج محصول آبی بود و خراج محصولی که بوسیله چاه آبیاری میشد $\frac{2}{3}$ و خراج محصولی که یکبار آب میخورد $1\frac{1}{2}$ و اگر دوبار آب میخورد از نظر جمع خراج در حکم محصول آبی بود. خراج زمینهای خالصه بوسیله تقاسم یا مقاطعه تعیین و به نقد پرداخت میشد (اصطخری و ابن حوقل همان صفحات بالا).

مقدسی مینویسد دشتهائی که خراج ثابت برای آنها تعیین شده بود در صورتی هم که شوره زار و نم یزرع بود ۲۰ درهم بابت خراج بانها تعلق میگرفت (احسن التقاسیم ص ۱۵۳)

صورتی از مالیات قسمتی از قلمرو دولت آل مظفر از زمان خلفای عباسی تا
اوایل قرن هشتم هجری

در زمان مأمون	قبل از مغول	در زمان حمدالله مستوفی
فارس ۲۷,۰۰۰,۰۰۰ درهم باضافه ۳۰ هزار شیشه گلاب و ۲۰ هزار رطل مویز سیاه	۱۰,۵۰۰,۰۰۰ دینار ایلخانی (در سال ۳۱۰ هـ)	۲,۸۷۱,۲۰۰ دینار ایلخانی
شبانکاره	بیش از دو میلیون دینار ایلخانی در عهد سلجوقیان	۲۶۶,۱۰۰ دینار ایلخانی
کرمان و مکران — ۴۶۰,۰۰۰ درهم باضافه ۵۰ دست جامه یمنی و ۲۰ هزار رطل خرما و هزار رطل زیره	۸۸۰,۰۰۰ دینار ایلخانی در عهد سلجوقیان	۶۶۷۵۰۰ دینار ایلخانی
خوزستان ۲۵۰,۰۰۰ درهم	بیش از ۳ میلیون دینار اواخر خلفای عباسی	۳۲۵,۰۰۰ دینار ایلخانی

مندرجات جدول شماره ۱ یعنی مالیات زمان مأمون را ابن خلدون از دفتر دولت نقل کرده و گوید بخط احمد بن محمد بن عبدالحمید صورت خراجی یافت شده که در روزگار مأمون آنها را از جمیع نواحی به بیت المال بغداد میفرستاده اند و آنرا از دفتر دولت نقل کردم (مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۳۵۱).

مندرجات جدول دوم و سوم و توضیحات آن از جدول شماره ۳ کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول (جلد اول ص ۱۷۶) تألیف پطروشفسکی استخراج شده است.

مؤلف تاریخ و صاف گوید: در عهد عضدالدوله که فارس در حال آبادی بود

مجموع خراج فارس و کرمان و عمان با عشریه کشتیهای بندر سیراف و مهروان سیصد هزار و هزار و سیصد و شصت و چهار هزار درهم .

فارس با عشریه کشتیهای بندر سیراف دو هزار هزار و پنجاه هزار درهم .
 کرمان و کیژ و مکران پانصد و پنجاه هزار درهم .
 شیراز با کردفناه خسرو سیصد و شانزده هزار دینار (ثلثمائه وست و عشر الف دینار) بود .

۲- قبچور^۱ - پیش از مغولان مالیات اصلی همان خراج یا مالیات ارضی بود ولی پس از غلبه آنان مالیات جدیدی بنام قبچور متداول گشت . قبچور بمنزله مالیات سرانه بوده که همه مردم غیر از روحانیان و مستمندان و معلولین و سالخوردهگان و کودکان می پرداختند .

بگفته خواجه رشیدالدین فضل الله پس از جلوس غازان خان قبچور را بمقاطعه میداده اند و غالباً حاکم محل مقاطعه گر بوده و او نیز مبلغ کل قبچور را معین میکرد و میان ساکنان هر محل سرشکن مینمود . غالباً حاکم قبچور را ببهانه اینکه مالیاتهای وصول شده برای پرداخت مخارج کافی نبوده در سال چندین بار دریافت میداشت^۲ .

۳- جزیه - و آن مالیات سرانه ای بود که پیش از مغولان از مسیحیان و یهودیان و زردشتیان و هندوان گرفته میشد و بعد از غلبه مغول وصول جزیه موقوف گشت و بجای آن مالیات سرانه قبچور که از همه صاحبان مذاهب گرفته میشد معمول گردید و چون غازان خان اسلام آورد وصول جزیه را از اهل ذمه مجدداً معمول داشت و این مالیات پس از مغولان برقرار بود . در دستورالکاتب راجع به ترتیب وصول آن دستوراتی

۱- قبچور لغت مغولی است - بنا بنوشته کاتمرس (Quatremere) معنی چراگاه را میدهد بنابراین معنی اولی آن مالیات چراگاه است و آن مالیات بازندگی مغولان که ابتداء صحرانشین بودند و جز دام داری وسیله معیشتی نداشتند مطابقت داشت ولی بعداً تغییر معنی داده معنی خراج را پیدا کرد .

۲- جامع التواریخ رشیدی ص ۶۴۱ .

داده شد بنابراین از این زمان از اهل ذمه دونوع مالیات سرانه گرفته میشد قبیچور و جزیه .

۴- **تمغا** - کلمه مغولی است و آن مالیاتی بوده که از صنعت گران و صاحبان حرف و بازرگانان گرفته میشد و برای نخستین بار در زمان مغولان معمول گشت. این مالیات بنقد دریافت میشد و بارسنگینی بردوش مردم بود و در شهرها سبب عدم پیشرفت بازرگانی و صنعت و هنر گردید .

غازان خان برای احیای زندگی شهری در بعضی از شهرها مانند اصفهان مبلغ تمغا را به نصف تقلیل داد^۱ و در بعضی از ولایات مانند خوزستان بکلی لغو کرد . ولی بعد از مغولان تمغا باز دریافت میشد^۲ .

مالیاتهای دیگر - علاوه بر مالیاتهای فوق از مردم و رعایا مالیاتهای در اوقات مختلف و بعنوان گوناگون اخذ میشد که مهمترین آنها عبارتند از :

۱- بهره که بصورت سهمی از محصول و بسود دیوان اخذ میگردد^۳ .
 ۲- عشریه - که ابتدا از اراضی ملکی گرفته میشد و آن تفاوتی با خراج نداشت و اختلافش فقط در مبلغ مالیات بوده . مردم اصفهان در زمان غازان خان از زمین مزروعی ده یک محصول بدیوان مالیات میدادند . و در خوزستان طبق قانون مالیات آن نواحی خراج دیوان از اراضی دولتی (دیوانی) بمیزان شش عشر بوده و از اراضی اربابی (املاک خصوصی) یک عشر گرفته میشد^۴ .

۳- تکلیفات دیوانی - که بمالیاتهای فوق العاده اطلاق میشد و در مکاتبات رشیدی و کتاب دستورالکاتب بمعانی مالیاتهای گوناگون فوق العاده و اضافی آمده است .

۱- مکاتبات رشیدی ص ۳۳ .

۲- دستورالکاتب .

۳- دستورالکاتب .

۴- مکاتبات رشیدی ص ۱۲۱ و ۱۲۲ .

۴- عوارض - مالیات فوق العاده ای بود که از روستائیان و شهرنشینان برای تأمین مخارج فوق العاده زمان جنگ و یا جشن ها و تشریفات خانوادگی درباری و مانند اینها گرفته میشده. البته اخذ این مالیات و مالیاتهای نظیر آن همیشه باشکونجه و عذاب مردم و رعایا توأم بوده.

۵- طبعور یا تبغور - بنا بگفته مؤلف تاریخ و صاف مالیات فوق العاده ای بوده (برای ساختگی چریک که بحفظ ثغور مشغول بودند) مانند عوارض.

۶- تغار دو معنی دارد :

۱- واحد وزن (بیشتر برای غله) برابر صد من تبریز

۲- مالیات جنسی که از رعایا اخذ و صرف آذوقه (علفه) لشکر میشد.

چون قسمت اصلی این مالیات در آغاز همان صد من غله (واحد وزن یا تغار) بوده از اینجهت تغار نامیده شد.

۷- قلان - که با قبچور در منابع ما مترادف ذکر شده یک نوع مالیات ارضی بوده مانند خراج^۱.

۸- باج یا باژ - و آن حقوق راهداری بوده که در راهها از مسافرین گرفته میشد و از گفته خواجه رشیدالدین فضل الله پیداست که گرفتن این مالیات با تعدیات راهداران توأم بوده است.

۱- بارتولد Barthold معتقد است که قلان از اراضی مزروع مردم غیر صحرائشین گرفته میشد - مؤلف کتاب مالک و زارع آنرا بمعنی نوعی بیگاری میداند که بجای خدمات نظامی یا برای کارهای فلاحتی یا کارهای عام المنفعه معمول بوده (ص ۱۷۰) مؤلف لغت نامه آندراج آنرا نوعی خراج میداند که در شیروان میگرفتند سعدی نیز آنرا در این شعر با خراج مترادف ساخته.

سلطان رم و روس همت دهد خراج
چیپال هند و سمند بگردن کشد قلان
بگفته رشیدالدین فضل الله بمقدار آن نسبت به تمول و دارائی اشخاص فرق میکرد چنانکه
گوید: بعد از آنکه قلان اهالی این طرف هر سال برستمولی هفت دینار و بر نازل حاسی یک
دینار مقرر شده بفرمود که بغیر از این هیچ مطالبه نرود (جامع التواریخ).

۹- باغ شماره - که از باغها بنقد یا به جنس گرفته میشود. از مکاتبات رشیدی چنین برمیآید که خوزستان از این مالیات معاف بوده بجز بلوک حویزه که در آنجا از هر ده سن دو من اخذ میکردند.

۱۰- خانه شماره - این مالیات از هر خانه یا خانواده گرفته میشود. معلوم نیست که این مالیات بموازات مالیات سرانه گرفته میشود یا اینکه در بعضی از ولایات جانشین مالیات سرانه بوده.

۱۱- مالیات مواشی - و آن مالیاتی بود که از دامداران اعم از صحرانشین و غیر صحرانشین گرفته میشود. مالیات دامها جنسی بوده و از قرار یک رأس از هر صد رأس ولی در زمان غازان خان سعی شده که مالیات دامداری را نقدی دریافت دارند و در این زمان مالیات مواشی بقرار زیر بوده:

از هر گوسفند نیم طسوج - از هر شتر ۳ طسوج - از هر اسب ۲ طسوج.

مالیات مواشی ۱۲ ولایت سراسر خوزستان جمعاً ۳۰۰۰۰۰ دینار بوده^۱.

۱۲- علفه - دارای دو معنی است:

۱- آذوقه و علیق برای لشکر که همان تغار است

۲- آذوقه و توشه سفرا و ایلچیان و کسان آنها.

این مالیات برای رعایا بسیار سنگین بوده و قاعده^۲ بجنس پرداخت میشده.

۱۳- اخراجات - و آن برای تأمین مخارج صاحبان مناصب دولتی بوده و گاهی هم بنام رسم (که جمع آن رسوم است) خوانده میشود. علاوه بر اخراجات مقرری که در دفاتر دیوان ضبط میشد اخراجات فوق العاده نیز وجود داشته که بدان خارجیات اطلاق میشده (یعنی خارج از دفتر مالیاتی).

۱۴- حق التحریر - این مالیات در اختیار وزیر اعظم بود و بجنس گرفته میشد.

خواجه رشیدالدین فضل الله در نامه‌ای که به مولانا ناصرالدین ترکه نوشته ضمن هدایائی هزار من قند و دویست من نبات بدو عطا کرده و آنرا بلرستان حواله داده تا از محل وجوه (حق التحریر) دریافت دارد.

۱۵- رسم الوزاره - مالیاتی بوده برای تأمین مخارج وزیر و دستگاه او که شاید با حق التحریر یکی بوده است.

۱۶- حق التولیه - که برای تأمین مخارج متولی اوقاف گرفته میشد^۱.

۱۷- رسم الصمداره - مالیاتی برای تأمین مخارج دستگاه صدر که محتملاً با حق التولیه یکی بوده.

۱۸- رسم خزانہ یا حق خزانہ - مالیاتی بوده که برای تأمین مخارج عمال خزانہ یا بیت المال گرفته میشد و مالیات خزانہ داری خوانده میشد. در زمان غازان خان رسم الخزانہ بقرار یکک دینار از هر صد دینار مالیات ناحیه مفروض بوده.^۲

۱۹- حق التحصیل - مالیاتی بوده بنفع تحصیل داران یا محصلان مالیات و مقدار آن ۲ دینار از هر هزار دینار بوده.^۳

۲۰- رسوم شحنگی - حقی بوده که بنفع شحنه گرفته میشد^۴.

۲۱- داروغگی - مالیاتی بود بسود داروغه.

۱- در دستورالکاتب فرمانی هست که بموجب آن مولانا تاج الدین شیخ علی صدرعظمی حق داشته از رعایای املاک وقفی حق التولیه‌ای بمیزان عشر محصول (ظاهراً بجنس) دریافت دارد.

۲- جامع التواریخ رشیدی (خطی).

۳- یکی از فراسین آل جلایر.

۴- دستورالکاتب - شحنه یا باسحاق مأسوری بوده که از طرف حکومت مرکزی یاخان و به نمایندگی او در ولایتی منصوب میشده و در اداره امور با امیر یا ملک شرکت داشته و میبایست مراقب اعمال ملک باشد و گزارش عمل او را برای حکومت مرکزی یا خان ارسال دارد.

۲۲- کراکیاراق (لغت ترکی است) - مالیاتی بوده که برای دربار سلطان و خواتین عقدی و شاهزادگان و امرا و لشکریان ایشان گرفته میشد.

۲۳- شوسون (ترکی است) - آذوقه برای ایلچیان و دیگر خدمتگزاران و محتملاً با علوفه یکی بوده.

۲۴- نماری - اصطلاح مغولی است بمعنی اضافه یعنی مالیات اضافی که از رعایا گرفته میشد و نماری با زواید مترادف است و محتملاً با توفیر یکی است.

۲۵- الاغ - کلمه مغولی است و معنی آن هر حیوان اهلی است که برای حمل بار و کشیدن عرابه بکار میرود و معنی اصطلاحی آن اسبان چاپار و پیک است و به حق - یام نیز اطلاق میشود.

الاغ یا حق یام با دستگاه چاپار دولتی مربوط بوده و در زمان مغولان این مالیات ظاهراً بمراتب از پیش سنگین تر بوده است.

۲۶- الام - و آن بمعنی پیغام رساننده و پیغام بوده و در اصطلاح مالیاتی عبارت بوده از پرداخت مخارج نگاهداری پیکان و با پیغام رسانندگان. الام نیز مانند الاغ بخدمت یام و چاپار بستگی داشته.

۲۷- شلتاقات - و آن جمع کلمه مغولی سلتاک (سلتان) است که بمعنی بهانه است (بهانه برای بزور چیزی گرفتن) و غالباً بمعنی مالیات‌های غیرقانونی که از رعایا گرفته میشد بکار میرفت.

علاوه بر مالیات مذکور در فوق رعایا هدایائی بسطان یا امیر و یا حاکم و بزرگان و مأمورین عالی مقام دولت بمناسبت ورودشان بمحل و یا برای مجالس بزم و یا در اعیاد تقدیم میکردند که آنرا ساوری میگفتند^۱.

بعدها این پیش کشها عناوین مختلف پیدا کردند مانند عیدی که در دو عید

۱- ساوری لغت ترکی است که در اول بمعنی سوگند وفاداری نسبت بسطان بود و در ایران معنی تقدیمی و پیش کش پیدا کرد.

بزرگ مسلمانان (عید قربان و عید فطر) داده میشد و نوروزی که در جشن نوروز تقدیم میگردد و سلامانه و آن هدیه‌ای بود که در موقع تبریک تقدیم میشد و شیلان بها (ترکیبی ترکی و فارسی بمعنی سفره بها) که در مجالس بزم و ضیافت داده می‌شد . ترغو بمعنی هدیه بطور کلی بوده است .

بعلاوه سلطان حق داشت اموال متوفیات بلا وارث و فراریان و یا غایبان و بلارغویان^۱ را تصاحب نماید که آنرا طایارات میگفتند^۲ .

علل برقراری مالیاتهای مختلف و نتایج آن - بطوریکه گفته شد از آغاز تسلط مغولان بر ایران از حاصل زحمت کشاورزان و رعایا و پیشه‌وران و صنعتگران بعنوانین مختلف مبلغی کثیر دریافت میداشتند که با درآمد قلیل آنان هیچ تناسبی نداشت . علت آن احتیاج دولت به پول برای هزینه لشکر کشیها و مخارج سپاهیان در موقع جنگ و تأمین احتیاجات دستگاه دولتی در مواقع صلح بود که در اثر تجمل خواهی و عیش و عشرت دولتیان دائماً بر مقدار آن افزوده میشد^۳ .

چون دولتی استقرار مییافت دوران ستمگری فرا میرسید و نیازمندیهای اولیاء دولت بعلمت فرو رفتن در ناز و نعمت افزوده میگردد . آنوقت بر خراج رعایا و کارگران و کشاورزان و دیگر کسانی که مالیات میپرداختند افزوده میشد و از بازرگانان و پیشه‌وران در دروازه‌ها باج بیشتر میستاندند . بهر نسبت که تجمل خواهی دولتیان افزایش مییافت نیازمندیها و هزینه‌های آنان نیز افزوده میگردد تا بجائی که میزان خراج

۱- بلارغولنظ مغولی است بمعنی چیزهای گم شده - مؤلف دستورالکتاب گوید : بلارغو در عرف مغول گم شده‌ای را گویند که آنرا خداوند پیدا نباشد چون غلام و کنیزک و چهارپای .

۲- مؤلف کتاب مالک و زارع گوید شاید طایارات بمعنی باج یا عوارض راهداری باشد و در دروازه‌ها گرفته میشد زیرا در کتاب عتبه‌الکتبه این کلمه بعد از ضرایب آمده که بیشتر بمعنی عوارض راهداری یا باجی است که در دروازه‌ها وصول میشد ص ۱۰۰ .

۳- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۵۰۳ .

برای رعایا کمرشکن میشد و چون مقدار مالیات از حد اعتدال خارج میگردید رعیت از کوشش برای آبادانی باز میایستاد و عده بسیاری از آبادی دست میکشیدند و در نتیجه خراج نیز نقصان مییافت.

دولت‌ها بعلت نقصان خراج و افزایش مخارج به وضع مالیات جدید اقدام می‌کردند و تسلسل این امر باعث خرابی بیشتر کشور و پریشانی رعایا میشد و نتایج سوء آن بدولت باز میگشت.

فصل پنجم

اصحاب شمشیر

اصحاب شمشیر چون ارباب قلم از ارکان دولت بودند و سلطان برای اداره مملکت و حفظ حدود و ثغور کشور بدانان نیاز فراوان داشت.

سپاه در این دوره عبارت بود از اقوام و قبایلی که تحت ریاست رئیس قبیله خان و یا رئیس دولت را در فتح ممالک و گشودن کشورها یاری می‌دادند و محرك آنان در این امر کسب غنایم و جمع مال و ثروت بود نه احساسات وطن‌خواهی و میهن - پرستی .

اطاعت افراد قبیله از رئیس خود و نه از پادشاه برای مملکت اشکالات فراوان ایجاد میکرد زیرا اگر رئیس قبیله‌ای از سلطانی روی میگردانید و در جنگها یاری خود را از او دریغ میداشت تمام افراد تحت ریاست او نیز میدان جنگ را ترك می‌گفتند و باعث شکست سلطان میشدند و یا اغلب خود رؤسای قبایل بر علیه سلطان برمیخاستند و بساط سلطنت او را واژگون میساختند و خود سلسله جدیدی تأسیس مینمودند . بیشتر سلسله‌های ایرانی پیمش از مغولان و بعضی بعد از آنان به نیروی قبیله‌ای تشکیل یافته و بطور کلی عصبیت قبیله‌ای بوجود آورنده دولتها در این زمان بوده است .

دولتها برای جلوگیری از چنین پیش‌آمدی رؤسای قبایل را اغلب در خدمت خود داشتند و با اعطای شغل و مقامی در دستگاه سلطنت آنانرا با خود یار و موافق میساختند و یا با واگذاری حکومت ایالتی از نیروی آنان برفع دستگاه دولت در مواقع لزوم استفاده مینمودند . البته این رویه در مواقعی که دولتها در کمال قدرت بودند اشکالی پیش نمی‌آورد ولی اگر دولتی دوچار ضعف میشد و یا تخت سلطنت راجانشینی لایق نبود رؤسای قبایل بفرخ خود سری می‌افتادند و در صدد استقلال برمیآمدند . چنانکه

بعد از مرگ سلطان ابوسعید چون فرزندی نداشت تا بتخت ایلخانی بنشیند مملکت دوچار آشوب شد و حکام ولایات که اغلب همان رؤسای طوایف بودند به خودسری پرداختند و کشور را دچار تجزیه ساختند. از این میان امیرسپارالدین محمد بنیروی ملی متکی شد و احساسات وطن پرستی ایرانیان را در مقابل مظالم عمال مغولان پستی بان دولت خود ساخت و بتاسیس دولتی ایرانی در جنوب ایران توفیق یافت. اما در آغاز کار دوچار مخالفت طوایف مغول ساکن کرمان یعنی جرماثیان و اوغانیان گردید و در تمام مدت سلطنت او و جانشینانش عصیان این طوایف باقی بود.

علاوه بر دوطایفه مزبور در ایران جنوبی در دوره حکومت آل مظفر طوایف دیگری نیز سکونت داشتند که عبارت بودند از :

دو طایفه کوچ و بلوچ در بلوچستان و مکران - طایفه کوچ یا قفص در نواحی جیرفت و جبال بارز ساکن بودند و راه تجارتی هرموز به جیرفت در معرض دستبرد آنان قرار داشت محمد بن ابراهیم در تاریخ کرمان گوید : « قوم کوچ و گروه قفص در گرمسیر جیرفت تا لب دریا فرو گرفته بودند و حدود فارس و اطراف خراسان میرفتند و از دزدی و قطع طریق مال بولایت خویش میآوردند ».

دیگر مغولان نروزی و هزاره شادی بودند که در نواحی مختلف کرمان سکونت داشتند.

در گرمسیرات کرمان و فارس و خوزستان اعراب سکونت داشتند مانند اعراب فولادی که در نواحی هرات و مروست و صحرای رودان و رفسنجان و شهر بابک ساکن بودند و در سال ۷۴۷ بنای اغتشاش را گذاشتند ولی بدست شاه مظفر پسر امیرسپارالدین محمد سرکوب شدند.

طوایف دیگر عبارت بودند از شبانکارگان در قسمت شبانکاره و طوایف شول در شولستان یا ممسنی قرون بعد و طوایف لر بزرگ در ناحیه بختیاری و طوایف لر کوچک در لرستان امروزی.

سپاهیان در موقع صلح در شهرها و مساکن خود بودند ولی در مواقع جنگ باحضار سلاطین در موقع و مکانی معین حاضر میشدند. چنانکه امیر مبارزالدین محمد برای جنگ با شیخ ابواسحق در سال ۷۵۴ از ایلات کرمان مانند جرما و اوغان و اعراب چریک طلب کرد^۱ و شاه شجاع برای جنگ با شاه محمود در سال ۷۶۵ باحضار لشکریان فرمان داد و سپاهیان از کرمان و بم و سیرجان و ابرقوه و لر بزرگ در شیراز جمع شدند و اوغانیان و اعراب ربیع و فولادی نیز بدانان پیوستند.

لشکریان از دو قسمت سواره و پیاده تشکیل میشدند و سواران بر پیادگان برتری داشته‌اند و در جنگها نقش سهمی بازی میکردند از اینجهت سهمی که از غنائم برای سواران در نظر گرفته میشد دو برابر پیادگان بود^۲.

تهیه اسلحه بعهد سپاهیان بود و اسلحه معمول زمان عبارت بود از: تیر و کمان - شمشیر - نیزه - عمود - برای حمله.

سپر - زره - کلاه خود برای دفاع و نیز اسلحه و آلات قلعه گیری از قبیل منجنیق و عراده و سنگ فلاخن از روی و آهن ریخته بکار میبردند^۳.

وسیله دفاع مردم از حمله دشمن در شهرها برج و باروی اطراف شهر و خندق پای آن بود باین معنی که دور شهرهای بزرگ را دیواری بلند که دروازه‌هایی چند داشت میکشیدند و در پای آن خندقی که اغلب آب در آن می‌انداختند حفر می نمودند تا در موقع هجوم دشمن با بستن دروازه‌ها از ورود آنان بداخل شهر ممانعت بعمل

۱- چریک از کلامه مغولی تسریک آمده یعنی سپاهیان که از محل معینی بلشکرخان اعزام میشده‌اند و بطور کلی چریک وظیفه‌ای نظامی بوده که چادرنشینان عهده‌دار آن بودند و رعایای غیر چادرنشین نیز تاحدی این وظیفه را انجام میدادند چنانکه از مردم غیرصحرای نشین از هر ۹ خانوار یعنی تقریباً ۴ نفر یک نفر برای خدمت نظامی احضار میشد. (کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی تألیف پطروشفسکی ص ۴۰).

۲- رساله منتسب به‌خواجه نصیرالدین طومسی.

۳- کتاب سواهب الهی ص ۲۲۰

بیاورند و از این جهت اغلب شهرها ماه‌ها و در بعضی مواقع سالها در محاصره مهاجمین میافتاد البته تسلیم‌شهر بدشمن بستگی بقدرت مقاومت ساکنین آن و مقدار آذوقه‌ای داشت که برای دفاع جمع‌آوری کرده بودند و بسا که مردم برای نیفتادن بدست دشمن قحطی و گرسنگی را مدت‌ها تحمل کرده و گاهی نیز با خوردن گوشت حیواناتی چون سگ و گربه بمقاومت خود ادامه داده‌اند.

دیگر از وسایل دفاع مردم قلاعی بود که در داخل شهرها یا قله کوه‌ها بنا کرده بودند. هر شهری علاوه بر برج و بارو قلعه‌ای نیز داشت که محل سکونت سلاطین و یا حکام بود و در مواقع جنگ اغلب مردم نیز بدانجا پناه میبردند.

قلعه‌های داخل شهر اغلب در جاهای مرتفع بنا میشد و آن نیز با برج و بارو و خندقی مستحکم میگردید. اگر شهر در زمین مسطحی قرار داشت بیشتر قلعه شهر را در کنار دیوار بنا میکردند تا در مواقع لزوم گریز از آن ممکن گردد.

اما قلاع اطراف در بالای کوهها و مناطقی که دسترسی بدان دشوار بود بنا میشد و اغلب در داخل قلاع چشمه‌های آب و گاهی زمین برای کشت و زرع وجود داشت تا متحصنین را در پایداری یاری دهد.

در قلمرو آل مظفر قلاعی که مورد استفاده حکام و سلاطین بود بسیار است و

مهمترین آنها عبارتند از: در فارس

۱- قلعه استخر که مشهورترین آنها است و در جلگه خفرک بر بالای کوهی قرار دارد. امیر عضدالدوله دیلمی در حدود سال ۳۶ هـ آب انبار بزرگی در آن ساخت که ۴ ستون داشت.

۲- قلعه اشکنون در بلوک ابرج.

۳- قلعه شکسته در دوفرسخی شمال غربی فتح‌آباد مرودشت و این قلعه میانه قلعه استخر و اشکنوان قرار داشت.

این سه قلعه را سه گنبدان میگفتند.

۴- قلعه ایگ (یا ایج) - در بلوک اصطهبانات. نظام‌الدین محمود شبانکاره‌ای

آب را از کوه‌های اطراف باین قلعه آورد و حصارى بر گرد آن کشید و آنرا دارالامان نام گذاشت.

۵- قلاع اطراف لار مانند قلعه بختیاری در مغرب قریه بنارو - قلعه پرویز یا پرویزن در جنوب قریه مزبور - قلعه بهده در کنار قریه بهده از ناحیه فومستان - قلعه دیده‌بان در نزدیکی قریه‌ای بهمین نام - قلعه قلات سرخ در دوفرسخی جنوب قریه گاویندی فومستان.

۶- قلعه پهن‌درکه آنرا پهن‌دز و گاهی قهندز نیز مینویسند در نیم فرسنگی شرقی شیراز.

۷- قلعه تبرجهرم - در هشت فرسخی شرقی جهرم و آنرا قلعه خورشه (خرشه) نیز گویند زیرا در سال ۷۳ هـ خورشه نام حاکم جهرم بر محمد بن یوسف ثقفی حاکم فارس عصیان کرده در این قلعه متحصن گشت.

۸- قلعه دزکوه - در دوفرسخی شمال غربی قصبه دشت کوه‌گیلویه.

۹- قلعه رنبه در چهار فرسخی شرقی دارابگرد.

۱۰- قلعه سفید یا دزسپید - این قلعه که دور آن ۲ فرسنگ است بر بالای کوهی منفرد واقع شده و زمین آن برای کشت و زرع مناسب است و چشمه‌های آب دارد. قلعه سفید در دوفرسخی نوبنجان و در مشرق فهلیان قرار دارد.

۱۱- قلعه شهریارى در يك فرسنگى قریه سکوی بلوك خنچ.

۱۲- قلعه سهاره در چهار فرسنگی فیروز آباد که بدست مسعودیان (طایفه‌ای از شبانکارگان) بنا شد.

۱۳- قلعه تیرخدای در خیر - از غایت بلندی آنرا بدین نام خوانند.

۱۴- قلاع فرق و طارم.

۱۵- قلعه گنبد ملغان بحدود ارجان.

۱۶- قلاع اقلید و سمرق در نزدیکی آباده.

۱۷- قلعه کارزین برکنار رود ثکان .

۱۸- قلعه سمیران در نزدیکی جویم ابی احمد .

۱۹- قلعه خوادان در نزدیکی فسا .

قلاع مهم کرمان عبارتند از :

۱- ارگ بم - بر روی تخته سنگی بنا شده و دور آن حصاری محکم و دیواری عریض بوده و یک دروازه داشته و از دو قسمت تحتانی و فوقانی درست شده بود . قسمت فوقانی که در دامنه کوه قرار داشت مقر حاکم شهر بود و قسمت تحتانی مسکن مردم دیگر بود .

۲- قلعه کوه که آنرا قلعه دختر نیز گویند در طرف شرقی شهر کرمان و در بالای کوهی قرار دارد و قدیمترین اثر تاریخی کرمان است .

۳- قلعه سیرجان در شهر سیرجان قدیم .

۴- قلعه منوجان بر سر راه جیرفت بهرموز .

۵- قلعه سلیمانی در حوالی درفارد و برفراز کوه سلیمانی در شرق جیرفت .

قلاع لر بزرگ و خوزستان عبارتند از :

۱- قلعه سلاسل در چهارفرسنگی شوشتر .

۲- قلعه سنگشت در نزدیکی ایذج .

حقوق و مواجب سپاهیان - ابتدا مغولان بسپاهیان حقوق و مواجبی پرداخت نمیکردند بلکه آنان بیشتر بخاطر غنائم جنگی جان خود را بخطر میانداختند .

خواجه نصیرالدین طوسی در رساله‌ای غنائم جنگی یعنی آنچه را که از دشمنان بدست می‌آمد بدو نوع تقسیم کرده .

نوع اول عبارت بود از اسیر و دام و سلاح و اسوار منقول که خمس آن مال پادشاه بود و آنچه باقی میماند میان لشکریان تقسیم میشد . سوار دو سهم و پیاده یک سهم میبرد .

نوع دوم عبارت بود از زمین و آب و دیگر اموال غیرمنقول که از آن بحساب دولت مالیات پرداخت میشد^۱.

از مطالعه تاریخ سیاسی این دوره معایب و مفاسد اینگونه سپاهداری درخرابی دهات و قتل و غارت شهرها معلوم میگردد.

پس از مدتی اندک جیره‌ای برای سپاهیان مقرر شد که غالباً آنرا بعهده ولایات حواله میکردند و این حواله هائیز اغلب وصول نمیشد و چون وصول آن برای سربازان مشکل بود چنین معمول شد که حواله‌ها را بنصف قیمت بفروشند.

غازان خان برای اصلاح وضع حقوق سربازان فرمان داد در هنگام برداشت محصول معادل وجوه برواتی که بحساب سربازان برعهده اراضی مینوشتند غله انبار کنند و بیشعنه بسپارند تا در موقع لزوم بابت مواجب لشکریان یا در مقابل حواله‌های آنان پول نقد بدهند^۲.

با این حال چون بعضی حواله‌ها باز وصول نمیشد غازان خان در سال ۷۰۳ دستور داد بجای حواله اسلاکی که حواله برعهده آنها نوشته میشد باقطاع بلشکر بدهند و حصه هر کدام را معین گردانند «تا متصرف ایشان باشند و از آن خود دانند» از اینجا رسم اقطاع در زمان مغولان مانند زمان سلجوقیان معمول شد^۳.

مقامات لشکری و تقسیمات سپاه - مقامات لشکری در زمان آل مظفر اختلافی بادوره مغولان دارد. در این دوره اصطلاحات نظامی زمان مغولان کمتر دیده میشود. بعضی اصطلاحات که شاید نماینده مقام صاحب آن است در این دوره نیز بوده مانند

۱ - کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی عهد مغول تألیف بطروشفسکی جلد اول

ص ۷۳ .

۲ - حاکم نظامی محل .

۳ - تاریخ مبارک غازانی ص ۳۰۰ .

۴ - اقطاع و کیفیت آن در ص ۱۸۴ به تفصیل بیان شده است .

قورچی عنوان امیر اختیارالدین حسن بوده که از بزرگان لشکر و امراء طرف اعتماد شاه شجاع بشمار میرفت^۱.

تقسیمات لشکری به تومان و هزاره و صده و دهه زمان مغولان در این دوره معمول نبود زیرا لشکریان را در این زمان بیشتر از مردم شهرها انتخاب میکردند فقط در مواقع ضرورت سلاطین آل مظفر از بعضی از طوایف مانند جرما و اوغان و اعراب و طایفه شول و لر کمک میطلبیدند.

در جنگها فرماندهی سپاه با شخص سلطان بود و سلاطین آل مظفر شخصاً در مهدان جنگ حاضر و بادشمن روبرو میگرددیدند از اینجهت گاهی دچار مخاطره میشدند. غیر از سلطان شاهزادگان دیگر آل مظفر فرماندهی قسمت عمده سپاه را بعهده داشتند و در جنگها سلطان را یاری میدادند و در آرایش جنگی همیشه سلطان در قلب سپاه و شاهزادگان در میمنه و میسره قرار میگرفتند چنانکه در سال ۷۰۹ در جنگی که امیر مبارزالدین محمد با اخی جوق برای تصرف آذربایجان نمود خود در قلب سپاه قرار گرفت میمنه را به شاه شجاع و میسره را بشاه محمود داد و شاه شجاع در جنگ با شاه محمود خود با سلطان ابویزید در قلب ایستاد و میمنه را با سلطان احمد و سلطان شبلی و میسره را بشاه منصور و سلطان زین العابدین داد و در سال ۷۷۷ در جنگ با سلطان حسین ایلکانی باز میمنه را با سلطان احمد و سلطان شبلی و میسره را بشاه منصور و سلطان زین العابدین داد و خود با سلطان ابویزید در قلب سپاه قرار گرفت و نیز در جنگ با عادل آقا در سال ۷۸۱ میمنه را با سلطان احمد و سلطان شبلی و میسره را با سلطان زین العابدین و سلطان حسین پسر شاه یحیی که بجای شاه منصور انتخاب شده بود وا گذاشت و خود در قلب سپاه جا گرفت. از اینرو اگر سلاطین مظفری از طوایف مغول

۱- در دوره تیموریان و صفویه نیز این عنوان وجود داشته و در دوره صفویه قورچی- باشی از لحاظ مقام بعد از وزیر اعظم قرار داشت و عنوان معمول او امیرالامرا بود و قورچیان مانند قورچی تیر و قورچی کمان و قورچی نیزه و قورچی سپر و قورچی زره و قورچی ترکش و قورچی خنجر و قورچی شمشیر در تحت نظر او بودند (سازمان اداری صفویه ص ۸۵).

جرما و اوغان و یا از اعراب و طوایف دیگر در جنگها کمک میگرفتند هیچگاه فرماندهی قسمت عمده سپاه را بدانان واگذار نمیکردند تا اگر خیال خیانتی در سر داشتند در وضع جنگ مؤثر نیفتد و اختیار کار از دست سلطان بدر نرود.

سلاطین غالباً در کار جنگ با امرا و بزرگان رأی میزدند و نظر آنان را میخواستند تا اگر اقدام بجنگ نمودند یا نظر موافق سران لشکر باشد.

احضار و جمع آوری لشکریان در محلی اغلب باعث گرانی نرخ اجناس و سبب رونق بازار احتکار میشد چنانکه معین الدین معلم یزدی مؤلف مواهب الهی گوید امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۴۱ پس از تسخیر کرمان لشکریان را در اطراف متفرق گردانید « تا از تخفیف اخراجات ایشان بازار اسعار شکسته گردد و از تقلیل مؤنات آن طایفه رونق احتکار برقرار نماند ».

مباحث دوم - ملت

ملت یعنی توده مردمی که نسلها در شهرها بکسب و حرفت و در دهات بکشت و زرع پرداخته آداب و رسوم و زبان ایرانی را که ارکان ملیت و قومیت ماست از زوال و فنا حفظ کرده‌اند اگرچه از اواخر قرن چهارم هجری بظاهر مغلوب طوایف بیگانه ترك و مغول گشته مدتی را تحت حکومت آنان بسر برده‌اند ولی در معنی آنانرا مقهور تمدن و فرهنگ خود ساخته‌اند بطوریکه پس از چندی جمعی از آنان خود بشوق اهل علم و ادب گشته و دربارشان مجمع شعرا و علما و فضلا شده است. گرچه رؤسای اقوام غیر ایرانی بضرع شمشیر براین کشور تسلط یافته‌اند ولی اداره امور کشور و تدبیر ملکداری همیشه در دست وزراء و عمال ایرانی بوده و در واقع ایرانیان خود سرنوشت میهن را معین میکردند و سلاطین خواهی نخواهی نظر آنانرا در اداره امور کشور محترم میشمردند.

در بررسی وضع ملت در این دوره باید وضع شهرنشینان و ده نشینان را جداگانه مورد مذاقه و دقت قرار داد.

فصل اول

ده نشینان

ده نشینان یا کشاورزان طبقه وسیع جامعه ایرانی را تشکیل میدادند و سایر طبقات بر روی آن قرار میگرفته‌اند. عقیده عموم بر آن بود که کشاورز مایه امید ملت و باعث سعادت و خوشبختی اوست و دولتها نیز دریافته بودند که درآمد عمده مملکت از زمین بدست میآید و اگر دهقان پریشان گردد خیر و سعادت از عامه برخوردار نخواهد شد و درآمد دولت نیز کاسته خواهد شد.

با اینکه بموجب مذهب اسلام توجه و نگهداری از رعایا از وظایف سلطان بود و میبایست سلطان برای ترقی کشور و پیشرفت کار خود در رفاه حال آنان بکوشد ولی اغلب سلاطین گذشته و عمال حکومت این وظیفه را بدست فراموشی میسپردند و درصدد ترفیه حال آنان نبودند و تنها مدّعی بسراغ کشاورز میرفتند که میخواهند خراج بستانند آنهم باشکنجه و عذاب. در نامه‌ای که رشیدالدین فضل‌الله به طغخاخ اینجو حاکم شیراز نوشته گوید :

از مالیاتهای بیموقعی که او میگیرد مردم شیراز شکایت کرده‌اند. رشیدالدین در این نامه او را تهدید کرده که اگر با وضع مالیات نابهنگام مردم را بیازارد بسزای عمل خود خواهد رسید و ضمناً فرزند خود ابراهیم را برای رسیدگی باسور ولایت فارس میفرستد. و باو مأموریت میدهد که بحساب سالهای گذشته متصرفان و بیتکچیان برسد و مالیات مردم را طبق میزان آن که از طرف دیوان سعین شاه تعیین کند و به خزانه بفرستد و چنان کند که مردم راحت باشند و از هر کس چیزی بستم گرفته‌اند بوی بازگردانند.

دانشمندان و سیاستمداران اغلب در کتب خود دهقان را ودیعه الهی دانسته و خوشرفتاری با او را بسططان توصیه نموده‌اند. خواجه نظام‌الملک در سیاست نامه گوید: در انتخاب عمال خراج باید دقت کرد و سفارش می‌کند که مأمورین وصول مالیات باید رعیت را رعایت نمایند و نیز گوید اگر خللی در حال رعایا حاصل شود یا در ناحیه‌ای اندیشه کوچیدن و پراکنده شدن بر آنان غالب آید باید بی‌درنگ بتحقیق این حال پرداخت^۱.

غزالی نیز در نصیحت‌الملوک ویرانی و زوال مملکت را بعلت ضعف ملوک و بسبب ظلم آنان میدانند و آنرا موجب بینوائی و تنگدستی کشاورزان می‌شمارد. او سلاطین را از تعمیل هر نوع مالیات غیر منصفانه بر مردم برحذر می‌دارد و گوید شاهان و وزیران و کدخدایان باید مالیات را در موقع مناسب و از راه مناسب و بمقتضای مصالح مملکت مطالبه کنند و از بینوایان چیزی نستانند و باید آنان رعایت مقام و مرتبه و شایستگی خود را بکنند تا مکلف بحفظ منافع رعایا بشوند و سود آنها را سود خود دانند تا بدین گونه در دنیا نام نیکو و در آخرت آمرزش و خوشنودی پروردگار را بدست آورند^۲.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در اخلاق ناصری اساس و بنیان طبقات اجتماعی را اهل سزارعه چون برزگران و دهقانان و اهل حرث و فلاحت میدانند که روزی همه مردم مرتب دارند و بقای اشخاص بپایان ایشان مجال باشد^۳.

محمدبن محمود آملی در نقایس الفنون نیز کشاورزی را بهترین حرفه طبیعی میدانند و گوید: نظام عالم و بقای بنی آدم مربوط بان است^۴.

۱- سیاست نامه ص ۱۸.

۲- همان کتاب ص ۱۱۹.

۳- نصیحت‌الملوک ص ۱۰۱.

۴- اخلاق ناصری ص ۱۸۰.

۵- نقایس الفنون جلد ۲ ص ۱۵۹.

شیخ نجم‌الدین رازی مؤلف کتاب مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد معتقد است که انسان مقصود حقیقی خود را که عبارت از خدمت بخدا و خلق است بوسیله کشاورزی میتواند انجام دهد^۱.

با اینکه بزرگان و دانشمندان رفاه حال کشاورزان را باعث سعادت جامعه میدانستند و سلاطین نیز این طبقه را منبع درآمد دولت می‌شمردند معذک کشاورزان در این زمان از خود مالک زمینی نبودند زیرا اراضی یا بصورت املاک خاصه و خالصه و اینجو و دلای در تصرف سلاطین و افراد خاندان سلطنت و یا بنام املاک دیوانی در اختیار دولت و یا با اسم ملک در دست سلاکین بود. از اینجهت کشاورزان یا زمین را اجاره میکردند و یا با مالک نوعی شرکت (مزارعه) داشتند و در این شرکت سهم زارع بستگی باین داشت که از عوامل زراعت (زمین - آب - تخم - گاو - کار) چند عامل را بعهده داشتند ولی اغلب شرایط تقسیم نیز رعایت نمیشد. با این حال کشاورزان از درآمد ناچیز خود ناچار بودند مبالغی بطور نقد یا جنس برای تأمین هزینه لشکرکشیها و مخارج سپاهیان و تهیه وسایل عیش و نوش سلاطین و بزرگان بعنوان مالیات که انواع آن قبلاً گفته شد بپردازند. از این گذشته عمال حکومت که بعنوان مختلف بدعات می‌رفتند کشاورزان را تحت شکنجه و عذاب قرار میدادند چنانکه ایلچیان با ملازمان بی‌شمار خود روستائیان را وادار میکردند که ساز و برگ مورد احتیاج آنانرا فراهم آورند با اینکه دیوان مالیات مخصوصی برای پذیرائی همین ایلچیان از مردم میگرفت و در سراسر کشور یامهائی برای تأمین نیازمندیهای ایشان تأسیس کرده بود ولی بکوچکترین بهانه‌ای ایلچیان که هر یک گاهی...الی... سوار همراه داشتند بمأموریت ولایات می‌رفتند و برای اینکه از مردم اخاذی نمایند عمداً آتش اختلافات محلی را دامن می‌زدند.

شکارچیان دربار که عده زیادی از آنان در سراسر کشور پراکنده بودند نیز

یکی از عوامل بیدادگری بشمار می‌آمدند زیرا وسایل معاش آنانرا روستائیان فراهم می‌ساختند از اینجهت شاه شجاع در مرض موت برادرش عمادالدین احمد حاکم کرمان را از زیاد بشکار رفتن منع نمود و گفت از شکار بسیار رفتن هم رعیت و هم لشکر بتنگ می‌آید^۱.

رسم دیگری که باعث خرابی ولایات میشد نوشتن حواله بعهده ولایات بود. این کار که در دوره سلجوقیان نیز رواج داشت در دوره حکومت مغولان بیشتر معمول شد و در نتیجه امور مالی زیادتر مختل گردید و فساد دستگاه اداری افزونتر شد و وصول کردن وجه برات مشکل تر گشت. غالباً مواجب سپاهیان را بوسیله برات در شهرستانها سپرداختند و هنگامیکه محصلان مالیات در پرداخت وجه برات تأخیر میکردند سپاهیان خود بولایات میرفتند و بزور بمطالبه وجه برات میپرداختند و باج مخصوصی هم برای چهارپایان خود میگرفتند^۲.

عمال حکومت چنان مردم را در تحت شکنجه و عذاب قرار میدادند که هنگامی که محصلان مالیات بدهی نزدیک میشدند روستائیان منازل خود را ترك گفته فرار اختیار میکردند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله گوید: اگر گذار کسی بدهات یزد میافتاد (البته در دوره مغولان) کسی را نمی‌دید تا با او سخن گوید یا راه را از او بپرسد. عده کمی که در دهات می‌ماندند یکی را بدیده بانی میگماشتند و همینکه او نزدیک شدن کسی را خبر می‌داد دهقانان در کاریزها یا در میان ریگها پنهان میشدند^۳ و دهقانان چنان بیچاره و تهیدست شده بودند که اگر دیوان بذری برای کشت بدانان میداد بجای آنکه آنها بکارند میخوردند^۴.

چون غازان خان بتخت ایلخانی نشست - برای اصلاح وضع دهقانان ابتدا

۱- تاریخ آل مظفر محمود کتبی ص ۱۰۴.

۲- تاریخ غازانی ص ۳۰۰.

۳- همان کتاب ص ۲۴۹.

۴- همان کتاب ص ۳۴۶.

محصلان جزء (متصرفان) را از حواله کردن برات برعایا منع کرد و به بیتکچیان (مأموران مالیات) فرمان داد که بولایات بروند و صورتی از اموال همه دهات بردارند و نیز قرار گذاشت که مردم بدهی مالیاتی خود را در دو قسط بپردازند و در بعضی نواحی مانند بغداد مالیات ارضی (خراج) را بنقد بگیرند (وجوه العین) آنهم بهنگام برداشت محصول .

رسم طرح یعنی فروش اجباری محصولات بکشاورزان بچند برابر قیمت حقیقی در موقعی که دولت غلات زاید براهتیاج درمخازن خود داشت و میترسید که خراب شود و یا خرید محصولات مورد لزوم از کشاورزان بقیمتی کمتر از نرخ بازار در این زمان معمول بود چنانکه وصاف گوید :

مردم فارس را در قحطی سال ۶۹۸ مجبور کردند گندم خویش را بطرح از قرار خرواری ۶ دینار بدولت بفروشند در صورتیکه بهای آن در بازار ۳ دینار بوده البته این رسم نیز یکی از وسایل پریشانی کشاورز و خرابی دهات بوده است . غازان خان برای اصلاح حال کشاورزان این رسم را نیز باطل گردانید چنانچه خواجه رشیدالدین فضل الله گوید: در این وقت که ممالک معمور گشته از ولایات ارتفاعی مبالغ بمتصرفان باقی است (یعنی مازادی از محصول در دست متصرفان است) و غله پارینه جمله در انبار موجود تا بطرح بمردم نباید داد و هر سال که غله در رسد بتعجیل نباید فروخت که آنچه پیش از این غله نارسیده بتقدمه (پیشگی) خرج کردنددی این زمان همواره دیوان را یکساله ارتفاع (محصول غله) در انبار میباشد و اسوال در خزانه پادشاه^۲ .

جنگها و لشکر کشیها نیز از علل خرابی و پریشانی مردم بود چه اسرای سپاه که بزرگترین منبع درآمدشان غنائم جنگی بود اگر نمی توانستند بسرزمین دشمن تعرض نمایند از غارت و چپاول روستائیان کشور کیسه طمع خود را پر می ساختند . شاه شجاع در سال ۷۶۸ ه از شاه محمود حاکم اصفهان برای ازدواج دخترش با شاه

۱- تاریخ وصاف ص ۳۶۳ .

۲- تاریخ غازانی ص ۲۵۶ .

منصور کمک مالی میطلبد ولی او جواب میدهد که بعلت لشکر کشیهای مکرر خرابی تمام باصفهان راه یافته از اینرو در خرج روزمره خود فرومانده و وجهی که لایق خزانه پادشاهی باشد میسر نمیشود. این خود نمونه‌ای از وضع مالی و کشاورزی مملکت در این دوره است که در اثر جنگ و ستیز شاهزادگان مظفری بایکدیگر حاصل شده. یکی دیگر از علل خرابی حرکت دسته جمعی قبایل و طوایف برای بیلاق و قشلاق بوده چه ایلات و عشایر در این نقل و انتقال باتفاق گنّه و دام خود در حرکت میآمدند و در نقاطی که علوفه برای اسبان و گوسفندان ده نشینان آماده شده بود توقف میکردند و مزارع را پایمال و روستائیان را دستخوش آسیب قرار میدادند از اینجهت رشیدالدین فضل الله حرکت دسته جمعی طوایف را یکی از علل عمده خرابی شمرده است^۱.

بیگاری یعنی کار اجباری رعایا بِنفع دولت و یا مالک نیز باعث میشده که رعایا از هستی ساقط گردند و چون برای بیگاری اغلب مردم را از راه دور میآوردند این امر سبب میشد که از گرسنگی و یا ناتوانی در میان راه و یا بهنگام کار جان بسپارند.^۲ در شهرها نیز بیگاری معمول بوده چنانکه ابن بطوطه گوید: شیخ ابواسحق

۱- جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله ورق ۶۷۱.

۲- ابن خلدون درباره بیگاری گوید: ستمگری باعث ویرانی اجتماع است و عاقبت آن بدولت باز میگردد. ستمگری عبارت است از اینکه ثروت یا ملکی را از دست مالک آن بدون عوض و سبب بیرون آورند و آنرا غصب کنند و یا بناحق از وی چیزی بخواهند و یا او را بادای تکلیفی و حقی مجبور کنند. بنابراین خراج ستانانی که بناحق خراج میگیرند و آنانکه بعنوان خراج بغارت رعیت سپردازند و کسانی که مردم را از حقوقشان باز میدارند و کلیه غاصبان املاک بهر نحوی که باشد ستمگرند و فرجام بد آنها بدولت باز میگردد. از بزرگترین ستمگریها آن است که مردم را بناحق بکار اجباری وادار کنند و بیمزد آنانرا بمزدوری گمارند زیرا کار انسان از قبیل تمول و ثروت اوست و کلیه تلاش های انسان بمنزله وسیله تمول و پیشه آن است و رعیتی که در آبادانی کار میکند معاش و پیشه آنها همان کارکرد آنها است (ص ۷۳ = جلد ۱).

در ساختن بنائی در شیراز مردم را به بیگاری میگرفت و او شرح این بیگاری را بتفصیل در کتاب خود آورده است^۱.

نزول یا اقامت سپاهیان و مأمورین در خانه رعایا که بترکی آنرا قنلغه میگفتند نیز از وسایل خرابی و ویرانی و مانند بیگاری سخت ترین تحمیلی بود که به رعایا و مردم شهری وارد میشد. در این دوره مردم مجبور بودند صاحبان مناصب لشگری - ایلچیان - عمال دیوان - اسرا و باساقان و بزرگان و اطرافیان ایشانرا در خانه های خود برای مدت نامعینی بپذیرند و منزل و اثاثه در اختیار ایشان بگذارند و غذا و وسایل آسایش و خوشی آنانرا فراهم سازند.

نزول پیش از مغول نیز وجود داشته^۲ ولی در زمان مغولان صورت فوق العاده زشتی پیدا کرده بود.

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۲۰۲.

۲- ابن الاثیر جلد ۱۱ ص ۱۸۰ درباره گفتگوی عبدالله بن طاهر با روستائی - راحة -

الصدور راوندی ص ۳۳.

محمد بن ابراهیم مؤلف تاریخ کرمان نیز درباره معایب نزول حکایتی آورده که چنین است: در سال ۷۸؛ درودگری در سرای شهر کار میکرد و شاگردی با وی که باولاد ترکان شباهتی داشت ملک توران شاه از درودگر پرسید که این کودک ترکزاده است؟ درودگر گفت این مسأله حق تعالی از تو پرسد. مادر این پسر میگوید که از من آمده است ترکی در خانه من بحکم نزول ساکن است لابد جواب این ترا باید داد (و آنوقت بمقام لشگری در شهر بود و ریض هنوز نساخته) ملک توران شاه را سخن درودگر بآتش قلق و اضطراب نشانده دینیه دلش را از دود اندوه تیره گردانیده حالی فرمود تا سهندسین ولایت و استادان بنا را حاضر کردند و در ریض بیرون شهر بنای سرای خویش فرمود و در جنب سرای مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و بیمارستان و گرمابه و اوقاف شگرف بآنها داد و فرمود تا اسراء دولت و صدور حضرت و معارف ولایت همه در ریض منزل ساختند و چون مکالمه درودگر و ملک روز سه شنبه بود و همان روز بنا عمارت شد آن محله به (محله سه شنبه) معروف گردید و حال التحریر اگر چه ویران است اما بهمان اسم مشهور است ص ۲۷.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در سعایب نزول چنین گوید: و هر باساقی که بولایتی میرفت کمینه صدخانه مردم میبرد و تمامت درخانه‌های ارباب و رعیت فرود می‌آمدند. سپس این کتاب مبارک واقف است که چون طغای پسر یسودر را از شحنگی یزد معزول کردند و کسان او بیرون می‌رفتند احتیاط‌رفت و در هفتصدواند خانه متعلقان ایشان نشسته بودند و بالضرورة بهترین خانها پیوسته نزول خانه ایلچیان و شحنگان میبود و چنان شد که کسی خانه نمی‌یاست ساخت و آنها که ساخته بودند گورخانه می‌کردند و اسم رباط و مدرسه بر آن میانداختند معهذا فایده نمیداد و بسیاری از مردم در خانه‌ها باطل کردند و در زیر زمین درهای دشوار می‌ساختند تا باشد که اختیار نکنند و همچنان دیوار میشکافتند و فرود می‌آمدند و ایلچیان چهارپایان را بچرییان سپردندی و ایشان کس می‌فرستادند تا دیوار باغات مردم خراب می‌کردند و چهارپایان در آنجا می‌کردند و همان روز که ایلچی از خانه برنشستی یکی دیگر فرود آوردندی چه همواره متواتر می‌رسیدند و در هر جمله که ایلچی فرود آمدی خلق آنجا بیکبارگی در زحمت و عذاب می‌افتادند چه غلامان و نوکران ایشان از بام و در خانه‌های همسایگان درسیرفتند و چیزها که میدیدند برمیگرفتند و کبوتر و مرغان ایشان را به تیر میزدند و بسیار بود که تیر باطفال مردم آمدی و هر چه از ماکول و بشروب و جنس علف چهارپای می‌یافتندی از آن هر آفریده که بودی ربودندی و خلاصی در آن زحمت گرفتار و هر چند فریاد و فغان می‌داشتند هیچ آفریده‌ای از اسرا و وزرا و حکام بفریاد نمی‌رسید!

تجاوز بناموس مردم بهنگام نزول و اقامت دولتیان بعدی بود که کدخدای پیری بدیوان شکایت برده گفت تا چند سال دیگر در این شهر یک بچه حلال‌زاده

بدمت نمیآید و تمامت ترک زاده و یکدش^۱ باشند^۲. غازان خان حق نزول را لغو کرد اما در زمان ابوسعید مجدداً متداول گشت.

عدم علاقه رؤسای قبایل بسرنوشت ساکنین اراضی که بملکیت او داده شده بودند و سیله ای برای خرابی بود چه آنان که مردمانی کوچ نشین و خانه بدوش بودند هیچگاه سعی نمیکردند در ملک مورد تصرفشان زراعت رونق یابد بلکه منظور آنان استفاده از منافع ملک بود به صورتی که ممکن میشد. بعلاوه رؤسای قبایل در روستاها زندگی نمیکردند بلکه در قرارگاه خان و یا در میدان جنگ و یا در بیلاق و قشلاق با قبیله خود بسر میبردید.

وضع ده نشینان در قلمرو دولت آل مظفر و اوضاع مالی این نواحی در این دوره -

بنظر میرسد که فارس در زمان اتابکان مخصوصاً هنگام حکومت اتابک ابوبکر بن سعد (۶۲۳-۶۵۸) آبادتر بوده زیرا بنا به گفته مؤلف تاریخ و صاف از قوانین دیوان و قبجور هنوز خبری نبود و مالیات سدس و عشر معمول نگردیده و اگر آب و زمین و بذر از دیوان مقرر میشد نصف درآمد سال زارع بود و الا کشاورز اصلاً چیزی نمیپرداخت و عواید و منافع مال مالک زمین بود. اما چون مغولان بر ایران مسلط شدند توقعات اسرا و خواتین و اخراجات ایشان بیشتر از درآمد ملک بود بعلاوه مواجب لشکر و مخارج دستگاه سلطنت نیز بدان اضافه میگردد از اینرو اتابک با خواص خود بمشاوره پرداخت. عمادالدین میراثی که منصب انشاء داشت گفت در موقع ضرورت از روی شرع از اغنیاء و ارباب ثروت بهر وجه (لطفاً یا عنفاً) میتوان استمداد کرد پس قوانینی وضع کرد که بموجب آن از انواع قماشات و احشام و اغنام (اسب - شتر - گوسفند - خر و گاو) عشر گرفته میشد و از اراضی که از رودخانه آب میخورد نصف درآمد

۱- یکدش یعنی کسی که پدر یا مادری ترک و دیگری هندو و یا فارس و یا عرب

باشد (لغات تاریخ و صاف).

۲- جامع التواریخ رشیدی ورق ۶۷۷.

۳- کشاورزی و اصلاحات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی ص ۷۶.

وصول میشد و از املاک صاحبان اراضی و همچنین قنوات و طوابعین و دوالیپ (چرخ آب کشی) و بساتین به نسبت اشخاص و برحسب موقع زمین ربع یا خمس یا سدس و یا عشر حاصل میکردند و از درختان بارور و زسینهای مزروع برحسب مساحت و تخمین میوه بردارخت و کشت بر زمین حقوق دیوانی میگرفتند. چون رعایا و صاحبان املاک به پرداخت مالیات مقرر قادر نبودند بتدریج اراضی و املاک آنان بتصرف دیوان درمیآمد مخصوصاً املاک سادات شیراز ضبط دیوان میشد چه اتابک ابوبکر نگران بود که اگر سادات دارای مال و ثروت و مکننت شوند ممکن است هوس سلطنت کنند و فارس را از تصرف او خارج سازند پس فرمان داد که قاضی سجدهالدین اسماعیل بوکالت از طرف او در کیفیت املاک تفحص کند و هرملکی که تاریخ انتقال آن از ۵۰ سال متجاوز باشد آن را در تملک صاحبش باقی گذارد و الا ملک را از تصرف صاحب آن بدر آورد.

در زمان حکومت ابش خاتون فارس بکلی بتصرف حکام مغول درآمد و رویخرایی و ویرانی رفت. تنزل کشاورزی را در این زمان از گفته مؤلف تاریخ و صاف در باره حاصل ولایت کربال بخوبی میتوان دریافت او گوید: حاصل ولایت کربال (که یکی از حاصل خیزترین نواحی فارس بوده و از آب رود کسر که سد بزرگ بند امیر بر آن بسته شده بود مشروب میشد) در زمان عضدالدوله دیلمی هفتصد هزار خروار بوده ولی در زمان اتابک سعد بن زنگی به سیصد هزار خروار (یعنی کمتر از نصف) تقلیل یافت و در زمان مغولان خراج کربال از دلای و اینجو و خالصات و اربابی چهل و دو هزار خروار بوده و گوید در سراسر فارس و نواحی تابع شیراز نیز وضع چنین بوده است.^۲ در این زمان قسمتهای بیشتر فارس بعلت حاصلخیزی اش در اینجوی سلطان قرار داشت و وزرا و بزرگان دولت در سایر ایالات ایران برای خود املاک وسیعی

۱- تاریخ و صاف ص ۱۶۱.

۲- کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی تألیف پطروشفسکی ص ۱۳۹ جلد اول - تاریخ

فراهم ساخته بودند چنانچه قسمت بیشتر خوزستان بخواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر
تعلق داشت و او در باب آبادی این ولایت و رعایت جانب رعایا به سراج‌الدین
دزفولی عامل خود دستوراتی داده و نوشته است که خوزستان در گذشته آباد بود و
او نیز ه سال است که با صرف مال و بذل کوشش در آبادی خوزستان سعی کرده و
هفتاد تومان خرج‌بند (جفت‌گاو) و افزار کشاورزی و تنخم و مساعدده (تقاوی و مأکله)
بر رعایا کرده و دو بیست جفت گاو درملکی که در اهواز داشته بکار انداخته غیر از عده
جفتهائی که پرزگران بر اساس مزارعه در زمینهای خود بکار انداخته‌اند و مینویسد:
از وقتی که اکثر قراء خوزستان بقید ملکیت او درآمده است بعضی از آن املاک را
خریده و بعضی را که خراب و بایر بوده احیا کرده و عمال او در آن ناحیه قسمت اعظم
محصول را صرف پرداخت دستمزد و مخارج سد سازی و تنقیه قنوات کرده و یا بر رعایا
مساعدده و اجرت دشتبانی داده^۱. در این نامه خواجه رشیدالدین بسراج‌الدین دستور
داده که ه هزار نخل خرما از حویزه آورده در قراء خوزستان بکار د و ده نفر دهقان
جلد کاردان جهت نشانیدن درختان بیاورد و برای ایشان (حصاری) بسازد تا در آنجا
ساکن گردند و هر سال مبلغ . . . دینار و هر روز یک من نان معین گرداند تا هنگامی
که درختان و نخلها بارور گردد پس از آن هر سال هر یکی را یک خروار گندم و یک
خروار جو بدهد و از حاصل آنجا سه دینار از هر ده دینار نقد و سه من از ده من جنس
بعنوان حق الزحمه (حق السعی) بایشان بدهد^۲.

در دوره حکومت غازان خان شهرهای خوزستان از تمغا (مالیات بر صنعتگران
و بازرگانان) معاف بود زیرا او می‌خواست شهرهای خوزستان را که خراب شده بود
دوباره آباد سازد.

خراج اراضی در خوزستان فقط بجنس و بصورت مقاصه یعنی سهم معینی از
محصول و باین ترتیب دریافت میشد.

۱- مکاتبات رشیدی ص ۱۸۱.

۲- همان کتاب ص ۱۸۲.

۱- از اراضی اربابی از هر ده جریب یک جریب^۱.

۲- از اراضی دیوانی از هر ده جریب شش جریب.

از درختان عشر محصول بجنس دریافت میشد. جمع کل محصول خوزستان بنا به گفته خواجه حمدالله مستوفی در نزهت القلوب . . . ۳۲۵ دینار بوده^۲.
خواجه رشیدالدین فضل الله در نامه دیگری که به پسرش شهاب الدین حاکم تستر (شوشتر) و اهواز نوشته باو توصیه میکند که برای جمع آوری خراج عاملان عادل و امین و کافی و آشنا بمحیط انتخاب کند و نیز سفارش سینماید که عامل باید سیر و باثروت و همت باشد زیرا اینگونه کسان مردم را از مال خود محروم نمیکند^۳ عامل باید با مروت باشد و بزرگ زادگان را حمایت کند و اسباب معاش آنان را فراهم سازد و املاک ایشان را از مالیات معاف دارد و خود بمواجب و اقطاعی که دیوان برای او مقرر کرده قناعت کند^۴.

در نامه دیگری که خواجه رشیدالدین فضل الله بعنوان مولانا صدرالدین تر که عامل اصفهان نوشته مقرر کرده که مردم اصفهان از زمین مزروعی ده یک و از تمغا بیست یک و از گوسفند و بز نیم طسوج و از هر گاو یک طسوج و از هر اسب دو طسوج و از هر شتر سه طسوج بپردازند و املاک مردم را از مالیات زاید مثل قلان و قبچور معاف کرده و عوارض چوب و صابون و میوه و قماش و مانند اینها را که از مردم اصفهان وصول میشد بکلی لغو کرده است^۵.

بطور کلی میتوان از آغاز حمله مغولان بایران تا هجوم امیر تیمور و پایان دوره فترت سه مرحله در تاریخ اقتصادی ایران تشخیص داد.

۱- جریب مقصود خروار است که یکصد سن تبریز است نه واحد سطح.

۲- کتاب کشاورزی و اصلاحات ارضی تألیف پطروشفسکی جلد دوم ص ۱۹۶.

۳- مکاتیب رشیدی صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹.

۴- همان کتاب ص ۱۱۹.

۵- همان کتاب صفحات ۳۲-۳۴.

مرحله اول از سال ۶۱۷ تا سال ۶۸۹ - در این مرحله اقتصاد با انحطاط رسید و فساد دستگاه دولت نمایان تر شد و جمعیت مملکت تقلیل یافت زیرا جمعی کشته شدند و با ترک وطن گفتمند. طوایف مختلف مغول مانند اویرات و سولدوز و بایاوت (بیات) و جلایر و کرائیت در نقاط مختلف کشور سکونت اختیار کردند و بخش داسداری را تقویت نمودند و اراضی مجدداً بین فاتحان و مالکان جدید تقسیم گردید و دزدی و غارت بدست قبایل صحراگرد رواج یافت و بار خراج و عوارض بعلت جنگ‌های ایلیخانان با دولت مصر در سوریه و شام در زمان سلطنت هلاکوخسان و اباقاخان سنگین تر شد و سوء استفاده از کشاورزان افزایش یافت.

مرحله دوم از سال ۶۸۹ تا سال ۷۳۶ - در این دوره کشاورزی تاحدی بر اثر اصلاحات غازان خان که تا اندازه‌ای سنن مملکت داری ایرانیان را پذیرفته بود ترقی کرد. در این مرحله و مرحله بعدی زمین داری خصوصی افزایش یافت و موارد معافیت از مالیات بیشتر شد. در این مرحله غازان خان برای جلوگیری از سقوط کشور با بزرگان ایران اعم از اهل قلم و روحانیان روابط نزدیک‌تری برقرار کرد و مذهب اسلام پذیرفت و این مذهب را پس از ۷۰ سال دین رسمی و دولتی اعلام کرد. او اصلاحات خود را بیاری خواجه رشیدالدین فضل‌الله عملی ساخت.

مرحله سوم از سال ۷۳۶ تا ۷۸۲ است - خصوصیات این مرحله عبارت بود از جنگ‌های خانگی و مبارزه دستجات و طوایف مختلف در اطراف مملکت برای کسب قدرت و قیام‌های ملی که با نقراض کامل دولت مغول منجر شد. در این مرحله وضع اقتصادی و زمین داری بعلت عدم ثبات وضع دولتها و جنگ و جدال و اغتشاش و هرج و مرج در سرتاسر ایران حالت ثابت و روشنی داشت. مجدداً نفوذ بزرگان صحرائشین افزایش یافت و مالیات‌ها اضافه شد و حکام بظلم و ستمگری پرداختند چنانکه مظلوم ملک اشرف چوپانی حاکم آذربایجان و اران و برادر و جانشین شیخ حسن کوچک

و همچنین ستمگری‌های امیران اویرات از خاندان جانی قربانی مشهور است^۱. ملک غیاث‌الدین حسین کرت نیز بظلم و ستم معروف بود.

اما سلاطین آل مظفر که تا اندازه‌ای عدل و داد میکردند باین جهت توانستند تاحدی بآبادی جنوب ایران بپردازند اقدامات امیر مبارزالدین محمد مظفر و دیگر شاهزادگان و خوانین مظفری در ایجاد دهاتی در اطراف یزد و جاری ساختن قنات‌هایی در این شهر نمونه‌ای از توجه آنان بآبادی کشور است. مؤلف تاریخ جدید یزد در باره آبادی این شهر گوید:

«معموری ولایت بمرتب‌ای رسیده بود که مردم دهاقین را عوامل کار نفرمودی (یعنی وسایل زراعت بدهقان نمیدادند) و غله و پنبه و میوه که بشهر آوردندی همه براسب و استرها بار کردند و جامه‌های زیبا از دیبا و قصب پوشیدندی و مرغهای قریه با برنج در میان شیر جوشیدندی^۲.

محصولات کشاورزی - از قلمرو دولت آل مظفر فارس و کرمان را از نظر آب و هوا بدو ناحیه گرمسیر و سردسیر قسمت کرده‌اند. سراسر خوزستان نیز در ناحیه گرمسیری قرار داشت. نواحی یزد و اصفهان جزء سردسیر بودند.

محصولات نواحی گرمسیر با سردسیر تفاوت فراوان داشت. در نواحی گرمسیر خرما و نیشکر مخصوصاً در خوزستان بجد و فوفور بعمل می‌آمد چنانکه حمدالله مستوفی گوید: شکر تمام ایران و بین‌النهرین و یمن محصول خوزستان است.

شهرهایی که بنا بگفته حمدالله مستوفی مرکز کشت نیشکر بود عبارتند از: تستر (شوشتر) - جندی شاپور - حویزه - راهرمز مخصوصاً شوشتر که سرزمین نیشکر بود و شکر بمقدار زیاد از آنجا بخارج صادر میشد^۳.

۱- تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی ص ۴۲۱.

۲- تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین کاتب ص ۲۱۳.

۳- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۶۵.

در نواحی گرمسیری فارس و کرمان مرکبات مانند نارنج و ترنج بعمل می‌آمد
خرما نیز حاصل میشد.

محصول عمده نواحی سردسیر عبارت بود از غله و میوه مانند انگور و سیب
(در اصطخر یکنوع سیب شیرین بعمل می‌آمد که معروف بود) - گردو - بادام - انار
که در بیشتر شهرها کاشته میشد و نیز پنبه در خنیققان (شمال فیروزآباد) لاغر و
کهرجان و ماندهستان (بیابانی سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل خلیج فارس) - ابرقوه
جهرم - ایگ - لار - زراعت میشد. در خوزستان پنبه در شهرهای شوشتر و حویزه و
رامهرمز بعمل می‌آمد.

کتان در ریشهر - مهروبان - سینیز - زراعت میشد.

از خمایجان و دیه علی که هوای سرد دارند عسل به مقدار فراوان به عمل
می‌آمد.

در ارجان (نزدیک بهبهان حالیه) دوشاب ساخته میشد که به اطراف میبردند.
محصول دیگر فارس عطریات بود مخصوصاً عطر گل سرخ که در فیروزآباد
گرفته میشد و بحجاز و یمن و شام و مصر و مغرب و هند و خراسان میبردند.^۱
در فیروزآباد علاوه بر گلاب عرق طلعمانه و قیصوم و زعفران و سوسن و بید
تهیه و صادر میشد. در شاپور نیز انواع عطریات مانند عطر بنفشه و نیلوفر و نرگس و
کارده و سوسن و زنبق و مورد و سرزنجوش و بادرنگک و بهارنارنج میگرفتند و بخارج
کشور صادر میکردند.

دیگر از کالاهای معروف شنگرف بود که در رنگ آمیزی مخصوصاً تذهیب
کتاب از آن استفاده میکردند و آن در طارم فارس از کرسی بدست می‌آمد و بنا به گفته
استخری گرفتن شنگرف از کرم مذکور در اسفند ماه هر سال انجام میگرفت.

۱- نزهت القلوب ص ۱۳۱.

۲- مسالک الممالک اصطخری ص ۱۳۳.

در اطراف بندر هرموز ارزن میکاشتند و در ناحیه مغون و ولاشگرد تا هرموز نیل و زیره زراعت میشد و نیل را بفارس صادر میکردند.
در مکران موز - انبه - نیل - تمر - حنا - روناس کاشته میشد.
محصول اصفهان غله بود که نرخ آن بنا بگفته مؤلف نزهت القلوب همیشه در حال اعتدال بود اما میوه فراوان و ارزان بود و میوه‌های اصفهان را تا هند و روم می‌بردند.^۱

فصل دوم

شهر نشینان

ساکنین شهرها را عمال و کارکنان دولت و کسبه و بازرگانان و صاحبان پیشه و هنر تشکیل میدادند که در کنار هم و با هم زندگی مینمودند.

شهرها در این دوره با اینکه بوسیله باروئی محکم و خندقی که در پای آن حفر میشد محافظت میگرددید معذکک اغلب مورد تعرض قرار میگرفت زیرا مهاجمین با تصرف مراکز حکومت میتوانند دولتی را سرنگون سازند و مقدرات کشوری را بدست گیرند از اینجهت همیشه ساکنین شهرها در معرض تهاجم طوایف متخاصم بودند و از این راه صدسات زیادی را متحمل میشدند چه ممکن بود شهرها در مقابل دشمن پایداری کنند و در نتیجه تحط و غلا و برائز آن بیماریهای مسری ظهور کند و جمع کثیری را از بین ببرد و یا شهر بدست دشمن بیفتد و بقتل و غارت برود. نظیر این وقایع در تاریخ این دوره بسیار مشاهده شده است. شهرهای کرمان در دوره قراخانیان و نیز در زمان حکومت آل مظفر سرنوشتی اسف انگیز داشتند. شهرهای فارس و همچنین یزد و اصفهان نیز بعلت جنگهایی که بین شیخ ابواسحق اینجو و امیر مبارزالدین محمد مظفری و نیز بین سلاطین و حکام آل مظفر دائماً برقرار بود مورد تهاجم قرار میگرفت و جان و مال ساکنین آن در معرض تلف میافتاد که در تاریخ سیاسی از آن بتفصیل صحبت شده است.

ساکنین شهرها از تعدی مأمورین مالیات نیز معاف نبودند زیرا از کسبه و پیشه‌وران مالیاتی بنام تمغا گرفته میشد و نیز مالیات و عوارض دیگری مانند رسوم شهنگی و داروغگی و غیره از شهریان دریافت میگرددید.

نزول یا اقامت سپاهیان در شهرها و سکونت آنان در خانه‌های مردم یکی دیگر

از وسایل فساد و خرابی شهرها بود که از آن قبلاً بتفصیل گفتگو شده است. تجاوز بناموس مردم از طرف سپاهیان گاهی موجب قیام عمومی بر علیه متجاوزین میگردد. شورش مردم اصفهان در سال ۷۸۹ بر علیه سپاهیان امیر تیمور که موجب قتل عام گردید همین علت را داشته.

وجود عمال دولت و بزرگان لشکر و کارکنان حکومت در شهرها که از راه چپاول کشاورزان و غارت مردم چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح ثروتی اندوخته و مکنتی فراهم ساخته و باقتضای زندگی پرتجمل خود بعیش و عشرت پرداخته و در منجلاب فساد که لازمه چنین زندگی است فرورفته بودند. نیز از علل خرابی و فساد اجتماعی در شهرها بود. سختگیریهای امیر مبارزالدین محمد را در رعایت قوانین مذهبی و وادار ساختن مردم بانجام عبادات و ترک معمرات میتوان عکس العمل فساد و خرابی وضع اجتماعی و اخلاقی دوران ایلخانان دانست چه او که خود در دستگاه ایلخانان مغول بزرگ شده بود و بوضع اخلاقی بزرگان این دولت آشنائی کاملی داشت صلاح جامعه را در آن دانست که مردم دست توسل بدامن دین زنند و دامن خود را از آلودگیها پاک سازند.

با اینکه ساکنین شهرها بعلمی که گفته شد زندگی خوش و مسرفه نداشتند و زندگی شهری رو به قهقرا سیرفت با اینحال شهرها محل تجلی ذوق و هنر ایرانی و جایگاه پرورشی بزرگان علم و ادب بوده است.

ساکنین شهرها را میتوان بدو دسته قسمت کرد :

۱- کسبه و بازرگانان

۲- پیشه‌وران و صنعتگران.

البته غیر از این دو دسته بطوریکه قبلاً نیز گفته شد عمال و کارکنان دولت و اطرافیان شاه و حکما و علما و ادبا و شعرا و روحانیان که خود دستجات جداگانه‌ای را تشکیل میدادند ساکن بودند. از این میان وضع عمال دولت و اطرافیان شاه قبلاً گفته شده و شرح حال حکما و ادبا و شعرا و روحانیان نیز بموقع خود گفته خواهد شد.

کسبه و بازرگانان - کسب و تجارت بستگی کاملی با کشاورزی داشت چه اگر حاصل زمین خوب و فراوان بود کشاورز از فروش محصول زاید خود قدرت خرید مییافت و بازار روی میآورد و یکسب و تجارت رونق میبخشید و در نتیجه بازرگانان با صدور محصولات داخلی بتوسعه کشاورزی کمک میکردند و با وارد کردن امتعه خارجی مایحتاج آنانرا در دسترسشان میگذاشتند.

ایالات جنوبی ایران یعنی کرمان و فارس و خوزستان یا قلمرو دولت آل مظفر بعلت واقع شدن درکنار دریای عمان و خلیج فارس و داشتن راه دریائی به ممالک مجاور جنوبی مخصوصاً هندوستان همیشه دارای تجارتی پررونق بود^۱ و مردمی متمول و ثروتمند داشت^۲ و بنادر آن محل رفت و آمد کشتیهای تجارتی بود.

بنادر و مراکز تجارتی کرمان و فارس و خوزستان عبارت بودند از:

۱- بندر تیز یا طیس - که مهمترین مرکز بازرگانی مکران بود. چون در قرن ششم بعلت شرارت طوایف کوچ و بلوچ راه هرموز ناامن گردید قوافل تجارتی بدین بندر روی آوردند. این بندر محل خرید و فروش شکر ایالت مکران و شاید محل داد و ستد گندم سیستان بوده. مقدسی درباره این بندر گوید نخیلات بسیار و کاروان- سراهای خوب و مسجد جامع زیبایی دارد. اهل آنجا از ملت های مختلف هستند و بندری مشهور است.

۱- مؤلف تاریخ و صاف گوید: معموری جزایر بحر فارس خصوصاً وزیب و رنگ و

بوی دیگر بلاد عموماً از عراق تا خراسان و روم و فرنگ از هند حاصل است ص ۳۰۱

۲- اصطخری گوید: مردم پارس هرکجا باشند توانگر و متمیز باشند ص ۱۲۱. و نیز

گوید بازرگانان بجمع سال حریص باشند و اهل سیراف و سواحل دریا گذار باشند. شنوده ام که سردی از سیراف بازرگانی دریا شد و ۴۰ سال در کشتی بماند که بخشک بر نیامد و چون بکنار دریا رسیدی بشهرها دلش نخواستی که از دریا بیرون آید کسان خودرا بفرستادی تا بازرگانی میکردند آنچه بایستی ساخته پیش او باز آمدندی و چون کشتی تباه شدی بدیگری انتقال کردی. مردم سیراف را از بازرگانی دریا روزی تمام هست (همان صفحه).

مؤلف عقدالعلی گویند: از آنجا مال‌های واقف از عشور تجار و اجرت سفاین بخزاین پادشاه برسد و اهل هند و سند و حبشه و زنج و مصر و دیار عرب از عمان و بحرین را فرضه آنجاست و هر مشک و عنبر و نیل و بقم و عقاقیر هندی و پرده هندی و حبشی و زنگی و مخملهای لطیف و وساده‌های پراگین و فوطه‌های دیبلی و امثال این طوایف که در جهان است از این ثغر برزند^۱.

۳ - شهر جیرفت (قما دین) - بنا به گفته ابن حوقل در قرن چهارم تجارتخانه خراسان و سیستان بود. در نزدیکی دروازه جیرفت و بر سر راه هرموز محلی بود بنام قما دین که مرکز بازرگانان رومی و هندی بود محمد بن ابراهیم در تاریخ کرمان گویند: کالاهای پرقیمت چین و ماوراءالنهر و ختا و هندوستان و خراسان و زنگبار و حبشه و مصر و یونان و عراق و آذربایجان همه برای فروش در انبار قما دین موجود بود. از این گفته اهمیت تجارتنی قما دین بخوبی معلوم میگردد.

البته اهمیت تجارتنی قما دین بعلت وجود بندر هرموز بوده و بنظر می‌رسد که تجار خارجی بعلت گرمای فوق‌العاده بندر هرموز محل اقامت خود را در این محل قرار داده‌اند.

قما دین را مارکو پولو در سفرنامه خود کمادی^۲ ضبط کرده و در زمان او قما دین ارزش تجارتنی خود را از دست داده بود زیرا می‌نویسد «سابقاً محلی بزرگ و مهم بوده ولی بعلت لشکر کشی‌های مغولان وضع محقری پیدا کرده».

۳ - نرماشیر - در قرن چهارم هجری مرکز تجارت بوده بازرگانان از مردم خراسان در این شهر اقامت داشتند و با عمان داد و ستد میکردند. این شهر در سر راه سیستان قرار داشت از اینرو بازاری برای کالای هند محسوب میشد.

۴ - بندر هرموز - بر سر راه بندر سیراف به دلیل و در کنار رود میناب قرار داشت و راه تجارت ایران به هند و چین بوده و حکام آن که تاحدی استقلال داشتند از اواخر

۱ - عقدالعلی ص ۶۵.

۲ - Camadi

قرن چهارم هجری در این بندر سلسله حکومتی تشکیل داده بودند و در حدود ۷۰۰ هجری بعثت هجوم مغولان جغتائی ساکن ماوراءالنهر بجزیره جرون نقل مکان کرده این جزیره را بنام وطن اصلی هرموز نامیدند. از آن پس این جزیره بجای بندر هرموز موقعیت تجارتی یافت تا اینکه در سال ۹۱۳ هـ بدست پرتغالیها افتاد و در سال ۱۰۳۱ شاه عباس بحکومت آنان در این جزیره پایان داد.^۱

۵- بندر سیراف - در قرن سوم هجری از بنادر معروف و واسطه تجارت بین ایران و هند و چین بوده و در زمان آل بویه مخصوصاً هنگام سلطنت عضدالدوله دیلمی رونق بیشتری داشت اما پس از او این بندر از اهمیت افتاد تا اینکه عمادالدوله توران شاه (۷۷۰-۹۰۰ ع) پادشاه سلجوقی کرمان جزیره کیش را بجای سیراف مرکز تجارت ساخت. آثار خرابه های آن امروزه در دو میلی بندر طاهری نمایان است.

۶- جزیره کیش - از اواخر قرن پنجم هـ بجای سیراف مرکز تجارت شد. در این جزیره نیز امرائی حکومت داشتند که دائماً بر سر تصرف جزایر و سواحل شرقی خلیج فارس با ملوک هرموز در زد و خورد بودند.

۷- جنباه یا گناهه - در ۵۰ فرسخی سیراف و در یک کیلومتری دریا در زمین مسطحی قرار داشت و خرابه های آن امروزه در مغرب قصبه گناهه کنونی است.

۸- سینیز - در کنار خلیج سینیز واقع بود که اکنون بنام قریه حصار نامیده میشود. اصطخری گوید این شهر از مهروبان بزرگتر است و در کنار خوری واقع است که تا دریا نیم فرسخ فاصله دارد^۲. بنا بنوشته مقدسی در احسن التقاسیم قرمطیان در اوایل قرن چهارم هجری یعنی در سال ۳۲۱ سینیز را گرفتند و مردم آنرا کشتند و شهر را چنان خراب کردند که جز اندکی از آن باقی نماند. ولی ابن بلخی در فارس- نامه^۳ سینیز را شهری آبادان گفته و از پارچه های آن تعریف نموده است.

۱- وضع جزیره هرموز و تاریخ ملوک آن در قسمت دوم در فصل پنجم بتفصیل بیان شده است.

۲- مسالک الممالک اصطخری ص ۳۴ و ۱۲۸.

۳- فارسنامه ص ۷۸ و ۷۹.

۹- بندر مهروبان - در ساحل دریا بین عبادان و سیراف قرار داشت و آن بندر کوره ارجان محسوب میشد و در قرن چهارم هجری آباد بود و در سال ۴۳۳ ه که ناصر خسرو این بندر را دیده آنرا چنین تعریف میکند . « شهری بزرگ است بر لب دریا نهاده برجانب شرقی و بازاری بزرگ دارد و جامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود و غیر از آب باران چاه و کاریز نبود که آب شیرین دهد . ایشان را حوض ها و آبگیرها بود که هرگز تنگی آب نبود و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته اند هر یک از آن چون حصاری است محکم و عالی و در مسجد آدینه آنجا نام یعقوب لیث دیدم . « آثار خرابه های این بندر در یک فرسخی شمال بندر دیلم و در مصب رود هندیان است .

۱۰- لار نیز از مراکز تجارت فارس بوده و بنا بگفته حمدالله مستوفی مردم آنجا بیشتر تاجر پیشه بودند .

۱۱- در کازرون و فسا نیز بازرگانی رونقی داشته اصطخری گوید : مردمان کازرون و فسا برخشگ بازرگانی کنند و ایشان را از آن روزی است و مردمانی صبور باشند بر غربت و بر جمع مال حریص^۱ .

۱۲- در خوزستان مراکز تجارته عبارت بود از اهواز که مقدسی آنجا را انبار بصره مینامد و گوید : کالاهائی که از هر طرف باهواز فرستاده میشود پیش از حمل ببصره در آنجا جمع میگردد .

در جنوب اهواز سوق الاربعاء (چهارشنبه بازار) قرار داشت که در واقع مرکز کسب و تجارت هفتگی بود .

شوشتر و رامهرمز نیز دارای بازارهای باشکوهی بوده اند و بنا بگفته مقدسی بازارهای رامهرمز شامل دکانهای بزازی و عطرفروشی و حصیر بافی بوده و درهائی داشته که هر شب بسته میشده است^۲ .

۱- مسالك الممالک اصطخری ص ۱۲۱ .

۲- کتاب اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۵۲ و ۲۵۸ و ۲۶۲ .

۱۳ - اصفهان - مرکز تجارت بوده و بازارهای بسیار داشت. ناصر خسرو گوید: «بازارهای بسیار دیدم از آن صرافان که اندر او دو بیست مرد صراف بود و هر بازاری را دربندی و دروازه‌ای. کاروانسراهای پاکیزه بود. و در هر یک بیاعان و حجره‌داران بسیار نشسته و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم هزار و سیصد خروار بار داشت که در آن شهر رقتیم هیچ بازدید نیامد که چگونه فرود آمدند که هیچ جاتنگی موضع نبود و نه تعذر مقام و علوفه».

۱۴ - یزد نیز از مراکز بازرگانی بوده از حکایتی که صاحب جامع مفیدی آورده چنین برمیآید که تجار ابریشم استرآباد را باین شهر برای فروش میآوردند^۲. از بازارهایی که آل مظفر در این شهر ساخته‌اند رونق کسب و کار آن معلوم میگردد مؤلف نزهت القلوب پیشه‌وران و دستکاران یزد را نیکو مردم مینامد^۳.

واردات ایران - واردات ایران در این دوره عبارت بود از: پارچه‌های ابریشمی ظروف چینی - کاغذ - مرکب - زین اسب - نمد - دارچین - ریوند چینی (نوعی دارو است) طاوس: از چین

حیواناتی مانند ببر - پلنگ - فیل و پوست آنها و بوقلمون - یاقوت (مخصوصاً از سیلان) صندل سفید - آبنوس - نارگیل - فلفل - عاج: از هند

زرافه - کندر - مرسکی - بردیمانی: از یمن

زبرجد - عاج - چوب ساج - میخک: از افریقای شرقی

صادرات ایران - عبارت بود از: زیره - بذرکتان - گلاب و اقسام عطریات - انواع پارچه - اقسام شراب - شیشه - خشکبار - سرب - خاک سرخ - گل سیرافی: از فارس

شکر - قند - نبات - دیبا - خز (ابریشم خام) - خرما و دوشاب - پرده‌های

۱- سفرنامه ناصر خسرو ص ۱۰۶ چاپ ۱۳۳۵.

۲- جامع مفیدی بافتی مقاله سوم ص ۸۷.

۳- نزهت القلوب ص ۸۴.

بصنائی - لنگک - دستمال ابریشمی مرکبات - عطریات مخصوصاً عطر بنفشه و شاه - اسپرم - جل اسب - پالان استر و خر : از خوزستان

از صادرات مهم خلیج فارس مخصوصاً به هندوستان اسب بود . بنوشته مؤلف تاریخ و صاف بنا بدستور ملک اعظم تقی الدین عبدالرحمن بن محمد طیبی همه ساله از جزیره کیش از خاصه ملک الاسلام جمال الدین و سایر تجار . . . ۱۴ رأس اسب به هندوستان و کشور معبر (ساحل کروماندل در جنوب شرقی هندوستان) فرستاده می شد که هر اسبی دویست و بیست دینار زر سرخ قیمت داشت . و نیز گوید : از معتبران روایت است که در عهد اتابک ابوبکر هر سال ده هزار اسب از این مواضع بمعبر و کنبائت و آنحدود میفرستادند و بهاء آن دوهزار هزار و دویست دینار (. . . . ۲۴) باشد . چون در آن آب و هوا از این اسبان کوه پیکر اگر اتفاق نتاجی افتد حقیر باشد چنانکه شایان رکوب ندانند لاجرم سال بسال احتیاج ایشان با اسبان متجدد شود . مارکوپولو نیز گوید : در این مملکت اسبان اصیل و خوب زیاد یافت می شود و مردم غالب آنها را چون بقیمت زیاد خرید و فروش میشود به هندوستان می برند . الاغ های خوب هم که از حیث قوت بدن و سرعت حرکت بهترین الاغ های دنیا محسوب میشود در اینجا زیاد است .

راهداری - راهداری و نگهداری راههای کشور از زمان مغولان مورد توجه فراوان بود و حفاظت راهها را اغلب با سواران و گداز میکردند . چنانکه شرف - الدین مظفر پدر امیر مبارزالدین محمد ابتدا از طرف اتابکان یزد^۲ سپس از طرف غازان خان بنگهداری راههای اطراف یزد از حدود اردستان تا کرمانشاهان (قریه ای در سر راه یزد و کرمان) واز هرات و سروست تا ابرقوه مأمور شد . بعد از مرگ او در اثر رشادتهای پسرش امیر مبارزالدین محمد در سر کوبی راهزنان نکودری حکومت میبید و نگاهداری راههای اطراف یزد بدو محول گردید .

۱- تاریخ و صاف ص ۳۰۱ .

۲- منتخب التواریخ تألیف معین الدین نطنزی ص ۱۸۴ .

موقعیت تجارتي فارس و واقع شدنش بر سر راه هندوستان ایجاب می کرد که همه راههای کاروانی آسیای صغیر و ماوراءالنهر و ماوراء قفقاز و ولایات مختلف ایران به بنادر و مراکز تجارتي خلیج فارس یعنی سیراف و جزیره کیش و هرموز که یکی پس از دیگری مرکز تجارت شده اند منتهی شود.

از راههایی که فارس را به بنادر و مراکز تجارتي وصل میکرد ابتدا راه شیراز بسیراف اهمیت داشت و آن از طریق فیروزآباد شیراز را بسیراف وصل می کرد و ۶۸ فرسنگ طول آن بود. راه دیگری دارابگرد را بسیراف از طریق جویم ابی احمد و فاریاب وصل میکرد.

پس از خرابی سیراف و انتقال مرکز تجارتي بکیش راه پس از عبور از فیروز آباد از راه مزبور منشعب شده به لاغر و فاریاب و از آنجا به هزوبندر مقابل جزیره کیش میرفت.

راه تجارتي سوم راه شیراز به بندر هرموز است که شرقی ترین راه هائی بود که بساحل خلیج ختم میشد. این راه از شیراز بسروستان و فسا و دارابگرد و فرک و طارم می رفت و از آنجا به سورو یا شهرو می رسید که بعدها بندرعباس در نزدیکی آن ساخته شد.

شیراز را راهی از طریق کازرون به توج مربوط می ساخت که ۴ فرسنگ طول آن بود.

شیراز به ارجان یعنی غربی ترین قسمتهای فارس از طریق جویم - نوبنجان گنبد ملغان وصل میشد و از آنجا بخوزستان میرفت. این راه بطول ۶ فرسنگ بود. شیراز را سه راه به اصفهان وصل میکرد:

۱- راه غربی از شیراز به جویم و از آنجا به بیضا و کورد و کلار و سمیرم و سپس به اصفهان میرسید.

۲- راه تابستانی و کوهستانی از مائین بکوشگ زرد و ده گردو و یزدخواست و از آنجا به اصفهان میرسید و طول آن ۷ فرسنگ بود.

۳- راه زمستانی که از جلگه‌ها میگذشت و شرقی‌ترین راه‌ها بود و از طریق اصطخر و ده بید (در ده بید راهی از آن جدا شده به ابرقوه و یزد میرفت) و آباده به یزد خواست میرسید و از آنجا براه دوم میپیوست و باصفهان میرفت. طول این راه ۷۲ فرسنگ بود.

راههایی که شیراز را بکرمان وصل میکرد

۱- از شیراز به سیرجان و آن از دو راه میگذشت:

اولی از شمال دریاچه بختگان

دومی از جنوب دریاچه بختگان.

راه شمالی دریاچه بختگان از شیراز به اصطخر و از آنجا بشهر بابک یا از راه دهکده هرات و یا از طریق صاهک به سیرجان متصل میشد.

راه جنوبی دریاچه درامتداد ساحلی شمالی دریاچه ماهلویه به خرمه می‌رفت و از جنوب دریاچه بختگان بخیره میرسید و از آنجا به صاهک و از صاهک براهی که درامتداد شمالی دریاچه بختگان از اصطخر می‌آمد میپیوست.

۲- راه شیراز به کرمان از طریق فسا و دارابگرد و فرک به طارم که در سرحد کرمان قرارداداشت می‌رسید که طول آن ۸۳ فرسنگ بود و از طارم این راه به جبرفت می‌رفت.

راههای کرمان - تنهاراهی که کرمان را بدریا وصل میکرد از جبرفت میگذشت و بولاشگرد و منوجان میرسید و سپس بهرموز منتهی میشد.

راههای دیگر کرمان عبارت بودند از: راه سیرجان بجبرفت - سیرجان بزرند - سیرجان به بم - بم بکرمان (بردسیر) جبرفت به بم - سیرجان به بردسیر (کرمان) - سیرجان به رودان - بردسیر به رودان و رفسنجان.

راههای خوزستان - راههایی که از طریق خوزستان فارس را به بصره و واسط متصل میساخت عبارت بودند از:

- ۱- راه بصره - از ارجان به آسک و زیدان و دورق و خان مردویه و بلیسان و حصن مهدی و بیان به بصره میرسید.
- ۲- راه واسط - از ارجان به بازار سنبل و رامهرمز و عسکر مکرم و شوشتر و گندیشاپور و شوش و قرقوب و طیب به واسط میرسید.
- راههای دیگر خوزستان عبارت بود از : عسکر مکرم به ایندج (مرکز لر بزرگ) - اهواز به رامهرمز - شوشتر به خرم آباد (مرکز لر کوچک) .

سکه و پول

پول علاوه بر اینکه وسیله مبادله کالا و داد و ستد بود ضرب آن نشانه استقلال در حکومت و علامت پادشاهی و سلطنت بشمار میرفت. هر سلطانی در موقع جلوس بتخت پادشاهی بنام خود سکه میزد تا بدین وسیله رسمیت سلطنت خود را اعلام دارد. همچنین حکام و سلاطین تابع بنام سلطان متبوع سکه میزدند تا مراتب اطاعت خود را نشان دهند چنانکه ضرب سکه در ایذج مرکز حکومت لار بزرگ و هرموز مرکز سلوک هرموز بنام پادشاهان مظفری نشانه اطاعت و فرمانبرداری حکام این نواحی از سلاطین آل مظفر است. و نیز نقش نام خلفای راشدین در دور سکه ها در این دوره دلیل پیروی سلاطین مظفری از مذهب تسنن است و پس از آنکه امیر مبارزالدین محمد با المعتمد بالله خلیفه عباسی مصر و شاه شجاع بالقاهر بالله محمد بن ابی بکر جانشین او بیعت کردند نام این دو خلیفه نیز در سکه های زمان آل مظفر نقش بست.

بنا بگفته ابن خلدون ضرب سکه وظیفه ای بود که متصدی آن در وضع درمهای رایج نظارت میکرد و از درمهای ناسره و آمیخته بفلزات کم بها ویا درمهاییکه گوشه آنها بریده شده بود ودر نتیجه از وزن آنها کاسته میشد جلوگیری میکرد و سکه های رایج را از هرگونه تقلب محافظت مینمود.

دارنده این وظیفه در چگونگی نشانه بر روی درمها و سکه ها مراقبت میکرد تا مبادا سکه های مغشوش رواج یابد.

وظیفه مزبور که ابتداء جزء وظایف دینی بود در آغاز کار در ضمن مشاغل عمومی منصب قضاوت انجام میگرفت. پس از چندی از آن جدا گشت و وظیفه مستقلی گردید.

چنس مسکوکات در این دوره معمولاً از نقره بوده و مسکوک طلاء از دوره آل مظفر در موزه ایران باستان وجود ندارد مسکوکات دوره آل مظفر در ضرابخانه های شیراز و کاشان و یزد و لار و کازرون (شاید در کرمان و اصفهان) همچنین در مراکز حکومت های محلی مانند ایذج و هرموز ضرب می شده است .

اینک برای نمونه مطالب روی و پشت بعضی از سکه های این دوره را که موجود است در اینجا می آورد .

۱- سکه امیر مبارزالدین محمد مظفری مؤسس سلسله آل مظفر (۷۱۸-۷۶۰)

روی سکه

ضرب

المعتضد بالله

السلطان محمد بن المظفر

خدا لله ملکه

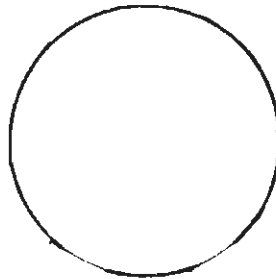
کاشان

پشت سکه

محمد بن مظفر

لا اله الا الله

محمد
بن مظفر



محمد
بن مظفر

رسول

عثمان

حاشیه

ضرب | سنه | سبع و | خمه | |

۲- شاه شجاع بن محمد بن مظفر (۷۶۰-۷۸۶)

روی سکه

بالله

المعتضد السلطان

ضرب

و سبعمائة

المطاع شاه شجاع

فی سنه

ایذج

خلدالله ملکه

اثنی ستین

پشت سکه

کذذذذذ

الله

لااله الا

ضرب

محمد

ایذج

رسول الله

عثمان

چند مسكوك ديگر از شاه شجاع بهمين شكل كه در شيراز بسالهاي ۷۶۲ و ۷۷۱ و كاشان ۷۶۳ و ۷۶۸ و بزد ۷۷۲ و لار (كه قسمتي از تاريخ آن ناخوانا است) و كازرون (بدون تاريخ) ضرب شده و موجود است.

لارین - در قرن ۱۶ و ۱۷ ميلادی در لار سکه نقره‌ای ضرب ميشده كه در

سواحل خلیج فارس و هند رواج است چون این سکه ابتدا در لار ضرب میشده باین جهت به لارین^۱ شهرت یافت.

این سکه از نقره عالی و در نهایت ظرافت ضرب میشده و ۹ ر ع گرم وزن داشته و بعلمت پاکی جنس نقره‌اش بسیار صیقلی و جلادار بوده.

شکل آن با سکه‌های دیگر فرق داشته و شبیه قلم بوده و در حدود ۷ بند انگشت طول داشته و دوسر آن بهم وصل میشده. این سکه در لارستان پس از آنکه این ناحیه بتصرف شاه عباس اول درآمد از رواج افتاد و لسی در هندوستان همچنان جریان داشت. این سکه در هرموز نیز تا اواخر قرن ۱۶ رواج داشته است.^۲



سکه شاه محمود مظفری مقالین سنه ۲۴۶

فصل سوم

پیشه‌وران و صنعتگران

قتل عام مغولان و خرابی شهرهای ایران گرچه باعث تحول عظیمی در وضع اجتماعی شد ولی از تجلیات ذوق ایرانی مانع نیامد و ایرانیان هنرستند همچنان چون پیشینیان خود در آفرینش بدایع صنعت و ظرایف هنر پیشقدم شدند و آثار ارزنده‌ای بدوستاران صنعت و هنر عرضه داشتند.

صنایع و حرفی که در زمان مغولان و دوره فترت در ایران معمول بود عبارت بود از:

۱- **صنعت معماری** - مغولان که جز خرابی‌بار نیاموردند چون در ایران استقرار یافتند و حکومتی مستقل وجددا از دولت اصلی مغولستان تشکیل دادند کم کم با بادی این سرزمین توجه پیدا کردند و ایلخانان مخصوصاً از زمان غازان خان ببعده به بنای ابنیه و آثاری همت گماشتند که بیشتر جنبه خیریه (ابواب الخیر) داشت مانند مساجد و مدارس و خوانق و دارالشفاء و دارالسیاده. سلاطین آل اینجو و آل مظفر نیز در فارس و کرمان و یزد و اصفهان ابنیه خیریه مانند مسجد و مدرسه و غیره بنا نمودند و برای هر یک موقوفاتی از اراضی زراعتی و باغ و بازار معین کردند که منبع درآمدی برای مخارج آن باشد. در تاریخ سلطنت هر یک از سلاطین آل اینجو و آل مظفر ابنیه و آثار آنان شرح داده شده اینک در تکمیل آن باید گفته شود که محرك پادشاهان سزبور در ایجاد آثار خیریه فقط اعتقادات مذهبی بود.

غیر از پادشاهان اطرافیان سلطان و بعضی از عمال دولت و صاحبان ثروت نیز برای جلب نظر عامه مردم نسبت بخود و یا باسید خیر آخرت به بنای ابنیه خیریه اقدام کرده‌اند.

۲- **حجاری و گچ‌بری** - معماران و هنرمندان ایرانی بیشتر هنر خود را در مساجد عرضه می‌داشتند و حجاری و گچ‌بری برای تزیین ستونها و سر ستونها و محراب و دیوار مساجد بکار میرفت و چون این کار از مبادی مذهبی سرچشمه میگرفت و انجام آن با ایمان توأم بود از اینرو بهترین نمونه ذوق و هنر ایرانی گردید.

حجاری و گچ‌بری دوره مغول که ادامه حجاری و گچ‌بری دوره سلجوقی بود در دوره فترت نیز شایع بود. نمونه‌هایی از گچ‌بری‌های دوره مغول در ابنیه این دوره در آذربایجان و مدرسه حمدریه قزوین و مقبره گنبد علویان همدان و مسجد جامع اصفهان که در ۷۱ ساخته شده آشکار است.

یکی از بهترین نمونه‌های جالب توجه حجاری این دوره در موزه متروپولیتن سنگ قبر مرمری است که نام متوفی که شیخ محمود بن محمد یزدی است و تاریخ ساخت سنگ که سال ۷۵۳ است در آن حک شده است. نام حجاری نیز که نظام بن شهاب است بر آن کنده شده^۱.

۳- **کاشی‌سازی** - یعنی رنگ و جلا دادن ظروف سفالی که آن نیز برای تزیین مساجد و ابنیه خیریه دیگر بکار میرفت یکی دیگر از نمونه‌های ذوق ایرانی است. هنرمندان ایرانی سعی میکردند که ساختمانها را با پوششی از کاشی لعاب دار زینت بدهند.

کاشی‌سازی از دوره سلجوقیان رونق بیشتری یافت زیرا سلاطین این سلسله که مشوق هنرمندان بودند کاشی‌سازان را در دربارهای خود جمع می‌آوردند. هنرمندان این دوره بسیاری از سبکهای دوره قبل از سلجوقی را کامل کردند.

از مراکز مهم کاشی‌سازی دوره سلجوقی ری بود و نیز در شهر کاشان در قرون هفتم و هشتم هجری کاشی‌سازان معروف سکونت داشتند و این شهر در صنعت کاشی‌سازی بقدری شهرت یافت که کلمه کاشی یا کاشانی از آن گرفته شده^۲ و کاشی‌های

۱- کتاب راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماندا Dimand ص ۹۰.

۲- همان کتاب ص ۱۷۱.

محراب مساجد سایر شهرها نیز در این شهر ساخته شده چنانکه کاشی‌های محراب مسجد قم و مسجد مشهد ساخت کاشان است. محراب مسجد ورامین را نیز کاشی‌سازان کاشان ساخته‌اند و همچنین کاشیهائی که در دامغان پیدا شده از عالی‌ترین نمونه سفال جلادار ایران است با احتمال قوی ساخت کاشان است^۱.

ظروف سفالی نیز که بر رنگهای مختلف لعابدار از سبز کم رنگ تا قهوه‌ای تیره روی لعاب سفید ساخته شده یکی دیگر از مظاهر هنر ایرانی است. شهر ری تا زمان خرابی آن بدست مغولان (سال ۶۱۷) و نیز کاشان مرکز عمده ساخت ظروف سفالی بود. ظروف سفالی شامل بشقاب - پارچ - کاسه - ایریق - خمره (مردنگی) میباشد. اسلوب سفال سازی در قرن هفتم هجری ترقی کرد و در تحت تأثیر صنایع چین قرار گرفت.

سفال سوزائیک یا کاشی معرق که از قطعات کوچک و بشکل و اندازه‌های مختلف بریده شده و بعد بیکدیگر ترکیب میشود نیز از دوره مغول شایع شد و این صنعت در اصفهان بمنتهی ترقی خود رسید چنانکه مقبره بابا قاسم که در ۷۴۱ ساخته شده و محراب آن از این نوع کاشی پوشیده شده و نیز نزدیک مقبره بابا قاسم مدرسه امامی واقع است که تاریخ بنای آن ۷۵۵ است و کتیبه آن با کاشی معرق است و محراب این مدرسه اکنون در موزه متروپولیتن محفوظ است^۲.

این محراب کتیبه‌ای در حاشیه دارد که حاوی آیات قرآن بخط کوفی است که حروف آن بلند و مدور است و اشکال نباتی متشابهک هندسی دارد. این اشکال هندسی قسمت مرکزی و فوقانی محراب را پوشانیده است. رنگهائی که در این کاشی کاری بکار رفته عبارت است از سفید و آبی و آبی فیروزه‌ای و پرتقالی و سبز. زمینه طرح بطور کلی آبی است بطوریکه طرح و اشکال تزئینی روی آن بطرز خاصی جلوه می‌کند. از

۱- کتاب راهنمای صنایع اسلای ص ۱۹۱.

۲- کتاب راهنمای صنایع اسلای ص ۱۹۵.

نمونه‌های دیگر کاشی معرق در مسجد جامع اصفهان و مسجد یزد است که محراب بسیار عالی دارد و در سال ۷۷۷ ساخته شده^۱.

۴ - پارچه بافی - سابقه پارچه بافی در ایران بدوره هخامنشی می‌رسد و چون ابریشم در دوره اشکانیان بایران راه یافت بافتن پارچه‌های ابریشمی از آن زمان در ایران شایع شد. در دوره‌های اولیه اسلامی نیز در سراسر ایران مخصوصاً در فارس و خوزستان و خراسان پارچه بافی معمول بوده.

از آنجائیکه لباس مشخص مقام و منزلت افراد بود پارچه‌های زربفت خاصی برای شخص سلطان درهریک از شهرهای فارس بافته میشد که روی آن پارچه‌ها نام طغرای سلطان قلابدوزی میگردد. اصطخری میگوید «سلطان را درهر شهری طرازی هست و جامه‌های بسیار که به آفاق برند. در پسا (فسا) طراز دیا سلطان را و طراز گاه سوسنگرد، سوزنگرد پسا به سوزن گرد قرقوب زیادت دارد زیرا که بقرقوب از ابریشم بافند و در پسا از ریمان و پشم^۲.

انواع پارچه‌های دیگر که در قلمرو دولت آل مظفر بافته میشد چنین بود :
در شیراز پارچه‌های لطیف برای تهیه قبا و نیز زری و خز (پارچه بافته شده از ابریشم خام).

در جهرم جانمازی

در کازرون جامه‌های کتانی و پارچه‌های شبیه زری مصری که به آن دبیق میگفتند و همچنین دستمالهای خوب

در غندجان کرسی دشت بارین پرده و انواع مخده و طرازهای قلابدوزی شده

با طغرای پادشاه برای مصرف سلطان

در ارجان دستمال و پارچه سفره‌ای

در بندر سینیز پرده و سجاده و عبا از پشم و کتان

۱- کتاب راهنمای صنایع اسلامی تالیف دیمانند ص ۱۹۱.

۲- مسالک الممالک اصطخری ص ۱۳۳.

در اصطخر پارچه‌های چادری

در دارابگرد انواع پارچه‌های نخی عالی و متوسط و پست

در شاپور پارچه‌هایی که اعراب آنرا (الشیاب‌السابوریه) می‌نامیدند و این پارچه بقدری لطیف بود که بدن آدمی از پشت آن پیدا بود.

در فرك پارچه لباسی و پرده.

در فسا پارچه‌هایی از موی بز و ابریشم خام و نیز سفره و دستمال و پرده‌های

قلا بدوزی مخصوصاً بر رنگ‌های پرتاوس آبی و سبز که در میان گلابتون بافته می‌شد.

در توج یا توز پارچه‌ای می‌بافتند که به (توزی) معروف بود و بخارج صادر

می‌شد.

در سیراف سفره‌های خوب و پارچه‌های کتانی.

در ابرقوه جامه‌های پنبه‌ای و حریر.

در یزد پارچه‌های بسیار خوب و مرغوب ابریشمی تهیه می‌شد که به یزدی

معروف بود و بعلت مرغوبیت منسوجات یزد در اقطار عالم توسط بازرگانان ممالک مختلف بفروش میرسید^۱.

در کرمان

در سیرجان پارچه‌های قماش.

در زرنند پارچه برای آستر لباس که آنرا بطانه می‌گفتند و بطانه زرنندی در قرن

چهارم هجری بمقدار زیاد به فارس و عراق صادر می‌شد و در آن نواحی شهرت فراوان داشت.

در بم پارچه‌های زیبا از پنبه بافته می‌شد و بنقاط دوردست صادر می‌گردید.

عمامه و دستمال و طیلسان نیز در آنجا تهیه می‌شد.

خوزستان

بنا بگفته مقاسی مردم شوشتر در بافتن پارچه‌های ابریشمی ونخی استاد بودند و دیبای شوشتر در همه جا معروف بود و کسوت خانه کعبه در این شهر تهیه میشد و سلطان را نیز در این شهر طراز بود.

در شوش (سوس) جامه‌های خز (پارچه از ابریشم خام) می‌بافتند. در این شهر نیز سلطان را طراز بود.

در قرقوب پارچه قلابدوزی می‌بافتند که بقلابدوزی سوسنگرد معروف بود. در بصری که در فاصله کمتر از یک منزل در جنوب شوش قرار داشت پرده‌های خوب که روی آن نوشته شده بود (کار بصری) باطراف جهان صادر میشد. و نیز فرشهای نمد بعمل می‌آمد و پشم‌ریسی آنجا شهرت داشت^۱.

در رامهرمز جامه‌های ابریشمی بافته میشد.

در طیب شلواریند که جز در ارمنستان مانند آن نمی‌بافتند.

حویزه بجهت بافتن پارچه‌های مخصوص شبیه پارچه‌های بغداد شهرت داشت^۲. دورق که بر سر راه حجاج که از فارس و کرمان می‌آمدند قرار داشت بساختن پرده معروف بود.

در اهواز یکنوع پارچه ابریشمی می‌بافتند که بمصرف لباس زنان میرسید.

در عسکر مکرم از ابریشم خام مقنعه و دستمال و پارچه تهیه میکردند^۳.

شهرهای عراق عجم

از اصفهان انواع پارچه‌های ابریشمی مخصوصاً عتایی و پارچه‌های نخئی بمقدار زیاد صادر میگردد^۴.

۱- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۵۹.

۲- همان کتاب ص ۲۶۰.

۳- احسن التقاسیم ص ۴۱۶.

۴- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۲۰.

در ری انواع منسوجات بافته میشد. قبای خط‌دار ری معروف بود. در قزوین عبا‌های خوش‌دوخت و همچنین خورجین‌های چرمی بعمل می‌آمد. در قم قماش‌های متنوع بافته میشد^۱.

۶- **قالی و فرش** - آنچه از گفته جغرافیون اسلامی برمی‌آید در ایالات جنوبی ایران و متصرفات آل مظفر بافتن انواع افکنده‌نی‌ها مانند فرش و گلیم و زیلو معمول بوده چنانکه مؤلف حدودالعالم گوید: از فارس بساطها و فرشها و زیلوه‌ها و گلیم‌های با قیمت خیزد^۲ و از گفته اصطخری و ابن حوقل پیداست که در جهرم گلیم و جاجیم و در غندجان گلیم و در اصطخر فرش‌های خوب و حصیر و در فسا قالی و گلیم بافته میشد ولی مؤلف کتاب راهنمای صنایع اسلامی نوشته که از قالی‌های ایران در قرن هفتم و هشتم نمونه‌هایی بدست نیامده و نمونه قالی‌های ایران در موزه‌ها از قرن ۶ م قدیم‌تر نیست^۳.

۶- **فلزکاری** - فلزکاری که در آغاز دوره اسلامی تحت نفوذ هنر ساسانی قرار داشت در دوره سلجوقی ترقی بسیار کرد و در این دوره ظروف برنز و طلا و نقره بوسیله صنعتگران ماهر بوجود آمد و در دوره مغول صنعت فلزکاری دارای تزئینات شد که در بعضی از آنان نوشته‌ای شامل القاب و گاهی نام سلاطین مغول دیده می‌شود^۴ و در اواخر این دوره کهنه‌کاری بر فلز معمول شد که مانند دوره سلجوقی نقوش پرنندگان هم بر آن کشیده میشد^۵.

در قرن هشتم هجری شیراز یکی از مراکز مهم فلزکاری و بلکه کلیه کارهای هنری ایران گردید. در این شهر محمد ابن رفیع الدین شیرازی در سال ۶۲۷ شمعدانی

۱- اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ص ۲۴۵.

۲- حدودالعالم ص ۱۳

۳- ص ۲۷۵.

۴- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند ص ۱۳۴.

۵- کتاب شاهکارهای هنر ایران تألیف آرتور پوپ -

برنجی و مزیّن به نقشهای طلا و نقره ساخته که اکنون جزء کلکسیون هراری^۱ نگاهداری میشود. سبک این اثر جدید دنباله همان شمعدانهائی است که در مجموعه ستورا^۲ ضبط است و شباهت به کاسه های پرنقش و نگار دارد که از نظر کیفیت با بهترین نمونه های دوره سلجوقی برابری میکنند.

هنرمندان این زمان با کمال قدرت توانستند صحنه های دربار - شکار - باغ چوکان بازی و داستانهای شاهنامه را در روی فلز مجسم نمایند و یادقت و ظرافتی که فقط در کارهای نقاشی و مینیاتور دیده میشود این هنر خود را بعرصه ظهور رسانیدند^۳. علاوه بر ظروف منقش تزئینی آلات و ادوات جنگی مانند نیزه و زره و سپر و همچنین قفل سازی در فارس و اصفهان معمول بوده. طلا و نقره کاری و طلا کوب کردن و زر نشانیدن بمنتهای درجه کمال رسید^۴.

۷ - صنعت چوب پری و منبت کاری - که به مصنوعات مذهبی مانند رحل قرآن و ساختن منابر و درهای مساجد و بقاع متبرک و ضریحها محدود بود در دوره اسلامی به اسلوب زمان ساسانیان ادامه داشت و بعداً تغییراتی در آن پیدا شد و نمونه هائی از کارهای قرون چهارم و پنجم هجری در موزه تاشکند و سمرقند موجود است و نیز از کارهای قرن ششم قسمتی از چهارچوب یک منبر درسوزه متروپولیتن ضبط است که کتیبه جالب توجهی دارد شامل نام کسی که آنرا هدیه کرده و نام سلطان وقت (یعنی علاءالدوله ابو کالیجار گرشاسب از دیالمه کاکویه یزد و تاریخ آن ۶۴۵ هجری است)^۵.

Harari - ۱

Stora - ۲

۳- کتاب سیرات ایران از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۳۲.

۴- کتاب سیرات اسلام ص ۳۰.

۵- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیمانده. توضیح آنکه تصور می رود در اینجا اشتباهی روی داده است زیرا علاءالدوله ابو کالیجار گرشاسب از سال ۸۸ تا ۱۳ هـ حکومت داشته بنابراین سال ۶۴۵ هـ که تاریخ ساخت دراست با زمان حکومت علاءالدوله گرشاسب مطابقت ندارد.

از دوره مغول نمونه کمتری باقی است از آنجمله است در مسجد جامع بایزید در بسطام که در حدود سال ۷۰۷ و ۷۰۹ ساخته شده و نیز منبر مسجد نائین که در تاریخ ۷۱۱ ه ساخته شده است.

در قرن هشتم ه صنعت چوب‌بری اهمیت یافت از نمونه‌های این دوره یک رحل قرآن چوبی است که کتیبه آن علاوه بر نام ۱۲ امام اسم‌سازنده آن یعنی حسن- بن سلیمان اصفهانی را نشان میدهد و تاریخ ساخت آن ۷۶۱ ه است^۱.

۸- نقاشی و مینیاتور - نبوغ هنر ایرانی در نقاشی ظاهر شده^۲ با اینکه مذهب اسلام با تحریم ترسیم صورت موجودات زنده مقام نقاش را نسبت بسایر هنرمندان پائین آورده معذک نقاشان ایرانی با نقاشی بر روی ظروف لعابی و صیقلی استعداد خود را در این هنر ثابت کرده‌اند.

سبک نقاشی در دوره اسلامی تحت تأثیر سبک نقاشی دوره ساسانی بود و بر روی بدل چینی‌های مینائی و صیقلی ساخت ری و کاشان انجام میشد فقط در دوره مغول است که نقاشی بر کتاب در ایران رواج یافت^۳.

ابتدا فن نقاشی در بین‌النهرین بدست مسیحیان نسطوری و یعقوبی سوریه که در این فن شهرت داشتند و نیز بواسطه وجود مازویان که در قرن هشتم میلادی عده زیادی از آنان در زمان خلافت مامون بعراق مهاجرت کرده و مورد پشتیبانی او واقع شده بودند رونق داشت و مرکز این مکتب نقاشی شهر بغداد بود تا اینکه این شهر در سال ۶۵۶ هجری بدست هلاکوخان مغول افتاد و مقرر زمستانی خانان مغول گردید باین جهت هنرمندان و صنعتگران از همه نقاط ایران باین شهر آمده در دربار ایلیخانان جمع شدند و چون آنان برای هنر و صنعت چینی ارزش قائل بودند باین جهت هنرمندان ایرانی تحت تأثیر نقاشی چین قرار گرفتند.

از نقاشی این دوره که بر روی کتاب باقی مانده کتاب *منافع الحیوان* این -

۱- کتاب راهنمای صنایع اسلامی ص ۱۱۲ و ۱۲۳.

۲- تمدن ایرانی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۸۵.

۳- کتاب سیرت ایران ص ۲۳۵.

بختیشوع است که در کتابخانه مورگان نیویورک محفوظ است. این کتاب به امر غازان خان در مراغه استنساخ شده و مینیاتورهای آن با اسلوب مکتب عراق نقاشی شده است. دیگر کتاب جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله است که دارای نمونه های زیبایی از نقاشی این دوره است. ایلیخانان همچنین نقاشان را تشویق نموده اند که نسخه های شاهنامه را مصور سازند و یکی از قدیم ترین نسخه های شاهنامه که معروف بشاهنامه دموت^۱ است احتمالاً در سال ۷۲ هجری در تبریز استنساخ شده است.

نسخه های دیگر شاهنامه دارای مینیاتورهایی است که با شاهنامه دموت از حیث نقاشی فرق دارد و از آن دو نسخه کامل یکی مورخ بسال ۷۳۱ ه در کتابخانه توپ قاپوسرای اسلامبول و دیگری مورخ بسال ۷۳۴ ه در موزه لندن گراد باقی است و نیز اوراقی از یک نسخه سوم در مجموعه هانری وور پاریس است و نوشته ای دارد که نشان میدهد این نسخه در سال ۷۴۱ ه برای کتابخانه قوام الدین حسن وزیر ایالت فارس در شیراز استنساخ شده است^۲.

سبک نقاشی مینیاتورهای این نسخه که میتوان آنرا بمکتب نقاشی شیراز نسبت داد بخوبی نقاشی مکتب تبریز نیست و تصاویر آن با خطوط سیاه روی زمینه قرمز یا زرد نقاشی شده و رنگهای اضافی در آن کمتر بکار رفته.

در شیراز چندین نسخه خطی شاهنامه نوشته شده که سه نسخه از آن موجود است یکی بتاریخ ۷۷۲ ه است در کتابخانه توپ قاپوسرای اسلامبول. دومی بتاریخ ۷۹۶ ه در کتابخانه سلطنتی مصر در قاهره و سومی که تاریخ آن ۸۰۰ هجری است قسمتی از آن در موزه بریتانیا و قسمتی دیگر در مجموعه چستریتی^۳ لندن است. از آنجائیکه مینیاتورهای این نسخ بسیاری از خصایص اسلوب تیموری را که بعداً در

Demotte - ۱

۲- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیمانند ص ۵۲.

۳- Chester Beatty



دو صفحه از قرآن بخط یحیی بن جمال صوفی که در سال ۷۴۵ هـ نوشته شده
مقابل صفحه ۲۵۷

هرات رشد و نمو کرد واجد است بعضی معتقدند که مرکز نقاشی تیموری شیراز بوده است. این اسلوب جدید در نسخه خطی دیوان خواجوی کرمانی نیز آشکار است و این دیوان که در سال ۹۷۹ هـ در بغداد استتساخ شده در موزه بریتانیا محفوظ است^۱.

شیراز در زمان سلطان ابراهیم پسرشاهرخ نیز مرکز نقاشی بوده و در این شهر مجموعه مصوری از بهترین اشعار فارسی که در سال ۸۱۳ هـ برای او نوشته شده در مجموعه گلبنگیان و نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا موجود است. نسخه دیگری از شاهنامه که در کتابخانه بودلیان^۲ است به مکتب شیراز نسبت داده شده است^۳.

۹- هنر خوشنویسی و تذهیب - زیبایی خط از آغاز دوره اسلامی در ایران معمول و مورد توجه بوده و هنرمندان ایرانی که بموجب قوانین اسلام نمی‌توانستند تصویر انسانی را نقاشی کنند هنر خود را در زیبایی خط و تذهیب بکار بردند.

ایرانیان خط خوب را دوست داشتند و حتی شاهزادگان برای تعلیم حسن خط پیش معلمین مشق میکردند. قرآنهائی که در دوره اسلامی بخط خوش نوشته شده و تذهیب گردیده هنوز در موزه‌ها موجود است.

در دوره مغولان فن خوشنویسی و تذهیب ترقی یافت و از این زمان در بعضی از موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی قرآنهائی که بفرمان سلطان محمد الجایتو (۳۰۷-۷۱۶) نوشته شده باقی است^۴.

در دوره آل مظفر نیز سی جزو قرآن که بخط یحیی بن جمال صوفی در سال ۷۴۵ نوشته شده بود و بدست استادان فن تذهیب گردیده بوسیله خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع به مسجد جامع عتیق شیراز وقف گردید و چون مسجد جامع

۱- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیمانند ص ۵۴.

۲- Bodleian

۳- راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیمانند ص ۳۹ و ۵۰.

۴- همان کتاب ص ۸۱.

رو بخرابی گذاشت این قرآن بامامزاده میر سید محمد منتقل شد و اکنون ۱۲ جلد از آن که هر جلدی عبارت از دو جزو قرآن است در موزه پارس شیراز محفوظ است.

سلاطین آل مظفر که مردمانی خوش ذوق و هنر دوست بودند هم اغلب خط خوش داشتند و هم صاحب هنران و خوشنویسان را تشویق میکردند چنانکه امیر - مبارزالدین محمد سید جلال بن سید عضد را که خطی خوش داشت تربیت کرد و بوزارت خود انتخاب نمود^۱ شاه شجاع چنانکه در شرح حالش گذشت خطی خوش داشت. شاه منصور نیز هفت خط^۲ را بخوبی مینوشت^۳.

دیگر از خوشنویسان شیراز عبدالله صیرفی است که در سال ۷۴۲ هـ وفات یافته . همچنین ملک قاسم شیرازی معاصر شاه شجاع است که علاوه بر حسن خط در نقاشی نیز مهارت داشته^۴. دیگر معروف شیرازی است که ابتدا در خدمت سلطان احمد جلایر بشغل کتابت مشغول بود و پس از چندی بخدمت میرزا اسکندر رفت و در کتابخانه او بکتابت اشتغال ورزید و چون حسن خط او در هرات بسمع شاه رخ رسید او را از شیراز طلبید و در کتابخانه خود باستتساخ کتاب مأمور ساخت . معروف شیرازی در سال ۸۳۰ هـ در هرات با تهاجم همکاری با احمد لرکه بشاهرخ سوء قصد کرده بود دستگیر شد و در زیر شکنجه مأمورین جان داد.

فن تذهیب در قرن هشتم منحصر بقرآن نبود بلکه در نسخه های مصور نیز بکار میرفت نمونه آن نسخه ای از کتاب مقامات حریری مورخ سال ۷۳۴ هـ است که در کتابخانه ملی وینه دیده میشود.

۱- در این باره به صفحه ۱۲۳ جلد اول مراجعه کنید.

۲- هفت خط عبارت است از: ثلث - نسخ - محقق - ریحان - توقیع - تعلیق . و خواجه میرعلی تبریزی از نسخ و تعلیق خط هشتم اختراع کرد که آنرا نستعلیق گویند.

۳- تذکره خوشنویسان ص ۴۱ .

۴- پیدایش خط و خطاطان ص ۲۳۴ .

فن کتابت در دوره تیموریان باوج ترقی خود رسید و در این دوره بود که خط نستعلیق از ترکیب دوخط نسخ و تعلیق بوسیله خوشنویسی بنام میرعلی تبریزی اختراع شد و یک نمونه از کارهای او کتاب همای و همایون خواجوی کرمانی است که در سال ۷۹۹ هـ استنساخ شده و در موزه بریتانیا محفوظ است.

تذهیب دوره تیموری سبک مشخص و مخصوص پیدا کرد و بااحتمال قوی بوسیله هنرمندان مکتب شیراز بوجود آمد که دربالا بدان اشاره شد و یک نمونه از تذهیب کاری مکتب شیراز در موزه متروپولیتن موجود است و آن صفحه اول کتاب عجایب المخلوقات قزوینی است و تزیینات آن اشکال فرشته بسبک ایرانی و اژدها بسبک چینی و طیور بدورنگ مختلف طلائی و رنگهای سفید و قرمز و سبز با حاشیه سیاه نقاشی شده است و در حاشیه تصویر مهارت و دقت بسیار در تزیین آن بکار رفته^۱.

از صنایع مربوط به کتاب صحافی و تجلید آن است. معمولاً جلد کتاب را نیز تزیین مینمودند و چرم جلد را بطرق مختلف مزین میساختند. جلد کتاب بسیار ظریف بود و آنرا از چرم قرمز تیره رنگ میساختند. بعقیده پروفیسور پوپ کتابهای تزیین شده اهمیت داشت و علت تذهیب کتاب احترامی است که ایرانیان نسبت بدان قائل بودند.

۱۰ - صنایع دیگر - از نوشته های جغرافیون اسلامی چنین برمیآید که در شهرهای جنوبی ایران علاوه بر صنایع فوق صنایع و حرف دیگر نیز وجود داشته مانند ساختن شانه و قدح های بزرگ در ری که بنا بگفته قزوینی در آثار البلاذ از چوب محکم و خوش تراش خانج (شمشاد که از جنگلهای طبرستان می آوردند) میساختند .

در قزوین انواع کمان برای تیراندازی - در قم لیجام و رکاب - در اصفهان قفل هائی که شهرت داشت - در شهرهای فارس مانند ارجان صابون - در بندر مهر و بان و شهر طارم انواع ظرفهای چرمی برای خنک کردن آب و دلوهای آب کشی در فسا

خیمه و خرگاه که بخارج نیز صادر میشد . در غنجدجان و رودان کفش - در همدان موزه‌های خوب .

از صنایع دیگر خاتم کاری و ترصیع یعنی تزئین اسباب و اثاثیه و صندوق و جعبه و سایر اشیاء با طرح‌های هندسی با قطعات کوچک چوب یا عاج یا استخوان و یا صدف که هنوز هم در فارس رواج دارد .

ترقی صنایع در فارس و دیگر قلمرو آل مظفر بعلت وجود معادن و مواد اولیه ایست که در این نواحی بجد و فور یافت میشد . چنانکه بگفته جغرافیون اسلامی بین بندرعباس و کرمان معدن آهن و در کوه‌های اطراف اصطخر معدن قلع و زئبق و سرب و مس و گوگرد وجود داشته و رنگهای مختلف که از آنها در رنگرزی استفاده میشد در این نواحی یافت میشد .

از مواد معدنی دیگر موسیائی بود که در شکسته بندی بکار میرفت و از دارابگرد و ارجان (نزدیک بهبهان امروزه) بدست می‌آمد . و نیز توتیا از کوه بنان کرمان حاصل میشد . مار کوپولو از توتیای کرمان سخن رانده گوید برای چشم مفید است و در قرن چهارم هجری این دارو از صادرات قابل توجه کرمان بود . مقدسی گوید آنرا توتیای ناودانی گویند زیرا قالبهای بزرگ که بشکل انگشتان است از سفال میسازند و توتیا را در آن قالبها میریزند تا بدان میچسبد و بهمان شکل باقی میماند و نیز گوید توتیا را از کوه فراهم می‌آوردند و آنرا مانند آهن در کوره‌های عجیب تصفیه میکنند^۱ .

از سواد معدنی دیگر خاک سرخ است که در رنگ سازی و رنگ کردن آهن بکار میرود و در بیشتر جزایر خلیج فارس وجود دارد .

ابن الفقیه گوید خاک سرخ (طین الاحمر) را در رنگ پارچه نیز بکار میبرده‌اند . خاک سرخ جزیره هرموز معروف میباشد .

معدن نمک در بسیاری از نقاط ساحلی جزایر خلیج فارس مخصوصاً در جزیره هرموز فراوان است .

در هرموز کوهی از نمک وجود دارد که بجبل الملح معروف است. ابن بطوطه طنجی در سفرنامه خود از معدن نمک جزیره هرموز یاد کرده گوید از نمک مزبور ظروف و جای چراغ نقش و نگاردار میساخته‌اند.

مروارید از منابع دریائی خلیج فارس واز قدیم صید آن معمول بوده و مرواریدی که از خلیج فارس صید میشده از بهترین نوع آن بوده و مهمترین محل صید آن اطراف جزیره کیش و بنادر شیب کوه مخصوصاً حوالی جزایر بحرین بوده است.

مبحث سوم مذهب

در توسعه و رواج مذهب و معتقدات دینی مردم سلاطین تأثیری بسزا داشتند. پادشاهان قبل از مغول که اغلب از عنصری غیرایرانی بودند برای اینکه سلطنت خود را رسمیت دهند و مقبول عامه سازند موافقت خلیفه اسلام را لازم می‌دانستند چون خلافت عباسی بدست هلاکوخان در سال ۶۵۶ هـ منقرض شد از آنجا که مغولان بایروان ادیان مختلف یکسان رفتار میکردند و از رحجان ملتی بر ملت دیگر و تفضیل بعضی بر بعضی دیگر مجتنب بودند^۱ و با معتقدات مردم کاری نداشتند از اینرو از زمان تسلط آنان مذهب شیعه که پس از انقراض دولت آل بویه در حال ضعف بود رو بقوت نهاد.

مذهب شیعه یعنی طرفداری و هواخواهی از حضرت علی و فرزندان او ابتدا در ایران رواج گرفت زیرا ایرانیان که تسلط قوم عرب را بر خود ناگوار میدانستند و همیشه بافتخارات گذشته خود میاندیشیدند با رواج این مذهب در میان مسلمانان شکاف ایجاد نمودند و اتحاد و اتفاق آنانرا که بضرر استقلال خود میدانستند بنفاق مبدل ساختند و با طرفداری از بنی هاشم و پشتیبانی از بنی عباس خلافت بنی امیه یعنی دشمنان سرسخت ایرانیان را سرنگون ساختند و خود زمام امور خلفای اولیه عباسی را بدست گرفتند و آنان نیز برای جلب قلوب ایرانیان با اولاد حضرت علی خوشرفتاری نمودند تا آنجا که مأمون مرکز خلافت خود را در مرو یکی از شهرهای خراسان قرار داد و حضرت رضا علیه السلام را بولیعهدی خود انتخاب نمود ولی بزودی

۱- جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۸ و ۱۹.

با شهادت آن حضرت نیت ناپاک خود را آشکار ساخت و جانشینان او نیز با ترویج مذاهب چهارگانه تسنن از او پیروی کردند^۱.

ظهور سلسله‌های اولیه ایرانی مانند طاهریان و صفاریان و سامانیان گرچه بقسمتی از ایران استقلال بخشید ولی بروج مذهب تسنن نیز کمک نمود فقط در دوره محدودی در زمان آل بویه که از شمال ایران یعنی ایالاتی که در اثر تبلیغات علویان مردم آن مذهب شیعه اختیار کرده بودند برخاسته بودند این مذهب رواج یافت و حتی در بغداد مرکز خلافت عباسی نیز پیروان آن آزادی بانجام شعائر مذهبی خود مشغول بودند. تسلط ترکان غزنوی و سلجوقی که در مذهب تسنن تعصبی خاص داشتند بار دیگر مانع پیشرفت پیروان مذهب شیعه شد تا اینکه مغولان با تصرف بغداد و انقراض خلافت عباسی به پیروان مذهب مختلف میدان فعالیت برای تبلیغ معتقدات خود دادند.

گرچه بعضی از امرای مغول بر اثر تحریکات عیسویان و بودائیان و مسلمانان بدشمنی برمیخواستند اما چون تکودار (۶۸۰-۶۸۳) برادر و جانشین اباقاخان مذهب اسلام اختیار کرد مسلمانان قوت گرفتند و نیز عده‌ای از مغولان به پیروی ایلخان مذهب اسلام برگزیدند. ارغون خان جانشین تکودار (۶۸۳-۶۹۰) دوباره بودائیان و عیسویان را تقویت کرد و بادولتهای عیسوی برضد مسلمین شام و مصر متحد شد. اسلام آوردن غازان خان (۶۹۴-۷۰۳) بار دیگر مذهب اسلام را قوت داد و بحکم او کلیساهای مسیحیان و معابد یهود در تمام آذربایجان مخصوصاً تبریز منهدم گردید.

رسمیت یافتن مذهب اسلام در زمان غازان خان باعث شد که از آن پس ایرانیان بجای اطاعت از رسوم و عادات مغولان در کارهای دولتی و اجتماعی از قواعد و قوانین مذهب اسلام که مدتی متروک شده بود پیروی کنند.

۱- کتاب سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام تألیف گویارد فرانسوی ص ۳۸.

تأثیر مذهب اسلام در غازان خان با اجرای اصلاحاتی که او در امور مالیاتی و نظامی و قضائی نمود ظاهر گردیده او عدالت اجتماعی را که از آثار معتقدات مذهبی است اجرا کرد و دست حکام و عمال ظالم مغول را از سر دهقانان و کشاورزان کوتاه ساخت و به آبادی خرابی‌ها پرداخت . نتیجه دیگر اسلام آوردن غازان خان قطع ارتباط ایلخانان با مغولان غیرمسلمان مغولستان بود و در نتیجه دولتی مستقل در ایران تشکیل یافت .

از خصایص دوره ایلخانان قوت یافتن مذهب شیعه اثنی عشری است زیرا با انقراض خلافت عباسی یعنی پناهگاه پیروان مذهب تسنن پیروان مذهب شیعه نیرو گرفتند و علماء شیعی مذهب چون سید رضی الدین بن طاوس (متوفی در سال ۶۶۴) و میثم بن علی بحرانی (متوفی در سال ۶۷۹) و بهاء الدین اربلی (متوفی در سال ۶۹۳) و علامه حلی (متوفی در سال ۷۲۶) مورد احترام قرار گرفتند .

بعد از غازان خان مذهب شیعه قوت بیشتری یافت و سلطان محمد الجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶) که ابتدا مذهب تسنن اختیار کرده بود بعداً بمذهب شیعه گروید با اینکه در آخر عمر از این مذهب برگشت معذکک عمل او باعث شد که پیروان مذهب شیعه تا اندازه‌ای نیرو بگیرند .

بعد از انقراض دولت ایلخانی و تجزیه ایران بدولت‌های کوچک دو دولت شیعی مذهب در ایران تشکیل شد یکی سربداران در خراسان و دیگری دولت سادات مرعشی در مازندران .

سربداران برای برانداختن حکومت ظالمانه مغول و رفع ظلم بوسیله دو برادر بنام حسن و حسین حمزه در قریه باشتین از قراء سبزوار قیام نمودند . این دو برادر بیاری مردم باشتین و بکمک شیعیان ساکن این ناحیه برعمال مغول تاختند و جمعی از آنان را بقتل رسانیدند و این واقعه مقارن مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان بود . در این موقع امیر عبدالرزاق از مقربان دولت سلطان ابوسعید که پس از مرگ ابوسعیدوار آمده بود توانست بکمک شیعیان دولتی در خراسان غربی تشکیل دهد . او برای

تحکیم اساس دولت خود پشتیبانی پیروان شیخ حسن جویری را خواستار شد و باشیوخ و صوفیان این ناحیه که بدوستی آل علی شهرت داشتند ارتباط حاصل نمود و با سران مذهب تشیع که در خارج ایران مخصوصاً در جبل عامل که آنزمان مرکز تشیع بود مکاتبه نمود.

قیام دیگر در مازندران بوسیله سید قوام‌الدین مرعشی صورت گرفت. اگر چه در مازندران از مدت‌ها پیش مذهب شیعه رواج داشت ولی سید قوام‌الدین مرعشی که خود یکی از پیشوایان صوفیه بود باین مذهب رسمیت داد.

با وجود پیشرفتی که در این دوره در مذهب تشیع حاصل شد و بطوریکه گفته شد دوسلسله سربرداری و قوامیه مرعشیه در خراسان و مازندران این مذهب را رسماً پذیرفتند. معذک مذهب غالب مردم ایران مخصوصاً در جنوب و قلمرو دولت آل مظفر تسنن بود. اصطخری گوید مردم شیراز و پسا مذهب سنت و جماعت دارند بمذهب اهل بغداد و فتوی بمذهب اصحاب اهل حدیث کنند. حمدالله مستوفی نیز در نزهت‌القلوب گوید مردم شیراز سنی شافعی مذهب‌اند و اندک حنفی و شیعی نیز باشد. از گفته این بطوطه پیداست که مردم فارس در مذهب تسنن تعصب نیز داشته‌اند زیرا گوید: سلطان الجایتو مذهب تشیع را پذیرفت فرمان داد که مردم را همه جا بقبول این مذهب وادار کنند و بشهرهای عراق عرب و عراق عجم و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان فرمانها فرستاد و مأمورینی اعزام داشت. مأمورین سلطان پیش از همه بشهرهای بغداد و اصفهان و شیراز رسیدند. مردم اصفهان و شیراز از قبول فرمان سلطان الجایتو امتناع کردند بعد گوید: سلطان فرمان داد تا قاضیان هر سه شهر را بحضور او بفرستند. اولین کسی از آنان که پیش سلطان رسید مجدالدین اسمعیل قاضی شهر شیراز بود.

در آن هنگام سلطان در قرا باغ اقامت داشت فرمود که قاضی را در جلوی سگه بیندازند این سگها که برای دریدن آدمی تربیت شده بودند چون در برابر قاضی مجدالدین رسیدند از حمله باو خودداری کردند و در برابر او دم جنبانیدند. سلطان که از واقعه باخبر شد پابرهنه از خانه بیرون دوید و خود را در قدم قاضی انداخت و بر پای او پوسه زد و دست او را گرفته جامه هائی را که بر تن خود داشت باو بخشید و این عمل در نزد مغولان نشانه بزرگترین درجه لطف و مکرمت سلطان باشد سلطان باین سبب مذهب تشیع را فرو گذاشت و فرمان داد که طریقه اهل سنت جماعت همچنان محفوظ بماند و قاضی را با عطایای زیاد و نهایت احترام بشهر خود مراجعت داد^۱.

این حکایت راست یا نادرست مهین آن است که نفوذ مذهب تسنن و مقاومت مردم ایران در برابر فرمان ایلخان بدرجه بود که سلطان الجایتو ناچار از مذهب تشیع دست برداشت و مجدداً مذهب سنت و جماعت اختیار کرد.

غیر از شیراز مردم سایر شهرهای فارس نیز مذهب سنت داشتند چنانکه مؤلف نزهت القلوب گوید: مردم کازرون شافعی مذهبند^۲ و مردم جبل جیلویه (کوهگیلیویه) نیز شافعی باشند^۳ و مردم کوار و شهرک نیز از مذهب امام شافعی تبعیت نمایند^۴.

در باره سایر شهرهای تابع دولت آل مظفر گوید: مردم یزد اکثر بر مذهب امام شافعی باشند^۵ و مردم اصفهان اکثر سنی و شافعی مذهبند^۶. این بطوطه نی

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۱۹۶.

۲- نزهت القلوب ص ۱۵۱.

۳- همان کتاب ص ۱۵۳.

۴- همان کتاب ص ۸۴.

۵- همان کتاب ص ۱۴۳.

۶- همان کتاب ص ۵۳.

مردم یزد را شافعی مذهب نوشته است^۱.

با وجود رواج مذهب سنت در فارس از قدیم سادات جماعتی کثیر بودند و قدرتی عظیم داشتند تا آنجا که اتابک ابوبکرین سعد (۶۲۳-۶۵۸) املاک بزرگان سادات و مشاهیر قضات را گرفته و صاحبان آن را در معرض بازخواست قرار داد و قاضی عزالدین العلوی را که خاندان او سمت قاضی القضاتی داشت از شغل خود عزل کرد و تمامی املاک سرورث و مکتسب او را متصرف شد باین بهانه که سادات در شیراز قومی انبوهند اگر ثروت و مال و وسعت املاک و منصب حکومت و قضا را با هم داشته باشند ممکن است هوس سلطنت در ضمیر آنان جای گیرد و حکومت را از تصرف او خارج سازند.

مؤلف نزهت القلوب نیز گوید: در شیراز سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول (صلعم) دارند که اثری نیکو دارد و اهل آنجا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشند و بکتر کسبی قانع. در طاعت و عبادت حق تعالی درجه عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیاء خالی نبوده است بدین سبب او را برج اولیاء گفته اند^۲.

ابن بطوطه نیز گوید: مردم شیراز خصوصاً زنان این شهر بزیور صلاح و سداد و دین و عفاف آراسته اند^۳. و نیز گوید: شیراز از جمله شهرهائی است که سید در آن بسی زیاد است و سن از اشخاص موثق شنیدم که عده سادات شیراز آنها که مستمری دارند از کوچک و بزرگ هزار و چهارصد و کسری است.

در یزد نیز سادات جماعتی عظیم را تشکیل میدادند. با اینحال بطوریکه گفته شد مذهب اکثریت مردم سنت و جماعت بود و سلاطین آل مظفر نیز که خود باین

۱- سفرنامه ابن بطوطه ص ۲۰۱.

۲- نزهت القلوب ص ۱۳۸.

۳- سفرنامه ابن بطوطه ص ۱۹۴.

مذهب معتقد بودند پیروان مذهب تسنن را تقویت میکردند . از دلایل اعتقاد سلاطین مزبور بمذهب تسنن بیعت امیر مبارزالدین محمد از المعتضد بالله ابوبکر خلیفه عباسی مصر است و نیز بیعت شاه شجاع از القاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی میباشد . بنا بنوشته مؤلف هزار سزار شاه شجاع مذهب اهل سنت داشته است . شاه شجاع منصب قضاء شیراز و توابع را به مولانا بهاءالدین عثمان کوهگیلویی که از علماء شافعی بود وا گذاشت و با این عمل دست قضات شافعی را در اجرای قوانین این مذهب باز گذاشت . از دلایل دیگر اعتقاد سلاطین آل مظفر بمذهب سنت این است که آنان در سکه هائی که ضرب مینمودند نام خلفای اربعه را نقش میکردند .

تصوف - تصوف یعنی توجه بسوی خدا و روی آوردن بعبادت و اعراض از زخارف و زیورهای دنیوی و پرهیز از مال و جاه و دوری از خلق و پناه بردن بکنج خلوت برای عبادت^۱ . بنابراین صوفیان از لذات دنیا روگردان بودند و انزوا و گوشه نشینی و قناعت را بتلاش و کوشش در راه بهبود زندگی ترجیح میدادند .

شمس الدین محمد آملی گوید : صوفی بعد از ایمان بخدا و اعتقاد بپیغمبری حضرت محمد بمرحله سلوک میرسد و آن پیروی کامل از قانون اسلام است . صوفی باید همیشه با وضو و طهارت باشد و خلوت گزیند و از هر شغلی فراغت جوید و در خوردن و نوشیدن میانه روی کند تا بتواند روزه دار باشد . ترك خواب کند و بیداری انس گیرد تا تنش ضعیف شود . و نیز کمال اعتقاد بشیخ را توصیه کرده گوید : باید سرید همیشه ملازم صحبت او باشد و تسلیم تصرفات او گردد و بهره چه فرماید منقاد و راضی باشد و بهیچوجه چه در ظاهر و چه در باطن بخود مجال اعتراض بر کارهای

۱- برای اطلاع از تفصیل این واقعه به صفحات ۱۰۰ - ۱۲۰ - ۱۵۵ جلد اول

کتاب نگاه کنید .

۲- مقدمه ابن خلدون جلد دوم ص ۹۷۶ .

او ندهد و در برابر او چنان سلب اختیار از خود کند که بی اشاره او بهیچ کاری از امور دینی و دنیای و بجاهدت و ریاضت دست نزند و در محضر او ادب نگاه دارد و سخن بلند نگوید و با او بگشاده‌روئی رفتار کند و هر گاه خواست با شیخ سخن گوید متوجه آن باشد که شیخ فراغ خاطر دارد یا نه. سالک باید به تزکیه و تخلیه نفس قادر شود و تزکیه ائصاف نفس است بصفت فنا و ترك دنیا و كشتن آرزو در دل و تخلیه ائصاف نفسی است بصفت بقا و آن تخلق به اخلاق الهی است^۱.

گرچه تصوف در اواخر قرن دوم هجری در ایران رواج یافت ولی رونق بازار آن در دوره مغول بود زیرا در این دوره مردم مصیب زده برای آراستن خاطر باین طریقه متوجه شدند در نتیجه خانقاه‌ها رونق گرفت و مشایخ صوفیه که از میان اسرا و بزرگان مغول معتقدانی پیدا کرده بودند در امور سیاسی صاحب نفوذ شدند و پناهگاهی برای ستمدیدگان گردیدند.

رؤسای صوفیه که از بزرگان مذهب شیعه نیز بودند بعلت اقبال مردم از این طریقه قدرت اجتماعی بزرگی یافته و در تشکیل حکومت‌هایی بر اساس مذهب شیعه مؤثر افتادند چنانکه سابقاً نیز گفته شد مشایخ صوفیه جوویه در خراسان از اتباع شیخ خلیفه (متوفی در سال ۷۲۶) در تشکیل دولت سربداران تأثیر فراوان داشتند و شیخ حسن جووری بعد از کشته شدن شیخ خلیفه در سبزوار و نیشابور و دیگر شهرهای خراسان بدعوت پرداخت و در جنگ‌های سربداران با آل کرت شرکت نمود و آنان را در این نبردها یاری داد.

پیروان میرقوام‌الدین مرعشی نیز درمازندران از آشفته‌گی امور این سامان استفاده کرده حکومتی مستقل تشکیل دادند. شیخ صفی‌الدین اردبیلی (متوفی در سال ۷۳۵) و فرزندانش صدرالدین موسی و شیخ خواجه علی و شیخ ابراهیم و سلطان جنید و سلطان حیدر که در اردبیل بساط ارشاد گسترده بودند در امور آذربایجان دخالت مینمودند

و با امرای این سامان در جنگ صلح بودند تا بالاخره بتشکیل دولت صفویه بدست شاه اسمعیل نایل آمدند.

وظایف مقامات روحانی - وظایف مقامات روحانی در درجه اول رسیدگی باسور دینی مسلمانان و پیش‌نمازی بود که از وظایف سلطان خارج بود. ابن خلدون پیش‌نمازی (شاید مقام شیخ الاسلامی) را بالاتر از مقام پادشاهی میداند^۱. فتوی دادن نیز وظیفه‌ای بود که دارنده آن درباره علمای دین و مدرسان کنجکاوی میکرد و این وظیفه بکسانی واگذار میشد که شایسته بود^۲.

دیگر از وظایف روحانیان مدرسی بود که باساختن طلاب علوم میپرداختند. اما قضات که ابتدکارشان منحصر به حل و فصل اختلافات متدعیان بود بتدریج در امور سیاسی نیز دخالت کردند و کارهای مهم کشوری اغلب بانان محول می‌گردید^۳.

معمولاً کار قضات بکسانی واگذار می‌شد که باصول قوانین مذهبی مطلع

۱- مقدمه ابن خلدون جلد اول ص ۴۳۲.

۲- شاردن گوید: بمنظور ممانعت از مداخله و اعمال نفوذ روحانیان در امور سیاسی از چند قرن پیش قاضی در ایران محدود گردید. این منظور با ایجاد مقاماتی نظیر صدر و شیخ الاسلام جامه عمل پوشید. اینان همان وظایف قاضی را بعهده دارند و اختیارات قاضی خصوصاً به وصایا و نکاح و طلاق (البته در زمان صفویه) محدود گردیده.

۳- ابن خلدون دور کردن فقیهان و قضات را از دستگاه دولت و عدم شورت با آنان در امور ملکی را لازم میداند و گوید جریان اسر پادشاهی و سلطنت بر مقتضای اصولی است که طبیعت عمران و اجتماع حکم میکند و اگر جز این بود دستگاه پادشاهی از مرحله سیاست دور میشد (جلد ۱ ص ۴۴۱).

و نیز گوید: شورت با چنین کسانی درباره مسائل و احکام دین است که از آن اطلاع دارند (همان کتاب و همان صفحه).

بودند و ایمانی استوار و اخلاقی پسندیده داشتند . قاضی معمولاً از طرف سلطان انتخاب میشد .

محتسب وظیفه دینی از نوع امر بـمعروف و نهی از منکر داشت و از وظایف دیگر او ممانعت مردم از ارتکاب به هر نوع عمل خلاف شرع و نظارت در امور معاش مردم و جلوگیری از تزویر و تقلب کسبه بود .

مبحث چهارم

کیفیت علم و دانش در قرن هشتم هجری

هجوم مغولان بایران شهرها را با خاک یکسان کرد و مدرسه‌ها و مراکز دانش را ویران ساخت و بنا بگفته عظاملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا « بسبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون مدارس درس مندرس و معالم علم منظمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگد کوب حوادث پایمال زمانه غدار و روزگار مکار شدند و بصنوف صروف فتن و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار معرض سیوف آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند».

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد

زانکه اندر دل خاک کند همه پسر هنران^۱

با اینهمه جنوب ایران که بتدبیر اتابکان فارس از تظاول یغماگران مغول محفوظ مانده بود محل اجتماع دانشمندان شد. باین جهت در قلمرو آل مظفر مدارس و مراکز علمی رونق سابق را داشت و چراغ علم و دانش پرنور بود.

در یزد از زمان حکومت اتابکان یزد و همچنین در دوران سلطنت آل مظفر مدارس چندی بنا گردید از آنجمله است مدرسه اتابک عزالدین لنگر (متوفی در سال ۶۰۴) که خود در آنجا بخاک سپرده شد. مدرسه‌ای که کیکاوس پسر اتابک عزالدین در وسط شهر ساخت و مدرسه‌ای که ابومنصور اسفہسالار (متوفی در سال ۶۲۶) بنا نمود و مدرسه و مسجدی که غلام او موسوم به آسنقر ساخت^۲ و زنش صفوة الدین یاقوت ترکان آنرا پبایان رسانید و باینجهت به صفوتیه موسوم شد. مدرسه‌ای که

۱- تاریخ جهانگشا ص ۲.

۲- تاریخ جدید یزد ص ۷۶.

بدستور خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر بنا شد و بنام او بمدرسه رشیدیّه معروف گردید. خواجه رشیدالدین فضل‌الله باین مدرسه اراضی و قنوات و حوانیت و بساطین وقف کرد. مدرسه‌ای که شاه یحیی نزدیک خانقاه امیرسپارزالدین محمد بنام نصرتیّه بنا کرد^۱. مدرسه‌ای که عمه شاه یحیی نزدیک مزار شیخ الاسلام تقی‌الدین دادامحمد از مشایخ صوفیه (متوفی بسال ۷۰۰) بنا کرد. مدرسه‌ای که سید رکن‌الدین وزیر شاه یحیی در وسط شهر ساخت و مدرسه‌ای که رکن‌الدین محمدبن نظام‌الحسینی (متوفی بسال ۷۳۲) از بزرگان یزد و قاضی شهر بنا کرد و این مدرسه برجی معروف ببرج وقت و ساعت داشت که معروف بود. پسر او شمس‌الدین محمد مدرسه دیگری بنام شمسیه ساخت و موقوفه‌ای برای آن ترتیب داد و در ابرقوه و اصفهان و کازرون و شیراز و قم و کاشان و ساوه و ری و همدان و قزوین و سلطانیه و تبریز هم مدارس و خانقاه‌ها و مؤسسات خیریه‌ای بنا نمود^۲. مدرسه‌ای که کمال‌الدین ابوالمعالی برهان‌الدین لطف‌الله بسال ۷۳۰ بنا کرد بنام مدرسه کمالیه که دارای بیت‌الادویه (دارو-خانه و شفاخانه) نیز بود^۳. مدرسه صاعديه که خواجه رکن‌الدین صاعد وزیر بسال ۷۶۲ بنا کرد. مدرسه غیائیه از آثار غیاث‌الدین علی‌عقیلی که در سال ۷۶۷ بنا نمود و موقوفات بسیاری برای آن ترتیب داد. دیگر مدرسه غیائیه چهارمنار که آن را سید غیاث‌الدین علی وزیر شیخ ابواسحق اینجو در سال ۷۴۶ ساخت و چون در همین سال کشته شد او را بیزد آورده در مدرسه‌اش مدفون ساختند^۴. مدرسه عبدالقادریه در بناهای خواجه عبدالقادر بن خواجه کمال‌الدین محمد سدید از درباریان سلطان ابوسعید که در سال ۷۳۴ بنای آن بیابان رسیده است^۵. مدرسه امیرآخوریه از بناهای

۱- تاریخ جدید یزد ص ۹۴.

۲- همان کتاب ص ۱۴۰ و ۱۴۲.

۳- همان کتاب ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۴- تاریخ جدید یزد ص ۱۵۱.

۵- همان کتاب ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

محمد بن محمود بن قاسم امیر آخوریاشی امیر مبارزالدین محمد که بنای آن در سال ۱۷۵۹ پایان یافت. مدرسه اصیلیه از آثار اصیل الدین محمد بن مظفر عقیلی که در سال ۷۳۰ ساخته شده^۱.

در شیراز نیز مدارس و خانقاه‌ها وجود داشت و بنا بگفتند حمدالله مستوفی بمجموع جوامع و خوانق و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که ارباب تمول ساخته بودند از پانصد بیشتر بود^۲.

در کرمان و خوزستان نیز مدارس از این قبیل وجود داشت.

علوم متداول این زمان را بسه دسته: علوم دینی - علوم عقلی - و علوم ادبی میتوان تقسیم کرد.

اول علوم دینی - بطوریکه قبلاً گفته شد از اواخر دوران ایلخانان مذهب تشیع مورد توجه سلاطین این سلسله گردید و شیعیان با روی کار آمدن سلسله‌های شیعی مذهب مانند سربداران در خراسان و سادات قوامیه مرعشیه در مازندران قوت گرفتند و دانشمندان شیعی مذهب بتدوین کتب درباره فقه شیعی و دیگر فروع آن پرداختند و در مقابل علمای مذهب تسنن مخصوصاً در جنوب ایران با پشتیبانی سلاطین متعصبی مانند امیر مبارزالدین محمد مظفر در رواج قواعد و قوانین معتقدات خود بتالیفاتی پرداختند و یا بر کتب گذشتگان شرح و حاشیه نوشته فهم مطالب آن را برای پیروان خود آسان تر ساختند. از مدارس متعددی که در یزد و شیراز و کرمان و خوزستان در این دوره بنا شده میتوان درجه توجه مردم را بتحصیل علوم مذهبی دریافت.

بیشتر علمای مذهبی در فنون مختلف مانند قرائت و تفسیر قرآن، علم حدیث، فقه و اصول، کلام دست داشتند و نیز مقام قضاوت ممالک از طرف سلاطین وقت

۱- تاریخ جدید یزد ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲- همان کتاب ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۳- نزهت القلوب حمدالله مستوفی ص ۱۳۸.

دراختیار آنان قرار داشت و بعلمت زهد و ورعی که غالب آنان داشتند در نزد پادشاهان محترم بودند و مردم نیز آنان را در مقابل مظالم عمال دولت پناهگاهی برای خود میشناختند.

دوم علوم عقلی - این نوع از علوم نیز در آغاز بعلمت وجود دانشمندانی چون خواجه نصیرالدین طوسی رونقی داشت ولی در اثر تسلط مغولان و قتل و غارت آنان عده‌ای از دانشمندان یا کشته شدند و یا باطراف مهاجرت کردند با اینحال بعد از سقوط بغداد و ضعف و سستی که در راه پیشرفت مذهب پیدا شد علوم عقلی که قبلاً در اثر تعصب علمای دین از ترقی بازمانده بود جانی گرفت معذکک صوفیه و خانقاهیان این بار بمخالفت با دانشمندان علوم عقلی پرداختند حتی ابن خلدون که دانشمندی نامدار بود بفلاسفه تاخته و در ابطال فلسفه فصلی مشع آورده و در رد صناعت نجوم و کیمیا داد سخن داده است.

با وجود این در این دوره بین علوم عقلی و دینی نزدیکی ایجاد شده چنانکه فلاسفه از مباحث کلام نیز صحبت داشته‌اند و یا فقها از موضوعات فلسفی بحث کرده‌اند.

در این دوره مراکزی مانند شیراز و اصفهان و بغداد محل اجتماع دانشمندان علوم عقلی گردید که در موضوعات مختلف آن چون منطق - حکمت - ریاضیات - هیأت - موسیقی و طب کتب با ارزشی نوشته‌اند.

از علوم عقلی ریاضیات و نجوم در قرون هفتم و هشتم در حال ترقی بود زیرا ایلخانان که بتأثیر وضع کواکب در زندگی و امور عالم معتقد بودند برصد کواکب میلی داشتند بطوریکه در عهد آنان سه رصدخانه بامر هولاکو و غازان خان و سلطان محمد اولجایتو ساخته شد و مهمترین آن رصدخانه سراغه بود که مرکز اجتماع دانشمندان و علمای ریاضی مانند خواجه نصیرالدین طوسی و المویدالعرضی و فخر داعی و فخر اخلاطی و نجم‌الدین دیران گردید.

سراغه در این زمان بعلمت اجتماع دانشمندان فوق‌الذکر یکی از بزرگترین

مراکز علوم عقلی مخصوصاً علم ریاضی شد و رصدخانه غازان خان در تبریز و سلطان محمد اولجایتو در سلطانیه نیز در تحت تأثیر این مرکز علمی قرار داشتند.

در یزد نیز رکن الدین محمد بن نظام الحسینی رصدخانه‌ای در مدرسه رکنیه که از بناهای او بود ایجاد نموده بود و آن عبارت از دو ستاره بود در مقابل درگاه مدرسه. بر یک منار مرعی از مس ساخته بود از هر طرف که آفتاب بود آن مرغ روی بافتاب میکرد. بر ستاره دیگر علمی قرار داده بود که هنگام نوبت که طبل زده میشد آن علم برمیآمد و بر سر آن ستاره چرخ چوبین ساخته بود که به ۳۴ قسمت تقسیم شده بود و هر روز که آفتاب برمیآمد در یکی از این قسمتها بحروف ابجد نموده میشد. بر چهار گوشه چرخ چهار دایره نهاده و در هر دایره سی خانه کشیده و نام ماههای ترك و رومی و عربی و جلالی در آن نوشته بودند. هر یک روز که میگذاشت یک خانه از آن دایره سیاه میشد. از دو دریچه که در بالای چرخ بود دو مرغ رومی سر بیرون میکردند و مهره روئین در طاس که زیر آن نهاده بودند میانداختند و چرخ در گردش میآمد و از آن ۱۲ تخته سفید که نشان ۱۲ ساعت بود هر ساعت یکی میافتاد و تخته سیاه بجای او میآمد و برای تعیین ساعات شب در طرف دیگر صفحه مزبور ۱۲ تخته دیگر گذاشته شده بود با ۱۲ چراغ که هر ساعت یک چراغ خاموش میشد. این بنا که برای نمودن اوقات شب و روز و ماه و سال ساخته شده بود در سال ۷۲۰ بنا گردیده بود.

سوم علوم ادبی - در قرن هشتم علوم ادبی نیز مانند لغت و صرف و نحو و علم بلاغت رونقی داشت ولی دانشمندان این علوم مانند علوم دیگر کمتر از خود تألیف و تصنیف بجا گذاشته‌اند بلکه بیشتر بمطالعه آثار گذشتگان پرداخته بر آن شروع و جواشی نوشته و یا باتلخیص و اختصار آن کتب کار تعلیم و تربیت را آسان ساخته‌اند و با اینکه در این دوره بعثت سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی ایران از ممالک اسلامی مغرب جدا شده معذک اغلب دانشمندان ایرانی کتابهای خود را بزبان عربی تألیف کرده‌اند.

در این دوره بر اثر توجه سلاطین آخری مغول وعده‌ای از پادشاهان دوره قنبرت مانند شاه شجاع مظفری و ملک فخرالدین کرت و ملک نصرت‌الدین لر و سلطان اویس جلایری بازار شعر و شاعری رونق گرفت و شعرای بزرگی بمنصبه ظهور رسیدند. از مطالعه در تاریخ ادبیات ایران چنین معلوم میگردد که در ادوار پرهج و مرج، ادب فارسی بیشتر از اوقات دیگر رواج و رونق داشته. در دوره قنبرت بعد از مغول که یکی از اعصار پراغتشاش و هرج و مرج ایران است شعرا و ادبای نامداری بظهور رسیده‌اند. علت شاید وجود دربارهای کوچک سلاطین متعدد محلی بوده که همه بایکدیگر رقابت داشته و سعی میکردند که بر یکدیگر تفوق پیدا کنند و بوسیله مدایحی که شعرای آن زمان از سلاطین میکردند معروف گردند. شاعر نیز هر گاه محیطی را برای پیشرفت افکار عالییه خود مناسب نمیدید بدربار سلطان دیگری میرفت و او را مدح میگفت از اینجهت ایران بلافاصله بعد از انقراض دولت ایلخانی و پیش از هجوم تیمور برای شعرا میدانی برای خودنمایی شد.

بعلاوه در این دوره بیشتر سلاطین اهل فضل بودند و طبع شعر نیز داشتند مانند شیخ ابواسحق اینجو و شاه شجاع مظفری و سلطان اویس جلایری و سلطان احمد جلایری و سلطان احمد برادر شاه شجاع. اینک بمعرفی بزرگان علم و ادب و اعظم عرفا و حکمای این دوره که در قلمرو دولت آل مظفر بوده‌اند میپردازیم.

اول عرفا و حکما و علما

۱- بابا افضل کاشانی - (متوفی در سال ۷۰۷ هـ) خواجه افضل‌الدین محمد بن حسن مرقی کاشانی معروف به بابا افضل از عرفا و حکمای معروف و از مردم سرق کاشان است و بیشتر عمر خود را در کاشان بسر برده و مدفنش در سرق زیارتگاه است. او تألیفات بسیاری بزبان فارسی دارد مانند: المفید للمستفید - خردنامه - ره انجام‌نامه - ترجمه رساله نفس ارسطو - جاودان‌نامه - مدارج الکمال - ساز و پیرایه

شاهان پرمایه - عرض نامه - رساله‌ای در منطق - رساله تفاحیه منسوب به ارسطو -
منهاج المبین - سبادی موجودات^۱ .

بابا افضل شعر فارسی نیز میگفته و رباعیات او بچاپ رسیده است .

۲- علامه قطب‌الدین محمودبن مسعودبن مصلح کازرونی شیرازی (۶۳۴ -

۷۱۰) - ابتدا مقدمات طب را نزد پدر خود ضیاءالدین مسعودبن مصلح کازرونی
فراگرفت و در ۱۴ سالگی بعد از فوت پدر در سال ۶۴۸ بسمت پزشکی و کجالی
بیمارستان شیراز برقرار شده و ده سال در آنجا کار کرد . بعد کلیات قانون را نزد عم
خود کمال‌الدین ابوالخیربن مصلح کازرونی و حکیم شمس‌الدین محمدبن احمد
کیشی و شرف‌الدین زکی بوشکانی که از معلمین معروف طب بودند آموخت . چون
بخدمت خواجه نصیرالدین طوسی رسید مشکلات خود را پیش او حل کرد . بعد از
آن با پزشکان خراسان و عراق و بغداد و روم ملاقات کرد و اشکالات خود را نزد
آنان رفع نمود . سپس در مصر شروح جدیدی را از قانون مخصوصاً شرح قرشی راسطالع
کرد آنگاه خود بشرح آن و جواب ایرادات گذشتگان پرداخت و کتاب خود را بنام
سعدالدین ساوجی (متوفی در سال ۷۱۱) وزیر غازان خان التحفه السعدیه نامید^۲ .

اوسدتی در رصدخانه مراغه خواجه نصیرالدین طوسی را یاری داد سپس بروم
رفت و مدتی قاضی شهر سیواس و ملطیه شد با صدرالدین قونیوی و مولانا جلال‌الدین
روسی ملاقات کرد و لباس اهل تصوف پوشید بعد به تبریز برگشت و در نزد ایلخانان
با احترام بزیست و در این شهر در سال ۷۱۰ هـ وفات یافت و در جنب مقبره قاضی بیضاوی
مدفون شد .

۱- برای اطلاع بیشتر بر سائل و مکاتیب و اشعار او به کتاب « مصنفات افضل‌الدین

محمد مرقی کاشانی » که از محل موقوفه استاد محترم آقای دکتر مهدوی وبوسیله دانشگاه
تهران انتشار یافته مراجعه شود .

۲ - کامل‌ترین نسخه این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار تهران موجود

علامه قطب‌الدین شیرازی علاوه بر استادی در حکمت و طب و هیات سردی درویش مسلک و خوش مشرب و بذله گو بود و پزیران فارسی و عربی تألیفاتی دارد از آنجمله است : شرح قانون ابن سینا در طب بنام التحفه السعدیه که گفته شد - شرح حکمت الاشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی - شرح مفتاح العلوم سکاکی موسوم به مفتاح المفتاح کتاب درة التاج لغرة الدباج در علوم مختلفه حکمتی بنام امیره دباج از اسرای اسحق و نندگیلان . شرحی بر کتاب حاصل تاج‌الدین محمد بن حسین ارموی - شرح بر شرح تذکره که در حقیقت تفسیر دست بر سجسطی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی . از کتب دیگر او نهاية الادراک فی درایة الافلاک در ریاضی که بنام بهاء‌الدین محمد حاکم اصفهان و پسر شمس‌الدین صاحب دیوان نوشته - دیگر التحفه الشاهیه در هیات که بنام تاج‌الاسلام امیرشاه بن تاج‌الدین معتز (از وزرای روم) نوشته - دیگر کتاب اختیارات مظفری بنام مظفرالدین یولوق ارسلان چوپانی قسطنطنی که آنرا از قسمت هیات درة التاج و کتاب نهاية الادراک اختیار کرده و بفارسی است .

۳- علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) - جمال‌الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر از بزرگترین پیرویان مذهب شیعه و از شاگردان ابن طاووس و خواجه نصیرالدین طوسی و نجم‌الدین دیران است و در انتشار مذهب شیعه در عهد مغول سهم عمده‌ای داشته . در حله متولد شده و در آغاز سلطنت سلطان محمد الجایتو با پسر خود بسطانیه آمده و بنشر مذهب شیعه پرداخته . او در حدود نود جلد کتاب در فقه و اصول و کلام و رجال و منطق تألیف کرده که معروفترین آنها عبارتند از : تهذیب الوصول الی علم الاصول که بنام پسر خود فخرالدین نوشته - نهاییه الوصول الی علم الاصول معروف به (نهایه) - مبادئ الوصول الی علم الاصول - نهج الوصول الی علم الاصول - غایت الوصول الی علم الاصول - منتهی الوصول الی علم الاصول - ارشاد الاذهان - قواعد الاحکام - مختلف الشیعه - تذکرة الفقها - تحریر الاحکام - تبصرة المتعلمین - نهج - الحق و کشف الصدق - اثبات مبانی اعتقادات شیعه - استنصاء النظر فی البحث عن - القضاء والقدرة - منهج الصلاح - سعدیه - کشف القواید - کشف الیقین - منهج الکرامه -

انوارالملکوت - قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام - جوهر النضید - خلاصه الاقوال بکتاب تجرید الکلام خواجه نصیرالدین طوسی که در علم کلام است شرحی نوشته بنام کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد .

۴- شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵) - شیخ صفی الدین ابو الفتح اسحق جند اعلائی سلاطین صفویه پسر شیخ امین الدین جبرائیل از عرفای نامی قرون هفتم و هشتم هجری است او ابتدا در قریه کلخوران در یک فرسخی اردبیل در کنار مقبره پدر میزیسته سپس به اردبیل منتقل شده و در آنجا سکونت اختیار کرده است .

شیخ صفی الدین در آغاز جوانی برای زیارت شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی بدین شهر مسافرت کرده و چون قبل از رسیدنش او فوت شده بود بخدمت بعضی از شیوخ دیگر رسیده و گویا با سعدی نیز ملاقات کرده است . بعد از چهار سال اقامت در شیراز بعزم زیارت شیخ زاهد گیلانی بگیلان آمده و دختر او را نیز در عقد ازدواج آورده و شیخ صدرالدین پسر و جانشین او نتیجه این ازدواج است . شیخ صفی الدین بعد از فوت شیخ زاهد که در سال ۷۰۰ هـ اتفاق افتاده جانشین او گردیده و بمسند ارشاد نشسته است . شیخ صفی الدین مورد احترام ایلیخانانی چون سلطان محمد اولجایتو و پسرش سلطان ابوسعید بود و نیز اکثر مغولان بدو ارادت عظیم داشتند و خلقی ببرکت انفاسش از اذیت و آزار این طایفه مصون بودند . او در سال ۷۳۵ بسن ۸۵ سالگی وفات یافت و قبرش در اردبیل زیارتگاه مریدان بی شمارش شد .

۵- خطیب قزوینی (۶۶۶ - ۷۳۹) - جلال الدین محمد بن عبدالرحمن از علمای بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری است که قسمت بیشتر عمر خود را در بلاد روم و شام و مصر گذرانیده و مدتی خطیب و قاضی شهر دمشق بوده و در این شهر قسمت سوم مفتاح العلوم سکاکی را که در علم معانی و بیان است مختصر کرده آنرا تلخیص المفتاح نامید که از کتب مهمه درسی قرن هشتم بود که بر آن شروح و حواشی نوشته اند . خطیب قزوینی خود کتاب دیگری در این فنون بنام الایضاح دارد که بمنزله شرحی بر تلخیص المفتاح است . بر این کتاب نیز شروح نوشته اند از آن جمله

است شرح جمال‌الدین محمد آقسرائی که پیش از سال ۸۰۰ هـ در گذشته و دیگر شرح علاء‌الدین علی بن عمر الاسود متوفی بسال ۸۰۰ بر آن است و شرح دیگری که در قرن نهم ترتیب یافته .

۶- شیخ امین‌الدین محمد بن شیخ زین‌الدین علی بن ضیاء‌الدین مسعود بن نجم‌الدین محمد بن علی بن احمد بن عمر بن ابوعلی دقاق (متوفی در ۱۱ ذی‌قعدة سال ۷۴۰) - از عرفای معروف قرن هشتم در بلیان از قراء کازرون متولد شده و نزد عمش شیخ اوحداالدین عبدالله بن ضیاء‌الدین مسعود بلیانی بتحصول دانش پرداخته و شیخ با اینکه فرزندان قابل داشت او را بجاننشینی خود معین کرد . شیخ امین‌الدین از خواص دربار شیخ ابواسحق اینجو بوده و خواجه حافظ نیز نسبت باو ارادت می‌ورزید و او را در اشعار بسیاری مدح گفته چنانکه در جزء ۵ نفر از بزرگان فارس او را چنین تعریف مینماید .

دگر بقیه ابدال شیخ امین‌الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

خواجه‌جوی کرمانی نیز در آخر مثنوی گل و نوروز او را مدح گفته است .

شیخ امین‌الدین در کازرون نزدیک سزار شیخ ابواسحق کسازرونی خانقاه داشت و بعد از وفات در خانقاهش مدفون شده از تألیفات او مطالع الانوار فی شرح مشارق الانوار و شفاء الصدور و کتاب‌المحمدین و کتاب‌المسلسلات و کتاب مولود النجاص و کتاب روضة الرایض فی علم الفرایض و کتاب جامع المناسک است .

۷- خواجه شمس‌الدین محمد بن محمود آملی (متوفی در سال هفتصد و پنجاه و اند) - در زمان سلطان محمد اولجایتو مدرس مدرسه سلطانیه بوده و با قاضی عضد - الدین ایچی در مسائل مختلفه علمی و مذهبی مباحثه و مناظره داشت . در زمان شیخ ابواسحق اینجو بشیراز آمد و مورد احترام قرار گرفت . از مصنفات او شرح کلیات قانون ابوعلی سینا است و شرح کلیات طب سید شرف‌الدین ایلاتی و شرح مختصر اصول

ابن حاجب که در آنجا عقاید عضدالدین ایچی را رد کرده است و نیز شرحی بر کتاب طوابع قاضی بیضاوی که در علم کلام است بنام تنقیح الافکار نوشته . کتاب معروف او نفایس الفنون فی عرایس العیون نام دارد که بفارسی است و آن دایرة المعارفی از علوم متداول زمان است . آملی این کتاب را در سال ۷۳۶ شروع بتألیف کرده و در سال ۷۴۲ بنام شیخ ابواسحق اینجو به پایان رسانیده است .

آملی در شیراز وفات یافته و در خاک مصلی مدفون گردیده است .

۸- شمس فخری (اواسط قرن هشتم) - شمس الدین بن فخرالدین فخری اصفهانی معروف بشمس فخری از ادبای قرن هشتم است . او در آغاز جوانی بلرستان رفت و در سال ۷۱۳ کتابی بنام اتابک نصره الدین احمد از اتابکان لر بزرگ در فن عروض و قوافی باسم معیار نصرتی نوشت . سپس بعراق آمد و در قم مقیم شد و در مدح خواجه غیاث الدین وزیر قصیده‌ای ساخت و مورد عنایت او واقع شد . پس از قتل خواجه بفارس رفته جزء ملازمان شیخ ابواسحق اینجو درآمد و در آنجا کتاب معروف خود معیار جمالی و مفتاح ابواسحق را باسم او در سال ۷۴۴ تألیف کرد . این کتاب در چهار فن است .

۱- در عروض

۲- در قافیه

۳- در علم بدیع

۴- در لغت فرس .

۹- یحیی بن احمد کاشی - از موسیقی دانسان معاصر شاه شیخ ابواسحق اینجو است و ویدستور او کتاب موسیقی الادوار تألیف صفی الدین ارسوی (متوفی در سال ۶۹۳) را شرح کرده است .

۱- بخش چهارم این کتاب را بنام (واژه نامه فارسی) آقای دکتر صادق کیا استاد

دانشکده ادبیات جزء انتشارات دانشگاه بچاپ رسانیده است .

۱۰- قاضی مجدالدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی نیکروز فالی شیرازی
(۶۶۲-۷۵۶) - از خانواده‌های معروف قضات فالی شیراز است که بقول مؤلف شیراز-
نامه پیش از ۱۰۰ سال منصب قضاء و امور شرعی شیراز با این خانواده بوده پدرش
قاضی رکن الدین یحیی (متوفی بسال ۷۰۷ هـ) ممدوح سعدی بوده و سعدی او را در
غزلی که مطلع آن این است

بسا نفس خردمندان که در بند هوا مانند

در آن صورت که عشق آید خردمندی کجا ماند

مدح گفته است.

قاضی مجدالدین اسمعیل از معاریف مذهب شافعی است و در این مذهب
تعصبی داشته و موضوع نافرمانی مردم شیراز از حکم سلطان محمد اولجایتو در قبول
مذهب شیعه و احضار قاضی مجدالدین اسمعیل بقراباغ و اعتقادی که در اثر آزار
نرسانیدن سگ درنده سلطان محمد اولجایتو نسبت بقاضی مجدالدین اسمعیل پیدا کرد
از قول ابن بطوطه قبلاً بیان شده است. در اینجا باید بقیه گفته این سیاح را آورد که
میگوید: از جمله عطایای سلطان محمد بقاضی صد قریه از قراء صمیمکان بود که دره‌ای
بمساحت ۲۴ فرسخ بین دو کوه واقع شده. این محل بهترین نواحی اطراف شیراز
است یکی از قراء بزرگ آن سیمن (شاید سیمند) نام دارد که خود شهری است. یک
نیمه آن یعنی قرائی که وصل بشیراز است تا حدود ۱۲ فرسخ کاملاً سرد سیر است
اما نیمه دیگر که وصل بحدود خنج و بال و لارستان در سر راه هرموز بغایت گرمسیر
است. این بطوطه در این محل در سال ۷۴۸ برای دومین بار هنگام مراجعت از هند
اورا ملاقات کرده است^۱.

ملاقات اول ابن بطوطه با مجدالدین اسمعیل در سفر اول در شیراز و در مدرسه
مجذیه از بناهای او بوده و در باره احترام مردم شیراز نسبت باو که عادت داشتند

صبح وشام نزد او آمده باو سلام بدهند شرحی نوشته است و نیز گوید : سلطان ابوسعید او را احترام بسیار میکرد . روزی فرستاده سلطان ابوسعید که ناصرالدین درقندی نام داشت و از امرای بزرگ و خراسانی الاصل بود پیش قاضی آمد و چون بمحضر او رسید دستارچه از سر برداشت و پای او را بوسه داد در حالی که دوگوش خود را بدست گرفته بود در برابر شیخ نشست . امرای تاتار در پیش سلطان همین مراسم را معمول میدارند شیخ ابواسحق نیز او را محترم میداشت .

قاضی مجدالدین اسمعیل در موقع حمله امیر پیرحسین چوپانی بشیراز در این شهر بود و چون محاصره شیراز از طرف امیر مبارزالدین محمد در این حمله طولانی شد او واسطه صلح گردید و این شعر را پیش امیر مبارزالدین محمد بخارج شهر فرستاد .

سارزان جهان قلب دشمنان شکنند

ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی

بهین مناسبت امیر مبارزالدین محمد از محاصره شهر دست برداشت و شهر بدون جنگ بدست امیر پیرحسین افتاد .

خواجه حافظ نسبت باو اعتقاد داشته و از او جزء ه نفر از بزرگان فارس بدین گونه تعریف میکند .

دگر سربى اسلام مجد دولت و دین

که قاضی به از او آسمان ندارد یاد

قاضی مجدالدین در سال ۷۵۶ بسن ۹۴ سالگی وفات یافت وخواجه حافظ در تاریخ وفات او چنین گوید :

مجد دین سرور سلطان قضا اسماعیل

که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق

ناف هفته بدو از ماه رجب ثانی عشر

که برون رفت از این خانه بی نظم و نسق

کنف رحمت حق منزل او دان وانگه

سال تاریخ وفاتش طلب از (رحمت حق)

اورا در شیراز در جوار پدرش در خاک مصلی دفن کردند.

کتبی که تألیف کرده عبارتند از: شرح مختصر فی الاصول لابن الحاجب -
الفقه الكبير - الزبده فی التصوف - کتاب الرکنیه .

۱۱ - قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن رکن الدین احمد بن عبدالغفار ایجی
(۷۰۱-۷۵۶) - در ایج یا ایگ مرکز حکومت شهبانکاره متولد شده . از فضیلتی
معروف زمان سلطان ابوسعید و شاه شیخ ابواسحق اینجو و امیر مبارزالدین محمد مظفری
است . حافظ در قطعه معروف خود در ذکر ه تن از بزرگان فارس او را بدین نحو
تعریف کرده

دگر شهشه دانش عضد که در تصنیف

بنای ک-ار موافق بنام شاه نه=اد

این بطوطه نیز گوید: عضدالدین در ولایت خود سردی فاضل و بزرگوار و مشهور و
سورد احترام بود و چون آوازه فضل و دانش او بگوش محمد شاه پادشاه هند رسید
ده هزار دینار شهبانکاره فرستاد تا با او دهند لیکن این سرد هرگز به هندوستان نیامد و
سلطان اصلاً او را ندید!

قاضی عضدالدین ایجی در زمان سلطان ابوسعید منصب قاضی القضاتی کل
ایران را یافت و در سلطانیه مقیم شد و همواره در مصاحبت خواجه غیاث الدین وزیر
بسر میبرد و در دیباچه تألیفات خود خواجه را حمد و ثنا گفته است .

شیخ ابواسحق اینجو نیز او را محترم میداشت و در امور ملکی با او مشورت
مینمود چنانکه چون در سال ۷۵۴ م امیر مبارزالدین محمد بقصد تصرف شیراز از کرمان
حرکت کرد امیر شیخ ابواسحق بصلاح دید قاضی عضدالدین از در صلاح خواهی

درآمد وقاضی را برای انجام این امر نزد امیر مبارزالدین محمد فرستاد. قاضی عضد - الدین در صحرای ارزویه کرمان بخدمت امیر مبارزالدین رسید. گرچه در این مأموریت توفیق نیافت ولی مورد احترام قرار گرفت و از طرف امیر مبارزالدین مأمور شد که شرح مختصر اصول ابن حاجب را بشاه شجاع تعلیم دهد.

در محاصره سال ۷۰۴ شیراز قاضی در این شهر بود و چون مدت محاصره بطول انجامید قاضی بکمک یکی از محافظین یکی از دروازه‌های شهر خارج شده بشبانکاره رفت ولی در آنجا بدست امیر شبانکاره در یکی از قلاع زندانی شد و در زندان بود تا در سال ۷۰۶ درگذشت.

قاضی عضدالدین در حکمت و معانی و بیان و اصول تألیفاتی دارد که مشهور - ترین آنها کتاب سواقف است در علم کلام که بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر تألیف کرده. باین کتاب چند تن از دانشمندان شرح و تفسیر نوشته‌اند مانند شمس - الدین محمد بن بهاء‌الدین یوسف کرمانی متوفی در سال ۷۸۶ هـ و سیف‌الدین احمد الابهری و میرسید شریف جرجانی و دیگران.

تألیفات دیگر او عبارت است از: شرح مختصر ابن حاجب در علم اصول^۱ این کتاب نیز بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر تألیف شده - فواید غیائیه در فن معانی و بیان بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر و آن اختصاری است از قسمت سوم مفتاح العلوم. آداب البعث در فروع علم منطق که بر آن شرح‌هایی بوسیله میر سید شریف جرجانی و محمد صفی تبریزی (متوفی در سال . . ۹۰۰) و محی‌الدین بردعی (متوفی در سال ۹۲۷) و عصام‌الدین اسفراینی (متوفی در سال ۹۴۳) داده شده - عهون الجواهر

۱- مختصر ابن حاجب کتابی است که آنرا ابو عمر و عثمان بن عمر معروف باین حاجب

(۷۵۰-۶۴۶) در اصول از کتاب دیگر خود که منتهی السؤل نام دارد مختصر کرده و آنرا

مختصرالمنتهی نامیده و این مختصر را جمعی شرح کرده‌اند که از آن جمله است قاضی

عضدالدین ایچی.

و آن مختصر موافق است که خود بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر آنرا مختصر کرده - رساله عضدیه و عقایدالعضدیه - شرح بر کتاب الحاصل تألیف تاج‌الدین محمد - بن حسین ارموی (متوفی در سال ۶۰۶) که آن نیز متکی است بر کتاب محصول امام فخر رازی (متوفی در سال ۶۰۶) .

۱۲- شیخ سعیدالدین محمد بن مسعود کازرونی (متوفی در سال ۷۰۸) - از فضلا و محدثان معاصر اسیر مبارزالدین محمد مظفری است که در شیراز بنشر علوم دینی مشغول بود. از مصنفات او مشارق الانوار و کتابی در سیرت حضرت رسول است که بسیر کازرونی مشهور است .

۱۳- قطب‌الدین محمد رازی بویهی تحتانی^۱ (متوفی در سال ۷۶۶) - شاگرد قطب‌الدین شیرازی و اصلاً از مردم ورامین بوده و چون نسبش بسلاطین آل بویه و یا بشیخ صدوق محمد بن بابویه میرسید از اینجهت او را بویهی گفته‌اند در نزد قاضی عضدالدین ایجی و علامه حلی تلمذ کرده و در خدمت ابوسعید بهادرخان و خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر روزگار بسر میبرد و پس از مرگ سلطان و قتل وزیر بدمشق رفت و در همانجا بود تا وفات یافت .

او در منطق و حکمت و علوم ادبی و شرعی دست داشت از تألیفات او کتاب مطالع الاسرار فی شرح مطالع الانوار است که بشرح مطالع معروف است بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر و نیز کتاب شمسیه نجم‌الدین دبیران را که در علم منطق است بنام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر شرح کرده و تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه نام گذاشته که بشرح شمسیه معروف است و میر سید شریف جرجانی باین شرح حاشیه نوشته که به (حاشیه کوچک) معروف است و براین حاشیه نیز حواشی متعدد نوشته‌اند

۱- از آن نظر قطب‌الدین رازی را تحتانی گفته‌اند تا او از قطب‌الدین دیگری که با هم در یک مدرسه و در دو حجره زندگی میکرده‌اند تمیز داده شود. حجره قطب‌الدین رازی در طبقه زیرین و حجره قطب‌الدین دیگر در طبقه فوقانی بود باین جهت یکی به فوقانی و دیگری به تحتانی معروف شده‌اند .

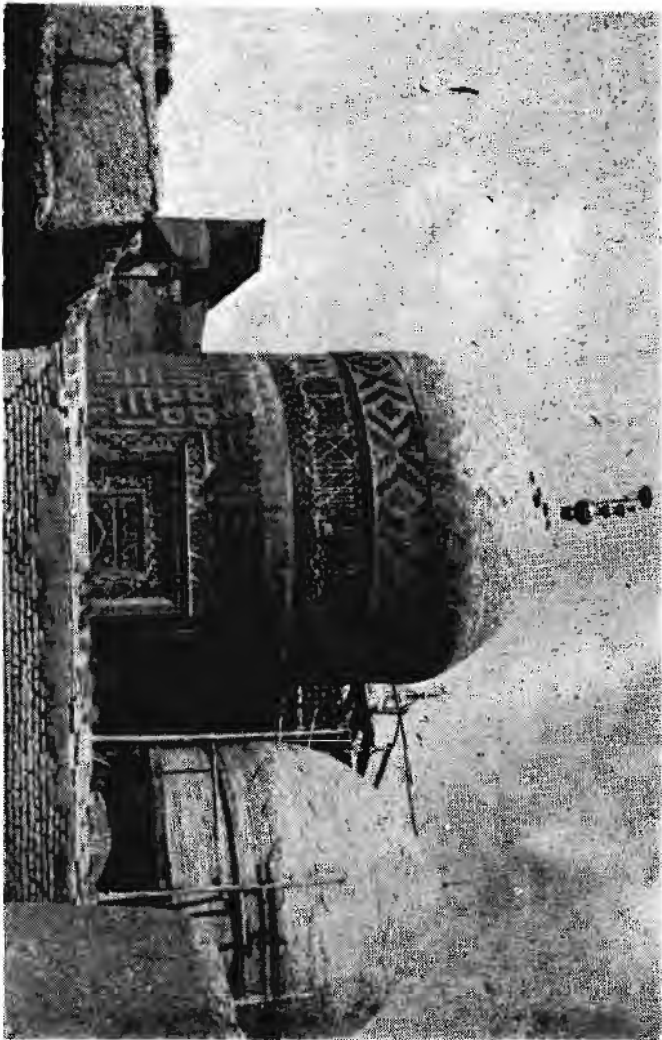
کتاب دیگر او رساله فی تحقیق الکلیات است در منطق در باره کلیات خمس در پنج فصل و یک خاتمه و هر فصلی از آن شامل یک قاعده است. او با اشاره علامه قطب - الدین شیرازی کتاب المحاکمات بین شارحی الاشارات را در ستجش گفتارهای اسام فخرالدین محمد بن عمر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی درباره کتاب اشارات ابوعلی سینا در سال ۷۵۰ نوشته - بر کشف نیز دو حاشیه نوشته یکی اصغر موسوم به بحر - الاصداف و دیگری اکبر مسمی به تحفة الاشراف .

۱۴- فخرالمحققین ابوطالب محمد بن جمال الدین حسن حلی (متوفی در سال ۷۷۱) - پسر علامه حلی مانند پدر یکی از دانشمندان بزرگ شیعه بوده از کتب معروف او ایضاح الفوائد در فقه و جامع الفوائد و کتات الحج و کتاب المسائل است . او در علم کلام نیز آثاری دارد مانند اعتقادات .

۱۵- حاجی زین العطار (علی بن حسین انصاری) - که در داروشناسی کتابی بنام اختیارات بدیعی در سال ۷۷۰ ه با سم شاهزاده خانم بدیع الجمال نوشته است .

۱۶- مولانا مبارکشاه - از موسیقی دانان معروف قرن هشتم هجری است و بر کتاب الادوار صفی الدین ارموی شرحی به عربی نوشته و بشاه شجاع مظفری اهدا کرده است .

۱۷- قاضی بهاءالدین ابوالمحاسن عثمان بن علی کوهگیلویه ای (متوفی در سال ۷۸۲) - از علما و فقهای معروف شیراز و مورد احترام امیر مبارزالدین محمد و شاهزادگان مظفری بود . هنگامیکه پسران امیر مبارزالدین محمد او را نابینا ساخته در قلعه سفید فارس زندانی کردند او واسطه مذاکرات صلح بین پدر و فرزندان گردید و چون در سال ۷۶۷ شاه شجاع شیراز را از تصرف شاه محمود بدر آورد مسند قضاء شیراز و توابع را به مولانا داد . مؤلف هزار مزار گوید : او مفتی مذاهب اربعه بود و فتوی از چهار مذهب سیداد و فقیهی بود که مثل او در اطراف و جوانب هیچ دیار نبود . حکم میان مردم بحق میکرد چنانکه پادشاه از وی میترسید .



مقبره شيخ صفى الدين اردبيلى - در اردبيل
مقابل صفحه ۲۸۹

او در مدرسه عضدیه درس میگفت و چون از درس فارغ میگشت بتصنیف کتاب دینی مشغول میگشت. خصوصت خلق را فرو مینشانند و جواب از واقعه‌ها میداد و مشکلات آسان میکرد و در نمازهای جنازه حاضر میشد و پرسش بیماران میکرد و تفقد احوال دوستان مینمود. او فته را در خدمت مولانا لسان‌الدین فرا گرفت سپس چند سال در تبریز در ملازمت علاء‌الدین طاوس و مولانا فخرالدین جابرردی و مولانا شرف‌الدین طیبی و مولانا شمس‌الدین خطیبی بسر برده و سه نوبت زیارت خانه خدا رفته است.

از مؤلفات او یکی بیان‌الفتاوی فی شرح‌الحاوی و دیگر شرح‌الشامل‌الاصغر لابن‌المفسر و شرح‌المنظومه فی الفرائض و رساله‌البالغه فی الاجتهاد و ایجاز‌المختصر لابن‌الحاجب است.

او را پس از وفات در نزدیکی مسجد جامع عتیق شیراز دفن کردند. خواجه حافظ در تاریخ وفات او گوید:

بهاء‌الحق و الدین طاب‌مثواه	امام سنت و شیخ جماعت
چومیرفت از جهان این بیت میخواند	به اهل فضل و ارباب برأت
بطاعت قرب ایزد میتوان یافت	قدم در نه گرت هست استطاعت
بدین دستور تاریخ وفاتش	برون آور ز حرف قرب طاعت

۱۸- شهید اول (شمس‌الدین ابو‌عبدالله محمد بن جمال‌الدین مکی نبطی عاملی جزینی ۷۳۴-۷۸۶) - از شاگردان فخرالمحققین است او در خدمت استادان دیگر نیز تلمذ کرده و در اواخر عمر در شام و لبنان بسر میبرد و در همانجا بفتوای علمای سنی و بحکم امیر سیف‌الدین خوارزمی فرمانروای شام بقتل رسید و جسد او را بردار کردند بهمین جهت بشهید اول معروف شد.

کتب شهید اول همه در بین علما معروف بوده و مورد تعلیم و تعلم و شرح و توضیح قرار گرفته. از آثار معروف او تمهیدالقواعد و روض‌الجنان (در شرح کتاب

ارشاد الاذهان علامه حلی (و ذکری الشیعه و الدروس الشرعیه و بیان و مسالک الافهام و لمعه دمشقیه و الفیه است .

۱۹- شمس الدین محمد بن هندوشاه نخجوانی - معروف به شمس منشی که لغت نامه صحاح العجم را بنام خواجه غیاث الدین محمد وزیر تألیف کرده و نیز کتاب دستورالکاتب فی تعیین مراتب را در فن کتابت رسائل نوشته و بسططان اویس ایلمکانی (۷۵۷-۷۷۶) تقدیم داشته است .

۲۰- شمس الدین کرمانی (محمد بن بهاء الدین یوسف بن علی ۷۱۷-۷۸۶) - از علمای بزرگ فقه و حدیث و تفسیر و معانی و بیان و علوم عربیه است . از شاگردان قاضی عضد الدین ایجی است که بدمشق و مصر رفت و تحصیلات خود را دنبال نمود و ببغداد برگشت و در همانجا در گذشت . از آثار او شرح بخاری - شرح مواقف - شرح مختصر ابن حاجب - انموذج الکشاف - حاشیه بر تفسیر بیضاوی است . او فواید غیاثیه قاضی عضد الدین ایجی را نیز شرح کرده و آنرا تحقیق الفواید نامید .

۲۱- میر سید شریف الدین علی بن محمد بن علی الحسینی الجرجانی معروف به میر سید شریف (۷۴۰-۸۱۶) - در قریه طاغواز قراء استرآباد متولد شده و سالها در خدمت علامه قطب الدین رازی تلمذ کرده است . میر سید شریف در سال ۷۷۹ در موقعی که شاه شجاع در قصر زرد (واقع بین شیراز و اصفهان) اقامت داشت بوسیله مولانا سعد الدین انسی بخدمت او رسید و چون شاه شجاع بمراتب علم و دانش او اطلاع یافت مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و او را مورد انعام و احسان خویش قرار داد و با خود بشیراز آورده منصب تدریس در دارالشفایا که از بناهای خود او بود به میر سید شریف تفویض نمود . سید شریف مدت ده سال در شیراز بتدریس اشتغال داشت و چون در سال ۷۸۹ امیر تیمور این شهر را متصرف شد او را بسمرقند فرستاد و او در این شهر با سعد الدین تفتازانی مباحثات علمی داشته است بعد از مرگ امیر تیمور که در سال ۸۰۷ اتفاق افتاد دوباره بشیراز آمده در این شهر در سال ۸۱۶ وفات یافت .

مؤلف فارسنامه ناصری گوید : اکنون (زمان تألیف فارسنامه) مقبره او در محله سردزک موجود و زیارتگاه است^۱.

این قطعه شعر در تاریخ وفات او گفته شده :

سلطان جهان شریف ملت	استاد بشر حیات عالم
در هشتصد و شانزده زهجرت	اندر ششم ربیع دوم
فرمود بدار خلد رحلت	زین دار فنا بچهارشنبه

فرزندان او در شیراز که بسادات شریفی معروف اند اغلب متولی آستانه سید میراحمد مشهور بشاه چراغ بوده اند چنانکه مؤلف فارسنامه ناصری گوید : این سلسله جلیله تا کنون که ۱۳۰۴ هـ ق است بعزت و احترام تمام در شیراز مقام داشته بعضی بزور علم آراسته و بعضی بمنصب دیوانی رسیده اند.

اغلب تألیفات او بعبری است و بعضی که بفارسی تألیف کرده عبارتند از :

- ۱- رساله‌ای در صرف موسوم به صرف میر
 - ۲- رساله‌ای در منطق موسوم به الکبری والصغری
 - ۳- رساله‌ای در مراتب وجود موسوم به رساله الوجود
 - ۴- ترجمان القرآن که در آن کلمات دشوار هر یک از سوره‌ها را ترجمه کرده.
- او به اکثر کتب گذشته‌گان شروع و حواشی دارد که از آنجمله است :

- ۱- حاشیه بر کشف زمخشری
- ۲- شرح کتاب مواقف السلطانیة قاضی عضدالدین ایچی و این شرح در سال ۸۰۷ در سمرقند انجام شده چنانکه خود در خاتمه کتاب گفته (قد وقع الفراغ من تألیفه فی اوایل شوال سنه سبع و ثمانمائه بمحروسه سمرقند)
- ۳- حاشیه بر شرح قاضی عضدالدین ایچی به مختصر ابن حاجب
- ۴- حاشیه بر شرح علاءالدین قوشچی بر کتاب تجرید الکلام خواجه نصیرالدین طوسی که بحاشیه تجرید معروف است و بر این حاشیه نیز شرح متعدد نوشته اند

- ۵ - حاشیه بر کتاب تحریر القواعد فی شرح الشمسیه قطب الدین محمد رازی
بویهی که به حاشیه کوچک معروف است
- ۶ - حاشیه بر شرح شمس الدین محمد بن مبارکشاه معروف به میرک بخاری
بر کتاب حکمة العین نجم الدین دیران
- ۷ - شرح بر کتاب المخلص فی الهیات چغمینی
- ۸ - حاشیه بر شرح رضی الدین استرآبادی بر کتاب کافیہ ابن حاجب
- ۹ - شرح بر مفتاح العلوم سکاکی (قسمت بلاغت)
- ۱۰ - حاشیه بر کتاب مطول تفتازانی
- ۱۱ - حاشیه بر کتاب مختصر تفتازانی
- ۱۲ - حاشیه بر شرح قطبی بر مطالع .

۲۲ - فیروزآبادی (قاضی ابوظاهر مجدالدین محمد بن یعقوب بن محمد بن
ابراهیم صدیقی کارزینی فیروزآبادی شیرازی ۷۲۹-۸۱۷) - در کارزین فیروزآباد
متولد شده ابتدا در شیراز و سپس در واسط (از شهرهای عراق) و پس از آن در
بغداد در سال ۷۴۰ به تحصیل مشغول شده و در سال ۷۵۰ به دمشق رفته و در مجلس
درس السبکی فقیه معروف در فقه شافعی به تحصیل پرداخته و از آنجا به اورشلیم
مسافرت کرده و مدت ده سال در این شهر بتدریس اشتغال داشته بعد به آسیای صغیر
و قاهره سفر کرده و در سال ۷۷۰ به مکه رفته و ۱۰ سال در آنجا اقامت نموده سپس
به هندوستان رفته و ۱۰ سال در دهلی بسر برده و دوباره بمکه بازگشته و این بار دو سال
در آنجا مانده و در سال ۷۹۴ به بغداد رفته و بخدمت سلطان احمد جلایری رسیده
سپس بشیراز آمده و با امیر تیمور در سال ۷۹۰ ملاقات نموده و مورد احترام او واقع
شده از شیراز از راه هرموز به یمن رفته و در سال ۷۹۶ بسمت قاضی القضاتی آنجا
منتصوب شده و دختر سلطان یمن الملک الاشراف را بجهاله نکاح خود در آورده و در
سال ۸۰۲ برای بار سوم به مکه رفته و در آنجا مدرسه‌ای برای تدریس فقه مالکی

تأسیس کرده و پس از مسافرتی بمدینه به یمن بازگشته و در آنجا در سال ۸۱۷ وفات یافته است.

تألیف معروف او قاسوس المحيط و القابوس الوسیط است که برآن شروع و تکمله‌ها نوشته‌اند و نیز آنرا بفارسی و ترکی ترجمه نموده‌اند. کتب متعدد دیگر در تفسیر و علوم قرآنی و حدیث و فقه و تراجم رجال و علوم ادبی تألیف کرده.

۲۳- محمد بن محمد الجزری (۷۵۱-۸۳۳) - بیشتر عمر خود را در مصر و شام و آسیای صغیر گذرانیده و در زمان تیمور بسمرقند برده شده و تا آخر عمر خود را در ایران بوده و در این مدت بسیاری از علما را در شهرهای مختلف مانند کش - سمرقند هرات - یزد - اصفهان و شیراز تربیت کرده و در این شهر اخیر محلی بنام دارالقرآن تأسیس کرده و در همانجا مدفون شده است.

از کتب او شرح مصابیح بنوی و غایه المهره فی الزیاده علی العشره و طیبة النشر فی قرآت العشر و المقدمه فیما علی قاری القرآن یعلمه است.

۲۴- شاه نعمت‌الله ولی (۷۳۰-۸۳۴) - سید نورالدین نعمت‌الله بن محمد در حلب متولد شده و مقدمات علوم را نزد سید رکن‌الدین شیرازی و فقه و تفسیر و کلام را خدمت سید شمس‌الدین خوارزمی و سید شمس‌الدین سکی تحصیل نموده گویند نزد عضدالدین ایجی نیز تلمذ کرده و در ۲۴ سالگی بسیاحت پرداخته مدتها در مصر و حجاز مسافرت کرده و زیارت کعبه نایل آمده و مدت ۷ سال در آنجا اقامت نموده و نزد شیخ عبدالله یاقعی از مشاهیر مورخین و نویسندگان صوفیه تلمذ کرده. در مصر نیز بخدمت سید حسین اخلاطی رسیده و در اینجا با جمعی از اعظام علما و سادات مانند سید قاسم انوار تبریزی و خواجه ضیاء‌الدین ترکه و سولانا شرف‌الدین یزدی سونس و همدم بوده است.

او از سکه عازم سمرقند شده و با امیر تیمور ملاقات کرده سپس بمشهد مقدس و هرات رفته و پس از مدتی در کوه بنان کرمان اقامت اختیار نموده و پس از ۷ سال

به یزد رفته و در بقعه ثقت مدتی مقام گرفته مجدداً به کوه بنان برگشته است.
از کوه بنان بشهر کرمان آمده و طرح خانقاهی در ماهان انداخته و در زمان
حکومت اسیرزاده اسکندر نوه امیر تیمور بشیراز آمده و میر سید شریف جرجانی که در
این موقع در شیراز بود باجمعی کثیر از شیرازیان از او استقبال بعمل آورده است.
گویند شاهرخ تیموری از کثرت مریدان او متوحش شده او را بهرات طلبیده
و او نیز بفرمان شاهرخ مدتی در این شهر ساکن شده سپس بکرمان آمده و در سال
۸۳۴ وفات یافته است.

شاه نعمت‌الله ولی رئیس فرقه دراویش نعمت‌الهی است. احمد شاه بهمنی
پادشاه دکن نسبت باو ارادت داشته. از او غیر از دیوان شعر در حدود پانصد رساله
در تصوف باقی است.

او معاصر حافظ بوده و در پاسخ غزلی که شاه نعمت‌الله ولی ساخته و بطاع
آن این است :

ما خاک را بنظر کیمیا کنیم صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم

حافظ غزلی ساخته که مطلع آن این است :

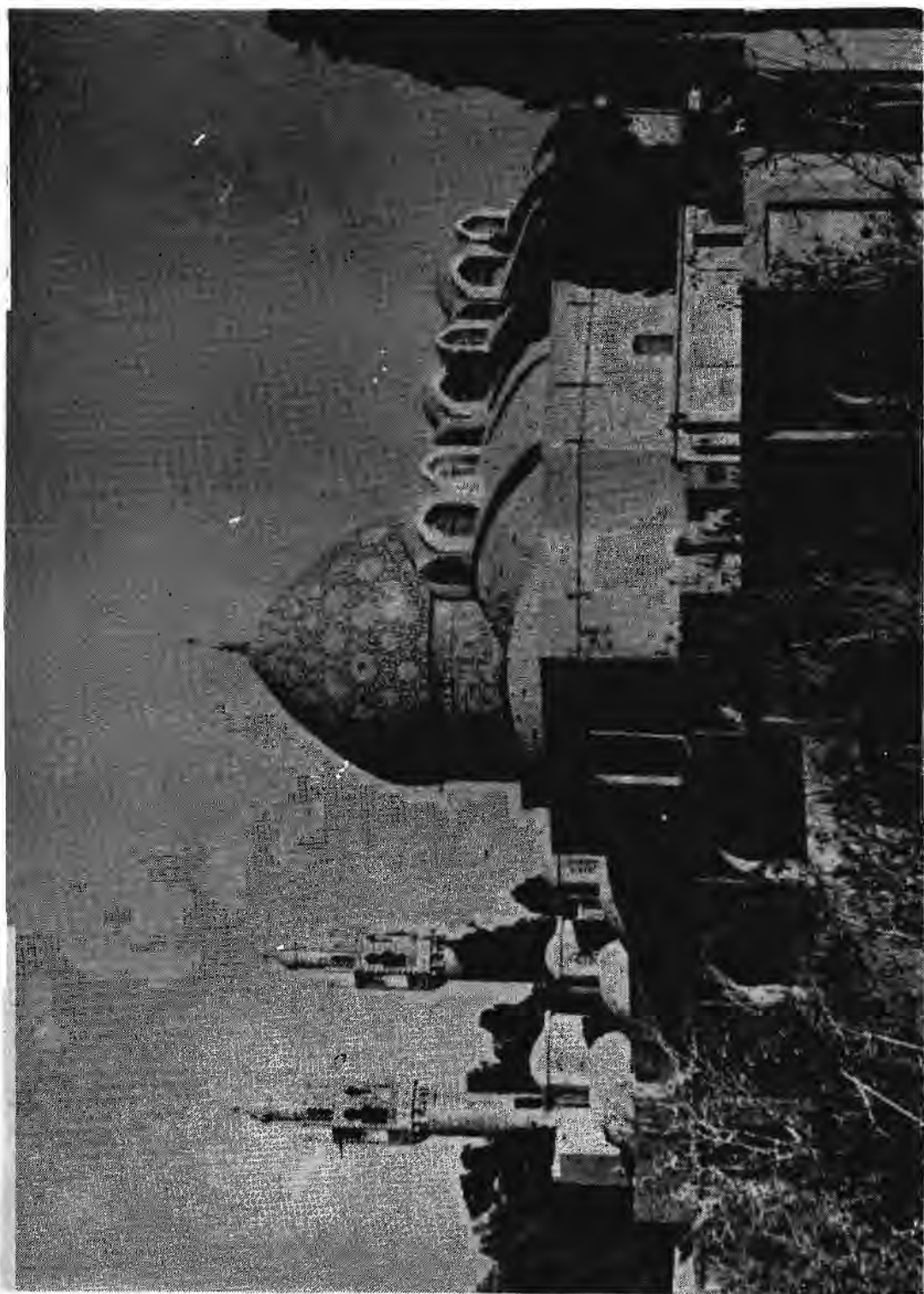
آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

دوم شعراء - در این دوره شعرای نامدار و ارجمندی ظهور کرده‌اند که اکثرشان
در عالم ادب ایران مقامی بس شامخ دارند و بعضی نیز چون حافظ ستاره درخشان
آسمان ادب ایران هستند ولی در اینجا سبک شعر و مقام ادبی آنان مورد بحث نیست
بلکه بیشتر از جنبه تاریخی و روابطشان با سلاطین و امرا و بزرگان مورد تحقیق
قرار گرفته‌اند.

شعرای معروف این دوره که اکثر در فارس و کرمان بظهور رسیده‌اند بترتیب

تاریخ وفات عبارتند از :



مقبره شاه نعمت‌الله ولی در ماهان کرمان

الف - خواجهی کرمانی (۶۷۹-۷۵۳) - کمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی مرشدی کرمانی در نیمه شوال سال ۶۷۹ در کرمان متولد شده چون بشیخ مرشد ابواسحق کازرونی ارادت بیورزید و از مریدان او بود بمرشدی معروف گردید . در ابتدای جوانی بشیراز رفت و بتحصیل علوم پرداخت و بعد در کازرون بخدمت شیخ امین‌الدین محمد کازرونی رسید و از آنجا باصفهان و سایر بلاد ایران سفر کرد . خواجه در آغاز مسافرت مثنوی هما و همایون را بنام سلطان ابوسعید بهادرخان شروع کرد و آنرا در سال ۷۳۲ در بغداد با تمام رسانید و خود چهار سال بعد خواست آن را در تبریز بابوسعید عرضه بدارد مصادف با مرگ این پادشاه شد و در تبریز خواجه بوسیله تاج‌الدین احمد عراقی بشمس‌الدین محمود صائن قاضی و پسرش عمیدالملک که برای عرض تهنیت جلوس ارباخان بدان شهر آمده بودند معرفی شد و خواجه مثنوی هما و همایون را بنام این چند تن تمام کرد .

خواجه در تبریز مورد عنایت خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی قرار گرفت ولی پس از مرگ ایلخان و قتل وزیر باصفهان و سپس شیراز رفت و زمانیکه شاه شیخ ابواسحق اینجو این شهر را از چنگ ملک اشرف بدر آورد خواجه در شیراز بود و او را در فتح این شهر تهنیت گفته است . خواجه مدتی را در خدمت شیخ ابواسحق بسر برده و از او محبت بسیار دیده باینجهت او را در اشعار خود بسیار ستوده است .
خواجه تا سال ۷۵۳ در قید حیات بود و در این سال و پیش از آنکه شیراز بدست امیرسبازالدین محمد مظفری بیفتد وفات یافته است .

ممدوحان خواجه از سلاطین عبارتند از :

۱- سلطان ابوسعید - خواجه در مدح او قصیده‌ای دارد و بطوریکه گفته شد مثنوی همای و همایون را بنام او بنظم در آورد ولی بعزت مرگ سلطان موفق نشد که آنرا تقدیم دارد .

۲- ارباخان که پس از سلطان ابوسعید بکوشش خواجه غیاث‌الدین محمد

رشیدی بایلخانی رسید نیز از ممدوحین خواجو است و خواجو در مدح وی قصیده‌ای گفته و در مرثیه‌اش ترکیب‌بندی ساخته .

۳- امیر شیخ حسن ایلکائی مؤسس دولت آل‌جلایر . خواجو در مدح او قصیده‌ای دارد .

۴- دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه و زن سلطان ابوسعید که پس از مرگ او بازدواج شیخ حسن ایلکائی درآمد و خواجو در مدح او ترکیب بند و ابیات و اشعاری دارد .

۵- جمال‌الدین امیر شیخ ابواسحق اینجو و بطوریکه گفته شد خواجو او را در بسیاری از اشعار مدح گفته .

۶- جلال‌الدین مسعود شاه اینجو فرزند شرف‌الدین محمود شاه و برادر شیخ ابواسحق .

۷- جانی بیگ خان پادشاه دشت قباچاق و خواجو در مدح او قصیده‌ای دارد .

۸- امیر مبارزالدین محمد مظفری و خواجو در مدح او قصاید بسیاری دارد .

۹- ملک قطب‌الدین تهمتن بن گردانشاه پادشاه هرموز .

۱۰- ملک نظام‌الدین کیقباد برادر ملک قطب‌الدین تهمتن .

امرائی که ممدوح خواجو بوده‌اند :

۱- امیر ناصرالدین محمد بن برهان غوری که در سال ۷۰۷ هـ از طرف سلطان اولجایتو به حکومت کرمان رسید .

۲- امیر ساداق بیگ از امرای سلطان ابوسعید .

وزائی که خواجو آنان را مدح گفته است :

۱- خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند رشیدالدین فضل‌الله همدانی که وزیر سلطان ابوسعید بود و خواجو او را در قصاید بسیاری مدح گفته .

۲- خواجه تاج‌الدین احمد بن محمد بن علی عراقی وزیر امیر مبارزالدین محمد

و خواجه را در مدح این وزیر قصایدی است و نیز در پایان مثنوی گل و نوروژ او را مدح گفته و اشعار خواجه بدستور این وزیر چند سال قبل از مرگ شاعر جمع آوری و تدوین شده است.

۳- شمس‌الدین محمود صائن قاضی از وزراء امیر شیخ ابواسحق و امیر مبارز-الدین محمد. خواجه او را در قصایدی مدح گفته و در مثنویات خود از او به نیکی یاد کرده است.

۴- خواجه برهان‌الدین فتح‌الله وزیر امیر مبارزالدین محمد.

۵- خواجه رکن‌الدین عمیدالملک پسر خواجه شمس‌الدین محمود صائن قاضی و وزیر امیر شیخ ابواسحق.

۶- خواجه شمس‌الدین زکریا خواهرزاده و داماد خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر شیخ حسن ایلکانی.

۷- خواجه زین‌الدین علی فرزند سید عضدالدین که در خدمت خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی بکار منشی‌الممالکی دیوان اشتغال داشت.

۸- بهاء‌الدین محمود بن عزالدین یوسف از نوادگان خواجه نظام‌الملک طوسی و خواجه مثنوی گوهرنامه را بنام وی سرود.

عرفا و مشایخی که خواجه آن‌ها را مدح گفته :

۱- شیخ مرشدالدین ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی از عرفای قرن پنجم هجری و خواجه عنوان مرشدی را از نام این شخص گرفته است.

۲- شیخ الاسلام امین‌الدین محمد کازرونی از عرفای قرن هشتم.

۳- سید عضدالدین یزدی.

۴- خواجه مجدالدین اسمعیل بن یحیی.

۵- شیخ سیف‌الدین باخرزی از عرفای قرن هفتم.

آثار خواجه :

خواجه را دیوانی است مشتمل بر قصاید و قطعات و ترکیبات و ترجیعات و غزلیات. غیر از آن خواجه دارای ۵ مثنوی است به تقلید خمسه نظامی بدین شرح :

۱- مثنوی همای و همایون - بطوریکه گفته شد خواجه آنرا در سال ۷۳۲ در بغداد بنام سلطان ابوسعید سروده و چون برای تقدیم آن به سلطان در سال ۷۳۶ تبریز رفت با قوت سلطان مواجه شد و خواجه آنرا در این شهر بنام شمس الدین صائِن قاضی و پسرش عمیدالملک که در آن زمان در تبریز بودند با تمام رسائید و بدانها تقدیم کرد همای و همایون داستان عشق همایون پسر شاه هوشنگ با همای دختر فغفور چین است. در مقدمه آن سلطان ابوسعید و خواجه غیاث الدین وزیر را مدح گفته است.

۲- مثنوی گل و نوروز - و آن داستان شاهزاده نوروز پسر پادشاه خراسان و گل دختر پادشاه روم است و خواجه آنرا در سال ۷۴۲ بنام خواجه تاج الدین عراقی وزیر امیر مبارزالدین محمد شروع کرده و بنام شیخ ابواسحق بیابان رسانیده است.

۳- روضه الانوار - در تصوف و عرفان که خواجه آنرا بسال ۷۴۳ بنام شمس الدین محمود صائِن قاضی آغاز و بنام شیخ مرشد ابواسحق کازرونی و شیخ امین الدین کازرونی تمام کرده و سومین مثنوی از خمسه اوست.

۴- مثنوی کمال نامه - در سال ۷۴۴ بنام شیخ ابواسحق کازرونی سروده شده و خاتمه آن بنام شیخ ابواسحق اینجو است.

۵- گوهر نامه - که در سال ۷۴۶ بنام بهاء الدین محمود بن عزالدین یوسف از نوادگان خواجه نظام الملک طوسی بنظم آمده و در آغاز آن امیر مبارزالدین محمد را مدح گفته است. این مثنوی بنام شرف الدین شاه مظفر فرزند امیر مبارزالدین محمد که در آنوقت بیست ساله بوده پایان یافته است.

علاوه بر ۵ مثنوی فوق خواجه داستانهای دیگری بشرح زیر دارد .

۱- سام نامه - داستان عشقی است که خواجه آنرا بنام مجدالدین محمود وزیر

بنظم آورده.



آرامگاه خواجوی کرمانی مقابل صفحه ۲۹۹

۲- مفاتیح القلوب ومصابیح الغیوب - که خواجه آنرا بنام امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۴۷ تألیف کرده و بنام شاه منصور ختم و بوی تقدیم کرده است .
 ۳- رساله البادیه - و آن در مناظره نمود و بویا است که در سال ۷۴۸ تألیف شده .
 ۴- رساله سبع المثانی - در مناظره تیغ و قلم و بنام امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۴۸ تألیف شده .

۵- رساله ای در مناظره شمس و سحاب که معلوم نیست در چه سالی و بنام کدام پادشاهی تألیف شده است .

خواجه در ضمن مسافرت بخدمت شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی عارف معروف رسیده است و خواجه حافظ بسیاری از غزلیات او را تتبع کرده و خود را در غزل از متابعان او میدانند چنانکه گوید :

پیش همه کس گرچه استاد غزل سعدی است

دارد سخن حافظ طرز غزل خواجه

قبر خواجه در تنگ الله واکبر در نزدیکی دروازه قرآن شیراز است چنانکه گفته اند :

تن خواجهی کرمسانی بشیراز بتنگ افتاده است الله واکبر

لوحه سنگی که اکنون بر روی قبر خواجه است از آثار حجاری قرن هشتم هجری است^۱ .

ب - عبید زاکانی (متوفی در سال ۷۷۲) - خواجه نظام الدین عبیدالله قزوینی بنا بنوشته حمدالله مستوفی از خاندان زاکانیان است و زاکانیان قبیله ای از عرب بودند که بقزوین مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شدند . عبید در زمان سلطنت شیخ ابواسحق اینجو در شیراز بتحصیل علوم و فنون پرداخته از فضیله عصر و ادبای زمان خود گردید و بتألیف و تصنیف پرداخت پس از مدتی بقزوین بازگشت و بمنصب

قضاوت رسید و نیز بتربیت بزرگزادگان پرداخت . حمدالله مستوفی مینویسد که او از جمله صدور و وزراء بوده و او را صاحب معظم خطاب میکردند .

در زمان عبید ترکان در ایران از ارتکاب هیچگونه مناهی و قبایح فروگذار نمیکردند و اخلاق مردم در اثر معاشرت با آنان بنهایت درجه فساد و تباهی رسیده بود . مولانا عبید که از مشاهده این حال آزرده خاطر بود و چون نمی توانست آشکارا و با بیان جدی فساد اخلاق عمال دیوان را بنمایاند بهزل پرداخت . گویند او رساله ای در فن معانی و بیان نوشت و خواست آنرا از نظر پادشاه بگذراند مقریان درگاه او را از رفتن به پیش پادشاه مانع شدند اوقصیده ای غرا ساخت و خواست در خدمت پادشاه بخواند گفتند پادشاه دروغ و مبالغه و اغراق شاعران را خوش ندارد پس او گفت در این صورت طریقه مجائین پیش گیرم تا بدان وسیله به بزم خاص شاهان راه یابم و از ندما و مقربان گردم و چنان کرد آنگاه بی پروا سخنان صریح میگفت و جایزه بشمار میگرفت و کسی را یارای مقابله با او نبود .

یکی از آشنایان چون از وضع او اطلاع یافت در حیرت ماند که چگونه کسی با آن فهم و فضل میتواند علم و ادب را ترك گوید و بهزل و رذل تن در دهد مولانا عبید چون این حرف شنید این قطعه را برای وی فرستاد

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندرب طلب راتب هر روز بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

عبید زاکانی مدتی از عمر خود را بسیر و سیاحت گذراند از آنجمله به بغداد رفته با خواجه سلمان ساوجی ملاقات کرد .

علت مسافرت عبید به بغداد این بود که سلمان عبید را بدون اینکه به بیند در قطعه ای هجو کرده و آن قطعه این است :

جهنمی و هجا گو عبید زاکسانی مقرر است به بیدولتی و بی دینی

اگرچه نیست زقزوین و روستازاده است

ولیک می شود اندر حدیث قزوینی

مولانا پس از شنیدن این قطعه به بغداد رفت و چون بدانجا رسید سلمان را دید که باجمعی در کنار دجله مشغول عیش و نوش است. او بوسیله‌ای داخل مجلس او گردید. سلمان در وصف دجله این مصرع را ساخته بود. «دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است» و از حاضران خواست که آنرا تمام نمایند. مولانا عبید بالبدیهه گفت: «پای بر زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است».

سلمان را خوش آمد و پرسید از کجائی گفت از قزوینم سپس سلمان پرسید که نام سلمان در قزوین معروف و از اشعارش چیزی در آنجا مشهور است یا نه؟ مولانا عبید گفت قطعه‌ای از اشعار او بسیار معروف است و این قطعه را بخواند

من خرابای تیم و باده پرست در خرابات مغان عاشق و مست
می‌کشندم چو سب و دوش بدوش می‌برندم چو قح دست بدست

آنگاه گفت اگر چه سلمان مردی فاضل است و میتوان این قطعه را بوی نسبت داد اما ظن غالب من آنست که این قطعه از زن اوست. سلمان از لطف سخن او دریافت که وی عبید است از او عذر خواست و تا در بغداد بود از هیچ خدمتی در باره او کوتاهی نکرد.

عبید مدتی را نیز در شیراز اقامت داشت و باین شهر بیش از موطن خود قزوین علاقه و دلبستگی نشان میداد و در تعریف این شهر گوید.

به یمن معدلت پادشاه بنده نواز
بهشت روی زمین است خطه شیراز

در جای دیگر گوید:

شد ملک فارس باز بتایید کردگار

خوش تر ز صحن جنت و خرم تر از بهار

و نیز گوید:

نسیم باد مصلی و آب رکناباد غریب را وطن خویش مهبرد از یاد

ممدوحین عبید زاکانی عبارت بودند از :

- ۱- خواجه علاءالدین محمد وزر - عبید رساله نوادرالامثال خود را که بزبان عربی وشامل اقوال انبیاء وحکماء و اشعار و امثال است باو تقدیم داشته است .
- ۲- شاه شیخ ابواسحق اینجو - عبید شیخ ابواسحق اینجو را که ممدوح حافظ نیز میباشد در اشعار بسیاری مدح گفته بعلاوه کتاب عشاق نامه را بنام او در سال ۷۵۱ بنظم درآورده است
- ۳- رکن الدین عمیدالملک وزیر - پسر شمس الدین محمود صائین قاضی که وزارت شیخ ابواسحق اینجو را داشته . در کلیات عبید مدایح بسیاری درباره او دیده میشود . عبید مدت بسیاری را در خدمت این وزیر گذرانیده چنانکه در یک شعر مدت خدمت خود را ده سال و در شعر دیگری ۱۲ سال مینویسد
- ۴- سلطان اویس جلایری - عبید سلطان اویس را نیز در اشعار زیادی مدح گفته و این مدایح در زمانی بوده که عبید پس از برافتادن دولت شیخ ابواسحق به بغداد رفته و بدربار سلطان راه یافته است
- ۵- شاه شجاع مظفری - عبید اواخر عمر خود را در شیراز یا کرمان در دستگاه شاه شجاع گذرانیده و او را در اشعار خود مدح گفته است .

آثار عبید

- ۱- کلیات اشعار جامی او از قصیده و غزل و ترجیح بند و مثنوی و مقطعات

و رباعیات

۱- خواجه علاءالدین محمد وزیر پسر خواجه عمادالدین فریومندی خراسانی است که ابتدا در دستگاه خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر سمت استیفا داشته و پس از قتل او از طرف سلطان ابوسعید با خواجه غیاث الدین محمد در وزارت شریک شد ولی پس از شش ماه به وزارت خراسان رفت و خواجه غیاث الدین محمد در وزارت مستقل شد . خواجه علاءالدین محمد در وزارت خراسان بود تا در سال ۷۳۷ به مدت سربداران کشته شد .

۲- مثنوی عشاق نامه که در سال ۷۵۱ بنام شاه شیخ ابواسحق اینجو سروده

۳- کتاب نوادرا الامثال عبری بنام خواجه علاءالدین محمد وزیر.

مجموعه لطایف و ظرایف او شامل :

۱- اخلاق الاشراف در انتقاد از اخلاق بزرگان و اشراف که در تاریخ ۷۴۰

تألیف یافته

۲- ریش نامه - رساله کوچکی است در مذمت ریش

۳- صد پند - متضمن صد پند شیرین که در سال ۷۵۰ نوشته شده

۴- رساله تعریفات - چون مشتمل بر ده فصل است آنرا ده فصل نیز گویند و

آن تعریف یک عده مصطلحات اداری و علمی و دیوانی و اصطلاحات مربوط بزندگانی

بزبان هزل است

۵- رساله دلگشا - شامل عده‌ای از حکایات شیرین که قسمت اول آن عربی

و قسمت اخیر آن فارسی است

آثار دیگر او عبارتند از :

۱ - مکتوب قلمندران - شامل دو مکتوب از نوع مکاتیبی که قلمندران زمان

بیکدیگر مینوشته‌اند. عبید در این مکتوب نظر انتقادی نسبت باین طایفه داشته

۲ - فالنامه بروج - رساله مختصری است در گرفتن فال و تعیین طالع از روی

بروج به نثر. در این رساله نیز کتب فالنامه و معتقدین بفال و احکام نجومی را انتقاد

نموده است

۳- فالنامه طیور و وحوش - در بیان اینکه چگونه حرکات طیور و وحوش را

بفال میگیرند و این رساله شامل ۴ رباعی است و در هر رباعی تعبیر فال هر یک از

طیور و وحوش است

۴ - قصه موش و گربه - کتاب بسیار معروفی است و عبید آن را در انتقاد از

اوضاع زمان نوشته .

ب - عماد فقیه کرمانی - خواجه عمادالدین کرمانی از جمله فقهای کرمان و مورد احترام امیر مبارزالدین محمد و شاه شجاع بوده است. مخصوصاً شاه شجاع نسبت باو ارادت فراوان داشت^۱. گویند علت ارادت شاه شجاع نسبت به عماد فقیه این بود که او گریه ای دست آموز داشت که بهنگام اداء نماز گریه نیز از او تبعیت کرده قیام و قعود مینمود و این عمل گریه در نزد شاه شجاع بمعجزه مولانا تعبیر شده بود و چون خواجه حافظ را بدان درجه عزت و احترام در نزد شاه شجاع نبود باینجهت بنا بقول مؤلف کتاب حبیب السیر ارادت شاه شجاع مورد رشک و حسد خواجه حافظ واقع شده بود^۲ و خواجه در انتقاد از عمل ریاکارانه عماد فقیه این غزل را گفته است:

۱- مؤلف تذکره الاولیاء مینویسد: حضرت خواجه عماد فقیه را اتفاق خاطری بشاه شجاع پسر میرزا محمد مظفر بود بعد از آنکه شاه شجاع بسن تکلیف رسید و جانشینی حکومت و سلطنت یافت و بدنی زد و خورد کرد بخواجه کتابتی نوشته که چه نوع سلوک نمایم چون هرساله حضرت شاه شجاع خود بکرمان میآمده اند یا کتابت ایشان بخواجه میرسیده. پس از آنکه مضمون کتابت شاه شجاع و کیفیت معاش و استنطاقی که از آن بوده خواجه در جواب نوشته اند:

ای که قبای سلطنت بر قد تست در جهان

سکه بنام خود بزن خطبه بنام خود بخوان

پس شاه شجاع باندك وقتی پدر را سیل کشیده و مقرر بوده که شاه شجاع هرساله یا هر بدوسال بکرمان میآمده و مطمح نظرش صحبت خواجه بوده است. ص ۶۲ (از این گفته برمیآید که قضیه سیل کشیدن چشم امیر مبارزالدین محمد در اثر تحریک عماد فقیه بوده.

۲- علت رشک و حسد خواجه حافظ را نسبت بخواجه عماد مؤلف تذکره الاولیاء چنین بیان میکند: چون خواجه شمس الدین محمد الشیرازی را نیز بشاه شجاع تعلق خاطری بوده و از کوچکی باز شاگرد و منظور حضرت خواجه حافظ بوده. آمدن شاه شجاع را به کرمان خوش نداشتند و نفرت و رقابتی در میان خواجه حافظ و خواجه عماد باین واسطه بوده از جمله آن غزلی است که مطلعش این است: صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد... همان کتاب ص ۶۳.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد	آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه	زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ساقی بیا که شاهد رعناى مومنان	آمد اگر بخلوت و آهنگ ناز کرد
این مطرب از کحاست که ساز عراق ساخت	واهنگ بازگشت براه حجاز کرد
ایدل بیا که ما به پناه خدا رویم	زانچه آستین کوتاه و دست دراز کرد
صنعت سکن که هر که محبت نه راست باخت	عشقش بروی دل در معنی فراز کرد
ای کبک خوشخرام کجا میروی بایست	غره مشو که گربه عابد نماز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید	شرمنده رهروی که عمل بر سجاز کرد
حافظ مکن ملامت زندان که در ازل	ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد

آثار عماد فقیه

عماد فقیه دیوان غزلی دارد بعلاوه دارای ۵ مثنوی است باین شرح :

۱- منظومه محبت نامه صاحب دلان که در ۷۲۲ ساخته

۲- مونس الابرار که در سال ۷۵۶ سروده

۳- مثنوی صفانامه

۴- مثنوی صحبت نامه

۵- مثنوی طریقت نامه .

عماد فقیه در سال ۷۷۳ وفات یافته و در خانقاه خود که در سمرقند سرپل دولت

آباد کرمان قرار داشت مدفون شده .

ت - سلمان ساوجی (متوفی در سال ۷۷۸) - خواجه جمال الدین بن خواجه

علاء الدین محمد از مردم ساوه و پدرش از مستوفیان دیوانی و خاندانش نزد سلاطین

ایلخانی محترم بوده است .

سلمان در ابتدای جوانی در خدمت خواجه غیاث الدین محمد وزیر پسر میبورد .

چون در سال ۷۳۶ سلطان ابوسعید وفات یافت سلطان در مرثیه‌اش ترجیعی ساخت و در پایان آن خواجه غیاث‌الدین محمد را مدح گفت.

سلطان پس از فوت سلطان ابوسعید بخدمت شیخ حسن بزرگ جلایری که قدرتی یافته بود رفت و در قصایدی که در مدح او سرود دلشادخاتون زن او را نیز ثنا گفت.

سلطان و سلطان اویس - چون شیخ حسن بزرگ فوت شد و پسرش سلطان اویس بتخت سلطنت نشست کار سلطان بالا گرفت زیرا او بنا بدستور دلشادخاتون در زمان کودکی سلطان اویس معلم او بوده است. بنا بدوشته مؤلف تذکره هفت اقلیم «سلطان اویس ایلیکانی همگی توجه و التفات را بر صحبت و مجالست او وقف نمود و انواع رعایت را بر روی روزگارش برگشود چنانکه از متأخرین هیچیک را آن نسبت و ثروت دست نداده.»

سلطان همیشه ملازم خدمت سلطان اویس بوده و شرح فتوحات و تاریخ جنگهای او را با سلاطین آل مظفر و حکام دیگر مانند امیرولی در اشعار خود بیان کرده.

سلطان و سلطان حسین ایلیکانی - بعد از مرگ سلطان اویس پسرش سلطان حسین بتخت سلطنت نشست. سلطان در ایام حکومت او یکسال و هفت ماه زنده بود و در این مدت در تبریز اقامت داشت. چون شاه شجاع تبریز را متصرف شد سلطان باین مناسبت او را مدح گفت باین جهت طرف بی‌التفاتی سلطان حسین قرار گرفت و دچار مذلت و خواری گشت و بالاخره در روز دوشنبه ۱۲ صفر سال ۷۷۸ وفات یافت و در قبرستان چرنداب تبریز مدفون گشت.

سلطان و پادشاهان آل مظفر - سلطان در باره سلاطین آل مظفر اشعاری دارد از آن جمله در واقعه کور کردن امیر مبارزالدین محمد مظفری شعری سروده که مطلع آن این است.

آنکه از کبر یک و جب میدهد از سر خویش تا بافسر حور

و نیز سلمان در مدح شاه محمود پسر امیر مبارزالدین محمد که پس از او از طرف شاه شجاع بحکومت اصفهان رسیده قصیده‌ای دارد که قسمتی از آن این است.

قطب چرخ پادشاهی شاه محمود آنکه بست

آسمان بر درگه قدرش نطق چاکری

بر سر خصم تو آمد تیغ و گریان شد بر او

با همه آهن دلی ایام گفتش خون گری

بندگان حضرتت را از دل و جان روز و شب

مادح است این بنده چون محمودیان را عنصری

چون شاه محمود بکمک سلطان اویس بر شاه شجاع غلبه کرد و شیراز را

متصرف شد و در واقع فارس را ضمیمه متصرفات سلطان اویس نمود سلمان در این باره

چنین گفت :

دولت سلطان اویس عرصه دوران گرفت

ماه سرسنجقش سرحد کیوان گرفت

از طرفی دولتش لشکر دیوان شکست

از طرفی لشکرش ملک سلیمان گرفت

از فتح فارس مطرب عشاق دوش

این غزل تر نواخت راه صفاهان گرفت

تا آنجا که گوید :

معجز اقبال شاه بود که قبل از سه سال

نسخه این سر غیب خاطر سلمان گرفت

سلمان در جشن عروسی شاه محمود با دختر سلطان اویس نیز قصیده‌ای گفته که مطلع

آن این است.

آسمان ساخت در آفاق یکی مورچه سور

که از آن سور شد اطراف ممالک سرور

شاه محمود تحف و هدایائی با سراسله مودت آمیز برای سلمان فرستاده و سلمان در جواب قصیده دیگری گفته که مطلع آن این است.

سجری پیک نسیم آمد و از خاک درش

مردم چشم سرا کحل سپاهان آورد

چون در سال ۷۷۷ شاه شجاع تبریز را متصرف شد سلمان در تهنیت ورود او بتبریز قصیده‌ای گفته که مطلع آن این است.

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی

همایون فال شد بومی که بودش رو بویرانی

چون شاه شجاع مطلع و بعضی از ابیات این قصیده را نپسندید باین جهت سلمان قصیده دیگری ساخت که مطلع آن این است.

سخن بوصف رخس چون ز خراطرم بر زد

ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد

بر اثر این قصاید بود که سلطان حسین ایلکانی از سلمان رنجیده او را از نظر بینداخت.

سلمان چند تن از وزرای شیخ حسن بزرگ و سلطان اویس را نیز مدح گفته

از آنجمله است.

خواجه شمس الدین زکریا داماد و خواهرزاده خواجه غیاث الدین محمد وزیر

که در سال ۷۳۷ بوزارت شیخ حسن بزرگ رسید. سلمان در مدح او قصایدی دارد از آنجمله است قصیده‌ای باین مطلع.

خواجه شمس الدین زکریا آنکه نامش کرده اند

داسن آخر زبان را بر طراز آستین

خواجه وجیه الدین اسمعیل پسر خواجه شمس الدین زکریا نیز مورد مدح و ستایش

سلمان قرار گرفته و او خواجه را در قصیده‌ای چنین تعریف میکند.

هلال غره دولت وجیه دولت ودین که باضمیر تو خورشید را ضیاء نبود

و در شعر دیگری او را چنین مدح گوید.

وجیه دین محمد امیر اسمعیل

که رزق خلق خدا را کف تو گشت دایلم

روابط سلمان با شعرا و فضیلهی معاصر - سلمان در اوایل جوانی معروف گردیده چنانکه در همان اوان رکن الدین علاءالدوله سمنانی عارف معروف درباره او چنین گفته « چون انار سمنان و شعر سلمان ندیده‌ام » هر قدر سن او بیشتر میشد معروفیتش زیادتر میگشت چنانکه بیشتر شعرای معاصر یا به بغداد آمده و از وی دیدن کرده‌اند و یا قطعه و غزلی را پیش او فرستاده‌اند. خواجه ناصر بخاری و عبید زاکانی ببغداد آمده و بوسیله سلمان اشعار خود را برسلاطین جلایری عرضه داشته‌اند و ابن یمین چون نتوانسته ببغداد برود بوسیله فرستادن اشعار با او رابطه یافته است. خواجه حافظ چندین غزل سلمان را استقبال کرده و در قطعه ذیل او را چنین می‌ستاید .

سرآمد فضلاء زمانه دانی کیست ز روی صدق و یقین نه ز راه کذب و گمان
شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان
از معاصرین سلمان فقط کمال خجندی است که با او دشمنی داشته و او را هجو کرده است .

آثار خواجه سلمان - سلمان علاوه بر دیوان غزلیات و قصاید و مقطعات دارای دو مثنوی است .

یکی داستان جمشید و خورشید که آنرا به پیروی از خسرو و شیرین در حکایت عشق شاهزاده جمشید پسر خاقان چین با شاهزاده خورشید دختر قیصر روم در سال ۷۶۳ بنام سلطان اویس ایلیکانی بنظم درآورده است .

مثنوی دیگر فراقنامه است . سلمان این مثنوی را نیز بخواهش سلطان اویس و برای تسلیت او از فراق پیرامشاه که در سال ۷۶۱ در اثر اختلافاتی دربار او را ترک گفته و به بغداد رفته بود ساخته است .

ث - خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی - که بنا بنوشته مؤلف تذکره

میخانه در سال ۷۲۶ یا ۷۲۷ هـ متولد شده ستاره بسیار درخشان آسمان ادب ایران در قرن هشتم هجری است. پدرش بهاءالدین محمد نام داشت و در عصر اتابکان فارس از اصفهان بشیراز مهاجرت کرده بکسب و تجارت پرداخته و از این راه مال و ثرونی اندوخته ولی پس از مرگ او فرزندش به تنگدستی افتاده و در خردسالی روزی خود را بزحمت بدست میآورده است با اینهمه هر وقت مجال میکرده درسکتبی که در نزدیکی او بود بکسب کمال میپرداخت و در آنجا بود که قرآن را حفظ نموده حافظ لقب یافته است.

محمد گلندام^۱ جامع دیوان حافظ مینویسد: او بر کشف زمخشری که در این قرن شهرت بسیار داشته و از کتب درسی سهم بود و همچنین بر مصباح^۲ حاشیه نوشته است و نیز مفتاح العلوم سکاکی را مطالعه میکرده و بعید نیست که بر تلخیص این کتاب نیز شرح نوشته باشد. مؤلف مجمع الفصحا مینویسد: گویند تفسیری هم بر - کلام الله نوشته ولی دیده نشده.

حافظ در نزد مولانا عضدالدین ایچی و میر سید شریف جرجانی حکمت و فقه اسلامی را آموخته است.

قرنی که حافظ در آن زندگی میکرد عصر رواج تصوف و عرفان است از این رو حافظ از آغاز جوانی با این افکار بزرگ شده و یکی از عرفای بزرگ زمان خود گردید و افکار عرفانی را در غزلیات خود که در این قرن بیشتر از اقسام دیگر شعر رواج داشت در قالب بهترین و لطیف ترین معانی درآورد و اشعار حکمتی و عرفانی را در لباس غزل جلوه گر ساخت.

۱ - محمد گلندام در مقدمه بردیوان حافظ مینویسد (بتشویق استاد البشیر قوام الملّه والدین عبدالله «مولانا قوام الدین ابوالبقا عبدالله بن محمود بن حسن الشیرازی که استاد خواجه حافظ نیز بوده و ۲۰ سال قبل از وفات او یعنی در سال ۷۷۲ وفات یافته و در شیراز مدفون است» بجمع آوری اشعار حافظ پرداخته.

۲ - مصباح مطرزی تألیف امام ناصرالدین عبدالسید مطرزی نحوی متوفی بسال ۶۱۰ تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۳۳۶.

هانری ماسه^۱ مستشرق معروف فرانسوی مینویسد: هیچیک از شعرا به پایه حافظ در بیان معنی نرسیده‌اند. حافظ اطلاعات زیاد از ادبیات و الهیات داشت و شعرای گذشته را خوب میشناخت و همواره در میان الهامات عاشقانه و عارفانه سیر میکرد و در اشعار خود در نتیجه لطف تنظیم و حسن انتخاب کلمات آهنگی ایجاد میکرد بدون اینکه لغات مشکل بکار برد. حافظ شعر غنائی ایران را بعد کمال رسانید^۲.

پروفسور گیپ^۳ در تأثیر افکار حافظ در گوته دانشمند آلمانی چنین مینویسد: دیوان گوته که آنرا گلستان غرب مینامند تحت تأثیر اشعار حافظ قرار گرفته. او در سایه ادبیات فارسی توانست آنچنان که شایسته روحش بود در عالم تخیلات و افکار شیرین پرواز کند. گنجه تنها بتقلید صرف راضی نشد بلکه نظریات و تخیلات خود را با افکار ادبای ایرانی درآمیخت. گنجه هنگامی را که ترجمه کتاب حافظ به دستش میافتاد از بهترین مواقع عمر خود میشمرد و او وقتی در دیوان خود اصطلاحات حافظ را بکار برده است^۴.

حافظ در زمان حیات معروف و آوازه شهرت او حتی در هندوستان و ترکستان و عراق عرب هم پیچیده بود نویسندگان و مورخین معاصر و یا قریب بعصر او در کتب خود از حافظ نام برده و اوصاف و حالات او را آورده‌اند و خود در جواب ایرادی که شاه شجاع به غزلیات او گرفته گوید «آری با اینهمه عیوب در آفاق اشتهار یافته و همه کس آنرا میخواند و تحسین میکنند ولیکن اشعار دیگر حریفان هیچگاه از دروازه شهر بیرون نرفته است و نیز در این باره در غزلیات خود چنین گوید:

H. Massé - ۱

۲- کتاب تمدن ایرانی ص ۳۰۲.

Gibb - ۳

۴- کتاب میراث اسلام ص ۸۰.

بشعر حافظ شیراز می گویند و می رقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

طی مکان بین و زمان در سلوک شعر

کاین طفل یک شبه ره صد ساله می رود

حافظ در دوره پیرآشوب فارس زندگی میکرده زیرا در آغاز جوانی او شیراز بدست امیر پیرحسین چوپانی افتاد و مورد نزاع و کشمکش بین او و اسرای اینجو گردید تا اینکه شیخ ابواسحق اینجو در فارس علم استقلال برداشت و خود بزد و خورد با امیر مبارزالدین محمد مظفری پرداخت و امیر شیراز را مسخر ساخت و ضمیمه متصرفات خود نمود^۲. در زمان سلطنت شاه شجاع و جانشینانش شیراز بدست شاه - زادگان مظفری دست بدست میگذشت^۳ تا اینکه امیر تیمور این شهر را یکبار در سال ۷۸۹ و بار دیگر در سال ۷۹۵ مسخر ساخت و بسطنت آل مظفر خاتمه داد.

۱- گویا غزلی که مطلع آن این است.

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

در این موقع سروده شد و اشاره به حوادث این زمان است.

۲- حافظ که از مصاحبین و دوستانان شیخ ابواسحق بود از شکستهای او افسرده دل میشد و آثار افسردگی او از قصیده‌ای که مطلع آن این است.

سپیده دم که صبا بوی لطف جان گیرد چمن ز لطف هوا نکته بر جان گیرد

آشکار است.

۳- موقعی که شیراز بتصرف شاه محمود و سپاهیان سلطان اویس ایلکانی درآمد و مردم فارس گرفتار مزاحمت سپاهیان سلطان اویس شدند و آرزوی سلطنت شاه شجاع را میکردند حافظ در تأثر از اوضاع شیراز شاه محمود را با شماره و کنایه بیدی یاد میکند و او را اهریمن و دیوسیرت میخواند.

حافظ از این دوران پرآشوب درغزلیات خود باشاره و کنایه و گاهی بصراحت سخن میگوید و باقتضای زمان و موقع پادشاه و بزرگی را مدح مینماید. در افکار حافظ تناقض زیاد دیده میشود. او زمانی از اوهام و خرافات دور است و گاهی خود را مطیع قضا و قدر میداند و تدبیر را بالاتر از تقدیر می‌شمارد. زمانی خود را از هر قید و بند و علاقه آزاد میداند و گاهی خرقه و سجاده و سبجه و طیلسان را دام تذویر و آلت سالوس گفته شیخ و مرشد را گمراه کننده میداند. گاهی بدنیا پشت پا زده و خود را بی‌نیاز و مستغنی دانسته زیر بار منت شاه و وزیر نمی‌رود و کنج قناعت را بالاتر از گنج میداند و کلاه فقر را با تاج شاهی برابر می‌شمارد و زمانی از شاه و وزیر تعریف و تمجید کرده از آنان تقاضای صله و انعام میکند^۱.

با اینحال حافظ دارای صفات عالیه اخلاقی است در مدح غلو ننموده و کسی را زیاده از حد ستایش نکرده است. با ریاکاران و خودپرستان و زاهدان خشک و واعظان بی‌عمل و توانگران متکبر و صوفیان متظاهر بمخالفت برخاسته است. حافظ مردی متدین و پاکدامن و فروتن بوده گرچه مذهب تسنن داشت به آل علی نیز محبت میورزید. علاقه مفروطی بشیراز داشت و این شهر را در اشعار خود تعریف کرده است. از سفر بخارج اجتناب مینمود و دعوت سلاطین اطراف را نمی‌پذیرفت.

ممدوحین حافظ - حافظ شاهان و امرای زیادی را مدح گفته است. ممدوحین

حافظ از شاهان^۲ بترتیب عبارتند از:

۱- شاه شیخ ابواسحق اینجو - که خود نیز شاعر و شعر دوست بود و به حافظ محبت فراوان داشت و حافظ او را در غزلیات زیادی مدح گفته است. و نیز قصیده‌ای در مدح او دارد که مطلع آن این است.

۱- مقدمه کتاب حافظ به تصحیح سید عبدالرحیم خلخالی.

۲- در شرح حال سلاطین اینجو و آل مظفر روابط حافظ با آنان گفته شد از این جهت در اینجا باختصار بر گزار میشود.

سپیده دم که صبا بوی بوستان گیرد
چمن زلف هوا نکته بر چنان گیرد
تا آنجا که گوید :

جمال چهره اسلام شیخ ابواسحق
که ملوک در قدمش زیمب بوستان گیرد
چراغ دیده محمود آنکه دشمن را
ز برق تیغ وی آتش بدودمان گیرد
حافظ در غزل زیر از سپری شدن روزگار دولت شیخ ابواسحق اظهار تأسف میکند.
یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
در قطعه نیز تاریخ وفات شیخ ابواسحق را معین نموده که بیتی از آن این است.
بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل
هست تساریخ وفات شه سنبل کساکل

حافظ درباره سلطنت کوتاه ولی درخشان شیخ ابواسحق چنین گوید :

راستی خاتم فیروزه بواسحق
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

و نیز در قطعه معروف خود درباره تن از بزرگان فارس گوید :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق
پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
۲- امیر مبارزالدین محمد - امیر مبارزالدین محمد که مردی سخت گیر و قسم
القلب بود چون شیراز را در سال ۷۵۴ فتح نمود دستور داد که در می خانه ها
ببندند و از باده قروشی و میکساری جلوگیری نمایند . از این ریاکاری او حا
رنجیده خاطر شد و بهمین جهت در یکی از غزل ها بعمل امیر مبارزالدین محمد اش
کرده گوید :

اگر چه باده فرح بخش و باد گلپز است

بیانگ چنگ مخورمی که محتسب تیز است

در غزل دیگری راجع بریاکاری امیر مبارزالدین محمد چنین گوید :

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند
تا آنجا که گوید :

می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر میکنند

چون پسران امیر مبارزالدین محمد او را نایبنا ساختند حافظ قطعه‌ای بگفت و در آن
به قبایح اعمال او اشاره نمود مطلع قطعه چنین است .

دل منه بسر دینی و اسباب او زانکه در وی کس وفاداری ندید

امیر مبارزالدین محمد با حافظ رابطه خوبی نداشت یکی از علل آن ارادتی
بود که حافظ نسبت بشیخ ابواسحق اینجو رقیب مرسخت امیر مبارزالدین محمد داشت
بعلاوه چنانکه گفته شد حافظ عمل او را در بستن میخانه‌ها و جانبداری از متعصبین
قشری که توأم با ریا و سالوس بود نمی‌پسندید و بانتقاد از آن میپرداخت .

۳- شاه شجاع - چون جانشین پدر شد سخت گیرهای پدر را بملاطفت جبران
کرد از اینجهت حافظ گوید :

سحر ز هانتف غییم رسید مژده بگوش

که دور شاه شجاع است ومی دلیر بنوش

حافظ زمان شاه شجاع را عصر حکمت و شرع نامیده در غزلی چنین گوید :

زمان شاه شجاع است و دور حکمت و شرع

براحت دل و جان کوش در صباح و رواح

حافظ در مدح شاه شجاع غزلیات چندی دارد با اینحال حافظ از او چندان خوشدل
نبوده زیرا بطوریکه گفته شد شاه شجاع بعماد فقیه اعتقاد فراوان داشت که باعث
رشک و حسد حافظ شده بود . علت دیگر آنکه شاه شجاع خود شعر میگفت و چون
شعر او بپایه اشعار حافظ نمیرسید از اینرو دیگ حسد شاه شجاع بجوش می‌آمد و بر
بی‌میلی او نسبت بحافظ میافزود . چنانکه گویند وقتی شاه شجاع بر شعر حافظ غیب

گرفت و گفت و غزلیات حافظ در سعانی و مقاصد مختلفه است و در باب واحد نیست
لحظه‌ای صوفیانه است و دیگر دم عاشقانه. در بیته مستانه و جسمانی و در بیته دیگر
جدی و روحانی. یکی لطیف و عرفانی است و دیگری گستاخانه. چون حافظ بشنید
گفت: آری با این همه عیوب در آفاق اشتهار یافته و همه کس آنرا میخواند و تحسین
میکنند لیکن اشعار دیگر حریفان هیچگاه از دروازه شهر بیرون نرفته است. شاه شجاع
از این سخن برنجید و پس از اندکی این بیت حافظ بگوش او رسید که میگوید:
گر مسلمانان از این است که حافظ دارد

وای اگر از پی اسروز بود فسر دائی

شاه شجاع گفت از مضمون این شعر برمیآید که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و شک
در وقوع روز قیامت کفر است. حافظ مضطرب شده نزد مولانا زین الدین تایادی که
در آن موقع بعزم سفر حجاز در شیراز توقف داشت رفت مولانا گفت مناسب آنست که
بیت دیگری پیش از این شعر بیاوری. شعر براینکه فلان چنین میگفت تا بمقتضای
اینکه نقل کفر، کفر نیست از این تهمت نجات یابی بنابراین خواجه حافظ این بیت
را گفته پیش مطلع غزل ساخت.

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه میگفت

بهر در میکده‌ای با دف و نی ترسائی

و باین وسیله از دغدغه خیال نجات یافت^۱.

۴ - سلطان زین العابدین - خواجه حافظ سلطان زین العابدین را که گرفتار

جنگهای شاه منصور شده بود در غزلی که مطلع آن این است.

خوش کرد یآوری فلکت روز داوری تاشکر چون کنی و چه شکرانه آوری

بصلح و سدارا دعوت میکند و گوید:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازتست

ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

حافظ گویا از سلطان زین العابدین متنفر بوده زیرا علاوه بر اینکه درباره او مدیحه‌ای نگفته و نامش را بتصریح نیاورده در غزلی که در مدح شاه منصور گفته او را ظالم و بدخواه خوانده چنانکه گوید :

می نوش و جهان گیر که از لطف کمندت

شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل^۱

۵ - شاه یحیی - هنگامی که شاه یحیی در یزد حکومت داشت حافظ در غزلی

خطاب به یزدیان آرزوی آستان بوسی در گاهش را نموده چنین گوید :

ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی

تا بیوسم همچو گردون خاک ایوان شما

چون به یزد رسید و از او که مردی خسیس بود عنایتی ندید در قطعه‌ای چنین گفت

دل میند ای مرد بخرد بر سخای عمرو و زید

کس نمیداند که کارش از کجا خواهد گشاد

تا آنجا که گوید :

شاه هرموزم ندیده و بی سخن صد لطف کرد

شاه یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد

اما پس از آنکه حکومت شیراز از طرف امیر تیمور بشاه یحیی واگذار شد حافظ او را

در غزلیاتی مدح گفت .

۶ - شاه منصور - شاه منصور که پس از سلطان زین العابدین بحکومت فارس

رسیده حافظ در تهنیت سلطنت او چنین گوید :

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و ظفر تا بمهر و ماه رسید

حافظ علاقه وافری بشاه منصور داشته و او را نیز در غزلیاتی مدح گفته است .

۱ - سلاسل قلعه ایست نزدیک شوشتر و سلطان زین العابدین فرمان شاه منصور در

آنجا زندانی بود .

۱ - سلطان اویس ایلکائی - سلطان اویس که معاصر امیر مبارزالدین محمد مظفری است چون حافظ با امیر میانه خوش نداشت باسلطان اویس رابطه پیدا کرد و این ارتباط تا زمان سلطنت شاه شجاع ادامه یافت . حافظ در مدح سلطان اویس غزلیاتی دارد و در غزلی چنین گوید :

خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد که در دست بجز ساغر نباشد
من از جان بنده سلطان اویسم اگر چه یادش از چاکر نباشد

۲ - سلطان احمد ایلکائی - پسر سلطان اویس نیز از ممدوحین حافظ است و او که خود شعر می گفت باخواجه حافظ مکاتبه داشت و گویا حافظ را به بغداد نیز دعوت کرده ولی حافظ این دعوت را نپذیرفته است . مطلع یکی از غزلیات حافظ در باره سلطان احمد ایلکائی چنین است .

احمدالله علی معدلت السلطان احمد شیخ اویس حسن ایلکائی

۳ - سلطان غیاث الدین (متوفی در سال ۷۷۵) - از شاهان بنگاله که از ممدوحین حافظ است و حافظ او را در این غزل مدح گفته :

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود این بحث با نلایه غسله می رود
شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که ببنگاله می رود

تا آنجا که گوید :

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین

خامش مشو که کار تو از ناله می رود

۴ - محمود شاه دکنی (۷۸۰ - ۷۹۹) - پنجمین حکمران از سلاطین بهمنی دکن است و او نیز حافظ را بدکن دعوت نمود حافظ نیز میخواست پیش او برود و چون بجزیره هرموز رسید بعلت طوفان دریا از مسافرت منصرف شد و غزلی که مطلع آن این است بگفت و بدربار محمود شاه فرستاد و خود بشیراز برگشت .

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نیآورد

بمی بفروش دلق ما کزین خوشتر نمیآورد

۵ - قطب‌الدین تهمتن بن تورانشاه (۷۲۱-۷۴۷) - حاکم هرموز که برای حافظ هدایائی فرستاده بود خواجه نیز او را در این غزل مدح گفته :

دل میند ای جان من بر وعده شاه و وزیر
کس نمیداند که کارش از کجا خواهد گشاد
تا آنجا که گوید :

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد
کارشاهان این چنین باشد تو ای حافظ مرنج
داور روزی رسان توفیق و نصرتشان دهاد
حافظ در غزل دیگری او را چنین مدح میکنند :

بی تو ای سر روان با گل و گلشن چه کنم
زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم
تا آنجا که گوید :

شاه ترکان چو پسندید و بچاهم انداخت
دستگیر از نشود لطف تهمتن چه کنم

۶ - امیر تیمور - در بعضی از تذکرها بملاقات حافظ با امیر تیمور اشاره شده البته ملاقات حافظ با تیمور بواسطه معروفیتی که حافظ در ایران و خارج داشته بعید بنظر نمیرسد. اما خواجه در غزلیات خود ناسی از امیر تیمور نمیبرد فقط در زمان سلطان زین العابدین مظفری بواسطه پریشانی اوضاع فارس در غزلی که مطلع آن این است از ترك سمرقندی یاد میکنند که شاید منظور امیر تیمور باشد.

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی
دل ز تنهایی بجان آمد خدایا همدمی
تا آنجا که گوید :

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

ولی پس از آنکه امیر تیمور فارس را متصرف شد اوضاع شیراز که مورد علاقه حافظ بود نابسامان شد در تأسف از این اوضاع غزلی ساخت باین مطلع :

دو یار زیرک و از باده کهن دوسنی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
تا آنجا که گوید :

به بین در آینه جام نقشبندی غیب که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی
ز تند باد حوادث نهی توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
نگار خویش بدست کسان همی بینم چنین شناخت فلک حق خدمت چوسنی
بصبر کوش توای دل که حق رها نکنند چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی

وزرائی که ممدوح حافظ بوده اند^۱

۱- خواجه عمادالدین محمود وزیر شاه شیخ ابواسحق و حافظ او را در این غزل مدح گفته :

کمون که در چمن آمد گل از عدم بوجود

بنقشه در قدم او نهاد سر به سجود

۲- حاج قوامالدین حسن - وزیر و مشاور شاه شیخ ابواسحق اینجو و خواجه حافظ نسبت باو علاقه زیادی داشت و در مدح او سه غزل و سه قطعه گفته است .

۳- خواجه برهانالدین فتح الله - وزیر امیر مبارزالدین محمد و حافظ او را در غزلیاتی مدح گفته .

۴- خواجه قوامالدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع و خواجه حافظ او را در یک قصیده و دو غزل و دو قطعه مدح گفته .

۵- خواجه جلالالدین تورانشاه وزیر شاه شجاع که مورد علاقه خاص حافظ بوده و حافظ او را در دو قصیده و چند غزل و یک قطعه مدح گفته .

۱- شرح حال وزرای آل اینجو و آل مظفر در تاریخ سیاسی گفته شده است .

ممدوحین حافظ از علما و فقها و دانشمندان' عبارتند از :

- ۱- قاضی مجدالدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی (متوفی در سال ۷۵۶)
- ۲- قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن رکن الدین احمد ایچی (متوفی در سال ۷۵۶)
- ۳- قاضی بهاء الدین عثمان بن علی کوهگیلویه ای (متوفی در سال ۷۸۲)
- ۴- میر سید شریف جرجانی (متوفی در سال ۸۱۶)
- ۵- قوام الدین عبدالله فقیه (متوفی در سال ۷۷۲)
- ۶- شیخ امین الدین محمد بن شیخ زین الدین علی کازرونی (متوفی در سال ۷۴۵)
- ۷- خواجه کمال الدین ابوالوفا - فرصت شیرازی مینویسد : از احوالش خبری معلوم نشده جز آنکه سیدی جلیل القدر و با شاه داعی الله معاصر بوده. زمانی که شاه نعمت الله ولی بشیراز آمده بخدمت او رسیده. بقعه او در سمت شمال غربی شیراز است. خواجه حافظ باو علاقه تام داشته و او را در غزلی که مطلع آن چنین است مدح گفته.

سحر بلبل حکایت با صبا کرد
که عشق روی گل باماچها کرد
تا آنجا که گوید :

گر از سلطان طمع کردم خطا بود
ور از دلبر وفا جستم جفا کرد
وفا از خواجهگان شهر با من
کمال دولت و دین بوالوفا کرد

۸- شیخ زین الدین تاییادی (متوفی در سال ۷۹۱)

۹- شاه نعمت الله ولی عارف معروف (متوفی در سال ۸۳۴)

۱۰- شاه قاسم انوار - متوفی در سال ۸۳۷ که بنا بنوشته مؤلف تذکره آتشکده او شیفته کلام خواجه حافظ بوده.

۱- برای شرح حال علما و فقها و دانشمندان که ممدوح حافظ بوده‌اند به ص ۲۷۷

به بعد مراجعه کنید.

دیوانهای خطی و چاپی حافظ^۲ - بطوریکه گفته شد محمد گلندام اولین کسی است که بجمع‌آوری غزلیات حافظ اقدام کرده و از اواسط قرن نهم دیوان جامعی از آن ترتیب یافته است.

۱- قدیم‌ترین نسخه دیوان حافظ درموزه بریتانیا بشماره ۲۶۱ و ۲۷ ضبط است و تاریخ کتاب آن سال ۸۱۴ هـ. ق. است. این دیوان در سال ۱۳۳۷ ش منتشر شده است.

۲- نسخه متعلق بمرحوم سید عبدالرحیم خلخالی که خود آن مرحوم از روی آن دیوانی بسال ۱۳۰۶ ش ترتیب داده و بچاپ رسانیده است. تاریخ کتابت این نسخه سال ۸۲۷ ق است.

۳- نسخه متعلق بکتابخانه بادلیان اکسفورد که تساریخ کتابت آن سال ۸۴۳ ق است.

۴ و ۵- دو نسخه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی که تاریخ کتابت اولی ۸۵۴ و دومی ۸۵۸ ق است.

۶- نسخه موزه بریتانیا در لندن که تاریخ کتابت آن ۸۵۵ ق است.

۷- نسخه کتابخانه ملی پاریس که تاریخ کتابت آن سال ۸۵۸ ق است.

۸- نسخه متعلق بکتابخانه دانشگاه لیدن (هلند) که تاریخ کتابت آن سال ۸۹۴ ق است.

دیوان حافظ از قرن ۱۶ میلادی به بعد در ایران و اروپا و عثمانی و هندوستان

مکرر چاپ شده و قدیم‌ترین نسخه‌های چاپی آن بشرح زیر است :

- | | |
|-----------------|-------------|
| ۱- چاپ کلکته | بسال ۱۷۹۰ م |
| ۲- چاپ کاتپور | » ۱۸۳۱ م |
| ۳- چاپ قسطنطنیه | » ۱۸۳۹ م |

۱- در تهیه این فهرست از حاشیه ص ۳۵۸ کتاب تاریخ ادبی ایران تألیف براون و ترجمه جناب آقای حکمت استفاده شده.

- ۴- چاپ بولاق مصر » ۱۸۴۰ م
 ۵- چاپ لایپزیک در سه جلد » ۱۸۵۴ م
 ۶- چاپ وین با ترجمه آلمانی » ۱۸۶۴ م
 ۷- چاپ تهران » ۱۲۵۹ ه
 ۸- چاپ وهبی و سودی باحواشی در دو جلد در قسطنطنیه » ۱۲۸۸ ه
 ۹- چاپ حکیم پسر وصال شیرازی در بمبئی » ۱۲۶۷ ه
 ۱۰- چاپ سمیع شیرازی در بمبئی » ۱۲۶۷ ه
 ۱۱- چاپ تبریز » ۱۲۶۸ ه
 ۱۲- چاپ تهران » ۱۲۷۵ ه
- در قرن چهاردهم هجری نیز از دیوان حافظ در ایران چاپ‌های متعدد شده از آنجمله است :

- ۱- چاپ مشگین قلم در بمبئی بسال ۱۳۰۸ ق
 ۲- چاپ قدسی شیرازی در بمبئی » ۱۳۲۲ ه.ق
 ۳- چاپ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی با مقدمه مفصل در تهران » ۱۳۲۰ ش
 ۴- چاپ حسین پڑمان با مقدمه مفصل تهران » ۱۳۱۵ ش
 ۵- چاپ سیف‌پور فاطمی اصفهان (بنام شرح حال حافظ از نشریات روزنامه‌اخگر)
 ۶- چاپ عبدالحسین هژیر تهران بسال ۱۳۹۷ ش (بنام حافظ تشریح)
 ۷- چاپ محمد هومن (بنام حافظ چه میگوید)
 ۸- چاپ محمد علی بامداد تهران (بنام حافظ شناسی یا الهامات حافظ)
 ۹- چاپ سید عبدالرحیم خلخالی تهران بسال ۱۳۳۰ ش (بنام حافظ نامه)
 ۱۰- چاپ دکتر محمد معین تهران بسال ۱۳۱۹ ش (بنام حافظ شیرین سخن)
 غیر از آنچه گفته شد چاپ‌های دیگری از حافظ در تهران منتشر شده است که آوردن کلیه آنها باعث اطاله کلام می‌گردد.

تحقیقاتی که محققین و دانشمندان اروپائی و غیر ایرانی درباره حافظ و دیوانش نموده‌اند.

از دانشمندان اروپائی سرگور اوزلی Sir Gore Ouseley در کتاب خود موسوم به « یادداشتهائی راجع به ترجمه حال شعرای ایرانی » - Biographical Notices of Persian Poetes شرحی راجع به حافظ نوشته و بیشتر حکایات راجع بایاتی که در دیوان اوست جمع‌آوری کرده و نیز میس جرتر و دلوتیان بل - Miss Gertrud Iouthian در کتابی که تحت عنوان Poems from the Divan of Hafiz نوشته تفصیلی مشروح از زمان حافظ و کلیاتی راجع باشعار او در مقدمه کتاب آورده.

شبلی نعمانی کتابی بنام شعرالعجم بزبان اردو نوشته و در آن مطالعه محققانه‌ای درباره حافظ بعمل آورده است.

جمعی از دانشمندان اشعار حافظ را بقاری و ترکی و حتی بار دو تفسیر کرده‌اند از آنجمله در زبان ترکی سه شرح است یکی شرح سروری دیگری شرح شمعی سومی شرح سودی که هر سه در قرن دهم هجری انجام شده است^۱.

شرح دیگر از دیوان حافظ عبارتند از :

شرح محمد افضل الله آبادی است که در عهد شاه جهان میزیسته و نام این شرح کشف الاسرار است.

شرح عبیدالله خلیفه حی بن عبدالحق بنام بحرانقراسه که مخصوص توضیح و تفسیر عبارات مشکل دیوان حافظ است و آنرا بنام خلاصه البحر تلخیص کرده.

شرح محمد ابراهیم بن محمد سعید که در آن بیشتر اشعار دشوار توضیح شده^۲.
دانشمندان انگلیسی که غزلیات حافظ را ترجمه نموده یا بنشر و طبع آن پرداخته

عبارتند از :

۱- شرح سودی بر حافظ بوسیله خانم دکتر ستارزاده بقاری ترجمه شده و بیچاپ رسیده است.

۲- تاریخ ادبیات ایران تألیف آته دانشمند آلمانی ترجمه استاد محترم آقای دکتر



آرامگاه حافظ مقابل صفحه ۳۲۵



سنگ روی قبر حافظ مقابل صفحه ۲۲۵

- ۱- ویلیام جونز (سال ۱۷۷۱ م) «A Grammar of the Persian Language»
- ۲- ریچاردسن (۱۷۷۴ م) «A Specimen of Persian Poetry»
- ۳- تماس لاولو (۱۷۸۵ م) «in Asiatick Miscellany Vol. I. Colcutta».
- ۴- ح.ح (۱۷۸۶ م) «in Asiatick Miscellany Vol. 2»
- ۵- جان نات (۱۷۸۷ م) «Select Odes from the Persian Poet Hafiz»
- ۶- جان هدن هیندلی (۱۸۰۰ م) «Persian lyrics or, Scottered Poems from the Divan - i - Hafiz»
- ۷- هرمان بیکنل (۱۸۷۵ م) «Hafiz of Shiraz»
- ۸- ادوارد هانری پالم (۱۸۷۷ م) «The song of the Reed and other Pieces»
- ۹- والتر لیف (۱۸۹۸ م) «Versions from Hafiz and essey in Persian Metre»
- ۱۰- جان پین (۱۹۰۱ م) «The Poems of Shemseddin Mohammad Hafiz of Shiraz»
- ۱۱- ریچارد لوگالین (۱۹۰۵ م) «Odes from the Divan of Hafiz»
- ۱۲- الیزابت بریج. داریوش (۱۹۳۱ م) «Elizabeth Bridge «E. Daryush «Sonnets from Hafiz and other verses»»
- ۱۳- روبین لوی (۱۹۳۳ م) «Persian literature, an Intro - duction»

مزارخواجه حافظ - حافظ را درجائی که بحافظیه معروف است بخاک سپردند .
 اولین مقبره را برسر تربت حافظ در سال ۸۵۶ هـ مولانا محمد معنائی در زمان بابر
 میرزا پسر میرزا بایسنقرین شاهرخ تیموری بنامود. کریمخان زند این مقبره را مرمت

کرده سنگی از مرمر یکپارچه که بسیار زیبا حجاری شده و بعضی ابیات این غزل

مژده وصل تو کو کز سر جهان برخیزم

طسایر قدسم و از دام جهان برخیزم

بر آن منقوش است بر روی قبر قرار دارد.

آرامگاه فعلی حافظ در سال ۱۳۱۴ شمسی شروع ساختمان شده و در سال

۱۳۱۶ خاتمه یافته است.

شرح مختصر بعضی از اماکن تاریخی^۱

ابرج - سولف فارسنامه ناصری گوید - بلوکی است در شمال شیراز و بین بلوکات مائین و سرحد چهاردانگه و کام فیروز واقع شده و امروزه یکی از دهستانهای بخش اردکان فارس است .

ارجان یارگان - مرکز کوره قباد غربی ترین کوره های پنج گانه فارس بود و در کنار رود طاب نباشده و این رودخانه سرحد غربی ایالت فارس را تشکیل میداده ارجان در قرن چهارم هجری شهری بزرگ بود و شش دروازه داشت با مسجدی خوب و بازارهای معمور و بر روی رودخانه طاب در نزدیکی شهر ارجان دوپل سنگی ساخته شده بود که از آنها به خوزستان میرفتند و هنوز آثار آنها باقی است .

خرابی ارجان را حمدالله مستوفی در اثر استیلای اسمعیلیان دانسته است پس از خرابی این شهر بهبهان کمی پائین تر از آن در کنار رودخانه طاب نباشده است .
اردستان - بگفته اصطخری در قرن چهارم شهری مستحکم بوده و با روئی با دروازه داشته و مسجد جامع شهر در مرکز آن واقع بوده در این شهر پارچه های ابریشمی فراوان بافته میشد - اردستان بین کاشان و اصفهان و در ۱۸ فرسخی اصفهان قرار دارد .

استخر یا اصطخر - مرکز کوره اصطخر بود و در کنار رودخانه پلوار و بفاصله چند میل بالای محل اتصال آن با رودخانه کرو در ۶ کیلومتری شمال تخت جمشید قرار داشت .

۱- بعضی از اعلام تاریخی کتاب چون معروفاند محتاج به معرفی نمی باشند و بعضی نیز در جلد اول این کتاب معرفی شده اند و یا در متن کتاب در باره آنها شرحی آمده است

در دوره ساسانیان شهری مقدس و مرکز تمام فارس بود - در موقع لشکرکشی مسلمانان به فارس اصطخر هنوز از جمله مهمترین شهرهای این ایالت بشمار میرفت و چون مردم این شهر در برابر اعراب مقاومت کردند جمعی از آنان بقتل رسیدند و چون مسلمانان شیراز را مرکز حکام اسلامی قرار دادند کم کم اصطخر اهمیت سابق خود را از دست داد تا اینکه در سال ۳۶۴ هـ اسیر ابو کالیجار دیلمی بخرابی این شهر فرمان داد و مردم آن را بشیراز آورد .

الشتر - بگفته حمدالله مستوفی یکی از چهار شهر عمده کردستان بود و در آن آتشکده قدیمی وجود داشت - الشتر همان لیشر یا لاشتری است که ابن حوقل و دیگر جغرافی نویسان از آن نام برده و گفته اند در ده فرسخی جنوب غربی نهاوند و ۲ فرسخی شمال شابرخواست (شاپورخواست) قرار دارد .

این بلوک در شمال لرستان واقع است و راه شوسه خرم آباد به کرمانشاه از آن میگذرد .

اندکان یا اندبکان یا اندیجان - در قرن هفتم هجری کرسی ایالت فرغانه بود . اهرستان - یکی از محلات حومه یزد است .

بازار سنبل - در چند مایلی ارجان و در مغرب پل هائسی که بر روی رودخانه طاب بسته شده بود شهر تجارتی سنبل در وسط ولایتی به همین نام قرار داشت و در مرز غربی ایالت فارس واقع شده بود بازار سنبل را سوق سنبل نیز می گفتند .

بال (پال یا فال) - بال که همان فال امروزی است دهی از دهستان گله دار بخش کنگان شهرستان بوشهر است فال سابقاً مرکز بلوک فال بوده و این بلوک امروزه به گله دار معروف است و مرکز آن نیز قصبه گله دار می باشد - مولف فارسی نامه ناصری در علت این تغییر نام چنین گوید : در زمان دولت صفویه ملا فریدون لر با هزار خانوار از ایلات کوه گیلویه در حدود ۱۰۷۰ هـ به نواحی فال آمد و بمناسبت گله و رسه و مواشی که داشت قبیله او را گله دار گفتند افراد این طایفه کم کم نواحی اطراف را متصرف شده و به کشت و زرع پرداختند و روز بروز از رونق فال

کاسته شد و به آبادی گله دار یعنی محل سکونت این طایفه افزود و بجای فال مرکز بلوک گله دار گردید .

بنارو - یا بنا رویه مرکز دهستان بنا رویه بخش جویم شهرستان لار و در ۱۸ کیلومتری جنوب جویم قرار دارد .

بیان - شهری بوده در ه فرسنگی ابله در آخر حد خوزستان در کنار شهر حفار و در محل خرم شهر فعلی .

توج - این شهر را توج (بفتح تاء دو نقطه و واو مفتوحه مشدده و جیم) و نیز توز بازاء نقطه دارو توز به ضم تاء و سکون واو نوشته اند - مولف فارسنامه گوید در ۱۲ فرسخی مغرب شهر کازرون واقع بوده و در سال ۱۸ ه بدست سپاه اسلامی افتاد و سالها است خراب گشته و نامی از این شهر جز در کتابها و اشعار باقی نمانده - مردم این شهر جامه از پنبه می بافتند که آن را توزی می گفتند چنانکه انوری گفته :

در حدود ری یکی دیوانه بود	روز و شب کردی حدود دشت گشت
در بهار و در تموز و در خزان	جانب شهر آمدی از سوی دشت
گفتی ای آنان کتان آماده بود	گاه قرب و بعد این زرینه طشت
فاقم و سنجاب در سرما سه چار	توزی و کتان بگرما هفت و هشت
گر شما را با نوائی بد چه شد	ورچه مارا بی نوائی شد چه گشت
راحت هستی و رنج نیستی	از شما بگذشت و از ما هم گذشت

جبال بارز - نام یکی از بخش های شهرستان جیرفت است و نیز نام کوهی است که بین بم و جیرفت قرار گرفته .

جلفا یا راس الخیمه - در ساحل جنوبی خلیج فارس و در یکصد و پنجاه کیلومتری دوی یکی از شیخ نشین های خلیج فارس را تشکیل میدهد - بین آن دو شیخ نشین های شارجه و عجمان قرار دارد - این شیخ نشین در مقابل جزیره قشم قرار گرفته و از طرف مشرق تا نزدیکی های دریای عمان امتداد دارد .

جنابه - بفتح جیم و تشدید نون در محاذی جزیره خارک از شهرهای قدیم

فارس است این شهر در سال ۱۸ بدست عثمان بن ابی العاص ثقفی افتاد .
 جنبه در جنوب سینیز واقع و از مهروبان بزرگتر بوده و بازارهایی معمور
 داشته امروزه آن را گناوه گویند و آن قصبه و بندری از بخش گناوه شهرستان بوشهر
 در شمال غربی این شهر و در ۱۰۶ کیلومتری آن واقع شده - گناوه در حدود یک-
 کیلومتری دریا است - مؤلف فارسنامه ناصری گوید در سال ۱۲۹۰ هـ وارد شهر
 گناوه خراب گشتم آثار خرابی نزدیک به نیم فرسخ در کنار دریای فارس دیدم که
 آجر پاره و سنگ و گچ بر روی هم ریخته و بعضی آجرها ناشکسته بود - در کناره
 شرقی این شهر خراب دره پهن عمیقی است که از دریا آمده و نیمه بیشتر دایره شهر
 را فرا گرفته که در وقت مد دریا پر آب شده مال التجاره و بار کشتی های بزرگ را
 در کشتی های کوچک گذاشته از داخل این دره بدروازه های شهر میرسانیده اند

جویم بنی احمد - قصبه مرکزی بخش و دهستان جویم از شهرستان لار است
 در ۹۷ کیلومتری شمال شهر لار و ۶۹ کیلومتری جنوب شرقی جهرم واقع شده و از
 راه شوسه بین دو شهر مزبور دو کیلومتر فاصله است .

حصن مهدی - در چند میلی بالای محلی که نهر عضدی به شط العرب میریزد
 و در نزدیکی بیان (محل خرم شهر فعلی) واقع بود و چون مهدی خلیفه عباسی
 قلعه ای در آنجا ساخته بود باین نام معروف گردید .

خان مردویه یا مردویه - بنا به گفته مؤلف فارسنامه ناصری در چهار فرسخی
 مغرب شهداراب قرار داشت .

خبر - مؤلف فارسنامه ناصری گوید : خفر در اصل خبر بوده یعنی محکم و
 استوار در جنوب شرقی شیراز بین بلوک فسا و سروستان و خواجه و میمند و صیمکان
 مرکز این بلوک را نیز خفر گویند در ۱۸ فرسخی شیراز - امروزه خفر نام یکی از
 بخش های چهارگانه شهرستان جهرم است و مرکز بخش باب انار نام دارد .

خمایجان - ازدو قسمت علیا و سفلی تشکیل میشد - خمایجان علیا درحوالی
 بیضا و در ساحل یکی از شعب رودخانه کُر واقع بود و خمایجان سفلی از توابع اصطخر

بشمار میرفت - امروزه خمایجان که آن را همایجان مینامند نام یکی از دهستان های هشت گانه بخش اردکان شهرستان شیراز است .

خنج - مرکز دهستان خنج بخش مرکزی شهرستان لار است و در ۹ کیلومتری شمال غربی لار واقع است - مولف فارسنامه ناصری گوید : در اصل خنگ (بضم خاء و سکون نون و کاف فارسی) بوده یعنی گوشه ییغوله بعد کاف مبدل به جیم شده است .

خنیفقان - ده از دهستان خواجه بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد است و در ۳۴ کیلومتری شمال فیروزآباد و ۲ کیلومتری غربی راه شوسه فیروزآباد به شیراز واقع است - مولف فارسنامه ناصری این کلمه را هنیفقان نوشته و گوید فرسخی میانۀ جنوب و مغرب زنجیران (مرکز بلوک خواجه) قرار گرفته .

خوشتاباد - مولف فارسنامه ناصری گوید : خشن آباد در شمال شرقی فرگ واقع است و از سردسیرات فارس است و تمام این ناحیه کوهستانی است و از شمال بناحی نیریز و از مغرب به ناحیه فرگ و از جنوب به طارم و از مشرق به ناحیه فارغان محدود است مرکز این ناحیه نیز خشن آباد است در هفت فرسخی شرقی قصبه فرگ .

خیر - نام یکی از دهستان های بخش اصطهبانات شهرستان فسا است - از شمال بدریاچه بختگان و از جنوب بدستان حومه اصطهبانات و از مشرق بدستان رستاق بخش نیریز و از مغرب بدستان رونیز و جنگل محدود است .

درده - یکی از محلات یزد است .

درفارد - (دلفارد) - نام یکی از دهستان های نه گانه بخش ساردوئیه شهرستان جیرفت است - از شمال بدستان سرویزن و از شرق بدستان مسکون و از جنوب به سبزواران و از مغرب بدستان بهرآسمان محدود است .

دشت بارین - مرکز آن غندجان است و ابن بلخی محل آن را در چهارفرسخی

جره و ۱۲ فرسخی توج نوشته است بگفته حمدالله مستوفی مردم غنابجان بیشتر کفشگر و جوله بوده اند.

دشتستان - بگفته مؤلف فارسنامه ناصری ناحیه وسیعی از گرمسیرات فارس است که از مشرق بنواحی دشتی و از شمال به بلوک خشت و ماهور میلانی و از مغرب و جنوب بناحیه لیراوی کوه گیلویه و دریای فارس محدود است و بندر بوشهر سالهاست حاکم نشین نواحی دشتستان است - در فرهنگ جغرافیائی آمده سواحل خلیج فارس را از بندر دیلم تا بندر بوشهر که شامل بخش های دیلم و گناوه و قسمت شمال غربی برازجان است دشتستان گویند .

دورق - در کنار شهری بهمین نام قرار داشته و کسانی که بقصد حج از فارس و کرمان به خوزستان می آمدند از این شهر می گذشتند .

دهبید - دهی از دهستان مرودشت بخش زرقان شهرستان شیراز است و در ۲۲ کیلومتری شمال زرقان و در ۴ کیلومتری کناره راه شوسه اصفهان به شیراز قرار گرفته .

ده گردو - ده از دهستان صغاد بخش مرکزی شهرستان آباده و در ۲ و ۴ کیلومتری مغرب این شهر واقع شده است - مؤلف فارسنامه ناصری این ده را یکی از آبادی های بلوک سرحد چهار ناحیه نوشته و گوید در ۱۲ فرسخی شمالی اسپاس مرکز این ناحیه واقع است .

دینور - خرابه های این شهر در ۲۵ کیلومتری مغرب کنگاور دیده میشود این شهر در قرن چهارم هجری پای تخت سلسله مستقل کرد حسنیویه بود - این حوقل دینور را در این قرن باندازه یک سوم همدمان نوشته - مقدسی از بازارهای خوب آن تعریف میکند و گوید مسجد جامع آن از بناهای حسنیویه است - شاید خرابی این شهر بعد از حمله امیر تیمور صورت گرفته باشد .

رم (یا تنگرم یا تنگارم) - ده از دهستان بوشکان بخش خورموج شهرستان بوشهر است و در ۹ کیلومتری شمال شرقی خورموج قرار دارد .

رونیز - که آن را رونیز جنگل نیز گویند یکی از دهستان های پنج گانه بخش مرکزی شهرستان فسا است و از شمال بدیهستان خیر و دریاچه بختگان و از مشرق

بدهستان‌های خیر و حومه اصطهبانات و از جنوب بدهستان حومه قسا و از مغرب به بخش سروستان محدود است از آبادی‌های آن رونیز بالا و رونیز پایین است .

زرکان - در زمان دولت شبانگاره زرکان که در جنوب قلعه ایچ بود مقر این دولت گردید و جغرافی‌نویسان عرب در قرن چهارم از این محل بنام الدارکان اسم می‌برند - حمدالله مستوفی آن را زرکان نامیده - مولف فارسنامه ناصری از آن بنام زرجان اسم برده و گوید در یک فرسخ و نیم جنوب شرقی خفر است - در فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش نیز آن را زرجان نوشته و چنین تعریف میکند : ده ازدهستان و بخش خفر شهرستان جهرم در ۳/۵ کیلومتری جنوب باب‌انار و ۲ کیلومتری جنوب راه شوسه شیراز به جهرم قرار گرفته .

زیدون (زیدان) - ناحیه‌ایست در جنوب غربی بهبهان و آبادی‌های آن در دو طرف رودخانه قرار گرفته - مرکز آن شهر زیدون است در ۵ فرسخی شهر بهبهان **سمیرم** - مرکز بلوک سرحد شش ناحیه است و این بلوک در شمال غربی شیراز است و از مشرق به سرحد چهاردانگه و بلوک آباده اقلید و از طرف شمال بنواحی اصفهان و از مغرب و جنوب به نواحی بختیاری و کوه گیلویه محدود است .

سورویا شهر - بندر مقابل جزیره هرموز بود و راه کاروانی طارم بساحل خلیج فارس باین بندر میرسید مقدسی این بندر را در مرز کرمان ذکر کرده - امروزه سورویا در جنوب غربی بندرعباس و در ۵ فرسخی آن واقع است .

شاپور - از بناهای شاپوراول دومین پادشاه ساسانی است و مرکز کوره‌ای شاپور بوده تا اینکه بدست ابوسعید شبانکاره‌ای خراب گردید - در نزدیکی خرابه‌های این شهر تنگ چوگان قرار گرفته که دارای نقوشی از دوره ساسانیان است .

امروزه شاپور یکی از دهستان‌های چهارگانه بخش مرکزی شهرستان کازرون است و در شمال باختری بخش واقع است .

شاپورخواست - در قرن چهارم هجری با شهرهای بروجرد و نهاوند تحت تسلط حسنویه کرد بود و در قرن پنجم نام این شهر در تواریخ آل سلجوق مکرر ذکر شده -

در سال ۹۹۴ اتابک منکوبرس این شهر را با نهایند والشتر متصرف شد - در قرن هشتم حمدالله مستوفی شاپورخواست را جزء سه شهر معمور لر کوچک ذکر میکنند ابن حوقل این شهر را در ۲۳ فرسخی الشتر و مقدسی در چهار منزلی کرج ابودلف ذکر میکنند.

شهرک - ده از دهستان ابرج بخش اردکان شهرستان شیراز است و در ۸۲ کیلومتری شرقی اردکان واقع شده

صاهک و چاهک - بگفته مولف فارسنامه ناصری - از آبادی های بوانات است و در ۱۹ فرسخی جنوب شرقی سوریان که مرکز این بلوک است قرار گرفته و امروزه دهی از دهستان مشکان بخش نیریز شهرستان فسا است و در کنار راه فرعی نیریز به هرات واقع است .

صیمکان - مولف فارسنامه ناصری گوید : در اصل سی مکان بوده سپس سین را بصاد مبدل ساخته اند - از گرسیرات فارس است در جنوب شرقی شیراز از شرق به بلوک جهرم و از شمال به بلوک خفر و میمند و از مغرب بنواحی بلوک اربعه و از جنوب به بلوک قیرو کارزین محدود است این بلوک بسیار تنگ و مانند دره ایست پراز تل و ماهور - امروزه صیمکان نام یکی از بخش های چهارگانه شهرستان جهرم و دهستان مخصر بفرده بخش مزبور است .

طیب - بروزن سیب شهری بوده میانه واسط و اهواز از طیب تا واسط ۱۸ فرسخ و تا اهواز نیز ۱۸ فرسنگ بوده

عسکر مکرم - شهری بوده در محل اتصال نهر مسرقان به کارون و بدست مکرم یکی از سرداران عرب ساخته شده و چون اردوگاه او بوده باین جهت به عسکر مکرم معروف گردیده - در قرن چهارم شهری بوده در دو جانب نهر مسرقان و بوسیله دو جسر که از قیاق های بهم پیوسته تهیه شده بود بیکدیگر مربوط میشد و شهر بازاری با شکوه و مسجدی جامع داشت و در زمان حمدالله مستوفی نیز شهری بزرگ بوده است .

غندجان - بدشت بارین مراجعه شود .

فاریاب - ده از دهستان حومه بخش بستک شهرستان لار است در ۱۸ کیلومتری

جنوب غربی بستک

فال - به بال مراجعه شود

فتح آباد - از دهاتی است که شاه یحیی در دوفرسخی یزدآباد ساخته
فومستان - ده از دهستان حومه بخش گاوبندی شهرستان لارود در ۳ کیلومتری شمال
 گاوبندی واقع است - فومستان یعنی محل کشت گندم زیرا قوم در فارسی بمعنی گندم است .
قرقوب - در نیمه راه شوش به طیب واقع بود مقدسی گوید از شوش تا قرقوب یک
 منزل و از قرقوب تا طیب هم یک منزل راه بود - در این شهر پارچه های قلاب -
 دوزی که به قلاب دوزی سوستگرد معروف بود تهیه میشد .

کارزین - ده از دهستان و بخش فیروکارزین شهرستان فیروزآباد است که
 در ۸ کیلومتری شرقی قیر و در کنار راه قیر به جهرم و فیروزآباد قرار گرفته - مولف
 فارسی نامه ناصری گوید در قدیم قیر بلوکی و کارزین نیز بلوکی دیگر بود و سالها
 است که این دو بلوک در تحت حکومت یک نفر است نام مرکز قیر همان قیر است
 و مرکز کارزین نیز کارزین میباشد .

کاریان - ده از دهستان هرم و کاریان بخش جویم شهرستان لار است و در
 ۴ کیلومتری جنوب غربی جویم قرار گرفته - کاریان محل آتشکده آذرفون بغ یکی
 از مه آتشکده معتبر دوره ساسانی است .

کربال - نام یکی از دهستان های هشت گانه بخش زرقان شهرستان شیراز
 است - رودخانه کر از میان این دهستان میگذرد باین جهت کربال نامیده شده .

کرم - در چند سبلی فسا بر سر راه سروستان قرار داشت .

کرهرود - رودخانه ای بوده در نزدیکی کرج ابودلف .

کلار - با کورد بین بیضا و سمیرم واقع بوده - مقدسی گوید این دو آبادی در
 سجاورت یکدیگر قرار داشت - مولف فارسی نامه ناصری گوید: کلار دره فرسخی شمال
 کورد است ولی مقدسی آن دورا متصل بیکدیگر نوشته .

کلخوران - قریه ایست در یک فرسخی اردبیل .

کورستان - یا کهورستان یا کافرستان - مولف فارسنامه فارسنامه ناصری گوید در زمان قدیم از توابع شبانکاره بوده و پس از آن از توابع خطه لار گشته - در مشرق شهر لار قرار گرفته و چهار قریه آباد دارد و یکی از آنها کوشی است که مرکز ناحیه کورستان لارستان است - این آبادی بر سر راه بندرعباس به شیراز قرار گرفته بوده .

کوه بنان - یکی از دهستان‌های دوگانه بخش راور شهرستان کرمان است **گاو بندی** - مرکز بخش و دهستان حومه گاو بندی از شهرستان لار و ۱۸۰ کیلومتری جنوب غربی لار واقع است .

گمبر و یا گمبرون - بندر جرون را که پرتغالی‌ها در ساحل خلیج فارس مقابل جزیره هرموز متصرف شدند گمبرو یا گمبرون نامیدند و بعدها شاه‌عباس در این محل بندرعباسی را بنا نهاد .

گنبد لغان - در ساحل یکی از شعب رودخانه شیرین (یا رودخانه زهره یا طاب و بر سر راه نویندگان به ارجان قرار داشت و امروزه آن را دوگنبدان گویند .

گنبدشاپور - یا جندی‌شاپور از بناهای شاپور اول دومین پادشاه ساسانی است و بنا به گفته اصطخری در یک منزلی شوشتر قرار داشت - این شهر در دوره ساسانیان مرکز حکمرانی خوزستان بود و در زمان خلفای عباسی بعلت داشتن دانشکده پزشکی معروفیت داشت یعقوب لیث صفاری میخواست این شهر را مرکز حکومت خود ساز ولی در سال ۲۶۵ ه در این شهر وفات یافت و در همان جا مدفون گردید - مقدم خرابی این شهر را در اثر استیلای لران و جور و فساد ایشان دانسته - در زمان یاقوه حموی از این شهر اثری باقی نبود - در سال ۱۰۵۰ ه فتحعلیخان حکمران خوزستان در محل این شهر قریه‌ای بنام شاه‌آباد ساخت که تا کنون باقی است و آن در هشتم فرسخی شمال غربی شوشتر است .

کورستان - یا کهورستان یا کافرستان - مولف فارسنامه فارسنامه ناصری گوید در زمان قدیم از توابع شبانکاره بوده و پس از آن از توابع خطه لار گشته - در مشرق شهر لار قرار گرفته و چهار قریه آباد دارد و یکی از آنها کشی است که مرکز ناحیه کورستان لارستان است - این آبادی بر سر راه بندرعباس به شیراز قرار گرفته بوده .

کوه بنان - یکی از دهستان‌های دوگانه بخش راور شهرستان کرمان است .
گاوبندی - مرکز بخش و دهستان حومه گاوبندی از شهرستان لار و در ۱۸۰ کیلومتری جنوب غربی لار واقع است .

گمبر و یا گمبرون ۱ - بندر جرون را که پرتقالی‌ها در ساحل خلیج فارس و مقابل جزیره هرموز مستصرف شدند گمبرو یا گمبرون نامیدند و بعدها شاه‌عباس در این محل بندرعباسی را بنا نهاد .

گنبد اغان - در ساحل یکی از شعب رودخانه شیرین (یا رودخانه زهره یا طاب) و بر سر راه نویندگان به ارجان قرار داشت و امروزه آن را دوگنبدان گویند .

گنبدشاپور - یا جندی‌شاپور از بناهای شاپور اول دوسیم پادشاه ساسانی است و بنا به گفته اصطخری در یک منزلی شوشتر قرار داشت - این شهر در دوره ساسانیان مرکز حکمرانی خوزستان بود و در زمان خلفای عباسی بعلت داشتن دانشکده پزشکی معروفیت داشت یعقوب‌لیث صفاری میخواست این شهر را مرکز حکومت خود سازد ولی در سال ۲۶۵ هـ در این شهر وفات یافت و در همان‌جا مدفون گردید - مقصدی خرابی این شهر را در اثر استیلای لران و جور و فساد ایشان دانسته - در زمان یاقوت حموی از این شهر اثری باقی نبود - در سال ۱۰۵۰ هـ فتح‌علیخان حکمران خوزستان در محل این شهر قریه‌ای بنام شاه‌آباد ساخت که تاکنون باقی است و آن در هشت فرسخی شمال غربی شوشتر است .

لارک - جزیره ایست از بخش قشم شهرستان بندرعباس در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی قشم .

لاغر - ده از دهستان خنج بخش مرکزی شهرستان لاراست و در ۱۳۱ کیلومتری شمال غربی لار قرار گرفته .

لیراوی - دهستان منحصر بفرد از بخش دیلم شهرستان بوشهر است - مرکز بخش بندر دیلم است .

ماندستان - همان بلوک دشتی است - مولف فارسنامه ناصری گوید : برای آن ماندستان گویند که رودخانه از میان آن ناحیه میگذرد و هیچ فایده نمی دهد .

موغستان - در جنوب شرقی بندرعباس است - از مشرق بکوهستان بلوچستان و از شمال به میناب و از مغرب و جنوب به خلیج فارس محدود است مرکز این ناحیه زیارت است .

میمند - قصبه مرکزی دهستان میمند بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد است و در ۳۶ کیلومتری شمال شرقی فیروزآباد واقع شده .

نابند (نای بند) - ده از دهستان تمیمی بخش کنگان شهرستان بوشهر است و در ۸۰ کیلومتری جنوب شرقی کنگان قرار گرفته .

مولف فارسنامه ناصری گوید : نابند در قدیم مرکز بلوک مالکی بود پس طایفه آل حرم از عربستان آمده بندر عسلویه را تصاحب نموده و آبادی را از بندر نابند به عسلویه نقل کردند .

ولاشگرد - در پنجاه میلی جنوب غربی جیرفت است .

هزو - بندری بوده در مقابل جزیره کیش و جاده کاروانی شیراز به کیش تا این بندر امتداد داشت .

فهرست اسامی امکنه

<p>۲۶۵-۲۵۹-۲۵۴-۲۵۲-۲۵۰-۲۴۹</p> <p>۳۰۷-۲۹۵-۲۹۳-۲۷۵-۲۷۳-۲۶۶</p> <p style="text-align: center;">۳۱۰</p> <p style="text-align: right;">الشتر: ۱۳۴</p> <p style="text-align: right;">اندکان: ۱۵۵</p> <p style="text-align: right;">اهرستان: ۱۷-۷</p> <p style="text-align: right;">اهواز: ۲۵۲-۲۴۲-۲۳۷-۲۲۷-۲۲۶-۵</p> <p style="text-align: right;">ایذج (مال اسیر): ۱۴۲-۱۴۱-۱۳۶-۱۳۲</p> <p style="text-align: right;">۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۱۱</p> <p style="text-align: right;">ایراهستان: ۹۵</p> <p style="text-align: right;">ایگ (ایچ) یادارالامان: ۳۰-۲۷-۲۶-۲</p> <p>۲۳۰-۲۱۰-۲۰۹-۵۰-۴۸-۴۱-۳۵-۳۴</p> <p style="text-align: center;">۲۸۵</p> <p style="text-align: right;">بازار سنبل: ۲۴۲</p> <p style="text-align: right;">باشتین: ۲۶۴</p> <p style="text-align: right;">بال: ۲۸۳</p> <p style="text-align: right;">بحرین (اوال): ۱۱۴-۱۱۲-۹۳-۵۷-۵۴</p> <p>۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۷-۱۱۶</p> <p>۲۶۱-۲۳۵-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۵-۱۲۴</p> <p style="text-align: right;">بردسیر: ۱۰۰-۵۲-۳۲-۳۱-۳۰-۱۰-۹</p> <p style="text-align: center;">۲۴۱</p> <p style="text-align: right;">بروجرد: ۱۵۸-۱۵۵-۱۵۴</p> <p style="text-align: right;">بصره: ۲۳۷-۱۴۲-۱۲۶-۱۱۰-۸۸-۶۷</p> <p style="text-align: right;">۲۴۲-۲۴۱</p> <p style="text-align: right;">بصنی: ۲۵۲</p> <p style="text-align: right;">بغداد: ۱۵۰-۱۴۰-۱۴۰-۱۳۷-۱۰۲-۵۴</p>	<p style="text-align: right;">آباده: ۲۴۱-۲۱</p> <p style="text-align: right;">آذربایجان: ۱۱۶-۱۱۱-۷۷-۷۶-۵۱-۲۸</p> <p>۲۶۵-۲۶۳-۲۴۸-۲۳۵-۲۲۸-۲۱۳</p> <p style="text-align: center;">۲۶۹</p> <p style="text-align: right;">آسک: ۲۴۲</p> <p style="text-align: right;">ابرج: ۲۰۹</p> <p style="text-align: right;">ابرقوه یا البرقویه: ۲۳۹-۲۳۰-۲۰۸-۴۷-۴</p> <p style="text-align: right;">۲۷۳-۲۵۱</p> <p style="text-align: right;">اران: ۲۲۸</p> <p style="text-align: right;">ارجان: ۲۴۰-۲۳۷-۲۳۰-۲۱۰-۴۸-۴۷</p> <p style="text-align: right;">۲۶۰-۲۵۹-۲۵۰-۲۴۲</p> <p style="text-align: right;">اردبیل: ۲۸۰-۲۶۹</p> <p style="text-align: right;">اردستان: ۲۳۹</p> <p style="text-align: right;">ارزویه (صحرای...): ۲۸۶</p> <p style="text-align: right;">استرآباد: ۲۹۰</p> <p style="text-align: right;">استخر (یا اصطخر): ۲۴۱-۴۷-۲۴-۲۱</p> <p style="text-align: right;">۲۶۰-۲۵۳-۲۵۱</p> <p style="text-align: right;">اشتران کوه: ۱۳۵</p> <p style="text-align: right;">اصطهبانات: ۲۰۹-۲۰</p> <p style="text-align: right;">اصفهان: ۱۵۰-۱۴۰-۱۱۱-۱۰۷-۵۰-۴۰-۳۰-۲۰-۱</p> <p>۷۴-۵۵-۵۲-۵۰-۴۷-۳۱-۲۸-۴۵-۲۱</p> <p>۱۴۳-۱۴۲-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۲-۱۱۶</p> <p>۱۶۵-۱۵۸-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۲-۱۴۴</p> <p>۲۲۰-۱۹۹-۱۹۰-۱۷۴-۱۷۰-۱۶۶</p> <p>۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۱</p> <p>۲۴۸-۲۴۷-۲۴۴-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۸</p>
--	---

جویم : ۲۴۰	۲۵۲-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۴-۱۵۱
جویم ابی احمد : ۲۴۰-۲۱۱-۹۵	۲۹۲-۲۷۸-۲۷۵-۲۶۵-۲۶۳-۲۵۵
چهرم : ۲۵۳-۲۵۰-۲۳۰-۲۱۰-۸۵-۲۴	۳۱۸-۳۰۹-۳۰۱-۳۰۰-۲۹۵
جیرفت : ۱۰۰-۹۷-۳۲-۳۱-۳۰-۱۰-۹	بیان : ۲۸۱
۲۴۱-۲۳۵-۲۱۱-۲۰۷-۱۰۱	بلیسان : ۲۴۲
حصن مهدی : ۲۴۲	یم : ۲۵۱-۲۱۱-۲۰۸-۱۱۹-۳۲
حویزه : ۲۵۲-۲۳۰-۲۲۹-۲۰۱-۱۴۲	ینارو (قریه ۱۰۰) : ۲۱۰
خان مردویه : ۲۴۲	بندرعباس : ۲۶۰-۲۴۰-۱۱۶-۸۵
خاتقین : ۲۵۱	بنی کاوان (جزیره ...) یا قشم ۱۰۹-۱۲۱
خبر : ۲۱۰	۱۲۹-۱۲۶-۱۲۲
خراسان : ۳۹-۳۱-۳۰-۱۶-۱۴-۴-۳-۲-۱	بوشهر : ۸۷
۱۳۸-۱۱۱-۱۱۰-۶۱-۶-۵۶-۵۳-۴۰	بهبهان : ۱۴۴-۴۸
۲۵۵-۲۳۵-۲۰۷-۱۶۶-۱۵۸-۱۵۶	بیان : ۲۴۲
۲۷۸-۲۷۴-۲۶۹-۲۶۵-۲۶۴	بیضا : ۲۴۰
خرم آباد : ۲۴۲-۱۵۴-۱۵۳-۱۳۲	بین النهرین : ۲۴۵-۲۲۹-۱۲۶-۹۱
خریبه : ۲۴۱	تبریز : ۸۷-۷۳-۷۲-۶۷-۳۹-۳۸-۱۵-۱۴
خفركك : ۲۰۹	۲۷۶-۲۷۳-۲۶۳-۲۵۶-۱۳۷-۱۱۴
خلیج فارس : ۹۳-۹۰-۸۸-۸۷-۸۱-۸۰	۳۰۸-۳۰۶-۲۹۸-۲۹۲-۲۷۸
۱۲۵-۱۲۲-۱۰۱-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵	ترکستان : ۱۱۱-۵۱
۲۳۹-۲۳۶-۲۳۴-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶	توج : ۲۵۱-۲۴۰
۲۶۱-۲۶۰-۲۴۶-۲۴۰	تیز (طیس) : ۲۳۴-۹۷
خمایجان : ۲۳۰	جاسگ (بندر ...) : ۱۲۸
خنج : ۲۸۳	جبال بارز : ۲۰۷
خنیفقان : ۲۳۰	جرون : ۱۱۳-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۶-۱۰۱
خوارزم : ۳۳-۴	۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷
خورسیف : ۱۰۸-۶۹	جلفار (بندر ... یا راس الخیمه) : ۱۲۹
خورتکان : ۱۲۲	جنابه یا گناوه : ۲۳۶
خوزستان : ۱۳۷-۱۳۲-۵۱-۵۰-۴۷-۲	چندی شاپور : ۲۲۹
۱۴۵-۱۴۸-۱۵۳-۱۶۶-۱۹۹-۲۰۱	

روغز : ۳۳-۲۰	۲۳۴-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۶-۲۱۱
ری: ۲۵۳-۲۴۹-۱۳۳-۵۲-۲۸-۵-۴-۳-۲	۲۵۲-۲۵۰-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۷
۲۷۳-۲۵۹-۲۵۵	۲۷۴
ریشهر : ۲۳۵	خوشنایاد : ۳۳-۳۰-۲۹-۲۸
زرده (قریه ...): ۱۳۷	خیر یا خیره : ۲۴۱-۲۰
زركان : ۲۰	دارابگرد (دارابگرد): ۲۷-۲۴-۲۲-۲۱-۲۰
زرند: ۲۵۱-۲۴۱	۲۵۱-۲۴۱-۲۴۰-۲۱۰-۴۸-۳۶-۳۵
زور (شهر...): ۱۵۶-۱۳۳	۲۶۰
زیدون (زیدان): ۲۴۲-۱۰۸-۶۹	دامغان : ۲۴۹
ساوه: ۲۷۳	درده: ۶
سبزوار: ۲۶۹-۲۶۴-۱۶۶	درفارد : ۲۱۱
سحار: ۱۲۲-۹۷	دزقول : ۱۴۵
سروستان : ۲۴۰	دشت بارین : ۲۵۰
سلطانیه: ۲۷۹-۲۷۶-۲۷۳-۱۵۵-۱۴۴	دشتستان : ۱۰۸-۶۹
۲۸۵-۲۸۱	دشت قیچاق : ۱۱۱
ملغورآباد : ۱۷	دورق : ۲۵۲-۲۴۲
سمرقند : ۲۹۳-۲۹۰-۲۵۴-۱۵۵-۱۴۵	دهبید : ۲۴۱
سمیرم: ۲۴۰-۴۷	دهگردو : ۲۴۰
سورو یا شهر : ۲۴۰	دیار بکر : ۱۴۱
سوسنگرد : ۲۵۰	دیبل : ۲۳۵-۹۷
میراف : ۹۳-۹۲-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۱	دیلم (بندر...): ۲۳۷
۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۱۹۸-۹۷-۹۶-۹۵	دینور : ۱۴۸-۱۳۲
۲۴۱-۲۴۰	رامهرمز : ۲۵۲-۲۴۲-۲۳۷-۲۳۰-۲۲۹
سیرجان: ۲۱۱-۲۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۴۷-۳۳	رفسنجان : ۲۴۱-۲۰۷
۲۵۱-۲۴۱	رم : ۹۵
سیمستان : ۱۰۸-۶۹-۵۹-۵۸-۲۱-۱۴	رودان : ۲۶۰-۲۴۱-۴۷
۲۳۵-۲۳۴	رودان (صحرای...): ۲۰۷
سینیز : ۲۳۵-۲۳۶-۲۳۰	رودبار : ۱۰۱

قلعه اصطهبانات : ۲۸	۱۸۲-۱۶۶-۱۰۰-۱۴۶-۱۴۰-۱۴۳
قلعه اصطهبیار : ۲۸	۱۹۷-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۰-۱۸۴-۱۸۳
قلعه الموت : ۱۰۷-۱۰۶	۲۲۴-۲۲۰-۲۱۶-۲۰۹-۲۰۷-۱۹۸
قلعه بختیاری : ۲۱۰	۲۳۸-۲۳۷-۲۳۴-۲۳۲-۲۳۰-۲۲۰
قلعه بهار : ۱۰۰	۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۲۴۹-۲۴۱-۲۴۰
قلعه بیده : ۲۱۰	۲۶۷-۲۶۶-۲۶۰-۲۶۰-۱۰۴-۲۰۳
قلعه پرویز یا پرویزن : ۲۱۰	۳۱۸-۳۱۷-۳۱۲-۳۰۷-۲۹۴-۲۸۲
قلعه پهندر : ۲۱۰-۱۴۰-۲۳	۳۲۰-۳۱۹
قلعه تبر : ۲۱۰-۸۴	۲۴۰ : قاریاب
قلعه تیرخدای : ۲۱۰	فال : ۱۱۷-۹۰-۸۰
قلعه جنگله : ۱۰۶	فتح آباد : ۲۰۹
قلعه خرشه : ۲۱۰-۲۴	فرک (پرک) : ۲۱۰-۳۳-۳۱-۳۰-۲۰
قلعه خواندان : ۲۱۱	۲۰۱-۲۴۱-۲۴۰
قلعه دزکوه : ۲۱۰	فسا : ۲۰۰-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۸-۲۱۱-۳۳
قلعه دیده بان : ۲۱۰	۲۰۹-۲۰۳-۲۰۱
قلعه ربه یا رتبه : ۱۰-۲۸	فستجان : ۳۳-۲۸
قلعه سرق : ۲۲۰	فوسستان : ۲۱۰
قلعه سفید : ۲۸۸-۲۱۰-۸۷-۰۰	فهلیان : ۲۱۰
قلعه سلاسل : ۱۰۰-۱۱۱	فیروزآباد : ۲۴۰-۲۳۰-۲۱۰-۲۳۳-۲۲۲
قلعه سلیمانی : ۲۱۱	فیروزان : ۱۴۲-۱۳۸
قلعه سمیران : ۲۱۱	قرا باغ : ۲۸۳-۲۶۶
قلعه سوسن : ۱۴۴	قرقوب : ۲۰۲-۲۰۰-۲۴۲
قلعه سهاره : ۲۱۰-۲۲	قزوین : ۲۰۹-۲۰۳-۲۴۸-۱۰۷-۱۰۶-۲
قلعه شکسته : ۲۰۹-۰۲	۳۰۱-۲۹۹-۲۷۳
قلعه شهریار : ۲۱۰	قطیف : ۱۲۰-۱۲۰-۰۰۴
قلعه طبرک اصفهان : ۷۶	قلعه اشکنوان : ۲۰۹-۰۲
قلعه قلات سرخ : ۲۱۰	قلعه اصطخر : ۲۰۹-۶۲-۰۰-۰۲
قلعه گنبد ملغان : ۲۱۰	قلعه اقلید : ۲۱۰

۳۰۴	قلعه گنبد مانکره : ۱۴۹
کرمانشاه : ۱۴۸-۱۳۳	قلعه منگشت : ۱۴۰-۱۳۷-۱۳۶-۲۱۱
کرمانشاهان : ۲۳۹	قلعه سنوجان : ۲۴۱-۲۱۱-۱۲۱
کره رود : ۱۴۰	قلعه نیریز : ۳۰
کلار : ۲۴۰	قلماق : ۱۱۱
کلخوران : ۲۸۰	قلهات : ۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۸
کندران (صحرای ...): ۹۵	۱۲۶-۱۲۵-۱۲۲-۱۱۹
کنگک (بندر ...): ۸	قم : ۲۷۳-۲۵۹-۲۵۳
کوار : ۲۶۶-۵۶	قما دین : ۲۳۵
کوررد : ۲۴۰	کارزین : ۲۹۲-۲۱۱-۸۵
کورستان : ۲۰	کاریان : ۸۱
کوشک زرد (قصر زرد) : ۲۴۰-۲۹۰	کازرون : ۱۳-۲۲-۲۳-۳۸-۴۸-۵۵-۶۹
کوه بنان : ۲۶۰-۲۹۳-۲۹۴	۱۰۸-۲۳۷-۲۴۰-۲۴۴-۲۴۵-۲۵۰
کوه گیایویه (جبل جیلویه) : ۵۱-۱۳۲-	۲۶۶-۲۷۳-۲۹۵
۱۳۸-۱۳۹-۲۶۶	کاشان : ۲۴۴-۲۴۵-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰
کهرجان : ۲۳۰	۲۷۷-۲۷۳
کیش : ۱۹۸	کریال : ۲۲۵
کیش (جزیره ...) یا قیس یا دولتخانه :	کردستان : ۱۳۳-۱۵۰
۴۸-۵۳-۵۴-۵۷-۶۶-۶۷-۶۹-۷۰-۸۱	کرم : ۲۰-۳۳
۸۷-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶	کرمان : ۹-۱۰-۱۱-۱۵-۱۶-۲۰-۲۴-۲۵
۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷	۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۹-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰
۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹	۵۱-۵۲-۵۵-۵۸-۵۹-۶۲-۷۴-۹۵
۱۲۲-۲۳۶-۲۴۰-۲۶۱	۹۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۶-۱۱۳
گاوبندی : ۲۱۰	۱۱۵-۱۱۶-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۶-۱۲۷-۱۷۳
گلپایگان : ۱۳۸-۱۵۰	۱۸۵-۱۹۰-۱۹۸-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۱
گمبرو یا گمبرون : ۸۵-۱۲۸	۱۴-۲۱-۲۲-۲۳-۲۳۲-۲۳۴-۲۴۱
گنبد ملغان : ۲۴۰	۲۴۴-۲۴۷-۲۵۱-۲۵۲-۲۶۰-۲۶۵
گنبدشاپور : ۲۴۲	۲۷۴-۲۸۵-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۳۰۲

مریم آباد : ۱۷	گور (جور) : ۴۸
مسقط : ۱۲۲-۱۲۴-۱۲۶	گیلان : ۱۳۵-۲۸۰
مسندام (راس ...): ۱۲۲	لار (لارستان) : ۲۰-۳۳-۴۸-۴۹-۸۰-۸۱
مغون : ۲۳۱	۲۳۰-۲۱۰-۱۲۹-۹۵-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲
مکران : ۱۹۸-۲۰۷-۲۳۴	۲۳۷-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۸۳
مکوی (قریه ...): ۲۱۰	لارک : ۱۰۶-۱۲۲
موشستان : ۸۳-۹۶-۹۷-۹۸-۱۱۰	لاغر : ۲۳۰-۲۴۰
مهروان (بندر ...): مهروان یا مهروبان:	لر بزرگ : ۵۵-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۷-۱۳۸
۱۹۸-۲۳۰-۲۳۶-۲۳۷-۲۵۹	۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۴-۱۴۸-۱۵۸
مهریجرد : ۱۷	۲۰۸-۲۱۱
میبد : ۱۸۵-۲۳۹	لرستان : ۳-۲۹-۳۲-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۷
میمند (سیمن) : ۲۸۳	۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵
میناب (میناو) : ۶۹-۹۶-۹۷-۱۲۱-۱۲۲	۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲
۱۲۶-۱۲۸	۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸
نابند (بندر ...): ۸۷-۸۹-۹۰	۲۰۲-۲۸۲
نرماشیر : ۲۳۵	لر کوچک : ۱۳۲-۱۳۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰
نطنز : ۵	۱۵۳-۱۵۵-۱۵۶
نوبندجان : ۲۲-۲۳-۲۱۰-۲۴۰	لنگه (بندر ...): ۸۷
نهاوند : ۱۳۲-۱۳۴-۱۵۴-۱۵۷	لیراوی : ۶۹-۱۰۸
نیریز : ۲۰	مائین : ۲۴۰
نیشابور : ۲۶۹	سازندگان : ۲۶۵-۲۶۹-۲۷۴
واسط : ۶۷-۴۱-۲۴۲-۲۹۲	مانستان : ۲۳۰
وراسین : ۲-۲۸۷	ماوراءالنهر : ۶۹-۱۰۸-۱۱۱-۱۵۵-۲۳۵
ولاشگرد : ۲۳۱-۲۴۱	۲۳۶-۲۴۰
هرات از توابع یزد : ۲۰۷-۲۳۹-۲۴۱	ماهان : ۲۹۴
هرات از شهرهای خراسان قدیم : ۸۵-۱۲۱	براغه : ۲۷۵-۲۷۸
۱۶۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۹۳-۲۹۴	سرق : ۲۷۷
هرموز : ۳۱-۳۳-۴۸-۴۹-۵۳-۵۴-۶۷	سروست : ۲۰۷-۲۳۹

۲۴۸-۱۵۸-۱۵۶-۱۵۲-۱۵۱-۱۴۸	۹۷-۹۶-۸۷-۸۵-۸۳-۸۱-۶۹
-۲۷۳-۲۶.	-۱۰۴-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۸
هنگام (جزیره .) : ۱۰۹	۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵
یزد : ۱-۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۷-۶-۵-۴-۱	۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰
۱۶۵-۹۷-۵۵-۴۸-۴۷-۳۱-۳۰-۱۶-۱۵	۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶
۲۱۹-۱۹۰-۱۸۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۶	۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲
۲۴۵-۲۴۴-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۲-۲۲۹	۲۳۵-۲۳۴-۲۳۱-۲۰۷-۱۲۹-۱۲۸
۲۷۲-۲۶۷-۲۶۶-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۷	۲۶۰-۲۴۶-۲۴۳-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۶
۳۱۷-۲۹۴-۲۹۳-۲۷۶-۲۷۴-۲۷۳	۳۱۸-۲۹۲-۲۸۳-۲۶۱
یزدخواست : ۲۴۱-۲۴۰-۴۷	هزو : ۲۴۰-۴۷
یمن : ۲۹۲-۲۳۸-۲۲۹-۹۱	همدان : ۱۴۰-۱۳۴-۱۳۲-۳۹-۷-۵-۲

ابویعقوب بهشتی : ۶-۷	ابواسحق کازرونی (شیخ سرشد الدین . . .)
ابوسلم گودرزی : ۱۰۶	۲۹۸-۲۹۷-۲۹۵-۲۸۱
ابویزید (سلطان . . .) مظفری : ۲۱۳	ابوبکر (شرف الدین . . .) : ۱۵۰
ابویعقوب دیلمی : ۶-۷	ابوبکر (آتابک . . .) بن سعد : ۵۳-۵۲-۳۳
ابویعلی (سید عمادالدین . . .) : ۶۰-۵۹	۲۲۵-۲۲۴-۱۳۷-۱۳۶-۱۰۱-۹۶-۹۴
۶۳-۶۲-۶۱	۲۶۷-۲۳۹
ابویوسف : ۷	ابوبکر (خواجه نظام الدین . . .) : ۶۰-۵۹
احمد (تاج السیدین . . . عراقی) : ۲۹۵	۶۵-۶۴-۶۲-۶۱
۲۹۶	ابوالقاسم : ۹۶-۹۰
احمد خالیدی (صدرالدین . . .) صدر جهان	ابوالقاسم اعور ملقب به شجاع الدین :
زنجانی : ۶۷-۶۶-۶۰	۱۰۱
احمد (رئیس . . .) : ۱۲۴-	ابوالمیانم : ۱۸۳
احمد (سیدی . . .) : ۱۵۵	ابوالوفا (خواجه کمال الدین . . .) : ۳۲۱
احمد (عمادالدین . . .) : ۱۷۴-۱۶۵-۱۲۱	ابودلف جاتی : ۹۴
۲۷۷-۲۱۹-۲۱۳-۱۸۵	ابوسعید ایلخانی : ۷۵-۷۴-۷۱-۴۳-۲۳-۲۲
احمد غفاری (قاضی . . .) : ۱۳۴-۸۲-۲۵	۱۶۲-۱۵۴-۱۴۳-۱۴۱-۱۱۵-۱۱۴-۷۶
احمد (قطب الدین . . .) : ۱۸۳	۱۸۵-۱۸۲-۱۷۳-۱۷۰-۱۶۶-۱۶۵
احمد (نصرت الدین . . .) ایلوا گوش : ۱۳	۲۸۴-۲۸۰-۲۶۴-۲۲۴-۲۰۷-۱۹۵
۱۳۵	۳۰۶-۲۹۸-۲۹۶-۲۹۵-۲۸۷-۲۸۵
احمد ایلکانی (سلطان . . .) یا جلایری	ابوسعید بن آتابک احمد : ۱۴۵
۳۱۸-۲۹۲-۲۵۸-۱۵۴-۱۴۴	ابوسعید تیموری : ۱۵۶
احمد (آتابک نصرت الدین . . .) بن آتابک	ابوسعید شیبانکاره ای : ۴۸
یوسف شاه : ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۲۷۷	ابوسهل حمدونی : ۳-۲
۲۸۲	ابو کالتجار سرزبان (ابا کالتجار دیلمی) : ۴-۳
احمد بن بویه (معزالدوله . . .) : ۹۳	۴۷-۲۸-۲۲-۲۱-۵
احمد (آتابک . . .) بن پشنگ : ۱۴۴	ابو حرب (یا ابوالحارث) : ۵-۴
۱۴۵	ابوطالب رستم (ملقب به سجدالدوله دیلمی)
	۳-۱

- احمدین محمد بن عبدالحمید : ۱۹۷
- احمد (ملک فخرالدین . . .) بن ملک الاسلام
۱۱۵-۱۰۷-۱۰۶-۶۷
- احمد تکودار (سلطان . . .) : ۱۳۸-۶۱-۶۰
- ۲۶۳-۱۸۳
- احمدلر : ۲۵۸
- اختیارالدین (ملک . . .) : ۱۰۱
- اخی جوق : ۲۱۳
- اخی شجاع : ۱۱۹
- اردشیر (ملک . . .) : ۴۴
- اردشیر بابکان : ۹۷-۲۰
- ارسلان (ملک . . .) : ۳۱-۳۰-۲۹-۱۰-۹
- ۹۹
- ارسلان بن طغرل سلجوقی : ۳۰
- ارسلان خاتون : ۷-۵
- ارغون (امیر . . .) : ۱۶۵-۴۱-۴۰
- ارغون خان : ۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۴۱-۴۰-۱۴
- ۲۶۳-۱۸۳-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۶۵-۶۴
- ارقان (جلال الدین . . .) : ۶۳
- اسکندر (امیرزاده . . .) : ۲۹۴-۲۵۸-۱۴۵
- اسماعیل (قاضی مجدالدین . . .) : ۲۲۵
- ۳۲۱-۲۹۷-۲۸۴-۲۸۳-۲۶۶
- اسماعیل (کمال الدین . . .) : ۳۴-۳۳
- اسماعیل (وجیه الدین . . .) : ۳۰۸
- اسماعیل (بهاء الدین . . .) بن غیاث الدین
- محمدشبانکاره ای : ۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۷
- اسماعیل اول (شاه . . . صفوی) : ۱۲۴-۱۲۳
- ۲۷۰-۱۲۷-۱۲۵
- اسماعیل دوم (شاه . . . صفوی) : ۱۵۷
- اسماعیل شبانکاره ای : ۲۱
- اشرف (ملک . . .) : ۲۹۵-۲۲۸-۱۷۳-۱۱۶
- اشتو (امیر . . .) : ۷۱
- اصطخری : ۲۳۴-۱۰۹-۹۷-۸۹-۸۸-۲۰
- ۲۵۳-۲۵۰-۲۳۷-۲۳۶
- اغورین شاه رستم : ۱۵۶
- اغورلویک بیات : ۱۵۸
- افراسیاب (اتابک رکن الدین . . .) : ۳۹
- افراسیاب (رکن الدین . . .) بن بهاء الدین
- اسمعیل شبانکاره ای : ۴۲-۴۰
- افراسیاب بن پشنگ : ۱۴۵
- افراسیاب (مظفرالدین . . .) : ۱۴۲-۱۴۱
- ۱۴۳
- افراسیاب (اتابک . . .) بن اتابک یوسف
- شاه : ۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹
- اقبال (عباس . . .) : ۹۳
- الب ارغون (شمس الدین . . .) : ۱۳۷-
- ۱۳۸
- البوکرک Albuquerque : ۱۲۳-۱۲۲
- ۱۲۷-۱۲۵-۱۲۴
- التاجو : ۵۶-۵۵-۳۸
- الله وردیخان : ۱۲۸-۱۲۷-۸۶-۸۵
- الیاس (شهاب الدین . . .) : ۱۵۳
- اساسقلی خان : ۱۲۹-۱۲۸
- امیرویه : ۲۲
- امیره دیاج : ۲۷۹-۱۳۵
- انر (امیر . . .) : ۵۰-۴۹-۲۵
- انکیانو : ۵۷-۵۶

- اولجای خاتون : ۶۳
 اویس (ملک . . .) : ۱۴۵
 اویس ایلکانی (سلطان . . .) : ۱۷۰-۲۷۷-
 ۳۰۲-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۹-۳۱۸
 اویس پسرشاه شجاع : ۱۷۴
 ایازسیفین (بهاءالدین . . .) : ۶۶-۶۷-۶۹
 ۱۰۰-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰
 ۱۱۳
 ایران شاه بن قاورد : ۲۵-۲۹-۵۰
 ایرج (جلال الدین . . .) : ۸۳
 ایلدگز (اتابک . . .) : ۵۱
 بابا افضل (. . . کاشانی) خواجه افضل
 الدین محمد بن حسن سمرقی : ۲۷۷
 بابر میرزا : ۳۲۵
 باخرزی (شیخ سیف الدین . . .) : ۲۹۷
 بارتولد Barthold : ۲۰۰
 بایدو : ۱۶-۴۱-۶۶-۱۴۰
 بایسنقر آق قویونلو : ۱۲۲
 بدر (جلال الدین . . .) : ۱۵۲
 بدر بن حسنویه : ۱۳۳
 بدرالدین بن شجاع الدین خورشید : ۱۴۹
 ۱۵۰
 بدیع الجمال : ۲۸۸
 براق حاجب : ۱۱-۱۲-۳۲-۳۳-۱۰۱
 براق خان : ۳۹-۱۳۸
 برسق : ۱۳۴
 برکیارق : ۵-۲۵-۴۹-۵۰
 بوزابه : ۲۸-۵۰-۵۱
 بوقا (امیر . . .) : ۶۱-۶۲-۶۳-
 بولوغان : ۶۰-۶۱
 بهاءالدین اربلی : ۲۶۴
 بهرام (ابومنصور . . .) : ۲۳
 بهرام شاه بن عزالدین گردان شاه : ۱۱۴
 بهرام شاه سلجوقی کرمان : ۹-۳۰
 بهمن بن اتابک ابوطاهر : ۱۳۵
 بهمن (تاج الدین . . .) بن جلال الدین
 طیب شاه : ۳۸
 بیان : ۲۲
 بی بی ناصرالدین : ۱۰۲-۱۰۴
 بیراشاه : ۳۰۹
 پادشاه خاتون : ۱۶-۱۰۶-۱۴۰
 پشتنگ (شمس الدین . . .) : ۱۴۴
 پهلوان (اتابک . . .) : ۵۱
 پهلوان (عمادالدین . . .) : ۱۳۸
 پیرشاه (غیاث الدین . . .) : ۵۲-۱۰۱
 پیرو Pero : ۱۲۴-۱۲۵
 پیلتن (امیر . . .) : ۷۶
 تاج الدین (ملک . . .) : ۹۴
 تاج الدین شاه : ۱۵۲
 تاج الدین شاهنشاه : ۳۱-۸۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۱
 تاج الدین عراقی (خواجه . . .) : ۱۷۹
 ۲۹۸
 تاش فراش : ۲-۲۱-۲۸ :
 تاینگو : ۱۲
 تنش : ۵
 ترکان خاتون خواهر سلغرشاه اتابک یسزد
 ۱۲-۱۳-۵۴-۵۵
 ترکان خاتون دختر عطاخاتون : ۵
 ترکان خاتون زن سلطان غیاث الدین
 ۱۱
 ترکان خاتون زن ملک شاه سلجوقی : ۲۵
 ترکان شاه (شمس الدین . . .) : ۱۰۳
 ۱۰۴

- تقی الدین دادامحمد : ۲۷۳
 تکلہ بن اتابک ہزاراسب : ۱۳۶-۱۳۷
 تکلہ بن زنگی : ۱۳۶-۵۱-۲۹
 نکوجنہ : ۳۷-۳۵-۳۴
 توران شاہ (خواجہ جلال الدین . . .)
 ۳۲۰-۲۵۷-۱۷۹
 توران شاہ (فخرالدین . . .) : ۱۰۴
 توران شاہ (سلک . . .) عمادالدولہ : ۱۰-۹
 ۲۳۶-۹۵-۸۹-۵۰-۴۹-۳۰-۲۹-۲۵-۲۴
 توران شاہ اول : ۱۲۰-۱۱۹
 توران شاہ دوم : ۱۲۱
 توران شاہ سوم : ۱۲۲
 توران شاہ چہارم : ۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴
 تہمتن برادرزادہ اتابک ابوبکر : ۵۳
 تہمتن (شرف الدین . . .) : ۱۴۹
 تہمتن (قطب الدین . . .) پسر محمد
 قلہاتی : ۱۰۳
 تہمتن (ملک قطب الدین . . .) : ۱۱۰
 ۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴
 ۳۱۸-۲۹۶
 تیمور (اسیر . . .) : ۱۵۵-۱۴۵-۱۲۱-۸۵
 ۲۹۰-۲۷۷-۲۳۳-۲۲۷-۱۷۰-۱۶۵
 ۳۲۰-۳۱۹-۳۱۷-۳۱۲-۲۹۳-۲۹۲
 تیمورین آفرنگ : ۱۷۳
 جانی بیگ خان : ۲۹۶
 جبرائیل (شیخ امین الدین . . .) : ۲۸۰
 جغتای خان : ۱۲
 جلال الدولہ دیلمی (ابوطاہر . . .) : ۲
 جلال الدین روسی : ۲۷۸
 جلال الدین سینکبرنی : ۵۲
 جلال الدین وزیر : ۱۳۹
 جلال بن سیدعزید (اسیر . . .) : ۲۵۸
 جلال میرمیران (سید . . .) : ۱۴۳
 جمال الدین (سید . . .) : ۶۲
 جمال الدین دستجردانی : ۶۷
 جمشید (تاج الدین . . .) : ۴۳-۴۲-۴۰
 جمشید (سلک . . .) : ۹۴
 جنید (شیخ . . .) : ۲۶۹
 جوشی : ۶۵-۶۴
 جہانگیر : ۱۵۶
 جیورغوتای : ۶۳
 چاولی (اتابک جلال الدین . . .) : ۲۳-۲۲
 ۵۰-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵
 چغری : ۵۰-۲۵
 چغری بیگ : ۵
 چنگیزخان : ۱۶۵-۵۶-۱۱
 چوپان (اسیر . . .) : ۱۴۱-۷۲
 حاجب علی : ۲
 حافظ ابرو : ۱۷۳-۸۵
 حسام الدین شوہلی : ۱۴۸
 حسام الدین قزوینی : ۶۳
 حسن (اسیر اختیارالدین . . .) : ۲۱۳
 حسن (اسیر شیخ . . . بزرگ) : ۱۶۵-۱۴۱-۷۷
 ۳۰۸-۳۰۶-۲۹۶-۱۷۳
 حسن (اسیر شیخ . . . کوچک) : ۱۱۶
 ۲۲۸-۱۷۳-۱۶۵
 حسن (اوزون . . .) : ۱۲۱
 حسن (حاج قوام الدین . . .) : ۳۲۰
 حسن (رکن الدین . . .) : بن قطب الدین
 مبارز : ۳۷

- حمداله سستوفی : ۲۰-۸۲-۹۸-۲۲۷-۲۲۹
 ۳۰۰-۲۹۹-۲۶۵-۲۳۷
 خاتون (سلطان. . .) : ۷۲
 خاتون (ملکه. . .) : ۵۲
 خاتون ترکان : ۱۲
 خراسویه : ۲۳
 خرم ترکان : ۱۴
 خسرو فیروز (ابونصر. . .) ملقب به ملک رحیم
 ۹۳
 خضر (جمال الدین. . .) : ۱۵۳-۱۵۲
 خضر (شیخ شرف الدین. . .) : ۱۷۱
 خطیب قزوینی (جلال الدین عبدالرحمن. . .)
 ۲۸۰
 خطیر محمد : ۵۰
 خلیفه (شیخ. . .) : ۲۶۹
 خلیل (حسام الدین. . .) : ۱۴۹-۱۳۷
 ۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰
 خلیل موصلو : ۱۲۲
 خمارتکین (اتابک. . .) : ۲۲-۲۴-۴۹-۸۹
 ۹۵
 خمسہ ترکان : ۳۷
 خواجوی کرمانی : ۱۷۹-۲۸۱-۲۹۵-۲۹۶
 ۲۹۹-۲۹۸
 خواجه جوق : ۱۳
 خواجه علی (شیخ. . .) : ۲۶۹
 داود (سلطان. . .) : ۵۰
 دشمن زیار : ۴
 دلشادخاتون : ۲۹۶-۳۰۶
 دشتق خواجه : ۴۳-۷۲-۱۱۴-۲۹۶
 دبیر : ۵۶
 دولت خاتون : ۱۵۴
- حسن (رکن الدین. . .) بن سیف الدین
 هزاراسب : ۴۱-۴۳
 حسن (سیف الدین. . .) بن نظام الدین
 حسن : ۳۰
 حسن (شاه رکن الدین. . .) : ۱۷۹
 حسن (فلک الدین. . .) : ۱۵۲
 حسن (مجدالدین. . .) : ۱۷۰
 حسن (نظام الدین. . .) : ۲۹
 حسن (نظام الدین. . .) : بن جلال الدین
 طیب شاه ۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۵۵
 حسن (نظام الدین. . .) بن غیاث الدین
 محمد ۱۳-۳۶-۳۷-۳۸
 حسن بن سلیمان اصفهانی : ۲۵۵
 حسن جوری (شیخ. . .) : ۲۶۵-۲۶۹
 حسن سیرافی (ابوزید. . .) : ۸۸
 حسویه : ۱۳۲-۱۳۳-۱۴۸
 حیدر (سلطان. . .) : ۲۶۹
 حسین (اتابک شاه. . .) : ۱۴۶
 حسین (امیرپیر. . .) : ۷۷-۷۸-۱۱۶
 ۲۸۴-۳۱۲
 حسین (سلطان. . .) بن شاه یحیی : ۲۱۳
 حسین (شاه. . .) : ۱۵۵
 حسین (شمس الدین. . .) : ۶۰-۶۴
 حسین (عزالدین. . .) بن تاج الدین شاه
 ۱۵۲
 حسین (عزالدین. . .) : ۱۵۴-۱۸۳
 حسین (غیاث الدین. . .) : ۲۲۹
 حسین اخلاطی : ۲۹۳
 حسین ایلکانی (سلطان. . .) : ۳۰۶-۳۰۸
 حسین رشیدی (امیرکمال الدین. . .) :
 ۱۴۳

- دولت شاه بکاول : ۱۷۳
- دینار(ملک) : ۱۰۰-۳۱
- رالف فیچ Ralph Fitch : ۱۱۲
- ربی بنیاسین : Rabbi Benjamin ۹۱
- رستم (سیف الدین) : بن عزالدین
- گرشاسب : ۱۵۰
- رستم (سیف الدین) : بن نورالدین محمد :
- ۱۵۰-۱۴۹
- رستم (شاه) : بن شاه حسین : ۱۵۶
- رستم (شاه) : بن جهانگیر : ۱۵۷-۱۵۶
- رضی الدین بن طاوس : ۲۶۴
- رضی الدین نیشابوری (خواجه) : ۱۰۱
- رکن الدین (سید) : ۲۷۳
- رکن الدین شیرازی : ۲۹۳
- رکن الدین صاعد : ۱۱
- زاهد گیلانی (شیخ) : ۲۸۰
- زکریا (خواجه شمس الدین) : ۲۹۷
- ۳۰۸
- زکریای قزوینی : ۹۲
- زکی بوشکانی (شرف الدین) : ۲۷۸
- زنگی بن سنقر : ۲۹
- زنگی بن مودود : ۵۱-۳۰
- زین الدین تایبادی : ۳۲۷-۳۱۶
- زین الدین کاموئی (شیخ) : ۱۵۳
- زین العابدین (سلطان) : ۱۵۵-۱۲۰
- ۱۶۵-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۲۱۳-۳۱۶
- ۳۱۹-۳۱۷
- زین العطار(حاجی) : ۲۸۸
- ساتی بیگ : ۱۷۳
- سادات ترخان(بیگ) : ۲۹۶-۱۰۸-۷۱-۶۹-۶۸
- سام بن وردان روز(رکن الدین) : ۱۰-۹
- ۱۸-۱۷
- سراج الدین دزفولی : ۲۲۶
- سعدالدین انسی : ۲۹۰
- سعدالدین تفتازانی : ۲۹۰
- سعدالدین ساوجی : ۲۷۸
- سعدالدوله یهود : ۶۴-۶۵
- سعدین ابوبکر : ۵۳-۵۴-۵۵
- سعدین زنگی (اتابک) : ۳۰-۳۲-۳۳
- ۵۱-۵۲-۸۳-۲۲۵
- سعدی (شیخ) : ۵۳-۵۴-۲۸۰-۲۸۳
- سلجوق (سلطان) : ۵۰
- سلجوق شاه (امیر) : ۱۰۳
- سلجوقشله بن سلغور : ۱۳-۳۷-۳۸-۵۵-۱۰۳
- سلطان شاه : ۱۶-۲۹
- سلغورجد سلغوریان : ۵۱
- سلغورشاه (علاءالدوله) : ۱۲-۱۳-۱۷
- سلغورشاه اول : ۱۲۲
- سلغورشاه دوم : ۱۲۲
- سلمم : ۵۵
- سلک : ۲۲
- سلمان ساوجی (خواجه کمال الدین) :
- ۳۰۰-۳۰۱-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸
- ۳۰۹
- سلیمان (مظفرالدین) : ۱۰۴
- سلیمان بن محمددرم کوب : ۹۸
- سلیمان خان : ۱۷۳
- سلیمان سیرافی : ۸۸-۹۷
- سلیمان شاه ایوهای : ۱۵۰-۱۵۱
- سنجر (سلطان) : ۱-۶-۹-۱۸-۲۸-۵۰
- سنقرین سودود : ۲۸-۲۹-۵۱-۹۶-۱۳۵

- سوغونجاق : ۱۹۳-۱۰۳-۵۹-۵۷-
 سونج (اسیر. . .) : ۱۴۱-۴۳-۴۲-
 سونج ترکان : ۱۲
 سباوش : ۱۰۸
 سیده خاتون : ۱۳۳-۱
 سیشی : ۴۲-۳۹
 سیف الدین (خواجه . . .) : ۶۲
 سیف الدین اول : ۱۲۱
 سیورغتمش (جلال الدین . . .) : ۱۰۴
 ۱۰۶-۱۰۵
 شادی : ۱۱۹-۱۱۷
 شادی بیتکیچی : ۵۶
 شاردن Chardin : ۲۷۰
 شاه سلطان : ۱۷۹
 شاهرخ تیموری : ۲۹۴-۲۵۸-۱۲۱-۱۱۰
 شاه وردی : ۱۵۸-۱۵۷
 شیلی (سلطان . . .) : ۲۱۳
 شجاع (شاه . . .) : ۱۲۰-۱۱۹-۸۵-۸۴
 ۱۶۵ - ۱۵۵-۱۵۴ - ۱۴۴ -
 ۱۷۹-۱۷۸-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۱-۱۷۰
 ۲۴۳-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۳-۲۰۸-۱۸۵
 ۲۸۸-۲۸۶-۲۷۷-۲۶۸-۲۵۸-۲۴۵
 ۳۰۸-۳۰۷-۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۲۹۰
 ۳۱۸-۳۱۶-۳۱۵-۳۱۰
 شجاع الدین خورشیدبن امی بکر : ۱۴۸-
 ۱۵۰-۱۴۹
 شجاع الدین خورشیدبن عزالدین گرشاسب
 ۱۵۰
 شرف الدین : ۱۲۲
 شرف الدین شرابی : ۱۵۱
 شرف الدین مخلص الملک سمنانی : ۶۸
 شرف الدین مظفر : ۲۹۸-۲۳۹-۱۴۳-۱۶-۱۵
 شرف الدین یزدی (مولانا . . .) : ۲۹۳
 شریف ادریسی : ۹۲-۹۱
 شکرخاتون : ۳۷
 شمس الدوله دیلمی : ۱۳۳
 شمس الدین : یاشمس الدوله برادر سعدالدوله
 ۶۵-۶۴
 شمس الدین (ملک . . .) : ۷۳-۷۱
 شمس الدین خوارزمی : ۲۹۳
 شمس الدین صاحب دیوان (خواجه . . .) :
 ۳۹
 شمس الدین مکی : ۲۹۳
 شمس فخری : ۲۸۲
 شمس کرمانی : ۲۹۰
 شنبه : ۱۲۰-۱۱۷
 شهاب الدین (رئیس . . .) : ۱۲۵
 شهاب الدین (ملک . . .) : ۱۲۱
 شهاب الدین بن خواجه رشیدالدین فضل اله
 ۲۲۷ :
 شهریاربن نافیل : ۹۸-۹۳
 صاعد (خواجه رکن الدین . . .) : ۲۷۳
 صدرالدین اناری : ۱۴۳
 صدرالدین ترکه (مولانا . . .) : ۲۲۷
 صدرالدین قونیوی : ۲۷۸
 صفی الدین اردبیلی (شیخ . . .) : ۲۶۹
 ۲۸۰
 ضیاء الدین ترکه (خواجه . . .) : ۲۹۳
 طاشمنکو : ۶۱-۶۰
 طالش (اسیر. . .) : ۷۶-۷۴
 طاهرین هلال : ۱۳۳
 طخطاخ : ۲۱۶

- طغالتیمور (امیر . . .) : ۱۷۳-۱۶۵
- طغاجار نویان : ۶۰
- طغان تکین : ۱۰۱
- طغای (ملک . . .) : ۷۲
- طغرل (ملک . . .) : ۹
- طغرل بن سنقر (اتابک . . .) : ۵۱
- طغرل بیگ : ۴
- طغرل شاه : ۵۱-۳۱-۳۰-۲۹
- طغی شاه (یا طغان شاه) : ۱۷-۱۳
- طوغان : ۶۴
- طولدای : ۱۴-۶۳
- طهماسب (شاه . . .) صفوی : ۱۲۷-۸۵
- ۱۵۷-۱۵۶
- طیب شاه (جلال الدین . . .) : ۳۸-۳۷
- ۳۹-۴۱-۴۲
- عادل آقا : ۲۱۳-۱۴۴
- عباس (شاه . . .) : ۱۲۸-۱۲۷-۸۶-۸۵
- ۲۴۶-۱۵۸-۱۵۷
- عبدالرحمن (تقی الدین . . .) : ۲۳۹-۷۰
- عبدالرحمن (معز الدین . . .) : ۳۳
- عبدالرزاق (امیر . . .) : ۲۶۴
- عبدالرزاق سمرقندی : ۱۱۰
- عبدالعزیز (ملک عزالدین . . .) : ۷۱-۴۳
- ۱۱۴-۱۱۳-۷۲
- عبدالقادری : ۲۷۳
- عبدالکریم (جلال الدین . . .) : ۱۱۴
- عبداله (شیخ اوحالدین . . .) : ۲۸۱
- عبداله بن عامر : ۲۱
- عبداله صیرفی : ۲۵۸
- عبداله فقیه (قوام الدین . . .) : ۳۲۱
- عبداله یافعی : ۲۹۳
- عبدالمومن خان اوزبک : ۱۵۸
- عبیدزاکانی (خواجه نظام الدین . . .) :
- ۳۰۹-۳۰۳-۳۰۲-۳۰۱-۳۰۰-۲۹۹
- عثمان بن علی کوه گیلویه ای (قاضی
- بهاء الدین . . .) : ۳۲۱-۲۸۸-۲۶۸
- عجم شاه بن عزالدین گردان شاه : ۱۱۴
- عجم شاه بن محمود قلهااتی : ۱۹۳
- عجم شاه بن ملک دینارغز : ۱۰۰-۳۲-۳۱
- عزالدین (ملک . . .) بن شجاع السدین
- محمود : ۱۵۵-۱۵۴
- عزالدین العلوی (قاضی . . .) : ۲۶۷
- عزالدین فریوسدی (خواجه . . .) : ۷۱
- عزالدین فضلون : ۳۲
- عزالدین لنگر : ۲۷۲-۱۲-۱۰
- عضدالدوله دیلمی : ۹۸-۹۴-۹۳-۸۹-۸۳
- ۲۳۶-۲۲۵-۲۰۹-۱۹۷-۱۳۳-۹۸
- عضدالدین ایچی (عبدالرحمن بن رکن الدین
- احمد) : ۲۹۳-۲۹۰-۲۸۷-۲۸۶-۲۸۵
- ۳۲۱-۳۱۰
- عضدالدین یزدی (سید . . .) : ۲۹۷
- عطاخاتون : ۵
- عطاخان (علاء الدوله . . .) : ۵
- عطار (خواجه . . .) : ۱۲۳
- عطاملک جوینی : ۲۷۲
- علاء الدوله سمنانی (رکن الدین . . .) :
- ۳۰۹-۲۹۹
- علاء الملک (میرزا . . .) : ۸۶-۸۵
- علامه حلی : ۲۸۷-۲۷۹
- علی (ابومنصور امیر . . .) : ۷-۶-۵

- غیاث الدین بن سلطان محمدخوارزمشاه: ۱۱۱-
۱۳۶-۵۲
غیاث الدین (ملک . . .): ۱۱۵
غیاث الدین بن کاوس بن هوشنگ:
۱۴۶
غیاث الدین حاجی خوافی: ۱
فاطمه خاتون: ۳۸
فتح الدین فضلویه: ۱۳۴
فتح اله (برهان الدین . . .): ۱۷۸-۱۷۹
۳۲۰-۲۹۷
فخراخلاطی: ۲۷۵
فخرالدوله دیلمی: ۱۳۳-۱
فخرالدین (اسیر . . .): ۷۷
فخرالدین خدشاهی: ۴۲
فخرالدین کورت (ملک . . .): ۲۷۷
فخرداعی: ۲۷۵
فخری اصفهانی: ۱۴۲
فرامررز (ظهیرالدین ابونصور . . .): ۳-۴-
۶-۵
فرامررز (علاءالدوله اسیر . . .): ۶-۷-۹-۱۸
فرخ شاه بن محمدشاه: ۱۲۷
فرخ شاه بن ملک دینارغز: ۳۱-۱۰۰
فضل اله (بدوالدین . . .): ۱۱۴-۱۱۵
فضل اله (خواجه رشیدالدین . . .): ۱۸۲
۲۱۹-۲۱۶-۲۰۲-۲۰۰-۱۹۸-۱۹۴
۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۲۲۳-۲۲۱-۲۲۰
۲۷۲
فضل اله حسینی قزوینی (شرف الدین . . .)
۱۴۲
فضلویه حسنویه (نظام الدین فضل اله . . .)
- علی (اسیر . . .): ۱۴۹-۱۵۰
علی (خواجه زین الدین . . .): ۲۹۷
علی باعمران (شهاب الدین . . .): ۱۷۰
علی بن حسن بن ایوب: ۲۳
علی بن فتح الدین فضلویه: ۱۳۵
علی پادشاه: ۴۳-۷۷-۱۶۵-۱۷۳
علی تبریزی (سیر . . .): ۲۵۹
علیشاه بن جلال الدین کیجی: ۱۱۸
علی عقیلی (غیاث الدین . . .): ۲۷۳
علی یزدی (خواجه غیاث الدین . . .):
۲۷۳-۱۷۹
عمادالدین پهلوان: ۱۳۰-۱۳۵
عمادالدین شبانکاره ای: ۱۱۷
عمادالدین مغونی: ۳۱
عمادالدین سیرائی: ۲۲۴
عمادفقیه کرمانی: ۳۰۴-۳۰۵
عمر (ناصرالدین . . .): ۱۵۲
عمر بن عبدالعزیز: ۸۳
عمر بیک (حسام الدین . . .): ۱۵۳
عمر شیخ (اسیرزاده . . .): ۱۲۱
عمیدالملک (رکن الدین . . .): ۱۴۳
۲۹۵-۲۹۷-۲۹۸-۳۰۲
عناز: ۱۳۳
عیسی بن کیقباد: ۹۹
عیسی جاشو: ۹۸-۹۹
غازان خان: ۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴

- کیکاوس : ۱۰-۱۲-۲۷۲
- کیومرث : ۱۴۴
- گردان شاه (عزالدین . . .) : ۱۱۳-۱۱۴
- گرشاسب (عزالدین . . .) : ۱۵۰
- گرشاسب (علاءالدوله ابوکالیجار . . .)
- ۷-۶-۵-۴
- گرگین شاه (علاءالملک . . .) : ۸۴
- گرگین میلاد : ۸۲
- گشتاسب (بهاءالدین . . .) : ۱۳۷
- گیب (پروفسور . . .) Gibb ۳۱
- گیخاتوخان : ۱۶-۱۱-۴۱-۶۵-۶۶-۱۰۵-۱۴۰
- ۱۹۳-۱۵۲
- لشکری : ۹۹
- لطف اله (کمال الدین ابوالمعالی برهان الدین : ۲۷۳
- لوئیزدو کامونس Luiz De camoenes ۱۱۲
- Ludowig wartheman وارثمان
- ۱۱۲
- لون (اسیر . . .) : ۴۴
- ماجد (شیخ . . .) : ۱۲۰
- مارکوپولو : ۹۷-۱۰۸-۲۳۵-۲۳۹-۲۶۰
- مبارز (قطب الدین . . .) : ۲۵-۲۶-۳۱-۳۲
- مبارزین رکن الدین حسن : ۳۷
- مبارز (قطب الدین . . .) بن مظفرالدین محمد
- ۳۷-۳۶
- مبارز (قطب الدین . . .) بن نظام الدین حسن ۲۹-۳۰-۸۳
- مبارک شاه (اسیر . . .) : ۱۰۳
- مبارک شاه (فخرالدین . . .) : ۶۴
- مبارک شاه (مولانا . . .) : ۲۸۸
- ۸۳-۴۹-۴۸-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲
- فولاد (معزالدین . . .) : ۱۰۳
- فولاد ستون (ابومنصور . . .) : ۵-۲۳-۴۸
- ۴۹
- فیروزآبادی : ۲۹۲
- فیروزشاه بن فرخ شاه : ۱۲۷-۱۲۸
- فیروزشاه بن محمد شاه : ۱۲۱
- قاسم انوار (سید . . .) : ۲۹۳-۳۳۱
- قاورد (ملک . . .) : ۲۴-۲۹
- ۹۸-۹۳-۴۷-۳۱
- قراچه (اتابک . . .) : ۲۸-۲۹-۵۰
- قرانمحمد : ۷۲
- قول : ۱۳۵-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰
- قطب الدین (قاضی . . .) : ۱۴۴
- قطب الدین شیرازی : ۲۸۷
- قوام الدین (ملک . . .) : ۹۴
- قوام الدین بخاری : ۶۴
- قوام الدین سرعشی : ۲۶۹
- قوام الدین مسعودالکرمانی : ۴۲
- کردوجین : ۱۱-۷۱
- کریم خان زند : ۳۲۵
- کمال الدین ابوالخیر : ۲۷۸
- کمال خجندی : ۳۰۹
- کیانرسو : ۷
- کیتوبوقانویان : ۱۳۷
- کیخسرو (ملک غیاث الدین . . .) : ۷۵
- ۱۱۶-۱۱۵-۷۷-۷۶
- کیقباد (نظام الدین . . .) : ۱۱۴-۱۱۵
- ۲۹۶-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶
- کیقباد بن عیسی : ۹۹

- محمد (سبارزالدین...) : ۸۴
- محمد (نورالدین...) : ۱۵۰-۱۴۹
- محمد اولجایتو (سلطان...) : ۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰
- محمد (امیر شمس الدین...) : ۷۷-۷۵
- محمد (امیر مبارز الدین...) : ۴۴-۱۸-۱۷-۱-۱
- ۱۶۱-۱۴۴-۱۴۳-۱۱۹-۱۱۶-۸۴-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰
- محمد بن احمد کیشی : ۲۷۸
- محمد بن بابویه (شیخ صدوق...) : ۲۸۷
- محمد بن برهان غوری (امیر ناصر الدین...) : ۲۹۶
- محمد (مظفر الدین...) بن جلال الدین طیب شاه : ۴۰-۳۹-۳۸
- محمد (شمس الدین ابو عبد الله...) بن جمال الدین معروف به شهید اول : ۲۸۹
- محمد بن جمال الدین حسن حلی : ۲۸۸
- محمد بن رفیع الدین شیرازی : ۲۵۳
- محمد بن زیدان (عماد الدین...) : ۵۲-۳۲
- محمد (شیخ امین الدین...) بن زین الدین علی کازرونی : ۳۲۱
- محمد بن سعد : ۱۲
- محمد بن سلفور : ۵۴-۱۳
- محمد بن علی شبانکاره ای : ۲۶-۱۵
- محمد بن علی لری (شمس الدین...) : ۵۷
- ۱۱۷
- محمد (مظفر الدین...) بن قطب الدین مبارز : ۳۶-۳۵-۳۴-۳۳
- محمد (سبارزالدین...) : ۱۳۳-۲۲
- محمد (نورالدین روسی) : ۶۴
- محمد (ابوطاهر...) : ۵۳
- محمد پادشاه سلجوقی کرمان : ۴۱-۳۰-۲۹
- محمد (ابوطاهر...) : ۲۹
- محمد (امیر شمس الدین...) : ۷۷-۷۵
- محمد (امیر مبارز الدین...) : ۴۴-۱۸-۱۷-۱-۱
- ۱۶۱-۱۴۴-۱۴۳-۱۱۹-۱۱۶-۸۴-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰
- محمد (بهاء الدین) : ۳۱۰
- محمد (خواجده شمس الدین...) صاحب دیوان : ۳۱۸-۳۱۵
- ۱۳۸
- محمد (خواجده علاء الدین...) : ۳۰۳-۳۰۲
- محمد (خواجده غیاث الدین...) : ۲۸۲-۷۶
- ۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶-۲۹۵-۲۸۷-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۳-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۲-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰
- محمد (خواجده قوام الدین...) صاحب عیار : ۳۲۰-۱۷۹-۱۷۸
- محمد (سلطان...) : ۵۰
- محمد (سیف الدین...) : ۴۲-۴۰
- محمد (شیخ امین الدین) : ۲۹۸-۲۹۵-۲۸۱
- محمد (شمس الدین...) : ۲۷۳
- محمد (عزالدین...) : ۱۸۳-۱۵۳
- محمد (عماد الدین...) : ۳۸
- محمد (غیاث الدین...) : ۴۲-۴۱-۴۰-۳۸
- محمد (قطب الدین...) : ۲۹۰-۲۸۷

- محمد بن مالک (شمس الدین ..) : ۵۷-۵۹-۵۰
 ۱۹۳-۶۰
 محمد بن محمد الجزری : ۲۹۳
 محمد بن محمود آملی (خواجہ شمس الدین ..)
 ۲۱۷-۲۶۸-۲۸۱
 محمد بن محمود بن قاسم : ۲۷۴
 محمد (شیخ سعید الدین ..) بن محمود
 کازرونی : ۲۸۷-۲۹۷
 محمد (اصیل الدین ..) بن مظفر عقیلی : ۲۷۴
 محمد (رکن الدین ..) بن نظام الحسینی :
 ۲۷۳-۲۷۶
 محمد (شمس الدین ..) بن هندوشاہ نخجوانی
 ۲۹۰
 محمد بن یوسف ثقفی : ۲۱۰
 محمد بیگ (امیر ..) : ۷۶
 محمد پهلوان : ۱۲۰
 محمد حافظ (خواجہ شمس الدین ..) : ۱۷۹
 ۲۸۴-۲۸۵-۲۹۴-۲۹۹-۳۰۴-۳۰۹
 ۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵
 ۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱
 ۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶
 محمد خان : ۷۷-۱۱۶-۱۷۳
 محمد خدا بندہ (سلطان ..) صفوی : ۱۵۷
 محمد خوارزمشاه (سلطان ..) : ۳۲-۵۲-
 ۱۰۱-۱۳۶
 محمد درم کوب : ۸۳-۹۸
 محمد دشمن زیار (ابوجعفر حسام الدین علاء
 الدولہ کا کویہ) : ۱-۲-۳
 محمد سلجوقی (سلطان ..) : ۲۵
 محمد سلطان : ۸۵-۱۴۵-۱۲۱
 محمدشاه بن بہرامشاه : ۹
 محمد شاہ بن سبغ الدین : ۱۲۶-۱۲۷
 محمدشاہ بن شیخ تقی الدین دادا محمد : ۱۷۱
 محمدشاہ اول ابن قطب الدین تہمتن : ۱۲۰
 ۱۲۱
 محمدغزالی (امام ..) : ۱۶۹-۱۷۷-۲۱۷
 محمد گلندام : ۳۱۰
 محمد معانی : ۳۲۵
 محمدی : ۱۵۶-۱۵۷
 محمود (بہاء الدین ..) : ۲۹۷-۲۹۸
 محمود (شجاع الدین ..) : ۱۵۴
 محمود (عماد الدین ..) : ۱۷۹-۳۲۰
 محمود (مجد الدین ..) : ۲۹۸
 محمود (نظام الدین ..) : ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-
 ۳۱-۳۲-۳۰۹
 محمود (امیر شہاب الدین ..) بن عیسی : ۵۴-
 ۹۹-۱۰۲-۱۱۳
 محمود (ناصر الدین ..) بن قطب الدین مبارز :
 ۳۷-۴۰-۴۱
 محمود (شیخ ..) بن محمد یزدی : ۲۴۸
 محمود (علامہ قطب الدین ..) بن مسعود بن
 مصلح کازرونی شیرازی : ۲۷۸-۲۷۹
 محمود (رکن الدین ..) بن ملک الاسلام : ۱۱۴
 محمود (سلطان ..) بن ملکشاہ سلجوقی : ۵۰-
 ۲۵-۴۹
 محمود (نظام الدین ..) بن نظام الدین حسن
 ۳۰-۱۰۰
 محمود (مصمم الدین ..) بن نور الدین محمد
 ۱۵۳
 محمود شاہ (قطب الدین ..) : ۱۱-۱۲-۱۷
 محمود شاہ اینجو (امیر شرف الدین ..) : ۴۳-
 ۷۴-۷۶-۱۱۵-۱۸۲-۱۸۳

- ۶۷ محمود شاه بن فیروز شاه : ۱۲۹-۱۲۸
- معروف شیرازی : ۲۵۸ محمود شاه کنی : ۳۱۸
- معزی نیشابوری : ۶ محمود صائن قاضی (مولانا شمس الدین...) : ۲۹۸-۲۹۷-۲۹۵-۱۷۹-۱۱۹
- معین الدین یزدی : ۲۱۴-۱۷۷ محمود غزنوی (سلطان...) : ۲۱-۲-۱
- معینی نظنزی : ۲۵ محمود قلہاتی (رکن الدین...) : ۱۰۲-۵۷
- مقدسی : ۲۳۶-۲۳۴-۱۰۹-۹۷-۸۹-۸۸ ۱۱۳ ۱۰۳
- ۲۵۲-۲۳۷ محمود کتبی : ۱۶۹
- ملک سلطان : ۱۰۲-۱۰۱-۹۶-۹۴-۵۳ محمود لدر (صلاح الدین...) : ۱۰۲
- ملک شاه حاکم کیش : ۹۴ محمود (شاه...) مظفری : ۱۷۰-۱۶۵-۱۵۴
- ملک شاه بن سلطان محمود سلجوقی : ۲۸ ۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-۲۰۸-۲۱۳-۲۲۰-۲۲
- ملکشاه سلجوقی : ۴-۶-۵-۴-۲-۴-۲۵-۴-۹۵ ۳۰۸-۳۰۷-۲۸۸
- ۹۵ محی الدین سام : ۱۲-۱۰
- ملکه خاتون : ۱۵۰ مریم ترکان دختر براق حاجب : ۱۲
- منصور (شاه...) : ۱۲۰-۱۲۱-۱۴۴-۱۴۵-۲۹۹-۲۵۸-۲۲۱-۲۱۳-۱۷۰-۱۶۵ مریم ترکان مادر محمود شاه : ۱۷۰
- ۳۱۷-۳۱۶ مسافر ایناق : ۱۱۵-۷۶
- منصور (قطب الدین اسفہسالار...) : ۱۰ مسعود (بدرالدین...) : ۱۵۲-۱۵۱-۱۴۹
- ۲۷۲-۱۱ مسعود (رکن الدین...) : ۶۶
- منکو برس (اتابک...) : ۲۸-۲۹-۵۰ مسعود (بدرالدین...) بن فلک الدین حسن : ۱۵۳
- منگو تیمور : ۱۵۱-۷۱-۵۵ مسعود بن مصلح (ضیاء الدین...) : ۲۷۸
- موسی (صدرالدین...) : ۲۸۰-۲۶۹ مسعود (رکن الدین...) بن محمود قلہاتی : ۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳
- موسی خان : ۱۷۳-۷۷ مسعود (سلطان...) سلجوقی : ۱۳۴-۱۱-۵۰
- سوید العرضی : ۲۷۵ مسعود شاه (ملک جلال الدین...) : ۷۷-۷۵
- سوید پاکویه (قطب الدین...) : ۸۳ ۲۹۶-۱۱۶
- مهمک (شهاب الدین) بن محمود قلہاتی : ۱۰۳ مسعود شاه بن اتابک پشنگ : ۱۴۵
- میثم بن علی بحرانی : ۲۶۴ مسعود غزنوی (سلطان...) : ۳-۲
- میر سید شریف (علی بن محمد بن علی الحسینی الجرجانی) : ۲۹۰-۲۹۴-۳۱۰-۳۲۱ مسعودی : ۱۰۹-۸۸
- میر عجب : ۱۲۰ مظفر (شرف الدین...) : ۲۰۷-۱۸۲
- میلتون : Milton : ۱۱۳ مظفر بن محمد عمید (عزالدین...) : ۶۶-۶۴
- نثار کوس : ۹۰

- ناصرالدین زهیر : ۳۱
ناصرالدین ترکه (مولانا...) : ۲۰۲
ناصرالدین خنجی : ۱۴۳
ناصرالدین درقندی : ۲۸۴
ناصر بخاری (خواجہ...) : ۳۰۹
ناصر خسرو : ۲۳۸-۲۳۷
نجم الدین دیران : ۲۷۹-۲۷۵
نجم الدین رازی : ۲۱۸
نجیب الدین بزغش شیرازی : ۲۸۰
نصرالدین : ۴۱
نصرت (حاجی سیف الدین...) : ۸۴
نصرت (سیف الدین...) : ۱۰۴-۱۰۳
نصرت سلک : ۱۶
نصیرالدین طوسی : ۲۷۸-۲۷۵-۲۱۷-۲۱۱
۲۷۹
نظام الملک (خواجہ...) : ۲۱۷-۲۴
نظام بن شهاب : ۲۴۸
نعمت اله ولی (شاه...) : ۳۲۱-۲۹۴-۲۹۳
نعیم : ۱۰۹
نمرود : ۲۲
نورالدهرخان : ۸۵
نورالدین بن صیاد : ۷۰-۶۹
نورالدین کرمانی : ۱۴۳
نورالورد (اتابک) : ۱۴۴-۱۴۳-
نوروز (امیر...) : ۴۲-۴۱-۱۶
وردان روز : ۱۷-۱۰
وشتاسف : ۲۳
وصاف الحضرة : ۱۸۳
ولی (امیر...) : ۳۰۶
هانری ساسه : ۳۱۱
هرقداف (امیر...) : ۱۴۱-۹۶
هزاراسب بن اتابک ابوطاهر : ۱۳۶-۱۳۵-
۱۳۷
هزاراسب (سیف الدین...) بن قطب الدین - مبارز : ۴۱-۴۰-۳۷
هزاراسب (سیف الدین...) بن نظام الدین حسن : ۲۹-۲۶
هلاکوخان : ۳۸-۳۷-۳۶-۳۴-۲۶-۱۳-۱۲-۵۶-۵۵-۵۴-۲۷۵-۲۶۲-۲۵۵-۲۲۸
هلال بن بدر : ۱۳۳
هندوشاه بن سنجر نخجوانی : ۱۴۴
هوشنگ (ملک...) : ۱۴۵
یاقوت ترکان : ۳۷
یاقوت ترکان (صفوة الدین آدم...) : ۱۱-
۲۷۲-۱۲
یاقوت حموی : ۱۰۹-۹۲-۹۱-۹۰-۸۸
یحیی (شاه...) : ۲۷۳-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۵
۳۱۷
یحیی (نظام الدین...) : ۲۵
یحیی بن احمد کاشی : ۲۸۲
یحیی بن جمال صوفی : ۲۵۷
یسودر : ۱۶-۱۵-۱۴
یسوربوقا : ۴۱
یوسف (سیف الدین...) : ۶۵-۶۴-
یوسف (شهاب الدین...) : ۱۱۴
یوسف شاه (اتابک یزد) : ۱۱۶-۱۱۵-۱۴-۱۳-
۱۴۰
یوسف شاه (رکن الدین...) بن جلال الدین طیب شاه : ۳۹
یوسف شاه (اتابک رکن الدین...) : بن
اتابک نصرت الدین احمد : ۱۴۲
یوسف شاه بن اتابک الب ارغون : ۶۱-۶۰-
۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸
یونس (عماد الدین...) : ۱۳۷

فهرست اسامی کتب

- آثار البلاد قزوینی : ۲۵۹
- تجارب السلف : ۱۴۲
- احسن التقاسیم : ۸۹-۲۳۶-۲۵۲-۲۶۰
- تحفة الملوك : ۱۶۷-۱۶۹
- اخلاق ناصری : ۲۱۷
- تذكرة الشعراء سمرقندی : ۲۲۹
- اراضی خلافت شرقی : ۲۲۹-۲۳۷-۲۵۲
- تذكرة الملوك : ۱۷۴
- تذكرة خوشنویان : ۲۵۸
- تذكرة میخانه : ۳۱۰
- تمدن ایرانی : ۲۵۵
- جامع التواریخ رشیدی : ۱۹۰-۱۹۸-۲۰۲
- جامع مفیدی : ۵-۷-۱۱-۱۲-۱۴-۲۳۸
- جهانگشای جوینی : ۲۶۲-۲۷۲
- حدود العالم : ۲۰-۹۷-۱۰۹-۲۵۳
- خلیج فارس : ۱۱۱-۱۱۲-۱۲۴
- دستورالکاتب : ۱۸۰-۱۸۹-۱۹۰
- راهنمای صنایع اسلامی : ۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰
- روضة الصفا : ۱۳۳
- سازمان اداری حکومت صفویه : ۱۷۴
- سازمان های تمدن امپراطوری اسلام : ۲۶۳
- سفرنامه ابن بطوطه : ۱۱۱-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹
- سفرنامه مارکوپولو : ۲۵۱
- سفرنامه ناصر خسرو : ۲۳۸
- سمط العلی للحضرة العلیا : ۱۲-۱۳-۱۶-۱۰۱
- سیاست نامه خواجه نظام الملک : ۱۸۷-۲۱۷
- شاهکارهای هنر ایران : ۱۵۳
- بوستان : ۲۵۳
- پیدایش خط و خطاطان : ۲۵۸
- تاریخ آل مظفر محمود کتبی : ۱۴۳-۱۴۴
- تاریخ جدید یزد : ۷-۱۴-۱۷۰-۲۲۹-۲۷۲
- تاریخ جهان آراء : ۱-۴-۱۰-۲۱-۲۵-۲۸
- تاریخ غازانی : ۱۸۸-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲
- تاریخ کرمان : ۳۰-۳۱-۱۰۰-۱۷۵-۲۰۷
- تاریخ گزیده : ۱۲-۱۳۴-۱۳۹
- تاریخ مالکیت : ۱۸۵
- تاریخ معجم فی آثار ملوک عجم : ۱۴۲
- تاریخ مغول : ۱-۱۰۱
- تاریخ و صاف : ۱۱-۲۰-۲۴-۲۶-۲۷-۵۶
- تاریخ یزد جعفری : ۵-۷
- ۱۷۰-۱۶۹-۱۷۴-۱۸۲-۱۹-۲۱۹
- ۲۷۴-۲۷۳
- ۱-۴-۱۰-۲۱-۲۵-۲۸
- ۱۳۴-۱۳۵
- ۲۲۰-۲۱۹-۲۱۲-۱۹۴
- ۳۰-۳۱-۱۰۰-۱۷۵-۲۰۷
- ۲۳۵-۲۲۲
- ۱۳۹-۱۳۴-۱۲
- ۱۸۵
- ۱۴۲
- ۱-۱۰۱
- ۱۱-۲۰-۲۴-۲۶-۲۷-۵۶
- ۱۰۷-۷۰-۸۹-۹۲-۹۴-۹۵-۱۰۵
- ۱۰۷-۱۴۵-۱۸۳-۱۹۰-۱۹۵-۱۹۷
- ۲۰۰-۲۲۴-۲۲۵-۲۳۴-۲۳۹

- شداالازار : ۷۰
- شرفنامه بدلیسی : ۱۵۶-۱۴۸-۱۳۹
- شیرازنامه زرکوب شیرازی : ۲۸-۲۲-۲۱
- ۲۸۳-۵۴
- طبقات سلاطین اسلام : ۱۳۳
- ظفرنامه شرفالدین علی یزدی : ۸۵
- عالم آرای عباسی : ۱۴۹-۸۶
- عقدالعلی للموقف الاعلی : ۲۳۵-۱۶۷-۳۰
- فارسنامه ابن بلخی : ۹۶-۹۵-۹۰-۲۴-۲۲
- ۲۳۶
- فارسنامه ناصری : ۱۸۳-۱۰۸-۵۴-۲۴-۲۱
- ۲۹۱
- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول : ۲۱۲-۱۹۷-۱۹۵-۱۸۹-۱۸۷
- ۲۲۸-۲۲۷-۲۲۵-۲۲۴
- گلستان : ۵۴
- مالک وزارع : ۲۰۴-۱۸۵
- مجمل الانساب شبانکاره ای : ۳۰-۲۷-۲۶-۱۵
- ۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۵-۳۳-۳۱
- ۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۰۸-۱۰۲
- مجمل التواریخ : ۱۳۳-۳۹
- مرصاد العباد : ۲۱۸
- مروج الذهب : ۸۸
- مسالک والممالک اصطخری : ۹۷-۲۰
- ۲۵۰-۲۳۸-۲۳۶-۲۳۰
- مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس : ۱۲۴-۹۴-۹۳
- مطلع السعدین : ۱۱۰
- معجم الانساب : ۲۶
- معیار نصرتی : ۱۴۲
- مقدمه ابن خلدون : ۱۷۴-۱۷۲-۱۷۱-۱۶۳
- ۲۷۰-۲۶۸-۲۴۳-۲۰۴-۱۹۵-۱۷۸
- مکاتبات رشیدی : ۲۲۶-۲۱۶-۲۰۱-۱۹۹
- ۲۲۷
- منتخب التواریخ : ۸۵-۸۴-۳۹-۳۷-۳۶-۳۳
- ۱۳۸-۱۳۴-۱۲۱-۱۱۵-۱۱۳-۱۰۸
- ۲۳۹-۱۷۱-۱۵۲-۱۳۹
- سواهب الهی : ۱۸۲-۱۷۸-۱۷۷-۱۱۹
- ۲۱۴-۲۰۸
- میراث اسلام : ۲۵۹-۲۵۴
- میراث ایران : ۲۵۵-۲۵۴
- نزهت المشتاق : ۹۱
- نزهت القلوب : ۲۳۱-۲۳۰-۲۲۷-۹۸-۲۰
- ۲۷۴-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۳۸
- نصیحت الملوک : ۲۱۷-۱۷۷-۱۶۹
- نقایس الفنون : ۲۸۲-۲۵۹-۲۱۷
- هزارمزار : ۲۸۸-۷۰
- هفت اقلیم : ۳۰۶

فهرست اسامی اقوام و طوایف و سلسله‌ها

اکراد: ۱۰۲	فهرست اساسی اقوام و طوایف و سلسله‌ها
الواز: ۱۰۲	آق‌قویون‌لوها: ۱۲۱
اسرای اسحق وندگیلان: ۲۷۹	آل زیار: ۴
اسرای کیش: ۹۲-۹۴-۱۰۰	آل جلایریا ایلکانیان: ۱۰۴-۱۶۶-۲۹۶
اوغانیان: ۲۰۷-۲۰۸-۲۱۳-۲۱۴	آل کاکویه: ۱-۴-۶-۹-۱۷-۱۸-
اویرات (قبیله . . .): ۱۶۵-۲۲۸-۲۲۹	آل کرت: ۱۶۶-۲۶۹
ایلخانان: ۴۷-۱۳۸-۱۵۲-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶	آل مظفر: ۱-۱۵-۱۷-۴۴-۸۲-۸۴-۸۷-۱۱۹
۱۸۲-۱۸۷-۱۹۰-۲۲۸-۲۳۳-۲۴۷	۱۲۱-۱۳۲-۱۴۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۶۱
۲۵۵-۲۶۴-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸	۱۶۵-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳
اینجویان (آل اینجو): ۴۴-۴۷-۷۴-۷۸-۱۶۶	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۵-۱۹۰-۱۹۳
۱۷۸-۱۷۹-۲۲۷-۳۱۲	۲۰۷-۲۰۹-۲۱۲-۲۱۳-۲۲۹-۲۳۲
بلوچ (طوایف . . .): ۳۱-۳۲-۱۰۰-۲۰۷	۲۳۴-۲۳۸-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۷-۲۵۰
۲۳۴	۲۵۳-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۶-۲۶۷
بنی حسویه: ۱۳۳-۱۳۴	۲۶۷-۲۶۸-۲۷۲-۳۰۶-۳۱۲
بنی عناز: ۱۳۴	اتابکان آذربایجان: ۹
بیات (طوایف . . .): ۲۲۸	اتابکان فارس یا اتابکان سلغوری: ۹-۷۰
پرتقالیها - پرتقالیان - دولت پرتقال: ۱۲۲	۱۰۳-۱۳۲-۱۳۹-۲۷۲-۳۱۰
۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸	اتابکان لر بزرگ: ۲۹-۱۳۲-۱۳۸-۱۶۵-۱۷۰
۱۲۹-۲۳۶	۱۹۳
ترکان آق سنقری: ۱۳۴	اتابکان لر کوچک: ۱۳۴-۱۴۸-۱۶۵-۱۷۰
ترکان عثمانی - دولت عثمانی: ۱۲۵-۱۲۶	۱۸۳-۱۹۳
۱۲۷-۱۵۷	اتابکان یزد: ۱-۹-۱۱-۱۷-۱۸-۱۶۶-۲۳۹
ترکان تیموری - تیموریان: ۱۶۱-۲۵۹	۲۷۲
جانی قربانی (خانواده . . .): ۲۲۹	اسمعیلیان طایفه ای از شبانکارگان: ۲۱
جرمائیان: ۲۰۷-۲۰۸-۲۱۴	اعراب ربیع: ۲۰۸
جلایر (قبیله . . .): ۳۴-۱۶۵-۲۲۸	اعراب فولادی: ۲۰۷-۲۰۸

۲۰۷-۱۳۵-۱۱۳-۸۳-۵۱-۵۰-۴۹	چوپانی (دولت) : ۱۶۶
شکانیان : ۲۲	حکام گیلان : ۱۴۸
شول (طویف . . .) : ۲۱۳-۲۰۷-۱۰۲	حکام لاز : ۱۶۵-۸۶-۸۰
صفویه (دولت . . .) (سلاطین صفوی) : ۸۵	خلفای فاطمی مصر : ۹۳
۲۷۰-۱۵۶-۱۲۷	خوارزمشاهیان : ۹
طغاتیموریان : ۱۶۶	دیلمیان یا آل بویه : ۹۳-۹۱-۸۹-۸۳-۲۲
غزان : ۱۰۰-۵۱-۳۲-۳۱	۲۶۲-۲۳۶-۱۴۸-۱۳۴-۱۳۳-۹۸-۹۴
قراختائیان : ۶	۲۸۷-۲۶۳
قراختائیان کرمان : ۳۲۲-۳۲-۱۱-۹	رامانیان : ۲۳
قراقویونلو (ترکمانان . . .) : ۱۲۱	زاکانیان : ۲۹۹
قرمطیان : ۲۳۶-۹۳	سادات سرعشی - قوانیه سرعشی - : ۲۶۴
کراثیت (قبیله . . .) : ۲۲۸	۲۷۴-۲۶۵
کرزویان (کرزویان) : ۲۳-۲۲	ساسانیان : ۲۵۴-۲۵۳-۸۷-۸۱-۴۷
کوچ (طویف . . .) : ۲۰۷-۱۰۰-۳۲-۳۱	۲۵۵
۲۳۴	سامانیان : ۲۶۳-۱۶۳
سعودیان : ۲۱۰-۲۲	سرداران : ۲۷۴-۲۶۹-۲۶۵-۲۶۴-۱۶۶
مغولان : ۱۵۳-۱۵۱-۱۴۰-۱۳۷-۵۳-۵۲	سلجوقیان - سلاجقه : ۲۹-۲۲-۱۰-۵-۴-۳-۱
۲۲۵-۲۲۴-۲۱۹-۲۱۲-۱۶۶-۱۶۱	۱۴۸-۱۳۵-۱۳۴-۹۳-۹۱-۵۱-۴۹
۲۶۲-۲۵۷-۲۵۳-۲۴۹-۲۴۷-۲۳۵	۲۴۸-۲۱۹-۲۱۲-۱۹۰-۱۸۷-۱۴۹
۲۸۰-۲۷۵-۲۷۲-۲۶۶	۲۶۳-۲۵۴-۲۵۳
مغولان جغتائی : ۲۳۶-۱۰۸-۶۹	سلجوقیان کرمان : ۹۸-۹
مغولان نوری : ۲۰۷	میلدوز (قبیله . . .) : ۲۲۸-۱۶۵
ملوک هرموز : ۱۲۹-۱۲۲-۱۲۱-۹۶-۸۷-۶۶	سلغوریان : ۱۰۱-۹۶-۵۵-۵۱-۲۹-۲۸
۲۳۶-۱۹۳-۱۷۰-۱۶۵	۱۰۲
نکودریان - طایفه نکودری : ۶۲-۵۹-۵۸	شبانکارگان ملوک شبانکاره - امرای شبانکاره :
هزاره شادی : ۲۰۷	۲۹-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰

غلطنامه

خواهشمنداست اغلاط زیر را قبلا تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۱	بکازون	بکازرون
۱۰	۵	اطاعت	اطاعت
۳۵	۱	هلا	هلاک
۳۷	۲۰	معین الدین	معین الدین
۵۰	۲۲	امیر یوزبه	امیر یوزابه
۱۱۵	۷	بهرمر	بهرموز
۱۳۳	۲۰	شهروز	شهرزور
۱۴۰	۱۲	پرسف	یوسف
۱۵۰	۱۷	خیلل	خلیل
۱۵۶	۱۰	عبدالله خان	عبیدالله خان
۲۹۶	۲۰	وزائی	وزرائی
۳۰۲	۲	وزی	وزیر
۳۰۵	۴	کجا	کجا
۳۱۳	۶	تذویر	تزویر
۳۲۸	۳	مقامت	مقاومت
۳۳۳	۱۸	کوره‌ای	کوره
۳۳۵	۱۸	رودخافه	رودخانه
۳۳۶	۱	فارسنامه	فارسنامه

در صفحه ۳۱۸ قبل از شروع به مطلب باید این سطر اضافه شود.

غیر از سلاطین آل مظفر محافظ سلاطین دیگر را نیز مدح گفته که عبارت بودند از: